

...بدنیه و نفسانیه

...رطوبت غریزی و حرارتش آوار

و منع استیلای اسباب مجففه و دفع تولد عفونیه و حادث
حرارت غریبه و فساد اعتدال حرارت غریزی و چون بدن ممکن
الا از رطوبت غریزی و حرارت به ان رطوبت نضج و هضم غذا گرداند
و فضلات از او دفع سازد پس ناچار حرارت ان رطوبت بتدریج تحلیل
دهد و مدرک به موزه واحد علی الدوام تاثیر کند در متاثر واحد هر زمانه تاثیر او
زیاده گردد و هر گاه به تحلیل بسیار کند حرارت بسبب فنا ماده به رطوبت
استیفا کند وارد بدن با تحلیل کم کند و لا زال چنین به تا رطوبت بالکلیه فانی
کند و حرارت منتفی کند و لذموت طبیعی که به اجل اوقات رسد به شخص الجب خراج
و قوت و غایت کار طبیب انست که به شخص بمنتهای اجل اد رساند از کر مفسد
خارجی اتفاق نیفتد و صحت به شخص بخشاید که لائق حال او بدن نگاه دارد و حصار
لیکن معظم شعد اسباب سته ضروریه ملی نیت درتدبیر هوا اقطار
و احتیاج بدن بهوا جهت ترویح و تعدیل مزاج روح است و جذب هوا از مسام
جلد و تنفس روح و اخراج فضلات او برد تنفس چه روح قلبیه حار و لطیف و زائد
نفوذ است از کجه در قوت حیوانیه با عضا نتوانند رسانید و برودت و غلظت
مانع اند از سرعت حرکت و سرعت نفوذ و هیچ شک نیست به حرارت و لطافت
موجب سرعت استحاله روح شدند بنا بر این مناکر و احتیج بودی با اشتعال روح و حر

باب ... مشتمل ... و مضعف هضم و محدث خفقان و حمیات و ... و اعمال انهضام ...

در ... [illegible] اصلاح بغذا احتیاج نیست ... بدن بسبب حرارت غریزی و حرارت ...

محللات خارجه دائم التحلیل پس اگر غذا بدل ما یتحلل نگردد ... و ... گشته

فاسد گردد و حافظ صحت ... واجب است اقتصار از اغذیه ... [illegible]

... [illegible] ... فربه ... و ... در ... [illegible]

و از فواکه ... بغذا ... [illegible] ... و ... [illegible]

و عدم التفات ... اغذیه ... [illegible]

... اشتها ... [illegible] ... معده ... از غذا ... [illegible]

دفع نکنند و هنوز بقیه از شهوت ... طعام ... بالفعل

... از اغذیه قلیل الغذا احتراز ... [illegible] ... عکس ... کنند ...

طعام ... [illegible] ... و جمع میان اغذیه مختلفه در ... [illegible]

و از تناول غذای ... اجتناب کنند و بهترین اغذیه ...

لذیذ ... و غذای مالوف ... [illegible]

باشد و مداومت طعام ... شهوت ... محدث ... [illegible]

حامض موجب سرعت پیری و جفاف ... اعصاب ... غذا ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

و اکثار ... اغذیه ... [illegible]

ذلک ... [illegible]

و بالعکس ... غذا ... قلیل الغذا ... [illegible]

... [illegible] ... صحت ... [illegible]

... [illegible]

شیر ... [illegible] ... آنکه ... [illegible]

... [illegible] ... رطوبت ... [illegible]

... [illegible] ... ظرف ...

... [illegible] ... بدن ... [illegible]

... و افضل آبها آب ... [illegible]

... [illegible]

خفقان ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... اصلاح آب ... معتدل ... [illegible]

... [illegible] ... معتدل ... [illegible] ... باران ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... اخلاط ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

و آب ... [illegible] ... آب گرم ... هضم ... استسقا ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... استسقا ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

... معده ... طعام ... [illegible]

آب ... [illegible] ... طعام ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... طعام ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... آب را ... کنند

هر چند نوبت یکبار بپالانند یا در کوزهای سفالین کنند یا با خاک ممزوج سازند و بگذارند
تا خاک ته نشین شود و بعد از آن بپالانند یا بجوشانند چندانکه نصف آن برود و بعد از آن
با قدری شکر یا سکنجبین ممزوج سازند یا با قدری از آبهای قابضه مثل آب به و حب الآس و غیر آن
دران اندازند مضرات او کم شود و آب تلخ با اشیا حلو ممزوج باید ساخت و مصلح آن
سیر است و تریاق ابدان مختلف بسیار خاصه بیماری های بلغمی بر کرده اند و آب بارکه ممزوج
ساخته دفع عطش و ادرار آب میکند فصل در شراب بهترین شراب انگوری صاف خوش
طعم خوش بوی رسیده است یا معتدل القوام خالی از غش بود هر چند مقدار قلیل از ان
مدت طویل بگذرد فاسد شود و شراب رقیق الطف است و سکار و تحلیل او سریع و شراب
غلیظ بعکس این بود و دوام خمار از زیاده از ... خصوصا آن لیکن ارشد و براک
بر حذر باید بود و با بد ... و حرد محرور المزاج کاهگاه شراب سفید ممزوج با آب بنوشند
و پیران شراب زرد قوی الحراره با ذکر است ممزوج سازند یا شراب اختیار کنند چندانکه
توانند خورد و جوانان تا آنوقت که احتمام تحریک شراب باشند و بسبب کثرت حرارت
و ضعف دماغ و اعصاب و رطوبات مفاصل و غیر آن بدیشان زیادت مضرت
و در غذا استعمال شراب بعد از طعام بغایت مضر است و شراب بعد از طعام و در میان طعام و [illegible]
و بعد از حرکت مفرط و بعد از جماع خصوصا حریره و شراب با غذای متصل متواتره و امتلاء
کما مضر است و شراب خام ... ماه بر آن نگذشته است محدث ... سنطاریا بود و حرف غیر ممزوج
محرق دم و مفسد مزاج و دماغ و کبد است و او ... آنست هر باب ممزوج سازند تا کسر حرارت
و یبوست شراب شود و تیز و صبر ... نفوذ کند و لیکن اگر بعرق گاو زبان ممزوج سازند نفع
او زیاده شود و اگر بگلاب ممزوج سازند تقویت معده بیشتر دهد و شراب کهنه در بعض معده
مستحیل بصفرا گردد و در بعض سودا ... و ضرر او عظیم بود و ادمان شرب مبتلا کند بمرض عصب
و حرارت رعشه و تشنج و سکته و موت فجاءه و سکر مفرط متواتر مکدر ارواح و مسترخی دماغ

محرور المزاج

و اعصاب

و اعصاب و مفسد ذهن و عقل و مبرد و مطفی حراره غریزی و محدث سکته و فالج
و استرخا و سبات مسرع بود لیکن اگر در بار هر چند نوبت واقع شود بسبب استفراغ فضول
دماغ با کی نباشد و ما دام هر روز بشراب زیاده شود در تسکین ... و تریاق شود
و جلد بر آید و نرم شود و ذهن بسبب ... از قوت افراط نباید رسید و ... در آن ... او
داند لیکن چون خواب غلبه کند و غثیان زیاده شود بدن و دماغ گران شود و اعضا
مسترخی گردد و ذهن مشوش شود ترک واجب است ... باید که هر چند در شراب ترک
تنقل ممکن بود اولی تر اما گاه بود هر محرور المزاج با نارنج ترش و به سیب ... و در آب
لیمو و امثال آن منتفع شود و مبرود المزاج بفندق و پسته و بعضی حوارش مرطب
المزاج با اشیا ملحیه مثل بادام شور و غیر آن منتفع شود و منافع شراب بعضی نفسانیست
و بعضی بدنی اما در منافع نفسانی هر روز در نفس و تقویت ذهن و دماغ قوت فرح و ازالت حزن
و خوف و غم و فکر فاسد و سوء ظن و قطع بد و دفع مالیخولیا ... ممکن نیست اخراج آن
آن هر دو در منافع بدنی اول تحسین لون و نورانیت و رقت و اشراق بشره و تقویه و
اشتعال حراره غریزی و انضاج و تلطیف رطوبات و تنقیه مجاری و ازاله سده و تنقیه جسم
و تقویت هضم و تلطیف روح و تنقیه او از فضول و تلطیف و انضاج بلغم و رطوبات و ادرار
صفرا و تعدیل مزاج سودا و دفع مضرت او و اخراج او و ازدیاد و تقویت معده و تنفیذ غذا
باعضا و تسخین بدن و تقویت دل و امثال آنها اگر چه مثل این از بعض معاجین و ادویه کثیره مملوست
و لیکن بدین گواری نه و لیکن منافع آن وقتی بظهور رسد و وقوع یابد که مجلس شراب مکان
بلند و منظر ارجمند و نزدیک سبزه و آب روان و سایه درختان و آراسته بنقوش گلها و
الوان و فرش ترتیب الوان ... صحبت صاحب فتوت لقا و ... صحبت کاری و ندما ظرفا
و مطربان خوش الحان غم زدا و نغمات سازهای ملایم و روایح ... و گلها و شگوفهای بویا
و معطرات لذیذه بجهت خراج ... ازغم و الم و منفرات و اشیاء نامعلوم منقبضه نفسانیه

حال بود و اگر مطلوب قوی نفس بدن حاضر و مهیا بود چه اگر بوقت ذات قوی نفس مطلوب خود بود
باید متناول شود و مثال آن منقبض گشته و اقبال شراب نکند و توقف در شراب نواحی ننماید
پس هر چند بسبب شراب بدن فاسد نشود مضرت آن زیاده از منفعت گشته و لذت را باطل
کسی که متمیز نشد و نیز اگر در شراب نفعی موجود در قلیل آن خواه بود و بتجربه معلوم شده که قلیل آن
منجر بکثیر شود و در کثیر آن مضرت بسیار **باب نهم** در تدبیر حرکت و سکون بدن بدانکه تقاضای
غذا احداث [illegible] و هیچ غذا بتمامی جزو عضو نشود بلکه از هر غذا در بدن ما یتحلل [illegible] اثر
ولطیف و فضله بماند [illegible] اگر از ابتدا [illegible] بکیفیت ضرر رساند بلکه [illegible] در بدن
زیاده کند یا بعفونت یا ببرودت [illegible] زیاده کند یا باطفاء حرارت غریزی یا بکمیت مفرطه بسبب آنکه
احداث سده کند و بدن را ثقیل گرداند و موجب امراض احتباسی گشته [illegible] استفراغ کند بسبب آنکه
از اجزاء مستفرغ بدن متاذی شود چه اگر مسهلات و منقیات [illegible] سمیه اند و لهذا
بقراط گفته [illegible] الدواء [illegible] و نیز اگر چه مسهلات [illegible] اخلاط فاسده از خلط صالح [illegible]
فرق [illegible] مستلزم اخراج روح و ضعف قوی و حرارت غریزی و ضعف بدن میشود پس [illegible] فضلات متفرقه
[illegible] در بدن بگذارد [illegible] استفراغ کنند پس ناچار بحرکت احتیاج است چه حرکت بسبب تسخین
اعضا و ترقیق [illegible] و تسییل و تحلیل فضلات [illegible] مع ذلک موجب خفت بدن و نشاط
و انتعاش حرارت غریزی و تصلب مفاصل و تقویت اوتار و رباطات است [illegible] حرکت باعتدال در وقت
[illegible] کنند [illegible] مستعد قبول غذا سازد و از جمیع امراض [illegible]
[illegible] حرکت و ریاضت [illegible] غذا از معده [illegible]
و باید [illegible] خلط ردی [illegible] ریاضت [illegible] در بدن [illegible] معده
بسیار [illegible] غذا [illegible] و حرارت [illegible] در بدن [illegible]
اشتها [illegible] گرداند و منتفع [illegible] و ابتدا عرق [illegible] و اما ریاضت [illegible] موجب سیلان
عرق گشته و مضبوط [illegible] آن [illegible] رطوبات [illegible] تحقیق [illegible] اعضا

ریاضت

به ریاضت آن بسیار [illegible] قوی [illegible] ریاضت [illegible] بلکه به
از قوت طبیعی و نفسانی از ریاضت قوی گشته [illegible] ریاضت جمیع بدن [illegible] تحلیل اکثر [illegible]
کنند [illegible] بسبب تحلیل [illegible] امراض [illegible] تسخین و تحلیل بسیار کنند
و از ریاضت [illegible] بسبب [illegible] غلبه [illegible] حاصل [illegible] عضو [illegible]
[illegible] میگردد [illegible] ریاضات [illegible]
[illegible] و حرکت اخلاط و بسبب [illegible] و اختلاف حرکت [illegible]
امراض [illegible] مثل جذام و استسقا [illegible] و معده [illegible] و بسبب [illegible]
فضلات [illegible] و احتباس [illegible] بسبب [illegible] بدن [illegible] حرکت موجب تحلیل
رطوبات و فنای حرارت غریزی [illegible] بدانکه حرکت [illegible] تسخین [illegible] تحلیل
کند و حرکت [illegible] ضعیف [illegible] و افراط حرکت بسبب تحلیل رطوبات غریزی [illegible]
[illegible] بسبب احتباس رطوبات [illegible] حرارت غریزی [illegible]
[illegible] و حرکت [illegible] از جمله ریاضات [illegible] تحلیل [illegible]
و ترقیق رطوبات و انتعاش حرارت غریزی و تصلب اوتار و رباطات و عضلات [illegible] ماده
[illegible] غلیظ [illegible] از عضو [illegible] عضو [illegible]
و ذلک [illegible] عضو جذب کنند [illegible]
[illegible] کنند و ذلک [illegible] اعضای ضعیف [illegible] قوت [illegible]
و ذلک [illegible] معتدل [illegible] و باید [illegible] قبل از ریاضت [illegible] عضو [illegible]
[illegible] مفاصل و رباطات و ترقیق رطوبات از [illegible] حرکت [illegible] لیکن [illegible]
و صلابت [illegible] و بعد از ریاضت [illegible] قوت [illegible]
فضول [illegible] ریاضت [illegible] عضلات [illegible] تحلیل [illegible] معتدل
[illegible] بدن [illegible] از آن [illegible] اعضا [illegible] **باب [illegible]**

در تدبیر حرکت و سکون نفسانی چنانکه دانسته شد حرکت بدنی ضروری و محتاج الیه است
و در وجه حرکات بدنی موقوف بر حرکات نفسانی مثل غضب و شهوت و مانند آنها است پس حرکات
نفسانی در اعتدال نیز ضروری است چه حرکت روح بخار لطیف سریع التحلیل است اگر حرکت او نبود بقای متحلل
و فایده [illegible] سکون نفسانی نیز ضروری است لیکن با اعتدال چه سکون مفرط هر دو مبلد است و بدانکه اعراض
نفسانی هم غم و فرح و غضب و فزع و خجالت سبب تغیر بدن اند مثل سایر اسباب چه غضب هم قلیان
دم قلب و حرکت حرارت غریزی است بجانب ظاهر بدن و فرح چنانچه مفرح [illegible] و مخفف بدن و مقوی
و حدوث حمی یوم بلکه حمی عفن است اگر در بدن خلط مستعد عفونت باشد و مفرط آن محلل حرارت غریزی و مضعف
قوة و حدوث رعشه و غشی است لیکن [illegible] باردة و [illegible] را هم حرارت غریزی و مضعف قوة
و [illegible] ساقط گشته مانع [illegible] چه جمع کردن روح و حرارت غریزی بظاهر بدن قلیلا قلیلا
چه جذب ملایم از ایشان اول تقویت نفس و حرارت غریزی و انتشار آن در سایر بدن و تعدیل
اخلاط و حرارت غریزی و تسمین بدن است لیکن [illegible] گاه باشد که سبب تحلیل حرارت غریزی و
قلیل از روح و حرارت غریزی [illegible] و غم [illegible] حرارت غریزی بداخل بدن [illegible] قلیلا قلیلا و حدوث
حمی دق و مفرط آن مورث دق و اطفاء حرارت غریزی و [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] سبب [illegible] و حرارت غریزی [illegible] و فزع هم موجب
حرکت روح و حرارت غریزی بداخل بدن و [illegible] مضعف قوی و موجب [illegible] استیلای
اعراض [illegible] حرکت روح [illegible] گاه بداخل و گاه [illegible]
در تدبیر [illegible] نوم و [illegible] یقظه از جهت آنکه [illegible] حواس و حرکت ارادی [illegible]
[illegible] نوم بسبب [illegible] روح [illegible] نفسانیه [illegible] روح [illegible] لطیف بخاری سریع التحلل
و استفراغ [illegible] یقظه و [illegible] تحلیل [illegible] حرکت [illegible] روح [illegible]
[illegible] نفس در یقظه [illegible] نوم ضروری است [illegible]
بسبب [illegible] روح [illegible] و نوم [illegible] رطوبت بدن و ازاله اعیاء حادث

از یقظه

از یقظه [illegible] و [illegible] سبب [illegible] تحلیل و تجفیف [illegible]
حرکت روح و حرارت غریزی [illegible] یقظه طبیعیه [illegible] بدن و قوی و [illegible]
قوی نفسانی بسبب حرکت روح و حرارت غریزی بظاهر بدن و یقظه مفرط مضعف دماغ و [illegible]
و محلل قوت و مجفف بدن [illegible] نوم روح [illegible] بداخل بدن [illegible]
و لهذا احتیاج [illegible] و [illegible] مستوفی [illegible] معتدل المقدار [illegible]
[illegible] در انحدار [illegible] از [illegible] تا [illegible] نفخ و [illegible] معتدل
مقوی و [illegible] قوه طبیعی و [illegible] طعام و مقوی ذهن [illegible] از اعیا
و [illegible] و غضب و مانند آن [illegible] تدارک کند [illegible] مفرط [illegible]
تحلیل و اعیا [illegible] رطوبت [illegible] مفرط موجب [illegible] حرارت غریزی [illegible]
نیز [illegible] مضعف و [illegible] مضعف حرارت غریزی [illegible] نوم در [illegible]
بسبب تحلیل روح و حرارت غریزی [illegible]
لیکن اگر [illegible] هضم [illegible] در بدن [illegible] موجب [illegible]
[illegible] تضعیف
[illegible] و [illegible] و اورام و حمیات [illegible]
[illegible]
هضم غذا [illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
در [illegible] احساس [illegible] در احکام [illegible] احساس [illegible]
[illegible] غذا [illegible] اعضا [illegible]
[illegible]
پس [illegible] احتیاج [illegible] تحلیل [illegible]

محتاج بتبدیل یا تحلیل بود در هر غذا اکثر خروج آن تا هضم منهضم گشته و مستحیل گردد با عضا که کثرت استفراغ فضلات نیز محدث بعض امراض دیگر چنانکه مذکور خواهد شد پس اعتدال در استفراغ و احتباس حافظ صحت بود و افراط استفراغ مجفف و مبرد بدن است مگر آنکه مستفرغ خلط ردی باشد که موجب امراض بود و موجب سنوح حمی در رطوبت گشته و افراط احتباس سبب سده و عفونت و سقوط شهوة و ثقل بدن گردد و احتباس اکثر بالطبع استفراغ آن واجب است یا بسبب کثرت آنست یا ضعف دافعه یا سده قوت ماسکه یا ضعف هاضمه طبیعت از آنکه دافعه تا هضم تمام نکند یا ضیق مجاری و سده در آن یا غلظت و لزوجت ماده یا عدم احساس حاجت بدفع یا توجه قوه طبیعی بجهت دیگر و لذا احتباس موجب امراض کثیره بود مثل درد سر خاصه و شیخ رطب و عفونت و انطفاء و اختناق حرارت غریزی و انصداع و عدم و تخم و ادرار و بثور و استسقاء اکثر احتباس آن واجب است یا بسبب قوة دافعه یا ضعف ماسکه یا کثرت ماده یا لذع آن یا رقت آن یا سعه مجاری یا انشقاق یا انقطاع مجاری یا انفتاح آن بود و استفراغ اختیاری موجب ضعف بدن و جفاف و سقوط قوت و ضعف حرارة غریزی و تشنج و کزاز بود و احتباس براز و قولنج و زحیر و مغص و کثرت سقوط شهوة و غثیان و نقص تنفس و تب و صفراوی و ربطی احیاء معده و ارحی کهه و از کثرت استفراغ آن ضعف بدن و سقوط شهوة و قروح امعاء و احتباس بول عسر البول و حصاة مثانه و کلیه و مجاری بول و حرقة البول و قروح مثانه گردد و از کثرت خروج آن عطش و ضعف قوة و جفاف بدن و احتباس طمث و حیض و اسرخجا و بروده کبد و انطفاء حرارت غریزی و استسقاء و فساد مزاج اعضاء و ورم رحم و اختناق رحم و ضعف بصر و سبات و امثال اینها عارض شود و از کثرت خروج ضعف حرارت غریزی و بروده کبد و استسقاء و فساد مزاج و احتباس آن عارض دماغ سدد و دوار و سبات اکثر اعراض دماغی حادث گشته و از کثرت خروج آن سهر و خفقان و وجع و غشی و مانند اینها

فصل دوم جماع خروج منی علی ما ینبغی از استفراغات طبیعی محتاج الیه در حفظ صحت لیکن افراط در استفراغ منی موجب ضعف بصر بود چه ماده منی از قوة و تجفیف و تبرید بدن و سقوط شهوة طعام و حدوث خفقان و رعشه و ضعف اعصاب و فالج و تشنج و ضعف بدن بود چه ماده منی

طلبی

مزاج و متوسط تمام اعضاء اصلیه او بود و افضل اشیاء موجوده در بدن است و از اف در جاع موجب احتیاج آلات منی و انثیان است بجذب ماده منی از غذاء اعضاء اصلیه مستعد بهضم از آن جزو باقی نماند جزو خالص که موجب مستحیل بطبیعت اعضاء اصلیه خواهد شد منجذب نگشته جزو اعضاء اصلیه از آن منعقد نخواهد شد در بدن تا نموده لین حال بسبب ضعف حرارت غریزی و انحلال قوة گشته و عدم استفراغ منی موجب تمدد حالبین و وجع خاصره و ورم خصیتین و ثقل در بدن و بلادت ذهن و ظلمت بصر و قلت شهوة طعام و دوار و سواس و خفقان و درد سر و صداع و امثال اینها گشته و اعتدال در آن سبب نشاط و فرح و دفع غم و تقویت شهوة و تسکین غضب و دفع فکر و عشق و اختلاط ذهن و صفوت ذهن و دانکه اعراض بلغمی و سوداوی گشته استعداد قوی خواهد را در سن شباب و فصل بهار و افضل اوقات بعد از هضم معدی قبل از خلو معده و در حین اعتدال آن در کیفیات از هم و زمستان در خلو از امتلا و در آخر قوت شهوة جماع جحود انتشار نهم تخلف و اما قبل از هضم طعام و در حال امتلاء غذا یا از آن حدوث ضعف بدن و استرخاء عصب و وجع ورکین و مفاصل و سده احشاء و در عقب عنبر و در خلو معده و در شتاء و بعد از رنج و اسهال و فصد در حمام و بعد از حمام و تعب و سهر و غم و مانند اینها موجب تجفیف و لاغری بدن و دق و زوال و تحلیل حرارت غریزی و نقص شهوة طعام و ظلمت و غشی و تشنج خصوصا در اشخاص گرم و یابس مختلف المزاج و جماع در روی زن که باد و فساد از او جماع اعراض صدر و ربو و اوجاع مفاصل و اوضاع اعضاء بارده بلغمیه و وجع معده و قولنج و اسهال و تفرق و احتمال نزلات و زکام و تعفن بدن و گرمی در او عین و لیتار و وجاع عموری و صغر و جمال و تصد و ضعف بیضه و وضع المنظر و کرمی اللقاء و کمر بالین حضیض مضعف شهوة بود و احتیاط ابدا جماع تشنج در حیا و احتمال وجاع مجوف و حرص منظر غبار حیا القاع موجب تجفیف و حرارت و تقویه قوت و اشتعال حرارت غریزی بود و استفراغ بعد موجب غم و ضعف و انتشار و سهو

فصل سیم در حمام

از از مستوی معتاده که در حال صحت و بهتر از حمام گشته ما نفروه و آب عذب و هوای معتدل فضاء و سیع دارند و آن مع افضل اوقات استحمام جهة حفظ صحت بعد از ریاضت و هضم معدی و کبدی

وقبل از غذا بست و صفراوی و محرور المزاج بعد از اکل اشیاء لطیفه و اصحاب ابدان متخلخل و اسفنج
المسام را قبل از ریاضت و بعد از آن که غذا هضم شده و طعام بعد از غذا امر آلد بلغم و فضلات بلغمیه و [illegible]
باشد لیکن از سده باخذ باید بود و آن سکنجبین ساده و بزوری بخشخاش باید کرد
و استحمام بعد از هضم معدی و تناول غذا بعد از طعام مستحسن با اعتدال بود و خوف از سده و طعام
ناشتا و در حال امتلا و کثرت جلوس در آن محلل و مخفف و مهزل و محدث غشی و عطش و کرب
و خفقان و تحریک مواد ساکنه و اماله آن به اعضاء ضعیفه و محدث اورام اعضاء ظاهره و باطنه
باشد و منافع حمام اصحاب بعد از ریاضت و قبل از غذا مرطب اعضاء و ازاله اعیاء و تقویت حرارت
غریزی و تجوید هضم و تفتیح سده و مسام و استفراغ فضول و تسکین اوجاع و تحلیل ریاح و تنویم
و جلاء و انضاج و جذب غذا به ظاهر بدن و تلطیف غبار و ازاله [illegible] از [illegible] خارجه
از بدن است و حرف [illegible] استحمام بحسب حاجت و اعتبار آن از استفراغ و حبس اسهال و تسخین
و تبرید مزاج و ترطیب و تجفیف بدن و تلیین اعصاب و تنضیج و تنقیه فضلات نزله و زکام و تسهیل
بول و عسر آن بسبب برودت و ازاله حکه و جرب و قوبا و مانند اینها با ترکیه و اصحاب حمیات
و اورام و ابدان متخلخله و ضعیف القوة را اجتناب از آن واجب بود و بعد از طعام مخرب بدن است
و هوا و آب و کیفیت استعمال [illegible] واسطه [illegible] است و هوا [illegible] اول [illegible] و [illegible] حمام
متوسط و تحلیل آن اندک بود و خانه سیم حرارتش قوی بود و مسخن و محلل و مجفف و قضاف از بدن
مستفرغ سازد و مکث در حمام اندک [illegible] مسخن و مرطب بود و مکث در آن [illegible] بسیار [illegible]
و عرق بسیار آرد [illegible] آن مسخن و مجفف و افراط در آن [illegible] در [illegible] عرق افراط [illegible]
برد و مجفف بدن و محلل حرارت غریزی و مسقط قوت و محدث غشی و افنای رطوبت بدن و اطفاء
حرارت غریزی بود و باید که دخول بیوت حمام تدریجی بود و بعد از خروج [illegible]
زیاده کنند خصوصاً در زمستان و [illegible] از جلد [illegible] و مکث در حمام افراط نبود [illegible]
بدن بود و کرب [illegible] آن [illegible] بود و خروج از حمام واجب و اما تغیر بدن بسبب آب [illegible]

بلغ

۱۸ حمام

و استحمام با آب عذب حار مسخن و مرطب و منقی بدن و مسکن اوجاع و مستفرغ فضلات و منضج اخلاط و ملین جلد
و محلل ریاح و مقوم و مقوی حرارت غریزی و منوم بود و [illegible] استحمام با آب شدید الحرارة تسخین [illegible]
و ترطیب آنچنان نکند و ادمان استعمال آب حار خاصه حرّ و قوی الحرارة موجب ارخاء اعصاب و [illegible] فاتر
و حدوث غشی و سیلان دم و ازاله لحم [illegible] بود پس المزاج استعمال آب [illegible] از هوا [illegible]
المزاج بعکس و اغتسال با آب بارد مرد و فربه در سن شباب و فصل صیف موجب تقویت حرارت غریزی
و قوه اعضاء و جودت هضم و اشتها [illegible] مردم لاغر و صبیان را در زمستان سبب غور حرارت غریزی
و تمدد و تشنج و [illegible] با آب بارد بعد از [illegible] و بعد از [illegible] سهر و بعد از [illegible] و [illegible] اسهال
[illegible] استعمال آب [illegible] مسخن و مجفف بدن بود و محلل فضلات و دافع حکه و جرب و استسقا
در رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و سایر اوجاع عصبی بسبب آن رطوبت بود و اما
[illegible] استعمال [illegible] استحمام با [illegible] (مشک؟) [illegible] محلل [illegible]
بود و با [illegible] محلل رطوبات و [illegible] و با [illegible] معتدل [illegible] مرطب [illegible]
دم با اعضاء [illegible] با [illegible] محلل [illegible]
بدن و [illegible] مسام [illegible] و [illegible] مانند آن مسخن و محلل [illegible]
و [illegible] در حمام [illegible] و مسام و مانع تحلیل بود و بعد از حمام حافظ حرارت غریزی [illegible]
بدن و مانع آن از تحلیل **باب نهم در تدبیر فصول** بدانکه فصول سال را در تغیر ابدان تاثیر عظیم است
و تنواط [illegible] هر گاه بهار معتدل بود در حرارت و برودت و باران [illegible] و در تابستان حرارت مفرط
نباشد و اندک باران در بعض اوقات بود و در پاییز [illegible] و باران بسیار بود و در
زمستان سرما سخت و باران بسیار نباشد در آن سال [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] آن [illegible] هر گاه زمستان [illegible] بود و باران [illegible]
رطوبت بسیار بود در بهار حمیات عفنه و امراض رطبه مثل سکته و [illegible] و مانند اینها [illegible]
[illegible] و هر گاه زمستان [illegible] بود و باران [illegible] بهار [illegible] بود و باران [illegible] در تابستان

حمیات حارّه و استسقاء و ورم عارض گردد خاصه زنان و صبیان را و کسی که مزاج او رطب باشد و هر گاه که در زمستان
باران کم بارد و بعد از آن هوای بهار حار و رطب باشد تا تابستان قیاس کرم در آن سال حمیات حاره و استسقا
و حرکت زنان و کودکان و کسی که مزاج او رطب باشد بسیار بود و هر گاه که زمستان سرد و صحو و مطیر باشد و بهار شمالی
قلیل المطر در آن سال زنان حامله را از اندک سببی اسقاط حمل گردد و اگر وضع اتفاق افتد آن فرزند
در جمیع عمر ضعیف و بیمار باشد پیران را سکته و نزله و فالج عارض گردد و بسیار رحم دم و اسهال
در هر ... باشد و لیکن هر که موضع او در مسکن حرّ نهند و ... تحلیل یابد ازو خوب شود در علم ...
بیمار گردد و اگر بیمار گردد مرض او سلیم بود و هر که در این سال موضع او در مسکن منهبط بود و آب
آشامد حال او بد بود و هر گاه در زمستان باران کم بارد و بهار خشک و مطر و ... بسیار بود
در خریف صداع سخت و سرفه و زکام و بعضی را سل عارض گردد و بیماری ... یا رمد حاد
و صبیان را امراض رطبه و لیکن صفراوی مزاج را ... و حمیات حاره و ...
و ... حادث گردد و در سالی که باران بسیار باشد فضول رطبه در بدن بسیار متولد
گردد و حمیات طویله و اسهال و ضعف و سکته و زکام و امراض رطبه بلغمیه بیشتر عارض گردد
و در سالی که باران کم باشد اخلاط یابس حاره در بدن متولد گردد و لیکن ... الصحه
و فاسد نباشد و اما گاهی که باران کم نباشد به شرط قوة گیرد اخلاط حاره قویه
الحده حادث گردد و حمیات حاده و غب و ... و سایر امراض که سبب آن حرارت
و یبوست باشد عارض گردد و به هر حال سال قلیل المطر از سال ... اصح است از سال کثیر المطر و بهر
محافظت صحت در اوایل ربیع مبادرت به فصد و اسهال بحسب عادت و مقتضای حال کنند و
و تقلیل و تلطیف غذا و استعمال اشربه ... و مطفیات حرارت و مسکنات ... لازم
دانند و از حرکت مفرطه و حمام و ... و سایر مسخنات و مرطبات و امتلا احتراز واجب
حارّه و حریفه و مالحه و اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و در تابستان اغذیه بارده لطیفه قاطع
صفرا و فواکه رطبه و مطفیات حاره و البسه بارده مثل کتان کهنه استعمال نمایند و در تابستان

وبالی

و در تابستان ... مسخنات و مخففات ... کثرت تناول غذا و اغذیه بارده و کثرت آب
و از ریاضت و تعب و جماع و فصد و اسهال و کثرت استحمام احتراز نمایند ... ممکن باشد مناسب باشد
و در پاییز خاصه در خریف مختلف الهوا و مخففات و کثرت جماع و کثرت تناول فواکه و شرب آب بارد و خواب
در موضع بارد و اغتسال به آب بارد احتراز و اجتناب نمایند و استفراغ بشرط امتلا و خوف از احتقان
مواد در زمستان و پوشیدن سر و سایر اعضا و نگاه داشتن از اختلاف هوا ... از جمله ضروریات
دانند و در زمستان مبادرت به ورزش زیاده و البسه حاره و استعمال اغذیه قویه غلیظه و کثرت لحوم
و بسط در اغذیه ... لطیفه و ... تعب و حرکات شاقه لازم دانند و از
فصد و اغذیه بارده رطبه اجتناب نمایند **باب دوم در تدبیر ابدان** بحسب اسنان مردم بدانکه اسنان انسان در معظم
چهار است اول سن حداثت و آن سنی است که در آن رطوبت غریزی وافر باشد بحفظ حرارت غریزی
و ... زیاده و از این سن نمو حاصل شود و صبیان را ... از اول عمر تا قریب سی سالگی و این سن
منقسم به چند قسم است طفولیت و آن زمانیست که در آن اعضا مستعد حرکت و نهوض نباشد
و سن صبی و آن بعد از قیام و قبل از شدت اعضا و نبات اسنان است و سن ترعرع و آن بعد از
شدت اعضا و نبات اسنان و قبل از احتلام و سن مراهقه و آن نزدیک به بلوغ
و سن فتاوت و آن از لحیه تا تمام نمو در بدن که حرارت و رطوبت غالب بود دوم سن شباب و آن سنیست
که در آن رطوبت غریزی وافی به حفظ حرارت غریزی باشد بی زیادت و از این سن وقوف نمو
و مزاج شباب اعدل امزجه انسانست لیکن حدت در مزاج ایشان غالب بود و منتهای آن قریب به سی و چهل سال
سیم سن کهولت و آن سنیست که در آن رطوبت غریزی به حفظ حرارت غریزی ناقص و اما نقصان
آن ظاهر نبود و منتهای آن قریب شصت سال بود و مزاج ایشان بارد و یابس ... چهارم سن شیخوخت
و آن سنیست که رطوبت غریزی بحفظ حرارت غریزی ناقص و نقصان ظاهر باشد و رطوبت غریبه
با ایشان بسیار باشد و مدت آن از انقضای کهولت تا آخر عمر و در این سن برودت ... غالب بود
اما بسبب رطوبت غریبه با مزاج ایشان ... اوست و باید که حافظ صحت صبیان در سن طفولیت

مراعات حال او مرضعه کند و صحت او را بحسب مقتضای حال نگاه دارد و غذای او را
منحصر سازند در اغذیه حسنة الکیموس قلیل الفضول مثل گوشت بره و بزغاله و ماهی
تازه و نان گندم و مانند اینها و از بقول مفسده لبن همچو گوشت دل و بادنجان و امثال آن
و از جماع و حبل و اعراض نفسانی احتراز نماید و اگر شیر او غلیظ باشد بعد از آن زوفا و
سکنجبین بزوری بدرآن فوتنج و [illegible] صعتر باشد استعمال نماید و ریاضت
معتدله [illegible] و اگر شیر رقیق باشد اغذیه [illegible] غلیظ [illegible] استعمال
کند و شیر مادر در دفع اذیت فرزند عظیم النفع است [illegible] فرزند شیر مادر رو شد
چندانکه ممکن باشد و لیکن مستحب است که در اول حال مرضعه دیگر باشد تا مزاج مادر باعتدال
آید و اگر مانعی از ارضاع و الا مثل ضعف و فساد لبن و [illegible] مرضعه اختیار
نماید در سن و سحنه و اخلاق و [illegible] و کیفیت شیر قصوری نداشته باشد چنانچه سن او از
بیست تا سی سال و [illegible] و [illegible] گردن قوی و فراخ سینه و سخت گوشت و متوسط در سمن و هزال
باشد و [illegible] و بدخلق و عصبانی و غمناک نباشد و پستان او میانه و بسیار بزرگ
نباشد و در صلابت و لین معتدل باشد و قوام شیر او معتدل باشد و لون شیر او مایل بسفیدی
باشد نه بکدورت و خضرت و حمرت و صفرت و طعم مایل بحلاوت باشد نه بحموضت و عفوصت و مرارت
و ملوحت و باید که در روزی سه نوبت یا دو نوبت طفل را شیر دهد و شیر بسیار بیکدفعه ندهند
تا موجب تمدد و نفخ و کثرت ریاح نگردد و اگر شیر بسیار بیکدفعه داده باشند تدارک آن به
تنویم کنند و چون طفل اشتهای چیزی غیر از شیر داشته باشد بطعام لطیف تدریج دهند و چیزهای
چرب را در اول طعام ماشیده در دهن مرضعه بدهند بعد از آن نان [illegible] بعسل یا شیر
کم بعد از آن [illegible] و اندک اندک نان بیشتر دهند و ریاضت معتدله [illegible] و از حرکت و ترک غذا
و اطعمه غلیظ و شرب آب سرد و آب تیره و آب بعد از طعام اجتناب واجب دانند و مراعات
اخلاق صبیان و محافظت ایشان از غضب شدید و غم و خوف از واجبات شمرند و در حسن اخلاق

جهاز

صبیان و محافظت ایشان از غضب شدید و غم و خوف از واجبات شمرند و در حسن اخلاق و تعدیل
اخلاط ایشان غایت جهد تقدیم رسانند و صبیان را در سن صبی از احوال جماع [illegible] بسبب
وجع و ورم [illegible] لایح از ارواح ایشان نگیرند و در اواسط ضعف هضم جهات
و استسهال و تشنج عارضی [illegible] تسهیل [illegible] ایشان و کوبیدن هضم و تقویت معده کنند
و در سن [illegible] و اسطه کثرت تناول طعام و اتحاد از فضولات بسیار و وجه نقل غیر منهضم در
احوال ایشان تولد حصات و بعضی امراض بسیار [illegible] حفظ صحت ایشان تقلیل طعام و جودت هضم و استعمال
معتدله باید کرد و در سن [illegible] بسبب [illegible] و قلت صرف آن بر تحفظ نمود و میل آن
[illegible] بسیار [illegible] صحت ایشان [illegible] باردة مخلطة و از مطفئه و استعمال
[illegible] مخففه [illegible] و مراعات صحت [illegible] اسباب [illegible]
کنند و چون بسبب حدت دم [illegible] و [illegible] حمیات حادة و نفث
الدم و بسیار از امراض حاد و حادة بسیار عارض میشود حفظ صحت ایشان باستعمال اغذیه
بارده حامضه و از مطفئه و مانند اینها و اجتناب از اغذیه حاره و تعب و غم و امثال اینها
باید کرد و کهول را بسبب نقصان حرارت غریزی امراض [illegible] و حمیات بسیار
حادث شود در تقویت قوت و حرارت غریزی از تحلیل و حفظ رطوبت اصلیه ایشان
باید کوشید و ایشان را از اغذیه حاره رطبه باید [illegible] و از جماع و تعب و ریاضت و حفظ
و فصد و مانند اینها محترز باید بود لیکن بتلیین طبیعت و ریاضت معتدله و [illegible] از ریاضت
مشایخ ایشان مفید بود [illegible] باستعمال مرطبات و مسخنات و معطرات
و اغذیه مجوده الغذا و کثرت نوم و تدهین بعد از نوم و استحمام و ریاضت معتدله و اخراج
بلغم [illegible] و تلیین طبیعت و دلک معتدل [illegible] و اجتناب از فصد و حجامت
و از اغذیه غلیظه و حوامض [illegible] و بلغم [illegible] و مخففه [illegible] کنند و لیکن [illegible]
شیر مفید بود [illegible] تحلیل [illegible] و مربیات حاره بقدر [illegible] مفرحات [illegible]

باب یازدهم در تدبیر مسافر

باید حساب ... قبل از سفر تنقیه بدن کنند بفصد و اسهال بحسب مقتضای
حال اگر بدن ایشان ممتلی باشد و آنچه دانسته در سفر پیش خواهد آمد از اکل اغذیه غیر معتاد و ...
اگر از معتاد و سهر و عطش و جوع و تعب و ... و پیاده رفتن بسیار و ... بیشتر ...
بدان عادت کنند تا اگر امثال اینها واقع شود از آن متضرر نشوند و باید ... اغذیه قلیله
الکمیة کثیرة التغذیة تناول نمایند ... و ... در ... اعتلا ...
... با طعام فاسد ... آب بسیار ... بلکه غذا ... نزول ...
ناچار باشند ...
و اغذیه ... ضعف قوة ... اجتناب ...
و در سفر گرما ...

[illegible]

و در سرما سخت ... حال ... و روغن زیتون ... تا ... اغذیه ... بار ده
... داخل ... و ... آن ...
... حرکت عضو ... اسباب ... و اگر ...
محافظت ... در طرفین ... عملی ...
در آب ... در آن گاه ...
... اجتناب باید کرد ... حرکت ... حال ... اطراف ...
... و ... سیاه ...
آید ...

[illegible]

وقراءة بصوت عال و اعمال دقیقه و نزول خطوط دقیقه الا اختیار با ترسیل با حدت و اطاله
نوم بر قفا و کثرت نوم و سهر و کثرة جماع و کثرة حمام و کثرت سکر و امتلاء طعام و نوم
بر امتلاء و خوردن طعام شبانگاه و نظر کردن بر آفتاب و اشیاء براق مضر است و حافظ
صحت گوش و قوة سامعه باید ... قطور روغن بادام تلخ یا روغن گل در هفته یکبار مداومت
کنند و از تخمه و نوم بر امتلاء و جمیع مبخرات و اصوات هایله که سبب احتباس ... و از خوف
از حدوث اورام و بثور و نوازل بینی و در هفته یکبار ... استنشاق ... در ... شم
در گوش چکانیدن ... از ... و دخول اشیاء غریبه مثل آب و حیوانات
و دانه در انها نگاه دارد و حافظ صحت قلب اغذیه محموده الکیموس و ادویه مقویه قلب
بحسب مزاج و مفرحات یا جوبیه حاره یا بارده تناول نماید و سماع مطربه و تسنیم روایح
طیبه و استعمال اطلیه معطره مداومت نماید و از غم و غضب و فرح مفرط و خوف و غبار و
دخان و کثرة جماع و سهر و ریاضت قویه اجتناب لازم دارد و حافظ صحت معده ...
... اغذیه قابضه ... حسنة الکیموس معتدل المقدار و ادویه قابضه طیبه و جوارشات
عطره بحسب مقتضای حال تناول نماید و در ریاضت معتدله ... در ماهی ... یکبار ...
مداومت نماید و از جماع و کثرت اکل و کثرت شرب آب بعد از طعام و از امتلاء و تخمه
و اغذیه غلیظه و دسمه و ادمان ... و ... و ... و شلغم و چغندر و کنجد
و مغز کله و سایر مغزها و جمیع حبوب نفاخ ... اجتناب نماید و حافظ صحت جگر اغذیه
جید الکیموس و حلاوه لطیفه و ادویه قابضه عطره مقویه ... مثل زعفران و دارچینی
و پسته و فندق و مویز و انجیر تناول نماید و از ادخال طعام بر طعام و بدی ترتیب طعام
و شرب آب یا دوغ ناشتا و بعد از حمام و جماع و ریاضت و از اشیاء ... و ... در
غلیظ و شراب شیرین اجتناب کنند و حافظ صحت ... با فندق و ... و اغذیه
لزجه و دسمه استعمال نماید و از کثرت جماع و کثرت استعمال مدرات ... و ...

کیرد

کیرد تعب و قیام کیرد و کثرة استحمام اجتناب واجب دارد و حافظ صحت اعضاء تناسل اغذیه حاره
رطبه مقویه بدن و قلیل ... و مفرحات و روایح طیبه ... در ادرار رطوبت فضلیه و ...
... و ... شراب رقیق و حمام معتدل و دلک لطیف استعمال کنند و از ...
و مجففات و مستفرغات و محللات ... و تعب و حمام معرق و مبردات و مخدرات و کثرت شرب
آب و از تخمه و جماع ... و اعراض نفسانی احتراز واجب دارد و از اله مرض ... در این باب

باب اول در غذا

مریض ... غذا در وقت بحران و در زمان انتهای مرض منع باید کرد تا طبیعت به هضم غذا مشغول نبود
و بدن بسبب ... دفع مرض باز ماند ... در قوت بود غذا ... تا سبب حرارة طبخ غذا با حرارت
تب ... زیاده شود ... اشتهاء طعام و هضم قوی ... اخلاط ... با اخلاط ردیه ... غذا ...
... باید داد و در ... بسیار ... یا بسبب کثرة ... معده ... و هضم ... کند
و ... اشتهاء کنند و بسبب قلة تغذیه اخلاط زیاده ... اشتهاء طعام و هضم ضعیف ... و بدن
محتاج تغذیه ... غوانی باید ... در ... زیاده ... در ... کم ... بر ...
تا بسبب قلت مقدار ... آن ... کثرت تغذیه تقویه کنند و بدن غذا ... و ...
امتلای ... ضعف شهوة و هضم ... و ... کم ... تا بسبب قلة مقدار ... هضم ... در ...
... و قلة تغذیه امتلاء زیاده ... خواهد ... ساز غذای ...
در ... و ... باید ... محتاج ... غذا ... و ... باید ... اشتهاء
و هضم قوی ... کثرت مقدار ... معده ... و تکرار تغذیه قوت ...
... بحران ... قوة ... غذاء ...
النضج ... غذاء لطیف اختیار کنند و ... غذاء غلیظ غذاء لطیف ... النضج ... لطیف ...
النضج ... و ... قوت ... النضج در ... ایام ... و ...
کنند و غذای غلیظ و ... را ... عضو ... و ... تسکین
... از ... خوف ... زیاده ... اکثر ... غذا ...

حصول قوة از غذا است لیکن از حیثیت صدا[illegible] مرض عدو او است چه غذا مقوی مرض است و تقویت مرض
موجب ضعف قوة بود پس باید که غذا در مرض استعمال نکنند الا به مقداری که تعلیل قوة کند
بدفع مرض و در روز بحران و هرگاه منتهی مرض اطول بود احتیاج به تقدیم احتمال طول مرض
داشته باشد و هرگاه که مرض قریب المنتهی بود و قوة بجهت تمام کردن فعل دیگر اعضای [illegible] باشد
و بالجمله تقلیل کاهی کنند که قوت وافی بدفع مرض باشد و قبل از وقت انتها ساقط نگردد لیکن
اگر قوة ضعیف بود و وافی بدفع مرض در وقت انتها [illegible] غذا باید داد اگرچه وقت بحران باشد

باب چهارم در علاج بدوا است و اول اختیار کیفیت [illegible] ابدا از تشخیص مرض و علاج
بعد کمیت [illegible] اختیار وزن و درجه کیفیت او [illegible] بحدس حاصل شود و طبیعت عضو و مقدار
مرض و جنس [illegible] عبارت از ذکورت و انوثیت بود و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و قوت
و معرفت طبیعت عضو [illegible] چهار امر است مزاج عضو و خلقت و وضع و قوة او پس هرگاه که مزاج
طبیعی صحیح و مزاج مرض محقق شود [illegible] خروج عضو از مزاج صحیح بحدس [illegible] اختیار [illegible] وزن
و درجه کیفیت در مقابل او باید کرد مثلا هرگاه که مزاج صحیح بارد بود و مرض حار [illegible]
و احتیاج به تبرید بسیار بود و هرگاه هر دو حار باشند [illegible] اندک بود و تبرید اندک کافی بود
و علم بخلقت عضو مبنی بر اختیار وزن دوا و درجه کیفیت او [illegible] بسبب تخلخل
یا بسبب تکثیف [illegible] واسطه [illegible] و عدم [illegible]
احتیاج بدوا قوی [illegible] در اختیار وزن و درجه کیفیت [illegible] عضو از ضد آن باید
عضو قریب [illegible] مقابل [illegible] و بعید [illegible] محتاج بدوا
اقوی [illegible] و معرفت قوة عضو [illegible] در اختیار
وزن دوا [illegible] تا در حالی عضو [illegible] و تحلیل مواد
آن عضو [illegible] حفظ قوة او [illegible] کیفیت مخالف طبیعت
[illegible]

چرا [illegible] عضو کنند در [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] الکیفیة [illegible]
اعضا [illegible] و معرفت مقدار مرض محتاج الیه در اختیار وزن و درجه
کیفیت [illegible] مرض ضعیف [illegible] آن از اعتدال [illegible] اندک بود [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] محتاج بدوا [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] آن [illegible] مرض [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] در انتها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب سیم در دوا [illegible] فصل اول در [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] ضعف قوة [illegible]
[illegible]
[illegible]

با جانب ... اعراض لازمه مثل استعداد در تب و فروح ... امامت ششم سن چون کی طفولیت
دشمن ... نوبت هفتم وقت ... در کوهای سخت و هوای سخت ... نوبت هشتم بلد چه در بلد حار
مفرط و بلد بارد مفرط ... نهم صناعت چه شدید التحلیل مثل ... در حمام ... دهم
عادت ... اگر کسی عادت ... طبیعت ... فصد ... ماسا ... بدن ... میکند و ... از
او ... عمل نمیکند و ... اخر ... عظیم ... **فصل دوم** در ادویه که قصد آن در استفراغ ... آن
در آن پنج چیز است اول اخراج ماده ... بحسب کمیت یا کیفیت دوم اخراج ماده ... بدن ... الموافق
... بدن اصلاح آن ... ضعف ... در عقب آن ... استفراغ ... کنند ...
... چند ... خوف ... علامت نقاء ...
... علامت نقاء ... علامت نقاء ...
از اسهال ... استفراغ ... کنند ... اخلاط ...
چهارم اخراج ماده ... مثلا استفراغ ماده ... با عضاء ... کنند و ...
و باید ... عضو منتقل الیه اخس از منقول عنه ... ماده ... بباید ...
... عضو منتقل الیه ... عضو ... ماده ... اسهال ...
... استفراغ ماده ... **فصل سیم** در ... استفراغ اخراج ماده ...
... ماده ... از عضوی بعضوی دیگر ...
... استفراغ ... ماده در بدن ... **فصل چهارم** در احکام استفراغ ... ان ...
... جذب ماده بخلاف ... بخلاف ... بعضو ... حاجت ...
بخلاف گاهی باید که ... انصباب ... آن گاهی جذب ماده از عضوی ...
... مخالف ... جذب ... در ... باید مثلا
هرگاه ورم در دست راست ... باید جذب ... بلکه ...
... جذب ... و با امتلاء ... ماده ... جذب ...
و هرگاه ... فصد ... اسهال و ... اول باید فصد کند
و هرگاه ... اول استفراغ باید ... ماده ... باید ...

قوت باید ... در ... ضعف ... استفراغ ...
از ... اخلاط ... ضعیف ... اخلاط باید که ...
... اسهال ... در ... عرض ... خصوصا ...
تقدم بالحفظ مثلا ... در ... ماده ... انصباب ... استفراغ ...
از انصباب سبب ... انصباب ... بدن ... استفراغ
... استفراغ ... باید ... تنقیح و تحلیل ...
... خواهد ... المزاج در بدن
سبب امتلاء ... بدن مستعد امراض ...
... اخلاط ... استفراغ ...
... اصحاب استسقا ... باید ...
... ضعف ... در ...
... تنقیح و ... و اسهال ...
و اسهال ... در ... بدن ... ضعف ...
... ضعف ... و ... اسهال ...
و در ... ضعف ...
... ضعف معده ... صاحب ...
... باقوت معده ... الجو ... از ...
... طبیعت ... ضعف ...
... طبیعت ... در امراض بارده و مستعد ...
بدن ... طبیعت ...
افراط کند و باید ... استفراغ ابدان ... بدن ...

و مانند آن و جنب دانند که اینها در استفراغ باید به مناسبت کیفیت خلط مستفرغ [illegible]
اند پس بعد [illegible] باید که [illegible] موافق او باشد و در اسهال و معتدل کیفیت [illegible]
[illegible] باید [illegible] اسهال ضعف [illegible] ترکیب کنند و استعمال طعام قبل
از اسهال ملطف [illegible] رفع [illegible] معدات [illegible] لیکن باید [illegible]
[illegible] طعام [illegible] بعد از عمل اسهال [illegible] جواد [illegible]
و بعد از آن [illegible] ضعف [illegible] عمل قاطع [illegible]
[illegible] به سبب حرارت [illegible] و مانع اسهال [illegible] لیکن اگر
[illegible] اول طعام [illegible] حرارت [illegible] در جذب [illegible]
بر [illegible] باشد [illegible] معدات [illegible] بعد از [illegible] اسهال
ضعیف [illegible] ضعف [illegible] و اکل [illegible] از عمل
قاطع عمل [illegible] طبیعت به سبب [illegible] غذا [illegible] ماده [illegible]
در استفراغ ماده جذب [illegible] طبیعت [illegible] اختلاط
غذا [illegible] قوت [illegible] جذب [illegible] المزاج ضعف [illegible]
ضعیف المعده [illegible] استفراغ [illegible] از اغذیه لطیفه [illegible]
[illegible] از [illegible] تحلیل و ضعف [illegible] زیاده گردد [illegible]
[illegible] و آب [illegible] بعد از استعمال [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
[illegible] بعد از اسهال [illegible]
[illegible] و حمیات [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] آب گرم لیکن آب گرم [illegible] اگر قوت [illegible]
[illegible] بعد از قطع عمل آب گرم بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] عمل [illegible] منقطع [illegible] اگر [illegible] مطبوخ [illegible]
باید [illegible] در اسهال خلط [illegible] موافق [illegible] اگر [illegible]
مغص حادث [illegible] آب گرم [illegible] از [illegible] خانه [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] مغص حادث بعد از [illegible] اسهال در
صیف [illegible] جذب [illegible] جذب حرارت [illegible] به واسطه حرارت
[illegible] سبب [illegible] خلط [illegible] ضعف [illegible] تحلیل ارواح
در صیف بعد از [illegible] افراط در اسهال و مسهلات [illegible] لیکن مسهلات لطیفه
[illegible] اسهال [illegible] به سبب [illegible] به واسطه [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] اسهال به سبب [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] مغص [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
اسهال [illegible] اعراض [illegible]
حادث شود [illegible] اطراف [illegible] اطراف
[illegible] تلطیف [illegible] رطوبت [illegible]
ارواح [illegible] المزاج [illegible]
[illegible] معتدل المزاج [illegible]
[illegible] بعد از اسهال [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] اسهال اختیار [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] خلط [illegible]

جذب خلط غلیظ کند و رقیق بگداند و اسهال ... که تحلیل ... با خاصیت همچو ... و گاه
دگاه بعضی با خاصیت همچو ... وگاه ... با خاصیت همچو ... دگاه با ...
همچو ... و لعاب ... و در ... تقویه ... سمت ... اصلاح آن ...
زیاد ... واجب ... **باب پنجم در** ... در ... حفظ صحت ... استعمال
... در ... روز ... اغذیه ... که ... اول ... فصل ... اول معده
... کند ... استفراغ ... معده ... کند و ثقل ...
زایل کند و ... کلیه و مثانه و امراض ... مثل ... استسقا و فالج و رعشه ...
... معده و صداع ... و عرق النسا ... و انتصاب ...
تیز گردانیده ... معده ضعیف ...
... معده ... اعضا ...
... معده ... ضعف
معده ...
...
...
... کنند و ... حرارت ... معده
از طعام ...
... معده ...
بسبب خفت و لطافت ... غلظت ...
...
...

دوران

... (حاشیه)

از حقنه ... آن ... بدان ... او را ... سازند ... آب
... وضع ... علی ... و ... سازند و حقنه
علی بعضی ... اراده اسقاط ...
با خاکستر ... با ...
...
او ... آید و اگر ... با خاکستر ...
... علی ... از ... کنند ... استعمال
علی در امراض جلد ...
زیاده از فصد و حجامت ... ماده ... در جلد ...
... فصد ... استفراغ ... آن ...
... جلد و عروق ... وضع علی
...
...
... در ... علی ... آن
... اعضاء ... **باب پنجم** در حقنه حقنه
معالجه ... استفراغ ...
با عضا ... مثل معده و کبد ... کلیه و مثانه و ...
... اعضاء ... استفراغات ...
... آن طرف ...
... حقنه ...
حقنه معتدله القدر ... و غلیظ بسیار ... از آفات

آن بهار و رفیقه و تقلیل آنکه نفع تبع و حادّه مضعف کبد و معده است چون بهار و حقنه در ایام
و قبل از طعام و بعد از طعام باندک زمانی منتجی نیست باب دوم در [illegible] بادرد جهت
ما انجام آنکه از ضجه اعانت طبیعت بعلاج نکنند تا وجب کسالت و کاهلی طبیعت نشود و تحیر
ما بنهایت دفع علت قیام نماید و قریب باسهال و منقی عادت نشد [illegible] و کاهی [illegible]
باسهال وجوه ممکن نبود یا صعب بیاد در ثانیه [illegible] و اگر اضعف منقی باشد از ضعیف
با قوی [illegible] انفعال نکوشد مگر آنکه خوف آن قوت بیمار در آن [illegible] ابتدا باقوی [illegible]
و همینه [illegible] علاج نکنند بلکه [illegible] تا وجب الفت طبیعت [illegible] انفعال
طبیعت [illegible] و چنین [illegible] دلالت بر ضرر استعمال علاج کنند [illegible] مخالف قیاس
نکنند [illegible] بر غلط [illegible] یا آنکه [illegible] دال بر صواب [illegible] در استعمال آن اثر نفع
ظاهر نشود ظن عدم صواب [illegible] از آن [illegible]
در [illegible]
بعد عدول از آن [illegible]
[illegible]
خواص [illegible]
آنکه [illegible]
مثل سکنجبین [illegible]
از [illegible]
[illegible]
حرفی [illegible]
از [illegible]
الکیفیه [illegible]

مطلب تاسع در امراض مختصه از فرق تا قدم و علامات و معالجات آن
و آن مشتمل است بر نوزده باب **باب اول** در امراض راس و دماغ و در آن
بیست و هفت فصل است ۱ در صداع ۲ در شقیقه ۳ در سرسام ۴ در سهر ۵ در سبات
۶ در [illegible] سهری ۷ در [illegible] ۸ در نسیان ۹ در مالیخولیا ۱۰ در مانیا و داء الکلب ۱۱ در [illegible]
۱۲ در هذیان و اختلاط عقل ۱۳ در رعونت و حمق ۱۴ در عشق ۱۵ در دوار ۱۶ در سدر ۱۷ در کابوس ۱۸
در صرع ۱۹ در سکته ۲۰ در فالج و استرخا ۲۱ در تشنج ۲۲ در عدو و کزاز ۲۳ در رعشه ۲۴ در خدر ۲۵ در لقوه
۲۶ در اختلاج ۲۷ در زکام و نزله **باب دوم در امراض چشم** و در آن [illegible] باب است ۱ در جرب ۲
۲ در [illegible] ۳ در تحجر ۴ در التصاق ۵ در شتره ۶ در شعیره ۷ در شرناق ۸ در سلاق ۹ در شعر منقلب
و زائد ۱۰ در انتشار اهداب ۱۱ در قمل و قردان جفن ۱۲ در جرب اجفان ۱۳ در کمنة الاجفان ۱۴
در حکة اجفان ۱۵ در استرخا جفن ۱۶ در غلظ اجفان ۱۷ در [illegible] ۱۸ در غرب ۱۹ در غده در سلاک
۲۰ در انتفاخ ۲۱ در رمد ۲۲ در وردینج ۲۳ در طرفه در ظفره ۲۴ در سبل ۲۵ در [illegible] و قرح ۲۶ در دمعه ۲۷
۲۸ در قرحه ۲۹ در بثره ۳۰ در بیاض ۳۱ در کمنة المده ۳۲ در سرطان عین ۳۳ در نتو قرنیه ۳۴ در نتو عنبیه ۳۵
در انتشار و اتساع ۳۶ در ضیق ۳۷ در خیالات ۳۸ در نزول الماء ۳۹ در زرقه ۴۰ در ضعف بصر ۴۱ در عشا ۴۲
در جهر ۴۳ در قمور ۴۴ در جحوظ ۴۵ در حول ۴۶ **باب سیم در باب امراض اذن** و در آن شش باب است ۱
در وجع اذن ۲ در طرش و وقر و صمم ۳ در دوی و طنین ۴ در دخول آب و کرم در گوش ۵ در انفجار چرک
از گوش ۶ در اورام پس گوش **باب چهارم در امراض انف** و در آن شش باب است ۱ در خشم و فساد شم ۲ در
قروح و بثور انف ۳ در نتن انف ۴ در رعاف ۵ در عطسه ۶ در حکه و خارش انف **باب پنجم در امراض لسان
و دهان و شفتین** مشتمل است بر هفده باب ۱ در ورم لسان ۲ در ثقل لسان و تغیر کلام ۳
در ضفدع و عظم لسان ۴ در تشقق لسان و حرقت آن ۵ در فساد ذوق ۶ در قلاع و اکله دهان ۷
در سیلان لعاب از دهان ۸ در بخر ۹ در تشقق شفه ۱۰ در بیاض شفه ۱۱ در بواسیر شفه ۱۲ در اورام و بثور
در قروح شفه **باب ششم** در امراض لثه و اسنان و در آن [illegible] باب است ۱ در تدبیر محافظت اسنان ۲

در وجع اسنان ۳ در ضرس ۴ در حفر و تغییر لون اسنان ۵ در ذهاب آب اسنان ۶ در تحرک اسنان ۷

در تبدیل اسنان ۸ در تسهیل نبات اسنان ۹ در صریر اسنان در نوم ۱۰ در حکه اسنان ۱۱ در الکام

لثه ۱۲ در لثه دامیه باب هفتم در امراض حلق و مری و حنجره و آن مشتمل است بر هشت باب ۱ در ورم لهاة ۲

در استرخا و سقوط لهاة ۳ در خناق و ذبحه ۴ در بثور حاره محرقه در حلق ۵ در علوق عظام و لقمه متعلقه در

حلق ۶ در دشواری بلع ۷ در اورام مری ۸ در بحة الصوت باب هشتم در امراض صدر

و ریه مشتمل است بر هشت باب ۱ در ربو و انتصاب النفس ۲ در سعال ۳ در نفث

الدم ۴ در ذات الریه ۵ در سل ۶ در مده محتقنه در صدر ۷ در ذات الجنب و شوصه ۸ در نهایت الضیق

در و ذات العرض باب نهم در امراض قلب و در آن سه باب است ۱ در سوء المزاج قلب ۲ در خفقان

۳ در غشی باب دهم در امراض ثدی و در آن چهار باب است ۱ در قلة اللبن ۲ در کثرت اللبن ۳ در تجبن اللبن

در ثدی ۴ در اورام و بثور حادثه در ثدی باب یازدهم در امراض معده و در آن هفده باب است ۱ در سوء المزاج

معده ۲ در وجع معده ۳ در ضعف معده ۴ در اورام معده ۵ در حساوت معده ۶ در قروح معده ۷

در فساد هضم و تخمه ۸ در هیضه ۹ در جشا ۱۰ در بطلان شهوت و نقصان آن ۱۱ در فساد شهوت ۱۲

در شهوت کلبی ۱۳ در جوع بقری ۱۴ در عطش مفرط ۱۵ در قی و تهوع ۱۶ در قی الدم ۱۷ در فواق باب دوازدهم

در امراض کبد و در آن هفت باب است ۱ در سوء المزاج کبد ۲ در ضعف کبد ۳ در سده کبد ۴ در نفخه کبد

۵ در اورام کبد و عضلات بطن ۶ در دبیله کبد ۷ در سوء القنیه و استسقا باب سیزدهم در امراض

مراره و طحال و آن مشتمل بر چهار باب است ۱ در یرقان ۲ در سوء المزاج طحال ۳ در اورام طحال ۴ در نفخه

طحال باب چهاردهم در امراض امعا و در آن شش باب است ۱ در اسهال ۲ در ذوسنطاریا ۳ در سحج

و قروح امعا ۴ در زحیر ۵ در مغص ۶ در قولنج و دیدان باب پانزدهم در امراض مقعد و در آن چهار باب است

۱ در اورام و قروح و شقاق مقعد ۲ در استرخا مقعد و خروج آن ۳ در بواسیر ۴ در نواسیر

باب شانزدهم در امراض کلیه و مثانه و در آن هجده باب است ۱ در سوء المزاج کلیه ۲ در هزال کلیه ۳ در ضعف کلیه ۴ در اورام کلیه

۵ در وجع کلیه ۶ در قروح و جرب کلیه ۷ در حصاة کلیه ۸ در حصاة مثانه ۹ در اورام مثانه ۱۰ در قرحه

و جرب مثانه ۱۱ در جمود دم در مثانه ۱۲ در وجع مثانه ۱۳ در حرقة البول ۱۴ در احتباس و عسر بول ۱۵ در تقطیر بول

۱۶ در سلس البول و بول در فراش ۱۷ در ذیابیطس ۱۸ در بول الدم باب هفدهم در امراض اعضای تناسل و در آن [illegible] باب

۱ در نقصان باه ۲ در کثرت شهوة ۳ در کثرت نعوظ بلا شهوة ۴ در سیلان منی و مذی و ودی ۵ در کثرة

احتلام ۶ و سرعت انزال ۷ در عذیوط ۸ در ابنه ۹ در اورام انثیین و قضیب ۱۰ در قروح قضیب

و حکه عارضه آن ۱۱ در فتق و قیله باب هجدهم در امراض رحم مشتمل بر پانزده باب است ۱ در عقر و عسر حمل

۲ در اسقاط ۳ در عسر ولادت ۴ در کثرت طمث ۵ در سیلان رحم ۶ در بطلان رحم ۷ در قروح رحم

۸ در نفخه رحم ۹ در حکه رحم ۱۰ در بواسیر و شقاق رحم ۱۱ در نتو رحم ۱۲ در اختناق رحم ۱۳ در رجا

باب نوزدهم در امراض اعضای ظاهره و در آن نه باب است ۱ در حدبه و ریاح افرسه ۲ در وجع ظهر و خاصره

۳ رد و الیا و داء الفیل ۴ در وجع مفاصل و نقرس ۵ در وجع الورک و عرق النسا ۶ در وجع عقب ۷

در انتفاخ و حکه اصابع ۸ در فساد اطراف و سبل ۹ در خشونت و سایر امراض اظفار باب اول از فن دوم در امراض

راس و دماغ و در آن سی و هفت باب است باب اول در صداع صداع الم است در اعضای راس و سبب آن

یا سوء المزاج ساذج است یا مادی یا ریاح غلیظه محتبسه در راس یا مشارکت معده یا عضوی دیگر یا ضربه و سقطه بر دماغ

یا ضعف آن یا استفراغات کثیره و شهر و غموم و هموم یا جماع یا شرب شراب یا ضربه و سقطه یا ریح حادثه

باشد و حادث از اختلاط غلیظه یا کرم متولد در دماغ یا بحران اما صداعی که سبب آن سوء المزاج ساذج است

یا حارست یا آنکه حارت حد و ث آن یا از اسباب خارجه است یا از اسباب داخله آنکه از اسباب خارجه است

چون حرارت آفتاب و گرمی آتش و غضب و غیر آن علامتش حرارت ملمس و عطش و جفاف انام

و سرخی بینی و وجه سبب با تقدم آن و اعتدال بول و براز و عدم ثقل و سکون باشد یا سبب است علاجش

نوشیدن آب سرد با نقیع شراب بنفشه و نیلوفر و اغذیه با برطبه مثل ماء الشعیر یا اسفاناج و کدو و تبرید راس

بطوبات با برطبه مثل نقیع بنفشه و نیلوفر و صندل و بید و نطول از نطول آب سرد و امثال آن حشیش و غیر آن چون تبتن

باشند و مانند آن و در آن نشیند یا بر بدن ریزند یا بخار آن بر آرند مرکب از بنفشه و نیلوفر و خطمی و خباری

صداع

جواد دراک

[illegible]
[illegible]
[illegible]

وجو مقشر کوفته و پوست خشخاش و تنهٔ همین راس است بروغن کدو بادام کرده و روغن بنفشه بادام با شیر دختر
بر بالای برف خنک ساخته در بینی چکانند و در مکان بارد نشستن سازند و آنچه از اسباب داخله است مثل صداع
حادث از ادویه حاره و اغذیه حاره یا دماغ مثل ثوم و بصل علامتش تغیر چشم و سبزی فکر و بد آرامی و وسواس
و سهر و یبوست منخرین و تقدم سبب است علاجش اغذیه و اشربه مذکوره و تبرید راس یا دماغ
با بصر چون روغن بنفشه بادام و روغن کدو و نطولات و سعوطات مبرده و اطلیه یا نقصه متخذه از صندلین
و شیاف مامیثا و آب کشنیز تازه و اندکی سرکه و صداع بارد و ضعف حس است آن نیز یا از اسباب خارجی است
یا از اسباب داخله آنچه از اسباب خارجه است مثل صداع حادث شد از برودت هوا و نزول آب سرد
و غیر آن و این صداع را خبطه گویند علامتش برودت هوا است و ثقل راس و میل جمع بموضع گرم است و تسکین
بگماد حاره و هوا حار و وجود سبب با تقدم است علاجش تقلیل غذا و تلیین طبیعت بحبوب
مرکب از [illegible] و اسطوخودوس و گاوزبان و اصل السوس و گلقند و تنقیه پس [illegible] ادهان حاره
مثل روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن مرزنجوش و روغن سداب و استعمال حمام و نطولات متخذه
از حشیش لطیفه چون بابونه و مرزنجوش و برنجاسف و صعتر و گمافیطوس و شمومات حاره و آنچه
از اسباب داخله است مثل صداع که عارض شود از ادویه بارده و مخدره بدماغ چون افیون و کافور
و از آشامیدن آب سرد علامتش برودت ملمس راس و اشتعال به پوشیدن سر و مقارنه سبب است
علاجش نطولات حاره مذکوره و تشمیم مشک و عنبر و نرگس و تضمید راس با ضماد حاره متخذه
از جند بید ستر و حب الغار و قسط و کبابه با آب سداب و کلکلانج و اما صداع دموی سببش سوء المزاج حار است

صداع دموی

حدوث آن یا از غلبه دم است علامتش حمرة وجه و عین و امتلاء و تمدد عروق و ضربان
و ثقل راس و سیلان [illegible] و عظم نبض و حمرة و غلظت قاروره و کلال حواس و حالت شبیه بنوم
و حلاوت دهن و خشونت حلق است علاجش فصد قیفال [illegible] حجامت از میان هر دو شانه
و اطفاء دم با شربه [illegible] مثل شراب عناب و شراب [illegible] و شراب نیلوفر و شراب آلو و تلیین طبیعت

بمطبوخ

صداع صفراوی

بمطبوخ فواکه یا آب انار میخوش و قند سفید و غذا ماش مقشر با شیره بادام و تمر هندی و استعمال اطلیه
و سعوطات و شمومات بارده یا غلبه صفرا علامتش صفرة وجه و [illegible] لون و سوزش راس و شدت عطش
و تلخی دهن و سقوط شهوت طعام و یبوست زبان و منخرین و سرعت نبض و صفای قاروره است
علاجش استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله با آب انار میخوش و ترنجبین یا شراب دیگر یا سکنجبین ساده و آب
سرد و تسکین حرارة باشربه و اغذیه مضاده یا بعد و استعمال اطلیه و ضمادات و سعوطات و شمومات منخرین و لخلخه

صداع بلغمی

مبرده یا غلبه بلغم علامتش سبات و کدورت حواس و رطوبت منخرین و ثقل راس و نسیان و بطوء نبض
و بیاض و غلظت قاروره و میل جمع بموضع گرم راس و رطوبة ملمس و انتفاع بگماد حاره است علاجش
استفراغ بلغم از جمیع بدن و تنقیه دماغ بعد از نضج تام بحبوب مخصوصه آن مثل حب ایارج و حب
شبیار و بعد از آن غرغره مثل ایارج فیقرا و سکنجبین یا خردل و عاقرقرحا و مرزنجوش و صعتر و عسل
و ابکامه(?) و تبدیل مزاج با طلیه و اضمده و نطولات و شمومات و سعوطات و ادهان و کمادات حاره

صداع سوداوی

یا غلبه سودا علامتش ثقل راس و سهر و کدورت لون بدن و وسواس و قلت عطش و رقت و بطوء نبض
و رقت قاروره است قبل از نضج و بعد از نضج و سواد آن علاجش استفراغ سودا بحب افتیمون یا بمطبوخ آن
و تبدیل مزاج با ضماده و نطولات و شمومات و ادهان حاره رطبه و تنشق گاوزبان و شیر دختر [illegible]
و شراب اسطوخودوس و شراب بنفشه و غذا نخود آب با جوزه مرغ فربه و گوشت بره یا دراچین و اسفاناج و اما

صداع ریحی

صداع ریحی حصول آن از ریاح غلیظه محتبسه در راس است علامتش تمدد و عدم ثقل و دوی و طنین و انتقال
وجع و خفت صداع است علاجش نطولات محلله و ملطفه کاسر ریاح مثل نطول مرکب از برنجاسف و صعتر
و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و تخم کرفس و مانند اینها و شمومات حاره مانند مرزنجوش تازه و نرگس
و مشک و غیر آن و عطوسات و سعوطات حاره مثل فلفل و کندش با آب مرزنجوش و تلیین طبیعت بماء الاصول

صداع مشارکی المعده(?)

و گلقند آفتابی یا شراب [illegible] یا شراب نیلوفر یا شراب اسطوخودوس و غذا نخود آب با جوجه مرغ
با دارچینی و زیره کرمانی و اما صداع معدی و آن صداعی است که معده باشد سبب آن یا انصباب اخلاط غلیظه بلغمیه است
بمعده علامتش تهوع و غثیان و [illegible] تخمه و تسکین بعد از قی [illegible] علاجش تنقیه معده

بتقیات معلوم مثل طبیخ شبت و تخم ترب و اصل السوس با سکنجبین عسلی و تقویت معده و تجویز هضم به
جوارشات حاره و تقویت راس بجوزات خوش بو مثل کشته و عنبر و سبب آن انست تا خلط مرارت
در قم معده علامتش غثیان و شقلب نفس و تلخی دهن و صفوه عیمین و عطش و با آثار حمی و حرقه فم معده
و تسکین بعد از طعام و هیجان در حالت جوع و مس معالجش تنقیه علاجش ... تنقیه بمقیات صفرا مثل
سکنجبین و آب گرم و تلیین طبیعت بطبیخ فواکه و آب انار و امثال اینها و تقویت معده مثل شراب
فواکه و سکنجبین سفرجلی و شراب غوره و تقویت راس بمشمومات و نخالج بارده و غذاهای مقشر
با شیر بادام و تمر هندی و کشنیز تازه و اسپیدباج ... انصباب اخلاط سوداویت در فم معده
علامتش حرقه معده و حموضت دهن و کثرت شهوت طعام و جشای حامض و تسکین بعد از قی سودا
ولیت علاجش تنقیه معده با سهال بحبوب مخرج سودا مثل حب افتیمون و حب لاجورد و اقسام ایارج
گرم و هیمع گشنیز با جوز القی و تقویت راس بمشمومات حاره رطبه و استعمال اطریفل اشتیاق
و عنبر و غالیه و امثال اینها و سبب آن سوء المزاج ساذج معده است علامتش ضعف معده و خفقان
صداع است در خلا معده و شده آن در امتلا علاجش تبدیل مزاج معده و اصلاح حال و علاج آن
مادی مذکور شد و صداعی که حصول آن از ریاح غلیظه حادث در معده است علامتش مقدم وجع
معده و هیجان صداع بعد از تناول اطعمه منفخه و سکون بعد از تسکین وجع معده است علاجش تحلیل
نفخ و تقویت معده بجوارشات و معالجین حاره کاسر نفخ چون کمونی و فودنجی و فلافلی و اما صداعی که سبب آن
آفتی عضوی دیگر است مثل ورم رحم یا آفت و کلیتین یا در کبد یا در طحال یا در عضوی دیگر علامتش ظهور
آفتی اول در آن عضو علاجش علاج مرض عضو اصلی و تقویت دماغ بمقویات مذکوره و اما
صداعی که سبب آن شده حس لغت علامتش هیجان از ادنی سببی مثل شنیدن آواز بلند
و بوئیدن چیزهای تیز با وجه ذکاء حس و سلامت افعال دماغ علاجش تبلید حس با غذیه غلیظه مثل هریسه
و کله اگر هاضمه قوی باشد و الا تغلیظ آن بقبول بارده مثل کاهو و گشنیز تازه و خشخاش کنند و اما
صداعی که سبب آن ضعف دماغ است علامتش هیجان از ادنی سببی و تسکین بآرام کردن حواس

دو جه

و وجه آفته در افعال دماغ علاجش تقویت دماغ بمشمومات معطره لطیفه مقویه مثل عنبر و صندل و گلاب
و اغذیه معطره چون مطبخه جوانمرغ با زعفران و گلاب و تبدیل مزاج دماغ اگر سوء المزاجی باشد با شربه
و اغذیه مناسب آن و اما صداعی که بعد از استفراغ عارض گردد بسبب سهر و غموم و هموم حادث شود از آن
صداع پیسه گویند علامتش جفاف منخرین و خفته راس و غئور عینین است علاجش استعمال اغذیه
مرطبه و حمام مرطب و سعوطات و اطلیه رطبه است و اما صداعی که بعد از جماع حادث گردد سبب آن
یا یبوست علامتش آنست که بعد از اکثار جماع حاصل شود و بدن نحیف بود علاجش مثل علاج
پیسه است و یا آنست که در بدن اخلاط فاسده باشد و حرکت جماع مشور آن اخلاط شود و بخارات آن
بدماغ متصاعد گردد علامتش امتلای بدن و وجود علامات غلبه اخلاط است علاجش تنقیه بدن
از خلط غالب و تقویت راس بمشمومات حاره مثل مشک و عنبر و غالیه یا بارده مثل صندل و بید مشک و بنفشه
و نیلوفر بحسب مقتضای حال و یا آنست که اعصاب مجامع که دماغ بواسطه حرکات شعور مشارکت
مشارکت نماید با اعصاب علامتش رعشه و ضعف بدن و حرکت است بعد از جماع علاجش تقویت
اعصاب بروغن قسط و روغن ناردین و تقویت دماغ بمشمومات مقویه حاره مذکوره اما صداعی که
از شراب است علاجش تنقیه معده است از بقایای شراب بقی یا اسهال و خواب و مالیدن پاها و حمام
و تقویت معده با شربه بارده مثل شراب زرشک و شراب سیب و شراب فواکه و اغذیه لطیفه مقویه معده
مثل آش زرشک و آش انار و آش غوره و تقویت راس بمشمومات بارده صفحه دوائی که در دوا کردن
بهت خمار نافع است تخم کاسنی تخم کرنب زرشک منقی سماق عدس مقشر گل سرخ طباشیر اجزای متساوی
کوفته و بیخته سه درم در درم از آن با یک قیراط کافور رود درم آب انار یا آب ریباس بنوشند
و اما صداعی که سبب آن ضربه و سقطه واقع بر سر باشد علاجش تسکین وجع بگلاب و روغن گل سرخ
و اندکی سرکه و استفراغ خلط غالب و تقویت سر بطلا مخصوص آن و تقویت راس بضماد مرکب از برگ
مورد و آس و گل ارمنی و شیاف مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و صندل با آب السان الحمل و ادهان
مقویه مثل روغن گل و روغن مورد و روغن سوسن اما صداعی که از بوییدن چیزهای تیز حادث شود

سبب حدوث آن بوی روایح طیبه حاره است مثل مشک و عنبر و زعفران و یا اشیای منتنه حاره مثل حلتیت و مرو و جند
بیدستر علاج زکام تقویه راس و منع سبب است بشمومات بارده مذکوره یا عفونت مزاجی و مستنقعات و مورق
که در دماغ محتبس شده باشد علاج حمام و ریختن آب نیم گرم بر سر و بوییدن سرکه و مشمومات طیبه حاره
یا بارده است بحسب مقتضای حال و اما صداعی که سبب آن سده حاره از اخلاط غلیظه باشد علامتش امتلا و
ثقل و تمدد و تقدم کثرت طعام و راحت و ترک استحمام است علاجش تلطیف و تقطیع اخلاط
مذکوره مثل منضجات و مرکبات از زیانه و زوفا و بنفایج و افتیمون و غیر آن و بعد از نضج تام تنقیه دماغ
بحبوب و مطبوخات مناسبه آن مثل حب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و اما صداعی که سبب آن
گرمی باشد متولد در دماغ [illegible]

[illegible]

و شیر خشت و ترنجبین و مانند آن بهمان و تنویم و تبرید دماغ به شمومات و نطول با آب مقویه دماغ مثل صندل و گلاب
و آب خیار و کشنیز تازه و روغن گل و امثال آن و سرکه و جند بیدستر با ساق بریدن و حجامت و شیافات لینه و مالیدن
اطراف و نهادن محجمه بر ساق بی شرط یا به شرط و شستن پاها با آب گرم که در آن بنفشه و خطمی و بابونه و سبوس
گندم و برگ بید جوشانیده باشند و غذا شیره جو یا شیره بادام و اسفاناج و کشنیز تازه و کدو
اما آنکه سبب آن صفرا است آن را قرانیطس خالص گویند علامتش صفرت وجه و عینین و لسان و شدت حرارت
حمی و کثرت هذیان و سهر و خفت راس و سوء مزاج و عطش و غضب و بدخلقی و سرعت نبض
و ناریت قاروره است علاجش تلیین طبیعت بملینات مذکوره و آب هندوانه با شیر خشت و تمر هندی
[…] مرطبه و تنطیل نطولات بارده رطبه مثل بنفشه و تراشه کدو و نیلوفر و خطمی و کوکنار
خشخاش و تبرید و ترطیب دماغ […] مذکوره و مالیدن روغن گل و سرکه بر سر نهادن تراشه کدو و خیار
و عنب الثعلب و برگ بید و کاهو تازه بر سر و اما آنکه سبب آن سودا است علامتش هذیان و زوال عقل
و کثرت جفاف منخرین و خفت راس و حمی لینه و صداع خفیف و صلابت و ضعف نبض و سواد و غلظت
قاروره است علاجش تنقیه دماغ بحقنه و حبوب مسهله و غذا آش جو با بادام و تخم درست با طعام
و اسفاناج و کدو و بعد از تنقیه بر سر بریزند روغن بنفشه با بادام و روغن کدو یا روغن بابونه
نیم گرم و تنطیل نطولات مرطبه چون بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه و تمام و برگ خشخاش و اما آنکه سبب آن
بلغم است و آن را شرغس گویند علامتش کثرت نوم و سبات و بیاض لسان و اختلاط عقل و نسیان
و حمی دائمه ساکنه و بطوء و لین نبض و بیاض قاروره است علاجش استفراغ بلغم بحبوب مسهله
[…] حب ایارج و حب شبیار و غذا آب ماش […] با شیره بادام و اسفاناج و طارخون (?)
و در ابتدا روغن گل و گلاب با اندکی سرکه بمالند و بعد از آن ضماد و اطلیه محلله مثل جند بیدستر
و عاقرقرحا و بوره ارمنی با آب مرزنجوش و نطولات ملطفه چون بابونه و شبت و مرزنجوش
و برنجاسف و فودنج و تمام و اکلیل الملک و سداب و سعوطات مانند مشک و کندش و شونیز و جند
بیدستر استعمال کنند باب چهارم در سهر و آن بیخوابی مفرط خارج از امر طبیعی و سبب آن

سوء المزاج

سوء المزاج یابس ساذج است یا بواسطه فکر یا غم یا سهر یا استفراغ غریب دماغ غالب شده باشد علامتش
خفت راس و جفاف عینین و لسان و منخرین و سبب احساس حرارت یابس (?) علاجش ترطیب دماغ با غذیه
مرطبه مثل ماء الشعیر و مزوره با گوشت بره یا گوشت بزغاله و اسفاناج و کدو و سکون و آسایش و مالیدن اطراف
و ترک فکر و جماع و تعب و استعمال حمام مرطب و تنطیل نطولات مرطبه متخذه از بنفشه و نیلوفر و کاهو و کشنیز تازه
و پوست خشخاش و جو نیم کوفته و سعوطات مانند شیر دختر و روغن کدو و روغن بنفشه با بادام و نطولات از آب
کاهو و آب کشنیز تر و خشخاش کوفته و روغن نیلوفر و شمومات مرطبه یا سوء المزاج حار یابس ساذج است
علامتش خفت و جفاف با التهاب حرارت راس و عطش علاجش […] سوء المزاج یابس است یا زیاده در
تبرید و تضمید راس تراشه کدو و برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و استعمال مشمومات و شنیدن آواز آب
و صدای برگ درختان و نغمات لذیذه و غیر آن و یا سوء المزاج بارد یابس است یا سوداوی علامتش
علامات غلبه سوداست علاجش استفراغ سودا و ترطیب دماغ و یا سوء المزاج حار یابس است یا صفراوی
علاجش علامات غلبه صفرا است علاجش استفراغ صفرا و ترطیب دماغ و یا رطوبت بورقیه دماغ
غالب شده باشد و بواسطه حدت و حرافت لذع و ایذاء دماغ کند و روح را […] متغیر سازد علامتش […]
و ترکض در عینین و اندک ثقل در سر و شوریدن عقل و اضطراب و از نوم […] علاجش تنقیه دماغ از آن
رطوبت بحب ایارج یا حب بنفشه و امثال آنها مسهله و استعمال اغذیه مرطبه مثل ماهی تازه و گوشت بره و بزغاله
و خروس بچه و زرده تخم مرغ نیم برشته و اجتناب از ادویه حریفه و اغذیه مالحه و گاه باشد سبب صداع جوع بود
یا حمی یا امتلا یا عدم هضم طعام علامتش وجود سبب است علاجش علاج حمی و جوع است و تنقیه بدن […]
اگر سبب آن امتلا و سوء الهضم باشد باب پنجم در سبات و آن خوابیست گران مفرط طویل […]
به دشواری منتبه توان ساخت و سبب آن یا سوء المزاج بارد رطب ساذج است که عارض دماغ شده باشد علامتش
برودت ملمس راس و کمی حرارت و تیرگی لون […] و صلابت و بطوء نبض […] قاروره […]
آن بعد از شرب ادویه مخدره یا رسیدن آب سرد و هوای سرد باشد سبب رطوبت نبض در اینجا جایز
واقع در خلل عروق است […] تکشیف جوهر گشته […] علاجش دفع مضرت ادویه مخدره بمعاجین

و مرکبات مخصوصه آن هرچه در باب سموم مذکور است و تقویت دماغ با دهان حاره ملطفه چون روغن یاسمین و روغن
بابونه و روغن زنبق و مشمومات حاره مثل مشک و عنبر یا اجتماع مواد رطبه لزجه در مقدم دماغ علاجش
سیلان آب از منخرین و کثرت آب دهن و اختلاج جبین و عینین و ثقل در مقدم سر است علاجش
تنقیه دماغ بحقنه و حبوبات که مذکور شد و در لیله غش و استنشاق ادهان حاره و استعمال معطسات و مشمومات
حاره و حبوب ایارج و الکاکنج و انقردیا و مانند آن و غذا نخود آب و مطبخات قلیه‌ها یا جوانمرغ و تیهو و کبک و امثال
آنها با دارچینی و زنجبیل و فلفل و دار فلفل یا ارتفاع بخارات رطبه است چنانچه در حمیات [illegible] علاجش علاج آن
حمیات و تقویه دماغ به گلاب و روغن گل و سرکه بسیار و استعمال نطولات سرد و معطسات و طلا در اطراف
شستن پاها به آب گرم و پا فرو [illegible] یا ضعف عارض دماغ که حدوث آن به سبب کثرت تحلیل ارواح
اللطیفه و انقباض روح [illegible] علاجش علاج فرزه و کرسنه و استعمال ضمادات رادعه چون
مثل [illegible] و گل سرخ و برگ مورد و بابونه و صندل یا ارتفاع بخارات رطبه است از معده علاجش تنقیه
[illegible] و [illegible] در [illegible] معده علاجش تنقیه معده بقی و اسهال بحقنه و حبوب مسهله
مثل حب کوکایا و حب [illegible] و تناول اطریفلات یا ارتفاع بخارات از زیر [illegible] در جسم و کبد و امثال آن
[illegible] در عضو اسفل علاجش علاج آن عضو و تقویت دماغ [illegible] رطوبه [illegible]
دماغ [illegible] علاجش [illegible] احراق [illegible] علاجش فصد [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] و تلطیف غذا و [illegible] از کلات [illegible]
[illegible] آن که [illegible] و در سکوت [illegible] و فرق میان [illegible]
[illegible] که نفس [illegible] اقوی [illegible] علامه اضعف [illegible]
[illegible] متغیر نمیشود و فرق میان [illegible] و [illegible] الرحم [illegible]
[illegible] و [illegible] الرحم در [illegible] حال [illegible] متکلم نمی‌باشد باب ششم در سبات سهری و آن مرضیست مرکب از [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible] خواب [illegible] تقیل [illegible] اجتماع
[illegible] سهر است و [illegible] و [illegible] بلغم [illegible] صفرا [illegible] صفرا غالب [illegible]

کوید

سبات سهری

کویند و اگر بلغم غالب بود سهر ... علاجش تهیج وجه [illegible] و ضیق نفس و [illegible] نبض
و اگر مرض قوی بود [illegible] مریض [illegible] علاجش تنقیه بدن و دماغ است از خلط
غالب بحقنه و حبوبات مخصوصه آن و تعلیل غذا و تبدیل مزاج با طبیه و سمومات [illegible] بحسب خلط غالب چنانچه
اگر صفرا غالب باشد [illegible] تطلیه [illegible] و [illegible] السوس برگ [illegible] نیم کوفته و بابونه و اکلیل
الملک بود و اگر [illegible] باشد [illegible] مثل مرزنکوش [illegible] اضافه نمایند و اگر بلغم غالب بود ادویه حاره
مثل [illegible] و [illegible] زیاده کنند و در [illegible] باب هفتم در شخوص
و آن [illegible] و [illegible] نیز گویند و آن مرضیست که هرگاه عارض آدمی شود بهمان حالت که او در آن رفته
نماند خواه نشسته بود و خواه ایستاده و خواه در خواب باشد و خواه بیدار و سبب آن سده ایست عارض بطن
موخر دماغ [illegible] از خلطی [illegible] غلیظ [illegible] مانع انبعاث روح [illegible] از دماغ با عصاب و حس و حرکت باطل
[illegible] لیکن [illegible] تشنج [illegible] و حرکت [illegible] و فرق میان شخوص و سبات [illegible]
که در سبات چشمها پوشیده باشد و در شخوص مفتوح و [illegible] فعلی و بعضی در سبات [illegible]
و [illegible] شخوص [illegible] میان این مرض و سکته [illegible] این مرض [illegible] خلق
[illegible] و فرق میان این و سرسام [illegible] صاحب این علت [illegible] تکلم [illegible] عینین
[illegible] سرسام علاجش [illegible] حرکات [illegible] عینین [illegible]
علاجش تنقیه دماغ بحقنه حاده [illegible] ادویه مخرجه سواد باشد مثل افیتمون و [illegible]
و [illegible] حنظل و غاریقون و حبوب و ایارجات مسهله سودا بعد از [illegible] حرکه و تضمید
[illegible] محلله متخذه از بابونه و زوفا و اکلیل الملک و شبت و [illegible] دماغ
حاره چون روغن [illegible] و روغن [illegible] و روغن مرزنکوش [illegible] خربزه [illegible]
باب هشتم در نسیان و آن [illegible] ذکر یا فکر یا تخیل [illegible] آن [illegible] قوت حافظه یا نقصان
آن [illegible] اکثر [illegible] استیلای برودة و رطوبت بر قسم موخر دماغ [illegible] حفظ است و [illegible]
آنچه [illegible] منطبع شود [illegible] نتواند داشت [illegible] حفظ است و امساک و رطوبه مانع

نسیان

آن علامتش منه منخرین و ثقل سر و کثرت نوم و کدورت حواس و سیلان دموع از عینین است علاجش
تنقیه دماغ بحقنه حاده و بعد از آن قنطوریون و مقل و جاوشیر و بوره ارمنی و تخم حنظل باشد و بحبوبات
و ایارجات مخصوصه آن و غرغره بخردل و شونیز و عاقرقرحا و عسل و عطوسات و میل کند بشش و چند
بیدستر بعد از آن تبدیل مزاج بمطبوخات و ادهان حاره و الطلیه مرکبه از بوره ارمنی و جند بیدستر و خردل
و سداب بسرکه عنصل و روغن سوسن مداومت نماید و از معجونات فلافلی و معجون اللبان یا معجون نوش
و مروح و زنجبیل پرورده و مویز منقی و نارجیل تازه و غذا نخود آب با مرغ با دارچینی و زنجبیل
و فلفل یا قلیه یا طنجیه یا کباب و گاهست که نسیان بسبب استیلای برودت و یبوست بر موخر دماغ
حادث میشود و بواسطه افراط یبوست دماغ قبول انطباع نمیکند علامتش بیخوابی دایم و خفاق
منخرین است علاجش تنقیه دماغ از سودا اگر مادی باشد و الا ترطیب و تسخین دماغ با غذیه حاره
رطبه و استعمال مروخات و نطولات حاره رطبه و استحمام علی الدوام و تدهین سر بروغن بنفشه بادام
و روغن کدو و اما فساد فکر که آنرا بحیانت گویند مریض مطلقا تفکر در امور و ترتیب مقدمات نتواند کرد
و سبب آن استیلای برودت و رطوبت است بر قسم اوسط دماغ که محل قوت مفکره است و این نوع
اگرچه فی الحقیقه نسیان نیست اما قریب بنسیان است زیرا که صاحب آن قادر بر استخراج نتیجه از مقدمتین
نیست علامتش علامات نسیان حفظ از برودت و رطوبت است علاجش همان علاج است لیکن درین
نوع استعمال الطلیه و اضمده و ادهان بر وسط راس باید کرد و درآن نوع بر موخر آن و اما فساد تخیل و آن
بر دو جهت یکی آنکه خیال بواسطه ضعف ضبط صور محسوسه که علی ما ینبغی نتواند کرد تا قوت متخیله در آن
تصرف کند و همچنانکه در فساد ذکر معانی محسوسه فراموش میشود درین هم صور محسوسه بعد از آنکه از حواس ظاهره
غایب شده باشد فراموش میکند و سبب این بعینه سبب نقصان ذکر است لیکن حدوث فساد ذکر
اگر از رطوبت مفرطه میباشد و حدوث این اکثر از یبوست مفرطه و علامات و علاج
یکیست لیکن در فساد ذکر اطلیه و اضمده و مروخات بر موخر راس استعمال کنند و در فساد تخیل بر مقدم
راس وجهی دیگر آنکه خیال بواسطه تشویش حفظ صور محسوسه بر خلاف ما هی علیه کند و مریض تخیل امور غیر

موجه

موجوده در خارج نماید و سبب آن غلبه صفرا یا سوء المزاج حار ساذج است بر مقدم دماغ علامتش
خشونت ملمس دماغ و جفاف منخرین و تخیل چیزها مانند مگس و نور است علاجش تنقیه دماغ از صفرا اگر مادی
باشد بحب النیل و مطبوخ هلیله و مانند آن و تبدیل آن مزاج اگر ساذج باشد در ابتدا و اگر مادی باشد بعد از
تنقیه باستعمال الطلیه و ادهان و نطولات بارده بر مقدم دماغ و غذا ماش مقشر با شیره بادام
و اسفاناج و کدو و مالیخولیا باب نهم در مالیخولیا و آن تغیر افکار و ظنون است از مجری طبیعی بفساد
و خوف و سبب آن یا امتلای بدنست از خلط سوداوی و غیر طبیعی یا بخارات
بد دماغ متصاعد که سبب امتلاء دماغ نه تنها اما آنچه از سبب امتلاء بدنست از خلط سوداوی حادث و آن
یا از احتراق دم است علامتش اختلاط ذهن با ضحک و فرح و امتلاء وسعه عروق و حمره عینین
و سرعت و عظم نبض و سواد لون بدن مایل بحمره است علاجش تنقیه بدن بفصد اکحل یا باسلیق یا صافن
فصدی وسیع تا خون سوداوی غلیظتر بیرون تواند رفت و باسهال افتیمون یا مطبوخ آن و ترطیب
مزاج با غذیه و اشربه مرطبه و سکون و آسایش و استعمال حمام معتدل بعد از غذا و دوشیدن شیر
دختر بر سر و استنشاق و ادهان مرطبه یا از احتراق طبیعی سوداییه علامتش کثرت هم و تفزع و گریه
و کثرت فکر و خیالات ردیه فاسده و حب شهوات و سواد لون بدن و لاغری و طول صمت و صلابت
و اختلاف نبض و صفایی قاروره است علاجش استفراغ سودا و الا فصد باسلیق و بعد از نضج تام بحبوب
و ایارجات و مطبوخات مخصوصه آن و ترطیب بدن با غذیه و اشربه مرطبه و استحمام معتدله و استعمال نطولات
و ادهان حاره رطبه و تقویت قلب بمفرحات یاقوتیه و معجون مفرح و دواء المسک و امثال آنها و یا از احتراق
صفرا علامتش آنست که بیمار جنون و کثرت غضب و بدخلقی و هذیان و سهر و اضطراب و التهاب و حرارت
ملمس بدن و صفرة لون باشد علاجش تنقیه بدن بنقوع و اسهال بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح
و ماء الجبن و مانند آنها و بعد از تنقیه تبدیل مزاج با غذیه و اشربه و نطولات و ادهان مرطبه مبرده و حمام
معتدل مرطب و اجتناب از سهر و جوع و تعب و عطش و غضب و شهوات و تقویت قلب بمفرحات بارده و شربت
بابهم و یا از احتراق بلغم علامتش قلت اضطراب و کثرت سکون و قلت حرارت بدن و ثقل راس و برودت

مالیخولیا

هو ... کالمت **علاج** استفراغ بلغم متحرق بعد از نضج بحبوب مخصوصه آن مثل اسطوخودوس و حب افتیمون و تبدیل مزاج
با غذیه و اشربه و نطولات و ادهان حاره صحیح رطبه و شم روائح الطیبه مثل مشک و مفرحات یابسه قویه حاره و اما آنچه سبب آن بخار
دماغ است از خلط محترق سوداوی یا آنکه در جمیع بدن منتشر باشد علامت آن افراط فکر و ... و وسواس و الم غریزی ...
و وجع با اعتدال ... [illegible] ... در ... و فکر و کثرت ... و در اغذیه ... مثل ...
و بطو ... [illegible] ... قاروره است **علاج** فصد قیفال با ... اگر خون سیاه باشد بسیار دفع
کنند اگر احمر قانع بود باعتدال و اگر رقیق باشد در زمان حبس نمایند و بعد از فصد استفراغ اخلاط غلیظ محترق از
دماغ بمطبوخات و حبوب مناسب آن نوع خلط محترق و ترطیب دماغ با غذیه و اشربه مرطبه و نطولات معمول از بنفشه
و نیلوفر و جو کوفته و برگ کاهو و خطمی و ضمادات متخذه از مغز تخم کدو و گل نیلوفر و بنفشه و مغز تخم هندوانه
و شیر دختر و استعمال حمامات مرطبه و تقویه قلب بمفرحات موافقه و ترک ریاضت و تعب و اختیار ... و آسایش
و سکون در جای خنک و تر و ... و آن نافع باشد و نوعی دیگر از مالیخولیا ... از ... و ... کویند
و سبب آن شدت حرارت کبد و اجتماع خلط سوداوی حاره است در معده با ماساریقا یا طحال یا مراق
ادهان ... و ... کند و بخارات از آن بدماغ متصاعد شود **علامت** انتفاخ شکم و قلت هضم و کثرت
جوع و ... و سوزش معده و کثرت آب دهن و ... شکم و بی آرامی و درد میان ... و معده
علاج فصد باسلیق ... بقدر قوت اگر خون غالب باشد و ترک استفراغ بد ... در طحال ...
یا ... کثره ... خوف از حدت و ... و ... در جمیع بدن ... و در ... باشد
هنگام ... استفراغ با دویه ... تسکین و تشنج ...
یا ... و ... بلکه استفراغات ... بمطبوخات لینه ... کاو زبان و افتیمون
و ... و مغز خیار چنبر و گلقند و مانند آنها باید کرد و ... با ... افتیمون و ... نافع است و تبرید
و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه مبرده مرطبه ... شیر دختر ... حرارت باشد و صلاح کند و تقویه آن
معده و ... مقدم دارند ... مثل ... و سنبل و گل سرخ با روغن ... بر شکم
ضماد سازند ... صندل و کافور و آب جو با گلاب و نوعی دیگر از مالیخولیا است ... گویند **علاج**

علاج ... [illegible]

علامتش آنست که صاحب آن از مردم گریزد و حیران ... و شک ... ساکن نشود و اکثر اوقات مترددد و متحرک باشد بحرکات مختلفه
چنانچه نتوان دانست که کدام جهت متوجه است و روز در مقابر و خرابها ... طاهر گردد و بر ساقهای او همیشه
خراشها بود و ... ترش روی و زرد و خشناک و تشنه و جاف اللسان باشد **علاج** فصد است و استفراغ سودا
بمطبوخ افتیمون و ماءالجبن و مانند آن و تعدیل مزاج دماغ با غذیه و اشربه و ادهان مبرده مرطبه و نطولات ...
و حمام مرطب و خواب و تقویه قلب بمفرحات یابسه قویه معتدله و اکثر معالجات ... از ... علاج این ...
... و ... داغ ... بر سر نهادن است و ... که در جمیع انواع مالیخولیا از ... مثل هم و غم و گفتگوی
بسیار و غضب و ... از افراط جماع و از اغذیه ... مولد سودا مثل گوشت گاو و گوشت ... و ... نمکسود
و قدید و ماهی شور و ... و عدس ... و بادنجان و باقلا و ... و جمیع اغذیه
... و ... حاره ... و ... تجویه هضم و تقویت دماغ و معده بر همه مقدم
دارند ... بر ... و ... و سبزه و کنار آب و شنیدن سازهای ملایم و ... و حمام مرطب ... ولایم ... همین
اطراف و ... روغن بنفشه بادام و روغن کدو مداومت نمایند و ... الحراره ...
... چنانچه ... گفته و ... الرجا و ... القوی ...
تبلیغ ... الجنون ... الرعاية ... **باب ... در ماء**
نیا و داء الکلب ... واضطراب و جستن ... مانند ... سگ ...
... و داء الکلب نوعی از ... و ... مختلط بیاری ... استغراق ...
... طبیعت ... سیاه ... سوداء محترق از سودا طبیعی **علامتش** ... خلقیت
و ... **علاج** تنقیه بدن و دماغ است از
نوع سودا مسهلات مناسب مثل حب ... بعد از نضج و ترطیب ماده بعد از تنقیه تبدیل مزاج
و ترطیب دماغ و بدن بنطولات و ادهان و اغذیه و اشربه مرطبه و حمام دایم و سوداء محترق از صفرا **علامتش**
کثرت اضطراب و بی آرامی و غضب و ... اختلاف **علاج** استفراغ سوداء صفراوی بحبوبات و مطبوخات مرطبه
مسهله آن مثل حب افتیمون و مطبوخ آن و ترطیب و تبرید دماغ و بدن باستعمال حمام مرطب و اغذیه و ... مبرده

صبات

و نتوانیم ملعوق خشکی دماغ و خوردن شیره خشخاش بر سر فصل یازدهم در صبات و آن جنونیست مفرط با سرسام حار صفراوی
و گویا عبارتی مرکب از فرانیطس و مانیا است و سبب آن سوداء محترق از صفرای صرفست که بدماغ منصب شده و احداث
ورم و جنون کرده علامتش آنست که هذیان و اختلاط عقل و اضطراب و نوم و سهر و نفس متواتر و نسیان و حمره عینین و سیلان
آب از چشم لازم اوست علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی با زیادتی در ترطیب و واجبست که دست و پای صاحب
این مرض همیشه بسته باشند تا خود را یا دیگری را نکشد و برسر نشاند و ماده را از دماغ باطراف منجذب کند و تا اضطراب بسیار
نکند که موجب استحاله ایجان و زیادتی ماده شود فصل دوازدهم در دینس و اختلاط عقل و آن قسمیست در افعال
فکری که تغیر و تشویش نه بسبب نقصان و بطلان و سبب آن امتلاء دو عمیست جهت صاف بطن وسط و سودای محترق در
منفکره است یا از سودای محترق علامتش سواد لون و لوازغریزه و کثرت فکر و تفرغ و طول صمت و هذیان با غم
و سوء الظن نسبت یا از سودای دموی و علامت آنکه هذیان باسبب انتصاف و جرأت و التهوراست علامتش آنکه
هذیان با طرب و خنده و امتلای عروق است و یا از مره صفرا علامتش آنکه هذیان با التهاب و حرارة ملمس و تنده
اضطراب با صفره لون و امتلاء جلد جبهه و غور عینین و تخیل آتش یا چیزهای نورانیست و یا از بلغم متعفن که بواسطه
عفونت جدة و حرارة پیدا کرده باشد علامتش هذیان با سبات و ثقل راس و حاجتست و علاج اینها بر نحو انواع
در باب مالنخولیا مذکورست و یا بسبب اینکه حرارة و یبوستی ساذج است که بر مقدم دماغ غالب شده باشد و بواسطه
تجفیف رطوبتی که ماده روح غریزیست طریقه عقل بد و محفوظ است معدوم و برگشته علامتش عدم ثقل
و عدم علامات مواد و سهر سخونت ملمس راس و یبوست انف است علاجش تدبیر مزاج دماغ باغذیه والشربه
مبرده مرطبه و استعمال ادهان و اطلیه و نطولات مرطبه منوم مبرده مالیدن اطراف و شستن پاها با برگ
کردن خشخاش نفشه و نیلوفر و خطمی و برگ بید که جوشانیده باشند و یا بسبب آنکه مشارکت عضوی دیگرست
مثل معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیر اینها که از آن کیفیت ردیه یا ابخره حاره بدماغ رسد و افعال
او را متغیر گرداند علامتش وجع آفت در آن عضوست علاجش علاج عضوی است و یا بسبب آنکه
ارتفاع ابخره حاره است از جمیع بدن بدماغ چنانکه در حمیات عفنی واقع میشود علاجش علاج حمی و تقویت

رعونت و حمق

دماغ و منع ابخره متصاعده است بدماغ فصل سیزدهم در رعونت و حمق و آن آفتیست در افعال فکری متعلق بتدبیر

منزل

منزل و مخالطت با مردم باشد بجهت نقصان یا بطلان و حالتیست شبیه بخرفیه و صبوتیه و سبب آن یا استیلای برودت
ساذج است یا با غلبه یبوست بر بطن اوسط دماغ علامتش بخواب و خشکی و تقدم اسباب برودت و یبوست علاجش
ترطیب و تسخین دماغ با ادویه حاره رطبه مثل نخود است که بگوشت تیهو یا جوجه مرغ فربه با دارچینی و خولنجان و حلوای
معتدل و پالوده بی قندی یا روغن بادام و نیم بشت فر سعط راس کنند و روغن خیری و روغن بابونه با استیلای
برودت یا ماده بلغمیت در تجاویف او عیه دماغ علامتش اینها و علاجش در باب نسیان و فساد فکر مذکور شد

عشق

فصل چهاردهم در عشق بدانکه حکما در ماهیت عشق اختلاف کرده اند ارسطو گفته است که عشق حس است
از ادراک عیوب معشوق و بعضی گفته اند فضیلت نفسانی است بعضی گفته اند مرض نفسانی است و بعضی گفته اند جنون
الهیست و بعضی گفته اند که عشق افراط محبت و شدت میل و شوق است بشخصی از اشخاص که غایت آن شخص دیگر آن
نوع محبت نباشد و اطبا گویند که آن مرضیست سوداوی که آدمی بواسطه فکر بسیار در خود با بعضی از صور و شمایل از خارج
منقش و مخطوط کند علامتش صفره لون و کثرت فکر و طول آه و سهر و سرعت و صغر و صلابت و اختلاف نبض و غور
و یبوست چشم الا در حالت گریه و سر در پیش انداختن و نفس سرد کشیدنست علاجش علاج ترطیب مزاج
و استعمال حمام متواتر و تمریخ بدن و دماغ با دهان مرطبه و توسیع اغذیه مرطبه و سایر معالجاتی که در باب مالنخولیا
مذکور شده و اشتغال بعظیمه مثل مهمات و منازعات و مطالعه علوم عقلیه و استماع احادیث و حکایات
زهاد و اهانت و نصیحت و موعظت و استهزا و غیبت معشوق و سفر و شنیدن بازی و باقتن و تفریح
و نزد و گرفتن جماع و تغییر معشوق عشاق را نافع است و اگر نشود علاجش چیز وصال نیست

دوار

فصل پانزدهم در دوار و آن مرضیست که آدمی خیال کند سر و بدن او و جمیع اشیا متحرک و مدیرند و بواسطه نتواند بر خواست و ایستاد
و اگر بر خیزد بیفتد و سبب آن خلط رقیق یا ریاح غلیظه است و عروق و بطون دماغ که بواسطه غلظت آن
و ضعف قوت آنقوت دافعه تحلیل نتواند رفت پس متحرک گردد بحرکتی غیر طبیعی و در مقابل آن سوح نفسانی متحرک بحرکت
طبیعی ضد آن حرکت باشد در میان این دو حرکت بیری واقع شود و سبب آنکه در روح صاحب مرض پندارد که
اشیا دایرند و خلط و ریاح مذکوره یا حاصلند در دماغ یا متصاعد از عضوی دیگر اما آنچه حاصل در دماغ یا بارد
یا حار آنچه بارد است یا بلغمیست علامتش ثقل راس و قلت عطش و کدورت حواس و کثرت نوم و دوار دایمی

وطنین و بطء الفهم و نسیان و ضعف فکر و غلظت قاروره است و یا سوداست علامتش کثرت فکر و وسواس و ظلمت
بصر و جفاف لسان و سهر و جلد به و ضعف نبض و کدورت قاروره است و یا ریاح است علامتش
و علامات بعضی علامات بلغمیست و فرق آنست که در بلغمی ثقل بیش از سرمست و در ریحی ثقل نیست علاج
مجموع تنقیه و تقویت است بمستفرغات مخصوصه مانند حب صبر و حب اصطمخیقون و تحلیل ریاح غلیظه بمشمومات
حاره مثل مشک و غالیه و عنبر و یاسمین و نرگس و عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و سعوطات متخذه از فلفل
و صبر و زعفران و جندبیدستر با آب مرزنگوش و سرکه کهنه و نطولات مرکبه از خشخاش و نطفه حاره و فرفیون
با یارج فیقرا یا شونیز و خردل و عسل و اکلیل الملک و آنچه حاره است یا دمویست علامتش حمره وجه و عینین و حرارت
دهن و ثقل سر و انتفاخ آن و امتلای عروق علاجش فصد قیفال و حجامت ساق و اطفاء دم با غذیه و اشربه
بارده یا صفراویست علامتش صفرة لون و مرارة دهن و افراط عطش و بی آرامی و التهاب و حرارت ملمس و
وسقوط اشتهای طعام و سرعت نبض مقویه بارده و نطولات و سعوطات و نارنج و بول است علاجش تنقیه
دماغ از صفرا بمطبوخ هلیله با نجب و تقویت آن بمشمومات مقویه بارده و نطولات و سعوطات بارده
و استنشاق گلاب و سرکه و روغن گل علامات بخارات حاره همان علامات اخلاط حاره است و فرق
آنست که در بخاری که سبب آن بخارات حاره شدید است و درنگ ندارد و عطش و جفاف الفم از لوازم
اوست علاجش مثل علاج حار صفراوی است و اما آنچه متصاعد است بدماغ یا از معده یا از عضوی دیگر
اما آنچه از معده است سبب آن یا اخلاط بارده است علامتش علامات بلغمی سوداوی با غثیان و قلت
هضم و تقدم کسل و ضعف معده و حدوث دائم و صداع و سکون آن در خلاء معده و هیجان در امتلاء
علاجش تنقیه معده است از اخلاط بارده بقی و اسهال بحقنه و حبوب مسهله و بعد از آن تقویت معده
و تجدید هضم با طریفل و جوارشات حاره مثل جوارش مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و یا اخلاط
حاره صفراویه علامتش بطلان شهوه طعام و خفقان و تقلب نفس و قی صفراویست علاجش تنقیه معده
بقی و سکنجبین گرم و اسهال بمطبوخ هلیله مانند آن و اما آنچه از عضوی دیگر است مثل رحم و مثانه
و کلیتین و طحال و ساقین و مراق علامتش وجع است در آن عضو علاجش مراعات صلاحیت عضو

وجذبه

وجذب با دو محجمه و تقویه دماغ و اما دوار که سبب ضعف قلب و خفقان و سقوط قوه است چنانچه در ایام
نقاهت واقع میشود علاجش تقویه قلب بمفرحات و اشربه مقویه قلب و اغذیه محجمه بدن و گاهست دوار بسبب
وسقوط واقع میشود اسهال محرک روح نفسانی باشد حرارت میشود علاجش فصد قیفال است و تنقیه دماغ و تقویه
آن و گاهست سبب سوء المزاج ساذج که عارض دماغ شود حاصل میگردد و بواسطه آن سوء المزاج روح نفسانی
مشوش میشود و حرکت اضطرابیه در وی پیدا میکند علامتش حقنه دماغ و دوی و طنین و وجود سبب با تقدم
آنست علاجش تقویه دماغ و معالجه بضد سببیت فصل در سدر و آن حالتیست که چون حادث شود آدمی
در سر خود ثقل عظیم و در چشمها تاریکی و در گوشها طنین یابد گاه باشد که بان زوال العقل بعد و سبب این
مرض آنست که روح نفسانی از اوعیه و عروق دماغ سلوک طبیعی نتواند کرد پس دماغ سرد و خدر گردد و این
یا بواسطه اخلاط غلیظه است که منافذ روح را مسدود ساخته باشد و این نوع را سدر رطب گویند علامتش علامات
اجتماع اخلاط غلیظه بلغمیه است در راس بی خمار بکه درد و ار مذکور شد علاجش تنقیه بدنست اولا از اخلاط بحقنه
و حبوب مسهله مخصوصه آن بعد از آن تنقیه دماغ یا با رجات و عطوسات و سعوطات و شمومات و نطولات و
غراغر حاره مذکوره یا بواسطه ضربه و سقطه و قیعت بر راس موجب المی باشد و یا ورمی در حجب دماغ
شود و این نوع را سدر رسوطی نامند علاجش علاج آن فصد است و تضمید راس بضماد مرکب از موم
روغن گل و بنفشه و کتیرا و مانند اینها و نگاه داشتن سر از آفتاب و غبار و عطسات فصل در کابوس
در کابوس آن مرضیست که آدمی در خواب بیند که چیزی گران بر بالای او افتاده و او را می فشارد و در
حالت نفس او تنگ شود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نتواند و سبب آن بخارات جامد اند از اخلاط غلیظه که
در حالت سکون و حرکت و عدم یقظه محلل بدماغ متصاعد شود و بواسطه برودت دماغ غلظت زیاده گردد
و منهبط شود بعضلات فقرات که بدماغ و سینه و ریه نیز از آن بخارات غلیظه که از غایت غلظت منتفع نتوانند
شد گردد و قوت محرکه از برداشتن اعضا ضعیف گردد لهذا آدمی بیند که چیزی بر او افتاده و او را
می افشارد و این بخار غلیظ یا دمویست علامتش حمره لون وجه و عینین و دیدن چیزهای سرخ در خواب و غلبه نوم است
علاجش فصد و حجامت ساق و تقلیل غذاست و یا بلغمی علامتش بلادت حواس و بسیاری آب دهن و بینی و دیدن

چیزهای سفید در خواب و استرخا نیست علاج جنس استفراغ بلغمیست تقویه و اسهال بحب ایارج و مانند آن
و استعمال عطوسات و سعوطات و غراغر و اطلیه حاره مالیدن پایها یا سعوطات علامات جنس دیدن چیزهای
سیاه در خواب و علامت غلبه سودا علاج جنس استفراغ سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و گاهی کابوس
حادث میشود بسبب مادهٔ بخاری که دفعةً بدماغ رسد در خواب و دماغ را قبض کند و نفس را [illegible] چنانچه بخارات
تحلیل نتواند رفت و روح را غلیظ و کثیف کند اندر مسالک [illegible] چنانچه با عصاب منبعث
نتواند شد و این نتواند بود الا بواسطه ضعف دماغ و عاجز باشد از دفع فضول علاج آن
استعمال ادهان حاره فاتر است مثل روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن ازهر و ضمادات محمره
مسخنه دماغ مثل خردل و بوره ارمنی و جندبیدستر با سرکه عنصل فصل در صرع در صرع و آن علتیست در دماغ
که مانع اعضای نفسانی است از افعال حس و حرکت منعی غیر تام و سبب آن سده غیر تام است حادث در بطون
دماغ و مجاری اعصاب محرکه اعضا از خلط کثیر یا خلط غلیظ لزج که مانع روح نفسانی گردد از سلوک
طبیعی در آن بطون و مجاری و خلط فاعل این مرض یا مخصوص است برأس علامات آن تقدم اوجاع
مختلفه است در رأس و بدی حواس [illegible] مضطرب شدن و صفره لون باشد که اعضای دیگر است
اما آنچه مخصوص برأس است بلغمیست علامت جنس تر شدن اعضای رأس و سپیدی لون و بسیاری آب دهن
و کدورت حواس و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظت قاروره و بسیاری کف دهن در حالت
صرع علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحقنه حاده و اسهال بحب ایارج و حب صبر و حب قوقایا و حب [illegible] و مانند
اینها و غرغره بخردل و عسل و الکامیه یا بایارج فیقرا و عسل و عطوسات حاره مثل فلفل و جندبیدستر و تقویة الحس
مانند تخم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و زنجبیل و فرفیون و جندبیدستر و شمیم
سداب و [illegible] تریاق فاروق و تریاق اربعه تریاق ثمانیه و معجون سیالیوس و تلطیف غذا و اقتصار
بر نخود آب بگوشت آهو یا جوجه مرغ یا کبک یا تیهو یا دراج و استعمال ریاضت معتدله و مانندگی پایها است
علامت آن لاغری بدن و خفقان و تتابع قلب و خشونت کف و فزع و طول همس و تقدم طلوع کاذبه است
علاج جنس تنقیه بدن و دماغ بحب افتیمون یا مطبوخ آن و تقویه رأس بشمومات حاره عطره مثل نرگس

و یاسمین

و یاسمین و گل بابونه و غالیه و عنبر و گلاب و عطوسات مانند مشک و شونیز و استعمال الطوال ملطفه
متخذه از بابونه و شبث و اکلیل الملک و مرزنجوش و غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی با خردل و عسل و منع
کردن از عود صلیب گوشت و بیخته در دماغ بغایت نافع است و غذا نخود آب بگوشت جوجه فربه یا جوجه مرغ فربه و بالش
علامت آن حمرة وجه و تقطیر خون از بینی و لثه و امتلاء و [illegible] و سایر علامات غلبه دم علاج آن
فصد صافن و حجامت ساق و تقلیل غذا و تقویت رأس بگلاب و سرکه و روغن گل و اما آنچه بشرکت اعضای دیگر
باشد اگر بمعده است علامت آن عثیان و [illegible] نوبت و [illegible] و کثرت آن [illegible]
در معده خصوصاً در حالت جوع و انطلاق برازو درد [illegible] بول و [illegible]
آن بعد از امتلاء و تخمه نیست علاج جنس تنقیه معده از خلط غالب بقی و اسهال بمقیئات و مسهلات مناسب آن و تقویه
معده و تجوید هضم بمعاجین و جوارشات مقوی معده چون جوارش مصطکی و جوارش عود و جوارش عنبر و تریاق
اربعه و معجون فلاسفه و گلقند و زنجبیل مربی و نقوع مصطکی در آب [illegible]
و سنبل الطیب و گلاب و غذا لطیفه بگوشت مرغ یا دراجی و در سعوطی با صندل و گلاب و غذا ماش مقشر و نخود
درست با گوشت بزغاله و اسفاناخ و کشنیز و در صفراوی کاهو و برگ کدو و برگ خرفه [illegible]
بزغاله و تمرهندی و آب کشنیز و امثال اگر بعضو دیگر است مثل دست و پای و رحم و غیر آن و سبب آن ماده یا بخار
یا ریح غلیظ متصاعد است از این اعضا بدماغ و این گاهی بود [illegible] که عضوی از ماده [illegible] باشد و روح حیوانی در آن نفوذ
نتواند کرد و آن ماده در آن عضو سرد و منجمد و متعفن گشته و تحلیل کیفیت ردیه بسمیه شود و بطریق اعصاب [illegible]
سمیه بدماغ رسد و دماغ از آن متعفن گشته متعفن و متشنج گردد علامت آن [illegible] و [illegible] عضو [illegible] و دموع
و تغیر لون بسود و تشنج و نمود احساس تقاطع ریاح با نفس است از آن عضو بدماغ علاج آن [illegible]
با شیاف حاره بالفعل و بستن ما فوق آن تا مانع سیر آن کیفیت ردیه مذکوره گردد بدماغ و بعد از تنقیه بدن [illegible]
از بلغم و فصول بحب [illegible] سده بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و مانند اینها و تقویه رأس و تسخین آن بشراب اسطوخودوس
و سکنجبین عنصلی و شمیم مشک و عنبر و سداب و تمریخ بروغن بابونه و مانند آن و بعد از آن تسخین آن عضو با اطلیه حاره
خردل و جندبیدستر و فلفل و عسل و ادهان حاره چون روغن زیتون و روغن بید انجیر و روغن قسط و [illegible]

سدّی و تفریح ایام بعید بلاد و حجامت شرط با پانشط و داغ کردن و گاهی از حدت صرع از صفرا می باشد و آن نادر است

علامات آن صفرت لون وجه و عینین و التهاب و فرط اختلاط عقل و کثرت اضطراب و صرع اطفال را واقع میشود و از آن ام الصبیان گویند از این قبیل است زیرا که صرع ایشان بیشتر از جهت امتلای دماغ می باشد **علاج حبس** استفراغ صفرا به مطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و مانند آنها و تبرید دماغ با شربتهای مقویه دماغ مثل آب سیب و شراب ریحان و شراب نارنج و بنفشه و سعوطات و اطلیه بارده رطبه و [illegible] مالیدن اطراف و در صرع صبیان علاج مرضعه کنند با غذیه لطیفه [illegible] لطیف چون ماش مقشر و [illegible] با دام و [illegible] و اجتناب از جماع و [illegible] از مواد آن شیر فاسد [illegible] محافظت کنند از چیزهای ترسناک و خواب و غضب و آوازهای عظیمه [illegible] تکلیف کنند او را [illegible] قبل از طعام و منع از حرکت بعد از طعام و [illegible] گلقند آفتابی [illegible] ملطفات و احیانا [illegible] بماء العسل و گاهی صرع حادث میشود از گزیدن عقرب چنانچه [illegible] العصب رسد و بواسطه آن کیفیت [illegible] بدماغ [illegible] **علامات آن** حدوث صرع است بعد از گزیدن او **علاج آن** در باب لدغ عقرب مذکور میشود و گاهی صرع حدوث آن بسبب حب القرع و دیدان [illegible] **علامات آن** صفرت لون و سیلان لعاب از دهان [illegible] وجع بطن و احساس [illegible] **علاج آن** در باب دیدان مذکور میشود و گاهی صرع حادث [illegible] در وقت حمل و حیض [illegible] می باشد و بعد از ولادت زایل [illegible] **علامات آن** نفخه طحال و [illegible] او بدماغ میرسد **علامات آن** [illegible] طعام غیر منهضم و التهاب و اضطراب [illegible] **علاج آن** این انواع علاج [illegible]

[illegible]

انتقال از بلده

انتقال از بلده به بلده دیگر [illegible] باشد **فصل نهم در سکته** و آن مرضی است که معطل میسازد اعضا را از حس و حرکت سوای اعضای تنفس [illegible] در بقای حیوة ضرورت و سبب آن [illegible] کامله [illegible] دماغ که مانع [illegible] روح حیوانی است از قلب بدماغ و نفوذ روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این سده یا از بلغم غلیظ لزج است یا از خلط [illegible] **علامات آن** سبات و ثقل [illegible] و دوار و طنین و [illegible] ظلمت بصر [illegible] لون و [illegible] برودت اطراف و اختلاج جمیع بدن و [illegible] گاهی است که با خرخره و کف [illegible] می باشد [illegible] اعضای نفس و اختناق حار غریزی و غلیان [illegible]

در این نوع امید [illegible] علاج [illegible] دشوارتر است چنانچه بقراط گفته است السکتة اذا کانت قویة لم یبرأ صاحبها منها و ان کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و فرق میان او و میت [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] مرده [illegible] نگاه کنند [illegible]

علاج آن [illegible] روغن زیتون یا روغن سوسن تر کنند [illegible] تریاق فاروق [illegible] یکمثقال در ماء العسل حل کرده در گلوی او ریزند و اگر اینها حاضر نباشند [illegible] جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی را در آن حل کرده در گلوی [illegible] یکمثقال [illegible] العسل و [illegible] مثل شونیز [illegible] و فلفل کوفته [illegible] و شمومات حاره چون مشک و عنبر [illegible] کلیل الملک و صعتر و قیصوم استعمال نمایند و بعد از [illegible] روغن [illegible] روغن زیتون [illegible] فلفل [illegible] و قرنفل و فاقله و [illegible]

به دماغ رسد حقنه به ده کنند از اسباب ثقل بدن که حقنه حاده متخذه از حاشا و برنجاسف و سلق و قنطوریون دقیق
و سداب خشک و سپستان انجیر کوفته و تخم کرفس و [illegible] مر و روغن زیتون و شکر سرخ و مقل و تربد و بوره ارمنی و تخم
حنظل و سقمونیا و بعد از روز هفتم با حب ایارج حب مقیه بخورند و دماغ کنند بعضی [illegible] با طبیخ و با [illegible]
یارجات و حب [illegible] مذکور در مرض بلغمی و بعد از مقیه غرغره بطبیخ حاشا و فوتنج و صعتر و زوفا با سکنجبین عسلی نافع باشد
و غذا نخود آب و جوجه مرغ یا کبوتر بچه و شیره قرطم و دارچینی و فلفل و اما سده [illegible] از خلط دموی است
علامتش حمره وجه و امتلای عروق چشم و امتلای عروق و نفث باشد [illegible] **علاجش** فصد قیفال و حجامت [illegible]
و اخراج دم بقدر قوت و بعد از آن مقیه دماغ بحب بنفشه و حقنه مسهله و غرغره بسکنجبین و آب گرم با [illegible]
و غذا ماش مقشر نخود آب [illegible] و دارچینی و گاهی حادث شود از ورم دماغ **علاماتش** حمی و ثقل
سر و اختلاط عقل و صداع [illegible] واقع [illegible] است
فصد [illegible] دم [illegible] قوت و تقویه دماغ [illegible] و سعوط [illegible] مقوی دماغ و علاج
آنکه در سرسام مذکور شد **فصل در علم فالج و خدر** فالج [illegible] طول [illegible]
[illegible]
[illegible]
قلت [illegible]
قارورة [illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دلطوس [illegible] فالج [illegible]

با دوا فالج

با حرارة باشد سکنجبین ساده و شراب سیب و [illegible] و غذا ماش مقشر
و نخود و شیر بادام و بعد از آن علاج فالج که چنانکه مذکور شد و اجب [illegible] از سکرات
و حمام رطب و [illegible] کرم [illegible] الطعام شبانگاه و در طب قدیم مذکور است [illegible]
فالج فلا [illegible] خفیف و [illegible] که عارض [illegible] قطع عضوی [illegible] علاج
و گاهی عارض [illegible] ورم حار در نخاع **علامتش** وجع و تمدد و حمی است **علاجش**
فصد و تضمید موضع نخاع متورم در ابتدا [illegible] صندل و شیاف مامیثا و اقاقیا با [illegible]
و در [illegible] مخلوط [illegible] با آب کشنیز و روغن گل و در انتها [illegible] چون بابونه و برگ
چغندر با روغن گل و موم سفید و گاهی [illegible] ورم بارد در نخاع [illegible] **علامات** حمی لینه و قلت وجع است
علاجش تضمید [illegible] و چغندر [illegible] و روغن قسط و موم [illegible]
[illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]

و قلت عطش و کثرت نوم و استرخاء اعضا و حدوث آن رفته باشد علاج خشن تنقیه بدن به مفتحات بعد از نضج تام بحکم ایارج
بحب [illegible] باد دهان حاره و استعمال اغذیه و اشربه حاره و یا [illegible] عوارض اعصاب شده و بواسطه جفاف عضله
بمبدا خود منجذب گشته و نقصان در طول و عرض پیدا شده باشد علاج خشن تقدم اسباب مجففه است مثل استفراغات کثیره
و سهر و جوع و حمیات محرقه و امثال آن بتدریج اندک اندک حادث شود و عضو لاغر گردد و این نوع را تشنج یبسی گویند و قانون
علاج [illegible] در یبس [illegible] علاج خشن ترطیب بدن و عضو متشنج است با نواع مرطبات از اغذیه
و اشربه مثل شیر تازه و [illegible] و ماهی تازه و پالوده قندی و روغن بادام و ماء الشعیر [illegible]
و [illegible] و کدو و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب خشخاش و تدهین اعضا بروغن بنفشه و بادام و روغن
کدو و مغز ساق گاو و پیه مرغ و موم سفید و تضمید بنفشه و خطمی و آرد جو و لعاب بزر قطونا و روغن کدو و تنطیل
نطولات مرطبه چون بنفشه و برگ کاهو و جو کوفته و خطمی و برگ بید و کدو و نیلوفر و کاه [illegible] تشنج
حادث میشود بسبب موادی که در عصب بواسطه دفع [illegible] اگر زود متشنج گردد و آن یا خلط حار یا برودت شدید
با کیفیت سمیه حاصل از گزیدن جانوران زهرناک و از خوردن ادویه سمیه یا فساد طعام در معده یا علتی در رحم
و اعضای عصبانی مثل مثانه و اوعیه منی یا [illegible] حادث شده در عصب علاج آن دفع سبب و منع
ادویه است از عضو پس اگر سبب خلط حار بود علاج خشن استفراغ آن خلط است و اگر سبب برودت شدید باشد
استعمال ادهان و نطولات و ضمادات حاره علاج سایر اسباب مذکوره در موضع هر یک مذکور است

فصل [illegible] در تمدد و کزاز تمدد در [illegible] مانع قوه محرکه باشد از قبض اعضا که از شأن آن انقباض
باشد و آن [illegible] تشنج است [illegible] بعضی تمدد [illegible] که عضو [illegible] پس کشیده شود و
بعضی تمدد [illegible] ابتدا اعضا [illegible] قوه کند و گردن را به پیش یا پس [illegible] جانب کشیده و تشنج
و کزاز [illegible] اسبابش [illegible] از حیثیت حدوث [illegible] از امتلا و از یبس و از [illegible] عارض
اعضای عصبی شود و از اورام [illegible] مخالفند از حیثیت آنکه تشنج [illegible] باشد و کزاز
از [illegible] ممتد [illegible] نقصان در طول و عرض [illegible] و در تمدد [illegible] نقصان
نمی باشد الا در عرض [illegible] علامات و معالجات آن در باب تشنج مذکور شد

فصل [illegible] در رعشه

ثبات

و آن علتیست حادث از عجز قوه محرکه از تحریک عضله با ثبات آن علی الاتصال و در این مرض حرکات ارادی با
ارادی بحرکات و غیر ارادی مختلط میگردد و سبب آن یا در قوت است یا در آلت یا در هر دو و اما آنچه در قوت است
سبب آن یا در خوف یا غم یا حزن یا غضب یا نگاه کردن بچیزی هولناک یا کثرت جماع بر امتلا یا کثرت جوع علاج خشن
وجه سبب تقدم اوست علاج آن ازاله سبب و خواب و راحت و آسایش و تقویه عصب و اما آنچه در آلت است سبب آن
یا سوء المزاج بارد است که عارض عصب شده و مسترخی ساخته لیکن استرخا ناقص غیر تام همچو رعشه که واقع
میشود از [illegible] یا آب سرد یا افراط بعد از جماع [illegible] علاج خشن تقدم سبب است علاج خشن
از ازاله سبب و ترک شرب و تبدیل مزاج با غذیه حاره مثل نخود آب [illegible] با دارچینی و فلفل و تدهین مفاصل
اعصاب بروغن قسط و روغن زنبق و استعمال حمام [illegible] و مالیدن [illegible] حادثه از اخلاط
لزجه غلیظ در عصب بواسطه آنکه قوه محرکه نفوذ تام نتواند کرد علاج آن [illegible] و علاج خشن در فالج مذکور شد
و تناول [illegible] تازه و دماغ خرگوش در این علت [illegible] مفید است یا جفاف اعصاب بواسطه استفراغ
کثیر یا غیر آن علاج آن تقدم سبب مجفف و لاغری عضو مرتعش و [illegible] روغن [illegible] علاج خشن
ترطیب اعضاست چنانچه در تشنج یابس مذکور شد و اما آنچه در هر دو است حادث [illegible] اذیت است
که بعصب رسید و ضرر آن [illegible] شود و آن یا از گزیدن جانور زهرناک بود و یا از [illegible]
از احتراق [illegible] سخت علاج آن وجه سبب [illegible] علاج خشن ازاله سبب و تدارک [illegible] آنست

فصل [illegible] در خدر و آن علتیست که احداث آفتی کند در حس لمس یا از روی نقصان یا بطلان و حدوث آن
یا بسبب ضعف [illegible] موجب [illegible] از موضع طبیعی [illegible] عصب [illegible]
جانب [illegible] مضغوط گشته و مسالک روح منسد شده یا از جلوس بر عضوی یا از بستن عضوی
حادث باشد علاج خشن [illegible] عضو [illegible] طبیعی [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] واقعه در عصب از خلط خام غلیظ باشد که مانع نفوذ حس شود [illegible] از سلوک در آن عصب یا از فضله
[illegible] عصب [illegible] منتشر شده [illegible] قوه حس [illegible] علاج خشن [illegible]
[illegible] علاج فالج [illegible]

که شرایین را ممتلی ساخته و مجاری روح حیوانی را بسته علامتش حمره لون بدن یا سرخی است علاجش فصد و تقلیل
غذا است و یا سبب سوء المزاج بود محدث سده چون عصب را غلیظ ساخته چنانچه روح در آن نفوذ نکند یا منع نتواند که
غلظت و کثافت و صلابت اعصاب و ارتفاع مستحکم است علاجش تلیین عصب با دهان حاره و آب گرم و تبدیل
مزاج با حمره و نطولات سخنه و مالیدن و یا سبب یبوست و جفاف که بواسطه اجتماع و انطباق تجویف عصب مسالک
روح را ساخته علامتش علامت تشنج یابسی است و علاج آن [illegible] علاجش یا سبب سموم باشد مثل افیون یا حاره
مثل نیش یا گزیدن مار و عقرب مزاج را غلیظ یا فاسد ساخته باشد علامتش تقدم سبب او است و علاجش
آن جوزبوا [illegible] تریاق فاروق [illegible] آنچه مخصوص آن سم است چنانچه در مقاله سموم مذکور خواهد شد فصل [illegible]

لقوه

در مرض لقوه و آن علتی که سبب آن یکجانب روی بجانب غیر طبیعی منجذب شود [illegible] قابل النفار در [illegible]
تنفیس و [illegible] نباشد [illegible] عاجز گفته و سبب آن [illegible] تشنج [illegible] جانب [illegible] جانب دیگر بود و منجذب
شود علامتش قلة آب دهن و تمدد جلد جبهه [illegible] بجانب بالا [illegible] بجانب [illegible] خالی [illegible] جانبی
مسترخی شود جانب دیگر [illegible] علامتش که در حواس و ضعف [illegible] جلد [illegible] خفقان
[illegible] علاجش [illegible] تحریک نکنند
و در [illegible] ایام [illegible] نمایند [illegible] علاج تشنج کنند
و اگر [illegible] علاج فالج [illegible] که تعجیل نکنند در استعمال [illegible] و مجفف [illegible] بواسطه
استفراغ خلط لطیف و رقیق تغلیظ ماده کند و موجب تخفیف و یبوست عصب گردد [illegible] جهت
[illegible] جوزبوا [illegible] قرنفل و دار فلفل و دارچینی در دهن نگاه دارند [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] عنق [illegible] سفل
کنند و نطولات متخذه از [illegible] و بنجاسف و مرزنگوش [illegible] باشد
و روغن مرزنگوش [illegible] یا عصاره مرزنگوش یا عصاره [illegible] بمقدار [illegible] عدسی
سکنجبین [illegible] روغن سوسن [illegible] سعوط کنند [illegible]
[illegible] سکنجبین نیم درم روغن زیتون سعوط کنند [illegible] روز صحیح شود و غرغره

بابابو

قرفه
بابابونج [illegible] و ماء العسل و پوست بیخ کبر [illegible] بوره [illegible] کنند و از مضغوغات راجع و جوزبوا و عاقر
[illegible] و مصطکی نافع و غرغره و مضغوغات را در این باب تأثیر عظیم باشد و نفعی تمام فصل [illegible]

اختلاج

و آن حرکتی [illegible] سریع متواتر در [illegible] بدین حرکت از عادت او [illegible] باشد و سبب آن [illegible] غلیظ
[illegible] در رطوبت غلیظ [illegible] متولد شده باشد و بواسطه غلظت از [illegible] تواند [illegible]
و [illegible] دفع [illegible] کند [illegible] حرکت و اضطراب عضو [illegible] لطیف
متحلل [illegible] و فرق میان اختلاج و رعشه [illegible] در اعضا [illegible] حرکت [illegible] واقع شود
و اختلاج در هر عضوی [illegible] انبساط و انقباض بود مثل اعضا و عروق [illegible] و جمع [illegible]

منذرات

میل عضو بجانب [illegible] است و در اختلاج [illegible] مختلف [illegible] اگر اختلاج عام بود جمیع [illegible]
[illegible] است و اگر دایم [illegible] بود منذر [illegible] و صرع [illegible] و درد [illegible] منذر
[illegible] علاجش تکمید عضو [illegible] مثل سبوس نمک گرم [illegible]
حاره مثل روغن بابونه و روغن قسط [illegible] بدن [illegible]
غلیظ [illegible] در فالج و اجتناب از شرب آب [illegible] و شراب بسیار و از جمیع [illegible]

زکام و نزله

و از اعراض [illegible] فصل [illegible] زکام [illegible] فضول رطوبت [illegible] از دماغ
[illegible] زکام گویند و بجانب حلق نزله [illegible] آن یا سبب سوء المزاج حار [illegible] دماغ شده
از اسباب خارجه مثل تأثیر حرارت آفتاب یا تشمیم [illegible] مثل مشک و عنبر [illegible] اوضاع [illegible] حاره [illegible]
یا تناول اشیاء حاره [illegible] دماغ بواسطه [illegible] شده باشد و فضلات
آن رقیق [illegible] بجانب بینی [illegible] علامتش [illegible] و حمره [illegible] و تقدم سبب است
علاجش استفراغ بدن است اگر ممتلی باشد [illegible] و استعمال اغذیه مبرده مثل [illegible]
با دام و [illegible] مثل شراب خشخاش و عناب [illegible] و شمومات [illegible]
با آب نیم گرم و استنشاق [illegible] غرغره [illegible] عدس [illegible] خشخاش و گشنیز و منع سیلان
بخور [illegible] کافور [illegible] منقوع [illegible] یا سبب [illegible] خارجی [illegible]

با حرارت جمیع بدن باشد علامت همان علامات نفث که ورم با سرعت نبض و صفرة قاروره علاج آن فصد است

اگر واجب باشد و تلیین طبیعت و [illegible] ... مذکور شد و بسبب سوء المزاج بارد

که عارض و مانع شده از [illegible] ... چنانچه نجاست

تحلیل نتواند [illegible] ... علامت تقدم سبب آن

[illegible]

[illegible]

این نوع سیم است که صعوبت مرض و خشونت زیاده از آن هر دو نوع بود و لیکن همچو دانه انجیر در باطن جفن ظاهر شود
و این نوع را تینی گویند و سبب آن گرفتار و حدت و احتراق است علاج آن اولا استفراغ بدن و دماغ نمایند و فصد
و اسهال بمطبوخ افتیمون و فصد قیفال و تلطیف و تدبیر بعد از آن استعمال اشیاف احمر حاد و باسلیقون و شیاف حجر و امثال
اینها و اگر بهار از الم آن نتیجه نیابد بزبد البحر یا به برگ انجیر یا بالتی در انزروت سوده بسنگ حک کنند تا خشونة
زایل گردد و بحال صحت آید بعد از آن آب زیره و نمک در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل راست بر چشم
ضماد کنند و در روز دیگر یا چند شاف عدس مغسول در چشم کشند و کحل اثمد و اصفر و غیر آن [illegible]
و شیاف ابار از جهت حرارت و امثال آن و قرص [illegible] نافع است نوع چهارم آنست که صعوبت و خشونة
و اوجاع عظیم تر از نوع سیم باشد و با آن وجع ملاصقت نیز بود و چون جفن را باز کنی دانند یا او تیره رنگ نماید
و بر بالای آن خشک ریشه باشد و این نوع بدترین انواع جرب است و بزرگ تر زاید [illegible] و سبب آن ماده سوداوی
متعفن است علاج آن استفراغ بدن بمسهلات سوداوی منقیه دماغ بحب ایارج یا [illegible] بایارج فیقرا و تلطیف
غذا [illegible] از حک موجب که در نوع سیم مذکور شد و حت در جمیع انواع جرب مداومت حمام و اجتناب از غبار و دود
و فریاد و غضب و [illegible] کلام و طول سجده و شکم سیر و از جمیع منجرات **فصل دویم در برده** و آن رطوبت
بلغمی غلیظ شده باشد و صلب گشته در جفن مانند تگرگ **علاج آن** استفراغ بلغم بحبوب منقیه دماغ و غرغره
با ایارج فیقرا و تلطیف غذا و استعمال ضمادات مرکبه محلله از اشق و بارزد و امثال آن و طلا [illegible] و روغن زیتون
یا طلا [illegible] سوسن اگر با اینها تحلیل نشود آنکه کنند برده میل بکدام طرف دارها زان طرف و عرض [illegible] نیشتر
بشکافند و بکمچه [illegible] آن را بیرون آرند و چشم را باب گرم بشویند و ذرور اصفر بر آن
باشند **فصل سیم در تحجر** و آن را عدسه گویند و آن [illegible] کوچک در جفن و سبب آن فضله
غلیظ سوداویست اغلظ از ماده برده و بواسطه آنکه لطیف آن بتحلیل رفته و غلیظ باقی مانده
منجمد و متحجر گشته و [illegible] آن یا از تناول اطعمه غلیظه است یا از امتناع تحلل بخارات **علاج آن** استفراغ
اخلاط غلیظه سوداویه بحبوب مسهله [illegible] و تلطیف غذا و استعمال طلا مرکب از مغز ساق گاو و موم و روغن
بنفشه بادام [illegible] با خیلون و اگر بانها زایل نگردد جفن را باز کرده [illegible] نیشتر [illegible] بشکافند و [illegible]

بفشارند

برده

تحجر

التصاق

بفشارند تا بیرون آید و باب گرم بشویند و ذرور اصفر یا برود بر آن افشانند **فصل چهارم در التصاق** و آن چسپیدن
جفن است بملتحمه یا بقرنیه یا بهر دو یا چسپیدن هر دو جفن بیکدیگر و این گاه است که در یک کنج چشم میباشد و گاه
در میان چشم و گاه باشد که از کنار تا کنار چشم بسته شود و سبب آن یا قرحه حادث [illegible] است در جفن یا در ملتحمه
هر دو جفن [illegible] چشم بر هم بسته باشند یا خرق [illegible] یا ملتحمه یا غشا جفن کرده کحال در حالت برداشتن سبل یا بریدن ظفره یا کندن
جرب زیره و نمک داغ [illegible] باشد در رعایت [illegible] **علاج آن** در ابتدا چون معلوم شود که التصاق خواهد بود
آنست که روغن بنفشه بادام یا روغن گل در چشم میچکانند و فتیله را بروغن چرب کرده در میان جفن و [illegible]
چسپیده را و ملتحمه می نهند و دارهای خشک کننده مانند سرمه توتیا مغسول و [illegible] مغسول [illegible] میپاشند و اگر
التصاق شده باشد [illegible] در زیر روی چشم گشته و جفن را برداشته و موضع بهم چسپیده را بدان آلت جدا [illegible]
بر می دارند از هم بکشند باحتیاط چنانکه آسیبی بقرنیه نرسد [illegible] زیره و نمک بشویند و فتیله از پنبه کهنه [illegible]
و بروغن گل و زرده تخم مرغ بیالایند و در چشم نهند روزی دیگر احتیاط کنند اگر تمام کشاده باشد دیگر باره
فتیله بهمان دستور استعمال نمایند و اگر چیزی مانده باشد بکشایند و همچنان آب زیره و نمک در چشم چکانند
و فتیله بهمان دستور عمل نمایند و اگر التصاق بمرتبه باشد که میل در اندرون چشم نرود کنج چشم را بشکافند و میل را
در اندرون فرستند و بمقراض از هم بکشایند ولیکن علاج آن در غایت صعوبت باشد و در بریدن آن
مخاطره بود **فصل پنجم در شتره** و آن کوتاهی و باز گردیدن جفن است بخارج بحیثیتی که جفن اعلی بر جفن اسفل
کما ینبغی منطبق نتواند شد و بیاض عین را نتواند پوشانید و سبب آن یا خلقی است و آن قابل علاج نیست
و یا قطع جفن و بد خیاطتی آن و یا لحم زاید و یا غده نابته در جفن یا تشنج یا استرخاء عضلات جفن است
علاج آن آنچه سبب آن قطع جفن و بد خیاطتی است آنست که آن موضع را بشکافند و نیکو بهم دوزند و
مرهم سفیداب و مرهم منبت لحم استعمال نمایند تا گوشت برویاند و [illegible] و آنچه سبب آن
غده است بهمان دستور که در برده و تحجر مذکور شد علاج کنند و آنچه سبب آن لحم زاید است اگر اندک باشد بادویه
تیز چون شیاف احمر حاد و شیاف اخضر زایل شود و الا [illegible] بمقراض بر دارند و [illegible] تیز
چون باسلیقون و کحل روشنایی [illegible] و یا بزیره و نمک داغ کنند تا معالجه کنند و آنچه سبب آن [illegible]

شتره

تشنج عضله جفن بود علاج جبل کرامتلای بود استفراغ بالتعیت و تمریخ با دهان محلله مرطبه مثل روغن
بابونه و روغن نرگس و روغن سوسن و اگر تشنج یابس بود استعمال حمام معتدل و نطولات مرطبه و ادهان
مرطبه طلیه و اغذیه و اشربه مرطبه و تضمید به بنفشه و خطمی با شیره دختر نافع بود و اگر بسبب آن استرخا عضله بود
ادویه قابضه مقویه چون اقاقیا و مورد و گل با ماميثا و برگ مورد و گل سرخ ضماد کنند **فصل ششم در شعیره**
و آن ورمی مستطیل مانند شعیره بر کنار جفن در رستنگاه مژگان ظاهر شود و بسبب آن فضله غلیظه متحجره
و مویه است که بدان موضع منصب شده و متحقن و متحجر گشته باشد **علاج آن** ادلا فصد قیفال و حجامت و تنقیه
دماغ است از اخلاط غلیظه و تقلیل غذا و ترک طعام شبانگاه و احتراز از محرقات دم و مولدات
سودا و در ابتدا صبر و حضض و شیاف ماميثا و گل ارمنی با آب کاسنی طلا سازند و در انتها مرهم دیاخلون یا بخیخ بکشند در
سرکه حل کرده با طلا دارند یا سویق صبر در آب حل کرده طلا کنند یا مگس سر کنده با خون کبوتر بمالند و اگر با این
علاجها فانی نشود بنا خن بر کنند یا بمقراض ببرند و بگذارند تا گوشت حق آن و پر و بعضی زرد و اصفر باشند
والله اعلم **فصل هفتم در شرناق** و آن زیادتیست حادثه از ماده بلغمیه غیر متحجره که منبت جفن
اعلا و سبب آن رطوبتی غلیظه منصبه بجفن و از جفن ایست و از صبیان مرطوبان را بسیار واقع میشود و علامت
آنست که حرکه جفن دشوار بود و چون دو انگشت از هم کشیده را بر بالای چشم بنهند و بهم کرده در میان دو
انگشت نتو ظاهر گردد و صاحب این علت از روشنائی آفتاب متأذی شود و عطسه و اشک بسیار ریختن بر او غلبه
کند **علاج آن** استفراغ بدن است بفصد یا حجامت اگر دم غالب بود اسهال با حب شبیار و ایارج و تلطیف
غذا و تعدیل مزاج و استحمام بعد از هضم و تکمیل با غبار عنبر و لولو یا با سلیقون و استعمال اطلیه محلله مثل مر و صبر
و صبر و شیاف ماميثا و اقاقیا و حضض و مرداسنج و اندکی زعفران با آب مورد تر و اگر با مثال اینها
ازاله مرض نشود علاج آن دست کاری و آن چنانست که مریض ابتدا بر پشت خسپانند و میان موضع طوبته
را بنگاه کنند با حتیاط چنانکه نشتر بباطن جفن نرسد و چون شرناق ظاهر گردد بلکتان بگیرند آهسته آهسته
می جنبانند و میکشند تا تمام بیرون آید و نگذارند که بگسلد و چون تمام بیرون آید بانجراحت را از زرد
و دم الاخوین با زاج و ملح با آب زنند و کاغذ پاره تر ساخته بر بالای آن نهند و بر آن پنبه نهاده بگذارند تا کاغذ

قطران

خوردن با زافته و اگر چیزی از آن ماده بماند نمک را در آن جراحت ریزند تا اثر او بسوزاند و اگر ورم شود
شیاف ماميثا و آب کاسنی طلا کنند **فصل هشتم در سلاق** و آن غلظ اجفان است و سبب آن ماده غلیظه بورقیه است
که بجفن منصب شود و جفن را سوراخ کند و بنیاد در فره ریختن کند و این علت موی ... تا بلکن و تقرح رستنگاه مژگان
میکشد **علاجش** در ابتدا و زمان حدوث است تلیین طبیعت اکنند و تنقیه نقوع فواکه و سماق راد کنند
خیسانند و صاف کرده در چشم چکانند و برگ خرفه و کاسنی کوفته با سفیده تخم مرغ و روغن گل سرشته بر اجفان
ضماد کنند یا عدس مقشر و سماق و تخم ریحان و گل سرخ کوفته و بیخته به سفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند و صباح
در حمام نشوبند و مداومت حمام از انفع معالجات است و چون مرض مزمن گشته و کهنه شده باشد علاج
فصد قیفال یا عرق جبهه و حجامت با میان هر دو شانه است و تنقیه دماغ از خلط بورقیه بمطبوخ هلیله
مقوی بغاریقون و تکحیل بشیاف احمر لین یا شیاف علا یا شیاف ابیض انزروتی و استعمال اضمده
مذکوره و حمام علی الدوام **صفت** ضمادی نافع نحاس محرق نیم درم زاج نیم درم زعفران و فلفل از هر یک
درمی کوفته و بیخته بشراب سرشته بر بالای جفن ضماد کنند و اگر بعد از رمد حادث شده باشد این شیاف
در جفن بمالند **صفت آن** زاج محرق و زعفران و سنبل از هر یک جزوی و نوشادر ده جزو کوفته و بیخته
شیاف سازند **فصل نهم در شعر زائد و منقلب** شعر منقلب آنست که ناهموار در موضع مژگان رسته باشد و منبت
در غیر موضع مژه بر آید و اصل طبیعی باطل بود و شعر زائد موی زیادتیست که بر خلاف نهج طبیعی رسته باشد و منبت آن
در غیر موضع مژگان بود و سبب آن کثرت رطوبت عفنه است که در اجفان مجتمع شده باشد **علاج آن** تنقیه
دماغ است بحبوب مسهله و غرغره بایارج فیقرا و تقویه دماغ بمشمومات حاره چون عنبر و مشک و نرگس و اکتحال
بشیافات و اکحال حاده منقیه جفن مانند شیاف احمر حاد و اخضر و زنجار و کحل روشنائی و باسلیقون
و اگر باینها فانی نشود علاج آنست که از زنبح جفن باید کرد تشمیر و لقط و کی و نظم با بره و نتف و نوع تشمیر چنانست
که بیمار را به پشت باز خوابانند و پوست ظاهر جفن سه قلاب ببندند از یکی در میان و یکی در جانب
و یکی در جانب دیگر است و هر سه را اندکی بالا کشند و جفن را نیک بمالند تا پوست از عضله جدا شود آنقدر که بایست
بمقراض ببرند و دو جراحت را بهم نزدیک کنند و بدوزند و زرد و اصفر یا ذرور یا برگ آس باشند و بعضی

ظاهر جفن را آن مقدار که خواهند ببرند و پوست بیضباره بر وی دارند و میان دو تخته چوب می نهند و
هر دو تخته را محکم می بندند چنانچه مدت ده یا بیست روز برسد فرو ریزد و زنان قطع می شود و اثر جراحت ظاهر نمی شود
و انصاف آنست که شعر زائد یا منقلب را باید به مصطکی و اشق و صمغ عربی و انزروت و صبر و کثیرا کندر
محلول بسفیده تخم مرغ و امثال اینها بموی های طبیعی چسپانید و این عمل گاهی توان کرد که شعر منقلب یا زائد
زیاده از دو سه نباشد و الا خیانت است که اگر شعر زاید منقلب را برکنند و جفن را باز گردانند و پاره خمیر در کسه
بر ملتحمه نهند تا گرمی داغ به وی نرسد سوزن را گرم کنند و بر موضع آن مو نهند و داغ کنند و زرده تخم مرغ
و روغن گل را بر جفن ضماد سازند و چون آن موضع مندمل شود موی دیگر را همین عمل کنند و نیز این عمل وقتی
توان کرد که موی زیاده از دو سه نباشد و نظم دیگر آنست که سوزن را در پهلوی شعر زاید و منقلب از باطن
جفن بظاهر او فرستند و موی سوزن را از هر دو سر بهم باز نهاده در سوراخ سوزن کنند و سوزن را با آن
موی بیرون کشند چندانکه حلقه آن موی تا بدن شعر زاید یا منقلب را در آن حلقه کنند و بیرون کشند و
یک شبانروز چشم را ببندند و بجنبانند تا آن سوراخ بهم آید و این عمل گاهی توان کرد که آن موی زیاده
از یکی نباشد و تحقیق نافع چنانکه موی باید منقلب را برکنند و ادویه مانعه انبات مثل خون خفاش
و زهره او و زهره بز با جند بیدستر و خایه مورچه و شیره انجیر و زهره هدهد و خون کبوتر و خون قورباغ
و پشه اغلب هر کدام که باشد بر آن موضع طلا کنند و ارضه و نوشادر و سرگین خر سوخته و سر کهنه طلا کنند و نیم
ساعت بگذارند دیگر باره موی نروید و این مجرب است و خون ملک یا خاکستر مار ریوند طلا کنند [illegible] قورباغ و صدف
سوخته با قطران سرشته یا زبد البحر یا بلغم [illegible] کشته طلا کردن نافع است فصل پنجم در
انتشار اهداب و آن ریختن مژگان است یا غلظت و حمرة و تقرح اجفان یا بی غلظت و سبب اول عدم
غذاست بنابر آنکه در اکثر امراض حاره صعبه می باشد علاج آن غذا به سرعت کثیر الغذا است و حمام
معتدل و ترک استفراغ و استعمال مرطبات و اجتناب از مجففات و اکتحال بکحل روشنایی
و باسلیقون و حجر ارمنی [illegible] که در رستگاه مژگان [illegible] مختلط
شده باشد و میل بجده کند علاج آن علامات غلبه یکی از چهار خلط مذکور است یا سبوس و غبار نشسته جفن علاج آن تنقیه بدن

انتشار اهداب

و دوغن

و دوغن ازان خلط و تبدیل مزاج و تسکین حدت خلط بطلا کردن شیاف ملیح و آب کشنیز تازه بر جفن و تنقیه بدن
راس با دهان رطبه مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و بعد از آن کحل بادویه منبته شعر مثل لاجورد و استخوان
خرمای سوخته و دخان کندر و پوست جلغوزه و سنبل صفت کحلی که نافع است سرگین گوسپند سوخته و مشک کم سفید سوخته
از هر یک یک درم زعفران و مس سوخته از هر یک چهار درم سادج سه درم کوفته و بیخته استعمال نمایند
صفت کحلی دیگر که محافظت مژه کند از ریختن و آنچه ریخته باشد برویاند استخوان [illegible] سوخته سه درم سنبل رومی دو درم
کوفته و بیخته استعمال نمایند صفت کحلی دیگر همین منفعت دارد استخوان خرما سوخته و لاجورد مغسول دخان کندر
مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند و اگر سرگین موش و مشک و خاکستر [illegible] کوفته و بیخته استعمال نمایند و اگر
سر کهنه جفن را با ریگ که اندود اگر سرگین خرگوش سوخته هشت درم با شش درم سرگین بز کوهی [illegible]
در چشم کشند مژگان را برویاند و لعاب نافع باشد و اگر [illegible] کنند [illegible] سوخته و [illegible]
خرس [illegible] و طلا کنند مژگان را برویاند و شیاف کند طلا کردن شقایق با روغن زیت [illegible] مویی
مژگان را پیدا گرداند و با خلط غلیظ لزج اگر مسام [illegible] باشد و [illegible] نافع اصول [illegible] شده
و این نوع از جنس داء الثعلب است علاج آن بعد از معرفه نوع خلط غلیظ استفراغ آن خلطات بعد از آن کحل روشنایی
و باسلیقون [illegible] کشند و ادویه منبته شعر [illegible] سرگین موش سوخته و بعضی [illegible] طلا کنند و شیخ
سوخته [illegible] و سرگین موش سوخته به روغن سوسن طلا کردن نافع است فصل [illegible] در قمل و قردان [illegible]
قمل شپش کوچک که در بیخ مژگان ظاهر شود و لون آن سفید بود و قمقام بزرگتر از قمل است و رنگ او غبرا باشد
و قرده ازان بزرگتر بود و پایهای او دیده شود و ماده او اقوی و غلیظ بود و سبب مادی آن رطوبة فاسده غلیظه است
که طبیعت ناچار دفع کند باشد و سبب فاعلی آن حرارة غریبه غیر طبیعیه است از متعفن که مستعد صورة حیوانی
ساخته باشند و اکثر این علت از اطعمه غلیظه و قلت ریاضت و تعب و قلت استحمام زیاده شود علاج آن تنقیه بدن
و راس از رطوبات متعفنه بحب قوقایا و غرغره با ایارج فیقرا با آب کامه و عسل و تلطیف غذا و مداومت
حمام و تدهین اجفان بروغن مغز استخوان زرد آلو تلخ یا با روغن بادام تلخ و شستن اجفان با آب زاج
و آب نمک و آب حنظل و قمقام و قرده را بمنقاش پاک کند بعد از آن [illegible] و میویزج از هر یک [illegible] بوره

[illegible] قمقام

امیرباریس از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته با سرکه عنصل بسرشند و طلا سازند یا بوره ارمنی و مویز کوفته و برگ [illegible]
مالند با زیبق مقتول با جاف و نمک بر آن طلا سازند یا میلی را در زیبق فرو برند و در جفن کشند یا کحل روشنائی
نیز در چشم را نافع باشد فصل دوازدهم در صلابت اجفان و آن صلابت عارضه جفن است و سبب آن بخارات غلیظه باشد بعد
که از خوردن اغذیه غلیظه مثل گوشت گاو و عدس و نیز شور و لبنیات و مانند اینها حادث شده و گاه باشد
که بعد از رمد عارض گردد علامتش آنست که حرکت جفن بعد از بیدار شدن از خواب به دشواری بود تا جفن را
تر نسازند و سائیدن نمالند نتوان جنبانید و گاه باشد که در کنج چشم مرض حکه حاصل شود علاجش بعد از تنقیه استفراغ
بدن به مطبوخ افتیمون و استعمال نطولات مرطبه متخذه از بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه و اکلیل الملک
و اجتناب از اغذیه غلیظه و اقتصار بر اغذیه لطیفه و مداومت حمام و شستن چشم با آب نیم گرم و اکتحال شیاف
احمر لین و تدهین به روغن بنفشه و بادام و کدو و تضمید [illegible] چشم [illegible] تخم مرغ و روغن گل
با زرده مرغ و لعاب زر قطونا و روغن گل و موم سفید و بنفشه و عناب و مغز بادام کوفته با شیر دختر و شستن آن
صباح با آب نیم گرم نافع باشد فصل سیزدهم در کمنة الاجفان و آن ماده غلیظ است در جفن [illegible]
پیدا شود و سبب آن رسیدن خاک در چشم است علاجش تلطیف غذا است و استعمال حمام علی الدوام و اکتحال [illegible]
ذرور و شیاف [illegible] فصل چهاردهم در [illegible] سبب آن انصباب رطوبت بورقیه است به جفن
علامتش حمره جفن و دمعه و خارش است و گاه باشد که سبب [illegible] در اجفان عارض شود علاجش
تلطیف غذا است و استحمام علی الدوام و تدهین [illegible] به روغن بنفشه و بادام و روغن [illegible] و سعوط [illegible] و اکتحال
به شیاف [illegible] و شستن جفن با آب گرم یا با آب سماق یا [illegible] و عدس و [illegible] نافع باشد
فصل پانزدهم در انتثار اشفار سبب آن رطوبت مفرطه [illegible] غالب کیفیت [illegible] شعر
سازد علاجش تلطیف تدبیر و استفراغ ماده رطبه است [illegible] و غرغره و [illegible] مذکوره و استعمال [illegible]
و اطلیه قابضه مقویه جفن مثل صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران [illegible] نافع باشد
علاج [illegible] فصل شانزدهم در غلظ الاجفان سبب آن اجتماع بخارات غلیظه [illegible]
در جفن علامتش آنست که [illegible] سرخ و سطبر [illegible] گران [illegible] دشوار گردد

باکره

باکره بر علیها باشد علاجش تلطیف غذا است و اکتحال به شیاف احمر لین و استعمال طلا مرکب از شیاف مامیثا و حضض [illegible] و عفص [illegible] و اکثر حدوث
و استحمام و اجتناب از شراب و طعام شبانگاه فصل هفدهم در توثه و آن گوشتی سرخ و نرم [illegible] توت
آن در اندرون جفن پیدا شود و [illegible] سرخ یا سیاه [illegible] گاه باشد که [illegible] فاسد
علاجش فصد [illegible] و اجتناب از اغذیه [illegible] و اکتحال شیافات [illegible] و اکتحال [illegible]
و کحل روشنائی و باسلیقون [illegible] برآرند و [illegible] سازند و آب [illegible] نمک در چشم چکانند
و زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند بعد از آن ذرور اصفر در چشم کشند فصل هیجدهم در [illegible] و آن [illegible]
اکثر سبب آن خراج یا [illegible] حادث [illegible] از ماده [illegible] منصب [illegible] موضع [illegible] متقیح و منفجر گردد علامتش
آنست [illegible] بیرون آید گاه باشد که [illegible] استخوان [illegible] کند و گاه باشد که [illegible]
[illegible] منفجر شود و از [illegible] سیلان کند علاجش تنقیه بدن و منع [illegible] فصد [illegible] تلطیف
غذا بعد از آن [illegible] و شیاف [illegible] در سوراخ آن [illegible] آب
انار ترش بچکانند یا فتیله [illegible] در سوراخ نهند [illegible] کنند و آن
[illegible] برف [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل نوزدهم در غده [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل بیستم در سبلاق [illegible]
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible]
[illegible]

و نیمچه ... شیاف ... ساز ... هر یکی ازین شراب باید ... گا ... **فصل بیست و یکم در انتفاخ** و آن
ورمی باشد در چشم و سبب حدوث آن یا ریح است یا بلغم یا فضله مائی یا سودا اما آنچه سبب آن ریحیست **علامتش** آنست که
دفعه عارض شود و مانع گشودن چشم نبود قبل از حدوث آن در ماق اندک سوزش و خارش پیدا شود و اول آن سفید بود
و این نوع کمتر در تابستان واقع شود **علاجش** در ابتدا تکمیل شیاف ابیض ... و در وقت صفرت و طلا کردن
مثل شیاف ... و صندل و فوفل با آب گشنیز و ... کحال ... احمر ... و طلا ... ضماد ... و حضض و زعفران
با آب عنب الثعلب و تلطیف غذا و استعمال ... و اجتناب از منفخات و اما آنچه سبب آن بلغمیست **علامتش**
آنست که ابر و ... ثقل ... باشد ... آب ... فرو رود اثر آن ... باند **علاجش** استفراغ بلغمست
بحبوب ایارجات ... و غرغره ... گرم ... و ضماد ... و ... و کحال ... الد
شیاف ... یا شیاف ... و اما آنچه سبب آن فضله مائیست **علامتش** آنست که با آن وجع
و خارش ... نباشد و اکثر ... و ... ازین ... که ... **علاجش** استفراغ مائیه
بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا بعد از آن کحال ... مذکور ... و استعمال نطولات ... مرکبه از بابونه
و اکلیل الملک و ... و مرزنگوش و ضماد معموله از آرد ... و ... و اکلیل الملک ... آب ... زیانه
و اما آنچه سبب آن سوداست **علامتش** آنست که با آن وجع ... نباشد ... و تمدد ... لون آن تیره باشد
و حدوث آن اکثر بعد از رمد ... باشد **علاجش** تنقیه بدن است از سودا و استحمام علی الدوام و استعمال اکحال
و ضماد و نطولات مذکوره **فصل بیست و دوم در رمد** رمد ورمیست در طبقه ملتحمه و ماده آن یا دم یا صفرا یا بلغم
یا سودا یا ریح اما آنچه ماده آن دمست **علامتش** شدت حمره عین و ضربان و ... عین و ثقل و امتلاء عروق و عظم و
انتفاخ ورم و کثرت تمدد و رمص و سایر علامات غلبه دمست **علاجش** فصد قیفال از جانب ... و حجامت
و تلیین طبع بمطبوخ هلیله یا حب ... و مانند اینها و بعد از ... کحال شیاف ابیض ... یا شیاف ...
یا سفیده تخم مرغ یا لعاب حلبه یا شیر دختر و تضمید ... بصندل و حضض و اقاقیا و شیاف ... با آب گشنیز
و غذا ماش مقشر با شیره بادام و اسفاناج و کدو و اما آنچه ماده آن صفراست **علامتش** آنست که سوزش
و خارش و وجع و ضربان اکثر از ... و ورم و ثقل و رمص و انتفاخ و تمدد و حمره و سیلان دموع کمتر

تلیین

علاجش تلیین طبع بمطبوخ هلیله با ... و تضمید ... سفیده و شیر ... و ... بطلب ... و گاو ... و برگ
... عنب الثعلب و گشنیز ... شیاف ابیض ... اگر وجع عظیم باشد و اما آنچه ماده آن بلغمست **علامتش** ... و عظم
انتفاخ و قلت حمره و کثرت رمص و ... التصاق ... در خواب و ثقل ... **علاجش** تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات
مسهله بلغم و غرغره با ایارج فیقرا و تقطیر لعاب حلبه ... و ... معمول و کحال اولا ... معمول ...
شیاف احمر لین و طلا کردن صبر و حضض و زعفران و شستن چشم با آب نیم گرم و اما آنچه ماده آن سوداست **علامتش**
ثقل ... لون و ... عین و قلت التصاق است **علاجش** استفراغ سودا و ترطیب مزاج دماغ با غذیه مرطبه مثل شیره
یا شیر و بادام و اسفاناج و کدو و اشربه مرطبه چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و مداومت حمام و استنشاق ادهان
رطبه و نطولات و ضمادات مرطبه و اجتناب از مخدرات و استعمال مسهلات الا بدفعات بعد از نضج مادم و کحال شیاف
... در ... این مرض اگرچه فی الحقیقه رمد نیست ... در بعضی اعراض مثل ... و امتلاد
عروق و غیر آن ... تحقیق بعضی از اطبا از انواع رمد ... و مانند ... آن ... و اما آنچه ماده آن ریحست
علامت آن تمدد ... ثقل و سیلان رطوبت و قلت حمره است **علاجش** نطولات متخذه از بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش
و کمادات ... سبوس ... استحمامات ... و نوع دیگر از رمد ... که ... و ... آن ...
عارض ... شود ... و ... دخان و غیر آن **علامتش** ... حمره و سوزش
و وجه سبب ... **علاجش** ازاله سببست و فصد اگر واجب باشد و ... طبع ... شراب بنفشه و شراب نیلوفر
و کحال شیاف ابیض و تقطیر سفیده تخم مرغ و شیر دختران و واجبست در جمیع انواع رمد اجتناب از غبار و دخان و جمیع
منجرات و جماع و تخمه و امتلاء و طعام شبانه و خواب روز و افراط در خواب و کثرت ... و ...
و تقطیر ادهان در گوش و بستن چشم ... و ... اغذیه غلیظه و مالحه و حریفه ... مفرط ...
و نظر کردن بر ... و سفید ... نگاه کردن ... و ... و نیز واجبست ... مسکن ...
رمد در خانه تاریک ... و ... و ... سیاه ... چیزی ... شیاء در برابر چشم ... و ... مالیدن اطراف
فصل بیست و سیم در ... ... و ... در ملتحمه مانع تغمیض ... غمض ... سبب آن انصباب
ماده دمویست از افواه عروق ... **علامت آن** انتفاخ ... و ... بخارج ... ابیض ... است

مرتبه که حدقه را بپوشاند و گاهی که بواسطه عظم ورم جفن از وضع شکافته میگردد و از آن خون بسیار بیرون می آید
و این مرض اکثر صبیان را عارض میشود بواسطه بسیاری رطوبت و ضعیفی و نازکی چشم علاج فصد قیفال و حجامت [illegible]
هر دو شانه است و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و ترنجبین و تلطیف تدبیر و در ابتدا اقتصار بر تقطیر شیر دختر با لعابات
و عصارات باید در چشم و تضمید به زرده تخم مرغ و روغن گل با پوست [illegible] و عدس و حضض و تخم ریحان با آب
کاسنی و روغن گل با آرد جو و عدس و گل [illegible] و روغن گل [illegible] تخم مرغ بهم سرشته و بعد از روز سیم
تحلیل جفن بشیافات و ذرورات [illegible] محلله مثل [illegible] و در آخر [illegible] شیاف احمر لین
و تضمید بشیاف [illegible] و حضض و صبر با آب عنب الثعلب نافع باشد **فصل بیست و چهارم در طرفه** و آن نقطه سرخ باشد در
ملتحمه از خون تازه یا کهنه که از انفجار بعضی عروق حادث شده باشد و سبب آن یا امتلای عروق و غلیان دم یا ضربه واقع
بر عین یا حرکت عنیف **علاج** فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر سفیده تخم مرغ با شیر دختر و تضمید عین بزرده تخم مرغ
و روغن گل [illegible] و بعد از تسکین وجع خون کبوتر یا [illegible] خون فاخته [illegible] که از دنبال پر او [illegible]
بیرون آید [illegible] گرم بچکانند تنها یا با [illegible] در ابتدا و انتها [illegible] کبوتر را بمحللات مثل کندر و مر [illegible]
و زعفران مخلوط کرده بچکانند و اکلیل الملک و عدس و دم الاخوین و اصل السوس و زعفران با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند
و نانخواه و [illegible] خشک [illegible] بر چشم نهند و اگر [illegible] تحلیل نشود با نانخواه
با نمک اندرانی [illegible] در چشم بچکانند و اگر [illegible] تحلیل [illegible] بچکانند و پوست ترب [illegible] کبوتر
ضماد کنند و [illegible] و تضمید عین بمویز منقی و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک [illegible] طرفه را زایل گرداند
نسخه شیافیکه طرفه را نافع بود [illegible] مغسول [illegible] درم [illegible] از هر یک یک درم و نیم
صمغ عربی و کتیرا از هر یک دو درم و نیم فلفل چهار درم و نیم اقلیمیا [illegible] درم زرنیخ سرخ و دم الاخوین و زعفران
و کهربا از هر یک نیم درم کوفته و بیخته [illegible] سرشته شیاف سازند و بشیر دختران سائیده بچکانند و کحل
شیاف احمر لین نیز نافع باشد **فصل بیست و پنجم در ظفره** ظفره زیادتی [illegible] عصبانی [illegible] طبقه ملتحمه و اکثر از ماق اکبر
ابتدا کند و [illegible] بر ملتحمه جاری [illegible] میشود [illegible] فرق میان ظفره
و سبل آنست که ظفره از یک جانب عین ابتدا میکند و [illegible] سبل [illegible] از جوانب عین بر آید [illegible]

طرفه

ظفره

[illegible]

نمیتوان دید **علاج** فصد قیفال و تنقیه بدن و دماغ است از فضول [illegible] بلغمیه [illegible] بعد از آن استعمال
اکحال حاده مثل کحل روشنایی و باسلیقون و شیاف [illegible] شیاف قیصر و شیاف علامتی و شیاف [illegible]
و شیاف [illegible] باسلیقون و [illegible] جالینوس گفته [illegible] ضعیف [illegible] زایل گرداند [illegible]
[illegible] در چشم کشند بغایت مفید بود و عسل با زهره [illegible] در چشم کشیدن نافع باشد و بعضی گفته اند
که اگر [illegible] روغن [illegible] چند روز در چشم کشند ظفره را زایل سازد
چنانچه احتیاج [illegible] نباشد [illegible] استعمال اکحال و شیافات [illegible] بخار [illegible]
چندانکه چشم [illegible] واجب است اجتناب از لبنیات و [illegible] و اغذیه غلیظه مولده بلغم لزج
و اگر ظفره غلیظه و مزمن باشد علاج آن بعد از تنقیه کشط و سلخ است [illegible]
و دیگر آلات [illegible] بعد از آن [illegible] در میان ظفره اندازند [illegible] ظفره
از جای [illegible] برخیزد [illegible] ظفره هیچ بقیه نماند [illegible]
تا اجزای چشم [illegible] بریده نشود [illegible] گوشت ماق [illegible] سیلان [illegible] از بریدن جفن التصاق [illegible]
ملتحمه [illegible] فرق میان ظفره و گوشت ماق آنست که ظفره سفید و صلب باشد و گوشت ماق
سرخ و نرم و اگر ظفره بحدقه رسیده باشد [illegible] قرنیه ملتحمه [illegible] پیوند و در زیر ظفره کنند
و [illegible] موی [illegible] سوزنی کنند و سوزن [illegible] بکشند و هر دو سر موی [illegible] ظفره
تمام از روی قرنیه برخیزد [illegible] قرنیه [illegible] نگاه دارند [illegible] هیچ آسیبی بقرنیه نرسد [illegible]
بخایند و در چشم بچکانند و زرده تخم مرغ با اندکی روغن گل بر پشت چشم ضماد کنند و چشم را به بندند
[illegible]
زیره و نمک خائیده در چشم بچکانند و بعد از سه روز اکحال حاده مثل باسلیقون و کحل روشنایی در چشم
کشند تا بقیه ظفره زایل گردد **فصل بیست و ششم در سبل** [illegible] غشاوه [illegible] عارض چشم شود از [illegible]
و امتلای عروق ظاهر ملتحمه و قرنیه از اخلاط و خون غلیظ و انتفاخ [illegible] در میان آن عروق
و سبب این امتلای [illegible] ضعف [illegible] قبول [illegible] و گاهی سبل بعد از رمد حادث میشود

سبل

وسبب این افراط استعمال اطلیه و اضمده و کحالها است که بواسطه آن ماده غلیظ شود و سبب این تحلیل تواند رود
و سبل بر دو نوع است نوع اول آنست امتلاء در عروق جداول باطن ملتحمه باشد و ظاهر عنبیه و غشائی رقیق نسیج عنکبوت
مرئی شود و با آن سوزش و خارش و عطسه متواتر و دخول دخان و قصر عینین و کثرت دموع باشد و صاحب آن در آفتاب روشنائی
نگاه نتواند کرد و این نوع را سبل رطب گویند و نوع دوم آنست امتلاء در ظاهر عروق ملتحمه باشد و در ظاهر قرنیه
غشائی باشد و مثل دخان مرئی گردد و با آن حمره برود دایم و حرارت آن برود و عدم سیلان دموع بود و صاحب آن
بر آفتاب و چراغ نگاه نتواند کرد و هرگاه در جفن اسفل را بجانب پائین کشد چنان نماید که رگهای سبل از
روی ملتحمه برخیزد و اینرا سبل یابس گویند و سبل از امراض معدیه متواتر شده است علاج آن اولا استفراغ
بدن است با سهال و بفصد قیفال و عرق جبهه و بعد از آن تنقیه راس بغرغره با ایارج فیقرا و مانند آن
و تعدیل غذا و مداومت حمام ماشیا و تقویت دماغ بمشمومات مثل صبر و لادن و غیر آن و العوبه و یعین
بکحل الجواهر و اجتناب از منجرات و اطعمه غلیظه و حلویات و لبنیات و شراب و از غبار و دخان و گلی
و جبت و الستنی البدن و استعمال او بان و کثرت کلام و جماع و طول سجود و کثرت نوم و امثال آن باشد
و از آفتاب احتراز نماید و بعد از سعوط استعمال کنند مرطب کندش بکدرم مرقشیثا و دو نمک حقیقی ملحی ذکی
و نیم صبر چهار دانگ کوفته و بیخته با آب برنگوش البتر سرشته و حب سازند هر یک مقدار عدس و روز متوالی
هر روز یکی را از آن شیر دختران و روغن بنفشه تماما در حلق کرده در بینی چکانند صفت دوائی که عطسه آورد
و دماغ را پاک سازد و سبل را نافع باشد کندش و قصب الذریره بده و مرسر خرمای کوفته و بیخته مقداری نیم
دانگ در بینی دمند و شیاف ابیض و قیصر و کحل روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و چون سوزش دارد
در نشیند و زور بادی کم شود بعد از آن حمام روند و اگر با سبل حرارت باشد شیاف ابیض استعمال
نمایند و اگر با آن رمد حار باشد شیاف مرده و محذره بطلقا استعمال کنند بلکه بمستفرغ و فصد باید ماقل
بدن و کحلهای مرغوب و شیاف سماق و تضمید عینین بزرده تخم مرغ اکتفا نماید و علاج سبل کهنه قوی قطع است
و آن چنانست که مریض را بپشت خسپانند و دیگری را بگویند تا که جفن که بر روی چشم را بکشد بعد تحجیج
کنارهای جفن بانکه پس چشم یاران اطراف و جوانب در آن رگها اندازند و بعد از آن نیم کرده و کحال را دارد

ابدال

ومدت را است بمقراض سر بحیث و ابتدا از ماق اصغر کنند و چندان بکشاید که میل بدان فرو رود
پس میلی نرم بدان فرو برد و از هر طرف بجنبانند تا سبل از ملتحمه برخیزد و ماهم آلی موضع رسد
تا بماق اکبر رسد و نیک احتیاط باید کرد تا اجزاء چشم برید نشود و کید رسد که هیچ از سبل باقی نماند
والا عود کند و بعد از نقط آب زیره و نمک طعام سائیده در چشم چکانند و زرده تخم مرغ بر روی چشم ضماد
کنند و به بندند و مریض را بفرمایند تا هر ساعت پشت چشم می‌گشایند تا التصاق نشود و روز
دیگر سرخ را در رو چون نانند و صاف کنند و چشم و پلک بنفشه و مرهم آن سائیده و میل زده و روغن گل چکانیده در چشم
بکردانند تا اگر التصاق شده باشد بکشاید و دیگر باره آب زیره و نمک سائیده بمرهم در دست شیاف علیها بعد از آن
شیاف احمر لین و غیره و باسلیقون بترتیب مینکشند تا سبل بکلی زائل گردد فصل بیست و هفتم در ودقه ودقه در بیت
سلب شبیه به بثره در طبقه ملتحمه و لون آن سفید سرخ بود و موضع آن گاه نزدیک ماق اکبر و گاه ماق اصغر
و گاهی زیر جفن و گاه حوالی سواد عینین بود لیکن کوچک و اکثر العد دبود و بشکل مروارید منظوم و این مرض اکثر
در انتهای رمد حار حادث گردد و سبب آن حصول فضول غلیظه است در ملتحمه علاج آن فصد قیفال اگر دموی
باشد و استفراغ بلغم اگر بلغمی بود بعد از آن شیاف احمر لین در چشم کشند و رفاده ابکلاب ترسازند و بر چشم بندند
و بسیار انجوابانند و اگر با انتهای ماده باز نگردد و متفجر شود شیاف ابیض با شیاف آب زیاد شیاف کندر استعمال
نمایند فصل بیست و هشتم در دمعه دمعه آنست که دایم چشم تر بود برطوبتی مایل باشد که در آن شوره باشد منقلب
با غیر آن باشد و گاه باشد که رطوبت بسیار بود و آنکه دو آن باشد و سبب آن نقصان گوشت ماق اکبر است از مقدار
طبیعی و علاج آن ادویه منبت گوشت چنانچه در سیلان مذکور شد و با امتلاء راس و علینین و ضعف ماسکه دماغ و علینین است
علاج آن اسهال و حجامت قفا و فصد است اگر واجب باشد و غرغره و عطوسات و کحلها بالکحال قابضه و مقویه علینین
مثل توتیای مغسول و توتیای با آب اهلیله پرورده و گاهی رگ دمعه و رشح بواسطه حرارت دماغ و علینین
علامات آن سرخی جفن و حمره و سقط امتلاء عروق علینین و حرارت دموع و لهذا دمعه از گریه بود جاری باشد زیرا که
سبب آن دو باشد رطوبت و حرارت حادثه از حرارت قلب گویند علاج آن اکتحال بدین کحل است صفت آن
ساوج هندی مغسول و توتیای مغسول و قشیثا از هر یک یکدرم و مروارید و بسد از هر یک نیم درم شیاف

درودقه
دمعه

مامیثا و صبر از هر یک ذکی و نیم کوفته و بیخته استعمال نمایند و گاه هست که حرارت آن سبب بود ده فزاید و دماغ
و علت این باشد که موجب انعصار رطوبت گردد چنانچه اگر در ستان می باشد و دمعه روان شده از این قبل است
زیرا که سبب آن فراخ شدن اوعیه اقضیه سر و کشیده شود و اعصاب که موجب ضغط و انعصار رطوبت مشیمه
علامات آن برودت و غلظت دموع و لطوبت و حرکت جهان و ضیق و بیاض عین است علاج آن اکتحال کحلهای
حاده مثل برود حصرم با بلیقون و کحل روشنایی صفت آن کحل را این نوع دمعه را نافع است فلفل و نمک
هندی از هر یک یک درم دار فلفل دو درم زنجبیل نیم درم سرمه سیزده درم نیم کوفته و بیخته استعمال
نمایند صفت کحلی که عضلات چشم را قوت دهد و دمعه باز دارد توتیای هندی ده درم سرمه یک درم شادنج
مغسول یک درم و نیم اقلیمیا طلا چهار درم کوفته و بیخته در آب هلیله و آب غوره و آب سماق پرورده و در چشم کنند
کحلی دیگر همین منفعت دارد استخوان هلیله زرد سوخته و نمک و مازو هر یک کوفته و بیخته استعمال نمایند
فصل بیست و نهم در قرحه سبب قروح عین انصباب اخلاط حاده محرقه لذاعه است بطبقات علامات آن
شدت ضربان و خشونت و وجع و کثرت دموع و قروح قرنیه بر هفت نوع است چهار نوع از آن در سطح
قرنیه حادث میشود و سه نوع در باطن آن اما آن چهار نوع که بر ظاهر قرنیه باشد نوع اول آنست که
بر سواد عین نقطه بزرگ ظاهر شود که در لون شبیه دخان باشد و آنرا قتام گویند و نوع دوم آنست که نقطه
ظاهر شود شبیه بر سواد عین عمیق تر و کوچک تر و سفیدتر از آن و آنرا سحاب خوانند و نوع سیوم آنست که بر کناره
سیاهی چشم باشد و آنرا اکلیل السواد گویند ظاهر گردد و اندکی قرحه بر بیاض ملتحمه در آید و آنرا اکلیلی خوانند
و بزبان یونانی ارجیمون یعنی قوس زنک زیرا که آنچه در ملتحمه هست در کاملی لون سرخ نماید و در اندرون قرنیه و آن
بلون سفید و نوع چهارم آنست که بر ظاهر حدقه هیچ و وصله شده کوچک سپید اگه و این نوع را اصول و حفر گویند
گویند و اما آن سه نوع که در باطن قرنیه باشد یکی آنست که عمیق و ضیق و پاک صافی اللون باشد و شبیه بکاوش
باشد و آنرا بیونانی بونزیون گویند یعنی [illegible] و نوع دوم آنست که فراخ تر از نوع اول بود و عمق آن کمتر باشد
و آنرا [illegible] خوانند نوع سیم آنست که وسخ و خشکریشه باشد و آنرا [illegible] گویند و این نوع بدترین انواع
قرحه است و در معالجه آن مخاطره بود و منجر بسیلان رطوبات عین گردد علاج آن فصد قیفال و صافن و حجامت
ساقین

ساقین و مقیده بدن و دماغ بمنضجات و مطبوخات و ملینات و نقوعات مناسب آن مثل مطبوخ اهلیله و نقوع فواکه
و مانند اینها و تلطیف تدبیر و ضرب بادام با شیاف [illegible] و تقطیر شیر دختران و لعاب خلبه مغسول با لعاب تخم کتان
مغسول در چشم تا آن زمان که ماده ظاهر شود بعد از آن تکحیل بشیاف ابیض با سفیده تخم مرغ و شیر دختران نمایند و اگر
زرد و سبز باشد که مدتها غلیظ و کثیر باشد و در فراج حرارت شیاف کندر استعمال نمایند و بعد از آنکه مدت پاک شده
باشد شیاف آبار یک [illegible] مغز [illegible] برساند و ریم [illegible] صفت کحلی که همین منفعت دارد ساذج مغسول دو درم
اسفیداج پرورده از هر یک یکدرم شاخ محرق مرباه دو درم توتیا مرباه نیم درم مروارید ناسفته نیم درم کوفته و بیخته
استعمال نمایند و اگر قرحه و بخور باشد لعاب حلبه شسته و عسل با آن [illegible] و اگر قرحه در جانب [illegible] باشد مریض را در جانب [illegible]
خسپانند و بعکس و واجب است که از حرکات مثل قی و عطسه و آواز بلند و غضب و [illegible] پرهیز [illegible] بالین [illegible] و امتلا و حمام
و از اطعمه مالحه و حریفه و منجرات و [illegible] اجتناب نمایند فصل سیم در بثره که در قرنیه سبب حدوث آن اخلاط
رطوبت مجتمع است که در میان قشور و طبقات قرنیه [illegible] مختلف بحسب موضع و بحسب ماده در قطر و کثرت و حدت و [illegible]
و رقت و غلظ قوام و خلاف بحسب موضع [illegible] شود که در زیر طبقه [illegible] باشد [illegible] و لون آن سیاه [illegible] نماید
و بثره که در زیر طبقه سیم باشد در رفع و [illegible] و عظیم بود و لون آن سفید بود و بثره که در زیر طبقه دوم باشد در [illegible]
و وجع و لون و [illegible] بود و اختلاف بحسب ماده در قلت و کثرت [illegible] هر گاه ماده کثیر و با حدت باشد وجع
و ضربان [illegible] عظیم بود و اگر ماده قلیل و غلیظ بود بخلاف آن باشد و اگر ماده [illegible] بود [illegible] سلیم
العاقبه بود و اگر ماده مالح با تیز باشد [illegible] که موضع را بسوزاند و سوراخ کند لیکن اگر آن سوراخ کوچک باشد
و از نقبه [illegible] ربود [illegible] باشد و اگر برابر نقبه [illegible] بود [illegible] عظیم باشد و بیم [illegible] بود و فرق
میان خروج بثره و قرحه آنست که بثره در ابتداء خروج مانند نقطه سرخ نماید و قرحه در ابتداء خروج سفید
علاج آن در ابتدا فصد و اسهال و تلطیف غذا و استعمال شیاف ابیض اندرون و [illegible] و اگر وجع عظیم باشد
شیاف ابیض افیونی با شیره دختران [illegible] و در انتها شیاف ابیض کندری استعمال نمایند و در [illegible]
شیاف احمر لین و اگر [illegible] و تحلیل رطوبت [illegible] کحل روشنائی و شیاف حلبه استعمال
نمایند فصل سی و یکم در بیاض سفیدی که در چشم ظاهر شود بر دو نوع است یکی رقیق که بر سطح ظاهر

قرنیه حادث شود از اثر و غمام و سحاب گویند و هرگاه غلیظ غایر و عمیق قرنیه باشد و اثر او پیاضی مطلق حالکند و سبب هر دو

نوع اگر چه قرحه و بثره بود تمامه زایل نشود بلکه بمقداری اثر قرحه بقایی می ماند و علاج آن دو اگر حدوث آن بعد از رمد

یا بعد از شقیقه و صداع شدید بود **علاج** بعد از زوال سبب تمامه اگر رقیق بود استحمام و حجامت و تنجیر با آب گرم

و هر صباح زبان را بمالند بر بیاض ولیکن باید که اول نبات یا نمک اندرانی بر زبان مالند تا خشونت در زبان پیدا شود

پس با آن بر بیاض بمالند و در حمام تمام بعد از خروج از حمام یا بعد از تنجیر با آب گرم و عصاره بقلة النعمان شقایق تنها

و عصاره قنطوریون دقیق با عسل در چشم کشند و اگر غلیظ باشد بیاض را اول نرم سازند و در حمام و بتنجار آب

گرم و شستن بعد از آن اکحال جالیه قوی مثل شکلی رو شنایی و شیاف اخضر استعمال نمایند و اکحال نیز روغن مغل

با بعضی شحمها مانند انزروت مغسول با نطرون بارد و روغن زیتون یا پوست تخم مرغ مکلس با نبات مساوی

با سکر بعد خطاف بعد سنگ نافع باشد **صفت** کحلی که بیاض از رنگ کند چنانچه پیدا باشد بارود اقاقیا از هر یک رقم

قلقند نیم درم کوفته و بیخته با آب شقایق نعمان سرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بکوبند و باز با آب شقایق سرشند

و چند نوبت همین دستور عمل نمایند بعد از آن شیاف سازند و در چشم چکانند **صفت** کحلی دیگر از همین منقول دارد

سرمه صفهانی شسته درم مروارید ناسفته و زعفران از هر یک یک درم مسک تبتی و کافور ریاحی از هر یک دانگی و ده چراغ

روغن زیتون ده درم کوفته و بیخته استعمال نمایند و شیر خر تازه را هنوز گرم باشد در چشم چکانند بیاض را رقت را

زنگ کند **صفت** کحلی که بیاض را قلع کند زبد البحر سنحوف بعر الضب نبات از هر یک سه درم و ج و مامیران از هر یک

ده درم و ج و مامیران را کوفته و در همین آب بجوشانند تا پنجاه درم باز ماند پس پالایند و داروهای دیگر را

کوفته و بیخته بدین آب سرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره همان کنند و هم بدین آب سرشند

همچنین چهار نوبت بعد از آن کوفته و بیخته استعمال نمایند **صفت** شیاف که بیاض را زایل کند نافع باشد در م

الاخوین از زرد وسبر سرمه قلیمیا نقره مساوی کوفته و بیخته با آب خالص فی شیاف سازند و استعمال نمایند

فصل سی و نهم در گمنه المده و آن عبارت از ریشی است در زیر طبقه قرنیه و این علت بر دو نوعست

یکنوع آن است که اندکی موضع را از قرنیه کوفته باشد و در شکل شبیه ظفره بود و نوع دیگر آنست که ماده منبسط بود

و جای بسیار کوفته باشد چنانچه گاه باشد که سواد عنبیه را تمام بپوشد و سبب حدوث آن با قرحه حادث شده

دارچینی فرنگ

تحت قرنیه که منفجر شده باشد از امتداد و در شکل شبیه ظفره بود و نوع دیگر آنست که ماده منبسط بود و جای بسیار کوفته باشد

چنانچه گاه باشد که سواد عنبیه را تمام بپوشد و سبب حدوث آن با قرحه حادث شده در تحت قرنیه منفجر شده باشد

تا مده را منفجر سازد یا مانند علتی باشد که طبیعت فضلات را بدین موضع منصب دفع سازد و اینجا سبب آنکه منصب باشد

شدید طلب فضول خود را تحلیل ساخته باشد و همه ماده تحلیل کند در تحت قرنیه ساکن گردد **علاج** اولا فصد کنند

و دماغ تنقیه نمایند با حب ایارج بعد از آن استعمال اکحال و قطورات منضجه محلله در تحلیل آن با عسل ابو

شیاف ابیض اندرونی و ابیض کندری و در رمد با دارو صفر پیشتر و حب الخروع و لعاب حلبه مغسول و زرد تخم

مغسول و چون منفجر باشد کندس شیاف کندر و شیاف احمر لین استعمال نمایند و اگر با مشتبه آن مادها تحلیل شود

مرقشیثا و قلیمیا نقره با شیاف و بونک و اگر ماده منبسط باشد تحلیل نیابد فیشیاف حلیت و شیاف استعمله

در نزول آب استعمال نمایند و اگر بدین نیز زایل نگردد علاج آن قدح است چنانچه در نزول الماء گفته است

فصل سی و سیوم در سرطان و آن در ملتحمه حادث شود در طبقه قرنیه و سبب آن انصباب سوداء محترق

از صفرا یا سوختن خلط نافع **علامات** شده و جع و تمدد عروق و حمره دایمی تشنج و ثقل دماغ و صداع و

سقوط شهوة الطعام است و این مرض را بر و نیست و علاج ندارد لیکن تسکین وجع و توقف مرض از فصد و فصال

و تلیین طبیعت بماء الجبن و تحلیل شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ **صفت** کحلی نافع توتیا و شادنج مغسول و انزروت

از هر یک یک درم شیاف ابیض و قلیمیا مختوم از هر یک نیم درم مروارید ناسفته و دانگ صلایه کنند و استعمال نمایند و برگ

خطمی و خبازی و عنب الثعلب با روغن بنفشه دایم بر زیر چشم ضماد کنند و تناول شیر تازه و اغذیه معتدله

چند بکنند مثل ماش مقشر با جو و اسفاناخ و گوشت بره و با گوشت بز غاله با اسفاناخ و کدو نافع باشد **فصل**

سی و چهارم در نتو قرنیه فرق میانه نتو قرنیه و بثره حادث شده در و آنست که نتو ملتبس باشد و چون

میل بر و مالند فرو نشیند و بثره با وجود مخالفت باشد **علاج** آن تنقیه بدن است از اخلاط غلیظ لزجه بعد از آن

اکحال قابضه مثل ماش عدس مقشر و سرمه اصفهانی مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند و بتنجار آب

که در آن اکلیل الملک و مرزنگوش جوشانیده باشد بدارند و چشم را گذارده بربندند تا بارها بنشیند و اگر تنها

از این کی و بعضی شیاف احمر حاد و شیاف اخضر و رود و حضرم بکشند **صفت** شیافی که نتو را دفع کند و چشم را

نوشادر زعفران از هر یک دو درم فلفل سفید نیم درم سنبل یک درم اقلیمیای نقره هشت درم کوفته و بیخته باب بادیان

بسرشند و شیاف سازند **فصل بیست و پنجم در نتو عنبیه** و آن خروج طبقه عنبیه است و وقتی که اتفاق [illegible] قرنیه

باشد و باید جرحی واقع در آن و آن چهار نوع است نوع اول آنست که قرنیه شکافته شود و اندکی از عنبیه بلند گردد و از آن

شکاف بیرون آید و بسر مورچه شبیه بود و لهذا او را راس النمل و موسرج خوانند و هرگاه که در آن نگاه کنند [illegible] اگر

بثره است و فرق میان آن و بثره آنست که موسرج در سواد و شهله و زرقه مانند عنبیه بود و در حدقه وصفی

یا اعوجاجی پیدا باشد و بثره به رنگ جسم شبیه بود و حدقه از حالت طبیعی خود [illegible] باشد نوع دوم آنست که عنبیه زیاده از

نوع اول بیرون آمده باشد و شبیه به سر مگس بود و او را ذبابی گویند نوع سیم آنست که نتو زیاده از آن باشد و بدانه

انگور ماند و او را عنبی خوانند نوع چهارم آنست که اعظم از عنبی بود و مرتبه او از جمیع در گذرد [illegible]

کفه و او را انفاخی گویند و چون مزمن شود و قرنیه بر وی بچسبد [illegible] مسماری و فلکی خوانند **علاجش** [illegible]

بود علاج قروح و بثور است از فصد و حجامت و تلیین طبع و تقلیل غذا [illegible] و دماغ و غیر آن پیش از آنکه [illegible]

غلیظ شود چشم بر فاده مدوره غلیظ محکم ببندد [illegible] آب انار استعمال نمایند و بعد از آن ادویه قابضه [illegible]

[illegible] شادنج مغسول و اقلیمیا [illegible] سوخته [illegible] محرق مغسول باب برگ [illegible]

با عصاره عصا الراعی [illegible] چشم [illegible] و توتیا باب [illegible] آب [illegible] نافع باشد و در نوع سیم

و چهارم [illegible] از آن [illegible] درم [illegible] درم [illegible] از سر [illegible] سازند و در

رفاده نهند و بر [illegible] بندند و چون [illegible] باشد و [illegible] اگر [illegible] عنبیه و عدم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] البور [illegible] دیگر [illegible] و به نهد و اندکی [illegible]

و دو روز [illegible] باشد [illegible] مغسول [illegible] و زرده تخم مرغ [illegible] چشم ضماد کنند

[illegible] **فصل بیست و ششم در انتشار و اتساع** انتشار آنست که ثقبه عنبیه اوسع از مقدار

طبیعی شود و نور باصره منتشر گردد و او را [illegible] بصلاح [illegible] فرق میان آن

[illegible] اتساع در عنبیه [illegible] و انتشار در نور [illegible] مرض [illegible] عرض و سبب آن

[illegible] باخلاط غلیظه یا بخارات حاده غلیظه یا کثرت رطوبت بیضیه یا [illegible] عنبیه یا ورم حادث

در عنبیه

و عنبیه و اما آنچه از اسباب بادیه است مثل ضربه و صدمه مضافه بر عنبیه [illegible] طبقه عنبیه [illegible] و تعقیر [illegible] کند

علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و حقنه لینه است و استعمال مدرات و تقطیر شیر زنان با خون فرخ [illegible] در چشم

و در ابتدا [illegible] عنبین بصندل و [illegible] با آب برگ [illegible] و یا آب [illegible] با آب کشنیز [illegible]

و در انتها [illegible] و خطمی و آرد باقلا [illegible] و در [illegible] وجع با بونه و موم

سفید و روغن گل [illegible] کنند و بعد از زوال ورم [illegible] و [illegible] چشم کشند و از [illegible]

و جماع [illegible] حاده

غلیظه است [illegible] دماغ [illegible] عنبیه [illegible] و [illegible] سانند و [illegible] صداع

[illegible] **علاج** بعد از معالجه امراض مذکوره [illegible] مقویه [illegible] است

[illegible] و اما آنچه سبب [illegible] کثرت رطوبت بیضیه [illegible] عنبیه [illegible] فراغ [illegible]

علامتش [illegible] و اکثر [illegible] در حالت جوع و [illegible]

علاجش [illegible] و دماغ [illegible] و [illegible] غذا و اکتحال [illegible]

[illegible] و اما آنچه سبب [illegible] عنبیه [illegible] رطوبه [illegible]

[illegible] فراغ [illegible] **علامتش** [illegible] و در حالت جوع و [illegible]

[illegible] **علاجش** [illegible]

[illegible] **علامت**

[illegible] دختر [illegible] عنبیه [illegible] و شیر دختر [illegible] چشم اما آنچه سبب [illegible] ورم [illegible] عنبیه است **علامت**

صداع و [illegible] و وجع و ثقل و حمره عین است **علاج** فصد قیفال و تلیین طبع و اکتحال [illegible] مغسول [illegible]

بر عین **فصل بیست و هفتم در ضیق ثقبه** ضیق آنست که ثقبه عنبیه [illegible] از [illegible]

طبیعی [illegible] اما آنچه طبیعی بود [illegible] بر [illegible] نور باصره مجتمع باشد [illegible] اما آنچه [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] سافل [illegible]

[illegible] **علامتش** [illegible] **علاجش** [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] زعفران

و زنگار از هر یک یک درم اخلاط زعفران چهار درم کوفته و بیخته شیاف زنند صفت اخلاط عنزروت صبر مر و شیاف مامیثا

و گل سرخ و نشاسته و صمغ عربی و زعفران مرمکی کوفته و بیخته استعمال نمایند صفت ذرور اغبر که همین خاصیت دارد انزروت و زعفران

از هر یک مثقالی زنگار چهار مثقال بعد العصر ... صمغ عربی یک مثقال کوفته و بیخته بعد ... و استعمال نمایند

و باید ... نقصان رطوبت بیضیه ... بواسطه آن غذا و مدد عنبیه کم شود و چشم کوچک گردد علامت ... که حس این مرض

... شکل و رنگ نتواند کرد و از اشخاص ... اشباح نتواند دید ... علاج اکثر ... و حدوث آن بعد از

سرسام حاد و ... باشد علاج ... استعمال ... و نطولات و توسیع در اغذیه مرطبه و ...

و حمام مرطب و ... صاف نیم گرم نشستن و در میان آب چشم باز کردن نافع باشد فصل ... در خیالات

خیالات آن است که در برابر چشم الوان و اشکال مثل ... و مگس و موی محسوس شود و سبب آن یا بخارات متصاعده

از معده علامت آنکه خیالات ... چشم باشد و در لون و مقدار و زمان ... متفاوت باشد بعد از امتلا

و تخمه ... کند و بیشتر گردد و در حالت جوع و خلو معده خفیف باید ... کمتر شود و در چشم کدورتی نبود و بعد از قی کردن

کم شود علامت ... معده ... و اسهال ... مثل ... و استعمال اطریفل ... و ... مقویه

علیه مثل ... و غیر ... در میان رطوبات ... علامت ... آنست

اکثر در یک چشم باشد ... بود ... و زمان و قوام و اشکال مختلف باشد و دایم بر یک حال بود و بعد از تنقیه

معده زایل نشود ... کدورت در بصر زیاده گردد ... تا به ... شود و نزول

آب شده باشد ... علاج ... بدن ... با ... و حبوب ... منقیه مثل حب

ایارج و حب ... بعد از ... با ایارج فیقرا و ماء العسل و سعوطات و مضوغات و بعد از آن کحل

باکحال ملطفه جالیه ... شیاف ... و شیاف ... و شیاف ... از زهره افعی

باز هر ... با عسل ... زهره کفتار ... زهره کرگ ... زهره ... اثمد ... سود صفت شیافی که در این

باب نافع ... سفید ... فلفل ... درم آب ... شیاف سازند و اکتحال ... نماید

تنها یا با عسل ... و ... و استعمال مشمومات حاره خصوصا ... و ... و ... القفا و

معجون ... نافع بود و تقلیل غذا و اقتصار بر اغذیه خفیفه مثل کباب و مطجنه و ... و اجتناب از اطعمه ...

رطبه

رطبه ... ماهی و لبنیات و نوره ... و بقول و امراق و لحوم غلیظ و مغلظات ... و ... آب ... امتلا

و تخمه و طعام ... و از جماع و حمام و ... و جمیع ... و ... و گاه هست که خیالات ... و ...

... علامت ... قوه ... علامت ... بتغلیظ ...

... حصول آن ... مزاج است ... رطوبات

علیه ... شود و ... بواسطه تغلیظ و تکثیف ... تغیر لون ... انشقاق ... بقدر زمان

... رطوبات ... بواسطه ... رطوبات

... سبب عدم انشقاق ... برودت و ... جمیع اجزا و تکثیف ... انشقاق

شود علامت ... بعد از امراض ... ضعیف بود و در چشم ...

علاج ... استعمال اکحال و شیافات ... و تلطیف ... فصل ... نزول الماء

آب رطوبتی ... میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه ... و مانع ... سبب

منع نفوذ اشباح به بصر ... با خروج نور ... چنانچه ... اطبا

و سبب حدوث آن ... رطوبات

... دماغ روان شود ... و در میان بیضیه و قرنیه ...

و با ... رطوبتی ... رطوبت غلیظه ...

که بواسطه ... اخلاط ... و ... اخلاط ...

و ... رطوبت ... علامت ابتدای آب خیالات ... بند

... علاج ... علاج خیالات ...

دیدن ... علاج ... علامت ... معتدل القوام بود

لون آن ... سفید ... سفید ... چنین ...

و ... متفرق شود و ... مریض ... آفتاب و چراغ ...

... مقتوح ... فراخ شود ... در عصبه مجوفه ... فراخ

نمیکرود و علامت دیگر آنست که بقدر باشد تا مریض پشت سر کند و پنبه پاره بر چشم او نهند و بدین باز دیگر مرهم مالند

پس مشمر بر روی بردارند و نگاه کنند اگر آب حس بند و باشد و لون آن نیلوفری بود قابل قدح است و الا نه و آنچه قابل

قدح نباشد نوعی تمامی و زرنقی و آسمانی و منقش و رقیق که هنوز بپلکهای نرسیده باشد و همه را تلطیف

و تقلیل غذا و ترک عشا و طعم غلیظه و بقول و خوردن ماهی و ترک شراب و جماع و حمام و استعمال اکحال

ملطفه مثل شیاف مرارات قابل قدح گردانیدن مثل کحل الارفیق منتشر گردان تغلیظ تدبیر و خوردن ماهی قابل

قدح توان کوفیدن و باید که چون آب تمام نزول کند و قابل قدح باشد بزودی قدح کنند تا غلیظ و تیره

نگردد و در زمستان سرد و تابستان گرم قدح نشاید کرد بلکه وقتی باید کرد که هوا معتدل باشد و مریض

را صداع و سعال و زکام و نزول و فساد اخلاط و امتلاء در بدن نباشد و بعد از تنقیه بدن و دماغ بیمار را

بحمام فرستند تا بآب گرم اغتسال نماید و بعد از استحمام قدری شراب سیب یا شراب لیمو بنوشد تا از عطش امان

و قی ایمن باشد و باید که در این حالت معده خالی و ممتلی نبود و در آن روز ابر و باد و غبار نباشد و هوا صاف بود و مریض را

در سایه و موضعی روشن بروی جای بی آفتاب بنشانند و او را بر بالش نشانند و بگویند تا هر دو زانو بالا نهند

و هر دو دست را در ساق پای بهم آورند و کحال بر سر کرسی یا چیزی بلند بنشیند تا در چشم مریض نگاه کردن تواند

تواند کرد و از آن قدح نخواهد کرد بر فاده محکم ببندد تا از جای حرکت نکند و این چشم که قدح

خواهند کرد نخست بیمار را بگویند تا نظر بسوی انف کند پس مهته را از جانب ماق و حاشیه در میان

ملتحمه فرو برد و اگر مهته فرو نرود سر آن نگاه دارد و مهته را در اندرون فرستد و بسر دیگر باشد ابهام

و مسبحه حقیقها و حدقه را نگاه دارد تا چشم نتواند گردانید و چون مهته فرو رود نگاه دارد تا بیمار این که

انگاه بمدار مهته را برابر حدقه آورد و از درنگ در اندرون مهته را بآهستگی بگرداند تا از پس قرنیه پدید

که سر مهته را بر بالای آب بلیس نیال مهته را اندکی بالا برد و آب را به مهته فرو نشاند و چون پدید آید آب

فرو نشست و حمل عنبیه آن اجزای که صبر کنند و مهته را بزودی بیرون نیاورند و نگاه کنند اگر دیگر باره

آب باز آید هنوز زیرا که اگر سیاه باشد حمل عنبیه از بود آب را دشوار جذب کنند و نیز باشد که آب غلیظ

تر یا رقیق تر بود دشوار فرو تواند نشاند و اگر آب جهنده باشد و بنشیند و بنال ملتحمه را بالتحمه نجاتند

تا از کهنه

تا از کهنه ملتحمه اندکی خون بر آن سوراخ فرو رود و آب محتبس در حال بنشیند و باز نگردد قدری

نمک سوده و زرده تخم مرغ نرم کنند و بر چشم نهند تا آن خون را نشف کند و چون آب کمتر شد مهته را آهسته بیرون آورند

و در حال روغن گل و زرده تخم مرغ بر پنبه نهاده بر چشم او کنند و چشم را بر فاده ببندند و بیمار را در خانه

تاریکی بر قفا خوابانند چنانچه سر از هیچ طرف نتواند گردانید و در روز هفتم بکشایند و چیزی نباید

خوابید و خوابد و از حیوانی پرهیز کند لیکن اگر روز دهم زرده تخم مرغ نیم پخته دهند شاید و از سخن گفتن و حرکت

نه کنند و خود را از عطسه و سرفه نگاه دارد و اگر عطسه آید بینی را بمالد و اگر فشر خواهد کرد اندر جلاب با روغن

بادام بیاشامد و بعد از هفت روز چشم را بگشایند و بالای درم مکان قدح جوش نبوده باشد بشویند و هر روز

از روغن تخم مرغ با سرمه در کشند و چنین بدانند که چشم سلامت است و اگر تیره و سیاه باشد پس چشم فرو گذارد و از کحال تیز

نفس احتراز نماید و هر روز در چشم الکحل بمکحل باشیاف نشویه تا از حرارت برود و بعد از ده روز شاید که

مشغول باشد اگر سیاه شود دیدن چیزی روز مکحل کنند و اگر درد عظیم باشد طلای شیر و افیون کوفته در

زنان و روغن مکحل کنند و بعد از آن بر پشت چشم طلا کنند **فصل هشتم در زرقه** و آن بر دو نوع است

اصلی و عارضی و سبب اصلی یا کثرت روح باصره است یا شعاع و نور آنست و یا عظیم رطوبت بیضی بود یا قلت رطوبت

بیضیه و سبب عارضی یا قلت سواد عنبیه و سبب صعود شعاع بر سطح رطوبت جلیدیه است و بواسطه زیادتی رطوبت

زجاجیه یا ورم حادث در طبقه صلبه و مشیمیه و شبکیه منقبض شده باشد و برآید **علامات** و معرفه مرض مثل

المس **علاج** فصد قیفال و حجامت ساق تا و تلیین طبیعت بحقنه لینه و تعلیل غذا و مکحل مثل شیاف ابیض و داروی فلفل و زنجبیل

و زبد البحر و پلیلیه بسبب اگر مزاج بارد بود و مکحل باسلیقون و باسطیقون و توتیا و طباشیر و صمغ عربی اگر مزاج حار باشد

و تسعیط بروغن بنفشه در مزاج حار و ... از دماغ عنبیه یا تغییر مزاج طبقه عنبیه است از رطوبت غلیظ العینین گویند

که بواسطه آن سواد عنبیه ظاهر نباشد چنانکه مبتلا را واقع شود و این نوع را برص العین گویند **علامت** عدم

ابتلای نوع اول و اعراض بیت **علاج** استفراغ بدن و دماغ با ایارجات قویه مثل ایارج جالینوس و ایارج

لوغاذیا و غرغره و نطول و استعمال و تبدیل مزاج بمعاجین حاره و تکحیل بزعفران و روغن آن و عصاره

عنب الثعلب و عصاره پوست انار شیرین و عصاره پوست جوز تر و عصاره بذر النبات نافع بود و اگر فندق را سوزانند

و بارو غن زیتون جبا بتند و بریاقوت صبر از رق طلا کنند و فرق زرد کنند و این مجربات است و اگر میل را در میان خطوط ترکین شده در چشم از رق کشند یاره کند و گفته اند که قوه این بمرتبه ایست که اگر در چشم کور کنند بیا ده چشم شود **فصل چهاردهم در تکلم در ضعف بصر** سبب ضعف بصر یا سوء المزاج ساذج است یا مادی یا مشارکت معده یا که دورت رطوبت بیضیه که دورت رطوبت جلیدیه یا ما انچه سبب آن سوء المزاج ساذج است یا حارست که اعضای بصر را کم سازد و تخفیف رطوبات کند و سبب آن روح باصره کم شود **علامت آن** عدم رطوبت اشیاء بعید و قلت سیلان رطوبات از چشم و بینی و ضمور رو غور اعین و اشتداد آن بعد از اسهال و ریاضات مخلله و در حالت جوع و نصف النهار و خفت آن بعد از اکل و نوم **علاج آن** اغذیه مرطبه است و تدهین راس و سعوط با دهان با بهره طبیه و تقطیر روغن بادام با شیر دختران در چشم و یا بارد است موجب تکثیف آنها و رطوبات کرد و روح باصره را کثیف و غلیظ گرداند **علامت آن** صغر حجم عین و حقارت و بطوء حرکت است **علاج آن** تبدیل مزاج و دماغ است با عدویه و سعوطات مرادیات و نطولات حاره و تکحل اشیاف احمر و صبر و اما انچه سبب آن سوء المزاج مادی است با حاره رطبت موجب تحلیل رطوبات و امتلاء عین از فضول شود **علامت آن** حمره اشعاع عین و تمدد عروق است **علاج آن** فصد قیفال و تلیین طبع بمطبوخ اهلیه و تکحل بتوتیا با آب غوره پرورده و یا اهلیه کوفته و بیخته و بکار برد و احتیاط از اغذیه لحمیه و جمیع آنچه و یا بارد رطبت که ترطیب دماغ و تغلیظ روح باصره کند و آلات بصر را متغیر گرداند **علامت آن** تعذر رویت اشیای قریبه و عظم جفن و دمعه و ... که دورت بصر و عدم وجع و حمره و اشتداد آن بعد از اکل و نوم **علاج آن** تنقیه دماغ بحبوب و غرغره و مضغ و عطسات و تکحل با شیافات و کحل روشنایی و کحل عزیزی و توتیای مغسول و ... آب رازیانه با آب بادروج و اما انچه بمشارکت معده است یا ... علامتش آنست که در این حالت باشد بلکه در حالت امتلاء معده و تخمه باشد و در حالت جوع مطلقا ضعف در بصر نباشد **علاجش** تنقیه معده است باستفراغات مخصوصه و تقویه آن بجوارشات مقویه و اما انچه سبب آن کدورت رطوبت بیضیه و قلت اشفاف و صفاء آن باشد از استیلای اخلاط سوداویه است بر بدن ... از ابخره و تجارب ... غلیظه سوداویه مرتفع شود بدماغ و در عروق عین نفوذ کنند و بواسطه

غلظت

غلظت و سیاهی رطوبت بیضیه را تیره سازد و یا از کثرت استفراغ و افراط مجامعت که موجب تحقیقت رطوبات و تکثیف و عدم اشراق و نورانیت بیضیه گردد و یا از امتلاء و ادخال طعام و مداومت غذاها و احداث رطوبات غلیظه کند **علامت آنست** که مریض در پیش چشم خود غبارها سیاه بیند و مرئیات را علی ما هی علیه ادراک نتواند که و مردمک چشم او را نتوان دید و کدورت در برابر تقیه باشد **علاجش** مراعات قوه و تبدیل مزاج و ازاله سبب است و در امتلاء استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و مانند آن و اما انچه سبب آن کدورت رطوبت جلیدیه است بواسطه اجتماع رطوبات غلیظه سوداویه در دماغ و سیلان چیزی از آن بچشم تیره شود **علامتش** آنست که لا یزال کدورت زیاده شود تا چشم یکبارگی تاریک گردد بی آنکه علامات انتشار و نزول ماء ظاهر شود و زوال اخلاط مذکوره را یا سبب گردد **علاجش** استفراغ سوداست و تلطیف و تنظیف و تدبیر و گاهی گاهی از ضعف بصر و فقر شود بواسطه ضعف حرارت غریزی و فساد و تدبیر رطوبات و کثرت بخارات ردیه و ضعف مزاج دماغ و قوه حیات و آن را علاج نیست لیکن از جهت توقف مرض و عدم ازدیاد **علاج آن** تنقیه دماغ است از رطوبات فضلیه و تکحل بکبار با کحل حالیه منشن شادنج و زبد البحر و هلیله زرد و ... و کمیاب دیگر بادویه مقویه مثل توتیا و سرمه مانند آن و نوشیدن شراب ... و سکنجبین عنصلی و داروهای جمیع ملینات متعلقات منقیات فضول که در معده است مانع بخارات معده و واقع مضره رطوبت باشد و چشم بخارات گرم داشتن و سرو ریش را هر روز شانه کردن خصوصا بر از او روغن بنفشه بادام و در چشم چکانیدن و مالیدن اطراف و سبزه و آب روان نگاه کردن و سبزی صاف و در آن و در میان آن چشم باز کردن خصوصا از انار مع بود و مداومت اکتحال بخضض ... مدید حفظ قوه بصر کند و آب بادروج تنها یا با اندکی جاوشیر و آب بیاض عسل و با میران با روح کوفته و بیخته در چشم کشیدن بصر را قوی گرداند و خوردن شلغم خام و بجتر بصر را قوی و دید حیا چنانکه گفته اند من اکثر الشلجم نیا و مطبوخا قویه علیه بصره و ان کان قد فارق الدنیا و واجب است در جمیع انواع ضعف بصر از امتلاء و تخمه و مستی و گریه و غبار و دخان و جماع و فصد و حجامت خصوصا از قفا و از جمیع استفراغات

و فرط النوم خصوصاً بعد از امتلا و کثرت الیقظه و خواندن خطوط دقیقه بافراط و برقفا خسپیدن و دروغ یاد کردن
و نگاه کردن در قرص آفتاب خصوصاً در وقت کسوف و نظر کردن در برف و چیزهای سفید درخشان و تناول
مغلظات و سموم و مبخرات و مجففات مثل عدس و دروج و شیر و باقلا و زیتون و کندنا و سیر و پیاز و کرنب
و شبت و سرکه و حلبه و نحو آن از اطعمه مالحه و اغذیه غلیظه و جمیع را اجتناب نماید و جالینوس گفته هر خوردن
کاهو بصر را منفعت افزاید میبانه و قوی را ضعیف فصل چهل و دوم در عشا عشا آنست که در روز چیزی
ببیند و در شب نه بیند و آنرا شب کوری گویند و سبب آن ارتفاع بخارات غلیظه است که روح باصره را غلیظ
و کثیف و تیره گرداند و در روز چون بسبب ضوء آفتاب حرارت بیقظه بخارات مذکوره لطیف مشغول میشود چیزی توان
دیدن و در شب بواسطه برودت هوا و سکون ظلمه الجزء مذکوره متکاثف و غلیظ میگردد نمیتوان دیدن
علاج آن استفراغ رطوبت مولده بخارات مذکوره است بایارجات و حبوبات و غرغره بایارج فیقرا و عاقرقرحا
و تعطیس بفلفل و کندش و حجامت نقره و سر نسک و صبر و تلطیف تدبیر و اجتناب از طعام شبانگاه و تناول
شراب و غذا با سفوف مرکب از زنجبیل و فلفل خشک و صعتر کوفته و بخته نیز از کباب بعد از هضم طعام و استعمال
فطولات ملطفه محلله و اکتحال به شیافات مرارات و کحل رو شنائی و بر دو چشم نافع باشد و اگر جگر بز
را کباب کرده بر زنند و بر آتش نهند و دار فلفل و نمک هندی بر سر جگر بز بپاشند چون آب بیرون آید از آن و
در چشم کشند و در حالت آنکه اسپید بخارات آن ببارند و آنرا که بخار آن زیاده ... اکل کردن چنانچه چون علاج
بعلاج دیگر نباشد و اگر دار فلفل در جگر بز فرو برند و بر بالای آتش نهند و تیری از آن بر می
آید در چشم کشند بغایت نافع بود فصل چهل و سیوم در جهر جهر آنست که در شب چیزی بیند و در روز
نه بیند و آنرا روز کور گویند و سبب آن رقت و قلت روح باصره است که بر روشنائی
آفتاب متلاشی و متحلل شود و در ظلمت و برودت هوا مجتمع گردد علاج آن ترطیب مزاج دماغ
با غذیه و اشربه مرطبه و تسعیط بشیر دختران و روغن بنفشه و ادام نوشیدن و اشتمام بعد اعتدال و میل
و اب چشم باز کردن و تغلیظ دم بتناول مغلظات مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت بره و کاهو
و خیار و نقوع و داغ بر ... مبتهمات و ریاحین بار ... و ... رطبه و اجتناب از اطعمه مالحه و حریفه و حامضه

و استفراغات

و استفراغات فصل چهل و چهارم در قمور قمور آنست که بصر را حادث شود از دوام
نظر در ظلمات و پوشیدن غالب که بسبب آن روح باصره متفرق و متلاشی و ضعیف گردد و اشباح از نزدیک
می بیند و از دور نه و چون سبب آن نظر بالوان تاریک است باید که بر الوان سفید و سبز و امثال آن نظر کند
کردن و در برف بسیار نظر کردن شبیه علاج آن تحدید خرقه سیاه است در پیش چشم و پوشیدن جامه سیاه
و نگاه کردن در سبزه و کبود و تقطیر عسل و عصاره بیلاکی که کند و چون تانیده باشد در عسل و انکبا
بنجار شراب که بر سنگ آسیا ریخته باشند و بنجار آب که در آن حشائش لطیفه مثل زوفا و کلیل الملک
و بابونه و مرزنگوش جوشانیده باشند نافع باشد فصل چهل و پنجم در حول حول آنست که نور و برود مقابل و خلف
باشد و ... عضلات مقلته از رطوبت از ماده ریخته باخلیطه علامت آن آنست که اگر جوط و نوعی عظیم و در جسم
باشد علامت آن حقیقه ... و در اس بقصد و حجامت قفا و حقنه حاده و اسهال بحبوب ماده و تحلیل ... و
سماق ماشد نفخات مقلته نحو آن چنانچه در خناق و صداع شدید بعد از قی و قوقایا و بعد اطلاق
واقع میشود علامت آن احساس تمدد و عسر در داخل مآب و وجه سبب تقدم آنست علاج آن فصد قیفال و حجامت
قفا و میان هر دو شانه و اسهال بحب شیر الرجلین ... و تخفیف غذا و قلت حرکت و نوم ... و ... جسم ... فاده
که در میان آن وصله باشد ... و تضمید عضین با آب و باقلا و گل سرخ و کند و سفیده و تخم مرغ
و وضع اطلیه قابضه مثل اقاقیا و پوست انار و عصاره لحیه التیس بر چشم و غسل وجه بابی که در آن ... نضاب
مثل گلنار و برگ زیتون و پوست خشخاش و عصی الراعی جوشانیده باشند و ... و حجوظ که
زمانی بعد از طلوع واقع میشود اگر با تجلب ... فارجیتن باشد ... و اخراج جنین نافع بود
و اگر انضغاط فقط باشد علاج آن فوق آن ... یا انشراح اعلاقه مقلته و عضلات حافظه
علاقه است علامت آن عدم عظم عین و ضطراب حرکات مقلته و عدم تمدد و سرب از باطن بجانب خارج
علاج آن استفراغ رطوبات مرضیه است بایارجات و غرغره و شمومات و نطولات حاره بعد از تنقیه
و تضمید عین با دویه قابضه مثل ... خرما سوخته و گل سرخ و گلنار و کندر و سنبل فصل چهل و ششم در حول
و آن زوال مقلته است از جهتی از جهات لیکن اگر زوال آن بجهت علو یا سفل باشد آنرا بلیند و اگر بجانب

دیگر بود بعضی اعراض معتقدیه نشان حال با مولود نیست یا عارضی لیکن آنچه مولود نیست علاج ندارد و اما آنچه
عارضی حدوث آن با اطفال بود یا اکابر آنچه اطفال را بود علاج آن تکلیف طفل است بنگاه کردن بجانب
مخالف میل مقله یا آنکه چیزی که طفل را نظر کردن بآن خوش آید بر آن جانب نهند مثل آنکه مقله او اگر
بجانب ماق انسی باشد چیزی سرخ بر صدغ یا گوش او چسبانند اگر مایل بجانب ماق وحشی بود بر بینی او چسبانند
یا آنکه در شب چراغ را در برابر چشم او نهند و در روز چیزی سرخ را برابر چشم او بیاویزند تا همیشه
نظر بر آن داشته باشد تا اعضای طفل رطب باشد و قبول علاج بسهولت کنند تهاون درین نوع معالجه
نباید کرد و آنچه کبار را بود سبب آن یا تشنج عضله از عضلات محرکه مقله است و سبب آن یا حرکت
چنانچه بعد از امراض حاده و قرانیطس عارض میشود یا رطوبت و علامات و معالجات هر دو نوع در
باب تشنج مذکور شد و یا استرخاء عضله از عضلات محرکه مقله است و علاج چو که در باب استرخاء مذکور شد و
گفته اند اگر شش گوسفند را بکوبند و آب آن بگیرند و سرمه را بدان آب پرورند و در چشم احول
کشند نافع بود باب سیوم در امراض اذن و در آن شش باب است فصل اول در وجع اذن
سبب آن سوء المزاج است یا ورم یا قرحه اما آنچه سبب آن سوء المزاج است حدوث آن یا از دم یا صفرا
یا بلغم یا سوداء یا ریاح آنچه از دم است علامتش آن حمره وجه و ثقل راس و جبهه در حالت سجود و شدت
ضربان و صداع و دمعه است علاجش فصد قیفال و تلیین طبیعت و تقطیر آب بقلة الحمقاء و شیر دختران
یا آب خیار و کدو و گشنیز تر یا روغن در گوش یا روغن گل را با سرکه برابر آمیخته گرم کرده نیم گرم بچکانند تا
سرکه برود و روغن بماند و قطور سازند و استعمال ضمادات بارده مثل صندل و گشنیز و کاهو
و آب برگ خرفه و مانند اینها [illegible] بارده و ملطف غذا نافع باشد اما آنچه از صفرا است علامتش
آن شدت وجع و تلخی دهان و صفرت لون و جبهه و شدت حرارت ملمس راس و عطش و استراحت بهوا
بارد و آشامیدن آب سرد است علاجش تلیین طبیعت و تقطیر شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ
و ادهان بارده در گوش و اگر وجع بغایت باشد اگر حبه افیون با شیره دختر و شیاف مامیثا بچکانند یا
کافور را در روغن بنفشه یا بادام حل کرده قطور سازند و قدری فلونیا بشادل نمایند و اصمد

باید

بارده متخذه از شیاف مامیثا و آرد جو و صندل و کافور و آب گشنیز و کاهو و قمقمه که در آن آب خطمی
و نیلوفر و امثال آن جوشانیده باشند استعمال کنند و آنچه از بلغم است علامتش آن ثقل راس و بلادت منخرین
و کثرت آب دهن و عدم حمرة لهب و کثرت نوم و انتفاع باشیاء حاره و تقدم تدبیرات
علاجش تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و غرغره با ایارج فیقرا با عسل بعد از آن تقطیر ادهان حاره مثل
روغن ترب و روغن بادام تلخ و روغن زنبق یا روغن بادام تلخ یا آب برگ و آب مرزنگوش در گوش چکانیدن
نافع باشد و آنچه از سودا است علامتش آن جفاف منخرین و سهر و عدم حمرة و حرارت و تسکین یافتن باشیاء حاره
علاجش تنقیه بدن و دماغ از سوداء و استعمال اغذیه و اشربه حاره رطبه و نخیس شیر دختر بر سر و تقطیر ادهان
حاره چون روغن نرگس و روغن بادام در گوش و آنچه از ریح غلیظ است حدوث آن از ریاح حاره ده است از معده
متصاعد باشد بگوش علامتش حرقت فم معده و عطش و استراحت بماء سرد و آب سرد و دوی و تحجر با سکون آن
علاجش فصد باسلیق اگر واجب باشد و تلیین طبیعت و تبرید معده با اغذیه و اشربه بارده مثل ماش مقشر با شیره
بادام و گشنیز تازه و کاهو و شراب خشخاش و تقطیر روغن گل با سرکه در گوش و وضع اطلیه بارده
متخذه از صندل و شیاف مامیثا و آب گشنیز و کاهو بر آن و یا از ریاح حاره که از حرارت آفتاب
یا اغتسال با آب گرم یا آتش حادث شده باشد علامتش خفه راس و صداع و عطش و جفاف منخرین و حرارت
راس و اذن است علاجش فصد قیفال اگر واجب باشد و جذب ریاح و ابخره با شانه بدن مالیدن یا بستن
ساقها و تقطیر روغن گل با سرکه جوشانیده در گوش و تبرید و ترطیب دماغ با طلیه و نطولات و سعوطات
بارده رطبه و یا از ریاح بارده غلیظ از معده متصاعد باشد علامتش آن غثیان و کثرت آب دهن و قلت صداع
و استراحه بریختن آب گرم بر سر است علاجش تنقیه معده و تناول اطریفل و تقطیر ادهان حاره چون روغن
سداب و روغن سیر و آنچه در آن جند بیدستر و فرفیون گداخته باشد در گوش بچکانند و استعمال
قمقمه در آن [illegible] ملطفه محلله جوشانیده باشند یا از ریاح بارده از فضلات راس بگوش
رسیده باشد علامتش دوی و طنین و صداع و ثقل گوش است علاجش تنقیه با ایارجات و غرغره و اکثار
[illegible] زهره گاو را با روغن [illegible] بجوشانند تا زهره فانی شود و روغن بماند در گوش بچکانند

وباز زاج بازده که از برودت هوا و احتمال آب سرد و شده باشد علامات آن وجع مواخر رأس و عدم تمدد
و ثقلت علاج آن تسخین گوش باستعمال ادهان حاره که ذکر رفت و نطولات متخذه از شبت و بابونه و مرزنگوش
و نمام و مطبوخ نهادن گوش و حمام بر به کردن و خوردن شراب صرف کهنه و خواب کردن و اما آنچه سبب آن
ورم بیست حادث در گوش یا جراحت علامات آن شده وجع و حمره و حمی و ضربان و ثقل در رأس و کثرت
سبب و اضطرابات علاج آن فصد قیفال و تلیین طبیعت در ابتدا و تقطیر سیماق یا بیض با شیره دختر در گوش
و تطلیه بطلاء الزوباب شیر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و در انتها لعاب حلبه و بذر کتان و مرو
با شیره دختران قطور سازند و تناول لحوم اغذیه حاره و منضجات اجتناب کند و با مایه ملغمیت علامات آن
ثقل و تمدد و عدم صداع و ضربانست علاج آن مقیئه دماغ بحبوب ایارجات و غرغره و تقطیر ادهان حاره
مذکوره در گوش و تضمید بضمادات محلله مرکبه از حلبه و بابونه و بارزد و موم روغن زیتون و اما آنچه
سبب آن قرحه است علامات آن وجع و حکه و تقدم ورم گوش و خروج مده است علاج آن تلطیف غذا و تلیین
طبیعت و امالة ماده بجانب بینی و دهن بعطوسات و غرغره بعد از آن اگر قرحه تو باشد مرهم سفیداب با روغن
گل بچکانند و فتیله را بالعسل تر کرده در گوش نهند یا فتیله را بعسل بیالایند و بازروت و تخم مرو
و بذر کتان کوفته گردانند و در گوش نهند تا قرحه از چرک پاک کند بعد از فتیله را بمرهم سفیداب
تر سازند و در زرور جعفه مثل انزروت و دم الاخوین و کندر و عصاره لحیة التیس گیس فتیر برایش افشانند
و اگر قرحه کهنه باشد فتیله را بمرهم مصری یا مرهم باسلیقون تر ساخته استعمال نمایند و قطرات آب عسل یا زهره
گاو یا زهره کلاغ با شیره زنان قطور سازند و بعد از آنکه چرک را پاک گرده باشد فتیله را از قرد ما
و نطرون و عسل و انزروت و انهیرون کرده بسازند و در گوش نهند و از مسکنات وجع اذن که سبب آن
ورم و قرحه باشد آنست که یکحبه افیون و دو حبه جند بیدستر با شیره دختر در گوش بچکانند و حب

در وطرش و صمم

آنچه در گوش تقطیر کنند خواه از جهت حرارة بود خواه برودة نیم گرم **فصل دویم در وقر**
وطرش و صمم عبارتست از نقصان و وقر بطلان قوه سامعه است و صمم عدم تجویف صماخ
و گاه هست که هر یکی از اینها بجای آن دیگری بر سبیل مجاز استعمال میکنند و تمام با مولود باشد و علاج آن از حرس است

وقابض علاجه

وقابض علاج نیست و یا عارض است و حدوث آن نیز اگر بعد از ضربه یا سقطه بود و یا مزمن و ممکن باشد که ده
سال بود علاج چند آید و آنچه حادث شده از علیه صفرا و از تقنا آنکه بدماغ بود و چنانچه در انتهاء امراض حاده
صفراوی میباشد علامات آن علامات غلبه صفرا و طنین و حمی و التهاب علاج آن استفراغ صفرا و اماله آن بسافل
بدن باستعمال مطبات و اجتناب از مولدات صفرا و بعد از تنقیه صفرا روغن گل با سرکه جوشانیده
یا آب کاهو یا آب عنب الثعلب یا شاف مامیثا با شیره دختر قطور سازند یا دانه انار ترش را از پوست بر آورده و روغن
گرفته و نیم شکافته آب از انار گرفته و روغن گل در اندرون پوست انار ریزند و بر آتش نهند تا نیم پخته شد
و بقوام آید در گوش بچکانند و آنچه سبب آن سوء المزاج ساذج الات سمع باشد علامات آن وجع و عمق گوش و
ثقل و تمدد و سوء المزاج اگر بارد باشد اشتداد آن در شب و بعد از استعمال مبردات بود و اگر حار باشد
بضد این بود التهاب و حرارة در حوالی گوش محسوس شود و اگر یابس بود علامتش لاغری و در غی و ضمور [illegible] و تقدم
تعب و صوم و سهر است علاج در اینها نوع طرش تبدیل مزاج است باشربه و اغذیه و نطولات و سعوطات
و قطورات بحسب مقتضای مزاج و آنچه سبب آن امتلای اعصاب معده بلغمیه بعضی مفروشه در آلات سمع است
علامات آن ثقل رأس خاصه در حالت صبحه و کثرت نوم و بلادت ذهن و ظلمت بصر و انتفاع یا شیاف حاره
و عدم التهاب و حمرة و تقدم و تدبیر مبردات علاج آن تنقیه دماغ یا ایارجات و حبوبات و غرغره بعد از آن
و تقطیر ادهان حاره مثل روغن شبت و روغن ترب و روغن بادام تلخ با جند بیدستر در گوش و تکمید
کردن گوش با ادویه حاره چون بابونه و شبت و مرزنگوش و عاقرقرحا و استعمال نطولات مطبوخه
مثل مرزنگوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه و شداب و افسنتین و تقمقر در مطبوخات مذکوره
جوشانیده باشند و فتیله مشتمل از خردل و بوره و انجره و انهیرون کرده کوفته در گوش نهند و سه روز
بگذارند و بعد از آن بیرون آورند یا فتیله شحم سمع را در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش
بچکانند یا عصاره افسنتین در روغن بابونه یا زهره گاو یا آب سداب با عسل یا بوره ارمنی با سرکه
و عسل قطور سازند یا ده درم جند بیدستر و یکدرم و نیم نطرون و یکدرم و نیم خربق سفید کوفته با آب
سداب سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت با روغن بادام تلخ در گوش بچکانند و گفته اند اگر

بهدن بار بار روغن کنجد در کفچه آهنین بجوشانند تا سیاه شود و در گوش چکانند [illegible] از ایل کعده و آنچه سبب آن ساده حادثه است
و صماخ که مانع رسیدن هوا گردد بعضی بار از چرک بسیار است که در آن مجتمع شده علامتش آنست که چون
گوش برابر آفتاب دارند و در آن نگاه کنند توان دید علاجش آنست که سرکه و بوره در گوش چکانند بکام
روند و گوش را ساعتی بر تابه حمام گرم نهند تا نرم شود بعد از آن از گوش بیرون آرند بالتی که جهت این کار
ساخته اند یا بقطور روغن گل با بخارات گرم نرم سازند تا بیرون آید و عصاره برگ [illegible] مغنی شده گوش
چون در آن چکانند یا از سنگ باریک یا غیر آن که در گوش افتاده باشد علاجش آنست که اولا روغن بادام
در گوش چکانند یا [illegible] سازند و بعد از آن معطسات را استعمال کنند و نیز [illegible] بالقوه
علت آنچه در گوش افتد یا از لحم زایده تولد یابد که در انجا روئیده باشد علاجش [illegible] والی
ادویه اکاله مثل نطرون و زرنیخ احمر با سرکه استعمال نمایند بعد از آن علاج قرحه کنند **فصل بیست و سیم**
در دوی و طنین و ان صوتی است که آدمی از آنها می شنود و از خارج بدن نباشد سبب آن یا ریحی است که از ریاح غلیظه
که از فضلات حاصل شده باشد علامتش آنست تمدد و عدم ثقل است یا فضله منصبه است بگوش علامتش ثقل و
تمدد و دوام طنین است علاجش تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و غرغره بعد از آن استعمال النطولات ملطفه و تقطیر
ادهان حاره مذکوره [illegible] نقل بهم بار روغن بادام تلخ با [illegible] سفید چند [illegible] و زعفران [illegible]
با سرکه و روغن [illegible] در گوش و یا ریاح و ابخره متصاعده از معده است علامتش هیجان در حالت امتلا
و سکون در حالت خلاء معده است علاجش تنقیه معده و تقویت آن بجوارشات و منع ابخره متصاعده با استعمال
اطریفلات [illegible] که اطراف [illegible] خلا است علامتش اشتداد در حالت جوع و سکون
در حالت سیری و تقدم [illegible] علاجش ترطیب مزاج دماغ باستعمال اغذیه و اشربه مرطبه و بقطور روغن
بنفشه و بادام و روغن کدو در گوش و ریختن آب گرم و شیر دختر بر سر [illegible] ضعف قوة سامعه است
چنانچه [illegible] می باشد علاجش تقویت دماغ است [illegible] طبیه موافقه و تدهین راس و روغن
مورد و تقطیر روغن [illegible] در سرگه جوشانیده با اندکی افیون در گوش [illegible] در جمیع انواع
طنین از حرارت آفتاب و آتش و حمام و حرکات عنیفه و قی و شنیدن آوازهای بلند و اصوات عظیم

هابلر

[illegible]

ابدیه مثل صورت طبل و برق و رعد از خواندن و کثرت کلام و تناول طعام و از اغذیه غلیظه و جمیع [illegible]
اجتناب نمایند **فصل چهارم در دخول آب کرم در گوش** اما در دخول آب در گوش علامتش آنکه بعد از
آب جستن یا دخول حمام حادث شده باشد و با آن ثقل سمع و وجع باشد علاجش آنست که بر یک پای از جانب
آن گوش بجهد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهد تا آب بیرون آید یا چوب [illegible] چوب
خشک باریک را که طول آن یک شبر باشد یک سر آن پنبه در گوش نهند و [illegible] دیگر را به پنبه پیچیده
و به روغن چرب سازند و برافروزند چون حرارت آتش باندرون گوش رسد آب بیرون آید [illegible]
در گوش او نهند و بمکند تا آب بیرون آید بعد از آن روغن بادام قطور سازند و [illegible] و اکلیل
الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و بزرکتان و آرد جو با شیره دختر ضماد سازند و سعال و عطسه [illegible] نافع
است [illegible] اما اگر کرم در گوش و آن یا از خارج داخل شده یا متولد گشته در آنچه متولد گشته سبب تولد آن مواد
عفنه منصبه است باذن یا قرحه عفنه در آن علامتش وجع و خارش بسیار و احساس که کرم و حیوان در
بیرون آمدن است علاجش قتل کرم است بقطور ادویه [illegible] مثل صبر و بوره ارمنی یا بسرکه یا بعصاره [illegible]
یا بحنظل یا آب برگ شفتالو یا برگ آلو یا آب ترب یا آب پیاز یا آب درمنه ترکی و آب مرزنگوش یا قطران
یا بعصاره قثاء الحمار تنها یا با سقمونیا و بعد از قتل [illegible] را بسر میل بیرون آرند و به پنبه و آب [illegible] بکر دانند
و در گوش کنند و کرم را بیرون آرند یا درم شراب سه درم عسل و یک درم روغن گل و سفیده
تخم مرغ مخلوط سازند و شم پاره را بدان تر کنند و در گوش نهند و ساعتی بر آن طرف تکیه کنند
بعد از آن بکیا بیرون کشند و معطسات را استعمال نمایند و [illegible] تا بقوة عطسه کرم
بیرون آید و آنچه از خارج داخل شده علامتش آنست که وجع گاهی هیجان ماند و گاهی ساکن شود و حرکت
کرم بقدر حجم آن محسوس گردد علاجش بعینه علاج کرم متولد است از قتل و اخراج و علاج دخول حیوانات
دیگر مثل اشپشه و پشه و غیر آن در گوش همین طریق است **فصل پنجم در دفع زخم از گوش**
و آن یا بطریق جراحت و جاری مجری سعار و جرب است چون قطع کردن گوش [illegible] تا دوام مودی
بضعف و عشی شود یا از ضربه و صدمه و یا از امتلاات [illegible] مودی باستسقاق و با انقطاع [illegible]

عرق شده باشد علاج جنبش اگر با حمی و حرارت باشد علامتش آنست که عصاره عنب الثعلب و لسان الحمل با شیاف
مامیثا و اقاقیا در گوش چکانند یا برگ کدو تر را بکوبند و جوشانیده با بندقی کافور بچکانند یا انار با پوست
در سرکه جوشانیده بکوبند و آب آن گرفته در گوش چکانند یا ورد سرکه در روغن گل جوشانیده با اندکی
کافور و در حالت اعتدال فراغ آب گشنیز تازه و برگ بید جوشانند و با کافور قطور سازند یا گرده گاو را قدری
از پیه آن خالی سازند و نیم پخته گردانند و بعد از آن بکوبند و آب آنرا بگیرند و در گوش بچکانند و این از
مجربات و مایه خرگوش با سرکه قطور ساختن بغایت نافع باشد فصل ششم در اورام گوش و انواع ثبات الاذن
گوشیده و در حدوث آن اورام مخاطره است لیکن اگر بسیار بحران خوب باشد الم بود و سبب آن در حد
یا صفرا یا بلغم یا سودا علامت دموی حمره و ثقل و ضربان و ضیق مجاری است و علامت صفراوی شده وجع و تلهب و عدم
ثقل و علامت بلغمی اتساع و لین و قلت حمره و علامت سوداوی قلت وجع و صلابت علاج اگر دموی است بفصد و معالجه سایر اورام گرم در
ابتدا رادعات استعمال کنند خصوصا ورم اذن بحران بلکه جذب ماده کنند بجانب مخالف بحجامه و الزو
منحدرات مثل شیافهای ثقیله و کبی بعد از فصد و تلیین طبیعت و در ابتدا عصاره حاره رطبه مرهم سکن وجع چون بابونه و برگ
کتان و شبت کوفته با روغن گل و موم نیم گرم استعمال کنند یا برگ کرنب کوفته با روغن گاو ضماد سازند
و اگر وجع شدید بود ولتر باب گرم تر کنند و بر آن نهند و اگر وجع مینمایند و سر و ورم ظاهر گردد ادویه
منضجه محلله مثل اکلیل الملک و تخم کتان کوفته با ماء العسل یا خطمی و بابونه با آب حلبه یا باقلا و حلبه کوفته با عسل ضماد
کنند و اگر معلوم شود که منفجر خواهد شد و تحلیل نخواهد رفت پشک گوسفند با پیه بط یا پیه مرغ خانگی ضماد
کنند یا آرد باقلا با برگ کرنب و آب بیخ سوسن بزند تا غلیظ شود و با قدری روغن گل بر پاره پنبه کرده بر
نهند و ضماد سازند و اگر مرض مزمن شود چرک و سوخته با عسل استعمال نمایند باب دویم در امراض چشم
و آن مشتمل بر شش فصل است فصل اول در تشریح و منافع چشم چشم آنست که قوه بینایی ادراک آنچه
مبصرات تواند کرد و سلب آن سده است در مجری عصب در مصفاة و سلب سده مجری یا ورم
حادث در آن خراج آن اکبر الارض کوید علامتش آنست و اندر و ضعیف و پیچیده در بینی رگهای سرخ
و سبز و باریک و ممتلی ظاهر باشد و ورم کاه کاه بحسب تقرح میشود و از حرکت می آید و کاه حس منحرف باشد

میکرد و صلابت آنرا بیشتر میشود و عروق آن سرخ میشود و میگردد و ثقل را خاصه میباشد علاج در ابتدا تنقیه
دماغ است تسفرغات مخصوصه آن بعد از حقنه و مربا مرو و فالطوس و روغن بنفشه و مرطبات در نرمی مزاج لعاب
حلبه و تخم کتان طلا کنند تا نرم شود و پستر بکافند یا علق را بر آن بمکند تا جذب ماده کنند
و سطرانی را با دویه اکاله بکافتن و تر اشیدن تعرض نرسانند تا متقرح نکرده چه آنکه اگر کاه
متقرح گردد علاج بدتر است و جلا کنند مگر اینجا مدمنشر بلکه مواد سودا و یه ردیه را از بدن اخراج کنند
و موم روغن را استعمال نمایند یا علامت او کم شود و یا لحم زاید سبب عدد نیات است در اذن و انزا
بواسیر الانف گویند علاج بعد از فصد و حجامت و اسهالهای لازمه فتیله معموله را از زنگار و
زاج و اشنان و مر بالسویه در بینی استعمال نمایند یا نبات سمانی و مرد قلقطار و مارو دوی کوفته و بیخته
در بینی چکانند یا خرنوب نبطی تر بکوبند و تکشم پاره را بدان تر کنند و در بینی نهند و اگر با بیتها کافی
نشود فتیله مستعمل از توبال مس و زاج و زرنیخ با سرکه در بینی نهند یا زاج سبز سوده را صباح و شام
در بینی دمند یا آنچه از جهت این عمل ساخته اند بهتر باید باشد و مرهم زنگار استعمال
نمایند تا باکلیه زایل گردد و بعد از آن مرهم سفید آب معالجه جراحت کنند و با خلاط غلیظه
الزج است که در بطون دماغ مجتمع شده باشند و بخشوم رسیده و منعقد و صلب گشته و مجری را سد ساخته
علامتش آنست که مرض ثقل و در مقدم سر حس ثقل و بیک منخر حس نماید علاجش بالطیف و نضج خلط است
بجلابی مرکب از اصطوخودوس و بنفشه و برازیانه و گاوزبان و اصل السوس و زوفا و گلقند
بعد از آن تنقیه بحبوبات و عطوسات و مشمومات حاره ملطفه و غرغره بعسل و ایارجات و الغذی و تقایع
سده و جریان خلط اذن الفار و سداب جعفری در بینی چکانند و نطولات ملطفه مرکبه از بابونه
و مرزنجوش و نضج استعمال نمایند و یا رنج غلیظ است که مجری را سخت ساخته علامتش آنست که چون مرض یا درا
در بینی خود بدمد بشواری بیرون آید و بچوب گشته بینی بسته باشد علاجش بعد از تنقیه دماغ در ماده متولده
ریح غلیظ استعمال نمایند معطسات مثل فلفل و جند بیدستر و نطولات محلله است مثل کرفس
و خردل و زیره و ورق برگ و شام و قوتنج و نقط فلفل و جوز کوفته با روغن بادام تلخ در ان نفخ

دماغ نیز مجری مولود است علامتش آنست که از او فی چیزی که از دماغ فرود آید مسدود شود علاجش
تنقیه دماغ و منع سیلان و تولد فضول است باطریفلات و سبب سده صفاقی خلط غلیظ لزج است علامتش عدم
سیلان فضول منخرین و تغیر کلام بقیه است و علاج آن بعد از تلطیف خلط و تنقیه دماغ آنست که بر نفس دهن بالا
پر از آب کنند و به پیچ بازخسپد دست برپشت بیکون سازند و بعد از آن ادویه ملطفه مقطعه مثل شونیز
و قوتنج و تخم حنظل کوفته و بیخته با بول شتر اعرابی در بینی چکانند یا شونیز کوفته با روغن زیتون
سعوط سازند و لطوخات ملطفه مفتحه استعمال نمایند و قیاد شمیم آنست که قوه شامه را جمیع مشمومات
ادراک نکند یا آنچه کند طیبه یا منتنه و سبب آن سوء المزاج معده است علامت آن در امراض راس مذکور شد
علاجش تبدیل مزاج و ازاله سبب است بفصد و استعمال مطلقه و اخمده بر مقدم دماغ علامت آنکه با اختلاط
فاسد است در مقام دماغ بوی رایحه آن محسوس شود و علامات هر یک از انواع خلط رایحه آن خلط است
مثلا اگر رایحه خلط حلو محسوس شود خلط حار بود و اگر رایحه عفونت مدرک شود خلط عفن باشد و اگر
رایحه حامض بود خلط سوداوی باشد و قس علی هذا علاجش استفراغ آن خلط است از دماغ و مستفرغات
مخصوصه آن و گاه باشد که در مقدم دماغ ماده عفنه بود و قوت شامه با آن مالوف باشد و البته اگر رایحه
طیبه محسوس نگردد و منتنه محسوس گردد علاجش تنقیه دماغ است و ادمان تشمم روایح طیبه حاده و تسعیط
و عنبر مداوم آن و استعمال فتیله معموله از زعفران و صبر و سنبل و کلکل و قرنفل و اسطوخودوس و موره و گاه باشد که در مقدم
دماغ ورم بلغمی طبیعی باشد و حرارت محرقه در آن اثر کند و حالت احتراق از وی بخار لطیفه ملایمه منفصل گردد
و قوت شامه بواسطه الفت با آن احساس آن روایح طیبه نتواند کرد و رایحه منتنه محسوس شود علاج آن بعد از
تنقیه دماغ تشمم و تسعیط است به منتنه حاده است چون جند بیدستر و مرو کبیه و خبث در فهال آن فصل دوم
در بثور انف و قروح قروح انف بر سه قسم است خشک و عفن آنچه پر است سبب آن رطوبات فاسده   بثور انف
اکاله نازله از دماغ است علاج آن فصد قیفال و حجامت ساق و اسهال است بعد از استعمال
مرهمی مرکب از سفیداب و مرداسنگ و حب الفقد و سرب سوخته و موم و روغن گل و آنچه خشک است سبب آن
اخلاط محترقه است علاجش بعد از تنقیه نشستن در آب گرم است هر صبح و شام و استعمال مرهم معمول

ازبقلاو

از بق گاو و موم سفید و روغن بنفشه بادام و لعاب بزر زیانه یا از کثیرا و خطمی و پیه بط و موم و روغن گل
و آنچه عفن است سبب آن یا طول مده قرحه است یا انصباب رطوبات منتنه به انف علاجش بعد از تنقیه آنست
که هر صباح با بوره و صابون با سرکه بشویند و خراطین سفید و خزف مساوی کوفته و بیخته در بینی دمند یا سلق و بعد
بمانی و مازو و مرد و زعفران و زرنیخ لقوع سازند فصل دوم که درین باب نافع است زاج و قلقطار
و مرو از هر یک هفت درم قلقدیس شش درم زنجار دانی و زراوند مدحرج و مازو و توتیا از هر یک
چهار درم کندر یکدرم کوفته و بیخته در سیصد درم سرکه کهنه بجوشانند تا بقوام آید و فتیله را بدان بپالایند و در بینی
نهند علاج آن بثور انف آنست که از روغن گل و موم در روغن مرو و مرداسنگ و گلاب را بدان
بپالایند و اندکی سرامرهم زنند و در بینی نهند فصل سیوم در نتن انف سبب آن بواسیر منتنه و قروح   بثور انف
مزمنه است در انف و علاج آن بدو نوع مذکور شد و یا ارتفاع بخارات عفنه است از نوع اخر جیدر یا معده و ریه الف
و علاجش بعد از تنقیه آن عضو آنست که بینی را به شراب ریحانی بشویند و سنبل و سعد و گل سرخ نفوخ سازند و بخار رطوبت
عفنه است از دماغ باشد علاجش بعد از تنقیه دماغ بحبوب سهل آنست که اولا سکنجبین زوری و خردل کوفته
غرغره کنند بعد از آن سنبل و قرنفل و مصطکی در شراب بجوشانند و بدان غرغره کنند و شراب ریحانی استنشاق
نمایند و هر صباح بینی را به بول اشتر اعرابی بشویند و قصب الذریره و کلکل و سعد و سنبل الطیب کوفته در بینی
دمند و بادام و دخان ماو اقاقیا مساوی کوفته با عسل سرشته فتیله بدان بپالایند و در بینی نهند و مرو دب
قوتنج سعوط کنند و سعوط کردن بول خر نتن انف را بغایت نافع است فصل چهارم در رعاف رعاف بحرانی   رعاف
را حبس جایز نیست الا بوقت افراط و خوف از ضعف علامتش آنست که وقوع آن در حمیات حاده با اعراض
از امراض حاده در روز بحران باشد و آنچه سبب آن امتلا و کثرت دم بود عرق تا دوام انشعاع سرخ و تند
حمره بول و ثقل بین از دلیل شود حبس و قطع آن بتر جایز نیست و اما آنچه سبب آن حدت دم است علامتش آنست
رقیق بود و اندک اندک آید علاج آن فصد قیفال است از آن جانب که خون آید فصد بسیت و تسکین حدة بسر
و اغذیه بارده مغلظه مثل شراب عناب و شراب خشخاش و شراب سیب و برنج و عدس با شیره بادام و فرفه
زرشک و غوره و ریباس و اش میدن آب سرد و روهن نگاه داشتن و ریختن آب سرد در ...

یک شیر تازه و آب در روح یا آب برف و بستن اطراف و مالیدن و نهادن در آب سرد و استعمال ادویه قابضه مبرّده
مجهول و مغز [illegible] کاغذ [illegible] مثل انگشت فتیله یا آب یا دردج تر کنند بر زاج کاغذ سوخته و خاک کندر پاشند
و در بینی نهند و یا فتیله به عصاره سرگین خر یا سفیده تخم مرغ یا بید او تر کنند و مازو و کشنیز خشک و گل ارمنی و آس
و کندر و صبر و دم الاخوین و شب یمانی و گلنار و نشاسته و صمغ عربی کوفته و بیخته بدان افشانند و استعمال کنند
نسخهٔ دیگر افیون و زنگار و اقاقیا و کندر و گلنار و مازو از هر یک نیم درم به عصاره سرگین خر و مازه [illegible]
عنکبوت مخلوط سازند و در بینی نهند و سر بخار سرگین کهنه ریخته بر سنگ آسیا گرم کرده بدارند و عصاره
لحیة التیس نهند کافور و عصاره یا دردج یا کافور با آب آسان [illegible] با کافور با عصاره عصا الراعی و گل مختوم
با کافور با گل مختوم و عصا [illegible] سرگین خر تازه فطور سازند و لبد محرق و جوارسه [illegible] ملایه کرده مشای در بینی
دمند یا بارزد و گلنار و اندک افیون و کرد و اقاقیا و کافور و دم الاخوین و کهربا ملایه کرده مانند [illegible] یا مردار سنگ
یا [illegible] کوفته و بیخته یا کاغذ سوخته یا دودج سوخته یا شاخ اهل و پوست تخم مرغ و لبد و کهربا مجموع
سوخته بعوض زنند وارد جو و حلبه گل ارمنی اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی
افیون کوفته بر سر نشانند و بر پیشانی طلا کنند یا گل ارمنی بر شاسته یا سرگین کهنه بر سر و پیشانی طلا سازند و برگ
بید و برگ تاک و برگ امرود و برگ سیب و برگ گل سرخ تازه کوفته با سرگین کهنه و آرد جو ممزوج ساخته ضماد کنند
بدان تر کنند و بر سر و پیشانی اندازند و اما آنچه بسبب انفتاح و انفجار عروق و شرایین شبکیه عبارت
از عروق و شرایین منتسجه در تحت دماغ است **علامتش** آنست که بعد از صداع شدید بعد از امراض حادّه
یا بعد از [illegible] سقط بر [illegible] خون بسیار روان آید و این نوع
رعاف عسر العلاج است **علاجش** فصد قیفال است از جانب موافق فصد [illegible] حجامت ساق و نهادن محجمه بر طحال
در موضع کبد [illegible] اگر رعاف از جانب [illegible] اگر جانب یسار [illegible] اگر از هر دو جانب بود
و بستن اطراف و [illegible] در آب سرد و ریختن آن بر سر [illegible] نهادن [illegible]
بر سر و استعمال ادویه [illegible] تر کنند و زاج کوفته بر آن افشانند و در بینی نهند
[illegible] از زاج و کاغذ سوخته [illegible] تر کنند به آب یا دردج استعمال نمایند و زنگار [illegible]

اندک اندک

اندک اندک در بینی بچکانند و غذای فروره زرشک یا سماق یا غوره و زرده تخم مرغ و ماست و تره تازه
مناسبست و گفته اند هر دماغ و [illegible] غذای موصوفست والله اعلم **فصل پنجم در عطسه** عطسه حرکت
قوه دافعه دماغ است باستعانت هوا استنشاق بر جهت دفع موذی از راه دهن و بینی و سبب آن یا از خارج است
مثل غبار و دخان و روایح حاده و غیر آن که **علامتش** آنست بعضی از آن بشم رسد و دماغ بسبب [illegible]
از آن متاذی گردد و آن گاهی باشد که دماغ یکبار گرم شود بسبب رطوبت الدماغ و عطسه در ابتدای زکام و نزله
و ذات الصدر و ذات الریه امراض این مضرتست مانع بعضی است و کثرت آن در ابتدا [illegible] موجب سقوط
قوه و امتلاء دماغ بود و مرعوف را بسبب انفتاح عروق مضرتست **علاجش** [illegible] تسعیط روغن
گل و روغن بید و روغن بنفشه یا دائم مانند آن و تقطیر روغن گل نیم گرم در گوش و استحمام با آب [illegible]
و استشمام سیب و صندل و کشنیز تر و کثرت نوم و مالیدن اطراف و اجتناب از غبار و دخان و مانند آن
فصل ششم در [illegible] حکه الانف است که آدمی در وقت استنشاق هوا [illegible] در بینی حرقه [illegible]
که آن [illegible] از چشم روان گردد و گاه باشد که حرقه [illegible] استنشاق هوا [illegible] یافت شود و سبب آن
بخار حاره لذاعه حاصله از اجتماع اخلاط حریفه است در بطون دماغ تا از [illegible] بخارات لذاعه از بدن
[illegible] نزله حاده یا مقدمه رعاف یا جدری **علاجش** آنچه از بخارات حاره بود استفراغ دماغ و بدن است
و تعدیل مزاج با شربت ها [illegible] سرده رطبه و [illegible] و بعوض دماغ بلخلخه معموله از صندل و گلاب
و کافور و روغن گل و آنچه از امراض مذکوره باشد علاج هر یک در موضع خود مذکورست و بسبب جفاف بینی
با حرارت شدید [illegible] رطوبت کند چنانچه در حمیات می باشد **علامتش** [illegible] دماغ است [illegible] و اشربه و فواکه
بارده و مشمومات و ادهان و عصارات [illegible] مفرط باشد **علاجش** [illegible] و اشربه و ادهان
و مشمومات و مروخات رطبه و حمام [illegible] و اجتناب از ریاضت و سهر و قلت طعام و سایر مخففات و با خلط
نوم [illegible] سبب حرارت هوا در [illegible] خشک شده و رطوبات از دماغ [illegible] شده **علاجش** [illegible] خلط
نوم است با دهان و لعابات ملینه و مفتحه دماغ [illegible] **باب پنجم در امراض دهان**
در دهان و شفتین در آن دوازده باب **فصل اول در ورم دهان** سبب ورم دهان یا [illegible] یا صفرا و بلغم

عطسه

امراض دهان

سوداست شرب سموم و اما آنچه سبب آن حر اوست علامتش حمره زبان و قلت سیلان لعاب و [illegible] است
فصد قیفال یا فصد عروق تحت اللسان است اگر ضرورت باشد و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه و در ابتدا
غرغره و مضمضه با آب کاسنی و عنب الثعلب و کاهو و گلاب یا با ماء الورد آن عدس و گل سرخ و پوست انار و حب الآس
و جو کوفته جوشانیده باشند یا آب تره تنها یا آب کاکنج و آب کرنب لعاب بزر کتان و در آخر
بابونه که در آن بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند مغز خیارچنبر و آنچه سبب آن صفرا است علامتش
صفرت لسان و شدت عطش و تلخی دهن است علاجش همان علاج دموی است الا فصد را درین نوع جایز نیست و آنچه
سبب آن بلغم است علامتش بیاض لسان و کثرت سیلان لعاب علاجش حقنه است و در آن اندک
عسل باشد و مضمضه بعسل کردن و آنچه زوفا و صعتر جوشانیده باشند و غرغره با ایارج فیقرا و مالیدن
عسل با صبر و ایارج بر زبان و آنچه سبب آن سوداست علامتش سواد لسان و قلت آب دهان و یبوست زبان است
علاج آن استفراغ است بمطبوخ افتیمون و مضمضه بشیر تازه یا شیر خر و روغن بنفشه یا روغن کدو و غرغره که در آن
اجزا و حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند یا روغن بنفشه و عسل و فلوس خیارچنبر و [illegible] و عصاره کاهو و کشنیز تر
و کاسنی تازه در دهان و آنچه سبب آن شرب سموم است مثل قطن و افیون علامتش [illegible] علاج آن اسم است چنانچه در مقالهٔ
سموم مذکور خواهد شد فصل [illegible] در ثقل لسان و تعذر کلام سبب آن یا تشنج عضلات لسان است
علامات آن قصر و لاغری زبان و عروض آن بعد از حمیات حاده است علاجش امساک لعابات لینه در دهن
مثل لعاب بزرقطونا و بهدانه و خطمی و [illegible] کردن پس گوشت و دهان مرطبه مثل روغن بنفشه و روغن کدو و غیرها
و غرغره و مضمضه با آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تازه [illegible] و دهان مرطبه [illegible]
امتلاست علامات آن غلظ لسان و کثرت آب دهان علاجش تنقیه دماغ با مسهلات و غرغره بروغن
شبت و روغن بابونه و تدهین [illegible] محلله و تضمید قفا با ضمادهای محلله مرکبه از بابونه و اکلیل
الملک و شبت و حلبه و مرزنگوش و یا استرخا و [illegible] مخصوص بزبان یا مشترک با دماغ آنچه مخصوص
بزبان است علامتش سلامت حس و حرکت در سایر اعضا که حس و حرکت از دماغ میرسد و آنچه مشترک
دماغ است علامتش کدورت حواس و بلادت حرکات و سیلان لعاب از دهان است علاج آن

اولاً تنقیه بدن است

ثقل لسان

اولا تنقیه بدن بعد از آن غرغره و مضمضه بمویز و زیره و عاقرقرحا یا با سکنجبین عنصلی
با آبی که در آن فلفل و زنجبیل و خردل و عاقرقرحا و صعتر و نمک جوشانیده باشند و مالیدن نوشادر
با [illegible] بر زبان و اگر استرخا [illegible] نافع [illegible] علامتش مضمضه است بنوشادر و عاقرقرحا
و فلفل و خردل و بوره و زنجبیل و مویزج و صعتر و سعد و مرزنگوش و نمک هندی [illegible] با سکنجبین
و مالیدن فرفیون و کندش کوفته بر زبان و [illegible] مرکب از فرفیون و کندش کوفته و غیره و لازم
در [illegible] در زیر زبان [illegible] و بیطوس و خرتا و سنجبینا و مالیدن اینها بر زبان و [illegible]
و بیطوس و خرتا و سنجبینا و گاه است که ثقل لسان و تعذر کلام بعد از سرسام و برسام حادث میشود
و سبب آن اندفاع فضلات دماغ باعضا و عضلات زبان علاج آن قبل از آن زمان مالیدن [illegible]
و نوشادر بر زبان و [illegible] بر زبان [illegible] مالند و تحلیل [illegible]
متکلم گرداند فصل [illegible] در [illegible] جلبه حادث شده در زیر لسان که بلون
آن سبب اختلاط لون سطح زبان و عروقی در وی است به لون و [illegible] و لهذا از ضفدع گویند و سبب آن
یا بلغم زجاجی است یا [illegible] لطیف آن بتحلیل رفته و باقی صلب شده علامتش علاج فصد قیفال یا عروق
تحت اللسان [illegible] مقطعه محلله چون صعتر و [illegible] و نمک و نوشادر و ادویه
اکاله مثل نوشادر و زاج محرق در کار برند یا زاج محرق و سورنجان [illegible] مرغ و اگر [illegible]
بشکافند و بیرون آرند [illegible] مضمضه کنند [illegible]
یا از علقه است علاجش بعد از فصد مالیدن زبان [illegible] مقطعه [illegible]
و یا از رطوبت بلغمیه غلیظه علاجش بعد از تنقیه بدن مالیدن زبان [illegible] و نوشادر در [illegible]
متصل با زنجبیل و فلفل و دارفلفل و نمک اندرانی فصل [illegible] سبب [illegible]
[illegible] دماغ است علاج آن [illegible] و بزرقطونا در دهان و مالیدن [illegible]
آید بر زبان و اشتهای اغذیه مرطبه [illegible] زرده تخم مرغ نیم برشت [illegible]
و [illegible] علامتش [illegible]

علاج جشاء تنقیه معده است [illegible] و امساک [illegible] در دهان و سبب [illegible] با حرارت [illegible] معده [illegible] دماغ

[illegible] افلاطون [illegible] علاج جشاء امساک لعاب [illegible] در دهان [illegible]

[illegible] منفعت [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

۱۰

[illegible] و دروب [illegible] بادرده [illegible]

[illegible] در آن سماق و عدس [illegible]

[illegible] علاج ضعف هضم [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

صفت [illegible] بود درهم جوش کنند و بیاشامند [illegible] اما قیاس ضد لیل که [illegible] سعد کوفی
آنکه مصطکی و قرنفل و عود خام [illegible] و [illegible] از هر یک نیم درم مشک کافور از هر یک حبه [illegible]
کوفته و بیخته استعمال کنند فصل سیم در بدبوی دهن سبب آن بوی اخلاط [illegible] علاج [illegible] ناف [illegible]
[illegible] روغن بنفشه یا بادام و [illegible] در دهان در کرده [illegible] آن بر زبان [illegible] طلا کردن [illegible]
[illegible] و صلح خیار [illegible] یا [illegible] طلا کردن [illegible] سفیداب ارزیز
و کثیرا کوفته [illegible] از چوب [illegible] و اگر [illegible] مصطکی [illegible] فرود کوفته [illegible]
خالی کنند [illegible] یا [illegible] برای آن [illegible] و [illegible]
[illegible] بیخته [illegible] فصل چهارم در [illegible] سبب آن فساد دم [illegible] و نقصان حرارت
غریزی در اعضا [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] کنند علاج و اسهال [illegible] بادام [illegible]
خیر [illegible] روغن [illegible] و اگر [illegible] بادام [illegible]
و لعاب [illegible] روغن [illegible]
بنفشه یا بادام و [illegible] و آن [illegible] فصل پنجم [illegible]
و آن غلظت [illegible] سبب آن [illegible]
[illegible] در میانه [illegible] یا [illegible]
بود داشت علاج فصد قیفال و [illegible] و اسهال [illegible] دندان [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] علاج [illegible] استفراغ خلط غالب [illegible] فصد و اسهال [illegible]
اگر صفرا [illegible] طلا کنند و اگر [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] است و سبب [illegible] آن اگر
[illegible] علاج [illegible] استعمال مرهم سفیداب است یا مرداسنگ و
[illegible] کوفته در مرهم در روغن استعمال [illegible] والله اعلم باب ششم

در امراض

باب ششم در امراض دندان [illegible] فصل اول در حفظ صحت اسنان حافظ صحت
اسنان [illegible] احتراز از تخمه و فساد و شراب و طعام در معده [illegible]
[illegible] احتراز [illegible] فواکه و ماهی و شیر [illegible] نمایند و دوران استعمال [illegible]
رعایت کنند چنانکه در حفظ صحت مقرر است سیم اجتناب از کثرت [illegible] خاصه [illegible] سوم
احتراز از مضغ اشیا [illegible] مثل [illegible] و [illegible] چهارم اجتناب از [illegible]
مثل حموضات و فواکه [illegible] پنجم احتراز از تناول حار بعد از بارد و بارد بعد از حار
ششم احتراز اشیائی که بالخاصه با اسنان مضر باشند مثل [illegible] و جوز و [illegible] هفتم اجتناب از [illegible]
[illegible] هشتم [illegible] اسنان از [illegible] بقیه طعام و رطوبات [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] نهم استعمال مسواک [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] مسواک [illegible] خوش کنند و دندان را
[illegible] دهم [illegible] اسنان [illegible]
مصطکی اگر احتیاج [illegible] اول [illegible]
[illegible] از استعمال [illegible] نمایند [illegible] حافظ صحت اسنان [illegible]
[illegible] باشند [illegible] از وجع دندان [illegible] باشند [illegible]
اسنان [illegible] سوخته [illegible] استعمال نمایند
صفت سنون که از جهت حفظ صحت اسنان [illegible] سوخته [illegible]
و [illegible] سنون [illegible] صفت سنون دیگر [illegible]
[illegible] و حفظ صحت [illegible] سوخته و نمک [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته استعمال نمایند فصل دوم در وجع اسنان سبب درد دندان [illegible]
حارت علامت آن [illegible] حار [illegible] و [illegible]

صفت

سنون

[illegible] اسنان

علاج قصد قیفال و چهار رگ و حجامت و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
و مضمضه به آب گرم یا آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر و آب لسان الحمل یا آب برگ
مورد تر یا سرکه یا سرکه که در آن حب الآس جوشانیده باشند یا عنب الثعلب و بذر البنج و پوست
خشخاش جوشانیده باشند یا سرکه و گلاب و روغن گل و امساک گلاب و سرکه در دهان
در حالت اشتداد وجع اندکی کافور اضافه نمایند بعد از آن روغن گل یا روغن مورد
در دهان نگاه دارند و اگر وجع شدید باشد قدری افیون داخل کنند یا آب برف
و یخ در دهان نگه دارند و چون نیم گرم شود بریزند تا دندان منجمد گردد و در دست [illegible] فلونیا را
بپوشند و قدری در دهان نگه دارند یا لعوق المزاج بارد [illegible] آن است با آن [illegible]
در وجه ورم در لثه باشد و بعد از شراب آب سرد هیجان یابد [illegible]
گردد علاج [illegible] اگر ماده [illegible] باشد مضمضه به سرکه که در آن [illegible] و عاقرقرحا
و پودنه و زنجبیل و فلفل و اسطوخودوس کوفته و پخته [illegible] و تریاق اربعه و [illegible] اسنان
و فلونیا و [illegible] بر دندان نهند و نمک و کاه درشتی گرم کرده در کیسه کنند و در ساعت [illegible] طعام
[illegible] و روغن بابونه و روغن شبت گرم کرده [illegible] بر دندان [illegible]
پخته گرم با نان گرم نهند و افیون و جند بیدستر مساوی کوفته [illegible] یا روغن گل در گوش
چکانند و اگر [illegible] نماید دندان را داغ کنند [illegible] افیون بر دندان نهند
و گر [illegible] دندان [illegible] گرم کرده باشند [illegible] بر دندان نهند
جند بیدستر [illegible] روغن گرم کرده [illegible] چکانند همین عمل کنند و اگر دندان [illegible]
و زنجبیل در سرکه پرورده [illegible]
ساخته باشند [illegible] گرم کرده [illegible] دندان [illegible]
و در سوراخ دندان کنند [illegible] عاقرقرحا کوفته [illegible] سوراخ [illegible] و اگر [illegible]
نباشد و در لثه ورم نبود دندان را برکنند [illegible] که درد دندان [illegible] آن است

بعداز

بعد از تناول اغذیه کثیره غلیظه و امتلای معده هیجان یابد [illegible] مقویات و [illegible] و هضم
و استعمال الاطریفل یا جوارش مصطکی یا جوارش عود و اجتناب از [illegible] و امتلای طعام و گاه باشد
که وجع اسنان از ریاح غلیظه [illegible] حادث گردد [illegible] وجع ممدد و متنقل است
از جانبی به جانب دیگر علاج آن تنقیه دماغ از رطوبات مولده ریاح به حبوب مسهله و مضمضه به سرکه که در آن
حنظل [illegible] جوشانیده باشند و تکمید به سبوس و نمک و کاه درشت [illegible] گرم کرده [illegible]
اسنان [illegible] البطم و فلفل [illegible] و عسل [illegible] متولد در اسنان [illegible] وجع
علاج آن است که تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز کوفته [illegible] بخور کنند و دندان را [illegible]
الضفادع [illegible] اسنان [illegible] می‌باشد [illegible] آن است [illegible] عاقرقرحا و افیون
کندر کوفته و بخته [illegible] بر دندان نهند اگر این علاج [illegible] داغ کنند فصل سیوم
در [illegible] دندان [illegible] از خارج [illegible] اسنان [illegible]
و [illegible] و عفونت [illegible] دندان [illegible] دندان عوض کنند و احداث
[illegible]
آید [illegible] غلیظه [illegible] اسنان [illegible] عفونت کنند [illegible]
از خارج [illegible] اسنان [illegible] از آنکه [illegible] کنند [illegible]
زایل گرداند [illegible] و عسل و نمک [illegible] و فندق و نارجیل [illegible] و بادام تلخ [illegible]
[illegible] و [illegible] بادام [illegible] مضمضه [illegible]
روغن بادام و روغن زیتون گرم [illegible] در دهان و [illegible] آن از [illegible] اولا [illegible]
از بلغم [illegible] بعد از آن [illegible] و استعمال [illegible] مذکوره فصل چهارم در [illegible]
[illegible] اسنان [illegible] دندان [illegible] آن از دندان [illegible] باشد
و [illegible] آن سیاه [illegible] آن [illegible] غلیظه است از [illegible]
زمان [illegible] دندان [illegible] آن [illegible] کنند که از آن

بخارات متصاعد کنند علامتش تنقیه بدن و معده است ازان اخلاط و سفیه اسنان بهم رسیده
بالمسواک یا سنونات جالیه بشند زبد البحر و نمک اندرانی و صدف سوخته و سحوق نبات و شیح
سوخته و شاخ گوزن محرق و زراوند مدحرج و خاکستر هیزم و جو سوخته و سفال چینی و سبب
تغیر لون اسنان نفوذ ماده ردیه است در جوهر اسنان که لون آنرا کدورت یا بادنجانیه یا صفرت
یا حمره بخشد لون خلط نافذ مشعر گردانند علامتش تنقیه بدن و ماحنت ازان خلط بحبوب و غرغره
بعدازان اگر دندان زرد باشد با آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه و عدس و جو سوخته را با سرکه
که بر دندان بمالند و اگر سیاه و بادنجانیه باشد گرد افسنتین و افتیمون و مصطکی آشته کرفته
با روغن گل استعمال نمایند و سرکه که دران حنظل بجوشانیده باشند مضمضه کنند و اگر
حمره باشد روغن معمول از به برنج و روغن ضیمران و موم و قدری زوفا و انده کان سرا مالیدن استعمال
نمایند و سرکه که دران حنظل بجوشانیده جوشانیده باشند مضمضه کنند صفت سنون که سیاهی دندان را
نافع باشد قشر ده درم فلفل چهار درم حماما دارشیشعان و جوز هندی از هر یک سه درم مازو سوخته
ده درم کوفته و بیخته سنون سازند **فصل پنجم** در در باب اسنان و تاب آب دندان است
که دندان تحمل حرارت بارد یا حار بالفعل یا صلب آب ندارد ... و سبب اکثر آن رو کثیف و بو
دندان است ... بواسطه آن روح دران نفوذ نتواند کرد و دران نوع از هم رعادت گردد است
کرد ... ایشان کرم مانند سبز زرمان کرده کرم ماد ... تخم برنج بخته کرم فروبرند و ساعتی نگاه دارند
که تا آب از چشم برون آید و حب الغار ... و زراوند طویل و ابار و قیفوار در بیخ دندان
بمالند و روغن مصطکی یا روغن خردل گرم کرده در دهان نگاه دارند و گاه باشد که بسبب حرارت بود
و آن نادر است علامتش ... حرارت ... علاجش آنست روغن گل
با کافور و صندل ... بالبندوس ... **فصل ششم** در حکه اسنان
سبب آن ... اسنان ... دندان ... و سقطه واقع با رطوبت ... هر چند
یا ورم حار ... ضعف و قلة ... علاج آن ... اسنان

حکه

چنانچه صلب از احادث ... که طبیعت با ذن حالی ... اراده سقوط دندان صغیر
ضعیف اسنان دندان عظیم قوی کرده ... ساخته ... دندان اعظم و اقوی از دندان
اول تواند ... و آنچه سبب آن ... اگر ... علاج ... و اگر ... است
جمع ... ایام ... عارضی ... علاجش ... لاعری و حفاف جسم ... علاجش ... رطب
مزاج ... دماغ ... استعمال حمام مرطب
و مروحات رطبه و اجتناب از مجففات ... دندان سنونات قابضه بارده مثل گلنار و طباشیر
و ورد ... و آنچه سبب آن ... و سقطه ... علاجش ... استعمال قوابض بارده است
و آنچه سبب آن رطوبت ... استرخاء ... لعاب از دهان ... مثل
در وقت ... دندان است علاجش ... فالج است و مضمضه ... ادویه قابضه حاره
مثل عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و سعد ... استعمال سنونات قابضه محققه
صفت سنون قابض گلنار و پوست انار ... از هر یک ... درم ... از هر یک سه درم سنبل
... از هر یک ده درم کوفته و بیخته ... **صفت سنون دیگر** سماق و پوست انار ...
و استخوان ... زرد و گل سرخ ... گلنار ... کوفته و بیخته سنون سازند
سنون دیگر سعد ... کرمازو ... شاخ گوزن محرق ... کوفته و بیخته ... استعمال نمایند
سنون دیگر مصطکی سعد گلنار گل ... کوفته و بیخته ... دندان ... و آنچه سبب آن
ورم حار ... از دندان ... و دندان متحرک گردد **علامتش** ...
و ... **علاجش** ... از فصد ... استعمال ادویه قابضه بارده
در ابتدا ... زرد و گلنار و سماق ... و آب ... و در انتها
ادویه محلله ... روغن گل و آنچه سبب آن ... ضعف و قلة ... **علامتش** ...
لون ... **علاجش** ... کثرة الغذا ... و برنج ...
و استعمال سنونات قابضه حاره مثل سعد ... و محرق و مصطکی و گل ... و آنچه سبب آن نقصان ...

علاج جنسی فصد و اسهال و حجامت است و تناول بزورۀ سماق و انار ترش و اجتناب از شراب و لحوم
و حلویات و مولدات دم و استعمال غرغره که مرکب از کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و کرسنه
و بیخ سوسن کوفته و بیخته بلعاب اسبغول و سرکه و عصاره عنب الثعلب کرده و اگر لثه متعفن شده باشد فوفل سوخته و گلنار
استعمال نمایند و بعد از آن سرکه مضمضه کنند صفت سنونی که لحم لثه انبات کند بیخ کبر عاقرقرحا
ایرسا کرسنه جو کوفته و بیخته سنون سازند و حیات در جمیع انواع احتقان از کثرت کلام
و مضغ طعام و جنبانیدن دندان بدست و زبان فصل هفتم در تزیید اسنان هرگاه چنانچه دندان قبول
غذا نکند قبول مواد فضلیه نیز نکند و غلیظ شود جسمی و بالا دیگر دندانی که از آن زیاده شده اگر با وجع باشد
دلالت بر انصباب خلط حار کند علاج فصد و استفراغ به بدنست و تناول ماء الشعیر حسی
و مضمضه بآب سماق و گلاب و وضع ادویه بارده قابضه مثل ماء ورد و گلنار و مازو کوفته و سرکه
سرشته بر دندان و اگر خالی از وجع باشد دلالت بر انصباب خلط بلغمی کند علاج بعد از تنقیه بحبوب
منقیه بلغم و غرغره مضغ مصطکی و سعد و مالیدن رگ سداب در روغن پخته بر دندان
و اگر دندان در طول زیاده شده علاج آنست که بسوهان یا محکم چنانچه تحریک نشود و لثه
لیا بند و گاه باشد که بواسطه ورم حادث در لثه دندان طولانی گردد علاج فصدست و استفراغ
و مضمضه بآب عنب الثعلب و گلاب و استعمال سنونات مقویه لثه و اسنان فصل هشتم
در تسهیل نبات اسنان بر اسنان صبیان حول بدنشود بیرون آمدن آن تمریخ و دلک روغن
و دلکه در روغن گاو و دماغ خرگوش پخته بر لثات دندان مالند و اگر با آن وجع باشد عصاره
عنب الثعلب با روغن گل نیم گرم طلا کنند و صبی را از مضغ اشیاء صلبه منع نمایند و چون دندان آید
گرد سر و گردن و فکین او را چرب کنند و روغن نیم گرم در گوش او چکانند فصل نهم در حرارت
در زوم سبب آن ضعف عضلات فکین و کثرت ریح غلیظ و انصباب فضولست از دماغ باصول
اسنان و این حالت اکثر صبیان و لیران و مشایخ را عارض میشود علاج اگر فتح و لیران را عارض
باشد لیست بعد از تنقیه دماغ کردن و مبادرت عضلات فکین را با دهان قابضه قند و روغن

ولی

ترس و روغن زنبق و روغن خیری چرب زنند و چون صبیان را عارض شود دشوار است علاج
سوهان و بگذارند تا بحد او راک رسد بسبب شنیدن حرارت زایل گردد فصل دهم در
حکاک اسنان سبب حدوث آن شرب میاه مختلفه رویه الکیفیه است مثل آب تیز و آب گرم و برف
یا تناول اطعمه حریفه که از آن خلط لذاع حریف متولد شود و اندک از آن باصول اسنان منصب گردد
علاج جنسی آنست که در دندان مانند آن حالت تنبه کنکه ظاهر شود و معالجه نتوانند سایر دندانها را از دندان
نت بید ما جبری علاج جنسی تنقیه بدن و دماغ از اخلاط ردیه بحبوب نقیه مطبوخ افتیمون یا مطبوخ
هلیله و مضمضه بسکنجبین عنصلی یا سرکه که در آن بیخ حماض جوشیده باشند یا سرکه کهنه و گلاب و
اجتناب از اغذیه ردیه و حریفه مالحه و اقتصار بر اغذیه لطیفه مثل ماش مقشر و گوشت بزغاله با جوجه
یا کدو با اسفاناج فصل یازدهم در اوجاع لثه سبب آن یا دم است یا صفرا یا رطوبت بلغمیه اگر سبب آن دم است
علاج جنسی وجع خوبان و وجه لون و حرارت ملمس است علاج جنسی فصد جهار رگ و قیفال و اسهال مطبوخ فواکه و
مانند آن و مضمضه باید که در آن ادویه بارده قابضه مثل عدس مقشر و گشنیز خشک و گلنار و پوست
برنج و فوفل و سماق جوشانیده باشند یا عصارات بارده قابضه مثل عصاره برگ مورد و عنب الثعلب و
لسان الحمل و اجتناب از لحوم و حلویات و شراب و اقتصار بر اغذیه لطیفه و مزورات صفت جوارشی
نافع در این باب گلنار و مازو و جوز السرو و دو درست آنار و طباشیر و طراثیث و فوفل و گل و سماق مساوی
کوفته و بیخته بر لثه اف کنند و اگر سبب آن صفراست علاج جنسی وجع شدید و سوزش و التهاب و فلج
ورقه و تسکین وجع از اشیاء بارده بالفعل است در علاج فصد قیفال و استفراغ صفرا بمطبوخ
هلیله و مضمضه بسرکه که در آن برگ مورد و بیخ عنب الثعلب جوشیده باشند و اگر سبب آن رطوبت و فضلات
علاج جنسی ماضی لون و برودت ملمس است علاج جنسی اولا مضمضه بعسل و روغن زیتون بعد از آن باید که در آن بارد
و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه و زرنباد جوشیده باشند فصل چهاردهم در علاج خون آمدن
در بیخ دندان فصد قیفال و حجامت است اگر خون غالب باشد و استعمال ادویه قابضه مقویه لثه مثل دوای گرب
از رگ مورد و علک کوفته و طباشیر و سماق و اقاقیا و مازو کوفته و بیخته دوای دیگر باید کوفته کرده در حلق

کوفتنی سرکه بران ریخته باشند یکدرم نمک طعام دو درم زاج سرخ یکدرم ونیم کوفته وبیخته بولذاق کنند

دوائی دیگر ورق مورد وعدس سوخته از هر یک درم ... کوفته وبیخته ...

باشند دوائی دیگر گلنار ... وکلنار ... از هر یک چهار درم ...

وعاقر قرحا از هر یک پنج درم کوفته وبیخته استعمال نمایند نوعی دیگر ...

... ماشند ...

ومیوات واغذیه ... اصحاب نمایند ...

وعوض ... نمایند باب هفتم در امراض حلق وحنجره وآن مشتمل است بر هفت فصل فصل اول در ...

[illegible]

ومازو

ومازو و ... وعفص ... وکلنار ... وسرطان ... کوفته ...

زبان ... فصل سیم در خناق اقسام

[illegible]

داخله ... خارجه محیطه ... از اخناق

[illegible]

باز سودا علامت ... وضیق النفس ...

[illegible]

وغرغره بعلعلات والکاه با سکنجبین عنصلی با آب ترب با خردل و مویزج و عاقرقرحا با سکنجبین عسلی یا رب

التوت خوز و رب با سکنجبین و در انتها طبیخ انجیره و رب با جوارش الخطمی طبیخا با سیسنبر غرغره کنند و لعاب

و حلبت و توت در ماء فخم ترب و سند و خردل و حلبت ساییده در حلق دمند و در ماء الخطمی طبیخ با سرکه یا زنجبیل

الکلب با عاقرقرحا و عسل بر خارج حلق طلا کنند علامت ورم دوم صلابت ورم و مکوده لون و تمدد موضع ورم [illegible]

و نایست علاج اول الامر فصد باسلیق و حجامت و سپس استفراغ صفرا بحقنه و شربه و غرغره با لعاب و طبیخ انجیر

یا جوارش الخطمی طبیخ با جوارش الجمله با [illegible] حوز با لعاب حلبه و منوضحا [illegible]

که سبب آن ورم عضلات داخل حلق باشد زوال فقرات گردن که سبب خناق و سقطه با [illegible] علامه

که در میان فقرات در آید یا ورم عضلات در ماشیح عضلات حادث گردد و فقرات بداخل [illegible] آب

نتوان از اختناق نگاه کنید و بدترین انواع خناق این است با آنچه سبب آن ورم عضلات داخله است علامت آنست

که چون آن همه دهن باز کرده دارد و زبان از دهان بیرون آید علاج فصد قیفال است و حجامت

و ملین طبیعت کف فاده و استعمال غرغره مذکوره و آنچه سبب آن زوال فقرات گردن است علاج آنست

[illegible] در برکنوس درمن و بر دوشانه و دلک کردن بجهت ارجاعات [illegible] علاج رد فقره [illegible]

بحجامه بالینی که جهت این عمل ساخته اند [illegible] ادویه فی [illegible] خناق [illegible] مواد [illegible]

و لعاب [illegible] کردن ضماد کردن و [illegible] گلنار و مازو و [illegible] غرغره کنند

و بعد از چهار روز فصد و حقنه [illegible] ورم حارست حادث [illegible] عضلات [illegible] جانب حلقوم [illegible]

بر [illegible] عضله [illegible] سطح [illegible] خون [illegible] فاسد است علامت

[illegible] و [illegible] آنکه [illegible] در [illegible] واگر در [illegible] کنند از [illegible]

آید [illegible] که از خارج حلق [illegible] از گوشت [illegible] طاهر باشد علاج فصد قیفال است [illegible]

[illegible] فقره [illegible] از فقرات گردن [illegible] طبیعت

بحقنه و غرغره [illegible] و [illegible] در [illegible]

واگر [illegible] قوه [illegible] کنند و [illegible] در [illegible] الواع کنند [illegible]

حال

حاره مثل توره و قسط و جند بیدستر و کبریت بر خارج حلق ضماد سازند و [illegible]

و جون چهار روز بگذرد [illegible] و لعاب [illegible] غرغره کنند و اگر [illegible]

و [illegible] الکلب خصوصا [illegible] استخوان [illegible] با مازو و صمغ و [illegible]

غرغره کنند و بر خارج ضماد سازند فصل چهارم در ثور [illegible] در حلق [illegible] آن [illegible]

با صفرا [illegible] و اکثر حدوث آن در حلق [illegible] علامت [illegible] علاج [illegible]

[illegible] در حالت [illegible] غذا [illegible] عالیه [illegible] واقع باشد

علاج فصد قیفال است و ملین طبیعت [illegible] و غرغره بلعاب [illegible] با روغن گل

و استعمال لعابات [illegible] روغن [illegible] روغن بادام و لعاب

[illegible] و اصحاب [illegible] روغن

[illegible] فصل پنجم در [illegible]

در حلق [illegible] در حلق [illegible] الدم [illegible] علاج [illegible]

دهن باز کنند و در آن [illegible] کنند اگر [illegible] بیرون کنند [illegible]

[illegible] واگر [illegible] سرکه [illegible] نمک و سرکه [illegible] در آن حل کرده [illegible] سرکه

[illegible] و [illegible] سرکه [illegible] غرغره کنند [illegible]

[illegible] سرکه [illegible] گرم [illegible] آب [illegible] باغ

باغ [illegible] سرکه [illegible] بیرون آید [illegible] سر حاول

[illegible] دهن باز کنند [illegible] آب سرد [illegible] بیرون آید [illegible]

در گیر کنند [illegible] حلق [illegible] علقه [illegible] و [illegible]

[illegible] کنند و بیرون آید [illegible] در دهان [illegible] کنند واگر [illegible]

علقه [illegible] الدم [illegible] گلنار و [illegible] غرغره کنند [illegible] الاقوی [illegible]

[illegible] در حلق [illegible] واگر علقه [illegible] ورم [illegible]

و در یک کلانه با نقره و ترحیس [illegible] که مزوج کرده [illegible]
[illegible] بیرون آید و اگر [illegible] رود [illegible] الحار [illegible]
علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل ششم در [illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل هفتم** [illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible] **علاجش**
[illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible] **فصل هشتم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible] **علاجش** [illegible]
[illegible]
[illegible]

علامت تنشی که در سر باشد از شرب آب برف و یخ و محل جوب و باد سعال حادث شود و ما آن لقف [illegible]

علامت حشکی ودار الحارث [illegible] عفونت صفت آن قلقلت و حلت و تولد ال از عنوان ها و [illegible] معجون [illegible]

و بکدرم سیاه [illegible] و حی [illegible] او دل برمان کرده و قلقلت ادر و شعه و مادر رود و عسل [illegible] زبان

نگاه دارند صفت حبر که همین منفعت دارد قلقل [illegible] عنوان سعتر [illegible] سیاه دار چینی

مجموع ها و صمغ عربی مجموع قند و زان همه حب ساخته در دهن نگاه دارند و ماء الشعیر [illegible]

که عارض حنجره و قصبه ریه بود و از امراض سابقه علامت آن عدم احساس خشونت الم در مواضع مذکوره

و لعدم رطوبات و احساس نقل علاج آن آن که غرغره نماید که در آن افتیون در ارمانه و ارسا [illegible]

باشند با عسل و تناول رکب [illegible] وده رعسل و [illegible] و مور مستقی و الحبوب [illegible] ما الاصول و سکنجبین

عنصل والوفات که از حلبه و حلوس و درست السوس و صمغ و مویز با عسل و ماء الشعیر [illegible] نافع است

که کحفت قصبه ریه و حنجره کنند علامت حشکی است و ما کردیکر دو ارض و صفا [illegible] ماحوبه و وجع

و حنجره و اگر حدوث آن از غبار و دخان باشد علاج آن تجرع روغن مغز بادام تازه یا روغن کدو

و لعاب بزرقطونا یا صمغ ست و تناول اغذیه رطبه مثل ماء الشعیر با کوشت بره و مرغ فربه و اسفناج و کدو

و گاه باشد که که الصوت از فریاد و کفت و کوی بسیار حادث گردد و موجب ورم و خشونت و الم

و حنجره و قصبه ریه بود علاج آن آن حمام معتدل است و تناول زرده تخم مرغ نیم کشته و نشاسته و حسو معمول

از نشاسته و روغن بادام و شیر دل [illegible] سعده از مغز تخم خیار و مغز بادام و تخم خطمی و رب السوس [illegible]

و مویز داله و لعاب بزرقطونا و امثال حبوب بلغمیه مرکبه از صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و مغز [illegible] موجب

الوجع و نفث و لعاب بزرقطونا در دهان باب هشتم در امراض صدر و ریه و آن مشتمل است بر [illegible] فصل اول

در امراض ریه و نفث [illegible]

در ضیق النفس و تو بحس [illegible] حادث در ریه محبس از از در حالت سکون از نفس [illegible] بود و ارا

بیرون ضیق النفس مرکو بند و انتصاب گویند و صاحب آن مادام که راست به ایستد و گردن را بالا کند نفس

نتواند کشید سبب آن یا بلغم غلیظ است و اقسام قصبه ریه را پر ساخته باشد علامت آن سعال با نفث و قوه در سینه

و ضیق النفس کشف خاصیه در وقت حرکت علاج آن ملطف خلط است با شیاف ملطفه محلله مثل شراب زوفا و سکنجبین

عنصل والوفات جاره که در آن سکون سپستان و زیبان [illegible] مثل لوبیای مرکب از حلبه و در رمانه و ارسا منقی

و اصل السوس و سپستان و پرسیاوشان و زوفا خشک با عسل و از عنوان ما لوبیای مرکب ای رد کنان و زوفا

با آرام و عسل بادام و شیل لعاب از آن صفه بر التقی [illegible] رب و عسل و سعال که سایر [illegible] و مانند آن تناول

شش [illegible] روباه و شش [illegible] آهو و مرغ فروش با عسل نافع باشد و اجتناب از حمام و رطب

و آشامیدن آب بسیار و کثرت نوم خصوصاً خواب روز و خواب بعد امتلاء و شراب بعد از طعام از واجبات

ربا از امتلاء ریه و صدر بسیار بخارات قلب علاج آن عظم النفس و شده عطش و عظم نبض است علامات آن

فصد باسلیق و ردوست و حبوب و تسکین حرارت قلب با ماء الشعیر و شراب صندل و شراب سیب و شیره تخم خرفه

و استعمال طلا مرکب از صندل و آب برگ خرفه و کشنیز و برگ کاسنی بر موضع دل و بدل سیب و بید و نفث و

نیلوفر و صندل و کافور را او اطراف و استنشاق ماء الجبن و سکنجبین الکر واجب باشد [illegible] از [illegible] عضلات

صدر رو ضعف حرارت غریزیست علامت آن لین نبض و نفس [illegible] است علاج آن علاج فالج است و استعمال

طبیخ حلبه با عسل و تنطیل حلبه در روغن نرکس و روغن زنبق و روغن بان و القضد بر کوفته و عسل

در روغن [illegible] و مانند آن است علامت آن عطش و بار با آواز و عدم نفث و قلت آن

در روغن تناول رطوبات ریه است رطب به عسل و ماء الشعیر است بغالی کوشت بره و اسفناج

و کدو و [illegible] با قند سفید و لعابات و عصارات و لوفات مرطبه و استعمال اطلیه در [illegible] مرطبه

و صدر و با از ورم ریه و یا از ورم اعضا مجاور آن است مثل ورم حجاب و کبد و طحال علاج آن علاج اورام

اعضاء مذکوره است چنانکه مذکور خواهد شد فصل دوم سعال حرکت صدر و ریه است بدان طبیعت بود که

را از ریه و اعضاء متصله بدان دفع کند و سبب آن یا اخلاط حار است و در ریه تحبس شده باشد علامت آن است و

لهذا از نکام حادث شود و نفث زرد بیرون آید و غلیظ و از لزج بود علاج آن ملطف است مطبوخ زوفا

و انجره و حلبه و اصل السوس و ارسا و سپستان و پرسیاوشان با عسل و مانند آن و فرق حادث از زوفا

نازل شود علامت آن سعال یابس و عدم نفث و شدت آن و رقت لهذا از نوم است و این نوع سعال اکثر

کار بود [illegible] علاج آن شیر تازه است شراب خشخاش و دو قرص [illegible] شیاف مثل آنکه در آن بوست

عخصص

خشخاش و بزر البنج و با قلاثم کوفته در کرمه رود و تخم کاهو و کاکنج و حوف مسن باشند و
احساس حب السعال مرکب از بنفشه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و نشاسته و کتیرا و مغز بادام مقشر
و باقلا و بنفشه و خشخاش و رب السوس و صمغ عربی و سپستان و لعاب بزر قطونا در دهان نگاه دارند
صفت حب دیگر خشخاش تخم کاهو تخم خرفه از هر یک سه درم بزر البنج نشاسته کتیرا صمغ از هر یک دو درم
مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک چهار درم افیون یک درم حب ساخته در دهن نگاه دارند
صفت لعوق دیگر که در سل نافع است خشخاش سفید و اصل السوس مکوک از هر یک سه درم خشخاش
سیاه ده درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی مغز تخم خیار مغز بادام بزر قطونا از هر یک پنج درم بزر قطونا
و تخم خطمی را لعاب بگیرند و کتیرا صمغ عربی را در آب باران حل کنند و ادویه دیگر را نیم کوفته
در دو من آب باران جوشانیده تا کوفته شود تا به نیم آید صاف کنند و بالا بندند و لعاب و صمغها را
اضافه نمایند و با نیم من قند بقوام آرند و هر روز از آن ده درم بنوشند و ...
سبب ... و انفتاح ... و تحلیلات ... نافع باشد و با رطوبت نفس ...
و ... نفث ... در ... و ... در حلق و کثرت نفث
... از بلغم ... و ... و تخم ... و اصل السوس ...
خشک ... و ... و استعمال لعوقات ... از رب السوس ...
و ... و مغز بادام ... و تخم ... و ... معجون السعال ...
... درم مغز بادام مقشر و لعاب ... از هر یک ده درم ...
... از رب السوس ... و مغز بادام ...
و ... فصد ... و ... قوی ...
آن ... عظم القوی و ... نفس و کثرت عطش و ...
و عدم نفث ... فصد ... و ... و بنفشه و ...
... و لعاب ... و ... و مغز تخم خیار و مغز بادام

بزر و بنفشه و کتیرا و عناب و سپستان و تخم خطمی و باب ... اصلیه بارده ... و کافور ...
کشنیز و کاهو و گلاب ... سفید و روغن معمول از موم سفید و روغن بادام در دهان
و غذا ... بادام ... ماء الشعیر و کدو و ماء ... المزاج بارد ...
... حمام ...
... شراب ... و ...
... و اصل السوس ... و ... معجون ... و روغن بادام و استعمال
لعوقات ... مذکوره ... روغن ... و روغن ... و روغن ...
... المزاج ...
... و ضیق النفس و عدم ...
و عطش و سکون ... حمام ... و شراب ...
بزر قطونا ... قند سفید و ... و رب السوس و مغز تخم کدو و مغز
تخم خیار ... و کتیرا و بنفشه و خطمی و صمغ عربی و خشخاش و مغز بادام و لعاب ...
در دهان ... و سفید تخم مرغ و روغن بنفشه و بادام
و موم سفید ... اطراف و روغن بنفشه و روغن کدو و ...
نافع باشد ...
... و لعاب ... بزر قطونا و بنفشه و کتیرا و مغز تخم کدو
و مغز تخم خیار و خشخاش سفید ... و خشخاش سفید و روغن بادام ...
سعال ذات الجنب و ذات الریه ... سینه ... معالجه امراض مذکوره
چنانکه در موضع خود مذکور ... فصل ... بیرون آمدن خون از دهان
... و فصد ...
یا از کبد یا از ریه یا سینه ... و ... بیرون آید

مضمضه است با شیاف قابضه مثل طبیخ مورد و گلنار و مازو و برگ [illegible] و اگر در آنجا قرحه باشد
کنند و دم الاخوین را بر آن چسبانند تا قرحه را خشک کند و سیلان دم را قطع نماید و آنچه از نزلی
علامت علامت و علاج آن مذکور شد و آنچه از رئه و از سر و دماغ است **علامتش** آنست که بی‌سبب بیرون
آید و ما آن علامات رعاف مثل حمره وجه و حبس و احساس حرارتی که فوران را از خشم وحده حس
بود از آن باشد **علاجش** فصد قیفال است و حجامت ... و منع از شراب و خشخاش و لعاب تخم ... بادام الاخوین
و ضماد ... و ... اطعمه ... مثل طبیخ ... و ... و عدس
... و استعمال اطلیه بارده قابضه مذکوره در باب رعاف با سرکه و آنچه
از ... و ... سبب ... در آنجا حادث شده باشد از ضربه و افتادن و صدمه ...
با ... **علامتش** آنست که اندک ... بیرون آید و با آن وجع باشد **علاجش**
فصد قیفال است اگر مانعی نبود ... مذکوره و ... نفث الدم ... و
... و ... عناب و ... و آب ... و ...
علامتش آنست که چون سعال کنند بیرون آید و اندکی سیاه و غلیظ بود و ما آن وجع سینه باشد **علاجش**
علاج نفث الدم است و با آن ... که در آن ... و الضماد سینه ... الحمل و خطمی با ارد جو
و ... کنند ... بحیی مرغ ... و ... در جمیع انواع اصحاب ... کلام و ... و خشم
و صحبت ... و ... و الحاح کردن در ... از شراب ... و لحم ... مسخنات
و ... **فصل چهارم در ذات الجنب** و آن ورمی حار است در ... حجاب
... ذات الجنب ... که حدوث آن ...
... ماده ... و سعال و ضیق النفس و وجع ... در مقدم
سینه ... و ... و حمرت ... و ... و ... و غلظت
و خطی ... و ... **علاجش** در ابتدا
فصد باسلیق و ... طبیعت ... و ... و تخم خطمی ... و ...

النها

شانی

و النهایه و ... تخم ... و ... و ضماد ... و ... و ... بنفشه
بعد از آن ... و ... و ... و اکلیل الملک و ... الثعلب
و آرد جو و خطمی با روغن ... و گاه هست که ... ورم ... با بلغم ... حادث
علامتش شدت ضیق النفس ... کثرت ... حرارت و ... لون و ... است
علاجش در ابتدا علاج ورم حار است ... لعاب ... الخطاطیف ... **علاجش**
علاج سعال بلغمی است و گاه باشد که ... ورم ... **علامتش** ضیق نفس و زیاده شدن
آن روز بروز و سعال ... و عدم حرارت ... **علاجش** ... طبیعت بلعاب ...
در خطمی با روغن بادام ... و ... سینه بلعاب تخم خطمی و ... و روغن بنفشه و موم
فصل پنجم در ... ... و ... ذات الجنب ...
که او را ... **علامتش** ... و سعال و نفث الدم و ...
... و ... که ... و اگر
... و ...
در ابتدا فصد باسلیق است و ...
... و ...
... و استعمال حبوب و لعوقات
مذکوره در سعال ... طعام
... و ... و ...
که ... و ...
... و ... و کثرت ... و استعمال ... واجب باشد
و ... که این مرض در ابتدا ... علاج ...
... و ... که قرحه

دیگر از بیت الاجتماعیه قیاءة و نفث مده بسعال بسیار است و سعال بسیار ماده را توسیع و صره و سلم
و جمع است و از وی سبب جذب مواد موجب زیادتی ماده و اندمال قرحه سکون متعذر است
جاذبا لما یرد الیه
و در ذات الریه الحرکة باشد و بود مسافت میانه دوا دور به موجب ضعف قوه دوا است و اجزا را بادر
نفوذ نمی تواند کرد و اجزا را موجب زیادتی سکه و اجزا رطب مانع التحام و اجزا از تجفیف مواد الصدر
و علاج قرحه کلاریه بارده به تجفیف مانع نفث و در آن حرارت با تجفیف قوت اجزا رسانند زوال
کرد و هوا حمی دقیه رند وار و به رطوبه باید کرد و طالب است این معالجات بعض بعض بعض
دیگر بند لیسی شد هر صواب گشت اول حرارت حمی را تسکین دهد با علاج قرحه مشغول توان شد
یا داروی به بلغم مانستر به بارده مزاج و سائر زند یا یک روز علاج مشغول شوند و روز دیگر علاج
قرحه و هر گاه حرارت حلده زیاده نمود و شیر دادن نافع باشد و بهتری شیرها شیر زنان است از ابتدای
بکد شرط انکه مرضعه اطعمه که موافق معالجه بود تناول نموده باشد و بعد از آن شیر خر ماده بشرط انکه جوان باشد
و چهار ماه از زائیدن او گذشته باشد و حساسی بدیه [illegible] آن الجمال و البلاد [illegible] سیب او مجاز
عصر الراعی و الواق کرم با لطفه و تنقیه [illegible] و جعل و فستق و در [illegible] خوب
باشد و باید که روز اول یازده درم شیر زیاده بدهند و روز دوم سی درم و در روز چهارم [illegible] و بعد دم
شرط انکه بهضم تواند کرد و بدین دستوری افزایند تا طبع رم کند و چهار روز [illegible] اطلاق
نکو و شیر از او [illegible] که ثابت کند بعد از آن که تا قدری [illegible] کرده باشد و اکر سرو صعوبت
و انشته باشد شیر را با یک درم کثیرا دهند و اکر حرارت کرم باشد [illegible] وادای ازل [illegible] و [illegible] الرسی و روم
و موضع از صبر های [illegible] مراد [illegible] مختلف و ملات مختلفه [illegible] ام تناول کلقند
تا زیاده است [illegible] آن مقدار که مریض تواند خورد و لیکن بسبب ضعف [illegible] و ضیق النفس مدالحه
شیر است زیاده مقدار آن کند و اکر به حرارت زیاد کرد و قرص کافور بدهند و بدین قانون معالجه
نمایند تا کار به مرض سل کردد و مرض او زیاده شود فصل ششم در ربو [illegible] آن و سبب [illegible]
در صدر است که متفوش باشد در مدت در زمان سنج کشته و لسبب غلظت [illegible] و کثافت حجاب

[illegible]

ربو و ضعف قوه مریض به نفث بیرون نتوانند آمد علاج آن وجع تعب در صدر و سعال با ضیق
النفس و حمی دقیه است علاج آن مطبوخ ملطف بهضم زوفا و انجیر و سپستان و اصل السوس و کرد
و موز منقی با روغن بادام و کثیرا و نبات بعد از آن ادرار بول تا ماده لطافت یابد از منع تنقیه و اکر
موضع ارسنه آورد از ... حجم باشد و داغ کنند تا ماده از سبب آن شیء بیرون آید نافع باشد و موضع مرده را
وضع نقل و تندد و لیست و صوت جوبان و حرکت ماده معلوم کند فصل هفتم در ذات الجنب ذات الجنب فالعی
در میان حار و رعت مستنبط اضلاع صدر و مادر حجاب حاجز که آن را دیافراغما گویند یا در جانب انسی
یا در جانب الیسر سبب مجاورت قلب بیشتر است علامات آن حمی لازمه و وجع ناخس کنت اضلاع
ضیق النفس و سعال و نبض منشاری مرض است و صدوث آن از دم صرف است یا دم صفراوی یا دم بوراوی
یا دم بلغمی انکه از دم صرف است علامات آن شدت وجع و حمره وجه و ثقل و قاروره و عظم نبض و امتلاء اوداج
نبض است علاج آن فصد باسلیق در ابتدا از جانب مخالف و بعد از روز سوم از جانب موافق وجع
و تلیین طبیعت کلاب ملین مرکب از بنفشه و ملوقو و عناب و سپستان و شیر خشت و ترنجبین و تناول
ماء الشعیر با شراب بنفشه و استعمال کرد و تضمید بطلوع ما ضماده ملینه مثل موم و روغن معمول از روغن
بنفشه و کثیرا و خطمی و آرد جو و موم سفید و آنکه از دم صفراوی است علامات آن شدت تخس و وجع و حدت
حمی و صفره لثه و عطش و تیزی نبض و شدت عطش و اشتیاق بهوای بارد و تلخی دهان در روز
قاروره است علاج آن فصد باسلیق از جانب محاذی وجع و تلیین طبیعت کلاب مذکور و اطفای حرارت
باشربه بارده رطبه مثل شراب بنفشه و ملوقو با لعاب بزر قطونا و تضمید بطلوع ما ضماده مذکوره
و آنکه از دم سوداوی است علامات آن شدت تخس و خفاف دهان و خشونت سوادی آن و کمودی لون و شدت
حمی و تشویش بنفث و مدهان و احتیاط عقل و کواد لون لثه است و این نوع از انواع ذات الجنب
است و اکثر آن قاتل باشد علاج آن معالجات مذکوره است و استعمال حقنه لینه مرادف
واحده منضمه از کرنب و بنفشه و بابونه و تخم خطمی و آنکه از دم بلغمی است علامات آن حقت حمی
و قلت عطش و کثرت آب دهان و قلت کرب و وجع نقل و کثرت لم و بیاض لثه با اندک

حمرة و رطوبت و یابسی قاروره است و این نوع اسم انواع باشد علاج آن فصد باسلیق است

و اجوارش خوردن که اندک ملین طبیعت کند مرکب از اصل السوس و سپستان و عنب الثعلب

منقی و سپستان و موز منقی و انجیر زرد با ترنجبین و [illegible] و غذا [illegible]

و [illegible] بازیانه و شیره بادام و ذات الجنب غیر خالص [illegible] اضلاع یا در عضلات

که در میانه اضلاع است و از ذات الجنب فی الظاهر [illegible] گویند علامت آن آنست که [illegible]

و در آن [illegible] ورم از خارج ظاهر بود و چون دست بر آن نهند

درد کند علاج مثل علاج ذات الجنب خالص است لیکن [illegible] در این نوع [illegible] باشد

[illegible] درست [illegible] اضلاع [illegible] علامت [illegible]

حرکت کردن [illegible] از جهات خواب نتواند کرد و [illegible]

و [illegible] و سایر اعراض در این نوع [illegible] از انواع دیگر از ذات الجنب بود علاج

فصد باسلیق [illegible]

و استعمال اضمده **فصل هشتم در ذات الصدر** ذات الصدر ورمی بود که [illegible] کرده

در جانب [illegible] سینه [illegible] آنست [illegible] احساس وجع [illegible] سینه

از [illegible] کند و [illegible] کردن [illegible] و راحت [illegible]

[illegible]

و [illegible] ذات الوضع [illegible] در جانب [illegible]

احساس وجع در میان [illegible]

و در وقت سرفه [illegible] علامات ذات الصدر بود علاج [illegible]

علاج ذات الجنب است الا آنکه در ذات الصدر استعمال اضمده [illegible] و در ذات

الوضع [illegible] و در ذات الجنب [illegible] و در آن سه فصل است

فصل اول در سوء المزاج قلب [illegible] سوء المزاج [illegible]

ذات الصدر

اعراض قلب

علامت [illegible] عظمی و سرعة و تواتر و [illegible] و غلظت قاروره و [illegible]

[illegible] و [illegible] و کثرت [illegible]

علاج استعمال [illegible] و شراب [illegible] و شراب [illegible] و شراب [illegible]

و شراب [illegible]

[illegible]

و [illegible] **علامت** [illegible] ضعف نفس

و کثرت نوم و قلت [illegible]

و [illegible] **علاج** استعمال اشربه حاره [illegible] شراب [illegible]

و شراب [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

علامت [illegible] و تواتر [illegible] قاروره [illegible]

آن [illegible] **علاج** [illegible]

و [illegible] روغن [illegible]

[illegible] **علامت** [illegible]

و [illegible] **علاج** [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible] **فصل دوم در خفقان** [illegible]

[illegible] سوء المزاج [illegible]

[illegible] سوء المزاج [illegible] ضعف قلب [illegible]

خفقان

علامت آنکه سبب آن سوء المزاج قلب است علامات و معالجات آن مذکور شد و آنکه سبب آن امتلا است از وی است
ارتفاع عروق و ثقل و امتلاء و کاهلی و قلت اشتها و عظم و عرض و امتلاء نبض و حمرت وجه و غلظت قاروره است
علاج آن فصد باسلیق از جانب چپ و نوشیدن رب ها و قرص کافور و مزوره زرشک و مانند آن و آنکه سبب
آن حصول خلط سوداوی است در عروق قلب علامت آن فکر و خوف و وحشت و حالت قریب بمالیخولیا است
علاج مسهل سودا علاج مالیخولیا است که حصول آن از دم سوداوی بود و آنکه سبب آن ضعف قلب است
که موجب شده انفعال او از ادنی چیزی نحو حس آواز که غذا حدوث آن یا از رفع دوم است یا کثرت
علامت آن فصد باسلیق تدبیر در ماکول و مشروب موجب فساد دم و قلت آن کرده علاج آن تقدیم سبب
آنست حرارت معتدل القوام به مامول انده بسیمه صالح الغذا اند و کثرت رقه و کثرت نقاع و جوارح
و به و زرده تخم مرغ و نان گندم و ترک ماهی تازه و نان مرطوبه و استعمال حمام مرطب و خواب و آسایش و
سکون و اجتناب از جماع و هموم و سهر و جماع و ریاضات محلله و آنکه سبب آن بخار که موجب
کم شدن حصول خلط یا غذا که فاسد گردد در آن علامت آن علامت احوال معده است از غثیان و مغص
و شدت آن در وقت خلاء معده و اشتداد در وقت امتلا علاج معالجه معده بقی و اسهال و تقویت
معده و قلب و آنکه سبب آن شدت حس و ذکاء قلب است علاج ... از او دادن که باین تقاوی
نحو مترلزل گردد با سلامت سن و صحت افعال و اقتدار و قوت و عظم و قوت نبض علاج ... ماکول
فصل سیم
اندر علامات غشی و کلمه و اتقوت قلب باید و به قلبه غلاوه علامه کرب مزاج
در غشی و آن معطل شدن اکثر قوای حساسه و محرکه است بواسطه ضعف قلب از اجتماع تمام روح حیوانی
با وی یا قلب روح بخیه که زیاده از موجود در معدن خاص و سبب آن یا استفراغ است از زیاده با نفید روح
یا استفراغ کثیر مثل روح یا سوء المزاج قلب یا درم یا قلب یا حرارت که با اعضا ما کرده در آن
زهر یا نکه یا شراب سموم یا سده مسالک ... شده مسالک آنکه علامت آن ... اطراف و ضعف
نبض و ضعف بصر و صفره لون و ظهور عرق ... و آنکه صاحب غشی علیه را آواز کنند ...
و ضعف آنکه آواز ابی ... علاج آن در وقت نوبت افتاد آب ... روی

والنجم

وتشنج ... مرابع الد ... در خشم ... آن ... و رنگ ... سبب
در کلو اکرمان از حرارت ... ماننده ... و الاطراف ... و تشنج مغشی علیه و شطان الاطراف و نواحی
اعضا ... بعد وقت نوبت آنکه سبب آن امتلاست علاج آن استفراغ خلط غالب بفصد و اسهال
و آنکه سبب آن استفراغ که ... روح ... اسهال ... و عرق ... و ... و ...
در عضو دیگر ... ریاضات محلله ... علاج ... مفرط ...
... بکثرة الغذا ... زرده تخم مرغ ... و آب ...
شراب ... و آب ... حار ... زعفران ... شراب ... و شراب صندل
و شراب ... و گلاب و آنکه سبب آن سوء المزاج قلب است علاج تدبیر مزاج قلب است
... و ... آنکه سبب آن ورم یا ورم آن ... غشی ...
... در جوهر قلب ... اگر در جوهر قلب ... و اگر در غلاف قلب ...
اندک ... و آنکه سبب آن ... رگ ... دماغ ... رگ ... معده ... حیض
... اعضا ... دماغ ... بواسطه ... ضعف دماغ و اعصاب ...
طبیع ... و آنکه سبب ... قلب ... و آنکه ... رگ ... صرع ...
بواسطه ضعف سوء المزاج یا ورم ... و آنکه ... معده ... امتلا ...
... سوء المزاج ... و آنکه سبب آن ... علاج ... بواسطه ...
القولنج ... سبب آن ... دل ...
از رحم ... و آنکه ... رحم ... سبب آن ...
... و معالجات ... مذکور است ... و آنکه سبب آن ... جانوران ...
سموم است علاج آن ... تریاقات ... در مقاله سموم
و آنکه سبب آن انسداد مسالک ... در ... قلب ...
در ... علامت آن ... ضعف قوه ... علامات امتلا علاج ...

نقع شده باد و به و اشربه مثل سکنجبین زوری و سکنجبین عنصلی و القوه قلت الموجات با قوه و انچه سبب
آن انسداد مسالک البهرات باشد روح حیوانی در دل قلت بحصل بی ما رسد علاج آن است که اغذیه تند بد بود
سبب طاهر نباشد و این نوع مهلک است نعوذ بالله چنانکه بقراط گفته من اصابه مرارا کثیره غشی شدید من غیر سبب
ظاهر فقد یموت فجاه فصل پنجم در امراض معده و در اوجاع جهار رفادات فصل اول در قلت اشتها قلت اشتها سبب عشم است یا با حرارت
دست بقصد با از رف آن با سیهال و طمث و رعاف و عیران یا از سوء المزاج حار یا از سوء المزاج بارد و تدبیر آن قلت
الکل یا از الک آنکه از و دم محمود محمود نشود علاج حسی وجود یات از این است با ما تقدم آن است علاج حسی قطع سبب
یا تولد دم است و آب کشت خول صالح با غذیه چون مرطبه موافقه با سبب فساد دم یا از اخلاط بلغم بود
علامت صفراوی صفراوی است که روی و زبان و رنگ و بدن است و تلخی دهان و رنگ و علامت بلغمی شده ماضی انی و عابه و
مبدا او بخصوصه در طعم و رایحه و علامت سوداوی شده قلت مع غلظت اوست علاج او منقیه بر سبب از خلط
غالب و بعد به مالحه و رضا و ان خلط است قیاب انچه در صفراوی شربت زون بکار و ماسک و ها یان و ما النعو با کوفت
ره و فالة و بره و اسقی با و دکه و دنی الوجه و الشی انار دانی کیموسا ید داد و آب انی ناید او و دور
بلغمی قلت که زوک و آب کوشت تقام حرارت با از مایه ترماجی معمول از آن کندم و حلبه و روغن سره
و عسل دهند و وکت و بعد فرماید در سوداوی حلیم گندم و نخود آب گوشت بره و شستان مثل و شیر
و شکر و مغو کله و اعتبال انها و هند و نفث وارد و او و روغن گل ضماد کنند ضعف معده که شبه زیاد کند آرد با قلا
ده درم و تخم با در روج بنج درم کوفته با در روح بر ستند و ضماد کنند جمع اد و به اغذیه که کثرت من منقب
لودره و خشتی لی و تخم کند و تخم ما زو تخم شلغم و تخم اسبست و تخم زب و تخم کند ناد و شبت و اگر فتی ز در دار نماید
و کنجد و حلبه و نخود و انجیر در این باب نافع باشد فصل دوم در کثرت اشتها اسباب کثرت اشتها ضعف است فلاوان علاج حسی
علاج آن تحققات و مدارات حلت است و استعمال طلای مرکب از مشک و مروارید مشک و روغن گل با ز زره
گرم و سر که با سدات ها با رکه نه و کاهو و برنی و تو نشده جمیع ادویه مقلل محققه من فند سداب
و زیره و عدسی و تخم ملحکت و شهدانه و تخم کاهو در این باب نافع است
سبب شنه شدن نیز در ستان حرارت محفیه با رو رت مجده است علاج حسی اگر سبب حرارت باشد

الت

آلت و آب تمر آرم موسته و بستان و سینه بر بند و موم روغن معمول از روغن بنفشه بادام و موم سفید و آب
کشنیز استعمال نمایند و گشنیز و ساق و بر مانند آب عنب الثعلب و برگ کاهو و برگ کرنب ضماد کنند و فر
سرکه با روغن گل ممزوج ساخته برسنده و بستان نهند با سرکه او روغن بنفشه و انده یا حلبه کوفته
طلا کنند و اگر سبب رود ها باشد موم روغن زرگل روغن مصری با روغن بوس یا روغن نرگس یا روغن قسط و موم زرد
استعمال نمایند و نان حیده و ارد حو و حو و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته و جاوشیر بر بندد و ضماد کنند
و حلاب مرکب از زرد آب و شبت و بابونه و حلبه و قیصوم و بنات کنند و اگر در بستان شیر منجمد و منعقد گردد
و جعد و در از نند با اگر لبن و ما نزو ما کندم و ارده با قلا و روغن کنجد ممزوج ساخته ضماد کنند با ارده کنجد و روغن
گاو و عسل وارد یا قلا و نان گندم کوفته ضماد کنند و زو زمان بار دو حلبه و خطمی و تخم کتان و راز یا نه
حرارت بستان الطول است جنبنی نافع باشد واسه اعلم فصل پانزدهم در اورام الثدی در ستان ما حارث باید و انچه
حارث علاج سبب صلابت و انتفاع و وجع دیگر اوست علاج آن در ابتدا آن است که ادعات و مسکنات و استعمال
نمایند علاج آنکه اشر که زوفه و آب کرم بر زنند و بر ستان نهند و با قلا و حو مفات کوفته با زرده تخم مرغ
و آب گشنیز تازه ضماد کنند با سکنجبین و روغن گاو و ارد با قلا با یکدیگر ممزوج ساخته با برگ عنب
الثعلب و روغن گل ضماد سازند و در وقت انتها و شکستن حرارت حلبه محلله مثل تخم کتان و بابونه
و اکلیل الملک و کنجد کوفته با موم سفید و روغن گل استعمال نمایند و تخم کتان کوفته با سرکه طلا کنند
صفت ضماد نافع در این باب آرد گندم و آرد جو و آرد باقلا و حلبه و خطمی کوفته از هر یک پنج درم
مر سه درم زعفران دو درم با زرده تخم مرغ ضماد سازند و اگر بر پستان درد کند و نگیرند صندل
و اقاقیا ضماد سازند پایه بر طان حادث شود و انچه یا روث علاج حسی آن است که اگر فی کوفته بر بستان
ضماد سازند یا با بونه کوفته یا برگ زرآوند با آب کرفس سرشته استعمال نمایند و اگر ورم صلابت گیرد و روغن
بنفشه بادام با زرده تخم مرغ با روغن زیتون یا زهره گاو یا در سرکه با موم و روغن گل و فلوات
و آب کاه زرضماد کنند و علاج سلعه و غده و حادثه در ورم آن است که برگ شفتالو تر و برگ سداب تر بکوبند

و ضماد ... زنند **باب یازدهم در امراض معده** و آن مشتمل بر ... فصلست **فصل اول** در سوء المزاج معده سوء المزاج

معده یا ساده است یا مادی اما آنکه ساده است یا حار است سبب استعمال اغذیه و ادویه حاره و ... [illegible]

علامتش عطش و حرارت دهان و ... و قلت شهوه طعام و ... اغذیه لطیفه و قلیه حاره ... [illegible]

و انتفاع یا شیاء بارده است **علاجش** ... شراب ... شراب غوره و شراب

خشخاش و شراب ... و شراب ... و شراب ... با گلاب و آب یخ

بارد ... طعام ... اغذیه ... [illegible]

غوره ... [illegible]

... معده ضعیف ... سکنجبین ... و شراب ... [illegible]

... گلاب و آب ... ضماد کنند و ... [illegible]

علامات ضعف الهضم ... و قلت عطش و کثرت شهوه طعام ... از معده ... [illegible]

... **علاجش** ... حرارت ... جوارش عود و جوارش

مصطکی و ... [illegible]

مصطکی و فلفل ... علامت آن قلت عطش و کثرت آب دهن ... رطبه ... [illegible]

و سرعت نزول طعام ... [illegible]

رطبه ... **علاج** ... سکنجبین عنصلی و جوارش مصطکی و قرص

... در معده روغن مصطکی ... [illegible]

علامات عطش و جفاف لسان و قلت آب دهن ... و انتفاع با غذیه رطبه است **علاجش** رطب ... [illegible]

... ماء الشعیر ... و اسفاناخ و کدو و استحمام ... [illegible]

و رطبه ... معده روغن ... **علامات** ... عطش و جفاف لسان ... [illegible]

... **علاجش** ... [illegible]

... ماء الشعیر ... و اسفاناخ و کدو و القمه معده بصندل و گلاب ... [illegible]

... روغن ... **علاجش** ... و کثرت صداع ... [illegible]

... **علاجش** ... معده ... [illegible]

... **علاجش** قلت عطش و کثرت ... جشاء حامض ... [illegible]

حموضه ... [illegible]

... **علاجش** استعمال اغذیه ... [illegible]

حاره رطبه ... [illegible]

و شراب ... و گلقند و ... معده روغن مصطکی ... [illegible] **علامات آن**

... **علاج آن** ... حاره ... [illegible]

و فلفل و جوارش عود و جوارش مصطکی ... و شراب ... [illegible]

معده روغن ... و مصطکی و روغن زیتون ... حاره ... [illegible]

علامات آن عطش دائم ... حرارت دهان و ... صفراوی ... [illegible]

... **علاج آن** تنقیه معده از صفراء به سکنجبین و آب ... [illegible]

... سکنجبین ... [illegible]

مذکور در سوء المزاج حار ساده ... رطب ... **علامات آن** ... و قلت شهوه

طعام و کثرت ... معده ... **علاج آن**

... سکنجبین ... گلقند ... جوارشات ... [illegible]

که در آن ... **علامات آن** ... حامض و انتفاخ

... و قلت شهوه طعام ... [illegible]

... **علاج آن** تنقیه معده ... [illegible]

... [illegible]

وزوفا و گلقند بعد از آن تناول جوارش حاره مذکوره و زنجبیل پرورده و سکنجبین عسلی و غذا
قلیه و مطبخه با دارچینی و فلفل و زیره کوفته و آب گرم ممزوج با دارچینی و فلفل و زعفران و نان بار دیگر با آب تازه
بود و اول علامت آن کثرت شهوت طعام با ضعف هضم و کثرت نفخ و جوش معده و حرکت دلال
حامض قبل از اکل طعام و جفاف لسان و صفره لون با سواد و غلظت و کدورت قاروره و ... و صفوه و قراز
نبض و عظم طحال و وجع ... علاج آن تنقیه معده و ... اسهال کردن افتیمون و ... آن
بعد از آن ... معده ... مذکوره ... **فصل دوم**
در وجع معده سبب وجع معده ... است ... معده ... تناول طعام موذی با ضعف معده ... هضم
غذا و رفع آن ... اورام و قروح ... اخلاط ... که سبب آن ... معده ... حدوث
آن ... غلیظ ... ضعف حرارت ... اخلاط ... در معده **علامت** آن
... بعد از تناول اغذیه ... بعد از گذشتن طعام از معده و استراحت ... است **علاج جنس** ... تناول ...
... و ... و مصطکی ... و
... معده ... روغن مصطکی و روغن ... آب
... معده و استعمال ریاضات ... معده ... تناول طعام ... معده
... **علاج جنس** ... معده است از آن طعام و ... تناول جوارشات ... معده
حرارت ... مصطکی ... موافق ... طعام ... و اندک ... آن
ضعف معده است از هضم غذا و رفع آن **علاج جنس** ... که ... سابق ذکر ... الله
و اسهال **علاج جنس** ... معده است اگر ... اخلاط ... معده
... اغذیه ... اطعمه ... آن اورام و قروح معده
علامات ... مذکور ... اخلاط ... معده و استفراغ آن
... معده **علاج جنس** ... و ... حرارت ... طعام

تناول

تناول ... در معده و ... حارث ... و ... که ...
نماید ... **علاج جنس** ... تناول ... معده ...
قرص ... شراب ... تناول ... حاره ... قبل از طعام
صفت قرص که ... است ... درم ... ده درم
... درم فلفل ... درم ... کوفته و بیخته اقراص ساخته
قرص یک درم **صفت دیگر** کندر و مصطکی ... کوفته و بیخته
... اقراص ... قبل از طعام ... صفرا ... صفرا ... معده
علاج جنس آنست که نقصان ... حرارت ... و عطش و سایر علامات
صفرا و ... طعام از معده ... معده ... طعام تناول ...
و این علامت ... صفرا ... صفرا ... صفرا و ...
علاج جنس استفراغ صفرا ... و اسهال ... معده تناول سکنجبین و شراب ... و شراب انار
... شراب ... و شراب ... معده ... و ...
... **فصل سیم در ضعف معده** ... ضعف معده ضعف جسم ... مردم
ضعف معده را الضعف ... اطلاق میکنند ... المزاج ضعف ... قوه جاذبه اکثر ... رطوبت
و رطوبت ضعیف میگردد و قوت ... از رطوبات ... از کثرت ... و ...
علامت ضعف جاذبه آنست که ... طعام ... طعام از معده
... معده ... **علاج جنس** تناول اغذیه لطیفه
... و آب گرم ... دارچینی و مصطکی ... معده ...
مصطکی و سعد و قرنفل و ... و آب ... آب ... تناول طعام ...
خوابیدن و اطراف ... ریاضت ... **علامت** ضعف ... است ... طعام زود از
معده ... نزول کند ... طعام ... تناول ... **علاج آن**

استعمال الایارج صبر نیست و فیقرا تش در ادرار البول و حرارت جگر و اسهال و القند مقوی معده نفاخ معمول از عود
خام و آمله و کلنار و گل و قرنفل و سنبل و تناول کباب و مطبخه مرغ و تیهو مانند آن علامت
ضعف و افزونی گشت طعام زیاده از عادت و حرارت شکم باشد علاج آن تناول امیاه فواکه و کلوس
جوارش صبر و ماشی مقوی باز روغن بادام و انیسون نافع و قهر باشد و اسهال رطوبه لزجه بوده است علامت آن
ضعف هاضمه است طعام در معده بگذرد و حشاور طعام ماکول آشنه باشد و النقل محروسی کند و لازمش باشد
علاج آن تناول الکعبات با مصطکی و عود و جوارش عوزه و زنجبیل کرده و معجون فلاسفه و تدابیر معده
روغن مصطکی و زیتون حب جواهر ان وار نخل سنبل لیث بنوره هاضمه رافره دهد و اعانت کند
فصل ورم معده ورم معده یا حار بود یا بارد و در هر نوع با صلابت بود و الت علامت آن وجع
حرارت لازمه و خشونت وجه زبان و تب و عطش و سقوط شهوه طعام و ظهور ورم و وجع با حس و غلظی و التهاب
در موضع معده است علاج آن فصد باسلیق و اضماد مسهلات قوی و تب اضمادات از نوشیدن آب سرد
و آب صرف است و تلین طبیعت در ابتدا بمعالجات حقنه مثل آب عنب الثعلب و آب کاسنی
با مغز خیار چنبر و روغن بادام مانند آن و قرص طباشیر طین و در انتها مسکن حرارت مثل آب
ماء الجبن و آب کرفس با مغز خیار چنبر و روغن بادام و اقراص براعه به بلسه مثل ماء الشعیر با شیره بادام و کدو
و الضماد معده در ابتدا با صندل و رادع از ادویه خطوه و فی الفه بلین مثل آرد جو و کدو و نیلوفر و مغز الحنظل
صندل و گلاب و آب کاسنی و آب موم سفید و روغن گل و در انتها مخلوط محللات مثل بابونه و اکلیل الملک
و زعفران و تخم خطمی و عنب الثعلب و مصطکی و افسنتین و کلوس مغز بادام و روغن به در روغن مصطکی و موم سفید
صنوبر و بیرون و رات و حرارت آن و شدت حرارت تب و کثرت التهاب و کوفه معده و شدت
عطش است علاج آن و ورک لیک مسالفه در تبرید و ترطیب این نوع با رشته علامت بلغمی
استرخای معده و عدم حرارت و قلت شهوه و کثرت آب دهان و شدت حاصل از آن و عدم عطش و التهاب و وجود
تیم و لاضعیف لون و حرارت و سبب آن معده با هضم و قلت ریاضت و کثرت رطوبت مجتمعه در معده است
علاج آن تلین طبیعت با تخم زوفا و رازیانه و تخم کرفس و رسیاوشان با قلوس خیار چنبر و گلقند با

الوصل با مغز خیار چنبر و گلقند و روغن بادام و تدابیر معده روغن گل و روغن بارد و القند مکی گشته بالک و سعد و
و سنبل و افسنتین با مرکه و روغن بارد و اضمادات و اقراص ادویه لطیفه مثل طیبوان و السلات با روغن
بادام و کرنب و حب رمان روغن زیتون کهنه بر مانع جلاب و نوشیدن آب کرفس و آب بادیان با روغن بادام
هر صباح و تریاق اربعه و قند اسطوخودوس و اطوس آب الحسک علاج آن صلابت معده که ورم بارد ماند باشد
جعده اکلیل الملک و اشق و زعفران و صابون و مقل عربی مصطکی و جاوشیر مقل سعد ترا از هر یک ده درم افسنتین
و سنبل از هر یک نیم درم صبر اشنه درم کندر و شب ... درم خطمی بابونه ده درم سه ... و پیه مرغ از هر یک دو درم
موم زرد و سه درم ضماد سازند ضماد مرهم است صلابت نزد و صلابت معده و کثرت ادرار ...
... و حفاف عسی بلاغر ... ملین طبیعت ... و آب کرفس با ره با مغز خیار چنبر
و روغن بادام ... الاصول ... مانند ... ستعمال قرص ...
... و الضماد معده با صندل ... از ... ضماد ... از ... و حب ... و تخم کتان
و بابونه و افسنتین و زعفران ... و پیه مرغ و ... و روغن ... تخم کرفس
... بادام ... مصطکی ... سنبل ... و ... و دارو ...
... ضماد ... از هر یک ... درم ... و
الداره از هر یک دو درم حلبه ... درم کل بابونه و خطمی و بنفشه و آرد جو از هر یک ده درم کوفته و بیخته ...
تخم کتان ... بروغن بادام ... طعام ... ساعت ... ضمادات ...
و بعد از ... که در علاج ... مذکور شده و بعضی ... فصل ... و عضلات ...
... معده ... علامت آن ورم
ظهور ... و کثرت آب ... و ... و ... علامات ورم
و گاه ... در حالت ... و ... اگر ... حار باشد ... و ...
فصد باسلیق ... و اصحاب ... و ... معده با صندل ... عنب الثعلب
و بابونه و بنفشه و آرد جو و خطمی و اکلیل الملک ... با موم و روغن گل و روغن بنفشه ...

بارد بود و قاروره سفید استعمال حقنه با ادویه محلله اخلاط غلیظ مثل افتیمون و بسفایج و اصل

و [illegible] و بابونه و اکلیل الملک و رازیانه با طبیخ چغندر و ماء العسل و روغن کنند و تضمید معده با حب

حلبه محلله مثل سعتر و بابونه و اکلیل الملک و اذخر و حلبه و حب البان و سنبل و مصطکی و مغز بادام

تلخ با لعاب تخم کتان و روغن کرسی و موم و [illegible] صلابت معده و صلابت عضلات آن

متشکل گشته و سلامت افعال معده و عدم آن مانند که در صلابت [illegible] افعال معده ماوف و صلابت مستدیر بود

و در صلابت عضلات افعال معده سالم و صلابت مستطیل باشد بطرف آن غلیظ و دیگر رقیق مانند دنب

الفار **علاج** عضلات موضوعه بر معده است که اگر مزاج و حرارت غالب باشد علاج [illegible] و

[illegible] و تخم کاسنی و [illegible] و اصل السوس با طبیخ چغندر و [illegible] بسایند و ضماد کنند و اکلیل

و اکلیل الملک و بابونه و تخم خطمی با روغن گل و موم ضماد سازند و اگر برودت غالب بود ضماد

لطیف [illegible] و بابونه و بسفایج و تخم [illegible] اصل السوس و برسیاوشان و اشقیل

و [illegible] و گاوزبان و [illegible] و امثال اینها مانند [illegible] کنند و مقل و [illegible]

حنا [illegible] زعفران با لعاب حلبه و روغن زیتون و پیه کهنه ضماد کنند **فصل پنجم در قرحه معده** علامه قروح

معده [illegible] در وقت تناول اشیاء حامضه و مالحه لذاعه و وجع در زیر استخوان [illegible]

و اگر قرحه در فم معده بود در بالای ناف [illegible] در قعر معده باشد و [illegible] از خون [illegible] ظاهر گردد

و [illegible] کثرت [illegible] و [illegible] **علاجش** لکن [illegible]

دوغ [illegible] طباشیر و گل [illegible] و تخم حماض از هر یک یک درم و اگر کهنه باشد علاج خشک [illegible]

مثل مازو [illegible] و صلابت [illegible] مثل قرص کهربا [illegible] و استعمال ضماد [illegible]

از [illegible] و خطمی و [illegible] و گلنار و مازو و اقاقیا و گل سرخ [illegible] و آب سیب

و آب برگ مورد و اگر با استطلاق باشد و اگر با استطلاق احتیاج بود تناول [illegible] **فصل ششم**

در ضعف هضم ضعف هضم آنست که طعام در معده کما ینبغی منهضم نشود بلکه متغیر گردد به بعض کیفیات ردیه

و سبب آن تناول اطعمه کثیره و [illegible] بالکیفیه است [illegible] امور [illegible] استقرار

لطعام

لطعام در قعر معده است نزد حرکت و [illegible] و سهر مفرط و مانند اینها بعد از تناول طعام غیر الانهضام

[illegible] تقدم سبب او وقت معده و جشاء و [illegible] و غثیان و صفرة لون و تمدد [illegible] و نفخ

و قراقر [illegible] **علاجش** تنقیه معده از طعام فاسد بقی لطیف [illegible] سکنجبین

و اسهال بالگلقند و جوارش [illegible] و سفوف [illegible] و جوارش [illegible] و مانند اینها و ترک غذا

چندانکه طاقت داشته باشد بعد از آن تناول اغذیه لطیفه سریعة الانهضام مثل نخود آب و [illegible]

و مصطکی و دانه [illegible] زعفران و جوارشات و مرکبات مفیده مثل جوارش عود و قرص عود و حمام و سکون

و نوم و [illegible] معده به روغن مصطکی و روغن [illegible] و در این باب تناول [illegible]

و جوارشات مقویه مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و جوارش عنبر و استعمال کردن نافع بود و تخمه

آنست که طعام در معده مطلقا منهضم نشود بلکه فاسد گردد و مستحیل به جوهر غریب گردد با کیفیت

خود [illegible] موجب اسهال یا [illegible] گردد و سبب آن یا سوء المزاج [illegible] معده

یا ضعف جرم معده [illegible] انچه سبب آن سوء المزاج معده است علامات [illegible] سوء المزاج

سابق [illegible] مذکور شد و انچه سبب آن ضعف جرم معده است **علاجش** آنست که بسیار عادت

شده باشد و طعام قلیل منهضم شود و زیاده از آن بر معده ثقیل گردد **علاجش** تناول الایارجات و جوارشات

مقویه معده مثل جوارش عود و جوارش مصطکی و جوارش عنبر و استعمال ضماد مقویه [illegible]

[illegible] و مصطکی [illegible] معده روغن [illegible] و مانند آن **فصل در هیضه** هیضه حرکت

مواد فاسده غیر منهضمه است بالانفصال از طریق معده و امعاء [illegible] و سبب آن [illegible]

[illegible] طبیعت لطیف [illegible] **علامتش** آنست که با آن

کرب و غثیان و عطش شدید و [illegible] و اضطراب و وجع معده و امعاء و برد اطراف و ضعف نبض

و [illegible] وجه و وقت [illegible] اعراض [illegible] کنند و نفس [illegible]

گردد و اطراف [illegible] **علاجش** اعانت طبیعت بقی با آب گرم تا معده [illegible] حاصل کند بعد از آن

تسکین قی و اسهال به تناول سفوف حب الرمان و قرص طباشیر ممسک با شربت [illegible] قابضه

حامضه مثل رب ریواس و رب غوره و رب انار و رب به و شراب رمان منعنع و شراب فواکه و مانند اینها
و به تبرید معده از خارج به برف یا صندل مبرده نمایند از صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و گل
و آب غوره و آب ... و روغن گل و شمیم روایح بارده رطبه مثل صندل و به و سیب و گلاب
و بستن اطراف و ریختن آب سرد بر آن و مالیدن ... نافع بود ... در تبرید
علاج عطش نوع دیگر عطش حاصل است ... است که آب گرم که در ان انیسون و زیره
و مصطکی و عود ... جوشیده باشند ... بعد از آن اطلاق واقع شده معده و امعا از طعام
فاسد پاک گردد و بعد از آن قرص ... و به ... که مسکن خاصیتی نمایند در روغن مصطکی بر معده و جوانب
ناف ... روغن گل ... صفت ضماد که ... بالتمام ... اقاقیا و سماق
گلنار و ورد گل ارمنی صندل ... دو ... و ... مالیده ... خورد و آب به
لا آب سیب و آب ... ضماد کنند و اگر بدین نوع معالجات ساکن نگردد ... سابق ... و معده ... قی
نشد ... بعد از انقطاع ... طعام لطیف ... و نوم و راحت در مقام
معتدل اختیار کنند و در تقویت معده اهتمام نمایند فصل جشا جشا حالتی است که عارض شود
از ریح که متولد گردد از معده ... و جشا بسیار گردد طعام را با خود ... معده
آورد و هضم فاسد شود و سبب آن خلط غلیظ بلغمی ... ضعف معده و آنکه سبب آن خلط بلغمی
علاج آن تنقیه معده است ... و تقویت معده ... و ... نمایند ... و اجتناب
از اطعمه غلیظه ... و آنکه سبب آن ... معده است ... ضعف معده مذکور است
و جشا حامضی ... و ... و ... بعد از تنقیه شراب افسنتین و اگر
... بارده ... و جشا ... معده ... شود ... گردد
و معده را ... رسانند علاج آن ... معجون ... و جوارشی ... و معجون ...
و ... و ... فصل ... و ... بنا بر ... و ... و کندر و مصطکی
و ... فصل دهم در بطلان شهوت و نقصان آن سبب بطلان شهوت

سوء المزاج حار و حرارت معده است ... سوء المزاج بارد و مفرط یا انصباب خلط مراری یا ... المعده یا حصول
خلط بلغمی ... در معده یا حدوث خلط عفونی ... یا استغنای بدن از غذا یا قلت تحلل یا ضعف کبد
یا قلت انصباب سودا ... معده یا اطلاق حس ... معده و آنکه سبب آن سوء المزاج حار است علامت آن
عطش مفرط و حرارت دهان ... از ... حاره و استراحت یا ... آب سرد ... باشد
علاج آن تبدیل مزاج معده است ... مثل شراب انار ... و شراب فواکه و سکنجبین ...
و شراب ... زرشک و انار ... و آنکه سبب آن سوء المزاج بارد مفرط است ...
جمیع اعضا معده ... کند ... شهوت را اسقاط کند علامات ...
سوء المزاج مذکور شده و آنکه سبب آن انصباب خلط مراری یا ... معده علامت آن لذع و ... معده و
عطش و غثیان ... شده ... آب سرد و حرارت دهان ...
علاج آن اولا تنقیه معده است از آن خلط ... و ... بعد از آن ... بارده ... معده مثل
سکنجبین ... و شراب فواکه و رب غوره ... زرشک و غوره و آنکه سبب آن حصول خلط بلغمی
لزج ... در معده علامت آن ... لذع و عطش ... از روی ... باشد
الا آنکه ... و از ... آن ... گردد
علاج آن تنقیه معده است ... بلغم و تقویت معده ... جوارش عود و جوارش عنبر و سکنجبین ...
و عسل و سرکه ... و ... و آنکه سبب آن حدوث خلط عفونی ... علامت آن
غثیان ... علاج آن تنقیه معده ... و تقویت آن ...
... جوارش عود و جوارش عنبر و آنکه سبب آن استغنای بدن است از غذا
... علامت آن ... علاج آن ... و کثرت
... حمام ... و آنکه سبب آن قلت تحلل ... علاج آن ...
و ... حمام ... و مانند آن و ... تقویت ...
... که در آن ... و ... باشند

وراىحه ادهان مانند روغن مقلی چون روغن نرگس و روغن حنا و اگر سبب آن ضعف کبد است که کیلوس
را از معده جذب نتواند کرد و یا سده در کبد که مانع جذب کیلوس شود علامتش [illegible] از مختلفه
الالوان است علاجش مفتوحات کبد و مفتحات سده آن چنانکه در امراض کبد مذکور خواهد شد
و اگر سبب آن قلت انصباب سودا بفم معده است که بواسطه دغدغه فم معده منبه نشود و شهوه مضعف
شود بدین سبب حاصل نگردد علامتش آنست که مریض گرسنه نشود اگر طعام تناول نماید منهضم گردد چون
حموضات مانند الوانی تناول کند معده منتبه گردد و مریض گرسنه گردد و بیمار [illegible] طحال باشد علاجش آن
علاج عظم طحال است و تقطیع [illegible] که بمانند طحال و معده است سکنجبین [illegible]
[illegible]

[illegible]

قند حوارش معمول از مصطکی و انیسون و هلیله و بلیله و آمله و زیره و نانخواه و قاقله و دارچینی
و فلفل و [illegible] و نبات [illegible] شهوات [illegible]
لطیفه [illegible] طعام [illegible] کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] در آب پزد و [illegible]

[illegible] موم و روغن [illegible] مثل روغن گل [illegible] موم [illegible] و حرکت

و استعمال سکون و راحت و [illegible] اسباب [illegible] و اصحاب [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] غذا کند و از معده [illegible]

[illegible] لعدم اسباب استفراغ [illegible] طبیعت و کثرت عطش

[illegible] تناول اغذیه کثیرة الغذا [illegible]

جماع و استحمام [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] معده [illegible] عطش و کثرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و شیره تخم خرفه با ربیب در غربا و آنچه سبب آن تناول اشیاء غلیظه بود ضربت [illegible] تا آن که حرارت
[illegible] تقطیع و تلطیف آن [illegible] معده نشود و موجب تخمه معده و عطش گردد علاجش تناول مقطعات
ملطفه است مثل سکنجبین و آنچه سبب آن استفراغ [illegible] اسهالات است [illegible] موجب تحلیل رطوبات اصلیه شود
تناول [illegible] فاقه است [illegible] و شربت [illegible] و غذا مزوره [illegible] و زرشک
و امثال آن و تدهین اعضا به روغن بنفشه و بادام [illegible] استحمام معتدل [illegible] فصل یازدهم
در تهوع و غثیان تهوع حرکت معده است از برای دفع چیزی که در دست از طریق دهان با اندک حرکتی از مندفع و تهوع
حرکت واقعه معده است بی حرکت مندفع و غثیان حالت معده را که [illegible] آن تقاضای دفع میکنند
و غثیان دایم را [illegible] و سبب این حالات اخلاط فاسده [illegible] معده [illegible] بلکه
[illegible] معده [illegible] واگر [illegible] معده [illegible] در میان طبقات [illegible]
کرده تهوع و آن [illegible] صفراویست یا بارد [illegible] بلغمی یا سوداوی آنچه سبب آن [illegible] صفراویست علامتش تلخی دهان و
زبان و شدت عطش و التهاب [illegible] صفراویست [illegible] علاجش تنقیه معده از صفرا [illegible] سکنجبین [illegible]
گرم و استعمال [illegible] هلیله [illegible] [illegible] و تعدیل مزاج [illegible] و اشربه [illegible]
و [illegible] زرشک [illegible] خام و گلاب و [illegible] شراب [illegible] و شراب [illegible] و شراب سیب
و شراب صندل با گلاب و ضماد معده [illegible] صندل [illegible] و گل سرخ و سعد و مورد و کافور [illegible] و گلاب
صفت [illegible] که در این نوع [illegible] طباشیر و گل سرخ از هر یک درم [illegible] خام [illegible] درم و تخم [illegible] زرشک
و [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] و آنچه سبب آن
بارد بلغمی یا سوداویست علامتش [illegible] عطش و عدم التهاب و [illegible] ملوحت یا ملاوت [illegible] آنکه
[illegible] و [illegible] و [illegible] علاجش تنقیه معده [illegible] و تخم [illegible]
و اصل السوس [illegible] با سکنجبین [illegible] و تقویت معده [illegible] و شراب [illegible] و شراب [illegible]
[illegible] و [illegible] عود و [illegible] و استعمال [illegible] معتدله
و ضماد معده [illegible] و [illegible] و عود و [illegible] و زعفران و مصطکی

و [illegible] وقف الدم [illegible] با شراب [illegible] کند و اجتناب از فواکه رطبه و البنات و [illegible] صفت
قرصی که [illegible] بلغمی و سوداوی را دفع کند و معده [illegible] قوه [illegible] بیرون [illegible] از هر یک
چهار درم عود خام و مصطکی از هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته [illegible] قرص [illegible]
و گاه باشد که اخلاط [illegible] از عضوی دیگر [illegible] کند [illegible] علاجش
که [illegible] از عضوی دیگر [illegible] باشد [illegible] گردد [illegible] دیگر از آن عضو
منصب [illegible] علاجش [illegible] عضو [illegible] و تقویه معده [illegible] فواکه [illegible] عضو [illegible]
الاطراف و [illegible] در آب گرم [illegible] و محجمه [illegible] الکتفین [illegible] و گاه
که غثیان [illegible] از فساد [illegible] در کیفیت یا در کمیت [illegible] حادث شود علاجش تقدم
[illegible] علاجش تنقیه معده از [illegible] و تقویه معده [illegible] فواکه و شراب انار [illegible]
مصطکی با عود [illegible] [illegible] در [illegible] باشند علاجش [illegible]
[illegible] روز [illegible] علاجش [illegible] طبیعت [illegible] و قطع آن [illegible] افراط فصل
در قی الدم [illegible] خون که [illegible] بیرون آید یا از معده و مری [illegible] یا الصداع والقطاع [illegible] از معده
[illegible] علاجش [illegible] و [illegible] خون [illegible] و [illegible] و گلاب [illegible] کنند
و [illegible] و دم الاخوین و [illegible] آب با قرص که [illegible] صفت [illegible]
[illegible] الدم اقاقیا [illegible] و گل ارمنی [illegible] البنج [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] به [illegible] الحمل [illegible] و اقاقیا [illegible] با گلاب
و [illegible] سماق [illegible] و [illegible] بادام [illegible] از [illegible]
اعضا [illegible] که [illegible] معده [illegible] باشد علاجش [illegible] آن عضو [illegible]
[illegible] اگر از طحال [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] از [illegible]
اگر از [illegible] علاجش [illegible] و گاه باشد که [illegible] در معده [illegible]
و کیفیت [illegible] از آن حادث [illegible] که مزاج معده بارد باشد علاجش [illegible]

زیاده از حد کرده است علاجش باید که در ان شب و فوتنج و نمک جهت قی بنوشند با سکنجبین و شسته صبح
اما فم حصول القی و کوشش در این باب نافع است و علاج تخمه [illegible] در معده [illegible]
باب یازدهم در فواق فواق و کشش است که طبیعه داخله معده است از برای دفع موذی و آن یا فضولی است لذاعه
فم معده کشند از اخلاط حاره و یا بغذاهای حاره و یا [illegible] علامت ریاح محتقن [illegible] فم معده یا در طبقات
آن یا مرداری [illegible] رطوبات کثیره جسد [illegible] معده با طعام کثیر علامتها سوء المزاج بارد که عارضی
شده باشد آنکه سبب الاخیر است از فم معده [illegible] از اخلاط حاده و یا بغذاهای حاد و یا علاجش
وقت فم معده و حدوث آن بعد از اکل غذاها و دواهای [illegible] صفرا یا سودا باشد علاجش
قی است بسکنجبین و آب گرم و نوشیدن بعد از آن نوشیدن لعاب بزر قطونا و لعاب به دانه با روغن بادام
در روغن گل و گلاب نافع است آب گرم با روغن بادام و ضماد معده از صندل و آرد جو و خطمی و بزر قطونا و گل
سرخ و عنب الثعلب [illegible] و گل [illegible] شیره جو با شیره [illegible] با روغن بادام و کدو و خوردن سکنجبین نافع است
و آنکه سبب آن ریح غلیظ محتقن بود در فم معده یا در طبقات آن علاجش آنست که [illegible]
حادث شود مثل قی و امثال [illegible] بخوردن [illegible] حادث گردد
علاجش [illegible] فم معده [illegible] مثل تناول کموی و جوارش مصطکی و جوارش
عود و مصطکی [illegible] نانخواه و زیره کرمانی و استعمال حمام [illegible] رطوبات کثیره
جسد [illegible] فم معده است علاجش کثرت [illegible] و نقل معده [illegible] و حموضت طعام است در معده
علاجش منقیه معده [illegible] سکنجبین [illegible]
پرورده [illegible]
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible] علاجش تقدیم تناول طعام مذکور است
و ترک ریاضت و استحمام علاجش منقیه معده از آن طعام [illegible] و ریاضت

وتناول

و تناول کموی و جوارش سفرجل و نانخواه و مصطکی و قرص مذکور در این نوع سرکه نافع است از آنکه سبب آن
سوء المزاج بارد که عارض معده شود و سبب امتلای آب سرد باشد بعد از آن علاجش قلت عطش
و سبب [illegible] صحیح است و بعد از آن [illegible] ضعف حرارت بسیار واقع شود علاجش تسخین معده با غذیه
و ادویه حاره مثل کموی و آب نخود و ماء الاصول و زیره و دارچینی و ضماد معده چنانچه مذکور شد و استعمال
و امثال آن و جمع و فوتنج با روغن [illegible] و غضب و غم و فرح و جمیع اعراض نفسانی [illegible]
و فرمود کردن در رجوع و عطسه صبر نمودن بر فواق ریحی و امتلائی و [illegible] السبب استفراغ و [illegible]
حرارت عزیز نافع باشد و عطسه را در قلع اکثر فواق تاثیر عظیم است و نوم طویل و [illegible]
و [illegible] معده و [illegible] شدید انفع است و گاه هست که فواق بسبب [illegible] فم معده
عارض شود و اصابت تشنج مثل دران میکند و این نوع فواق بدست و از جمله علامات [illegible] مهلک است
و دران [illegible] عظیم باشد علاجش آنست که [illegible] استفراغات کثیره و حمیات [illegible] رطوبات
اصلیه حادث شده باشد علاجش ترطیب است به نوشیدن شیر تازه و روغن بادام و لعاب بزر قطونا و
لعاب به دانه [illegible] و ضماد [illegible] کردن بخطمی و بنفشه و موم [illegible] و روغن بنفشه با روغن بادام
آب [illegible] بحکم فرح کند و ماء الشعیر [illegible] و سایر معالجات [illegible] مذکور شد
در این نوع نافع باشد و گاه باشد که فواق [illegible] عظیم دران حادث گردد
علاجش [illegible] علاجش [illegible] نوشیدن
آب عنب الثعلب و [illegible] و سایر معالجات در باب [illegible] مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی باب دوازدهم در امراض کبد و دران هفت فصل است فصل اول در سوء المزاج کبد
علامات سوء المزاج کبد حار [illegible] عطش و حرارت [illegible] و خشونت لسان و قلت
شهوة طعام و حرارت موضع کبد و وجع و صفره لون [illegible] و سرعة نبض [illegible]
و [illegible] صفراوی [illegible] صفراوی باشد علاجش [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]

امراض کبد

با عرق کاسنی و قرص زرشک و قرص طباشیر و نزوره زرشک و انار و ماء الشعیر با اسفاناج و کوشت
بزغاله و جوجه و ماهی تازه و ما شابه آنها و تضمید کنند با ضماد بارده مثل عصاره کدو و نان [illegible]
بادرنجبویه و عدس و نیلوفر و صندل و کل سرخ و استفراغ ماده اگر مادی باشد بفصد باسلیق و اسهال
صفرا بمطبوخ هلیله با فلوس خیار شنبر و جهت مبالغه در تبرید کبد تکمید کنند بلکه برداشته استعمال کنند [illegible]
حلوا [illegible] باشد علامات سوء المزاج بارد نبض و [illegible] و فساد لون و قلت عطش و بیاض لسان و [illegible]
و شدت جوع و قلت [illegible] هضم و لطو نبض و بیاض قاروره است و اگر مادی بلغمی بود علامات علامات بلغم
و غلظت قاروره باشد معالجه تسخین کبد است بمعاجین و تراکیب حاره مثل اطریفل و جوارش المسک
و جوارش الکمون و قرص افسنتین و قرص زرشک و شراب سکنجبین عسلی و ضماد حاره مثل افسنتین
و سنبل و اذخر و قسط و سلیخه و کل سرخ و زعفران با روغن سوسن و نار دین و ماء العسل حادثه [illegible]
نخود آب [illegible] ماء الاصول [illegible] و زیره کرما و جوزبویا و استفراغ بلغم اگر مادی بود [illegible]
علامات [illegible] سوء المزاج یابس عطش و لاغری بدن و یبوست دهان و قلت دم و صلابت نبض و بیاض
و رقت قاروره است و قلت آن [illegible] علاج رطوبت با اشربه و اغذیه مرطبه مثل شراب نیلوفر و [illegible]
ماء عرق کاسنی و ماء [illegible] زغاله و ماء الشعیر با جوجه با کوشت زغاله و اسفاناج و تضمید کنند با ضماد
از آب کدو و کاسنی و کاهو با روغن بنفشه و دام و موم علامات سوء المزاج رطب [illegible] نبض و صد علیی
و قلت عطش و کثرت آب دهان و رطوبت لسان و کثرت نوم و کاهلی و سوء هضم و لطو نبض و بیاض و غلظت
قاروره و لین طبیعت علاج آن استعمال ریاضت و تقلیل غذا و تناول مجففات غیر مفرطه است از اغذیه
مثل قلیه و مطبخه و نخود با دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و ازاده بیضه الاقحوان و دواء الکرکم و اعضاب
ار الفات و شراب آن علامات امزجه مرکبه و معالجات آن از بسط معلوم باید کرد والله اعلم
فصل دوم در ضعف کبد یکی از انواع سوء المزاجات مسا و جهت با حصول خلطی در کبد یا مرضی آلی بد تا لوفا
اللاتصال حادث در کبد و سبب ضعف کبد اگر قوی باشد جسم قوی او را ضعیف کرداند و اگر قوی شود بوضع
قوی ضعیف نکوند علامات مطلق آن قلت شهوه و فساد لون و استسقاء شبیه بگوشت تازه و وجع

نسبی [illegible]

نسخ آن از اصلاح اهم است خاصه در وقت نفوذ غذا در کبد علامات تمدید سدد ثانیه در غلات
و نفس و تمدد و انتفاخ و ثقل باشد که گاهی بتوان جرم کبد و شده را از این کرد و اندوه عفوان
و موم با دانه و دارچینی و فقاح اذخر و دو نوع عصاره کاسنی و افسنتین و غاریقون و سنبل
و سلیخه و مقل و مصطکی و اکار دانه و زرشک و آب کاسنی بقدر ما بسا لحیه نزاع و داخل مرکبات
شراب انار و قرص زرشک و قرص ورد و شراب ترکیب و اغذیه نرم و نخود و غذای مرکب از
و انار دانه کرفته با دارچینی علامات ضعف حادث به کثرت و لین و بیاض لسان و لاغری بدن است و عدد
آن اگرار به رقت و اخوت باشد علاج آن ادویه علامات و قلت استعمال ادویه قابضه علامات آن
ضعف ماسکه لین طبع و لاغری بدن و بول بحرکت و حدوث آن اکثر از رطوبت است علاج آن استعمال ادویه قابضه است
مثل گلنار و دار ترسته و کل سرخ با ادویه حاره رطبه عطره مثل سنبل و سعد و دارچینی و مصطکی علامات
ضعف هاضمه تغیر رنگ و فساد لون و احوال استسقا غالب است و حدوث آن اکثر از برودت و رطوبت بود
علاج آن استعمال ادویه حاره عطره مثل سنبل و اشباه و جوز بوا و مصطکی و اقسنتین و سعد
و فقاح اذخر علامات ضعف و اقعه قلت صبغ بول و زردی ماء و قلت شهوت طعام و صفرت براز و بول
کمر طه بیاض و قلت کل و برازت و حدوث آن اکثر از افراط موثرت استعمال ادویه مسخنه و مسام و کیسات
کلیه است و اگر سبب آن سوء المزاج کبد است علامات و معالجات مذکور شد و اگر سبب آن حصول خلطت
در کبد حصول سدد و شان آن مانند سده است عارضه در آن که اخلاط در رگهای تنگ نشود با خلط دو یا در رکهای آن
نسبی مرار و لحی طحال و کلیه و مثانه و رحم که هر یک جذب فضول میکند و مانند آن شوند کردد در کبد
باقی مانده و خلل در افعال او پیدا شود و ضعیف کردد علامات هر یک وجود نشسته در آن عضو علاج آن
در موضع خود مذکور خواهد شد و اگر سبب آن قرحه و مرض آلی است در کبد مثل سده یا تفرق اتصال نماید در
و مانند آن علامات و معالجات آن نیز مذکور خواهد شد فصل سیم در سده کبد و آن از امهات امراض کبد است و حدوث
آن اگر در جانب مقعر بود سبب آن یا حرکت و ریاضت و دخول حمام و شرب آب سرد از اغذیه است
خصوصا غلیظه و زحمت مثل هریسه و پالوده و قطایف و ماکولات که سده شوند مثل کل و گچ و انگشت و انار و اکه

بخشد به النقرس نفعی [illegible] اخلاط [illegible] النقرس [illegible]

[illegible] در موضع [illegible] و اگر [illegible]

که [illegible] دفع [illegible] باد [illegible] از

[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

زیاده کنند ضماد دیگر که در وقت آشوب نافع باشد صندلین و گل سرخ از هر یک یکدرم ماثونه
واکلیل الملک و نعناع و آرد جو از هر یک چهار درم افسنتین و فوفل و سنبل و اشنان از هر یک دو درم
مصطکی و سنبل از هر یک دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ روغن ماثونه و روغن نعناع و موم
ضماد سازند ضماد دیگر که در اخلاط نافع است صندلین و فوفل و نعناع و ملو و سنبل و مصطکی
و سعد از هر یک سه درم گل سرخ و ماثونه و تخم کتان و افسنتین و اکلیل الملک و پرسیاوشان از
هر یک یکدرم زعفران یکدرم و نیم روغن ماثونه و موم زرد ضماد سازند و جهت تلیین طبیعت
مطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت و تمر هندی اگر ورم در جانب مقعر باشد و در شدت مدرات
مثل تخم خیار و تخم خربزه با تخم کاسنی و سکنجبین بزوری معتدل نافع است اما سکنجبین ساده
اگر در جانب محدب بود صفت سفوفی که ورم محدب را نافع بود ریوند چینی یکدرم و تخم گل سرخ و ورد
و تخم کاسنی و رازیانه و تخم کرفس از هر یک سه درم مغز تخم کدو و خربزه و خیارین از هر یک پنج درم کوفته
سفوف سازند شربتی سه درم صفت قرصی که همین منفعت دارد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و تخم کشوث
از هر یک سه درم طباشیر و ریوند چینی یکدرم و لک مغسول یکدرم کوفته با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب قرص
سازند شربتی یک مثقال و آنچه ضماد گفت علاج صلابت جگر و علامات آن درشتی زبان و سده
حرارت و التهاب و عطش و وجع ناخوشی و درشت بعضی و امارتها در روده و صلابت از است
و صدوث آن در وقت گذشت تولد صفرا و سده کبد است از کبد مراره مستدعی نزاوندن علاج حمی
اسهال صفرا است بطبوخ هر کب ورد ادویه مفتحه بارده با شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی اگر ورم از جانب
مقعر باشد و نیز کبد باشد به واطلیه بارده که در آن قرص نشا زرشک مثل شراب نیلوفر و شراب
آلو و سکنجبین ساده و ریوندی و طلا مرکب از آرد جو و صندل و اشنان و حنا و گلاب و آب
کاسنی و سرکه و اگر ورم در جانب محدب کبد بود اکثر مدرات استعمال نمایند و اگر بتعب آنکه نزال
بارد کبد است باشد یا ضعف معده علاج حمی ماضی در صورت وقت عطش و زیادتی وجع
و احساس ثقل ورم و تنفس و عدم وجع و حمی و الطر و لین نبض و ماضی قاروره و ارا است علاج
علاج حمی

علاج حمی استفراغ بمنضج و مسهل مرکب از بیخ کرفس و بیخ رازیانه و اذخر و انیسون از
ورد و فقاح و تودریج و غار و القرنفل و تربد و قنطوریون دقیق و نیز سنبل و اکثر مانند این اگر ورم در مقعر باشد
و ماء الاصول بنضج کرفس و انیسون و رازیانه و ماء اکراه و بیخ کاسنی با سکنجبین بزوری اگر در محدب
بود و بعد از آن شستن کنند با قرص معمول از گل سرخ و انیسون و تخم کرفس و نقاح و اذخر و مصطکی
و سنبل و اسارون و ریوند و فوه و لک مغسول و زعفران و بعد آنکه آب کرفس با زیره و دارچینی
و اکلیل الملک و آنچه مسهل بود و اول بیت آنکه اجتماع اخلاط غلیظ بود و اول بیت کند که اعطا شده و اقوی در
مجری که میانه کبد و طحال است یا تقدم ورم حار یا بارد ماخوذ به واقعه بران علاج حمی احساس ثقل
ثقل در تحت اضلاع و اکثر وقت اول و الافراط و قلت بول و سقوط شهوت و عدم وجع و حمی ارتفاع
و گاه باشد که با حرارت مزاج بود علاج حمی اسهال کردن است بعد از تلیین طبیعت و نضج تمام ماء الاصول
بعد از آن استعمال سکنجبین بزوری و غیره و حب ایارج الاکبر و امثال آن با سیاه و تریاق اربعه و مثرودیطوس
و اضمده معمول از حلبه و کرنب و اکلیل الملک و بابونه و الانیسون و اکلیل الملک و سعد و گل سرخ و سنبل و صندل و روغن
گل و موم صفت ضماد نافع حلبه تخم کتان از هر یک ده درم کندر هفت درم اکلیل الملک و بابونه از هر یک
کوهان و ضماد از هر یک ده درم کندر هفت درم موم و به لطف از هر یک یکدرم روغن بارد
روغن نعناع ضماد سازند و اغذیه حار مثل نخوداب و گوشت کبک و دراجین و زیره و الکامه با قند
سفید مخلوط سازند و فرق میانه ورم کبد و ورم عضلات آنست که ورم کبد هلالی است بر طرف دقیق
و میان غلیظ و ورم عضلات مستطیل بر طرف دقیق و دیگری غلیظ و با آن اعراض لازمه ورم کبد نیست
و ورم عضلات و اما تحبس محسوس است و ورم کبد در عضو صاورم مقعر که هست محسوس نیست علاج آن
مثل علاج ورم کبد است از فصد و اسهال و استعمال بادیات و محللات لیکن در علاج ورم کبد استعمال
رادعات و فصد الا که مخلوط به ملطفات باشد و محللات صرفه بدانی که عاریست و در ورم عضلات بی است
و ورم کبد و عضلات چون منقلب نگردد منتقل شود و انتقال آن بغی رهایی دهد که تشنه فرق میانه ورم کبد
و ذات الجنب آنست که در تغییر الم کنند تا نفس بر گشته چندانکه تواند و از زوال کنند و در حرکت نیز السعال

و بالای ران نقاطی یا نیز بانه اگر بی باید ورم کند بدت ذات الجنب و نفث و مشارکت بعضی نشان علامات
ذات الجنب است و واجب است صاحب اورام کبد را اجتناب از تناول فواکه فالفه و اطعمه غلیظ
و شراب غلیظ شیرین و غسل و جمیع حلویات و ملاحظه حرارت و برودت مزاج نیز از واجبات
باید آب انزیه و اضمده و سایر مرکبات استعمال نمایند و نیز واجب است ادویه که حرارت و برودت
آن قوی باشد در معالجه امراض کبد استعمال ننمایند چنانکه ابی سرافیون گفته است علاج الکبد بالادویه
التی لا تکون قویه و اینکه نیز اطبا [illegible] با علاج نیز تا ملاطفها کو بیده فان القوی الشدید یودی الی الاستسقاء
والقوی النفسی یودی الی الذبول ثم تعسر علاجه **فصل ششم در دبیله** اکثر حدوث دبیله کبد بود از ورم

دبیله کبد

حار بود چون ورم تحلیل نرود خراج که در باطن کبد مجتمع شود دبیله گردد و علامتش آنست که حمی
و وجع و عطش و سرفه کند و غشی و ذهاب شهوت و سایر اعراض اشتداد یابد و مریض را رقتی
حسی متغیر باشد چنانکه رخسار سرخ و لب را تواند جنبید و چون مجتمع گردد ورم زیاد
تر شود و جمیع اعراض ساکن گردد و چون منفجر شود ناقض و قشعریره حادث گردد و مده مانند
ورد شراب با اسهال بیرون آید و مریض از ثقل خفیف و راحت یابد و گاه باشد که مده با قی
ماند و راه منفذ نبود تا [illegible] اندرونی و رساند [illegible] که ورد و علامتش آنست که
ورم کمتر شود و اعراض آن ساکن گردد و وقع به ادرار بول یا از راه [illegible] نماید **علاج آن**
در وقت ظهور آثار نضج استعمال مفتحات و منضجات و ملطفات [illegible] تا زود منفجر و منقح گردد
و چون منفجر شود اگر با اسهال بیرون آید اعانت طبیعت بملینات کنند و اگر با ادرار بیرون آید مدرات
خفیفه [illegible] ترشانند و بعد از ان قی را او با منقیات مثل جلاب یا ماء العسل یا ماء
الشعیر با سکنجبین [illegible] و ادره [illegible] بنوشند و بعد از ان [illegible] مخلوط یا ادویه که قوت
[illegible] رسانند [illegible] کنند [illegible] با تخم کالیز و تخم کرفس و سکنجبین یا ماء العسل استعمال نمایند
صفت دوائی نافع مصطکی و تخم کالیز و گل مختوم از هر یک یک درم و دم الاخوین وگل [illegible]
از هر یک دو درم کوفته و بیخته شربتی سه درم با سکنجبین یا ماء العسل یا جلاب بنوشند وادویه فالجه

سفوفه

سفوفه کند مثل صندل و لسان الحمل و مصطکی و ریوند و [illegible] با گلاب بر موضع کبد ضماد سازند و اغذیه
لطیفه مثل زرده تخم مرغ نیم برشت و ماهی تازه و [illegible] و بالوده [illegible] و از اطلیه طیبه مقوی
قوه نمایند **فصل هفتم در سوء القنیه** سوء القنیه فساد مزاج کبد است و استیلای ضعف [illegible] **علامتش** تهیج وجه و اطراف

سوء القنیه

و انتفاخ و فساد هضم و قلت بول و کثرت نفخ و قراقر در بطن و استحالت لون وجه به سفید و صفره
و بیاض و آن مقدمه استسقاست **علاجش** علاجش خفیف است [illegible] از استعمال مفتحات و ملطفات
و مدرات و مسهلات و مخففات و ریاضات معتدله و استحمامات متوقفه و نوشیدن شیر شتر اعرابی
و شراب [illegible] تناول و تقلیل شرب آب و اجتناب از کثرت غذا و تناول اغذیه رطبه و لطیفه
الا للاعتصام مثل ماء [illegible] نان و لبنیات و [illegible] و روغن گنجد و پالوده و قطایف و رشته و استسقا [illegible]

استسقا

ماده که بعضی اعضا یا جمیع بسبب ماده بارده مرطبه [illegible] در خلل و فرج آن را آید و آماس کند و آن [illegible]
نوع است لحمی و زقی و طبلی استسقا الحمی آنست که جمیع اعضا آماس کند و سبب آن ضعف قوای کبد است
و مزاج و سبب استفراغات کثیره از اسهال و عرق و بول و نزف دم بواسیر و حیض و تحلیل روح و قوا
عارض گردد و یا سبب نوشیدن آب بسیار در [illegible] و بعد از حرکت سقوط و جماع و در حمام
و بعد از حمام و [illegible] بیدار شدن از خواب یا سبب زقی که عارض بعضی اعضا میشود که [illegible]
طحال که بواسطه آن آنست از جذب سودا عاجز گردد و در کبد تا ماند و [illegible] دانه [illegible]
را بواسطه امتلا و چون مزاج [illegible] که بواسطه سوء المزاج بارد از هضم تام عاجز
گردد و طعام خام در کبد نفوذ کند [illegible] آن [illegible] و اعضا غذا [illegible]
منهضم را جذب کنند و نتوانند که [illegible] ماند و لهذا این نوع را
لحمی گویند و این اسلم انواع استسقاست **علامتش** ترهل وجه [illegible] طبع و بیاض و رقت قاروره و
انتفاخ جسد و بیاضی لون [illegible] و چون انگشت بموضع از بدن نهند [illegible]
[illegible] **علاجش** ازاله سبب سابق است پس علاج سوء المزاج بارد کنند بمعاجین و تراکیب [illegible]
در باب سوء المزاج [illegible] و اسهال [illegible] ماء الجبن و شیر شتر [illegible]

دو درمنه ترکی و مانند آن جریده و تناول اغذیه لطیفه قلیله الفضول مثل مطجنات
و نخود آب بجوالیبن با کبد تریح با دارچینی و فلفل و مصطکی و تخم الیبنر و استعمال ادویه
مثل کماذریوس و راوند و زراوند و انیسون و تخم کاشم و تخم الیبنر و کاکنج
و مرمکی و سنبل الطیب و قسط و اسارون و فودنج و اسارون **صفت** مر اودیه ادرار
بول کند کما فیطوس جعده انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک
سه درم سنبل الطیب سلیخه از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با ترنجبین درم با سکنجبین
بزوری دو درجه حب به اندازه [illegible] را از صلابه [illegible] تا قوت آن بزودی بجای
معده رسد و اعضا [illegible] مثل [illegible] چوب تاک و [illegible] کاکنج
و [illegible] برده و [illegible] ارمنی و در هنر زمک بار که کهنه بر شکم و اطراف
طلا سازند و ناخن [illegible] صاحب استسقا لحمی [illegible] و عطش شدید
[illegible] غلیان [illegible] و استحمام بآب مالح و بوره [illegible] و احتراز از آب
آب خالص [illegible] بعد از تناول غذا و تناول اغذیه بارده و غلیظ و لزج
و بقول و فواکه رطبه [illegible] و اگر با استسقا حرارت باشد علاج آن اشیا
قریب باعتدال مثل آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کرفس و شیر
شتر اعرابی با قند یا شکر العشر و قرص زرشک و سکنجبین بزوری [illegible] آب
دینار [illegible] کاسنی [illegible] **صفت** سفوف
استسقا [illegible] از هر یک یکدرم [illegible]
[illegible] تخم کشوث از هر یک [illegible] درم [illegible] تخم خیارین از هر یک یکدرم تخم خرفه [illegible] درم
[illegible] و اگر سبب استسقا لحمی احتباس دم [illegible] علاج آن
فصد [illegible] استسقاء زقی [illegible]
و [illegible] سبب [illegible] و سبب [illegible] طبیعت

استسقاء زقی

[illegible]

[illegible] از کبد [illegible] و پس آن مائیه [illegible] بفضای شکم یا [illegible]
[illegible] از آن منفصل گردد و از آنجا مجتمع گردد تا آنکه [illegible] گردد و از [illegible]
[illegible] حالتی [illegible] جنبش [illegible] و چنین [illegible] بانگ [illegible]
[illegible] بفضای [illegible] منصب گردد و گاه [illegible]
در [illegible] غذا [illegible] و تفرق اتصالی واقع گردد و مائیه از آنجا بفضای شکم
[illegible] موجب استسقاء زقی گردد [illegible] بدترین انواع استسقا است
علامات ثقل و عظم شکم [illegible] و [illegible] اطراف و [illegible]
[illegible] شکم صاحب آن چنین [illegible] آب [illegible] و چنین [illegible] بر آن [illegible]
[illegible] به پهلوی دیگر [illegible] از آب [illegible] **علاج** [illegible] ورم [illegible] اگر
سبب انسداد جگر ورم باشد تدبیر [illegible] کبد اگر حار [illegible] سکنجبین
و آب کاسنی [illegible] سکنجبین بزوری [illegible] و مانند اینها
بعد از آن استفراغ مائیه [illegible] حقنه یا با [illegible] و [illegible]
مثل حب [illegible] و کاکنج [illegible] یا [illegible] و قرص [illegible]
دانگ [illegible] تا قریب یکدرم [illegible] روز [illegible] آب [illegible]
راحت قرص زرشک تناول نمایند و بعد از استعمال مسهلات
[illegible] تناول نمایند [illegible] قرص زرشک و [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] مثل [illegible] و [illegible] الکرم
[illegible] الملک [illegible] و آب کاسنی با قند سفید [illegible] تناول نمایند
[illegible] و [illegible] و استعمالات [illegible]
[illegible] مرکب از [illegible] حب [illegible] و [illegible]
صفت [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک [illegible] درم

بر کنی کا دا آ دو از هر یک بقدر نخم کر ده چهار درم شیک زعفران نیم
درم کوفته و بیخته با آب رازیانه یا عرق سفرجل ساز ند و تلطیف
و تقلیل غذا و احتراز اعانت قوت و تقویت با شیاء معطره از دواجات
در استسقاء طبلی اخلاط ریاح غلیظ با اندک رطوبتی در فضای
شکم مجتمع کردند و سبب آن حرارت خراج کبد یا برودت معده
و طعام کاینفخ و هضم نشود کبد بسبب خارج از قادر هضم نباشد
و از ابر یا و اینجره کردا زده در اعضا محتبس شود **علامات** بر آمدن ناف و تندی
مانند نفخ خشک بر بالا و عدم ثقل وجستن دست بر شکم او و تند او از مثل آواز
طبل حس شود **علاج** تنقیه از اسهال رطوبات با حقنها و بعد از ان اصلاح
حرارت کبد کنند بعد از ان تقویت معده و تحلیل ریاح به مفتح کنند و زیره
و نوشیدن جا جاین کا سنی نقع مثل سکنجبین یا و خنداد نقوان و کمونی و تریاق اربعه
و معجون حب الغار و دستور کمادات سخنه دادن جملکه مثل روغن
سداب و روغن شبت بر شیافات حمولها از سداب و تخم سپند و رازیانه
و تخم کرفس در تر بد و ربان شیر بین و آب سداب و اجتناب از حبوبات و لبنیات
و فواکه رطبه و اطعمه غلیظه و اگر حرارت غالب باشد آب رازیانه و آب کرفس
با طبیخ بابونه و اکلیل الملک و خشک ورد از یانه و کرفس خوشند و بروضع جگر ضماد
حرکت از صندل دلادن و بیک استعمال نمایند و خوردن شیر شتر اعرابی با اول
شتر مزدوجه که مستقر است نافع بود و نوع دیگر از استسقاء طبلی است که از اختلاط حیثیت بود
و آن بعینه مانند طبلی است ایکن ریاح و رطوبات سخته شکم متحلل کرد و صلابت آن
علامات انتفاخ و عظم شکم و عدم برآمدن ناف شکم او در جمیع احوال مثل شکم حبلی بود **علاج**
تحلیل ریاح غلیظ که در استسقاء طبلی با شیافات محلله و ضمادات مرکبه از بابونه و اکلیل الملک

باب سیزدهم

باب سیزدهم در امراض **طحال** و در آن چهار باب است **فصل اول در قانات** و آن تغیر لون بدن است
بصفره یا سواد و تغیر رنگ چشم بود سبب آن ظهور خلط اصفر یا اسود بجلد و آنچه در باطن حدید باشد عفونت اما یرقان اصفر
سبب آن یا دفع طبیعت صفرا را بجلد و ظاهر بدن بر سبیل بحران یا سوء المزاج جگر کبد یا سوء المزاج حار مراره
یا حرارت مفرط جمیع بدن یا ورم شدید کبد یا ورم مراره یا ضعف جرم مراره از جذب صفرا یا سده حادثه در
مجاری میانه کبد مراره است یا شده واقعه در مجاری صفرا از مراره بامعا مند فع میشود یا استحالت
بعضی اخلاط و اعضا بصفرا بواسطه حرارت غریبه آنچه بسبب دفع طبیعت بر سبیل بحران **علامات**
تقدم حمیات صفراویه الم احشا و غثیان و تهوع و حرارت دهان و شورش طبع و شدت عطش و قلت
شهوت طعام و حدوث آن در روز بحران بود و اگر وقوع آن پیش از روز هفتم بود علامت بد بود و دلالت
ماده صفراویه و عجز طبیعت کند **علاج** معاونت طبیعت در دفع ماده با سحمام و نشستن در آب گرم و استعمال
مدرات و معرقات و غسولات مرکبه از بابونه و جعده و درمنه ترکی و مرزنگوش خشک و اقحوان و شبت و حماما و ترنج
و تدهین بروغن بابونه و روغن شبت و نوشیدن سکنجبین آنچه بسبب سوء المزاج حار کبد بود
غذا را مستحیل بصفرا گرداند و منقلب کرده بر بدن ریزد **علامات** عطش و حرارت دهن و قی صفرا و سقوط
شهوت و صفره عین و سرعت نبض و تندی صفرت با سود و بیاض بول و کف روبر بالای آن باشد **علاج**
تبرید کبد بشربتها و ادویه مذکوره باب سوء المزاج کبد و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و نظایر آن
و آنچه بسبب سوء المزاج حار مراره بود مراره صفرا زیاده از مقدار طبیعی جذب کند پس بواسطه افراط حرارت در آنجا
غلیان نماند و در جمیع بدن منبسط گردد و فرق میان آن و آنکه از سوء المزاج حار کبد بود آنکه از سوء المزاج
حار کبد بود با آن کثرت عطش و قلت شهوت و حمره بول و قی صفرا باشد و در این که از حرارت مراره بود
دلالت بر غلبه بود پس زرد پس سیاه گردد و در آخر غلیظ شود و فرق میان این دو آنکه از سده کبد بود
کاهش از رنگ آنکه کجا رونده گردد و صدوث سلی و دفع باشد **علامات** صفره لون بدن و سور و وجه و بیاض لسان
و لاغری و یبس طبیعت و چاشی و قت بولت در اول **علاج** تبدیل مزاج مراره باشد به آب ورد و مثل شراب آلو
و شراب انار و سکنجبین ساده و شربت زرشک با آب کاسنی و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ فواکه و نظایر آن و آنچه

سبب آن حرارت مفرط جمیع بدنست که موجب عفونت و اشتعال صفرا شود علامتش تحول لون بسبزی

ولاغری و حکه جمیع بدن و بیخوابی و قلت شهوة طعام و کثرت عطش و عدم ثقل در موضع کبد و خروج

صفراوی و بول و براز است و اگر حدت آن اندک اندک باشد علاجش استفراغ صفرا از جمیع بدن

بمطبوخ اهلیله یا مطبوخ آلو و مانند آنها بعد از آن تبدیل مزاج با اغذیه و اشربه سرد مثل ماء الشعیر و لعوقات

بارده مثل شراب انار و ریباس و رب [illegible] و هندوانه و خیار و کدو و خرفه و کاسنی و استحمام با آبها که در آن ادویه بارده

رطبه جوشانیده باشند و بعد از حمام بدن را بروغن بنفشه و بادام [illegible] و آنچه سبب آن ورم کبد است

بواسطه آنکه مجاری صفرا از کبد بمراره منسد میشود [illegible] صفرا در کبد محتبس شود و موجب

زیادتی خون کبد و تولید صفرا گردد و علامات و معالجاتش در باب ورم در کبد مذکور شد و آنچه سبب آن

سده کبد است صفرا مراره و دمعا و کلیه منسد شود علامتش آنست که با یرقان علامات سده کبد بود

و بول و براز سفید بود علاجش علاج سده کبد است چنانچه مذکور شد و تعاقب [illegible] اشیاء قابضه و مجففه

و آنچه سبب آن ورم مراره است علامتش حمی لینه و خشونت لسان و تهوع و عدم ثقل در موضع کبد است

علاجش علاج ورم کبد است و آنچه سبب آن ضعف جرم مراره است از جذب صفرا علامتش آنست که با یرقان

غثیان و قی صفراوی باشد و ثقل در موضع کبد علاجش علاج ضعف کبد است و آنچه سبب آن

سده حادثه است در مجاری کبد و مراره است علامتش تب صفراوی و تلخی دهان

و اندک ثقلی در موضع کبد و سفید شدن براز است اندک اندک علاج استفراغ صفرا است از بدن بحقنه

و اسهال بعد از آن تفتیح سده بمشیات حاره یا بارده بحسب مزاج و استعمال مدرات و آنچه سبب آن سنگ

در مجاری مراره واقع است [illegible] صفرا از مراره در امعا مندفع میشود علامتش آنست که براز بکلیه سفید شود و بد

بیرون آید و بانحراف صفرا نباشد و گاه باشد که با یرقان قولنج حادث شود علاجش تناول مفتحات قویه و استعمال

حقنه حاده است منفعت دوای [illegible] یرقان سدی را نافع باشد ریوند چینی و عصاره غافث از هر یک یک درم

و نیم [illegible] دو درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با آب [illegible] یا با آب کاسنی منفعت دوای دیگر همین

منفعت [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] دو درم با سکنجبین ساده و آنچه سبب آن

استحاله

استحاله بعضی اخلاط است و در جمله بعضی [illegible] حرارت غریبه حدوث آن یا از لدغ جانور زهردار است

مثل جراره و [illegible] زنبور و ارقم و اخلاط که با عمل و حرارت [illegible] متعفن و مستحیل بصفرا شوند

و در جمیع بدن منتشر گردند یا [illegible] زهرها [illegible] مثل زهر [illegible] زهره افعی [illegible]

[illegible] و خون با اخلاط [illegible] معص و عطش [illegible] علامتش

علاجش نوشیدن اغذیه و اشربه و ادویه بارده تریاقیه مثل ماء الشعیر و شیر و روغن بادام و آب

انار و آب سیب و [illegible] و لعاب بزر قطونا و آب کاسنی و قرص کافور و [illegible] معموله از صندل

و نوفل و [illegible] نیلوفر و گلاب و آب بید و یا از شدت حرارت [illegible] صفرا گشته [illegible] ورم [illegible] مستحیل

بصفرا گردانند و بظاهر بدن منتشر سازد علامتش عطش و وجع معده و قی صفراوی و ضعف

و این نوع از یرقان [illegible] بسبب تحلیل [illegible] علاجش نوشیدن

اطعمه و فواکه و بقول بارده است مثل [illegible] مثل ریباس و انار و سیب و آب

ترشی و هندوانه و خیار و کاهو و نوشیدن [illegible] صندل [illegible]

آنچه صفرا [illegible] سایر بدن [illegible] استحمام است [illegible]

جوشانیده باشند و در حمام [illegible]

[illegible] اگر حرارت [illegible] جوشانیده باشند [illegible]

و آب [illegible] نگاه کردن [illegible] زرد [illegible] گلاب و سرکه و آب [illegible]

و کشیدن [illegible]

[illegible] یرقان را نافع باشد [illegible] یرقان اسود [illegible] سده [illegible]

کبد و طحال است [illegible] طحال [illegible] جاری گردد [illegible]

و مجاری میانه طحال و معده بسبب آن سودا [illegible] منسد شود [illegible]

و با دم در سایر بدن جاری میگردد علامتش [illegible]

بدن و سواد لون وجه [illegible] علاجش [illegible] فصد باسلیق [illegible]

از حب و اسهال سدة المطبوخ افتیمون و ماء الجبن و امثال آن که نفع شده منضجات قویه و مانند حرارت کبد بیت

ورم الخراف کرده اند و تشنج اسازد و در بدن خارش کند علامتش جنب القی و غم و وسواس ... سبب فاجب

علاج آن خون اخراج و ورم فاسد سبب بفصد باسلیق و اسهال سدة المطبوخ افتیمون و نظایر آن

بعد از آن اصلاح مزاج کند باشربه و اغذیه و طلیه مبرده با ضعف حادث طحال از سبب آنکه سوء مزاج کبد

شود علامت سقوط شهوت و کدورت بیاض عین ابا ضعف ها بیک کسر سوی مجذب ... ایشان و اوعیه

در سایر بدن ساری شود علامتش کدورت بیاض علیم و خروج سواک برقی و اسهال علاج از

طحال باستعمال ادویه مقویه آن مثل جمادی معمول از افسنتین و سنبل و گل نارنج و فودنج و نقاع

اذخر و حاشا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یک چهار درم مقل یک جزو نیم اشق مقل جزو با جرب

گرما آب سداب و سرکه و نهادن مجمره موضع طحال با شرط و مالیدن خرقه خشن بران و در بیابان ... تشنا

استفراغ اخلاط مرکبه از شبث و بوره و نمک و سداب او قوچ و سرکه کهنه نافع باشد و مرتقی ... کبدی

و طحال آن ازآن ... کبدی قلیل السعه ... سوء المزاج که بسبب طحال شد بدسواد

و بان تهدد و ثقل و ... و وجع در جانب ایسر ... بول و ... از ... ایشان و ...

... اسهال و دفع طبیعت و بحران از امراض طحال ... علامتش آنکه بعد از امراض

طحال حادث کرد و مرض از آن خفیف باشد علاجش اعانت طبیعت استحمام و بدن یا دهان ملطفه

مثل روغن شبت و بابونه و سوسن در حین ... قاسم ... سبب ... حرارت باشد ... از سهر و ...

... کثیره و حمام و ابتدا

فصل دویم در سوء المزاج طحال

علامت سوء المزاج حار التهاب

در موضع طحال و صفره با کموده لون بدن و اختلاف نبض و صفره و حمره قاروره ما بین سواد و

بر از است علاجش مقیئه بدن از اخلاط سوداویه بفصد باسلیق تا اسلم از جانب چپ اگر سوء المزاج

مادی باشد و نوشیدن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و مانند آن و اغذیه ... سوء المزاج حار مذکور

شده صفت ... که تسکین حرارت طحال ... چهار درم طباشیر و تخم خرفه و تخم خیار از

و تخم خرفه از هر یک سه درم ریوند چینی و استو ... از هر یک یک درم و نیم زعفران یک درم کافور نیم درم

کوفته باید

کوفته باید با آب کاسنی یا قرص ... نیز ... با سکنجبین ... و تضمید طحال با ضماد بارده معموله از ارد جو

یا آب کدو ... نافع بود علامت سوء المزاج بارد سقوط شهوت و کثرت ... قراقر و ... و عدم عطش است علاجش

تکمید طحال است ... سکنجبین ... معموله از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و ... و تخم کشوث و تخم

و تخم ... بیخ کرفس ... رازیانه و اصل السوس ... قند و ... ورق ... معموله از پوست بیخ کبر ... فوراوند

... شب ... و زراوند و تخم ... و فلفل و قسط و ... شیح و ... با سرکه ... کبر

کبر و آب کرفس و غذا ... با کبوتر بچه ... و سرکه ... و تضمید طحال با ضماد مرکبه از برگ ... آب

بیخ کبر و ثمره ... علامت سوء المزاج یابس ... طحال و کثرت ... و خشونت ... لاغری و سوء

بدن است علاجش ترطیب است باستعمال اغذیه و اشربه مرطبه مثل ... بنفشه و نیلوفر و خشخاش ... شعیر ...

... و ... تضمید طحال با ضماد مرکبه از مغز تخم ... و تخم خربزه و تخم خرفه و خطمی ... و روغن

بنفشه و شیر دختران علامت سوء المزاج رطب ... بدن و کثرت ... و قلت عطش و سواد بدن ... است

علاجش تجفیف با اغذیه مجففه و اقراص معموله از ... و بیخ کبر ... و ... و نمک ... و ... آب کرفس

و ضماد مرکبه از ... و بوره و ... اشنان و ثمره ... علامت سوء المزاج حار رطب ... و ... عدم

و عطش و التهاب ... لون بدن و سواد قاروره است علاجش نوشیدن سکنجبین ... و تضمید با ضماد مرکبه از

سرخ و ... و صندل و ثمره ... با ... کدو ... علامت سوء المزاج حار یابس ... افتادن

و شدت عطش و التهاب ... و حمره و ... قاروره و عدم ... است علاجش تقطیع با ضماد مرطب مبرد مثل

عنب الثعلب و عصی الراعی و ... سایر معالجات سوء المزاج و یابس ... علامت سوء المزاج بارد ... طب

و بار و یابس سوء المزاج ... معلوم باید کرد و ... و غلظت طحال تابع این هر دو سوء المزاج است

فصل در اورام طحال

ورم طحال یا حار ... صفرا ... یا بارد ... صلب ... این هر دو ... ما در

با صلب سوداوی ... اکثر ... غلبت علامت ورم ... و ثقل در جانب ... التهاب عطش و ...

با ... و سرعت نبض و سواد ... قاروره است علاجش فصد باسلیق ... اسهال با آب کاسنی و عنب الثعلب

با ... و مانند آن و نوشیدن آب ... و ... آب کدو ... و آب خرفه و آب ...

وآب برگ و بیاشام تر دو درم تخم خرفه با شکر و برگ لسان الحمل خشک کرده مقدار یک ملعقه سفوف کردن
نافع باشد و غلام وره زرشک با قند و اغذیه مذکوره سوء المزاج حار کبد و ضماد بارده معموله در صندل
و اقاقیا و تخم خرفه با نیلوفر و کشنیز تازه و سرکه بر موضع طحال استعمال نماید باید که سبوس گندم را با سرکه بر سر
و عدس را باندازه سه درم آن تر سازند و گرم بالای سپرز نهند و سبوس را بالای غدار نیز و به بندند
در حمام بر قفا خسبیاند و سرکه را گرم کنند و نمد باندازه سپرز را تر کنند و بر موضع سپرز نهند چند بار و اگر
قبل از وضع نمد مذکوره مثقال از تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم خشخاش با سکنجبین دقیق الحموضه بنوشند الا بار
علامات سپرز صفراوی حمی حادث باشد بار و نمی‌شوند عطش و قلت اشتها و صفرت لون با اندک سواد و در حرف مفرطه
در طحال و صفرت قاروره و برابر است علاج استفراغ صفرا بمطبوخ فواکه و تنقیه طحال با ضماد بارده و طلیه مرکبه
از آرد جو و خطمی با آب کاسنی و شکر علامات بلغمی که از آن طحال گویند زیاده بی حجم طحال و قلت وجع و لغو
لون وجه و بیاض لسان و قلت عطش و بطوء نبض و بیاض قاروره است با تیرگی لون علاج منقیه
از بلغم بحبوب مرکبه از افتیمون و اسطوخودوس و ریوند و تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و … بعمل
و خفته معموله از پوست بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ اذخر و افسنتین و انجره و مویز و تربد و بوره
و نمک و اشکال و … و روغن بادام تلخ بعد از ان استعمال معاجین و اقراص موافقه مثل … قان
اربعه و قرص کبر و قرص … و قرص افسنتین … و ضماد مرکبه از … اکلیل
الملک و شبت و قصب الذریره و سداب و روغن … علامات سپرز سوداوی … سواد
و غم و نفس منقطع و خروج طحال از موضع خود و شدت صلابت آن و مشابهه … تناول طعام
و تغییر لون بکمودت و فساد هضم و لین طبع و عسر نفس و … برآمدن … چنانچه گمان بعضی
… شود و لاغری بدن بقدر عظم طحال بود چنانچه بقراط گفته او … الطحال … البدن … اطال
حب السلاطین علاج سپرز فصد … و اسهال … مطبوخ … مرکب از افتیمون و تخم کشوث
و افسنتین و شاهتره و تخم کرفس و رازیانه و اسقولوفندریون و بیخ کبر و مانند آنها بعد از آن
تناول اقراص مذکوره و سکنجبین بزوری و عنصلی و سرکه و انجیر و اغذیه بعد الانهضام مثل نخود آب …

باکبوتر بچه

باکبوتر بچه با شلغم و کرویا و دارچینی و کرو زعفران و استعمال ضماد مرکبه از سداب و فودنج و اشق و بیخ
خردل و سرکه بپاشد بعد از حمام با ضمادی معمول از سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و فودنج و صعتر
با سرکه گرم کرده بالای نمدی باندازه سپرز بپیچند و بر موضع نهند و هرگاه که سرد شود بردارد و دیگر گرم کرده
نهند تا قریب بیست بار صفت ضماد دیگر اکلیل الملک بابونه حمص شش درم بیخ سوسن اسمانجونی از هر یک ده درم
حلبه و تخم کتان و آرد جو و باقلا هر یک پنج درم بیخ کبر چهار درم مقل شش درم انجره … باز و در سرکه
خیسانیده … ضماد سازند با سداب و فودنج در سرکه بپزند و نمدی باندازه سپرز تر کرده و بر موضع سپرز بگذارند
با انجره و اکلیل الملک را در سرکه بپزند و برگ سداب خشک و بوره کوفته بر آن بپاشند و ضمادی سازند با عسل
بکاغذی باندازه سپرز بمالند و خردل ناکوفته را بر آن افشانند و بر موضع طحال نهند چندانکه مریض تحمل
تواند کرد و بگذارند و بدانکه معالجات اورام طحال قریب بمعالجات اورام کبد است چندانکه مریض تحمل
تواند کرد بگذارند لیکن ادویه محلله در اورام طحال اقوی از آن باید و باید ادویه قابضه ملطفه و مقطعه … مخلوط
و در علاج … مسهلات قویه استعمال نماید تا ماده غلیظ … گردد و ورم صلب نشود و دیگر در جمیع امراض طحال
… ثقل عظیم دارد با جمیع ادویه مستعمله در آن … باید … و پوست بیخ کبر با سکنجبین … ده … تولا
بطریق بول و براز بیرون آورد و ثبت … بول اشتر اعرابی … از بیخ کرفس و رازیانه … شیح
جریده باشد نافع بود … و تخم … و پوست بیخ کبر و تخم خرفه و تخم سداب و زوفای خشک
مساوی … سه درم با سکنجبین … طعام و شراب … چوب گز ساخته باشند
در مدت چهل روز صلابت سپرز را تحلیل نماید و تناول … بادام و چلغوزه … و کرد … زیتون
با شکر … مجموع در سرکه پرورده مقدار ده درم از جگر روباه با سپرز … گور
یا سپرز … و سکنجبین … نافع باشد و گفته اند که اگر طحال ده روز هر روز … کف از بول …
بیاشامد شفا یابد فصل چهارم در بزرگی طحال علامات … سبب آن … فراخ طحال و کثرت سودا است
… پهلوی چپ … ورم … بسبب چنانچه اگر … سخت … فرو … در آن حال …
ظاهر گردد علاج … استعمال محللات … است مثل … و زیره و سداب و … و قرص … ضماد …

وتعلیل غذا او شاول آن از دفعات و سر کردن ریسکا و نوشیدن شراب کهنه بعوض آب و نهادن محجمه با شش بر موضع
طحال و بدم و روغن ناردین و روغن قسط و تکمید بمکاوات محلله و ضمید ضمادات مرکب از سداب و نطرون و تخم
محک و اشق و مقل و زفت و جاوشیر و اکلیل الملک و بابونه و [illegible] نافع باشد **باب چهاردهم در**
امراض امعا و آن مشتمل بر شش باب است **فصل اول در اسهال** حدث اسهال یا از معده یا از امعا است یا از اعضا و آنچه از
معده و امعاست سبب آن یا کثرت تناول اغذیه است که معده از هضم آن عاجز باشد و فاسد شود یا غذای [illegible] که قبل از
هضم [illegible] غذای بد طعم که طبیعت [illegible] قبول آن نکند و مندفع شود یا خوردن چیزی [illegible] شهوت که
موجب تقریب طبیعت گردد [illegible] مولد ریاح که مانع اشتغال معده [illegible] بر غذا [illegible] تدبیر در ماکول و مشروب در [illegible]
فساد غذا [illegible] طبیعت باشد بر دفع **علامات** مجموع تقدم [illegible] اسباب است **علاج جنس** منع سبب و تقلیل غذا و اختیار
غذای موافق مزاج و تقویه معده بمقویات مناسب آنچه و بسبب آن ادویه مسهله که قوه آن در معده و امعا
و علاج اسهالی که سبب آن از باقی ماندن قوه ادویه مسهله است و قوای معده ضعیف گردد **علامات** تقدم سبب است
علاج جنس [illegible] اطراف و حمام [illegible] و تناول [illegible] مثل سفوف الطین و بزرقطونا بریان
کرده و [illegible] آب سیب [illegible] و استعمال [illegible] از جمله مجربات است
که [illegible] بریان کرده در دوغ [illegible] تا منعقد شود [illegible] اگر [illegible] حرارت نباشد و الا [illegible]
[illegible] مثل قلونیا استعمال نمایند و آنچه از اعضاست یا از جمیع اعضاست یا از بعضی آنچه از جمیع
اعضاست آن را اسهال [illegible] گویند و سبب آن اجتماع فضلات [illegible] در عروق بدن [illegible] ریاضت و قلت
تحلیل و کثرت آسایش [illegible] **علامات جنس** تقدم سبب و قلت شهوت
و [illegible] **علاج جنس** فصد باسلیق و اسهال و ریاضت و حرکت و حمام [illegible]
که از [illegible] اعضا [illegible] **علامات جنس** آنست که حرارت [illegible]
[illegible] موجب اسهال شود [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] بالقوام [illegible]
[illegible] **علاج جنس** علامات امتلاء و قوه و غضب [illegible] حصول [illegible]

ازبعض

از بعضی اعضاست یا از عضوی معین است [illegible] و غیر [illegible] در عضوی
از اعضا **علامات** تقدم ورم در آن عضو و حدوث آن [illegible] **علاج** اولا استعمال منقیات
[illegible] مثل قند و گلاب [illegible] و تخم خیار و بعد از آن [illegible] مثل [illegible] و دم الاخوین و [illegible]
[illegible] و شراب [illegible] فصل [illegible] عضو یا زیاده [illegible] عضو [illegible]
مندفع گردد [illegible] **علامات جنس** [illegible] در آن عضو [illegible] استسقا [illegible] ظاهر شود و بعد از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] اسهال [illegible] توان کرد [illegible]
بود و اگر [illegible] سودا [illegible] و اگر [illegible] بلغمی و این نوع [illegible] و [illegible]
[illegible] و بعضی اوقات [illegible] خلط [illegible] **علاج جنس** تنقیه [illegible] از خلط غالب بالفصد
و اسهال [illegible] از ضعف و لاغری مریض [illegible] عضوی [illegible] فصد [illegible]
و آنچه از عضوی معین است یا از دماغ است یا از معده یا از کبد یا از طحال یا از مراره یا از [illegible] اسهال
سوء المزاج و دماغ [illegible] فصل [illegible] بسیار [illegible] و بعضی [illegible]
دیگر معده [illegible] نازل گردد و غذا در معده فاسد گردد [illegible] مندفع شود **علامات جنس** [illegible]
[illegible] اول [illegible] علامات [illegible] فساد دماغ باشد **علاج جنس** تنقیه
دماغ [illegible] اسهال [illegible] حال [illegible] اضمده و نطولات مذکوره
در امراض دماغ و منع نزله [illegible] و جمع [illegible] و عصاره [illegible] و زعفران و [illegible]
معمول [illegible] و جمع [illegible] تخم کاهو و زعفران و [illegible]
ماده بجای دیگر [illegible] و کلیل الملک [illegible] و [illegible]
با دوجیاره مثل خردل و فرفیون [illegible] و [illegible] اسهال [illegible]
و ارتفاع بالین [illegible] بمقدم
[illegible] از خواب [illegible] اخلاط که از دماغ بمعده [illegible] بدین طریق
مندفع شود و آنچه در معده [illegible] تخم ریحان [illegible] بزرقطونا [illegible]

و سبب اسهال معدی یا رطوبتی لزج باشد که بر سطح معده است که بواسطهٔ آن ماسکه ضعیف گردد و غذا قبل از هضم
زایل شود و در معده مکث نکند علامتش بیرون آمدن طعام است از معده به زودی با بعری و احساس ثقل طعام
و فرو آمدن آن یکدفعه مثال سنگی که از بلندی ساقط گردد علاجش قی است و تناول سفوف حب الرمان و
رب [illegible] گشنیز کنند و حبوب و امثال اینها یا سوء المزاج حار باشد در معده اگر بواسطهٔ حدت
و لذع معده آن معده را با کیلوس و ثقل دفع کند علامتش عطش شدید و حرقت و التهاب و حرارت
دهان و صفرت و مرارت علاجش علاج اسهال مراری است چنانکه گذشت و اسهال کبدی یا بسبب ضعف قوت ماسکه باشد در کبد
یا سوء مزاج یا صفراوی یا غلیظ شبیه به روی آب سرد در لون و قوام آنچه قسمت سبب آن انفجار دو هم کبد است
و علامات و علاجش مذکور شد و آنچه علاجش و کیلوسیت سبب ضعف قوت کبد است سوء المزاج بارده یا ورم و علامات
و معالجات هر یک از اینها در ابواب امراض کبد و در مقاله امراض کبد مذکور شد و باید اگر سبب یک شده باشد ورم یا اورام
قابضه و مسهله بارده استعمال نماید بلکه مفتحات و محللات استعمال کنند و از شراب الکشک و اقتصار کنند و آنچه
در مولد است از اوساط ذکر شده که گویند سبب آن امتلاء کبد است از دم سبب احتباس ترشح دم معتاد از رعاف یا بواسیر
یا غیر آن یا بسبب قطع عضوی که منشأ دم است و یا علاجش بعد از اسباب مذکوره و دمن و کثرت مقدار و رواید خون
یا و داروها غذا و علامات آن صبح است از وجع و اختلاط دم بر از وعدم نفس و قلت مقدار علاجش اگر
ورم یا مرض ضعیف نشود حبس نمایند تا دم بیرون آید و [illegible] و قلت مقدار بعضوی [illegible] معالجات قلب و دماغ
مشغول شوند و چون خوف از ضعف باشد تا دو روز [illegible] استفراغ مثل [illegible] اطراف و بدن
خستگی و نهادن حجامه بر مواضع کثیره از بدن بعد از آن ادویه قابضه مثل قرص کهربا و قرص طباشیر و سفوف الطین
با شیره تخم خرفه یا لسان الحمل استعمال نمایند و سبب تفرق اتصال عارض در کبد است بواسطهٔ انفجار ورم
یا انشقاق از کثرت امتلاء یا ضربه یا سقطه واقع بر آن علاجش استعمال اقراص قابضه و حجامه معموله از طباشیر و گل ارمنی
و عصاره لحیة التیس و دم الاخوین و گل ارمنی و ربوب و گلنار و لسان الحمل و آنچه صفراوی باشد که امتلاء کبد
از صفرا و در وقت علاجش است که با الم و مغص باشد و بدل و زایلی دو [illegible] زامدن آن است آب باید
و به مراز مختلط شود و در وقت خلاء معده کشیده گردد و چون غذا خورده شد ساکن گردد تا آخر [illegible] هضم علاجش آن است
البرتی

که حس نکنند و داروهای قابضه استعمال نمایند بلکه تعدیل مزاج و تسکین حدت اخلاط کنند بنوشیدن ماء الشعیر با روده که در آن
قرص طباشیر بیاشامند و شراب ریباس و شراب انار و ریباس و شراب تمر هندی مثل شراب خشخاش و در این نوع اسهال حرف آب است
با شیره تخم کدو و مغز بادام مثل بزرقطونا و بارهنگ بریان کرده بار و غنی گل حب بکاربرده و جمع عربی و نشاسته
استعمال نمایند و آنچه سیاه و بدبوی است از انفجار ورم یا انفتاح سده یا احتراق باشد در یک عارض کیموس سوخته
و لطیف از امعا گردانند و علیظ باقی ماند چنانچه مردم محرور و لاغر را در گرماهای صعب و تشنگی بسیار عارض شود
علاجش مثل علاج صفراوی است و فرق میانه این نوع و اسهال سوداوی طحالی آنست که سوداوی اسود
و براق باشد و منتن شود و احتراق قلیل السواد و اغلظ بود و انفتاحی منتن باشد و فرق میانه اسهال معدی
و کبدی آنست که معدی کثیر المقدار غیر منهضم کیلوس شده باشد و کبدی و از اکثر در روز بود با ثقل در معده بود
و کبدی کیلوسی و ثقل معده تمام بود و با آن ضرورتی در معده نباشد و عادت اکثر در ثلث و لون بمعی باشد
بخمر تا بود ابکله و رتبه بید و لون تکمیل از بعض یا آن و سبب اسهال طحالی امتلای طحال از سود او کثرت
انصباب آن بمعده است علامتش لذع و حرق معده و موکت در دهان و حموضت السان و عدم التهاب و کثرت
شهوت طعام سواد و مرارت علاجش فصد باسلیق و اسلیم اگر موجب باشد و تنقیه معده و ما از سودا مطبوخ
افتیمون و اطریفل و کمید طحالی مسحات قابضه و نهادن محجمه بر آن و تقویت معده و اصلاح طحال و اجتناب از تناول
حموضات و حلویات و حبس سبب اسهال مراری انصباب صفرا است از مراره بمعده زیاده از مقدار طبیعی علامتش
مرارت دهان و شدت عطش و خروج صفرا صرف یا مختلط به براز و وقوع لعدای صفرا قرحه صفراویه و
خالصه از تناول اغذیه و ادویه حاره و شراب صرف علاجش اعانت طبیعت بر دفع آن و اگر اندک باشد آثار آن
یا تمر هندی شراب دیگر یا بوری طلیطله و در قند بعد از آن نوشیدن قرص طباشیر و نمک با سفوف حب الرمان یا ربوب قابضه
مثل رب غوره و رب ریباس و رب سیب و رب ریباس و غیره امرود و رنار دانه یا سماق با مغز بادام بریان کرده و اگر بیاشامند
و نفع داغ کرده با نیم طباشیر و گل سرخ و کهربا و گلنار و طراثیت نوشند و گل ارمنی و مشد [illegible] و اقاقیا
و گل سرخ و فوفل و با برو دالکبا آب سرد یا آب سرد معده فتما و ساند و سبب اسهال معدی است از رخی
الامعا گویند یا شور عارض بر سطح داخل امعا حادث شده از سوداء و علامتش بیرون آمدن ما صدید یا طعام غیر کامل

الانهضام و حبس وجع در وقت ورود طعام در امعاست علاجش فصد کنند اگر مانعی نباشد و استعمال حقنه مرده معموله
از برنج و جو بریان کرده و پوست خشخاش و حطمی و تخم مرو و صمغ عربی و نشاسته و روغن گل [illegible]
و آرد جو و پوست خشخاش و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل و گل ارمنی و اقاقیا با آب بهی و به بابونه کنند و
نوشیدن شیره جو بریان کرده و کاورس بریان کنند با روغن گل و [illegible] مثل برنج و [illegible] بریان کرده
و ادویه منومه مثل صمغ عربی و کتیرا و تخم ریحان و مرو و بزرقطونا و بارتنگ بریان کرده با شیر
خشخاش با شراب به و حب [illegible] از ادویه [illegible] و یا شوره حادث شده در سطح خارج امعاست علاجش
[illegible] در برابر [illegible] باشد و موضع وجع معین نبود بلکه گاهی در فوق و گاهی در تحت و گاه در یمین و گاه در یسار
محسوس شود علاجش فصد کنند و تسکین حرارت [illegible] نوشیدن [illegible] طباشیر و تخم خرفه با آب به و تضمید بطن [illegible]
کدو و برگ بزرقطونا و لسان الحمل و حی العالم و آرد جو با برگ بید و سکون در موضع بارد و یا رطوبات فاسده از جم
مجتمعه در امعا [illegible] ثقل را فرو [illegible] و قوت ماسکه ضعیف سازد علاجش صفره لون و لاغری بدن و رد
[illegible] طعام و امعا خروج رطوبات با طعام قلیل الانهضام و خرابی حال معده است علاجش تنقیه رطوبات
مذکوره است بقدر امکان [illegible] اسهال با ایارج فیقرا بعد از آن نوشیدن اغذیه مجففه و سفوفات و اقراص
قابضه مثل سفوف حب الرمان و سفوف حبوب و سفوف مقلیاثا و قرص گلنار بدین نسخه صفت گلنار و تخم
حماض از هر یک [illegible] درم سماق و مازو و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک یک درم زعفران نیم درم مجموع
کوفته و بیخته با آب مورد بسرشند و اقراص زنند صفت حب دیگر نافع [illegible] زعفران از هر یک یک درم
مصطکی [illegible] درم سعد و تخم کرفس از هر یک [illegible] درم حب الآس و مازو و [illegible] قصب الذریره از هر یک [illegible] درم
مجموع کوفته با آب مورد [illegible] سازند و با سوء المزاج [illegible] و رطب امعا اگر موجب ضعف قوه ماسکه شود علاجش
علامات زلق الامعا رطوبت عبارت از خروج رطوبات مختلط با طعام علاجش نوشیدن اقراص و سفوفات
قابضه مذکوره است و از جمله [illegible] اسهال [illegible] و حمام و مالیدن [illegible] و نهادن محجمه بر شکم و نوشیدن دوغ
مسکه گرفته آهن تاب و شیر [illegible] بیان کرده و گفته‌اند که [illegible] خرگوش در ساعت حبس اسهال
کند و اگر کافی نباشد تدریج زیاد کنند تا یک درم لیکن از قولنج پرهیز باید بود و بسیار احتیاط [illegible]

اسنان

اسنان اسهال حادث شود خشخاش و کندر و حب الآس و سعد از هر یک نیم درم کوفته در شیر [illegible]

فصل [illegible] در ذوسنطاریا و سحج و خروج امعا اسهال دموی [illegible] که ذوسنطاریا گویند دو قسم
است ذوسنطاریا کبدی و معوی آنست که کبدی با جوار بود و بدن لاغر گردد و با آن وجع نباشد مگر نادر
و جای در موضع کبد محسوس شود و منتن بود و از اول تا آخر خون محض یا غساله [illegible] و مخلوط با خراطه شود [illegible]
با فراط انجامد [illegible] امعا [illegible] و معوی [illegible] باشد و بدن لاغر نگردد الا در وقت افراط و با آن
وجع شدید شود و منتن نباشد و در اول مراری بود و بعد از آن خون مخلوط [illegible] و اجسام غریبه الا آنکه سبب آن
انفتاح عروق بود و سبب ذوسنطاریا معوی یا انفتاح امعاست یا سحج آنچه سبب آن انفتاح امعاست
یا انفتاح امعا علامات عبارت از [illegible] و مستقیم بود علاجش آنست که براز اول با خون فرود
آید و آخر [illegible] و با آن علامات [illegible] مثل وجع مقعد و ثقل و [illegible] و خروج دم قطره قطره و غیر مختلط براز نبود
و یا انفتاح امعا [illegible] اشیاء [illegible] و دقیق باشد علاجش فصد باسلیق است اگر در خون
کثرت بود و قوت مساعدت کند بعد از آن نوشیدن ربوب قابضه مثل رب [illegible] و رب غوره و رب سیب و رب
حب الآس با ادویه مقویه مثل گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی و گل مختوم اگر در امعا [illegible] بود و استعمال
حقنه جات معموله از برنج و حب الآس و گلنار و گل ارمنی و آرد جو و عدس مقشر [illegible] با صمغ عربی بریان شده
و دم الاخوین و عصاره لحیة التیس و کاغذ سوخته و [illegible] سوخته و [illegible] کرده و زرده تخم مرغ و روغن
گل اگر در امعا اخلاط باشد و غذا برنج با شیره خشخاش بریان کرده با صمغ عربی بریان کرده کوفته و بیخته
سبب آن سحج [illegible] امعاست حدوث آن یا از مواد صفراوی [illegible] است که با امعا نازل شود رطوبت
لزجه [illegible] تولید سحج کند علاجش آنست که اول اسهال [illegible]
فرود آید بعد از آن [illegible] و خراطه [illegible] در امعا باشد و یا مغص و وجع امعا [illegible] سحج امعا [illegible]
و [illegible] و وجع شدید [illegible] باشد و [illegible] اختلاط بود و با آن کرب و عطش و
[illegible] و [illegible] و قلت [illegible]
[illegible] سحج و [illegible] امعا [illegible] و اخلاط باشد و وجع [illegible] و اول [illegible] خراطه غلیظ

کثرت شبه باشد غشی بیند زکام که و بعد از آن برازو این نوع ابلم است علاجش قطع سبب و تقلیل غذا و منع

انصباب مواد است با معاجین ... مثل رب غوره و انار و رب ریباس و آب ترش و بعد از آن معالجه سحج

نمودن ... بزر ... پیه بز که ... و مرهم ... مثل گل مختوم و صمغ عربی و کعک

الطین مسحوق ... سوده و قرص کهربا اگر سحج در امعاء علیا بود و استعمال حقنه ... اگر در امعاء سفلا

باشد علاجش حقنه که سحج و قروح امعا را نافع است برنج و جو مقشر از هر یک ... درم گل ارمنی

ده درم پیه گرده بز ... درم در ... رطل آب بجوشانند تا برنج و جو مهرا شود مصاف کرده بمقدار

یک رطل از آن استعمال نمایند و غذا شیر تازه ... داغ کرده تا غلیظ شود و زرده تخم مرغ ...

و ... تا ... مرغ فربه ... کرده ... تر ... کرده ...

کرده ... و ... ضعیف ... صمغ ... و رطوبات امعا ... شدید ...

... سحج ... شدید ... و ... منقطع شود و چون ضعف از ... منقطع

در وقت انقلاع ... امعا ... علاماتش تقدم استفراغ بلغم ... و عدم ... برازو کثرت

... و ... مخلوط ... و ... اکثر بعد از ...

علاجش بعد از ازاله سبب ... [illegible] ... مثل ... و ... ناخواه

و تخم کرفس و تخم کتان ... سفوف ... مثل تخم ریحان و ... و بار تنگ

بریان کرده و استعمال حقنه ... معمول از طبخ حب الآس و اقماع الرمان ... عدس مقشر

و ... کرده ... تخم مرغ ... سواد ... که سبب ... جمود ... و ...

بعد از ... علاماتش ... بعض ... و ... مخلوط ... سوداوی ... بکیم

... و ... بر زمین ... نماید ... که ... و این نوع ... لیکن

اگر ... بر زمین ... نماید ... سودا ... طبیعت دفع کند ...

علاجش بعد از منع انصباب سودا ... و اصلاح ... سفوف ... الطین ... العاب

استعمال حقنه ... معمول از آب برنج ... و صمغ ... و گل ارمنی و دم الاخوین و زرده

تخم مرغ

تخم مرغ و روغن گل ... از ... و مولدات سودا ... علاماتش ... بو و خشونت

امعا ... علاجش تقدم استعمال ... و ... و سکون وجع ... که ... سحج

سحج در امعا ... و ... از موضع سحج ... استعمال نماید ...

هلاک کرد ... علاجش ... طبیعت ... مثل لعاب ... و مانند آن ... و بعد از

... استعمال حقنه ... شراب ... و نوشادر علاجش ... قی است ... نوشیدن

... گل مختوم ... ضعف کیفیت و اعادت ... سحج ... شود علاجش

نوشیدن ... و ادویه ... مبرد ... استعمال حقنه معمول از ... درم کافور و روغن گل

... درم دم الاخوین و نوشیدن ... صمغ عربی کوفته ... آب سرد ... کرده ...

نافع بود ... سحج ... خاصه اگر ... لسان الحمل ... سحج

سحج و قروح امعا را نافع بود ... علامت ... سحج ... صندل

... بود ... امعا سحج که ... و اگر ... بود فرق ... زیاده

و بلغم است که ... آب فرو ... که منتن ... کرد و ... بلغم علاجش اولا حقنه

جالیه است مثل حقنه معمول از سماق و اقماع الرمان و برنج و جو و ... آب ... بعد از آن حقنه

معمول از عصاره لسان الحمل ... با صمغ عربی ... دم الاخوین و عصاره لحیة التیس ... حقنه

... که ... سودا ... و ... زیاده ... استعمال حقنه

زرنیخ ... لیکن بعد از احتیاط و ملاحظه تمام زرنیخ احمر ... و ... و ...

از هر یک شش درم افیون و زعفران از هر یک ... درم کوفته ... لسان الحمل ... خنک

کرده ... بقدر ... بطبیخ برنج و عدس ... استعمال کنند و بعد از ... حقنه ...

عمل نمایند فصل ... زحیر حرکت امعا ... که ... برازرا با ضطراب دفع کنند

و چیزی ... الا اندک رطوبت مخاطی ... و آن ... حس ...

و ... سبب زحیر ... امعا رقاق ... بواسطه ... و بعد

ثقل

او چیزی بیرون نمی تواند آمد و موجب بندی و جرم امعا و وجع شود و رطوبت لجوج از سطح داخل امعا باشد و عضله [illegible]
بیرون آید و اینها بعضی توهم اسهال کنند و تواند [illegible] استعمال نمایید و مریض را هلاک سازند و فرق میان زحیر و [illegible]
و باطل آنست که مریض را [illegible] و انه خرقوبه بزر [illegible] مثل بزر قطونا و تخم ریحان مع نمایید و اکثر [illegible]
حقنه و الا باطل و در باطل ثقل [illegible] و خروج ثقل باشد و اقدام اغذیه [illegible] خفیفه باشد
علامت [illegible] طبیعت [illegible] ثقل [illegible] شدن [illegible] چیزی با روغن بادام
و گاه باشد که آب گرم [illegible] باشد و [illegible] با استعمال حقنه [illegible] و [illegible] زحیر [illegible] رطوبت
مالحه [illegible] شود علامت [illegible] خروج بلغم مالح با رطوبت [illegible] علامت [illegible] نوشیدن
مطبوخ [illegible] و غذای برنج با [illegible] کرده [illegible] کرده و استعمال شیاف [illegible]
[illegible] و نمک گرم کرده نشستن [illegible] بابونه و قیصوم و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنگوش
[illegible] کنند و [illegible] بعد از آنکه مقعد را [illegible] زرد [illegible] کرده باشند صفت شیاف [illegible]
نافع [illegible] زعفران و تخم [illegible] مساوی کوفته و بیخته [illegible] شیاف سازند صفت شیاف دیگر زعفران [illegible]
و [illegible] مساوی [illegible] شیاف سازند و با خلط سوداوی حادث علامت [illegible] خروج [illegible]
[illegible] و حرارت [illegible] مقعده بود علاج [illegible] قطونا بریان کرده و نوشیدن [illegible] با روغن گل [illegible]
[illegible] قرص طباشیر [illegible] با آب و غذا [illegible] بریان کرده و برنج و [illegible]
بریان کرده و استعمال شیاف معمول از اقاقیا و گل [illegible] و [illegible] و سفیده [illegible]
[illegible] و [illegible] مساوی کوفته و بیخته [illegible] زرده و سفیده تخم مرغ سرشته و ضمادی [illegible]
[illegible] و گل سرخ [illegible] و گل [illegible] پوست انار [illegible] و ضمادی از عدس و گل سرخ [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مقعد و نشستن در طبیخ [illegible] سماق و عنب الثعلب و [illegible] مقعد [illegible]
[illegible] سرد و [illegible] ساز [illegible] علامت [illegible] تقدم [illegible]
[illegible] مقعد [illegible] از آب گرم است علاج نوشیدن [illegible] بریان کرده کوفته
[illegible] مقعد و [illegible] نمک کرده [illegible] با روغن [illegible] زیتون

١٨

گرم کرده و نشستن در آب گرم و زمین حمام یا بر خشت گرم و یا عوض جلوس بر زمین صلب و یا بند آوت
علامت [illegible] بر مقعد [illegible] روغن معمول از روغن بابونه و مقل [illegible] زرده تخم مرغ
سرشته نیم گرم کرده و [illegible] حرارت در [illegible] علامت [illegible] حرارت و [illegible] و ثقل در [illegible] است
علامت [illegible] فصد و تقلیل غذا و استعمال [illegible] معمول از گل [illegible] و تخم [illegible] ضمادات مرکبه
از [illegible] و برگ کاکنج و عنب الثعلب و [illegible] و برگ اسپغول [illegible] کوفته با روغن [illegible]
[illegible] معمول از طبیخ عنب الثعلب [illegible] کوفته و گل سرخ در روغن گل و سفیده تخم مرغ [illegible]
نیم گرم [illegible] در طبیخ خطمی و خباری [illegible] و تخم کتان و حلبه و برگ [illegible]
ورم [illegible] ضمادات [illegible] حلبه و خباری [illegible] و اگر [illegible] استعمال نمایند و غذا

شیر تازه [illegible] نافع باشد **فصل چهارم در خفض و قراقر** معص و [illegible] حادث [illegible]

یا ریح غلیظ [illegible] و سبب [illegible] حرارت [illegible] و الله اعلم بالصواب
علامت [illegible] و اتصال وجع [illegible] ثقل و سکون وجع از خروج ریح است علامت [illegible]
تحلیل ریاح [illegible] و فلافلی و [illegible] و معجون [illegible] و [illegible]
[illegible] تخم کرفس [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و استعمال [illegible] قبل از طعام و تعلیل اکل [illegible]
شرب آب [illegible] از [illegible] و [illegible] و حرکت بعد طعام و غذا [illegible]
با دارچینی و زیره کرمانی [illegible] زیره کرمانی نافع باشد
صفت سفوف نافع [illegible] تخم کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک یک درم کوفته و بیخته [illegible] با آب گرم صفت شیاف که تحلیل ریاح
کند زیره برگ سداب [illegible] از هر یک [illegible] از هر یک دو درم [illegible] یک درم [illegible]
شیاف سازند و یا [illegible] خلط [illegible] علامت [illegible] و [illegible] و ثقل و تحلیل [illegible]
و خروج [illegible] علاج نوشیدن [illegible] قطونا و بارتنگ و تخم ریحان

حقن و قراقر

با آب برد و روغن گل و تضمید با ضمادهای بارده مرکب از عنب الثعلب و شکوفه تاک و خرفه و امثال آن کنند اگر سبب تنقیه با علاج آن

استفراغ تمر هندی و شیرخشت و مغز خیار چنبر غذا ماش مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناج و تمر هندی

و با سوء المزاج حار سازج اگر بی واسطه تناول ادویه حریفه و اغذیه حاره الکیفیه عارض گردد علامت

عطش و التهاب و حرقت و سده نوع است علاج تبدیل مزاج با آب انار مزجوش و رقوطونا و ماء الکلاب و روغن

گل زرد و بنفشه با لعاب به دانه و لعاب بزرقطونا سرد کرده برف با شیره تخم خرفه با قند و طباشیر و غذا

ماش مقشر با شیره بادام و کدو و اسفاناج و یا خلط بورقی با حدت علامت لذع و ثقل و قراقر و عطش

و خروج بلغم بسیار است علاج مقیئات معمول از نفشه و سپستان و لعاب و ترنجبین و

خیار چنبر و روغن گل و غذا نخود آب و گوشت بره و اسفاناج و با خلط بلغمی لزج غلیظ حار عارض شده

باشد بی واسطه غلظت مندفع نشود علامت ثقل و قلت عطش و کثرت آب دهن و ازو وجع در یک موضع

با استفراغ اول علاج استفراغ خلط مزبور است بقی اگر در معای علیا باشد و حقنه اگر در سفلی بود بعد از آن تبدیل

مزاج و تقویت هضم و تناول جوارشات حاره مثل کمونی و فلافلی و جوارش کندر و جوارش عود و نوشیدن

العسل با حب الکبار و کوفته در ابیوت و وجع حب الفار روز را او مطبوخ فیقطوریون و غسول بسیار و حب

بلبان و تخم کرفس را زیانه و فودنج ما مغردد مرکب مفید بود نوشیدن حب ایارج و حب صبر از کبر

بگذرد در آب گرم هر صباح و ماء عسل ایکی و بلغمی را نافع باشد سبب حدوث فراخ اغذیه بالجمله با کثره

الکمیه او بالکیفیه ثقیل عاصی الهضم باشد علامت حدوث قراقر بعد از اکل اغذیه مذکوره است علاج

تقلیل طعام و تجوید هضم به تناول کمونی و فلافلی و مربی وجع و جوارش جوزی اگر باسهال باشد و استعمال

ریاضت و استحمام و مالیدن شکم و اجتناب از اغذیه کثیره و لقاحه و بقبول بارده و با ضعف قوت

معلقت اگاه در هضم اغذیه باشد اگر چه در کمیه و کیفیه صالح بود علامت حدوث قراقر است بی سبب

خارج و عدم تناول غذای ردی علاج تقلیل غذا و تقویه معده و نوشیدن شراب کهنه و تناول

دهن ناو کرتنیا و معجون حب الغار فصل پنجم در قولنج و ایلاوس قولنج مرضیست معوی مولم از ان خروج ثقل

و فضلات دشوار بود حدوث قولنج حقیقی در معاء غلیظ بود خصوصاً قولون و فرق میان معض و قولنج آنست

ادوج

قولنج ایلاوس

کر وجع معض کال المنعث اگر سبب آن خلط بورقی باد داری باشد و پایان تمدد و سیت بعد از ان کنگ و حادث و

طبیعت مطلق بیشود اگر از جنس آتش گرم باشد و بتابی متعدد مثل تحمیر و سقوط شهوه و تناول بقول

و دواکه رطوبه و اغذیه غلیظ بر آن شاهد باشد و فرق میان قولنج و وجع کلیه آنست که وجع کلیه بحقنه و خروج

ریح و ثقل تحقیق نمی یابد بلکه حقنه سبب مزاحمت و انضغاط مرض بود و دیگر علامات اورام کلیه امثال احتباس

بول یا قلت آن نیز باید و وجع از موضع کلیه متجاوز نشود و ثقل و مانند تخلف بود و وجع قولنج منبسط گردد

و متمدد به معوق و بطن و بسیار شود و آن بود بحسب حرکت و ریح بعضی عرق بیاید گردد و بحقنه و خروج ریح

و ثقل تخفیف نیابد و فرق میان قولنج و وجع رحم و کبد و طحال و معده بموضع و مقدار وجع و سایر اعراض

لازم او و جایع اعضای مذکوره فرق میان قولنج و وجع دبر آنست که وجع دبر آن اندک باشد و موضع بحسب

انتقال و بید آن مختلف شود باشد چنانکه خروج دبه و قولنج بر پنج نوع است بلغمی و ریحی و دودی و المواری

و ثقلی سبب قولنج بلغمی احتباس بلغم غلیظ زجاجی مختلط با ثقال است در معا که بواسطه غلظت و برودت

اثقال را از خروج احتباس نماید علامت شدت وجع و عدم انتقال و تقدم تخمه و تناول اطعمه غلیظه و سقوط

شهوه و ثقل و شدت احتباس و خروج بلغم غلیظ لزج با ثقل قبل از حدوث قولنج و قلت خروج ریح است

علاج اولا منع غذاست و استعمال شیافات معموله مسهله از تربد و شحم حنظل و بوره و انزروت

و نمک و شکر سرخ و پس اگر طبیعت مطلق نشود حقنه قوی بحسب قوه و شدت اعراض عمل نمایند و بعد از آن

تملین طبیعت بجوارشات مسهله مثل جوارش شهریاران و تمری و شیاف ایارج تناول نمایند و اگر باشن

قی و غثیان باشد سفرجلی مسهل و ایارج فیقرا بنوشند و ضمادات سخته مرکبه و تخم کرفس با نخواه و کاورس

و حلبه و بادیان حاره مثل روغن قسط و روغن شبت و روغن سداب و روغن سوسن بیدانجیر و آبزن

که در آن بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و خشک و کرنب و تمام و عنب الثعلب جوشانیده باشند

استعمال نمایند سبب قولنج ریحی احتباس ریح غلیظ است در میان ثقل و طبقه معا که بواسطه غلظت

و کثافت و جرم معا بسرعت و سهولت متحلل نشود و معا را متمدد سازد چنانچه مریض پندارد که معا

او را بجوالدوز و سوراخ میکنند علامت تقدم قراقر و نفخ و انتقال وجع و خروج ریح و عدم ثقل

وحدوث آن بعد از تناول فواکه رطب و اطعمهٔ غلیظهٔ بارده و بقول نفاخه و کثرت شرب آب سرد و شراب

ممزوج بوده باشد که باین ادویه تلیین طبیعت بجهة دفع خلط غلیظ مندفع شود و لکن بسبب حبس ریح غلیظ ممتنع

نباشد و باشد که از نفع تو در موضع احتقان ریح بحبس بارید محبس شود **علاج حبس** ترک آب و غذا چندانکه توانند

و استعمال شیافات کاسره و ریح معموله از بوره و فلفل و جاوشیر و تخم سداب و جند بیدستر و تخم حنظل و شکر

سرخ و حقنهٔ مرکبه از طبیخ سداب و نانخواه و بابونه و قیصوم و مرزنگوش و تخم کرفس و رازیانه و شبت و سنبل و

زیره و قرطم و نانخواه و انجیر با عسل بعد از آن استعمال حقنهٔ سخنه ... از طبیخ ... و اکلیل الملک

و برنجاسف و سداب و نانخواه و شونیز کوفته با روغن زیتون و جند بیدستر و تکمید بکماد اسخنه و بدهن

بادهان حاره کاسره ریح مثل روغن سداب و شبت و یاسمین و نار دین و نهادن محجمه بی آتش بر شکم و آب

و مالیدن موضع ریح کردن و نوشیدن شیر بسیار و کموتی و فلافلی و شدادیقون و سجزنیا و تریاق

فاروق و امثال اینها و اگر اطلاق میشود چوارشن تمر هندی و شهریاران و نوشندارو ... باید

قولنج ریحی انصباب سودا بورید شکم که بواسطه ضعیف معده و قصور هضم شکم منتفخ گردد چنانچه در بالیخولیا

مراقی میباشد **علاج** ... **علاج** تجرع ...

و در ... ذکر و ... تبدیل باید کرد و تکمید بطبیخ ... و سداب و جعده و صعتر و شونیز ... کهنه و

استعمال شیافات و ادهان مذکوره و حقنه از درسان بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و ... و در حالت

صحت سودا مطبوخ افتیمون و نطلا بر آب گرم و حمام و ترطیب بدن و تناول اغذیه ... و

اکثری قولنج درین عروض ورم حارست در موضع امعاء که مکان ... سازد و مانع خروج ریح و ثفل گردد

علامتش حمی حاده و وجع شدید ... ثابت در یک موضع و ثقل و قی صفرا و امتلاء عروق و حمرة

وجه و لون و لثه ... **علاج** ... بعد

فصد باسلیق ... اخراج دم ... و نهادن ...

مبرد ... بر موضع وجع در زمان ابتدا ... مرکبه از ... و حی عالم

و گل سرخ و برگ عنب الثعلب و اکلیل الملک و بابونه با موم و روغن بابونه ... بحسب شده

و حرارت ورم و قلت آن بعد از آن زبان تر نمودن ... قاطر ... و حقنه بالفعل و ملین

طبیعت ... و خیار چنبر با روغن بادام و استعمال حقنه معموله از طبیخ ... عنب

الثعلب ... و تخم کتان و بابونه و خطمی و خیارزه ... و عناب ... فلوس خیار چنبر و آب ... خنذر

و روغن بنفشه و بادام و غذا ... با ... مغشر ... بادام ... ورم ...

لیکن ... و قلیل الوقوع باشد **علامتش** تقدم تناول لحوم غلیظه و فواکه و بقول بارده رطبه ...

و احساس ... **علاج** استعمال ... از قیصوم و شبت ... و اکلیل الملک ...

معالجات اورام بارده و سبب قولنج التوائی التواء امعاست بسبب ریح شدید که او را ... در هم

بپیچد ... موجب ... **علامتش** آنست که بواسطه حرکت عنیفه مثل ...

و کشتی گرفتن و چیزی گران بر داشتن یا افتادن از بلندی یا سبب ریح شدید یک دفعه حادث شود و وجع

مشغل ... از موضعی بموضعی ... بلکه در احوال ... باشد

و باشد که ... ظاهر بود **و علاج التوائی** آنست که بیمار را ... قولنج التوائی

و شکم او را ... بکجا ... علاج ...

بر ... محکم ... تا ... حالت ... شود

و اگر بدین ... مریض را یک ... زیبق ... مقتول ... خند ... بعد

پس شکم ... زیبق ... بیرون آید و باید ... قبل از نوشیدن زیبق و بعد از آن شوربا

... چند روز ... واگر زیبق بیرون نیاید مریض ... کنند

باز ... **و علاج معص** آنست که مریض را ... بر موضع ... قولنج معص

نهد ... بجای خود رود و اگر بجای خود نرود دستهای پاها او را بردارند چنانچه

بر پشت ... و شکم ... تحریکات مختلفه ... سازند ... بر آن موضع ...

تا بجای خود رود و محکم ببندند ... آن ... و بدان ... روزی ...

و باید در این محل ... تا ... بجای خود رود ... آنست که ...

استعمال کنند که معا از ثقل و نفخ خالی کردد و بعد از آن بعلاج قولنج مشغول شوند و اکر بعد از معالجه ثقل
قولنج مرض ازین بجای خود باشد و سبب ثقلی قولنج علاجش بطریق قولنج ریحی و ثقلی باید کرد باقی علاج ثقل در ضمن

قولنج ثقلی

خواهد کور خواهد شد و سبب ثقلی قولنج تناول اطعمه یابسه مثل برنج و جاورس و نان خشک یا قلت تناول
مقدار اطعمه یا حرارت امعا یا بیوست آن یا ذهاب حس آن یا کثرت ادرار بول یا کثرت تحلیل رطوبات
بواسطه تحلیل ریاح یا حرارت هوا یا کثرت تعب علامت مطلق آن ثقل شدید و عدم انحلال وجع و وجه
اسباب مذکوره قبل از حدوث الم است علاجش نوشیدن آب کامه و روغن بادام کرم کرده با مرقه
خروس پیر دو آب کرده یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و مغز خیار چنبر یا روغن بادام پس استعمال

حقنه لینه

حقنه لینه معمول از طبیخ بنفشه و خطمی و انجیر و سپستان و قطم و حلبه و نخاله و آب برکه چغندر و الکا
و شکر سرخ و مغز خیار چنبر و روغن کنجد و بعد از زوال قولنج بعلاج سبب مشغول شوند بعد از معرفت آن
بعلامات مثلا اکر سبب بیوست اغذیه قرب یا قلت مقدار آن بود علامتش تقدم سبب علاجش
استعمال آنچه حذف آن بود در کمیت و کیفیت و اکر حرارت امعا بود علامتش جفاف لسان و عطش
و التهاب و براز و بیوست آن و ... براز و سقطات آن یابس باشد که حکه و دوام بیوست ثقل است
قبل از قولنج علاجش نوشیدن شراب بنفشه و لعاب رقطونا و قند یا روغن بادام
و آب عنب الثعلب با مغز خیار چنبر و فواکه بارده رطبه مثل آلو و زردالو و ماء الشعیر با قرص کافور و غذا
و سمبارده و دخول حمام و اکر سبب یبوست امعا باشد علامتش همین علامات است بی التهاب ذهن و سواد
براز علاجش همان علاج است و اکر سبب ذهاب حس امعا بود علامتش آنست که اغذیه حریفه بقا نماید
نماید و حرارات ... و آنچه تناول نماید شکم ازو منتفع شود و بی رجیع
معتد نباشد علاجش علاج آن تریاق فاروق و قند العود و شراب کوفی است و استعمال ادویه
معویه معا مثل روغن قسط و پیله بخور و اکر سبب کثرت ادرار بول بود علامتش آنست که بعد
ادرار کثرت حادث شود علاجش نوشیدن ماء تمر و مغز خیار چنبر و حلوا مرکب از آن است
و روغن کاو و فانید و شیرابه بنفشه و انجیر و شکر سرخ و روغن کنجد حل کرده و اغذیه دسمه است

واکر سبب

دسمه است و اکر سبب کثرت تحلیل باشد علامتش وجه اسباب تحلیل است علاجش آنست که در موضع بادکش نهند
و دارچینی در آب بجوشانند و موم روغن معموله از ادهان ملینه مثل روغن کنجد و روغن مورد استعمال کنند و اغذیه
دسمه تناول نمایند و جمیع اصحاب قولنج را اجتناب از شرب آب سرد و شراب ممزوج حصوصا بعد از تناول
طعام و فواکه از حرکت بعد از طعام و از تناول اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده و نفاخه قابضه حصوصا
نان خطمه و کوشت کاو و هریسه و کدو و خیار و باقلا و ترب و امرود و سیب و زرنک و سماق و غوره
در سیاه شش باید دم و کی دکان و سرکه و ماهی و کشک و جمیع لبنیات و از حبس ریح و براز و مانع
قولنج را معجون زبیب الذهب نفع عجیب و نشستن بر پوست کرک و خوک و کردن و تناول روده کرک
خشک کرده و مرقه هدهد و مرقه خروس پیر دو آنیده انکم از زیره و شبت و شقایق
و انیسون و نمک و سداب و فلفل و سیر بر کرده با آن صفت ضمادی که طبع را نرم سازد و قولنج را
نافع باشد صمغ الروم شور و سمسوخ کوفته با زهره کاو بر حوالی ناف ضماد کنند صفت ضمادی دیگر
علک البطم شش درم تربد سه درم موم عاقرقرحا و مرزنکوش و حب الغار و بزر بخم انجره و حنظل
از هر یک یک درم و نیم سقمونیا چهار درم کوفته و بیخته بزهره کاو سرشته بر حوالی ناف و عانه ضماد
سازند صفت حقنه که قولنج بلغمی و ریحی و ثقلی را نیک باشد تخم کرفس و رازیانه و انیسون و تخم شبت از هر یک
چهار درم بخته برصاف کرده عسل ده درم بوره ارمنی ده درم شکر سرخ در آن حل کنند با جو ده درم روغن
کنجد حقنه سازند و اکر عسل درم بوره با ده درم عصاره سداب ده درم و روغن زیت حقنه کنند
قولنج بلغمی و ریحی را در حال بکشاید صفت شیافی که نافع بود ده درم تخم حنظل چند درم
سقمونیا دو درم شکر سرخ پانزده درم شیاف سازند هر بار یکی چهار انکشت مضموم و اکر چوب عطر
بدلازی شیاف تر استعمال نمایند نافع باشد و ایلاوس نوعی از قولنج است که در امعا دقاق
حادث شود و سبب آن اسباب قولنج و این مرض قلیل السلامت است زیرا که طبیب ... از اخراج
و همه قبول ادویه نکنند و شیاف و حقنه بموضع علت نرسد علامتش مطلق است و وجع در بالای
ناف بود و مطلقا چیزی از منفذ سفل بیرون نرود و حقنه منفذ شود و هر چه بخورد قی کند و با آن

که قی بیرون آید و نفخ و جشاء و عروق ساکن گردد و با شکم جمیع بدن مستند شود و علامات انواع حب مثل علامات
انواع قولنج است لیکن اشد از آن وعلاج حب القرع قریب بعلاج قولنج است لیکن اقوی از آن و مسهل حب القرع از حقنه
و حمولات و حقنه معلمین مشروب است اخراج او مقدم باشد بر اخراج مورچه و هر کدام که مقدم دارند
دیگری ضعیف از آن باید منفعت مجربه که قی باز دارد و قولنج نکند و بلادر و ... را نافع باشد مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و جوز بوا از هر یک یک جزء ... نیم درم کوفته و بیخته به نبات در آب
برنج ... که ... شود ... فصل ششم در دیدان سبب تولد دیدان رطوبت
غلیظه بلغمیه است که بسبب طول اللبث در معا متعفن شده باشد و حرارت غریبه ضعیف در آن عمل کرده و آن
برسه نوع است طوال و عراض و صغار و اما طوال که از ... گویند ماده آن رطوبت ... متعفن ... و منشأ آن
سبب جذب کبد و منقطع نگردد به مرور ... ثقل با آن و تولد آن در معا اتفاق افتد علامات آن بعض دو غدغه
فم معده در وقت جوع و ... شهوت ... طعام و عسر ... مغص ... باشد ... سبب ... قلب و دماغ ...
یابس خفقان و اختلاف نبض و صرع و تشنج حادث گرده باشد ... سبب ... قولنج و فواق ... و ...
و شهوت کلبی و استسقاء گردد وعلاج آن استفراغ بلغم و قتل و اخراج دود است با دویه قاتله مثل حب ... آن
مثل برنگ کابلی و درمنه ترکی و نمک هندی و ... و ... و ... الیبس و قسط تلخ و ترمس و ...
با دام تلخ و ... و ... و ... و قولنج و افتیمون و قرطم و بسفایج و ... و قنطوریون
و نمک تا ... و ... و ... و تخم ... و ... و ... و ... و ... و ریزه بریان کرده
الخدام ... و قیصوم و ... و تخم ... و ... و ...
شفتالو و بوست ... باید ... چهار روز متوالی هر روز ... مثقال ... شیر باده
ده درم شکر سرخ ... بخورد و غذا ... آب ... شیره ... و ... و ... و ... صباح روز پنجم بعد از
حرکت بسیار رجوع شده قدری کباب ... و ... دوا دویه مذکوره را کوفته و بیخته بقدر ... صباح
با شیره و شکر ... یکبار ... چنانکه ... شام دو ... بعد از آن چندانکه تواند حرکت
کنند و صبر نمایند تا آخر روز ... شوند ... آب ... بسیار ... و ... بقیه ... ان
کرم

دیدان

کشنیز خشک و تخم ... با ... سحیح ... آب گرم ... شناوخ کنند و ... با ...
ادویه قابضه قاطعه ... مثل سماق و طباشیر و اقاقیا و تخم خرفه و عصاره ... و کشنیز خشک
و مورد و فوفل با آب گرم نوشند و کل ... با شراب عظیم النفع است و گویند ... کرم ... شد
و با ... بیرون آورد و ... اصناف ... و ضعف هضم ... مثل کندم
و لوبیا و باقلا و گوشت خام و کباب و ... و پاچه و ... و جمیع ... و ...
و ... از ... آب گرم بعد از طعام و جماع بر امتلا و حمام بعد از ... که او را
حب القرع گویند ماده آن رطوبت ... متعفن ... سبب ... کبد لیکن ... ماده ... حب القرع
و تولد آن در معا ... و این نوع ... از انواع است علامات آن کثرت شهوت و عدم سیری
از طعام و ضعف قوه و احساس بحرکت آن در وقت جوع و خروج ... از ثقل ... به دانه
کدو و سیلان لعاب از دهان و رطوبت ... در خواب و ... در ... بعد از طعام
گرم و ... و سخن گفتن در خواب و ... و صفرت لون از علامات مشترک است وعلاج
حب القرع مثل علاج طوال است لیکن اقوی از آن و ادویه مخصوصه آن برنگ کابلی و ... قسط تلخ
و بوست بیخ درخت توت و ... و صبر و شحم حنظل و عصاره ... و ... بوست درخت ...
ضمادی که کرم را بکشد ... بیرون آورد صبر و افسنتین و تخم حنظل و قطران ... با
کاو ضماد سازند منفعت طلای ... درمنه ترکی و صبر و ... از هر یک ... درم
کوفته ... شفتالو ... طلا کنند ... که ... گرم متولد در ... است ... ماده
آن رطوبت ... سبب ... جذب کبد و ... ثقل ... و ... و تولد آن
در معا مستقیم بود و ... بسیار حادث شود علامات آن حکه و دغدغه مقعد و خروج آن با
براز است علاج آن حقنه معده است ... معموله از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و ... و قیصوم
و برگ شفتالو و قنطوریون با ... و روغن مغز استخوان زردالو و تخم حنظل و استعمال ... شیاف
مرکبه از نمک هندی و بوره ارمنی و زهره کاو و روغن مغز استخوان زردالو ... کرده

به جبر و فسنتین با آب برگ شفتالو یا قطران یا روغن مغز زردآلو و آب سیداب و از جمله معالجات آنست که
وصله گوشت فربه نمک سوده را بر ریسمانی ببندند و در مقعد جای کرم نهند و ساعتی بگذارند تا کرمان بوی طعم
حرص بر آن جمع شوند پس آن گوشت را بیرون کشند و باز اعاده کنند تا شفای تمام حاصل شود

امراض مقعد
اورام مقعد

باب پانزدهم در امراض مقعد و آن مشتمل بر چهار باب است فصل اول در اورام و قروح و شقاق مقعد

اورام مقعد اگر حار بود بیشتر به سبب مواد صفراوی شدید و حادث شود و آن غالباً بعد از شقاق یا قروح مقعد یا بعد از
بواسیر منقطع باشد و اگر حار بود علامات آن حمی حاده و وجع شدید و حرقت موضع و ورم است علاج آن فصد باسلیق
یا صافن و تلیین طبع [illegible] و ضماد [illegible] موضع [illegible] و عنب الثعلب
و خیار [illegible] با روغن گل و نهادن مرهم سفیداب یا مرهمی مرکب از موم و روغن گل و زرده تخم
مرغ و اگر [illegible] تازه در دهان [illegible] اگر ورم از آن قبیل باشد که جمع مده خواهد کرد و تحلیل
نخواهد پذیرفت [illegible] فتح [illegible] تا ماده [illegible] و ناصور گردد و علاج قروح مقعد
مجففات [illegible] مثل [illegible] محرق [illegible] و برگ سماق و برگ مورد و مرهم اسود و مرهم زنگار
و اگر وجع شدید بود و تخدیر [illegible] مانند [illegible] و سبب شقاق مقعد یا حرارت و
یبوست است یا ورم حار یا شدت یبوست و غلظ ثقل یا بواسیر [illegible] قوت اندفاع به قوهات عروق
مقعد و علاج شقاق تعدیل مزاج است و معالجه ورم بواسیر و تسکین وجع که در ورم و تلیین طبع مثل شراب
بنفشه و ترنجبین و لعاب [illegible] و تناول اغذیه مبرده مرطبه [illegible] درهم
کافوری [illegible] مرهم [illegible] تازه [illegible] نمک و موم سفید و روغن کنجد و مغز [illegible]
گاو و لعاب تخم کتان و روغن گاو و مرهم [illegible] سفیداب [illegible] و اقلیمیا و لعاب
تخم کتان [illegible] و پیه مرغ و موم سفید و روغن گل و نشستن در آبی که
در آن عنب الثعلب و عدس و گل سرخ [illegible] جوشانیده باشند [illegible]
و جمیع [illegible] و [illegible] مانند [illegible] و امثال آنها
[illegible] در آبی که در آن مازو و مورد و گلنار و پوست انار و گل سرخ و جوز [illegible] و [illegible]

بجوشانیده

جوشانیده باشند بنشینند و ذرورات مرکبه از زاج سوخته و قاقیا و کندر و غبار آسیا و مر و گلنار
افشانند و سبب خروج مقعد یا درد آن [illegible] اخلاط مراریه [illegible] علاج آن فصد و است
اکثر بعد از [illegible] و [illegible] و حجامت [illegible] علاج دم [illegible] اغذیه مبرده مرطبه
و مالیدن روغن گل بر [illegible] مقعد فصل دوم در استرخاء مقعد و خروج آن استرخاء مقعد اگر خروج

استرخاء مقعد
و خروج آن

نقل [illegible] بود [illegible] یا قبل [illegible] مقعد [illegible] فتق [illegible] علامتش
آنکه [illegible] و [illegible] علاج [illegible]
عضله مذکوره است علامتش آنست که بتدریج حادث شود [illegible] علامات [illegible]
علاجش علاج [illegible] از استفراغ ماده [illegible] و تبدیل مزاج و [illegible]
حاره مثل روغن قسط و زنبق و [illegible] و سپید [illegible] و نشستن در آبی که در آن [illegible] ادویه قابضه
مثل سنبل الطیب و قسط و [illegible] و جوز [illegible] و پوست انار و [illegible] و گل سرخ و [illegible]
جوشانیده باشند و سبب خروج مقعد یا ورم است علاجش نشستن در [illegible] که در [illegible]
وجع و مرخیات [illegible] مثل بنفشه و [illegible] و پوست خشخاش و بابونه و برگ [illegible]
و تخم کتان و [illegible] جوشانیده باشند و تمریخ مقعد بروغن [illegible] و روغن بابونه و موم سفید
یا شدت استرخاء عضله مقعد بسبب کثرت رطوبت علامتش [illegible]
[illegible] و سهولت [illegible] علاجش آنست که اول مقعد [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] و ادویه قابضه مثل [illegible] مازو و شب یمانی و [illegible] و جوز [illegible] و اقاقیا و کندر
[illegible] و [illegible] سوخته و جفت بلوط بقدر احتیاج کوفته و بیخته بر آن افشانند و [illegible]
بر [illegible] و ادویه قابضه و [illegible] رطبه [illegible] و حمام [illegible] و نشستن در
آبی که در آن [illegible] قابضه مقویه اعصاب مثل مازو و گلنار و جفت بلوط و مورد و جوز [illegible] و عدس
و گل سرخ جوشانیده باشند نافع باشد فصل سوم در بواسیر زیادتی حادث شده از افواه عروق [illegible]
مقعد متولد از دم سوداوی غلیظ و آن بر [illegible] است [illegible] صلبه [illegible] اصغار [illegible]

سنو خنیه میشوند بر دو شیره به دانه و انگور سرخ و تو تیه رخوه بر مکمل توت سیاه و هر یک از اینها
پر روغن و اندرانی میباشد و دهیه و غیرها **علاج مراق** اولا استفراغ خلط سودا او کیه القصد با سلیق
و صافن و مابض و حجامت خصوصا بعضی و اصلاح حال کبد و طحال و طبیعت بحسب مقتضی و اطریفل ملین
و مانند اینها و اصلاح مزاج مردم با غذیه رطبه صالحه الکیموس مثل گوشت بره و جوجه مرغ فربه
و زرده تخم نیم برشته و خالبا بالکنار و بپارو روغن کاو و منقل روغن کنجد و روغن بادام
و سپرطب و مویز و حلبه و مغز بادام و کردکان و لپسته و ناجیل و چلغوزه و اجتناب از اغذیه حاره
و غلیظه و حرقه دم و مولده سودا خصوصا عسل و خرما و گوشت گاو و گوشت لکلک و قدید و نان
و عدس و سیر و بادنجان و امثال اینها و از شراب بد و شراب صرف و سکر و تواتر و از جلوس
پیکار بسیار بر هر جاه مبرز خاصه مبرز که در حمام باشد علت در آن براز کرده باشند بسیل کردن و جمع والم
نباتی برگ مورد و جو زاده و دنبال باد نجان و پوست بیخ کبر و بیخ حنظل و اسطوخودوس و اشترغار و
و بیخ سوسن و بیخ کرفس و زردچوبه و خردل و بیخ حرمل و از زوفات دقیقه و طرفا و تخم کندنا و پیاز و
و مرو و پنجم حنظل و پوست مار و دو منقل مقل و مرکب بقدر رطلی بر آتش ایشان سر که زنبار زنند تا در
بدن حد نیت سا قط گردد و با قدری عصاره خرنوب تازه کرده ضماد نمایند با بقعه ای از روغن زیتون
چرب کنند و اشنان سبز کوفته بر آن افشانند یا پنیر کهنه سر بار زنند و شونیز سوخته کوفته بر آن
افشانند و استعمال نمایند یا قشر بادنجان در سیاه خشک کرده و یا مثل آن مغز بادام تلخ کوفته
با روغن بنفشه طلا کنند و اگر در خشک تر با با روغن زیت ممزوج شانند و از آن روغن بر دانه بواسیر
مالند و بر آن اد مان کنند قطع کنند و اگر سه روز متوالی هر روز دو درم باز رد خشک را با زیتون
بواسیر مالند کسی که دیگر عود نکند و اگر سر ماهی شور را نزدیک آتش خشک کرده ساییده مثل آن زنجبیل خشک کرده
مخلوط سازند و بر آن زرور کنند نافع باشد و گفته اند دنبال ماهی شور را با شونیز کوفته از زرور آن
مجرب النفع است و گفته اند که صور تخان را جامعی عجیب در بواسیر باطنه است چون بقدر درم از آن سحق
کرده با روغن گوسفند کهنه سرشته پنبه را بدان تر کنند و در تنه احتمال نمایند بنیم اسهال اجابتی

بمعاودت

بمعاودت نباشد اگر بواسیر غیرها و ممتلی بود و از آن خون نیاید و بار باید و جع باشد **علاج** اولا ملین است به حمام و نشستن
در آب گرم و تمریح مقعد بر روغن مغز شفتالو و زرد الو و مغز ساق گاو و پیه کلیه شتر و مقل و استعمال
بر نقیه به فصد صافن و مابض بعد از آن استعمال مفتحات افواه عروق مثل انکه بشیم پاره آب پیاز و خام در
و زهره گاو و مرطوب استعمال نمایند و با شیاف از سرگین کبوتر و سوسن خ و زهره گاو و استعمال
کنند و این مفتح قوی است و اگر بسبب حدت ادویه مفتحه و جع حادث شود پنبه با روغن گل چرب کنند و نهند
با ادویه مسکنه و جع مثل خطمی و اکلیل الملک و بنفشه و فر فیون و زعفران و تخم کتان و زرده تخم مرغ و پیه مرغ و
و مقل و میعه سایله و مغز ساق گاو و کوهان شتر و پیاز و روغن گاو و پخته بر مقعد ضماد کنند یا کنند
ناشسته را پاره پاره کنند و در پاتیلی نهند و پاتیل سرپوشیده بر آتش نرم نهند تا به بخار در آید و خوشی همه آن
روغن گاو و یا روغن مغز زردالوی تلخ بریان کرده و زرده تخم مرغ اضافه نمایند و در هاون قبض
بمالند و ضماد سازند و اگر وجع شدید بود اندک افیون داخل کنند و اگر سوزش و حرارت شدید باشد هم شیاف اب
با مرهم کافوری استعمال نمایند و اگر حرارت نباشد نگیع و مقل از هر یک دو درم میعه رطبه یکدرم افیون
و خنده پید ستر از هر یک نیم درم و روغن مغز زرد الوی تلخ پانزده درم ضماد کنند و اگر بواسیر
بود و از آن خون آید حبس نکنند زیرا که از سیلان آن امانست از اکله و جنون و مالیخولیا و وجع الورک
و وجع کلیه و صداع و صرع سوداوی و خفقان و حمره و طاعون و جرب و قوبا و جذام و زات الجنب
و ذات الریه و سرسام و اکثر امراض سوداوی و اگر خون بسیار آید حبس باید کرد خوف از حدوث این امراض
و استسقا و سن نیز بود لیکن خون مفرط شود و موجب ضعف و صفرت لون و استرخا رکبه و استیلای خفقان
کند خون را حبس و بیمار نمایند و در آن بسیار نیاید که بعد نوشیدن قرص کهربا با شراب انجبار
و حب مقل قابض و معجون خبث الحدید و مانند اینها و نشستن در آبی که در آن گلنار و برگ مورد و مازو
و خرنوب و بلوط و شب و پوست انار جوشانیده باشند و استعمال شیاف معمول از کندر و گلنار و مازو
و سرمه اقاقیا و شب و صمغ عربی و گلاب باشد **صفت** حب مقل که خون بواسیر را حبس کند بسد کهربا
محرق کل ارمنی از هر یک دو درم هلیله سیاه و بلیله و املج از هر یک پنج درم تخم گندنا سوخته درم مقل ده درم

مقعد را در آب کند تا غیر مغسول اعلی سازند و سایر ادویه را کوفته و بیخته بدان بپاشند و جهات نذر نر
سر درم با آب آهنگران صفت شیاف که همین خاصیت دارد ضمد کنند دم الاخوین گلنار اقاقیا مامیثا کوفته و اگر بر
بیخته خانه عنکبوت با پشم خرگوش به سفیده تخم مرغ تر کرده را بدان بمالانند و استعمال نمایند و علاج
تمام این علت قطعی است نهادن دوری حاد مثل مکبر و بیک و قلقدیون و مانند آن بر آن تا ساقط شود
لیکن تمام دانها بر بواسیر قطع کردن جایز نیست بلکه صواب آنست که یکی قطع کنند و دیگری بگذارند و
معالجه آن قطع بعلاج یکی دیگر مشغول شوند و همچنین تا یکی باقی ماند بگذارند تا خون فاسد از آن روان
باشد و مودی به امراض مذکوره نشود و اگر بعد از زوال آن حرقت و وجع باشد موم روغن معمول از بیاض
و پیه مرغ و مغز ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کثیرا و ختمی کوفته استعمال
نمایند یا با سفید کوفته با زرده تخم مرغ و اندکی افیون ضماد سازند و ریح البواسیر تحلیل غلیظ ریاح
غیر التحلیل موجع در حوالی کلیه و خاصره علامتش آنست که گاهی به ظهر و گاهی به سفل و کنف صاعد شود و گاهی
به جستین و قضیب و عانه و حوالی مقعد نازل گردد یا آنکه اعضا و درد مفاصل و ضعف باه و ثقل اعضا
بعد از نوم بود و گاه قبض در طبیعت باشد و گاهی لین و پیش از اسهال و او این باشد که با بعض صداع
و دوار نیز بود و علاجش حقنه سود است و نوشیدن جوارشات کاسر ریاح و اجتناب از اغذیه غلیظه
نفخ دیگر و اگر رطوبه نفاخه آب سرد و استعمال ریاضت و سواری و حمام صفت دوائی که باد بواسیر
را دور کرده را نافع باشد زرنباد و درونج هلیله سیاه بلیله شیطرج قرنفل قرحانوشادر فلفل دار فلفل
تحم کند تا مقعد ساوی مقل را در موی آب حل کنند و ادویه دیگر را کوفته و بیخته بحب شانه بسر نیز
از جوز درم تا سه درم با آب گنند نافع باشد فصل چهارم در ناصور و آن قرحه ایست خبیثه غایره حادثه
در مقعد نزدیک به مستقیم که از آن ریم و زرد آب روان باشد و آن بر دو نوع است نافذ که از آن ریح و براز
یا راده بیرون آید چون میل در آن کنند به جای دیگر لغو کند و غیر نافذ بر خلاف این بود علاج
نافذ بریدن است تا بنهادن ادویه حاده بر آن تا گوشت فاسد فانی شود و گوشت صحیح بروید لیکن در هم
معالجه مخاطره است علاج غیر نافذ آنست که اول ابتدا بزنند تا آنچه در آن باشد بیرون آید و سوراخ را

[حاشیه: ناصور]

بذرور

بذرور معمول از صبر و قرن کنند روم و ابرسا و انزروت و کندر سند و پوست بیخ جاوشیر و دم الاخوین
کوفته و بیخته برسانند یا هر صباح و مسا از صبر و گاهی با صلابه کرده برکشند یا پیه کهنه بر سر میل باریک بمالند
و به تقطیع مفخ [illegible] ترکنند و به ذرور مرکب از صبر و کندر و از روی و دم الاخوین و سرمه و گلنار
و اندکی زنگار ریکو دهند و فتیله ناصور [illegible] و میل [illegible] کشند و بر ذرور را با ذرور بگذارند و اگر میل
در اندرون ذرور را در ماء العسل حل سازند و هر روز صباح و شام چند قطره از آن بچکانند
تا خشک شود والعلم عند الله باب بیست و هم در امراض کلیه و مثانه و آن مشتمل بر هجده باب است
فصل اول در سوء المزاج کلیه سبب سوء المزاج حار کلیه تناول اغذیه و ادویه حاره و خواب بر پشت بسیار
و رو باه و استعمال ریاضت با غلبه دم و صفرا است و علامتش عطش شدید و حرقت موضع کلیه
و کثرت شهوت باه و عرق نبض و ناریه قاروره علاجش فصد و تلیین طبیعت و استفراغ صفرا
نقی اگر باعث باشد و احتراز از ترک ریاضت و نوشیدن اشربه و ادویه بارده مثل شراب بنفشه و انار مزین
و خشخاش و سکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین و قرص کافور و شیر تخم خرفه و لعاب بزرقطونا
و روغن گاو و شیر دختر و شیره بزر و ماء الشعیر و عدس و آب غوره بار و روغن گل و استعمال حقنه معموله
از آب خیار و خرفه و عنب الثعلب و روغن گل و نهادن اضمده بارده مثل ضمادی که مرکب از گل سرخ و برگ
مورد و اقاقیا و گلنار و صندل و عصاره لحیة التیس با آب برگ تاک یا برگ مورد یا آب کاهو
بر موضع کلیه و کافور را در تبرید کلیه تاثیری عظیم است لیکن افراط در تبرید کلیه مسلطل فعل او و حقنه
باه بود و سبب سوء المزاج بارد تناول اغذیه و ادویه بارده و نوشیدن آب سرد خصوصاً بعد از حمام
و ریاضت و خواب بر زمین سرد و نشستن بر [illegible] با غلبه بلغم است و علامتش قلت عطش و نقصان شهوت
باه و ضعف ظهر و بیاض و غلظ بول است علاجش استفراغ بلغم اگر غالب باشد تنقیه و تحلیل کلیه
بکلغدار و کمونی که اجزا آن انیسون صلابه کرده باشند و پسته و بادام و فندق و جوز و حب الصنوبر
و حب الخضرا و حب الرشاد و فلفل و دار فلفل و مویز و انجیر و نخود آب [illegible] و مرغ و گنجشک و کباب تیهو و کبوتر بریان
و زیره کرمانی و کرفس و شلغم و بدین موضع کلیه بروغن قسط و زنبق و جوز بوا و [illegible] و حب الخضرا و قسط

واستعمال حقنه حاده معمول از طبیخ حلبه و شبت و قرطم با روغن و نبه دادن مذکوره و اجتناب از فواکه
رطبه و اشیاء حامضه و لبنیات نافع باشد **فصل دوم در هزال کلیه** سبب آن یا سوء المزاج است
یا کثرت جماع یا کثرت استفراغ مسهلات یا مدرات **علامتش** کثرت ادرار بول و پاشی آن و وجع
در صلب و لاغری بدن و قلت شهوت باه است **علاجش** با نوشیدن شیر و ماء الشعیر و خوردن در اغذیه [illegible]
سبوس و شاول و لبوب مثل مغز بادام و مغز چلغوزه و فندق و پسته و حبة الخضرا با قند و هریسه با چوزه و زرده تخم مرغ
و حلوای [illegible] خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مینا باشد و لحوم مثل [illegible] مرغ و [illegible]
شحم [illegible] زیاده [illegible] و اندک [illegible] بعد از انزال حرارت فعلی از آن و استعمال
حقنه [illegible] کلیه معمول از طبیخ خربزه و گندم و نخود و لوبیا و باقلا با روغن کنجد و قرطم و حبة الخضرا و
مغز ساق گاو و دنبه نافع باشد **فصل سیوم در ضعف کلیه** سبب آن یا هزال کلیه است یا سوء المزاج
یا اتساع مجاری کلیه بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال مدرات یا [illegible] سواری و پیاده رفتن بسیار [illegible]
و کثرت حرکت با معده ممتلی [illegible] آنچه سبب آن هزال کلیه و سوء المزاج است علامات و معالجات بیش
مذکور شد و آنچه سبب اتساع مجاری کلیه [illegible] آن ضعف حقیقت **علامتش** بول [illegible]
[illegible] گوشت تازه [illegible] و قلت شهوت طعام و باه و ضعف بصر و سماع و قلت
بول است یا عدم وجع در صلب [illegible] وجع [illegible] **علاجش** اولا منع از اسباب [illegible]
و ترک استعمال [illegible] پس تقویت کلیه با اغذیه [illegible] مثل [illegible]
مثل سماق و غوره و زرده تخم مرغ با کردنا و [illegible]
و به [illegible] مثل شراب [illegible]
وامرود و [illegible]
ترش [illegible] **فصل چهارم در وجع کلیه** سبب آن یا ضعف کلیه است یا ورم یا حصاة یا قروح
یا ریح غلیظ در کلیه و حوالی آن آنچه سبب آن ضعف کلیه است علامات و معالجات مذکور شد و آنچه سبب آن
ورم و حصاه و قروح است مذکور خواهد شد و آنچه سبب آن ریح غلیظ محتبس در کلیه و حوالی آن

علامتش

هزال کلیه

ضعف کلیه

وجع کلیه

علامتش وجع و تمدد [illegible] و عدم ثقل و علامات حصاة و خفت آن در خلاء معده و [illegible] و ضعف هضم و سقوط
شهوت [illegible] مثل [illegible] **علاجش** اجتناب از اغذیه نفاخه و استعمال [illegible] مخرجه باد و ریح و محلله ریاح
[illegible] و تخم کرفس و تخم سداب [illegible] تکمید [illegible] و تکمید با ضماد [illegible] مثل زیره
و برگ سداب و بابونه و شبت و تکمید با نمک و خاکستر [illegible] روغن قسط و زنبق و خیری و [illegible]
[illegible] معمول از [illegible] طبیخ بابونه و شبت و برگ کرنب و خطمی و سایر ادویه [illegible] مسکنه وجع و جماع [illegible] نافع باشد
فصل پنجم در اورام کلیه سبب ورم کلیه [illegible] مشارکت [illegible]
[illegible]
علامتش حمی مختلطه با برد اطراف و قشعریره [illegible] در حوالی کلیه [illegible]
[illegible] وجع [illegible] فوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علامتش** [illegible]
[illegible]

در اورام کلیه

نوع نشنه بوجع قولنج باشد وفرق میان ایشان در باب قولنج مذکور شد علاج حصی آنست که اول طبیعت را نرم کنند
جلاب مرکب از ادویه مدره مثل رازیانه و تخم کرفس و انیسون و حسک و پرسیاوشان و بلبون باردا
کاسنی و فلوس خیار شنبر و اسفاناخ و حقنه معموله از طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سداب و برگ کرنب و
حلبه و خسک و انجیر با مغز خیار شنبر و روغن کنجد و نمک هندی و بوره ارمنی و ضماد با سپیده بیضه مثل بابونه و تخم
و ورق الغار و مرزنگوش و شبت و تخم کتان و حلبه و تخم خیارین و خطمی بار بار بیاید و دهن بابونه و نطول و زفاده
مثل روغن مصطکی خسک و کرفس ضماد کنند و آب نیشکر و قطم و جوالی غو و آنچه جلاب سوداوی است اکثر صورت
بعد از وقت معالجه بار بود لطیف اگر متحلل شده باشد و غلیظ مانده باشد بایستعمال مدر گرداند علاج حصی
نقرس شاید با وجع قلیل و رقت بول و ضعف باقی است و حذر از کیمیا است علاج حصی نوشیدن مدر بلیغه
محلل مثل تخم کتان و مرو و حلبه و تخم خطمی و قطم مخلوط با ادویه مدره مثل تخم خیارین و تخم خربزه و نعناع تخم
با منضجه محلله مرکب از بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و خطمی و مقل و اشق و بهروزه و مغز ساق گاو و دنبه
باد و هم بلیغه مثل روغن بابونه و قطم و زنبق و تخمین و جلوبات معموله از طبیخ بابونه و خسک و تخم کتان و نفشه

و بنفسج و انجیر و حلبه و بعد ذلک الله اعلم فصل ششم در سبب قروح کلیه و مثانه سبب قروح کلیه انصداع و انقطاع عروق است
بالعفار و نیله مرور اخلاط حاده و مراریه بورقیه و خروج حصاة علامتش وجع در قطن با ثقل و بول مدد
و خروج مده و دم و قشور در بول است و فرق میان قروح کلیه و مثانه آنست که در قروح کلیه با ثقلت
وجع و بول البول باشد و قشور رود از سرخ و موضع وجع عانه بقطن بود و در قروح مثانه با صعوبت وجع و عسر
بول باشد و قشور در او سفید و موضع وجع عانه بود علاجش اولا تعدیل اخلاط است و ازالهٔ آن از
مراره و بورقیه بغذوهٔ پس تناول هندوانه و خیار و خشخاش و بید و امرود و
انار ترش و اجتناب از تناول ادویه و اغذیه حریفه و مالحه و حامضه و شدید الجلادت
و از کثرت حرکت و ریاضت و جماع و کثرت شرب آب و اقتصار بر اغذیهٔ صالحة الکیموس مثل زرده
تخم مرغ نیم بخته و ماء الشعیر با جوجه بچه و اسفاناخ و رشته بشوربا و ماهی تازه و لحوم حملان و مغز بادام
بریان کرده و لبنه و فرق و حلوا و اخراج ماده و اما المزاج بالفصد و تلیین طبیعت بنقوع ماء التمر

اطراف بعد از آن معالجه قرحه به اقراص و ادویه مدمله قروح مثل قرص کهربا و قرص خشخاش با شراب بنفشه
و مثل دم الاخوین و گل ارمنی و کاغذ سوخته و کندر با مشروبات مثل انیسون و کتیرا و صمغ عربی
و بامدرات مثل تخم کاکنج و خطمی و کاهو باشد که بسبب کثرت وجع احتیاج بمخدرات مثل
قرص کاکنج و غیر آن باشد و جرب کلیه عبارتست از التفاء سنور و صغار حادیه در آن و سبب آن اخلاط
مراریه بورقیه است علامتش وجع و بول دم و مده و خروج قشور صغار و حکه و دغدغه در موضع
کلیه با بخش بود علاجش اولا تنقیه بدن بفصد باسلیق با صافن و قی و حقنه لینه نرم کند و ترطیب مزاج
با اغذیه و اشربه و بقول و فواکه رطبه و نوشیدن لعاب بزرقطونا و بذر خرفه با شراب خشخاش با شراب بنفشه

فصل هفتم در حصاة کلیه سبب فاعلی آن حرارت ناریه خارجه از اعتدال است و سبب مادی
خلط غلیظ لزج که حرارت نسف رطوبت آن کند و منصلب و متحجر شود خصوصا گاهی که بخار و اقع
در میان مثانه و کلیه ضیق باشد و رقیق و لطیف بول از آن بیرون رود و غلیظ باقی ماند و تولد رمل
کامل آنست که ماده سنگ غلیظتر و از جهت کمتر بود و اگر آن منعقد شود و قوت و اقوا از آن دفع
کند و نکند ابو که با ماده چیزی دیگر با ملتصق شود و تولد حصاة کامل آنست که ماده بیشتر بود و غلظت
داشته باشد و اگر در کلیه منشبت شود در حرارت ناریه منعقد گردد و بالانزال از آنکه او اصحاب
او شود ناحجر گردد علامتش وجع موضع کلیه است و سر بول و صعاوقر آن لوازم گردش و غلظت و
ثقل رملی مایل بحمره و صفوه و ثقل در بطن و تمدد چنانچه مریض پندارد که چیزی از بطن او آویخته است
خاص در وقت انکباب برروی و هر گاه که اعصار از ثقال ممتلی گردد در موضع کلیه درد پیدا آید و گاه
که در خصیه مجاری کلیه علیل بود الم حادث شود و در حل موازی آن وجع با ضربان که بوجع قولنج
مشتبه شود و فرق میان هر دو در باب قولنج مذکور شد و علاجش ان اولا قطع ماده و منع تولد آن
بقطع سبب فاعلی است بفصد و حقنه معتدله و مسهلات ضعیفه و اجتناب از امتلاء و از تناول
اغذیه لحم گاو و گوشت تازه و جمیع لبنیات و مطجنات و حلویات اجمه و لحم حیوانات کبیر الجثه و نان فطیر و خام
و اهریسه و باچه و بقولات درشت و برنج و بریان و بخته تمام نخته و فواکه غیر و الانهضام مثل سیب خام

وسقف لو و امرود از شراب غلیظ و آب گرم و تعب بلیغ با کول الی الاقتصار بر اغذیه لطیفه بعد الانهضام مثل قلیه کدو
و زرده تخم مرغ نیم برشت و بخور آب نخود اسفیزج و تهیه گوشت بزغاله با دارچینی و لیمون و کنگر و تره
و قرطم و اسفاناخ و لیمو جهت معده و بخور بعد هضم و ریاضت معتدل در وقت خلاء معده و تلیین طبیعت
بطبیخ سپستان و انجیر و امثال کوسی و خطمی با ترنجبین و مغز خیار چنبر و ادرار ات بول آنچه مایل
باعتدال مثل تخم خیارین و کدو و لیمو و کاکنج و خسک و پرسیاوشان و رازیانه و برگ ترب
و آب نخود و ابن کنگر و ترب و استعمال حمام و آبزن و خواب کردن بر بستر کتانی و در میان طعام آب خوردن
بعد ازان استعمال ادویه لطیفه مفتته غیر شدید الحرارة مثل خسک و قسطین و کرفس و لیمون
و کاکنج و رازیانه و کبوتر و حرف و پرسیاوشان و کرب رطبه و حمص اسود و زعرور و تخم خطمی
و عصفر و سرکه و سکنجبین آن و مقل و عود بلسان و حب بلسان و عصا الراعی و کمون و کما فیطوس
و جعده و تخم ترب و برگ ترب و عقور بوزی و سداب بری و بوره ارمنی و سعد مصری و حجر الیهود و
مشکطرامشیع و باید که در وقت ترکیب ادویه حصویه ادویه بهره قویه مثل ... و دوقو و اسارون
و ناخواه و سنبل الطیب و اذخر و قردمانا و ادویه ملینه السعود مثل فلفل و دارچینی و فودنج
و ادویه مقویه عضو مثل سنبل و سلیخه و بهمن و زرنباد و تخم فلنجمشک و کلس و صندل و
کلنار و ربوب فواکه قابضه و ادویه مسکنه اوجاع و حافظ ادویه خصوصا در کلیه چون تخم
کتان و فندق و تخم خطمی و صمغ عربی و نشاسته و صمغ جوز بحسب مقتضای مزاج با آن مزوج
سازند و در وقت هیجان وجع اگر دم غالب بود علاج آن بفصد کنند و استعمال حقنه لینه چون
هوره اگر طبیعت یابس بود و استحمام و نشستن در آبزن مطبوخ از بابونه و شبت و خسک
و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و کرنب و رطبه حلبه و قرطم و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه و برگ
سمسم و بقلة الحمقا و بعد از خروج از آبزن مرهمی قطرها دهان حاره محلله مثل روغن
شبت و بابونه و زنبق و خسک و نرگس و خیری و اگر وجع شدید بود و مریض بطاقت فلونیا
بنوشد و اگر ریح کلیه باریح در امعا بسبب مزاحمت موجب زیادتی الم گردد بعد از معرفت آن

بلادات

بلادات ادو کلیه سرد ریح مثل سداب و تخم کرفس و انیسون و ناخواه و کرویا و شونیز و مار العسل بنوشد یا ضماد
سازند یا در حقنه استعمال کنند و اگر حصاة در مجاری باشد حقنه معمول از لعابات مزلقه مثل لعاب تخم خطمی
و زر کتان و حلبه با روغن قرطم استعمال نمایند و روغن بادام با مغز خیار چنبر بنوشند و محجمه را با نعل حصاة
نهند و بکشند تا حصاة از آن موضع منجذب سازد و به تمام منحدر گرداند و اگر در مجاری قضیب باشد قضیب
را در آب گرم نهند لعاب و ... بدان لیند و در احلیل چکانند تا بیرون آید و روغن حب الخضرا
با نخود آب خوردن و حلوا ختمی کرده باک سازد و بادام تلخ یا مستحج سنگ ... برادم و خربزه و خیار
و انگور سفید و انجیر تر و لسه که در زیتون پرورده و شراب سفید و معجون حجر الیهود حصاة را نافع بود
و لو شیدن مجدم بوره ارمنی بعسل شسته آبگینه در ... حصاة بیرون آورده و دود زرم سرگین
کبوتر و سرگین خروس از جهت آنکه از جهت کوچک نیم درم با مساوی آن نبات کرده و مثانه را
از سنگ و ریگ پاک سازد و اگر فلفل و نمک اضافه کنند و با طبیخ مشکطرامشیع و نهند انفع بود
و گفته اند که اگر معزه عدد فلفل کوفته را هفت قرص سازند و در هفت روز بنوشند کرده و
مثانه از سنگ پاک شود و نیم مثقال تا یک مثقال ابکینه سفید شامی سوخته با دوازده مثقال آب گرم
سنگ را بریزاند و با بول بیرون آورد و تناول مقدار یک بلعقه حیوان شیر خشک کرده
در وقت سکون وجع با آب کرفس نفع عجیب کند و آن چنان باید که پیش چهار لیرا در اول
نکند و غیب ضبح کند و خون اول و آخر او را بریزند و خون ما بین را در ظرف سفالین کنند
تا منجمد شود بعد ازان وصله وصله سازند و در تشت غربال نهند و سر آنرا بپوشند و در آفتاب
خشک کنند و در وقت حاجت استعمال نمایند و گفته اند که خوردن سنگ که از گرده و مثانه برون
آید حصاة را نافع بود جالینوس گفته که سزاوار است که در دست صاحب حصاة
انگشتری از آهن بود و در باب او مورخ که مسمار آهن داشته که حصاة را اندک اندک
سفت می سازد تا بیرون آید و بعد ازان متولد نمی شود [illegible] که سنگ گرده برون
آرد تخم خربوزه و ناخواه و تخم کرفس و تخم ترب و زیره کرمانی و مغز بادام تلخ مساوی ترنج

ده درم با طبیخ بزرشک [illegible] صفت دوائی که سنگ گرده و مثانه را بر براند و هیچکس چون آن را نیازمود خاکستر

کژدم سوخته و خاکستر پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد و حجر الیهود [illegible] شربتی یک ملعقه با شراب کهنه

صفت دوائی دیگر جامع حب بلسان فودنج بری حجر اسفنج تخم خیار بادرنج [illegible] خشخاش مساوی کوفته و بیخته

شربتی هر روز یک ملعقه با چهار اوقیه شراب صفت دوائی دیگر حب بلسان و حب البان و حب القلقل و

[illegible] اسقیلوس و مغز تخم خربزه مساوی شربتی یک ملعقه با شراب صفت دوائی دیگر مغز تخم کرفس

و انیسون تخم کرفس کوهی سنبل و اذخر حب القلقل از هر یک یک درم عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون

از هر یک چهار دانگ [illegible] درم شربتی یک مثقال با سکنجبین و آب تخم خیار صفت دوائی دیگر که حصاة را [illegible]

نافع باشد تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک یک درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس [illegible] زیانه انیسون از هر یک دو درم

حب المحلب چهار درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری و علاج ریگ کلیه مثل علاج حصاة است

لیکن در معالجات آن اجتهاد و چاره [illegible] باید کرد **فصل ششم در حصاة مثانه** اسباب تولد

حصاة مثانه

حصاة مثانه مثل اسباب تولد حصاة کلیه است **علامات** وجع در موضع مثانه و نواحی آن و حکه قضیب و

[illegible] اکثر اوقات [illegible] و [illegible] بول و بیاض و [illegible] ثقل [illegible]

مقعد [illegible] و فرق میان حصاة کلیه و [illegible] آنست که حصاة مثانه [illegible] و حصاة کلیه [illegible]

و وجع حصاة مثانه [illegible] وجع حصاة کلیه نباشد مگر آنکه سنگ در مجری بول افتد و سبب احتباس بول و وجع شدید

حادث گردد و در حصاة مثانه اکثر اوقات [illegible] در قضیب [illegible] بعد [illegible] از بول کردن

فارغ شود باز خواهد که بول کند [illegible] و حصاة مثانه [illegible] اعراض [illegible]

[illegible] حصاة کلیه [illegible] حصاة مثانه [illegible] عارض میکند و دوا [illegible]

[illegible] و [illegible] باشند

[illegible] کلیه و مثانه [illegible] **علاج** حصاة مثانه

مثل علاج حصاة کلیه است [illegible]

[illegible] خارج [illegible] تخم مرغ [illegible]

دیگر کنند

و [illegible] و [illegible] حقنه [illegible] و در حمام [illegible]

[illegible] نافع [illegible] مرکبات نافع تریاق کبیر [illegible] و مجون [illegible] **صفت** دوای قوی [illegible]

[illegible] نافع باشد تخم [illegible] سوخته [illegible] مساوی [illegible] **صفت** دوای دیگر جامع [illegible]

[illegible] از هر یک یک درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] **صفت** معجون قوی [illegible]

[illegible] از هر یک سه درم [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]

[illegible] از هر یک دو درم کوفته و بیخته [illegible] معجون سازند شربتی یک درم و اگر [illegible] بزرگ بود [illegible]

ورم مثانه

معالجات [illegible] **فصل هفتم در ورم مثانه**

اکثر [illegible] عارض مثانه [illegible] بود [illegible] و [illegible] مواد حاده

موضع شده باشد [illegible] **علامات** وجع شدید [illegible] و احتباس بول [illegible] و برودة [illegible]

[illegible] روره [illegible] ماده [illegible]

در خارج عانه [illegible] **علاج** [illegible]

باشد [illegible]

و تخم کتان [illegible] مثل [illegible]

[illegible] بابونه [illegible] نخم [illegible]

خطمی و برگ [illegible] بابونه [illegible] و برگ کاسنی [illegible] با موم [illegible] ضماد

[illegible] باشد [illegible] و [illegible] اول زمان [illegible]

[illegible] تخم کتان [illegible] ضماد کنند [illegible] روز [illegible]

[illegible] و وجع [illegible] کرد [illegible]

[illegible] در مثانه [illegible] حادث شود [illegible] ورم

[illegible] **علامات** [illegible] و ثقل در مثانه [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible] تخم خیارین [illegible] انیسون [illegible]

در روغن بادام و نشستن در آب [illegible] آن ادویه محلله طبیه مثل بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه [illegible]

و خشک [illegible] بنده باشد و تقطیر ادویه مذکوره بر مثانه و تدهین با دهان محلله مثل روغن زنبق و روغن خشک و روغن نرگس

و روغن بابونه با پیه مرغ و پیه بط و تقطیر ادهان مذکوره در مجرای قضیب نافع باشد **فصل دوم در قرحه و جرب مثانه**

قرحه و جرب مثانه ما یحدث از خلط حاری یا از حصاة یا انفجار ورم **علامتش** حرقه و [illegible] بول و خروج مده و احساس [illegible]

به صفائح و نخالات **علاجش** اولا نوشیدن منقیات قرحه مثل ماء العسل یا شیره تخم خیارین [illegible]

[illegible]

احتباس بول

و حبس بول

و اقدم اسباب مذکوره است **علاج حبس** که از ضعف باشد و الا اغذیه مرطبه مثل زرده تخم مرغ نیم پخته و چیزهای زود هضم غذا

و جلوس در آب گرم با جلوس فربه و کدو و سبوس آب و ترک جماع و تحمضات و نقطه لعاب تخم مرو و لعابها با ... و اسفیداب

و سفیده تخم مرغ با بعضی ادویه افیون با شیر زنان در احلیل **فصل علاج ورم و حبس** سبب صدور آن در مثانه

یا در مجاری بول یا در ... عضله است یا از قوی باد عضوی دیگر که از آن رگ مجاور مثانه بود یا ... در مثانه است علاج ورم است

به حقنه یا جمعه و دم ... غلیظ متعدد و علامات علاج هر یک و یا سبب طول احتباس و البته بول ... یا ... آن بول از

مرانیس ... شود از کثرت نقل یا ... در محل برخواستن دشوار باشد یا غیر آن ... مثانه ... و منهم

کرده و قوت و ... بول ضعیف و علاج شود **علامت** آن ... بعد از ادرار ... مذکوره ... شود **علاج** استعمال

ادویات مرضیه ... معمول از تخم کتان و حلبه و قرطم و برگ کرنب و خطمی و مالیدن دستی بر مثانه و ... قابضه

مقویه مثل روغن گل و روغن زعفران و شادل ... و تبادن البرو و خربزه و ... مغز حب الخضرا و تخم

خربزه یا قند و غذا آنچه آسان باشد ... و جوارش ... باد ... فرزیره ... و یا سبب خر ... در مثانه

ادرار ورم ... در دفع باشد **علامت** ... سبب ... باشد ... از ... و ... بعلت

آب و ... مرات ... یوم ... به ... مثانه ... خطمی و برگ کرنب و ... بیاز ... حمام و ... از

زنان ... کرده ... در ... بول کنند و آنچه در مجاری بول است ... آن باشد در ... **علامت** ... بعد

انزال فروج ... و آن نوع ... تمام بول ... شود و ... سبب ... در ... مثانه ... نقل ... طین

و ... مثانه ... **علاج** اگر در مجرای ... تو ... مجرای ... سالک ... از اقامات ... اگر در مجرای ... بین

که ... کلیه و مثانه است علاج ... سعی ... با ... معمول از بابونه ... و خطمی و خشک و برگ

کرنب و ... تخم کتان و ... ضماد ... آرد حلبه و خیار ... بابونه و اکلیل الملک

با کرنب و روغن خشک و یا سبب خلط ... در مجرای بول از مثانه ... جسمی ... باشد

و احداث ... کرده ... ملطف غلیظ لزج و اقدم ... آن ... در ... و ...

خلط خام در بول و عدم **علامت** احتباس و ورم و جمود ... و مده در مثانه است **علاج** ...

مدرات قویه مثل ... سالیون و ... و فوده و ... کاشم ... و قطر ... و ... بابونه

نخود سیاه

نخود سیاه و آب جنگ با عصاره کرفس و از زیانه و شستن در ابزنی در آن مرزنگوش و ورق الغار و بابونه و اکلیل الملک

و شبت و حلبه و کرفس ... جوشانیده باشند و بعد از آن مثل روغن خشک و شبت و سوسن و چیزی ... و نطول ... گرمی

کبوتر و ... و ... در کوه ... موم ... و طبیخ شبت در احلیل و یا سبب خلط حار ... گرم بر مثانه نازل شده باشد و احداث

لذع در مجاری بول کرده و این نوع موجب عسر و تقطیر می شود احتباس **علامت** ... تقدم ... و سخن

و حمره با صفره بول و حرقت در طرف احلیل و وجع شدید در وقت خروج بول است **علاج** ... نوشیدن ... شربت

و لعابات ... باروده ... مثل ... و خشخاش و عناب و لعاب بزر قطونا و بهدانه و تخم کدو و روغن بنفشه

با ... بادام و ... از ... تا سبب ... و قروح مجاری بول ... هر گاه ... بول ... گند

... و ... بول به واسطه از الم عضو مثانه بعضل ... شکل ... تمام

محرای طبیعی بیرون آید و ... **علامت** ... بعد علاج قروح مثانه است و تقطیر ... بیش

افیون ... در احلیل و یا سبب حرارت ... موجب فنای رطوبات و ... قبض و ضغاف مجاری

بول کرده و ... در ... می شود **علامت** حدت بول و التهاب و ... مرطبات ... و اگر بول

بیرون نیاید و ... بواسطه ... بسیار ... بیرون آید **علاج** استعمال مرطبات مثل لعاب ... و

... روغن گل و ... شیره بادام و اسفاناج و کدو ... مرطبه مثل روغن

بنفشه و کدو ... بابونه و ... آنچه ... عضله عاصره مثانه **علامت** ... احتیاج ...

بر مثانه ... بول ... بیرون آید ... مثانه ... بول ... بیرون نیاید **علاج**

... نوشیدن ... مثل ... و ... مثانه ... **علاج**

مثل روغن ... قسط ... سوسن ... و فرفیون ... عضله مثانه

در مجاری بول است ... اعصاب ... **علامت** ... و **علاج**

همان علاج ... آنچه در ... سبب ... قوت ... مثانه ... و حرق بول ... **علاج**

نشستن بر روغن یاسمین و نرگس و سوسن ... و ... اضمده ... و ... و

سوسن و اکلیل الملک و ... و برگ ... بر مثانه و نوشیدن تریاق فاروق ... و طلوس و ...

مذکوره در علاج حصاة و آنچه در عضو سبب مشارکت سلس آن و ورم کلیه یا حصاة کلیه یا ورم مقعده و امعا و رحم یا فرج حالیست
که بواسطه ضغط مجاری بول را امتلا سازد **علاج ورم** علاج اعضاء مذکوره بست و نهادن در شیر زعفران و شبت
در علاج و طلا کردن شیر و پیاز بر عانه در اکثر انواع احتباس بول نافع است و حقنهای شیرین فتیلهای معمول از نمک طبرزد و
مرد و مفیدی بود و گفته اند اگر کبوتر بچه را کشته و گرم گرم بر عانه چسبانند و سینه او را بشکافند و زرد
تنور گرم باشد و بر عانه نهند محکم بندند بول کشاده گردد و قطع جمع مرارت در علاج الیته قوی و افع باشد

فصل بیست و دوم در قطر بول و آن حالتیست که مثانه احتباس و احتباس سلس البول و سبب آن یا حدوث
بوس گردد بواسطه لذع و التهاب ادرار و اجتماع آن متعسر باشد و سبب الم مجاری ادرار آن تمام متعذر گردد و این نوع
الحو نیاز البلغم کثرت حرارت مثل بسیار عارض می شود **علامت** حرقت و صفرة لون بول و تقدم تناول اغذیه و ادویه
حاره و سایر علامات غلبه صفرا است **علاج حرارت** نوشیدن اشیاء بارده مثل تخم خربزه و خشخاش و کدو و هندبا و
شیره تخم خرفه و نشاسته مثل شراب غوره یا ریباس و مثل آن و شیره بادام و اسفاناخ و نمک البول بارکوب
از طباشیر کشنیز خشک و تخم حماض و گل ارمنی و صندل و گل سرخ و ضماد عرق با آب کاهو و مغز حرم مثانه
و برودت مزاج است بول آب و آن قوت ماسکه ضعیف گردد و قت در مثانه اندک مقدار بول آن تاب سیلان
از احتباس نحو خود روان گردد یا قوت ضعیف شود و متمکن بر رفع آن نباشد اندک اندک **علامت بلغم** بیاض لون
بول و تقدم تدبیر بارد و عدم حرقت و عطش و خروج بول اندک اندک بوده **علامت حرارت** تناول معجونات
حاره مثل مثرودیطوس و اطریفل کبیر و جوارش کمون و سنجبین مخلوطه بعضی تو اص مثل حب بلوط و حب الآس
صفت دو هیئ نافع حرارت و وجود دل و کند ران هر یک پنج درم مغز جوز ده سعد سه درم عسل معجون ساخته بتدریج یکمثقال
صفت معجون قوی طباشیر او کابلی و مشک از هر یک پنج درم و حب بلسان از هر یک یک درم و تخم
کرفس و سعد از هر یک ده درم عسل معجون سازند و هر روز یکمثقال تناول نمایند **صفت** دیگر هلیله
کابلی بریان کرده سه درم و بهمن سرخ و فلفل از هر یک یک درم و نیم حب الآس فقط کنجد مرسند و کوشش
هر یک یک درم و حب البلسان از هر یک شش درم عسل معجون سازند شربتی سه درم و کوشیند
انجره خشک و مویز و مغز جوز دستر و ماسک البول ایارج معمول از کند رو بلوط و سعد و خولنجان و فوفل

و حب الآس

وحرارت و حب الآس نافع باشد و گاه باشد که از اسباب احتباس بول مثل ورم و حصاة و رطوبت و غیر آن
تقطر حادث گردد علامت آن علامت عین بعسر القطر بود و علامات علاج عسر البول چنانچه مذکور شد **فصل بیست و سوم**
در سلس البول و بول در فراش سلس البول خروج بی اراده است و سبب آن یا برودت مثانه و استرخاء
عضلات و افراط او سبب کثرت رطوبت **علامت برودت** بیاض بول و عدم حرقت یا بر علامات سوء المزاج
بارد **علامت حرارت** نوشیدن اطریفل کشنیز و سعد و ابوار از ادرار یان کرده و بر روغن گاو چرب ساخته باشند
و جوارش کنند و الکوکه ابوار از تابک بطلا به کرده باشند باد آورد و ... فالفیه مثل کندر و سعد خولنجان فوفل
مخلوطه به سحقات مثل ... بلوط و حب الآس گل سرخ باد اهان حاره با مشک و جند بیدستر و حب
از شراب و شراب ... الفواکه رطبه و اغذیه بارده و قصد اغذیه حفیفه مثل طبخه و کباب
و قلیه و ادویه و خولنجان و زیره با حرارت مفرط اگر آب بسیار به مثانه حادث گردد و مجاری اقراع سانیده
علامت حرارت عطش اسیر حرارت مزاج و جمع و ضعف و ضرر یا فتن از استحمام **علامت حرارت** نوشیدن اقراص ...
حابس البول ... طباشیر گلنار و گل ارمنی و تخم خرفه و تخم کاهو **صفت** قرص نافع گل سرخ و گشنیز خشک
و گل ارمنی از هر یک پنج درم طباشیر ده درم تخم کاسنی و تخم خرفه از هر یک پانزده درم گلنار یک درم کافور
نیم درم صمغ عربی ده درم بآب بارتنگ اقراص سازند و سلس بول در فراش اکثر اطفال را عارض شود سبب
کثرت رطوبت و استغراق در نوم معین بر این باشد **علامت حرارت** علاج نوع اول اسلس البول است و دماغ و کلیه
خوک و مثانه و مقدار آن در مکان سحره خوک سوخته کوفته بآب گرم بیاشامد در این علت نافع بود **صفت**
دوائی نافع بلوط در شراب خوانی و چهار درم کندر سفید و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک
سه درم سعد پنج درم عسل معجون سازند شربتی یکمثقال **صفت** دوائی دیگر زیره کرمانی و کنه ر حب
الآس ... کوفته و بیخته هر صباح دو درم بنوشند و بایدگر در وقت حاجت بول کنند و بدن را از طعام
و آب خالی دارد و مکان خواب را موضعی مخصوص تعیین نمایند **فصل بیست و چهارم در احتباس** منی و آن مانع است
که چون آب باشد مند در اندک زمانی از مخرج بول بیرون آید یا تغیر و سبب آن افراط سوء المزاج
حاره کلیه است ... از بازنه از مقعد الطبیعی از کبد جذب کند و بسبب ضعف و اتساع افواه مجاری کلیه نزد ... آن

مندفع گردد و بالضروره که نیز از سایر اعضا و معده جذب تمام می‌کند [illegible] کلیه الا قدر [illegible]

بعده و بعد این مرض ادوار گویند **علامت** شده عطش و عدم [illegible] بول [illegible] [illegible]

[illegible] و عدم قدرت [illegible] **علاج** تلطیف طبیعت و تعریق و تبرید و ترطیب بقول و فواکه [illegible]

[illegible] مثل کاهو و خرفه و کاسنی و شراب غوره و حماض [illegible] کل [illegible]

ترش سرد کرده و فقاع معمول از آرد جو و قرص کافور و قرص طباشیر با آب کدو و قرص [illegible]

عطش با لعاب اسپغول [illegible] و انار [illegible] و استخوان [illegible] در دهان و خوردن آب بسیار [illegible]

و تضمید [illegible] به عصاره بارده [illegible] از صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو و عدس [illegible] کاهو [illegible]

کافور و بنفشه و نیلوفر و گل و صندل و [illegible] آب [illegible] و مسکن [illegible] در هوای بارد [illegible]

[illegible] بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و [illegible] و [illegible] اغذیه بارده

قابضه مثل [illegible] غوره و انار [illegible] و ماهی تازه و [illegible] و احتیاط [illegible] در [illegible]

و گفته اند اگر [illegible] زود [illegible] شده [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] بر [illegible] عارض

شود [illegible] در الوقوع بود **علامت** عدم علامات حرارت الا عطش [illegible] عطش

نبود **علاج** [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible]

و عاقرقرحا **فصل [illegible] در بول الدم** سببش یا انفتاح و انشقاق عروق کلیه یا ضعف

کلیه یا ضعف کبد یا [illegible] و آنچه از انفتاح و انشقاق است **علامت** [illegible] [illegible]

[illegible] آید [illegible] [illegible] بعد از ضربه یا سقطه یا عقب تناول اطعمه [illegible]

[illegible] و گاه باشد [illegible] خروج دم از کلیه [illegible] و قبل از آن [illegible] در [illegible]

[illegible] اقراص [illegible] الدم و قرص کهربا با شراب [illegible] و [illegible] اغذیه [illegible] مثل [illegible]

و [illegible] و [illegible] و زرده تخم مرغ نیم برشت و تضمید موضع

خربکلل

خربکلل ارمنی و اقاقیا و صبر و [illegible] و اجتناب از سواری و پیاده رفتن بسیار و حرکات قویه عنیفه و از تناول

اطعمه [illegible] و [illegible] و حلوه [illegible] و از حمام و [illegible] اشیا [illegible] **علامت** قرص [illegible] خشخاش و گل مختوم و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و صمغ [illegible] و کهربا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کلیه است **علامت** [illegible] [illegible] [illegible] و غلیظ و [illegible] و آنچه از ضعف کبد است

[illegible] **علاج** [illegible] و آنچه از [illegible] عروق [illegible] بول بود **علامت**

[illegible] بعد از [illegible] بود و اندک اندک آید و [illegible] [illegible] و وجع شدید بود **علامت** علاج

[illegible] کلیه و مثانه است **[illegible] [illegible] [illegible]** و در آن ده [illegible] **فصل**

[illegible] سبب آن یا ضعف شهوت است یا [illegible] آلت اما ضعف شهوت سببش یا بدنی و قلبی [illegible]

و درم [illegible] جماع [illegible] آن را و قلت اهتمام طبیعت [illegible] و [illegible] ضعف قلبی یا ضعف [illegible]

و کبد یا ضعف دماغ یا ضعف کلیه [illegible] سببش آن ضعف بدن و قلت غذا است **علامت** [illegible] و ضعف قوت [illegible]

[illegible] است **علامت** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و حلوا [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] بعد از [illegible] و حمام معتدل [illegible]

[illegible] و [illegible] و ترک جماع [illegible] و آنچه سببش آن قلت منی است [illegible] [illegible] [illegible]

غلظ منی [illegible] و حمام [illegible] **علامت** [illegible] **علاج** تناول [illegible]

[illegible] **علامت** [illegible] منی [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **علامت** غلظ منی [illegible]

[illegible] از آلات [illegible] **علاج** [illegible] و تخم [illegible] [illegible]

و یا از رطوبات [illegible] [illegible] **علاج** ادویه [illegible] مثل [illegible] و اغذیه

[illegible] [illegible] و [illegible] و زرده تخم مرغ [illegible] و آنچه [illegible] از ترک جماع [illegible]

وادویه باهیه

ضعیف قوت [illegible] علامت ترک مجامعت مدت مدید و قلت التفات نفس بدو علاج تناول اغذیه
و [illegible] حیوانات و استماع احادیث و حکایات در باب مجامعت و مطالعه کتب مصنفه در احوال و اشکال جماع و استعمال مروخات
باه [illegible] مثل روغن سوسن و خیری و نرگس [illegible] با موم و زهره گاو و آنچه [illegible] امور [illegible] تصنیف یافته [illegible]
مجامع [illegible] با اهتمام او [illegible] توهم [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
وجع [illegible] علامت [illegible] تقویت
قلب [illegible] مفرحات
با قوی [illegible] آن ضعف معده [illegible] علامت قلت شهوت طعام و قلت هضم [illegible] معده [illegible] علاج تقویت معده
[illegible] علامت [illegible] علاج [illegible]
[illegible] آن ضعف [illegible]
[illegible]
مذکور شد [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] اعضا و کثرت [illegible] باغذیه منفخه و عدم حرارت [illegible] علاج تناول
اطعمه نفاخه مثل لوبیا و نخود و باقلا و شلغم [illegible] و پیاز و شیر تازه و انگور و انجیر [illegible]
با دارچینی بسیار [illegible] و کاسره [illegible] مثل [illegible]
[illegible] و کافور [illegible] و زیره و مرزنگوش [illegible] و آنچه [illegible] برودت
اعصاب [illegible] علامت [illegible] کثرت [illegible] و سهولت [illegible] و عدم انتشار [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علاج فالج و [illegible]
[illegible] مثل روغن [illegible] و روغن [illegible] و استعمال [illegible]
معموله [illegible]

باعتدال به شهوت

باعتدال و به شهوت صادقه و دفع فضلات [illegible] از بدن و قوت شهوت طعام و هضم غذا و [illegible]
و تسکین غضب [illegible] ظلمت [illegible] و آوردن [illegible]
[illegible] و امراض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابدان [illegible] ضعف [illegible] معده [illegible]
[illegible] و عطش [illegible]
[illegible]
[illegible] و مستوغات [illegible]
[illegible]
[illegible] اعضا [illegible] اغذیه [illegible]
نخود و باقلا و لوبیا و شلغم و جزر [illegible]
و حب الزلم [illegible] و حب الصنوبر و حبة الخضراء و پسته و فندق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیاز و شلغم [illegible]
[illegible] عظیم النفع [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]

در ادعیه منی با کثرت نفخ انکه سبب آن امتلا باشد و کثرت منی و دم علامت قوت بدن و حمره لون
و قدرت بر کثرت جماع بی آنکه ضعف آرد و کثرت احتلام علاج فصد و اسهال و تقلیل غذا و تناول اغذیه
مایله بحموضه مثل غوره و دوغ و آب انار و ریباس و حماض و اضمده بارده مثل آب عناب و بیخ خرفه و غوره
و لادن و کاهو و خیار و نیلوفر و کدو و اسفاناخ و کشنیز و سرکه و عدس و تبرید ظهر با طلیه و اضمده بارده
ساخته از صندل و کافور و گلاب و اقاقیا و طراثیث و گلنار و آب برگ خرفه و کاهو و زیر بستر
کتان و برگ بید و گل نیلوفر صفت دوایی مقلل منی و قاطع شهوت جماع تخم خرفه و کافور و تخم
فنجنکشت و شهدانه و تخم سداب و تخم خس خشک و بادام به سداب و سرکه بر سرشته قرص سازند در آب باده در آب غوره
با آب خرفه یا آب کاهو سرد بیاشامند و آنکه سبب آن حدت منی باشد علامت رقت منی و حرارت و حدت
ضعف بدن از آن علاج تناول اشیا مبرده مرطبه مثل کدو و خرفه و کاهو و شیره تخم خیار و استعمال آب
بارد و تقلیل منی و حرکت اندک تخم کاهو و بزر البنج و شهدانه و کشنیز خشک و بلوط و نیلوفر و تخم خرفه و صندل و سماق
و گلنار و طباشیر و عدس مقشر و گل نیلوفر و کافور و ورق الغار و نشاسته در آب سرد بدان بیاشامند صمغ عربی
بر بطن و آنکه سبب آن رطوبت باشد علامت کثرت منی رقیق مایی و کثرت سیلان علاج اغذیه حاره
دهنه کاسره نفخ مثل کندر و تیهو و صعتر و سداب و خولنجان و کمونی و ادویه حاره مقلل منی و کندر و تخم
سداب و تخم فنجنکشت و فودنج و حرمل کوهی و آنکه سبب آن شور و حکه حاده در اوعیه منی باشد علامت
اجابت و صید ریاحین که منی به گفته از جماع الم حاد شود علاج فصد و اسهال ماده حاده و اخلاط
و تعدیل مزاج به شیاف تخم خرفه و خشخاش و لعاب بزر قطونا با آب اسفاناخ و نشاسته در آب سرد تسکین کند
بارده و آنکه سبب آن کثرت نفخ باشد علامت کثرت نعوظ و تقدم تناول منفخات و مزاج بارد باشد علاج
اگر سبب نفخ از حرارت باشد نوشیدن مبردات مثل شیاف تخم خرفه و کاهو و کاسنی با زراوند باشد و اگر از ضعف حرارت
و کثرت رطوبت باشد مجففات محلله ریاح و اگر از کثرت کودات استعمال کرد اطریفل افتیمون و نظایر آن
فصل سیم در ذکر قلت نعوظ و شهوت و آن از دو سبب می شود سببی آن کثرت تحلیل است و غلظ ماده در اعضا
و آن از رطوبت کثیره و حرارت قاهره از تحلیل باشد علاج تناول اغذیه و ادویه بارده
و استعمال اطلیه و اضمده مرکبه از گلنار و تخم کاهو و تخم خرفه و خیار و نیلوفر و کدو و بسیار شقاقل نخبر
و بیخ صعتر بر پیشت ظهر و عانه و خوابیدن بر گلبرگ و بید و کاهو و بستر کتان و اگر با رعشه منی بود

و تقلیل غذا و طلیف نمودن و نوشیدن آب سرد و روغن بنفشه و لعاب تخم بنفشه و استعمال اغذیه لطیفه و تحلیل در آن تحلیل
لطیف و تحلیل بسیار مثل نطولات ساخته از بابونه و تخم فنجنکشت و اضمده بابونه و اغذیه غلیظ
و نفاخ مثل آش گندم و نخود و ماش و باقلا و عدس و از کثرت احتلام و قفا و از جماع و از سرما و
دار فلفل به بحرکات شهوت فصل ششم در سیلان منی سبب سیلان منی بی اراده کثرت
منی با حدت آن یا استرخا اوعیه منی و برودت مزاج و ضعف ماسکه ان اعضا و اعصاب منی یا ضعف کلیه یا کثرت جماع آنکه سبب آن کثرت منی باشد علامت آن با طن ملن میارات و کثرت
تناول مولدات منی علامت کثرت خروج منی بی لذت در وقت جماع و ضعف علاج استفراغ منی بجماع با اعتدال
و تقلیل غذا و استعمال مقللات منی بحسب مقتضای مزاج و آنکه سبب آن منی باشد و استرخای اوعیه با استحکام
بجماع یا بیع نفاخ علامت اجابت صحت در وقت خروج منی و صفرت آن منی علاج استعمال اشربه و ادویه باردة
و حادثه مثل ایارج و غناب و کاهو و خرفه و کاسنی و بزر البنج و آنکه سبب آن استرخا اوعیه برودت
مزاج و ضعف ماسکه باشد علامت رقت منی و دفع آن بی نعوظ و سیلان آن بی اراده در وقت مزاج سرد و برودت
و صعتر و به اعضا و در آن حرارت با حرکات مثل کوفتن در سفال و کمونی و فنجنکشت و زراوند و تمام اوعیه فنجنکشت
و فودنج و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانه و زیره و صعتر و تناول معجونات و دلک دایم کتاب و تدهین به روغن
نرگس و روغن نارد و روغن قسط و روغن زعفران و آنکه سبب آن فسخ عضلات اوعیه منی باشد تعریف سیلان
علامتش از آن با آنکه لک و عقل که نسج و آنکه سبب آن ضعف کلیه بود با شحم ادرار علامت آن
ضعف کلیه و کثرت البول و لاغری بدن و خروج ماده منی بعد از بول و قرحه و مثانه و لذت
و بعد جماع آب بعد اغتسال از آن منی باشد علاج علاج ضعف کلیه و کثرت البول و آنکه سبب آن کثرت
منی در جماع است چون اعضا منی نقاهت یافت و افراط منی و ذی علاج تقویت قوت ماسکه
با طریفل و معاجین و شغل نفس با کمال و حرکات و بعد جماع و استعمال حب با دران
تا صفت سفوف که سیلان منی را دفع کند و قطع کند تخم کاهو تخم سداب تخم فنجنکشت
سعد و سنبل و شهدانه از هر یک یک درم و گلنار یک درم کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی یک درم با آب سرد صفت معجون
فصل هفتم در کثرت انعاظ و آن افراط برودت اعضا و ضعف و بطوء انزال در جماع با مزاج و ضعف اعضاء از حرارت سببش حرارت باطن و سخونت منی اضطرام بسیار و علاج
جماع اندک و مخدرات خرکشته در تقصان باه و خوابیدن بر بستر کتان و برگ بید و گل نیلوفر و

و نشین صبح پیش از طعام در وقت خواب و اجتناب از نوم بر قفا و فرش حریر و سنگ و غیر
با ضعف با سکر است سبب برودت و رطوبت علاجش استفراغ بدن نقرس و کثرت و در قیام
آن و عدم علامات حرارت علاج بدهان خصیه و عانه بر زعفران و مورد و نرگس
و قسط و نوشیدن شراب نبیذ کهنه و اطریفل و یا از حدت منی علاجش از جهت
در دفع خروج آن علاج نوشیدن تبردات و قرطاس در ان قبض منی شراب سیب و تمر
و حسن بر حالتهای خود دکاه و عدا بر وعده با شیر احنیای و یا از ضعف اعضاء
ولد نوع با نقصان باه بر علاج حس غرکه بیند فصل پنجم در غول بطن عنود اشت با در جماع
و فتور از ال سبب کثرت لذت و افراط کلیل ردی مسترخی کفه و پرا زند اختیار در کهنه و لین
مرض اغذیه نطاو مناصر این مرض عنود طوا کر این عشرت آعاز کنند ضعف و آن بند
جماع بر ان علاج بعد و بدن ترتیب علاج اشت پس بعد از آن از وضلات احماجاع کنند و
اغذیه و اثر برداد این و عداهم و احمده و از با شفا نقره مقوی عضله مقعد استعمال
و مشانه معرف از اقاقیا و رامک و گلنار و کندر و مازو و صمغ با آب مورد احتمال
خاصه در وقت جماع و در کل حدت منی و تفرقه قلیل زد ماغ و شد صفت مرهمی نافع که با
اقاقیا و سرخس خشک و مازو کوفته و بیخته با روغن به در روغن خشخاش سازند و بر نشسته
بر عضله مقعد نهند فصل ششم در ابنه در ابنه دان علیت حادث شود از کسی
هر باد طرف بسیار رکه باشند و بدان عادت شده و منی او لیسار نجه و شهوه غالب گردد سبب ضعف
قلب و سقوط نفس و قلت اشتت رو مبارزت او بیود و بخضرار انقسیل باشند هر از عمل
بر جماعت فاعل کرد و بدان لذت یابند بعضی نوا استه از ال در آن حال حالشند که نزد
بحود در طرف ان التذاذ حاصل کند و پس علت از ضیاع نفس و ضیاعت طبع و ردات
عادت و انوثیت مزاج و عدم حیا و غیرت و حمیت بود و اکثر شیما عاد شده و در کسی
گفته هر کرد و بر روی بسیار زحیل کنند ابتم اوله صاحب ابنه نیکوش الزمن گفته ها جاهلترین
مردم اکثر در هر دوای این علت علاج کنند زیرا که این مرض بحسب مزاج طبیعی و مزاج ا کرابات
علاج نافع نبود و تغییر ادکار است شهوت مثل غموم و هموم و رنج و سهر و حبس و ضرب و ابراد
اهانت و حالات مخاصمات و استعمال بعوم عقلا و دوا هموم و تعب نافع باشد الفقه

یا ارتیل

هر زمانی بر دو نشستن و بر کلیتان و رگها و بیدو و نیلو و خسیدان و کبر و از ضمیر اشتید ورمیان
سینی و پشت ارنج تراشید استعمال نمودن در جماع بسیار کرد و شراب که بعد حقنه ساختن
دار لسهو و لعب و خوش طبعی و شراب و حلویات و ادویه و اغذیه با جنبه اختیار نمودن از حالات
ناخوش علت اگر از گرمی باشد صفت دوا مهیج شهوت جماع باطل کند و مثل کم سال کود کیک بحور هم
بزر قطونا ده درم لحم کاهو خرفه کدو از هر یک سه درم کشنیز خشک درم کوفته و بیخته بزر قطونا
بر سر درم تا پنج درم سرکه با بیمه و حب کرده با هم و کاویر با در حار کستی مرکز از یک حد قاطر
هر زمانی نکند و الاعلی حبانکر فشار در رحم حار مخو و عنبر آن استفراغ و یلغم مایی نوره دو الهاع
و استعمال حقنه معمولی از لبا با شیر و غیر آن فصل هشتم در اوداء اسبای و نفصت و ان حار د کرامت
با صوار بنامه عضو با صلب بود و اگر جاری علاجش حمرة لون و حراره و التهابات و عطش و صفو
قارورات علاجش فصد باسلیق و استفراغ صفرا از تلیین طبیعت و تعدیل عذا و تعدیل مزاج و احتیار
از لحوم و حلویات و در ابتدا نهادن خرفه بر کدو و کلاب و بعد بزر قطونا بر آن و تبرید
به طحلب و آرد جو و آب عیدالعلیل با برک نبا عدس کوفته و آب کاسنی با آرد جو و آرد با قلا
و انواع زعفران با روغن گل و آب کشنیز با آن در دو دیگر تبرید در انتها آلوده با قلا و کدو و خطمی
و بنفشه و لباب بزر کتان ضماد کنند و در الحطاط محلل مثل بابونه و اکلیل الملک و زرنیخ و
با روغن گل و زرده تخم مرغ و اگر بار بود و تحمیت علاجش میاهی لون و لین و ملمس و فقد و حرارت و صماحی قاروره
و عدم حمی و عطش است علاجش تلیین طبیعت و تضمید احده محلله متخذه از آرد با قلا و کدو و
و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان و حنظل و تقطیر روغن دارچینی در احلیل و اگر صلب بود و اما علاجش
صلابت و کدورت لون و میامی قاروره و عدم وجع است علاجش استفراغ بود و تضمید احده ملینه
محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و کرکس و مقل و اشق و مخ ساق گاو و پیه بط و مرغ با مینج
فصل نهم در ورم قضیب علاجش فصد خارج قضیب و خصیه اگر با ماده حار مرا حرداسنگ اقلیما
و مورد و مراتب و قبیاد و مورد و ساده گردد چنانکه کوفته و سماق و گلنار و مازو و حرارت که داغ کهنه
و قاق کنند و کاغذ گرفته و پوست درخت صنوبر و ختمه و مرود و اگر کاملا بود و قلافیه و مانند آن

در بیرون ابنه
ابنه
در اورام اسباب و نقص
در مورم قضیب و خصیه
و حکم عارضه آن

1

لیکن بعد از غذا و تعدیل مزاج و در استفراغ اخلاط عمل و علاج قروح داخله قضیب بقطور شیر دختران با روغن بنفشه یا بادام و شیاف مامیثا در احلیل و تناول اغذیه از جمله ماچه و زیرشیر و شیرجات
فروع مثانه و سبب حکه قضیب انصباب ماده حاده صفراویه یا بورقیه یا دموی بود و اکثر متعفن بود
موضع علاج آن فصد و اسهال مطبوخ هلیله و شاهتره و استعمال طلاء مرکب از شیاف
مامیثا و سرکه و روغن گل و آب گشنیز با آب کشنیز صفت طلاء نافع اقاقیا شیاف مامیثا اسفیداج
سیدرم و نشادر مصبر از هر یک دانگی و شیاف در سرکه رومی و نیم زعفران نیم دانگ کوفته و بیخته با روغن
زنبق طلا کنند و سرکه و روغن گل و اندکی بوره در حمام طلا کنند نافع بود و اگر حکه صعب بود اندکی
میویزج اضافه نمایند و بعد از خروج از حمام سفیداج که حل شده با اسارید و از طین اقریطی طلا
حجامت کنند و علق بر ساق نهند فصل در ورم قضیب سبب آن یا التفاف مفاصل و نقوه
جسم عریب و در آن یا احتباس ریاح جری یا بالا رسیدن فشار بحران مائل بر آن خارج
و صدود آن یا از حرکت مفرط که مثل ضربه درشتی و فربار و جماع بسیار که در وجود کند بار
گران و یا از ریح غلیظ محتبس و یا از رطوبت مائیه و یا از اخلاط دموی متمدد در و قت
جماع بار یا رطوبت و نفوذ آن اگر بکیس انثیین بود از او ره قبیله و بعد لیکن از نافذ
شرب با آن امام قبیله الاعما که بود و اگر ریح بود قیله ریحی و اگر رطوبت بود قیله مائی گویند و اگر
نفوذ آن بکیس انثیین نباشد نفخ کویند علامت آن زید صلابت و صنو حجم و عسر رجوع و عدم قرار
و صدود آن انذرات کرید و کاهی مواد آن اعراقی و لیکن علاج آن است ارتفع
در محل نحو باز نگه دارد اگر باز نگه داری نفخ در آب گرم نشانند و روغن بادام گرم گرم
جرب مالند یا جریسی و دوسه نکه و بانشه ناز نگه دارد یا دروغن مصطکی و ازروت
دلکند و جوز الهررد اقاقیا و ایسم و کلنار و دم الاخوین و حرو و برد ابهل و صندل و حضض
در ایسم باریک کرده خلاصه ساز و در قابض حر نهد و بیندد و مرد و سه روز نکشایند و علامت ریحی بودن
بسهولت و فرفره سد یده و خفت است علاج او نوشیدن جلاب با بادیان و بخور مثلکوچند و سیخ مالیه
و تضمید بسیاه دانه و انکشت و وجع دفع و ادعیه و مرز نکوش و سیخ و نهایت نرم و روغن قسط و زنبق و ناردین

ونقط

وتنقطر ادرار آن هر کاه در احلیل و پشتی بر نهاده و بزرگ کنند علامت رطوبت قلت التهاب و ثقل در وضع و عدم اوجاع
علاج اگر قلیل بود تنشیف نمایند و در رطوبت ماده منه مانند شیخه مثل خاکستر و چوب بلوط و خاکستر برگ کرنب و سعد
و انیسون و برگ لیلیج با روغن زیت و مثل فلفل و حب الغار و در نطولات زیت با روغن زیتون و تحلیل بریان
و تناول اغذیه محففه مثل مطنجنه و کباب و قلیه با فلفل و زرها و اگر کثیر بود بزل کنند و اخراج رطوبت نمایند
و استعمال دواهای هضم لحم و در وضع و اعانت قوت ماده و احتیاج چنان که مضر آن حرکتی از امتلاء و حرکت
مر آن و اطعمه غلیظه و بقول و فواکه و سایر منفخات و حموضات و لبنیات و از شرب آب بسیار و شراب
ممزوج و خام و از جمله آن خصوصا بعد از طعام و از خوردن و پیاده رفتن بسیار و فریاد کردن و حرکتی
و سایر حرکات عنیفه و از کثرت طعام و طعام حلوی در آن اجتناب نمایند باب بیستم در
امراض رحم و در آن پانزده فصل است فصل اول در سوء مزاج حار سبب آن یا در آن یک یا در ماده
یا در مبادی یا خلط حار یا در آماس یا در آلت یا در رحمت یا در قضیب انگم در رحم است
سبب آن یا سوء المزاج بارد که افواه عروق رحم را منقبض ساخته و مانع ورود خون
گردیده یا اگر دا آنکه منجمد و بار دیگر و استعداد قبول صورت و یا طریق آن علامت
قلت رقت طمث و قلت حمره آن در استقرار علاج نقیه بدن اگر از خلط
غلیظ بلغمی یا سوداوی ممتلئ بدن است تبدیل مزاج به کوارشات و جوارشات حار مثل
مثرودیطوس و سنجرنیا و دهن یا دهن اللک و تریاق اربعه و تدهین قطن و عانه
روغن ناردین و زنبق و نرگس و اجتناب از نوشیدن آب سرد و حموضات و استعمال
فرزجه ساخته رحم معمول از زعفران و سنبل و اکلیل الملک و سلیخه هندی و قرد مانا
و بسفایج و بلسان ورج و روغن ناردین و زرده تخم مرغ و بخور رحم بنو زرنیخ و حرو میعه و جوزاکرد
و فقه و حب الغار صفت فرزجه مقوی و مسخن قم رحم کنند و معطی رحم بعد از زعفران
عود خام سنبل سماق مساوی کوفته و بیخته بعسل و سرشته بر ابریشم یا پنبه بروغن گل و سرکه
بدان بکار دارند و سه روز متوالیا بعد از طهر استعمال کند و بعد از آن مباشرت کنند صفت
فرزجه اقوی از آن پشم یا پنبه به مایه گوگرد و زهاها مر و زهاها که در زمانها شیر زن سار بزد ابتلا

...

ودیگر گفته اگر مایه خرگوش و سرگین [illegible] با عسل بکوبند و بعسل بر شند و زنان روز
استعمال کند آبستن شود واگرچه عاقره باشد و احتمال مایه خرگوش با سکر با روغن [illegible] عمل کند
و گفته اند اگر زن عاقر بعد از طهر سه روز جماع هر روز دو درم [illegible] با ماء العسل بنوشند
و در روز چهارم مرد با وی مباشرت نماید آبستن گردد و گفته اند [illegible]
در این باب چند قبل از جماع [illegible] باشد [illegible] آبستن [illegible]
سوء المزاج حار مجفف رحم و محرق منی است علامت لاغری بدن و [illegible]
و حرارت و غلظت و سواد و قلت طمث است علاج تبدیل مزاج [illegible] و
خشخاش [illegible] و اغذیه مثل گوشت بره و [illegible] و اسفاناج و کدو و استعمال
ادهان و [illegible] و اضمده بارده بر رحم سوء المزاج یابس مجفف منی [illegible]
[illegible] علامت لاغری بدن و قلت منی و طمث و یبوست فرج علاج
ترطیب مزاج به توسیع در اغذیه و اشربه و [illegible] مرطبه [illegible] و
تدهین با دهان رطبه مثل روغن بنفشه و کدو [illegible] و استعمال فرزجه [illegible]
معموله از مغز ساق گاو و [illegible] و روغن بنفشه [illegible]
سوء المزاج رطب مضعف قوه ماسکه و مزلق منی است علامت سیلان رطوبات از رحم
و سقوط جنین [illegible] علاج تنقیه بدن از بلغم و رطوبات باسهال و قی و تناول
اغذیه مجففه [illegible] و استعمال فرزجه معموله از شحم حنظل و [illegible]
و [illegible] و سماق [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
جنین [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج ازاله سبب [illegible]

[illegible] تا مرد [illegible] و انقطاع طمث [illegible]
و [illegible] علاج [illegible] و تقلیل غذا و استعمال
مجففات و [illegible]
و [illegible] در قضیب [illegible] سبب [illegible]
قضیب [illegible] رباط [illegible]
[illegible] علامت [illegible] قضیب [illegible] خصیه و عدم [illegible]
[illegible] علاج [illegible] رباط [illegible]
[illegible] دوغ [illegible] و موم سفید [illegible]
[illegible] بستن [illegible] مستقیم گردد و اما آنچه سبب آن [illegible] یا از جهت
فساد منی با سوء المزاج مخالف تولید [illegible] منی از برای تولید [illegible]
[illegible] و صبیان [illegible] الاعضا [illegible]
[illegible] علاج [illegible] باعتدال [illegible] و اغذیه مناسبه
و ازاله سبب [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] یا از جهت
[illegible] طمث [illegible] علامت [illegible] طمث [illegible]
سبب آن [illegible] ضعف [illegible]
و ضعف [illegible] علاج
ازاله سبب و تقویت اعضا [illegible] سبب آن [illegible]
[illegible] ازال [illegible] مثل [illegible]
[illegible] حرکات عنیفه
در [illegible] قیام [illegible] استفراغ [illegible] رحم [illegible]
و استفراغ اخلاط [illegible] علاج [illegible] اسباب
[illegible] در اسقاط [illegible] اسقاط یا از اسباب خارجه [illegible] یا از اسباب داخله [illegible]

خارج است مثل ضربه و سقطه و ریاضت مفرطه و جستن و جهیدن و برداشتن چیزهای گران و اعراض
نفسانی مثل غضب شدید و خوف و حزن مفرط و کثرت استحمام و طول مقام و افراط در جماع
و ورود [illegible] و استنشاق روائح کریهه شدید الکلفه **علاجه** حافظ آن احتراز از
حرکات [illegible] از اسباب مذکوره یا ازالة آنچه بوده مثل اعراض و اسهال [illegible]
افراط جماع و استفراغ [illegible] و افراط جماع **علاجه** ازالة سبب است و نوشیدن [illegible]
قلیل [illegible] یا از رطوبت مزلقه [illegible] رحم است **علامت** کثرت سیلان رطوبت از رحم
و [illegible] احتقان و کثرت آب و [illegible] **علاجه** تنقیه رحم از رطوبت مزلقه
بحبوب و ایارجات و مسهلات و منقیات و تدبیر [illegible] بحقنه [illegible] تناول
اغذیه مجففه و حماها [illegible] مثل [illegible] المسک و معجونات با قوت [illegible]
و [illegible] یا [illegible] احراق و دوا که [illegible] غلیظ است
در رحم [illegible] سبب [illegible] در رحم جنین منع [illegible] **علامت** انتفاخ [illegible] و [illegible]
و اسقاط جنین قبل از [illegible] **علاجه** نوشیدن [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] یا شدت لاغری است [illegible] آن غذا جنین نرسد **علاجه**
[illegible] و [illegible] غذا و تناول اطعمه [illegible] مثل [illegible] و [illegible]
و [illegible] بدن [illegible] غذا و [illegible] احتراز [illegible]
ریاضت و [illegible] باقی [illegible] **[illegible]** [illegible]
حامله یا جنین یا [illegible] یا رحم یا مجاورات و مشارکات یا اسباب بادیه اگر سبب حامله است
یا ضعف او [illegible] و اعراض [illegible] یا عدم عادت [illegible] یا [illegible] فوق [illegible]
[illegible] حرکات مختلفه
[illegible] بیرون [illegible] سبب جنین است یا [illegible] جرم [illegible]
جنین است یا [illegible] یا ضعف و خفت آن [illegible] عدم [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] یا ضعیف [illegible] قصد بیرون آمدن

کودک

که هر [illegible] و اگر سبب [illegible] با غلظ [illegible] به تقویت جنین [illegible] آن [illegible]
[illegible] در رطوبت مزلقه [illegible] جنین [illegible] اگر سبب رحم است یا ضیق و صغر
رحم [illegible] یا شدت [illegible] و عدم رطوبت مزلقه یا صدور [illegible] از اعراض [illegible] مثل قلق [illegible]
[illegible] و اشتقاق [illegible] در رحم و اگر سبب مجاورت و مشارکت است یا ورم مثانه [illegible]
یا قولنج یا [illegible] مقعد و اگر سبب [illegible] یا شدت [illegible] تکثیف و انضمام [illegible]
جنین [illegible] بیرون [illegible] یا صعوبت [illegible] ضعیف [illegible] و [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] معطسات [illegible] رحم [illegible] **علاجه** [illegible]
و استعمال [illegible] ملینه [illegible] از [illegible] کتان و خیارزه و خطمی و [illegible] متخذه
از [illegible] و [illegible] روغن [illegible] با دام و موم سفید و [illegible]
روغن [illegible] و [illegible] معطسات [illegible]
[illegible] و [illegible] احراق [illegible] خراقه [illegible]
کتان [illegible] و [illegible] یا روغن [illegible] و گفته‌اند [illegible]
چهار [illegible] در [illegible] و [illegible]
ابهل [illegible] العسل و روغن [illegible]
[illegible] سداب [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] جنین و مشیمه [illegible] با [illegible]
[illegible] بیرون آورد و گفته‌اند [illegible] و [illegible] بیرون [illegible]
ولادت [illegible] بیرون آورد
و گفته‌اند اگر [illegible] مشیمه بیرون آید [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] از [illegible] ابهل [illegible]
[illegible] مر [illegible] ابهل ده درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم از آن [illegible] ابهل و [illegible]
[illegible] و مشیمه بیرون آورد و [illegible] حنظل [illegible] درم [illegible]

وعدم ضعف بدن وصفرهٔ لون وضعف آن از سیلان آن در دفع افراط فصد باسلیق یا حجامت و [illegible] بازو
ومنع ران و پستان و نهادن محجمه بر ساق و زیر پستان [illegible] فرزجه [illegible] بارز [illegible] قابضه [illegible]
[illegible] زراوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مانند اینها و استعمال [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] [illegible] [illegible] داقاقیا با آب [illegible] فرزجه [illegible] از
اقاقیا و لحیة التیس [illegible] کند [illegible] [illegible] الاخوین [illegible] [illegible] [illegible] لیکن
مادام که ضعف [illegible] و تغیر در لون حاصل نگردد حبس آن [illegible] نباید کرد [illegible] و [illegible]
دم [illegible] عروق ضیق [illegible] آید **علامات** ضعف [illegible] تغیر لون و [illegible] صفوه [illegible]
و صفرهٔ لون و ظلمت [illegible] **علاج** [illegible] اطراف [illegible] و نهادن محجمه
استعمال فرزجه [illegible] [illegible] [illegible] اغذیه بارده قابضه [illegible]
[illegible] و لحیة التیس و اقاقیا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عروق [illegible]
علامات علامات غلبه بلغم [illegible] ظلمت **علاج** [illegible] استفراغ خلط [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] **علامات** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] **علامات** [illegible] [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] **علاج** [illegible] **علاج** [illegible]
اول [illegible] **فصل پنجم در سیلان رحم** [illegible] سیلان رطوبت [illegible] از رحم [illegible] ضعف قوت [illegible] هضم [illegible]
[illegible] **علامات** صفرهٔ لون بدن و ضعف قوت [illegible] رطوبات [illegible] **علاج** تقویت قوت [illegible]
با غذیه لطیفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اخلاط [illegible] در رحم [illegible] طبیعت [illegible] **علامات**
علامات غلبه آن خلط [illegible] رطوبات [illegible] آن خلط [illegible]
[illegible] آن [illegible] خلط غالب [illegible] اصلاح [illegible] باشد **علاج حبس**

منقیه

منقیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقویه رحم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فصل ششم در احتباس طمث سبب آن یا قلت دم است در بدن یا غلظت دم یا بسته شدن افواه عروق رحم
یا ورم رحم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قلت دم [illegible] **علامات**
لاغری بدن و صفرهٔ لون و [illegible] [illegible] [illegible] **علاج** [illegible] اغذیه [illegible]
[illegible] دم [illegible] [illegible] معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخلاط غلیظ **علامات** [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **علاج** [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرزجه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سبب آن [illegible] افواه عروق رحم [illegible] **علامات** [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **علامات** [illegible] [illegible] **علامات** [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **علامات** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا ماده متحلل گردد و مجتمع نشود اما آنچه سبب آن میلان رحم است علاج آن چنانکه در قعر مذکور خواهد شد و آنچه سبب آن افراط در
که مساک و مجاری را بهم آورد تنگ سازد علاجش تدبیر آن است و فصد صافن و نوشیدن مدرات طمث و رنگ
نو بنج **فصل هفتم در اورام رحم** اکثر اورام رحم صلب باشد یا حار دموی و سبب ورم حار یا ضربه
و رقعه بر رحم است یا احتباس طمث یا نفاس یا اسقاط جنین یا عسر ولادت یا کثرت جماع **علامتش** حمی حاده و ضربان
و عطش و خشکی دهان و سواد لسان و صداع و هذیان و اختلاط عقل و سرخی قواره نبض و نفس و وجع قطن و خاصره
و حوالی ناف و عانه و عسر بول و احساس ثقل در بطن و قئ و معده و سکته **و علاجش** در ابتدا فصد باسلیق و صافن و قی و تقلیل
غذا و نوشیدن اشربه مبرده و اغذیه بارده و اجتناب از شیرین و آنچه در حکم آن باشد و تضمید عانه بر برگ خطمی
و نخاله آرد جو و با قلا کوفته با برگ کاسنی و گشنیز تازه و اندکی کافور و استعمال حقنه و فرزجات معموله از لعابات
و عصارات و ادهان بارده در رحم و در انتهای استعمال نطولات معموله از طبیخ بابونه و خطمی و تخم کتان و عنب الثعلب
و اکلیل الملک و خیارزه و اگر متحلل نشود و اعراض لازمه متبدل گردد و وجع و نخس و قشعریره اشتداد یابد ورم در طریق
ورم در طریق تقیح بود اعانه طبیعت باید کرد و چیزی که به استعمال حقنه معموله از لعابات حاره مثل لعاب حلبه و تخم کتان
و تخم مرو با آب و روغن زنبق و چیزی در رحم و ضماد مرکب از بابونه و خطمی و بنفشه و تخم کتان و انجیر بر عانه و نشستن
در آب گرم و بعد از نضج تام و انفجار ورم ماء العسل در آن تخم کتان جوشانیده باشند حقنه کنند و بر آن
خنیفه مثل شیره تخم کدو باشد از شیره بالا بمانند و مرهم سفیداب با روغن گل و قیل حقنه کنند و سبب اکثر ورم
صلب ماده سوداویست و گاه باشد که بعد از ورم حار حادث شود **علامتش** ثقل و اضطراب و کثرت ساقین و کاهی
و حرکت و صلابت در موضع عانه است **علاجش** تنقیه بدن از اخلاط سوداویه و تعطر مری و با خیلون یا اسطوخودوس
بارو و روغن زنبق یا نرگس یا بابونه یا سوسن در رحم و تمریخ پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو و مقل و موم زرد
و ادهان مذکوره بر حوالی ناف و عانه و تضمید خاصره و ظهر و عانه با ضماد ملینه محلله مرکب از مقل و میعه
و اشق و حلبه و بابونه و برگ کرنب با موم و روغن بابونه و لعاب تخم کتان و نشستن در آب زن معمول
از طبیخ اکلیل الملک و شبت و بابونه و حلبه و تخم کتان و مرزنگوش و برگ بنفشه و برگ کرنب و خطمی و بنفشه
روزی چند بار **فصل هشتم در سرطان رحم** حدوث آن اکثر بعد از ورم حار باشد چنین

و منغص و متحلل نگردد و **علامتش** صلابت بی حرارت و وجع باشد **و علاجش** فصد باسلیق اگر دموی باشد و تنقیه بدن از سودا
مزاج نامرض یا ده شود و از جهت تسکین وجع در وقت شدت حرارت و وجع بیان لعابات بارده و ضماد مرکب از حی العالم
و خطمی و کشنیز تازه و عنب الثعلب و عصاره عنب با روغن گل و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند و در محل تسکین حراره
او دیه قلیل تحلیل مثل مرهم رسل و مرهم دیاخیلون با مقل یا روغن بابونه و بطیخ و نطولات مرکب از طبیخ
حلبه و بابونه و تخم کتان و برگ کرنب و اکلیل الملک و شبت و خطمی و خیار زه و اگر متقرح باشد **علامتش** وجع شدید در
اربیتین عانه و الم و سیلان رطوبت منتنه بسواد با حمی است **و علاجش** تسکین وجع آن و تقطیر شیاف ابیض و افیون با شیر
دختران و نوشیدن جلاب و اکثر از عناب و سبستان و الخیر با قلو و خیار چنبر و روغن بادام و نشستن
در آبزن معموله از برگ خطمی و برگ کرنب و بنفشه و تخم کتان و این علاج بر ایشت و علاج نداند **فصل نهم**
در قروح رحم حدوث آن با خراج و سقطه است یا عسر ولادت و حدوث خراج موجب قیح و تهیگ غشا رحم
شود **علامتش** وجع و وجه سیلان و قروح دم خالص **علاجش** فصد باسلیق و تناول قرص کهربا یا طباشیر و گل ارمنی
و اغذیه مبرده قابضه و استعمال فرزجه معموله از کندر و مر و دم الاخوین و مر و شبت و پوست انار
و جوز السرو و آب لسان الحمل یا عصیر الراعی یا مورد یا اقاقیا و طبیخ حاده حرارت رحم **علامتش** وجع شدید
و خوابی و عطش و صفرت لون است و اگر با خروج دم متعفن زیاده باشد دلالت بر اکال رحم کند **علاجش** تنقیه بدن
و تناول اغذیه سریع الهضم و قلیل بارده و استعمال مرهم زنجار و مصطکی اگر بسیار واکو وجع در غایت شدت بود و افیون
و زعفران با شیر دختران در رحم چکانند و اگر مده و صدید بیرون آید **علامتش** تنقیه معده است استعمال
حقنه معموله از ماء العسل و حلبه و عدس کوفته از هر یک ده درم و اگر از قرحه چیزی شبیه پوست
گوشت تازه بیرون آید دلالت بر قرحه و سنجه منفعت کند **علاجش** استعمال حقنه معموله از طبیخ ادویه
بارده قابضه است مثل عدس و برنج و پوست انار و گلنار و گل نارج و حی العالم و حب الآس و حقنه مرطوبه بارد و روغن
گل و اگر آنچه بیرون آید سفید و غیر منتن باشد دلالت بر التحام قرحه کند **علاجش** استعمال و مداومت مرهم
منبته اللحم است مثل مرهم اسفیداج که از مرداسنگ و سفیداب و آنزروت و اقاقیا و افیون با موم و روغن گل و در رحم
یا سلیقون با روغن گل نافع باشد **فصل دهم در تقرح رحم** سبب حدوث آن سوء المزاج بارد و ضعف رحم است

که سبب رودت غذای گردد آن دار و شود هضم نتواند کرد و تسخین نرم کرد و علاجش ورم و صلابت و بقاع

در عانه و حوالی آن و وجع و نمد و دو بهای نفخه منع و ارتفاع صولت یموع از آن مثل صولت مطبوخ علاجش

استفراغ فضول است با جاری حبوب حب الصبر و نوشیدن مکونی و اسحاقیای ماء الاصول و استعمال ضمادات

و فرزجات و نطولات و کماد است مخصوص محلل ریاح مرکب از تخم بابونه و شبت و مرزنجوش و سداب

و تخم کرفس و رازیانه و قنطوریون و برنجاسف و نانخواه و انیسون و قوتنج و سلیخه و فندبیدستر و …

بر روغن سداب و روغن قسط **فصل یازدهم در کلف رحم** سبب آن اخلاط حاده صفراویه یا محترقه بلغمیه یا

سوداویه باشد در غایت حدت **علامتش** نوع اخلاط ظهور الوان ظلمت است … **علاجش** تنقیه

بدن از اخلاط مذکوره بفصد اکحل و اسهال و استعمال اطلیه مبرده مرکب از صندل و اسفیداج و …

و توتیای هندی و عصاره لحیة التیس و آب کشنیز تازه و آب کاهو و … و ضماد و فرزجه

معموله از برگ نعناع و پوست انار و عدس مقشر جوشانیده در شراب … ورد …

… الشعیر و عدس و حماض و کاهو و کشنیز تازه **فصل دوازدهم در بواسیر و شقاق رحم** سبب حدوث بواسیر

رحم خلط سوداوی است **علامتش** … تنقیه بدن از خلط سوداوی و تعدیل مزاج با غذیه و اشربه مرطبه و تدهین

بروغن نرگس و سوسن و استعمال آبزن معموله از طبیخ خطمی و بابونه و تخم کتان و حلبه و اکلیل الملک و مرهم

مرکب از اقلیمیا و زردچوبه و مرداسنگ و موم و روغن زیتون و سایر ادویه مستعمله در بواسیر مقعد و سبب

شقاق رحم یبوست مفرطه و … ولادت است **علامتش** وجع در حالت جماع و خروج … از فرج

و ادراک الحس … **علاجش** استعمال مرهم باسلیقون با پیه بط و پیه مرغ و روغن بنفشه با مغز ساق

گاو … و روغن بنفشه و مرهم مستعمله در شقاق مقعد **فصل سیزدهم در خروج رحم** در انقلاب

رحم نیز گویند حدوث آن بعد از جذب … استرخای … عنف … ولادت یا سقطه یا ضربه

یا سبب دیگر از اسباب … موجب ضعف اعضا و استرخای رباط رحم شود با غلبه رطوبت بلغمیه …

رباطات باشد **علامتش** وجع عظیم در عانه و مقعد و ظهر و … اگر …

… در عانه **علاجش** اول … بروغن زنبق … در آن زعفران و غالیه …

ارحم

بلل او رحم … خود را سنگی در حالت … پشت باز خسپیده باشد در آنها … ده … باره

نرم و … در آب … انداخته … و در آن ادویه قابضه مثل … و اقاقیا و مازو و …

و برگ مورد جوشانیده باشند بعد از آن … و حوالی فرج با ادویه قابضه و …

طیبه … و … و مطلقات … و اکثر … طوبت مغیبه بود **علاجش**

اول تنقیه بدن … و رطوبت … بعد از آن استعمال حقنه و معالجات مذکوره **فصل چهاردهم**

در اختناق رحم و آن علتیست شبیه بصرع و غشی و … و …

رحم … سانه … برسد و … موجب اطفاء حرارت

غریزی … و از آن بخارات … قلب و دماغ … و با طول

زمان … و این مرض … **علامتش** … نزدیک

وقت نوبت صفره لون و … نفس و ضعف … و طوبت … خفقان …

نبض و … نفس … از … و … تقطع … و بعد از آن …

عضل و بطلان حس و … و … انقطاع … فرق … علت و …

که در … علت … و … **علاجش** در وقت

نوبت علاج … رحم … مثل … و …

و … و … و … بسیار و مانند … محلل … بارده …

متصاعد … رحم … و … روغن …

… عنبر و مشک و غالیه … و عنبر و مانند … و …

… و … و … و …

و … و … و استعمال فرزجه معموله

از … و روغن … معالجه کنند … استعمال …

که … مثل … و … و غالیه و … و …

معمول است از طبیخ کاسنی و [illegible] و تخم [illegible] و مرزنگوش و [illegible] [illegible]
و [illegible] علاج [illegible]

فصل پانزدهم در رحا

[illegible] در [illegible] و [illegible] رحم و گاه باشد [illegible]
[illegible] باشد حرارت [illegible] ورم [illegible] رحم [illegible]
[illegible] رحم و فرق میان این علت و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علاج [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب نوزدهم در امراض اعضاء ظاهر

[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] اشتداد وجع در جمیع ظهر و عطش و التهاب و حرارت جلد ظهر و حمرة لون آن و خون بان و سایر علامات
غلبه خون است **علاج حار** فصد باسلیق و نوشیدن آب زمین با قند و دخول در آب سرد و خواب کردن در جای
نمناک و سبب اکثر این وجع خلط بلغم و ریح بود **علامت** علامت نوع اول از وجع ظهر و استعمال اشیا [illegible] معمول
از فضل [illegible] و زیتون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و مامیران و مانند اینها در این باب سبب قریب
موضع علت سریع التأثیر باشد **[illegible]** دوالی اتساع عروق قدم و ساق است بسبب کثرت [illegible]
خون سوداوی غلیظ بدان و این علت اکثر حمالان و فیوج و پیادگان و امثال ایشان را عارض شود **علامت آن** ظهور
عروق سبز غلیظ در هم پیچیده در ساق و قدم است **علاج آن** فصد باسلیق و تنقیه بدن از خلط سوداوی بعد از فصد عروق ممتلئه
مذکوره و [illegible] بر آن تا خون غلیظ تمامی مستفرغ گردد و عضو لاغر شود و [illegible] این علت از تناول
اغذیه غلیظه عظیم گردد چنانچه در غلظ و عظم مانند پای فیل شود و سبب آن انصباب خون سوداوی غلیظ است
به قدم یا خون بلغمی غلیظ [illegible] سبب آن انصباب خون سوداوی محترق است **علامت [illegible]** کمودة لون آن و حرارت
ملمس و اندک التهاب است **علاج آن** فصد باسلیق و تنقیه بدن از خلط سوداوی [illegible] و بعد از [illegible] فصد
[illegible] و حجامت ساق و استعمال اطلیه مقویه عضو مثل اقاقیا و عصاره لحیة التیس و آس و شلغم و [illegible]
بز و ثمره طرفا و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته با آب چوب تاک یا چوب انجیر و بار [illegible] زیتون و بستن
از قدم تا زانو و در طبیخ [illegible] نشستن و نطول کردن و طلا ساختن [illegible] نافع باشد و [illegible] از طول
قیام و کثرت مشی و حرکات متعبه و او [illegible] یا پیاده یا سواری [illegible] و از اغذیه غلیظه مولده سوداوی [illegible]
خلط غلیظ بلغمی **علامت [illegible]** غلظ ساق و قدم با حمرة و حرارت و التهاب [illegible] مثل آن [illegible]
علاج آن مداومت [illegible] یکبار [illegible] سورنجان و نظایر آن و تقلیل غذا و تناول اطریفل [illegible]
هر روز دو درم [illegible] زنجبیل [illegible] و استعمال طلاها [illegible] و مروا [illegible]
[illegible] اغتسال از تناول فواکه رطبه و بقول بارده و طعام غلیظ و آب سرد و بسیار [illegible] **فصل**
چهارم در وجع مفاصل و نقرس وجع مفاصل [illegible] در مفاصل اعضا [illegible] مفاصل
قدمین مثل مفصل کعب و اصابع [illegible] ابهام [illegible] نقرس گویند و سبب آن ضعف مفاصل و انصباب

یکی از اخلاط

یکی از اخلاط اربعه باشد [illegible] مفاصل [illegible] سوداوی یا بلغمی [illegible] یا اخلاط با صفرا و حرارت
حمره و [illegible] و عظم و [illegible] و شدت ضربان و حرارت ملمس و سایر علامات غلبه دم است **علاج [illegible]** فصد از جانب مخالف
و دیگر قطره و بعد از نضج تام [illegible] مطبوخ سورنجان و شاه [illegible] اغذیه بارده مغلظه دم و در ابتدا استعمال
اطلیه و [illegible] مثل گل ارمنی و صندل [illegible] و شیاف مامیثا با سرکه و آب کاسنی و [illegible] تازه و آب
برگ [illegible] اگر ماده [illegible] باشد و در وقت شدت وجع اضمده مخدره مثل افیون و خشخاش و بزر البنج و بنج [illegible]
آب کاهو بقدر تسکین آن و در انتها اضمده [illegible] اندک محلل با آن [illegible] مثل بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و [illegible]
آب نیم گرم در موضع وجع و در انحطاط اضمده محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت نافع باشد و در جمیع اضمده و
[illegible] استعمال در اوجاع مفاصل حار و بارد سورنجان داخل کنند چه از خصوصیت مرض [illegible] **علامات صفراوی**
صفرة لون و قلت انتفاخ و شدت وجع و التهاب و انتفاع با اشیاء [illegible] و سرعت نبض و صفرة قاروره و سایر علامات
غلبه صفرا است **علاج آن** فصد باسلیق اگر صفرا مختلط به خون باشد [illegible] و اسهال با مطبوخ هلیله و مانند آن و تضمید موضع
و هلیله زرد [illegible] مثل [illegible] آرد جو با سرکه و تراشه کدو و آب حی العالم و آب کاهو و کافور [illegible]
با سرکه و ریختن آب سرد بر آن و در حالت اشتداد وجع تضمید با ادویه مخدره بقدر تسکین وجع و نوشیدن
مسکن اوجاع مثل عدس مقشر و [illegible] و سورنجان و خشخاش و تخم کاهو و در این نوع سبب
لطافت ماده و کثرت حرارت احتیاج به ادویه محلله نباشد **علامت بلغمی** بیاض لون و قلت التهاب و ورم و وجع [illegible]
و انتفاع به محلات [illegible] [illegible] نبض و غلظت و بیاض قاروره و سایر علامات بلغم است **علاج آن** مداومت اسهال
بعد از نضج تام [illegible] ادویه مخصوصه آن مثل شحم حنظل و [illegible] و سورنجان و تربد و مامیران و [illegible]
البدن و تناول اغذیه حاره و [illegible] و استعمال مدرات و اضمده [illegible] از بابونه و اکلیل الملک
و شبت و خطمی و میعه و مر و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و تخم کتان و [illegible] حاره مثل روغن قسط و فرفیون
و تخم کتان و [illegible] حاره و روغن زیتون که در آن [illegible] و [illegible] و تناول تریاق کبیر و
[illegible] و تریاق اربعه و معجون فلاسفه **علامت سوداوی** صلابت ورم و کمودت لون و درشتی عضو و وجع
و تمدد و انتفاع به منضجات مرطبه و سایر علامات سودا است **علاج آن** استفراغ سودا بعد از [illegible] غلیظ [illegible] ناخن

از عروق بیرون تواند آمد و اسهال بعد از نضج ماده بحبوب مخصوصه آن و اصلاح حال طحال و استعمال اضمده

محلله مثل بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و سرگین بز و انجیر ما پخته و روغن زیتون و روغن

گاو و داخلیون حاره رطبه مثل روغن قرطم و بابونه و سوسن با موم و پیه مرغ و بط و پیه گرده بز و ابزنهای معموله

از طبیخ بابونه و مرزنگوش و قیصوم و حاشا و زوفا و علامت مرکب از دو خلط یا زیاده ترکیب علامات و قلت انتفاع

معالجات حاره و بارده مفرده و اختلاف اوقات انتفاع بود چنانچه گاهی از اشیاء حار و گاهی از اشیاء

بارده انتفاع یابد علاج جنس مرکب از علاج مفرده استنباط باید نمود غالباً **فصل پنجم در وجع الورک و عرق النسا**

وجع الورک نوعی از انواع اوجاع مفاصل است الم در مفصل ورک بود و از آنجا [illegible] و اگر وجع در مفصل ورک

مفصلی محسوس است و بر آن گوشت بسیار است علامات مواد و ارام مثل آنکه ظاهر نمیشود و در بعضی اوقات

علاج مخالف علاج سایر اوجاع مفاصل باشد چه در ابتدا ایشان علاج اضمده و اطلیه رادعه مضر بود زیرا که ماده

عمیق است و ردع او موجب میل ماده و غیر تحلیل شود و مفصل را ضایع گرداند بلکه در ابتدا جهت تسکین وجع او

مرهم مثل بابونه و خطمی و خیار و تخم کتان و روغن خاور (?) و روغن شبت موافق باشد مگر آنکه ماده بسیار رقیق

بود و رادع موجب تغلیظ و مانع انصباب آن گردد و استفراغ ماده در این علت اگر دموی بود فصد باسلیق کنند

از دست مقابل عرق ورک و در زانو و اگر بلغم باشد تنقیه و حقنه و شیافات قاطع و حب بلغمی نیز و بعد استعمال ادویه

حاره مثل روغن فرفیون با جند بیدستر و شستن و طبیخ کفتار با ردیه و تضمید اضمده جاذبه مجفف و منقطه مثل

بیخ کبر و عاقرقرحا و ذراریح و سیر سرکین کبوتر و عسل بلادر نافع باشد و اگر بعد از این معالجات کافی نباشد

و مرض مزمن گردد داغ کردن احتیاج افتد و عرق النسا نیز از جمله اوجاع مفاصل است که

الم در آن از مفصل ورک تا بجانب ساق و گاهی تا بانگشتان پا میرسد و از جانب وحشی نازل شود و تا زانو یا کعب برسد و گاه باشد تا انگشتان

امتداد یابد و امتداد آن بحسب کثرت و قلت ماده بود **علاج** وجع الورک است لیکن اگر فصد واجب باشد بعد

از فصد باسلیق و صافن مابین آن از خنصر علیط سوداوی عرق النسا فصد کنند و واجب است در جمیع انواع

اوجاع مفاصل از اغذیه غلیظه لطیفه الانهضام و فواکه و بقول غلیظه و شراب و آب بنا شتا و مستی و جماع

و امتلا و تخمه و مداومت و تبرید و حرکات قوی و ترک ریاضت و افراط در ریاضت و خواب بر بالای طعام و کثرت جماع

وترک

وترک استفراغات معتاده از مسهلات قویه الحراره اجتناب نمایند **فصل ششم در وجع عصب** این مرض را

نزول [illegible] گویند و سبب آن انصباب خلط حار یا سیال با غلظت با غلیظ است در عصب **علامتش** انتفاخ بیرون آمدن ماده و لون

و دهن و حرکت آن در آن مواضع و گاله و اسنتن و ستن معتاد و مزاج و گرسنگی و برون آن و انتباه شستن مرض تحلیل کشتن مربوط با پیه شسته

و اگر در میان [illegible] شود و صلابت در زانو و سار آن شود با پوست آن نرم شود بعد از آن شکافند و گاه باشد که از سبب صدمه آن

ضربه یا سقطه یا ضعیف مویه باشد **علاجش** نهادن در آب سرد و طلا کردن به شیاف ماميثا و گل ارمنی و تبرید آن

والله اعلم **فصل هفتم در شقاق و حکه اصابع** سبب آن احتقان فضول و انجره است در اصابع بواسطه

تکاثف جلد و انسداد مسام آن بعادت نازیرودن و شاربوا **علاجش** شستن اصابع با آب طبیخ چغندر یا شلغم

یا آب گرم نمک و اگر سوخته ماش حرب باشند یا آب طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شلغم و اندکی نمک یا آب در آن انجیر و کرنب

و علاج [illegible] و کشتن در حب حرب بیده باشند و تضمید با انجیر و حنا در شراب پخته و اگر با ریشها و ابلن شوند با آب طبیخ

بزرانج بشویند **فصل هشتم در فساد اطراف** بدانکه چون از اطراف بدن حرارت و دم و بخار

حاره چون منقطع شود و علاج فساد آن متوجه بر آن موضع شوند بسبب انسداد مسام و استحکام جلد در آنجا عفونت

کرده و متحلل نتواند شد موجب موت و تعفن و احتراق آن اعضا شود ایشان بدرد و محل سیاه و اطراف را محکم ببندند

کنند هر طریق که ممکن باشد و اغذیه حاره در آن و روغن گاو و بیر خیار و جوز و خردل و فلفل و تحلیل بسیار باشد

بنوشند و اطراف را بروغن زیتون یا بابار و دهن با زنبق یا سوسن چرب کنند و اگر از سرما اذیت یابد یا دام مرگ

متورم شده و فاسد شده یا سیاه **علاجش** تدبیر همان علاج است و دخول حمام و حرکت و مالیدن اطراف و اجتناب

از قرب آتش و گفته اند که اطراف را در برف و آب سرد نهادن نافع باشد و اگر متورم شده باشد لیکن هنوز

سبز و سیاه نگشته باشد **علاجش** استعمال آب گرم که در آن بابونه و شبت و اکلیل الملک و نخاله و کاه

گندم و شلغم و کرنب و شبت و تمام و مرزنگوش و قیصوم و تخم کتان و حلبه جوشانیده باشند بعد از آن

تدهین بادهان حاره مذکوره و اگر سبز یا سیاه باشد **علاجش** شرط عمیق و نهادن در آب گرم تا خون فاسد

تمام بیرون آید بعد از آن گل ارمنی در آب مورد یا سرکه بشویند و اگر کار از مضرت سواد در گذرد و عضو ابتدا بعفونت کند

برگ چغندر و کرنب با روغن گاو و حنا بر موضع نهند تا آنچه سیاه و سبز و متعفن شده باشد ساقط گردد و بعد از آن

داحس و داخس اظفار

بعلاج قروح مشغول شوند **فصل نهم در داحس [illegible] اظفار** و آن ورمی است حار حادث در اصول اظفار سبب آن
انصباب ماده دمویه غلیظه است **علامات** وجع شدید و ضربان قوی و تمدد و گاه باشد که با آن حمی و التهاب و کرب
نیز بود و اگر ورم در تمام بیخ ناخن عام بود ناخن ساقط گردد و گاه باشد که به تقرح و آکله و فساد عظم
متادی شود **علاج** فصد کنند و اسهال [illegible] و تعدیل مزاج باشربه و اغذیه بارده و تلطیف تدبیر نمایند و در ابتدا
طلا کنند معمول از مازو و پوست انار یا دوائی مرکب از صبر و گلنار و کندر و مازو و عسل با [illegible]
با مرهم سفید آب و مردار سنگ و کافور و افیون استعمال نمایند و دیگر گرم کرده نهند خصوصا که با آن [illegible]
و پوست خشخاش و اگر وجع شدید بود بزر البنج و افیون یا برگ افیون و بزر قطونا با برگ ضماد ساخته نهند و پوست
[illegible] نهند لیکن این اعمال در روز اول باید کرد و بعد از آن [illegible] و اگر [illegible] باید
در روغن گرم کرده نهند تا محلل گردد و اگر [illegible] و داد [illegible] و آب [illegible]
[illegible] یا روغن پخته ضماد سازند [illegible] تا منفجر شود و اگر [illegible] شد و مده مجتمع شده باشد [illegible]
و جرح [illegible] علاج [illegible] **علامات** [illegible] اظفار [illegible] ناخن [illegible]
[illegible] **علاج** بعد از تنقیه بدن از اخلاط [illegible] تضمید [illegible]
[illegible] و [illegible] با زرنیخ و [illegible] و [illegible] کوفته با [illegible]
[illegible] با زرنیخ سرخ و [illegible] و [illegible] و سبب [illegible] اظفار [illegible] دم [illegible]
علامات تضمید به تخم [illegible] یا به مازو و [illegible] با زهره گاو و [illegible] اظفار [illegible]
ناخن [illegible] و مجتمع [illegible] **علاج** استفراغ سودا
بفصد اکحل و اسهال و اصلاح دم با اغذیه لطیفه جیده الکیموس و اجتناب از مولدات سودا
و [illegible] با [illegible] با مغز ساق گاو و [illegible] و موم سفید [illegible] استعمال [illegible] روغن
[illegible] **علاج** [illegible] اظفار [illegible] سودا و [illegible]
علاج [illegible] در [illegible] سودا [illegible] روغن بادام
[illegible] تضمید بلعاب تخم کتان و [illegible] و [illegible] العنصل
در روغن پخته

رض الاظفار

قلع الاظفار

در روغن پخته یا به تخم کتان و [illegible] کوفته با عسل [illegible] کوفته **مرض الاظفار** سبب وجع
[illegible] کوفته شدن از ضربه یا سقطه است **علاج آن** تضمید به برگ مورد و جوز سرو و برگ انار یا جو و آرد
و [illegible] با [illegible] و [illegible] یا به پیه گرده بز یا زیره و نمک و مغز جوز کوفته یا مغز کوفته با پیه آرد گندم
در روغن زیتون یا پیه بز [illegible] **علاج** [illegible] در تحت اظفار تضمید باید کند [illegible]
[illegible] پخته با زرنیخ سرخ با قطران و [illegible] **قلع الاظفار** و سبب تقشیع و تقصیع اظفار [illegible]
[illegible] اصابع است [illegible] رطوبت تحت اظفار را از جا [illegible] و برکنند تا [illegible] **علامات**
که با آن الم [illegible] **علاج** تنقیه [illegible] از بلغم و [illegible] حدت دم [illegible] اصول اظفار را
فاسد کرده **علاج** [illegible] شده الم است **علاج** فصد [illegible] و حجامت ساق و [illegible] دم
[illegible] اعضا و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **باب اول در حمیات**
در امراض غیر مختصه بعضوی و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر هفت باب **باب اول**
در حمیات و در آن چهار باب است **فصل اول در ماهیت [illegible] اقسام** حمی حرارت غریبه
[illegible] از قلب [illegible] حمیات [illegible] حمی یوم و حمی دق و حمی خلط حمی یوم
[illegible] روح [illegible] از آن [illegible]
[illegible] اعضا و [illegible] در [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] حمیات [illegible] اعضا [illegible] و [illegible]
[illegible] روز [illegible] باقی ماند و اگر [illegible] دلالت بر انتقال حمیات [illegible]
کند و حمی [illegible] حرارت [illegible] اول در اعضا [illegible] باقی اعضا [illegible]
تا رطوبات بدن [illegible] مرتبه اول [illegible] حرارت [illegible] رطوبت [illegible] در
[illegible] اعضا [illegible] و رطوبات [illegible] بر اعضا کند و این
مخصوص [illegible] و مرتبه دوم [illegible] حرارت رطوبت [illegible] دانند و [illegible]
به [illegible] اعضا شروع کند و این مرتبه [illegible] گویند و [illegible] تا در [illegible]

یابد و در مرتبه سیم آنست که حرارت رطوبت غریزیه با انطفا و افنا انجامد و در افنای رطوبتی که اتصال اعضا بدوست
شروع نماید و این مرتبه را مفتت نامند و هر سه را حمی دق خوانند و آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود و علاجش
آسان و آنچه در مرتبه دوم باشد معرفتش آسان و علاجش مشکل و حمی خلطی آنست که حرارت غریبه اول
متعلق باخلاط بدن گردد و متسخن سازد پس سخونت آن بمبادی روح و قلب شود و از آنجا بسایر اعضا
و سخونت در تب خلطی اگر بی عفونت بود و آن در حمی دموی است اما اگر سخونت که شده اگر بعفونت باشد حمی عفنیت
و اصناف حمیات عفنیه چهار است بعدد اخلاط اربعه و هرگاه که عفونت در داخل عروق باشد حمی دایم لازم بود
و در خارج عروق دایره و چون مکان دم داخل عروق است عفونت او در داخل عروق بود الا در اورام
عظیم که دم بسیار در آن جمع شود متعفن گردد و در عضو حار التهابات تامه و طبق جادر تب حار است
و التهابات که بقلب [illegible] دایم باشد تا وقتی که ورم نضج یابد و ماده او استفراغ گردد و حمی دموی عفنیه را
مطبقه خوانند و تعفن صفرا در داخل عروق بود محرقه لازمه گویند و اگر در خارج عروق باشد غب دایره
و عفونت بلغم چون در داخل عروق بود لثقه خوانند و در خارج عروق مواظبه و تعفن سودا در داخل عروق ربع
لازمه بود و در خارج عروق ربع دایره نامند و بدانکه ابدان حاره رطبه را استعداد حمیات زیاده از سایر
ابدان است خصوص که هرگاه رطوبات بر حرارت غالب بود و ابدان حاره یابسه را استعداد حمیات حاده بیشتر باشد خاصه
یوم و ابدان بارده یابسه و بارده رطبه العطش را استعداد حمیات کمتر بود سیما حمیات یومیه **فصل اول در حمیات**
یومیه علامات مطلق آن عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است الا در عفنیه و غمیه و تخمیه و عدم خشونت
لسان و تدارک نفس و حرارت لذاع و عدم ابتدای آن بناقص و قشعریره و انقلاع بعرق کامل وافی مگر حرارت آن
متعلق است چه از حمام یا شرب شراب حادث شده باشد و بانکه ادویه مفارقت کند و اسباب آن افراط غم
و هم و فزع و فکر و غضب و فرح و سهر و تعب و اسهال و وجع و جوع و عطش و سدد و استحصاف
جلد و اورام اعضای ظاهره و شدت حرارت آفتاب و غیر آن و تناول اغذیه حاره و شرب شراب صرف
و ترک استحمام معتاد است اما حمی غمیه سبب آن حرکت روح بداخل و سخونت روح حیوانی در قلب است علامت
احتقان حار غیر [illegible] و استعمال [illegible] باشد **علامت حمی غمیه** ناریت [illegible] و صدت آن در وقت [illegible] و غور عینین

وصفوة

وصفوة وجه و صفرة و ضعف نبض است **علاج حمی غمیه** تسکین غم باخبار سرورانگیز و الحان و نغمات طرب افزا
و لهو و لعب و ظروف باستین و تکشای بر و دخول حمام و ابزنات مرطبه و تدهین بدن بادهان رطبه و تناول مفرحات
یاقوتیه بارده و تبرید قلب باضمده و اغذیه بارده مقویه آن و اطعمه معموله از صندلین و کافور و گلاب
و علامات و معالجات [illegible] و فزعیه و فکریه قریب بعلامات و معالجات غمیه باشد لیکن چون در [illegible] سخونت
روح نفسانی است غایب بجانب دماغ بیشتر باید و اورا ادویه معطره زیاده استعمال باید نمود و غضبیه که سببش
حرکت عنیف روح بخارج است باشد **علاماتش** حمرة و انتفاخ وجه و جحوظ و حمرة عین و تواتر و عظم نبض
و حمرة بول **علاج حمی غضبیه** تسکین حرارت [illegible] از حکایات مضحکه و نغمات مطربه و کثرت لهو و لعب و نوشیدن
اغذیه رطبه و اشربه بارده مقویه قلب و پوشیدن [illegible] و استعمال [illegible] بارده مقویه و حمام
معتدل و دخول در آب [illegible] گرم [illegible] سرد اندکی [illegible] و دهان مرطبه و خوردن [illegible]
و [illegible] و علاج [illegible] علاج غضبیه [illegible] و تحفظ [illegible]
قرح شده و سهر که روح بسبب افراط حرکت متسخن گردد **علامتش** غور عینین و ثقل [illegible] و جفاف
و انتفاخ وجه و صغر و ضعف نبض و [illegible] گدورت بول است **علاج حمی سهریه** نوم و سکون و آسایش و حمام
و استعمال ادهان و [illegible] بارده رطبه و اغذیه و اشربه مرطبه [illegible] متسخن شده باشد **علامتش** تقدم
تعب و [illegible] مفاصل [illegible] اعضا و یبوست جلد و احساس [illegible] اگر [illegible] حرکت [illegible] نبض و رقت قارور
علاج حمی [illegible] آسایش و [illegible] حمام معتدل و مالندگی و استعمال [illegible] ادهان بارده
رطبه و تناول [illegible] و اغذیه بارده رطبه [illegible] اسهال [illegible] و [illegible] اخلاط و استفراغ
رطوبات کثیره و سخونت [illegible] روح متسخن گردد **علامتش** [illegible] بعد از اسهال مفرط [illegible] **علاج** [illegible]
باستعمال اشربه و اغذیه [illegible] مفرحات [illegible] و تقمید قلب و معده باضمده مقویه [illegible]
و [illegible] و کلاب و [illegible] شده [illegible] متسخن روح بود **علامتش** وجود وجع
در عضوی از اعضا [illegible] سوء المزاج [illegible] **علاج** تسکین وجع [illegible]
معالجه [illegible] و [illegible] و جعیه و عطشیه [illegible] متولد گردد **علامتش** [illegible]

و سفر و مسافرت و نبض و صفرت لونست علاجش تناول اغذیه و اشربه و ربوب و بقول و فواکه بارده رطبه و نوشیدن
آب سرد و استعمال حمام معتدل و ادهان بارده [illegible] روح بسبب افراط حرکت نفسانی که علامتش مقارنه
غشی و سقوط قوت و ضعف و اختلاف نبض است علاجش علاج غشی و تناول اغذیه سریع الهضم کثیر الکیموس
و تقویت قلب بادویه معطره مفرحه و استعمال مبردات [illegible] سده و تجافی [illegible] اعضای باطنه [illegible]
که ابقین مثل آبهای زاجی و کبریتی بسبب [illegible] فابقین [illegible] شود و جلد بدن [illegible]
و اجتماع بخارات حاده و [illegible] شود و [illegible] روز بار زیاده [illegible] سده قوی [illegible]
عفونت منفعل میگردد علامتش عطش و التهاب [illegible] اختلاف و عظم نبض و حمره و صفرت قاروره و حرارت
متجاوز از حرارت سایر انواع حمیات یوم علاجش فصد اگر علامات امتلا [illegible] طاهر [illegible] طبع
سده بود تسهیل [illegible] باشد و بعد از انحطاط حمام معتدل و [illegible] مالیدن [illegible]
و تخم خربزه و مغز بادام تلخ با اندک اشنان کوفته [illegible] و آب گرم [illegible] فساد طعام
و اغذیه [illegible] که موجب استعمال حرارت [illegible] شود [illegible] علامتش
تغیر [illegible] و دفع [illegible] بول و براز و عرق و عظم نبض است علاجش تنقیه معده [illegible]
فاسد [illegible] و جوارش [illegible] بارده [illegible] معده و [illegible] سکنجبین [illegible]
معده [illegible] و در زمان انحطاط استعمال حمام و تناول اغذیه [illegible]
الانهضام جیده الکیموس مثل [illegible] و سماق و غوره [illegible]
بعضی از اعضا [illegible] روح و فضول [illegible] علامتش حمره و [illegible]
و عظم نبض و [illegible] علاجش فصد و [illegible] و تلطیف [illegible] و استعمال [illegible]
فاتضمید بر موضع ورم و اجتناب از حمام و تناول لحوم و [illegible] از شدت حرارت [illegible]
حمام و آفتاب که موجب [illegible] روح نفسانی و حیوانی شود علامتش تقدم سبب حرارت و التهاب [illegible]
و [illegible] عطش [illegible] و صفر نبض است علاجش استعمال مبردات از [illegible] و ادهان بارده بر
سینه و نوشیدن اغذیه و اشربه بارده و آب سرد و نشستن در مسکن بارد و بوئیدن نیلوفر و بنفشه

وصندل

وصندل و کلاب و شال [illegible] ریختن روغن [illegible] سرد کرده بر سر نهادن و خرفه [illegible]
که بر سر و سینه بعد از انحطاط دخول حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم و سرد بعد از خروج [illegible]
بارده و غذا [illegible] از اغذیه حاره و [illegible] علامتش [illegible]
و حرارت [illegible] و عظم نبض و حمره قاروره است علاجش اصلاح کیفیت [illegible]
با [illegible] با قند و سکنجبین ساده با شیره تخم کاسنی و [illegible] شعیر [illegible]
و کدو و اسفاناج و تمر هندی و تضمید معده و کبد با ضمادهای بارده مقویه مثل صندل و کلاب و کافور و [illegible]
و استراحت و آسایش و خواب و مالیدن [illegible] و نشستن در مواضع بارده و [illegible] و بعد از انحطاط دخول حمام و [illegible]
معتدل و [illegible] از ترک استحمام معتاد [illegible] احتقان الابخره [illegible] در وقت استحمام [illegible] علامتش
دخول حمام [illegible] و تخم خربزه و آرد باقلا و مغز بادام تلخ با اندکی بوره کوفته بر بدن [illegible]
کرم فصل سیم در حمیات [illegible] از اسباب [illegible] حمیات محرقه [illegible]
در رطوبت قلب و اعضای اصلیه [illegible] ورم حار حادث [illegible] حرارت [illegible] قلب [illegible]
شود و رطوبت [illegible] اعضای اصلیه گردد و [illegible] از اسباب با دیه مثل [illegible]
و سهر و جوع و سایر [illegible] و [illegible] خصوصا [illegible] و فصل صیف علامتش
نبض [illegible] و ضعیف و ثابت [illegible] حالت [illegible] و قلق و [illegible] حرارت
[illegible] اندکی [illegible] و [illegible] الاسقام [illegible]
نامیه و مواضع عروق و [illegible] طعام [illegible]
یا [illegible] زیاده شود و نبض قوی [illegible] اندکی [illegible] از مرتبه اول [illegible] علامتش
شدن [illegible] و ضعف [illegible] و [illegible] نبض و [illegible]
[illegible] و [illegible] و جلد [illegible]
[illegible] جلد و ظهور [illegible] علاجش در اول تبرید [illegible] و نوشیدن [illegible]
و اغذیه و بقول و فواکه بارده رطبه مثل [illegible] شیره تخم خرفه [illegible] آب [illegible]

با آب خیار زمین با قند سفید یا شراب سیب یا عرق بید مشک و مثل ماء الشعیر و خرفه و سپیجه و ماهی تازه و گوشت بزغاله و اسفاناج
بشان کاهو و خرفه و خیار بستی و انار شیرین و آلو و شفتالو و پوشیدن پیراهن کتان معتدل و بوییدن
فواکه و ریاحین بارده رطبه مثل سیب و امرود و بنفشه و نیلوفر و کافور و گلاب و صندل و خرم و بید مشک و [illegible]
فواکه و خوابیدن در آب زن معتدل و بعد از خروج [illegible] بر روغن بنفشه و کدو و نهادن اطلیه بارده
مثل صندل و کافور و گلاب و آب خرفه و گشنیز تازه و سبزه و نشستن در صوامع بارده و [illegible]
و کنار سبزه و آب روان و نزد [illegible] فواکه و ریاحین معطره مذکوره و برگ بید و فرشهای کتان
معتدل و پاشیدن آب و گلاب بسیار در آن و [illegible] و خواب کردن بر بستر کتان نرم [illegible] و
وقوع [illegible] حکایات مضحکه و نغمات مطربه و اجتناب از غم و هم و جوع و تعب و غضب و فکر و ریاضت و سهر و عطش و
جماع و اسهال و عرق و تناول اغذیه حاره [illegible] و اما [illegible] علامات [illegible]
علامت [illegible] در ربع آخر شب [illegible] تخم خرفه با قند دیگر [illegible] کافور در [illegible] بعد از [illegible]
طلوع آفتاب یک قدح ماء الشعیر با قند و بعد از ده ساعت [illegible] آنگاه [illegible] در آن کدو و خیار [illegible]
و خرفه و کاهو [illegible] و نیلوفر [illegible] باشند و بعد از [illegible] آورند و روغن
بنفشه و روغن کدو از بدن بمالند و در گوش و بینی چکانند و [illegible] فرمایند [illegible]
بدفعات بقدر هضم تناول نمایند و بر فرش کتان [illegible] خواب کنند و [illegible] پوشیدن
[illegible] تازه [illegible] با شیر [illegible] بقول بارده رطبه مثل کاهو و برگ خرفه و [illegible]
[illegible] و اسفاناج و خیار و کشنیز و [illegible] هر صباح [illegible] درم [illegible] با ده
درم قند سفید و [illegible] قرص کافور [illegible] نافع باشد **فصل [illegible] درم [illegible]** در [illegible]
و آن [illegible] بسیار [illegible] از [illegible]
و [illegible] از [illegible] تحلیل [illegible]
رطوبات [illegible]
در [illegible] جماع شدید [illegible] تحلیل [illegible]

و ضعف

و ضعف معده عارض [illegible] با افراط [illegible] به شرب آب سرد و استعمال اضمده و اطلیه بارده بر قلب [illegible]
[illegible] سازد **علامات** [illegible] بول [illegible] استعمال [illegible] و گاه [illegible] بر [illegible] و نبض
[illegible] در وقت [illegible] و بول سفید [illegible] **علامات** [illegible]
[illegible] حمام [illegible] بعد از هضم و خواب و مالیدن بعد از طعام و تناول اغذیه [illegible] مثل [illegible]
و زرده تخم مرغ نیم برشت [illegible] و آب گوشت [illegible] [illegible] مثل روغن نرگس و سوسن
[illegible] استعمال نمایند تا [illegible]
نمایند **فصل [illegible]** [illegible] حدوث آن از غلیان دم [illegible] **علامات** [illegible] حمره
وجه و عینین و امتلاء عروق و تمدد و ثقل و [illegible] و [illegible] و غلظت بول [illegible] در ابتدا [illegible]
و قشعریره [illegible] **علامات** فصد [illegible] و تقلیل غذا و تلیین طبیعت [illegible] تمر هندی و ترنجبین [illegible]
با قند سفید و نوشیدن [illegible] مثل شراب عناب و شراب انار و شراب آلو و اجتناب از لحوم و [illegible]
[illegible] مطلقه و [illegible] ابتدا [illegible] و تحلیل [illegible]
از [illegible] **علامات** [illegible] علامات [illegible]
علامات فصد و تلیین طبیعت و نوشیدن آب [illegible] و قرص کافور **فصل [illegible]**
[illegible] خارج عروق [illegible] نوع [illegible]
[illegible] از صفرا [illegible] از صفرا [illegible] با بلغم [illegible]
علامات [illegible] کنند [illegible] ولکن [illegible]
[illegible] صداع و شدت عطش و سهر و [illegible] دهان [illegible]
نبض [illegible] بول [illegible]
[illegible] دوازده ساعت [illegible]
و از [illegible] **علامات** [illegible] طبیعت [illegible] و [illegible]
با قند و شراب [illegible] ساده و شیر خشت و تمر هندی و ترنجبین [illegible] تبدیل مزاج

و اطفای حرارت غریزی [illegible] برده مثل سکنجبین ساده و شراب آلو و نیلوفر و تمر هندی و [illegible] با اغذیه بارده [illegible] مثل

ماء الشعیر با تمر هندی [illegible] باشیره بادام و [illegible] و تمر هندی **و علامات** عشق خالص صفرا و تفاوت نبض [illegible]

و غلظت قاروره و عدم حرارت قوی و قلت اعراض معده و [illegible] و امتداد و طول نوبت [illegible] زیاده از

دوازده ساعت بود [illegible] خالص به مقدار [illegible] نوبت

بود و از ده ساعت [illegible] و گاه باشد که طول [illegible] ماه باشد **علاج** [illegible] تعدیل در علاج خالص [illegible]

[illegible] و بعد [illegible] استفراغ بلغم و صفرا بعد از طعام و اسهال [illegible]

بعد از [illegible] سکنجبین [illegible] سکنجبین ساده یا گلقند [illegible]

[illegible] بادام و [illegible] حمام **فصل نهم در محرقه** [illegible]

[illegible] عروق [illegible] قلب [illegible]

[illegible]

[illegible] **علاج** [illegible] غلیظ [illegible] مبالغه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] بلغم [illegible]

حافظ

[illegible] بلغم [illegible] زمان نوبت [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] گلقند [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **علامات** [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] **فصل** [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا عجلی روز باستعمال ادویه قویه تحریک ننمایند بلکه بسکنجبین ساده با گلقند و با غذیه لطیفه معتدله مایل بحرارت
و رطوبت مثل نخودآب با جوالنی غیر بریان به گوشت بره و امثال آن و مانند آن اکتفا نمایند و در جمیع ازمنه و از اغذیه غلیظه
[illegible]

[illegible]

و سرخی و سقوط قوت و شهوت و صغر نبض باشد **علاج** نوشیدن اشربه و اغذیه مبرده مثل آب انار و آب لیمو با قند
و شراب تمر هندی و آلو سیاه با آب سرد و تناول فواکه و بقول بارده مثل سیب و به و خیار [illegible] کرده
و ماء الشعیر و امثال آن و روغن [illegible] و نان مقوعه در آب انار [illegible] و تضمید سینه به صندل و گلاب و کافور
و نشستن در مکان بارد و [illegible] و نهادن برف و فواکه و ریاحین **فصل دوازدهم در حب**
الاسیر و با تعفن که عارض شود بسبب اختلاط او با جزو هوا و [illegible] ردیه الکیفیه و تعفن هوا و فساد
روح قلبی را فاسد کند و بسیار آن رطوبتی که در حوالی قلب است متعفن شود و بواسطه حرارت غریزی در بدن منتشر شد
کرده و عفونت در جمیع بدن اخلاط موجوده در بدن احداث نماید و این حالت ابتدا ضعیفه و [illegible] از اخلاط
ردیه و [illegible] و [illegible] بود **علامات** آنست که حرارت [illegible] ساکن بود و باطن [illegible] و بدن
تواتر نفس و شدت عطش و کرب و جفاف لسان و غشی و سقوط شهوت طعام و وجع معده و [illegible] و غشی
و سقوط قوت و اختلاط عقل و عرق منتن و قی [illegible] و [illegible] و علامت [illegible]
و تهبج [illegible] در اوایل [illegible] و [illegible] و [illegible] حیوانات [illegible] تعلق [illegible]
و [illegible] حیوانات ساکنه در زیر زمین مثل موش و عقرب و [illegible]
متولده از عفونت ظاهر بود **علاج** فصد [illegible] و اخراج رطوبت فضله از بدن و نوشیدن
اشربه و ربوب قابضه حامضه مثل [illegible] و غوره و حماض و رب انار و [illegible] و قرص
کافور و اغذیه [illegible] مثل [illegible] غوره و [illegible] و تضمید سینه به صندل و گلاب و کافور
و [illegible] مشکی به [illegible] و گلاب و آب [illegible] و نهادن فواکه بارده معطره و ریاحین [illegible] و [illegible] مصلحات
کیفیت هوا مثل صندل و کافور و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و تناول [illegible] و فواکه و شراب [illegible] و [illegible] حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه و جمیع [illegible]
اخلاط و [illegible] **فصل [illegible] در [illegible]** سبب آن غلیان خون است [illegible] عفونت [illegible]
[illegible] عارض [illegible] طبیعت [illegible] خون [illegible] مخلوط است از فضول رطبه متولده از [illegible]
[illegible] و با خون [illegible] و [illegible] طبیعی [illegible] از [illegible] بود

کم بود جریان

که بود جریان آن اخلاط شود در ابتدا استعداد [illegible] باشد و چون ابتدا [illegible] رطبه ممتلی [illegible] و [illegible]
و مرق و گوشت و [illegible] بسیار تناول نمایند و فرق [illegible] جدری آنکه حجم حبه اصغر و ماده آن
کمتر و میل او [illegible] و حجم جدری اکبر و ماده آن اکثر و رطوبت [illegible] بود و جدری
مخصوص بظاهر بدن [illegible] عروق آن و جمیع اعضا [illegible] الاجزای ظاهره و باطنه حتی [illegible]
[illegible] الم [illegible] و [illegible] و بعد [illegible] و اضطراب و [illegible]
پس [illegible] و جدری [illegible]
دیگری بود [illegible] **علامات** [illegible] و وجع ظهر و [illegible]
و ترسیدن در خواب و [illegible] و [illegible] و [illegible]
علاج [illegible] قبل از ظهور حبه جدری فصد است [illegible] خون [illegible] مبرده
مثل آب عناب و نیلوفر و شراب [illegible] و اغذیه [illegible] مثل [illegible] و [illegible]
و [illegible] و بعد از [illegible] ظهور جدری مبردات و [illegible] را ترک کنند و [illegible]
و از هوای سرد و کثرت شراب آب سرد محافظت نمایند و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و تضمید [illegible]
و [illegible] آب [illegible] و [illegible] و گلاب [illegible] کافور [illegible]
[illegible] و [illegible] نهند [illegible]
بر جدری [illegible] و [illegible] و [illegible] چشم و حلق و [illegible]
از [illegible] محافظت نمایند [illegible] و کافور [illegible] چشم [illegible]
و [illegible] و کافور [illegible] نمایند
و [illegible] و [illegible] صندل [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] محافظت [illegible] و [illegible] مثل [illegible]

و قرص طباشیر و مسک و امثال اینها محافظت نمایند **فصل چهاردهم در بحرانات مرکبه** ترکیب بحران بسایط باید دانست
که یکی از آن فعل دیگر شود یا مبادا که یکی بجذب او باشد راکه زمان حدوث ترکیب هر دو یکی بود و از اینست که بر گویند و انواع
بسیار مرکب بسیارست زیرا که ترکیب یا از دو جنس تخفیف شدن ترکیب و یا بجهت عفونت یا از دو نوع شدن ترکیب غب با ضطراب یا از یک
نوع مثل ترکیب دو غب یا دو ربع یا زیاده و بیشتر ترکیب حمیات عفنه یا تب بلغمی یا بار بار و ماده هر یک از اینها
یا در اعضا وقت یا جامع عروق یا بعضی داخل و بعضی خارج و باید که در معرفت حمیات اعتماد بر اعراض لازمه کنند
نه بر نوبت و ادوار زیرا که حمی مرکب از دو نوعست یا ربع بهور یا چه ربع و مرکب از دو حمی بر نوع غب آید و معالجات
بعلاج بلغمی و علاج آن به تدبیر صفراوی سبب هلاک مریض گردد و لیکن بعضی مرکبات استدلال باید و باید که
چنانچه اگر در نوبت دیگر روز ترکیب مرکب از دو ربع بود و از ربع معکوس گویند و اگر در روز نوبت بود دو نوبت
ترکیب مرکب از دو حمی بود و اگر دو روز نوبت بود و بیه و ترکیب مرکب از دو سدس علم بوقوع ربع و خمس و سدس مانند آن
پس مرکب از دو ارباع و از جمله مرکبات آنچه شطر الغب و شطر الغب خوانند و این مرکب از صفراوی و بلغمی
چنانچه هر دو خلط از هم تمیز یابند و هر کدام که غالب بود علامت آن ظاهر باشد و این تب در یک روز اقوی
از روز دیگر بود و ترکیب آن چهار نوعست هر دو دایره یا هر دو لازم یا صفراوی دایر و بلغمی لازم یا بعکس علاج
آن مرکب از علاج صفراوی و بلغمی بود و بجهت خلط غالب از استفراغ صفرا و بلغم تقوی و سهال و ادرار
و نوشیدن سکنجبین ساده یا گلقند و قرص ... قرص افسنتین با سکنجبین **باب سوم در بحرانست** و در پنج بابست **فصل اول در تعریف بحران و احکام و مقدمات آن** بحران تغیر عظیمست
مریض را که واقع و حادث شود به جانب صحت یا بمرض و در روز بحران روز مقاومت طبیعت با مرض است
مرض بسیار یا بعد و چنانچه در حمی محرقه ... تمام یا ناقص ... بحسب آن در مجاهده و مقاومت
طبیعت با مرض ... منصور بود و غلبه طبیعت را بحران جید نام گویند و ناقصه را بحران ناقص ...
نام مرض را بحران ردی نام و ناقص ردی ناقص و در بحران جید ... دفع ماده از اعضا ... شده
باشد لیکن طبیعت قادر بر دفع عضا ... نبود بلکه اندفاع ماده ببعضی اعضا باشد از این بحران انتقال گویند
و بحران ناقص مثل ... تمام ... در ... در مجاهده ... با ... شد ... و ... باد

دغدغا

دغدغا و سیلان ... و اجابت ... در روز بحران ... نیز از اضطرابات نفس و کرب ... و ... اختلاط عقل و ...
و ... تعین نبض و سیلان رعاف و عرق و غیر آن ... و اینجا ... از ... تجاربه و مقابله ... و ...
سلاح و ... و تعیین مکان ... مقابله ... آب ... طبیعت ... بحران انضاج ماده
و ... و قیع ... خلط ... و ... تخلیه ... فتح مجاری و تعیین جهت دفع ماده عاده ...
پس هر گاه که ... نفس و خفقان و غثیان و تلخی دهان و اختلاج ... و صداع و ... اردو جع
فم معده و سقوط نبض و ظلمت بصر حادث شود علامت آن بود که دفع ماده بقی خواهد بود و ...
و ... وجه و ... و ... انف و ... استیاهر ... براق ... ظاهر بود و دلالت بر دفع ماده
بر عاف کند و تموج نبض ... و ... جلد دال بر میل ماده بعرق ... و ... بول در روز
چهارم کمتر ... در روز هفتم غلیظ ... و قراقر و نفخ و ثقل در شکم و وجع ظهر و ... بدان
بحران ... اسهال بود و ثقل مثانه و ... و کثرت ... و غلظ بول با عدم علامات میل ماده بجهتی دیگر
دلالت بر خروج ماده با ادرار کند و علامت بحران ... قوت ... اسباب وجع و عدم نضج
... استفراغات دال ... اشتعال وجع ... انتقاع وجع و ... عروق موضع
... آن بود ... بحران ... عرق ... و ... اسهال و ادرار و ... و رق
و بحران ... ضعیف ... و ... بحران ... عاف بود ... اسهال ... نضج
... و بعد از ... در ... ایام بحران بود ... ایام ... و ... از آن
مریض ... حادث شود و حال مریض ... قوت ... و بحران ... انتقال بعضی ... بود و بعضی
... خواب بود ... بعد از ... و ... قوت ... آنچه ... و رم ... و ... فالج
و ... وجع ... و ... بحران ... حفظ ... و ... امراض
... **فصل دوم در ایام بحران** ... که از ایام مرض آنچه
بحران در آن متوقع است ایام ... گویند و آنچه بحران ... ایام منذره و آنچه بحران در آن ... منقوع
... بحران ... ایام ... قوت ... در ... چهارم ... هشتم

بحران را در سیم تحیا و در شقیق ضعیف است و حرکت بحرانات ضعیف بود تا روز چهلم و بدانکه اول و دوم
بحران نیست و روز سیم در ایام واقعه در وسط است و گاه باشد که بحران امراض حاده در اول واقع
شود و روز چهارم روز بحران و منذر به بحران در هفتم است اگر در آن علامات ردیه ظاهر شود منذر به
بحران هفتم اگر ظهور علامات جیده بود و روز پنجم از ایام واقعه در وسط است و گاه باشد که در وی بحرانات
جیده واقع شود و روز ششم از ایام واقعه در وسط است و اگر در آن بحران واقع شود بد بود و روز هفتم
بحران خوب است و روز هشتم قریب به هفتم است و روز نهم از ایام واقعه در وسط است و حکم هفتم دارد
و روز دهم بحران نیست و روز یازدهم منذر به بحران چهاردهم است و روز دوازدهم بحران نیست و
روز سیزدهم از ایام واقعه در وسط است و روز چهاردهم بحران قوی است و روز پانزدهم و شانزدهم
بحران نیست و روز هفدهم منذر به بیستم یا بیست و یکم است و روز هجدهم و نوزدهم بحران نیست و روز بیستم
بحران است و روز بیست و یکم بحران است لکن بیستم از آن اقوی است و روز بیست و دوم و بیست و سیم
بحران نیست و روز بیست و چهارم بحران است و روز بیست و پنجم و بیست و ششم بحران نیست و روز بیست و هفتم
بحران است و روز بیست و هشتم و بیست و نهم و سیم بحران نیست و روز سی و یکم بحران است [illegible]
و روز سی و چهارم بحران است و روز سی و پنجم و سی و ششم بحران نیست و روز سی و هفتم بحران است و روز چهلم بحران است
والله اعلم **فصل سیم در علامات محموده** صحه دهن و سلامت عقل و اشتهای طعام در هر مرض علامات خوب است
قدرت انتقال از جایی بجای دیگر و خواب در همه زمان صحو و عدم و استفراغ از علامات محموده بود
و دلالت بر قوت طبیعت کند نقش طبیعه و قوت و عظم نبض دلیل قوت است عدم تغیر و ازدیاد
مرض در تحلیل و ترک اجماع دال بر قوت طبیعت بود و نظر کردن با شمالطف و احیای وانبساط حسن
خلق بعد از نوم و عطسه در انتهای امراض حاده دلیل است بر قوت و صفای لون و رفع حرارت
طبیعه و وجه صحت بعد از نوم و حسن خلق وقت بحرانی و احلام طیبه و خواب در شب و اول روز
سهولت احتمال مرض و احوال عرق [illegible] و سرعت نضج و شعاع معالجات و سقوط اعراض خشنه
استوا حرارت در جمیع بدن دلالت کند بر خلو امعاء [illegible] از ورم یا نقص ورم مطبقه محموده دال بر انقلاب

۳ واقع در وسط
۴ بحران
۵ واقع در وسط
۶ واقع در وسط
۷ بحران
۸ واقع در وسط
۹ واقع در وسط
۱۱ منذر ۱۴
۱۳ واقع در وسط
۱۴ بحران
۱۷ منذر ۲۰ یا ۲۱
۲۰ بحران
۲۴ بحران
۲۷ بحران
۳۱ بحران
۳۴ بحران
۳۷ بحران
۴۰ بحران

علامات محموده

و قسمی از اخلاط فاسده متحلل شود و خروج آب در امراض صفراویه دال بر سلامت بود و ظهور رعاف و اسهال
و ادرار و عرق و قی در ایام بحران علامات خوب است و حقنه بعد از استفراغات در علامات جیده است و قوت و انتظام
نبض و قشعریره بعد از استفراغ دلالت کند بر انقطاع ماده و علامات خوب بعد ثبات قوت با علامات
ردیه امید است **فصل چهارم در علامات ردیه** صداع شدید دایم و سقوط قوت در حمی حاره و ضعف عقل و شنیدن
کر بسبب شهوت و جوع و آه های ناخوش علامات بد است و سیلان اشک بلا اراده خاصه اگر از یک چشم آید و روشنائی و حمرت حدقه
و کراهت اصوات از علامات ردیه است و دلالت بر ضعف قوت النفسانیه کند و زردی و ظلمت در حمی حاده و سیاهی و تیرگی
رنگ روی از علامات موت است و کوچک شدن گوش و باریک گشتن بینی و فرو رفتن چشم و سردی گوش و کبود
لون و سیاهی عین و اختلاط عقل در امراض حاده علامات بد است [illegible] یا سیاهی روی
و قهقهه علامات مهلک است نظر کردن دایم بر یک چیزی و حرکت چشم برهم زدن علامات بد است و پیچیدن بینی در امراض
حاده [illegible] موت است [illegible] در خواب [illegible] علامات [illegible] آب از دماغ در حمیات حاده علامات
موت است و [illegible] گردن علامات بد است و وجع گوش در حمی حاده مخاطره است [illegible] در حمیات حاده و سیاهی
زبان و خشکی دهان در امراض حاده از علامات ردیه است [illegible] موت است و پیچیده شدن لب در
امراض حاده علامات بد است و خشونت زبان علامات [illegible] و حدوث [illegible] در امراض حاده دلالت کند
بر موت و فواق در امراض خصوصا بعد از اسهال های منذر بهلاکت [illegible] و در امراض حاده منذر بموت و حرارت عظیم است
استلقا در فراش [illegible] عادت خصوصا که [illegible] مریض [illegible] از بستر فرود [illegible] اعضا
مردم روی گردانیدن علامات بد [illegible] از علامات ردیه است [illegible] دلالت کند
بر موت حرارت غریزی [illegible] اطراف حرارت علامات بد است سکون وجع [illegible] دال بر [illegible]
وجع شدید [illegible] در حمیات حاده [illegible] و کثرت کلام [illegible] در امراض حاره
با سکون [illegible] دلالت کند بر موت کثرت [illegible] در روز بحران و ضیق نفس [illegible] عقل در ذات الریه
در حبس مرض [illegible] از علامات ردیه است [illegible] خوف [illegible] در امراض حاده خصوصا
با سواد زبان از علامات ردیه است [illegible] دال بر قرب موت است [illegible] قبل از هفتم [illegible] بعد از آن

اوازیا سهال واقع شود و ورم اطراف و در حمیات حاده علامت منذر موت است شور عدس در حمیات حاده منذر نافض
متواتر در حمیات حاده با ضعف قوت دال بر هلاکت است و استرخای ضعیفه قلیل در ایام بحران دلیل است نبض نملی و
دودی و منشاری و موجی بدترین نبض مختلف است و آن انقطاع شدید و حرکات ضعیفه باشد دلیل بدی است و عارف
کنز منعطف ملاز ازان خفت جامعین شود و دلیل بدی است عطش در اول مرض بسیار بد است با سهال با وسوسه است اختلاف
الوان براز الا بعد از شرب مسهل علامت ردیه است و فی کل ابدست و قی زنجاری علامت هلاکت عدم رسوب و نضج
در بول دال بر هلاکت بول رقیق القوام با دوام عطش و بول غلیظ تیره که رسوب آن منتشر باشد از علامات
ردیه است بول رقیق ابیض در سرسام دال بر موت است بول اسفید در امراض حاده و رسوب مختلف القوام بد است
و بول سیاه در امراض حاده علامت ردیه است اجتماع و اختلاط عقل در حمیات حاده علامات بد است و غلبه
برودت ظاهر و احتراق باطن با عطش دال بر موت و حمیره است با اختلاط عقل دال بر هلاکت سواد زبان
با حرارت و لذع و خفقان و غشی از علامات موت است عرق سرد و سینه زیر و سبزی اطراف علامت موت نزدیک
نفس متواتر و غشی در امراض حاره دلیل قرب موت است

فصل پنجم در انذار بحوادث

خفقان دایم منذر مرگ مفاجات است کابوس دوام منذر بصرع و سکته اختلاج بسیار در جمیع بدن منذر به
تشنج و سکته است و اختلاج پلک چشم در رمد منذر بلقوه ضد کثیر منذر بفالج است و کدورت حواس و ضعف
حرکت با امتلاء منذر به تشنج و سکته و حمره وجه و عینین با بادان زموع و نفره عین و روشنائی پیش چشم
منذر به سرسام است تخیم و انده و بسیار ترسیدن ظاهر منذر به وسواس اکال و جنون است و هم چنین فکر منذر به مالیخولیا
تیرگی لون وجه با کمودت و ضیق نفس منذر به جذام است ثقل مزمن امتلای عروق منذر به سکته و فالج است
تهیج اجفان و وجه و اطراف منذر باستسقا است حرارت عضو منذر به یرقان است نتن براز و بول و عروق منذر
بحمیات عفنه است سقوط شهوت طعام با رباودت شهوت و تغیر عادات طبیعیه مثل براز و شهوت جماع
و خواب و عرق غیر طبیعی همچنین بواسیر ظهیرت و دعاوی منذر بمرض ام صداع و سعفه منذر به نتیش از نزول
ماء و خیالات مثل شعر و مگس در پیش چشم زمنه و بر زوال ثقل و تمدد در قفا منذر بتزوبک اقلاع
ضعف منذر بعلت کبد است و ثقل و تمدد در ثقل ظهر و خاصره با تغیر بول از عادت منذر بعلت کلی اسهال محرق مقعد

منذر

منذر است بسقوط شهوت باه و قی و مفتح و وجع اطراف منذر بقولنج است خارش مقعد با عدم دیدن آن صغار منذر به
بواسیر است اقوبا و بسیار منذر به برص است و بهق ابیض به برص صحیح اصلا ابیت ساق بالای کعب منذر بر بروز القیل است
کثرت دوام و نزله منذر به با مرض ریه است کثرت عرق به ریاضت امتلاء و بدن منذر به سقوط قوت است از روی
حموضات منذر به سخونت معده و انصباب صفرا است بدان و دوام حرقت بول منذر بقروح و قضیب و مثانه است
اعضا و سقوط شهوت منذر به نیست کثرت و میلان منذر بجزام عظم است والله اعلم

باب سیم در اورام و بثور و جذام

و آن پنج و سه باب است

فصل اول در فلغمونی

و آن ورمیست
حادث از دم غلیظ و ورم زیاد در لحم عضو بسبب انصباب خلط یا مانند یا ریختن بدن **علامات** عطش و التهاب
و کرب و انتفاخ و شده حرارت و حمرت و تمدد و شدت وجع و ضربان است خاصه که عضو کثیر الشرایین
بود **علاج آن** فصد ابت و جذب خون بجانب مخالف و تلطیف غذا از ازانی در زمان ابتدا
ادویه بارده قابضه رادعه مثل پوست فندق و گل ارمنی و صندلین و شیاف مامیثا و اقاقیا و گلسرخ
با آب گشنیز تازه و کاسنی و کاهو و مانند آنها بر موضع ورم طلا سازند لیکن اگر وجع شدید بود
یا ماده مندفع از اعضای رئیسه بود رادعات را بر موضع ورم استعمال ننمایند بلکه بعد از تنقیه تام بر مافوق
موضع ورم ضماد سازند تا مانع انصباب مواد شود و در وقت تزیید ادویه محلله و خرجند [illegible]
واکلیل الملک و خطمی و آرد گندم و آب عنب الثعلب با رادعات مخلوط سازند و تا آخر انتهار
محللات را اندک اندک زیاده کنند و در انحطاط محللات صرف اقتصار نمایند و اگر ماده
متحلل نشود منضجات مثل تخم کتان و مرد و حلبه ضماد سازند و بعد از نضج وجع بده و اگر منفجر
نشود بشکافند و اگر عضو مایل بسواد یا خضرت شود و خوف از شقاقلوس و فساد عضو بود
از شرط عمیق چاره نبود یا خون غلیظ فاسد آرد و مستفرغ شود بعد از آن ادویه مجففه قاطعه رطوبات
و مانع عفونت مثل آرد کرسنه و گل ارمنی و مازو و شب یمانی با سکنجبین و گلاب طلا کنند و بآب نمک
بشویند

فصل دوم در حمره

حمره ورمیست صفراوی و آن خالصه است و غیر خالصه **علاج آن**
خالصه که ماده آن مخلوط بخلط دیگر نباشد آن است که جرمش ملیس زایل گردد و بزودی بازرفع

ودر سطح ملو بود وبا آن شدت التهاب وحرقت وحمی وعطش وغثیان بود واز جای برود وبا آن وجع زیاده بود
علامت تنقیه بدست وازصفرا مطبوخ هلیله وتمر هندی وامثال آن بعد از آن استعمال اضمده برده مرطبه
همچون آرد جو ولعاب بزرقطونا وآب کدو وخرفه وکاهو ولسان الحمل و بزرقطونا درین نوع بسبب لطافت
وحدت ورقت ماده احتیاج باضمده محلله نباشد علامت غیر خالصه که صفرا مخلوط بدم رقیق حار بود
از احمره فلغمونی گویند اگر صفرا غالب باشد وفلغمونی حمره اگر دم غالب بود وعلامتش آن است که در لحم
غایر بوده از موضعی بموضع نرود وبا آن وجع باشد علاجش اولا فصد است بعد از آن استفراغ واستعمال
اضمده واطلیه بروجهی که در فلغمونی مذکور شد فصل سیم در ورم شرا وآن ورمی است دموی حادث شود ودانها
وگاه باشد که بر اس متصل شود وتمام سر ورو متورم سازد وسبب آن بخونت وغلیان دم است ودر اجوف
صاعد موضوع بر جلد وارتفاع آن بروجه شعبهای داخل سر راس علامت حمره شدید وانتفاخ
راس ووجع وضربان وحمی وعطش والتهاب گوشت علاجش فصد قیفال وحجامت
ساقین وتلیین طبیعت بترنجبین وترنجبین وتمر هندی وامثال اینها وتضمید حلق وسینه از دلت
اسهال ونزول مواد بادویه مقویه مثل مشک اینی وقرنفل وآقاقیا وشیاف مامیثا وحضض وگل
ارمنی به آب خرفه یا کاهو وتدبیر راس ووجه بصندل وگلاب واندک کافور فصل چهارم در طاعون
طاعون ورمی است حار قتال که اغلب عارض اعضاء ضعیف مثل حنجره ولنغان حوالی آن گردد وکیفیت
ردیه از طرفی در پستان وبیخ ران وزیر بغل وپس گوش شود وحدوث آن از ماده ردیه بود
که موجب فساد عضو ولنغان حوالی آن گردد وکیفیت ردیه از طرفی شرائین از آن بقلب رسد
وقی وغثیان وغشی وخفقان حادث شود علاج آن تبرید وتقویت قلب است
بادویه برود معطر مثل شراب سیب وبه ونارنج ولیمو وانار وعرق بیدمشک وگلاب
استعمال اطلیه برود مثل صندلین وکافور وگلاب بر سر وسینه مطلوب بارده مثل صندل
وگل وکافور ونیز تناول اغذیه برود مغلظ ومثل عدس با سرکه واجتناب از فصد تا ماده سمیه
جمیع بدن باعضای منتشر نگردد واز استعمال طلاء بارد بر موضع ورم تا موجب جمع وتکثیف عضو

لاجرم

درجوع ماده باعضای رئیسه بلکه سزاوار آن است که موضع متورم را بشگافند وآب گرم شویند با خطمی منضج شود
والتهاب بیرون آید باب پنجم در دو منبله وآن ورمی است در گلها ستبر که در دو غلاوی اجام مثلثه عربیه
بند کف ورگ وریک وانگشت بهم رسد سبب تولد آن ماده غلیظ بلغمیه غیر نضیج است از بدی هضم وضعف حرارت غریزی
حاصل شود علامتش آنکه سفید ومایل بصلابت بود وبا آن وجع باشد علاجش آنست که بعد از تنقیه بدن
وتلطیف بهر ادویه ملین منضجه مثل مرهم داخلیون ومثل لعاب خطمی وتخم کتان وحلبه بابونه بگل وموضع
ضماد سازند وبعد از نضج بشکافند وانچه در وی بود بفعالات پاک سازند تا قوت ساقط گردد واندرون
از ابه خیندکونه تر کنند تا چرک وریم را بشوید بعد از آن مرهم قروح استعمال کنند باب ششم در
خراج دفع ورمی است حار بزرگ که جمع مده گردد باشد وحدوث آن از ماده غلیظ بعد که طبیعت از عضو
نمود ووحوب تفرق اتصال شده ودر خلل عضو متمکن گشته باشد تا آنکه چرک مده شود پس نضج باید منفجر
گردد علامت جمع مده وضربان واشتداد وجع وتمدد آن وعلامت نضج سکون وجع وزوال ضربان و
فرو نشستن درز زیر انگشت وقت لمس علاج آن در اول حال فصد است واسهال ودر وقت جمع مده
تضمید بادویه منضجه معتدل الحراره مثل خطمی وتخم مرو وبرگ کتان وانجیر وآرد گندم ودر وقت
نضج اگر خود منفجر نشود نیشتر بشگافند وانچه در وی باشد بدفعات بیرون کنند وچرک وپیده را بهم
کهنه پاک سازند ومراهم مدملمه مرکبه از اسفیداج وتوتیا وکلنار ودم الاخوین وانزروت استعمال نمایند
باب هفتم در دمامیل وبثور اجبش خراجات بود وآن ورمیست صنوبری موجه در ابتدا وسبب آن
دم حار مخلوط برطوبت غلیظ فاسده متولده از بدی هضم وحرکت جماع بر امتلاء وکثرت تناول لحوم و
وحلویات است علاج آن تنقیه بدن بفصد واسهال وتقلیل غذا ونوشیدن سکنجبین واغذیه حامضه
واجتناب از لحوم وحلویات ودر ابتدا استعمال اضمده رادعه ودر وقت ارادة جمع مده اطلیه مبرده مرطبه
لینه مرخیه مثل بزرقطونا با سفیده تخم مرغ وبعد از جمع مده اضمده منضجه مثل انجیر خشک با تخم مرو وشیر
وعسل با گندم خائیده وبعد از انفجار وخروج مده مراهم منبته وبعد از آن حمام ورو تقلیل غذا ورعایت فصل معتدل که
واسهال موجب خلاص از کثرت خروج دمامیل بود باب هشتم در مخاطات وقرح ناری وحدوث نفاطات

سبب غلیان اخلاط ار دم رقیق باشد و الحاد منه فع سازد و بواسطه کثافت جلد در تحت آن محتبس کردد علامت

بقیه بدن بفصد و اسهال پس تقیسیر مزاج و ترک لحوم و استعمال معدلات دم بعد از آن شکاف بسوزن و طلا کردن

مرهم سفیداب یا سفیداج و مرداسنگ پرورده بکلاب و آب مورد بر آن علاج طلا بر مجرای آن از ... سرکه

کند سفیداب زردکار از هر یک یکدرم کل ارمنی پنجدرم کوفته و بیخته بآب برک مورد طلا کنند و اابورسمادرین

حادث از دم رقیق و ریح و آنرا دم الدم نیز کویند علامت آن انحراف شریان است در تحت جلد بواسطه ضربه

عارضه بر بعضی اعضا یا جراحت واقعه در موضع شریان که جلد ملتحم شود انحراف شریان مفتوح بماند علاج آن

اگر ساحین دستی برآن نهند اکثر و رم ترک بود و باز معاودت کند و در بعضی اوقات تقطیع و صوت از و مسموع

شود و ورشن یا دمکا را معسر باشد علامت تضمید با دویه قابضه مثل اقاقیا و صندل و کل ارمنی و کل سرخ

بآب مورد وا وارمالیدن خیر برآن موجب انحراف و نزف دم از آن شود

او دیما کویند و آن ورمی سفید است غیر حار و وجع و سبب آن سیلان رطوبت رقیقه یا پس بعضو علامت آن

است را باندک مثابتی بود و چون انکشت برآن نهند فرو رود و اثر آن باقی ماند علاج استفراغ بلغم

و خیار از مرطبات و اطعمه غلیظه مولده بلغم و تضمید عضو بادویه ملطفه مقطعه محلله مثل بوره ارمنی باسرکه ممزوج

بآب یا نمک و خاکستر تاک و سرکین کاو و شیر بمانی و صبر بسرکه با روغن کل با سرکه و نمک و استعمال طلا ازین

معمول از مر و حضض و صبر سعد اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران و اندک کل ارمنی با سرکه و آب کرنب

سلعه و رمی است بلغمی غلیظ متمیز و منفصل از لحم که آنرا بتوان

کرفت و بجمیع جوانب حرکت توان داد و آن بر چهار نوع است شحمیه و عسلیه و آرد بایچه و شراریه و هر نوع را

کیسه باشد و اندرون آن مثل چیزی بود که آن نوع بدان موسوم است علاج جمیع انواع تنقیه بدن است

از بلغم غلیظ و استعمال ادویه محلله مثل مرهم دیاخیلون در ابتدا نافع باشد و اکر بزرک شود تحلیل نیابد

علاج آن بکی از دو کار است یا تقطع با دویه منفجه مثل اشق و قلقطار که بنزوآک و صابون و زرنیخ با روغن

کل با شکافتن و بیرون اوردن با کیسه آن وعده غیر طبیعیه جسمی صلب متولد از فضله غلیظ سوداویه

یا بلغمیه سبب برودت و بیوست منعقد شود و فرق میان این و سلعه آنست که غده کیسه ندارد و زیاده شود

وصل

وصلابت از سلعه بود علاج بعد از تنقیه بدن از اخلاط مذکوره تضمید موضع است به مرهم دیاخیلون و تنبیه و طلا

زرنیخ مثل و محکم بر بالای آن و حلزون بر و بستن ... غلیظ متعلق بلحم بر سطح ظاهر آن که نهان و نا ملتحم را ما

باشد و عدد آن در لحوم رخوه خاصه کردن بود و اکثر مقدار باشد در یک کیسه با بیش از هر یک ... اکبر بود

و سبب آن تخم و فساد هضم است علاج تنقیه بدن از بلغم بقی و اسهال و تقلیل و تلطیف غذا و ریاضت

در وقت خلاء معده و اجتناب از اطعمه غلیظه مولده بلغم و سودا و از تخمه و امتلاء و قرایا و اکثر کلام

و طول النجوه بعد از آن استعمال ضمید محلل مثل خردل و تخم انجره و کبریت و زبد البحر و زراوند و مقل و اشق و زوفا و حنون

زیت کرده و موم یا زفت و حضض و بیخ کبر و بیخ کبر و مقل در شراب یا سرکه و عسل و روغن زیت یا مرهم دیاخیلون

یا ابرسا کوفته یا مرهم رسد و اکر یا بشان التیام نیابد متحلل نشود ادویه منضجه و مفجره مثل آرد جو و مس یا زرنیخ

و بول الابل غیر محلل قیماد سازند و بعد از نقی معالجه قرحه کنند فصل یازدهم در دوالی و سبب آن

سبب ورم صلب جراحات منعیره و کیمی بانید یا سودا منصبه بعضو یا مواده در روئیت یا بلغم غلیظ که سبب او اخلاط

مزاده قویه متحلل شده باشد یا بواسطه استعمال محللات قویه لطیف آن تحلیل رفته و کثیف مانده یا سودا و بلغم

هر دو بهم علامت سودا و یه صرف کثیفی و صلابت قوی بود و کمی و کمودت لون و فقدان حس و اکر تلتحم و ... و ابرا

علاج بعد ... بلغمی سرد ... لمس و فقدت صلابت ولین ... تلون علاج بعد از تنقیه

بدن استعمال ملینات محللست مثل مرهم دیاخیلون و آش و مقل و حلبه و تخم کتان و صمغ و مغز ساق کاو

و بیه کرده و روغن زیت و طلا ... سودا که متولد از سودای محترق از صفرا ... عدد ... و بیخ

ازدیاد کمودت لون و شدت صلابت و اسعد ... شکل و وجه اندک حرارت ... و ظهور عروق سبز و سرخ

برحوالی آن سرطان منقرح و غیر متقرح و شدید الوجع و قلیل الوجع می باشد و این مرض برابر و حتی دوخل از

معالجه ان منع از دیاد و محافظت از تقرح و مداوات تقرح حتی تا الذع و الم ... بانار ... شود

علاج بعد از تنقیه بدن از فضله سوداویه بفصد و اسهال و تبدیل مزاج سوداوی بخوردن رقیق و الوان اغذیه رطبه

صالحه الکیموس مثل ماهی تازه و زرده تخم مرغ نیمبرشت و کوشت بره و بزغاله و اسفناج و کدو و برک

و اشربه رطبه مثل شراب نیلوفر و استعمال اطلیه بعد از دیاد منع مثل ... سنک آسیا و ...

کاسنی و گشنیز تازه و عنب الثعلب و کاکنج و عصاره حاشا و صفه از قروح مثل اسفیداج ارزیر و گل ارمنی و عصاره کاهو و روغن زیتون و او و به در مرهم شد توتیا مغسول و اسفیداج ارزیر و روغن گل **فصل دوازدهم در ورم ریحی** و آن

بر دو نوع است یکی آنکه از بخار لطیف حادث شود و شبیه باشد بورم و دوم آنکه حدوث آن از بخار ریحی غلیظ بود و او را

نفخه گویند **علامتش** آنست که چون انگشت بر آن نهند اندکی فرو رود و در زود بحالت خود باز گردد و اثر آن باقی

نماند و چون دست بر آن زنند آواز طبل مسموع شود و اکثر آن در فضای بدن که مجتمع شده باشد مثل معده و امعاء و خصر

انبهار **علاجش** تلطیف تدبیر [illegible] از منفخات و استعمال مفتحات و محللات و تقمید عضو بخارکنند بابونه و اکلیل الملک و

کرنب و جزر و زیره و نخوه بر عضو طلا بند و ضمادها و تمریخ با دهان حاره مثل روغن زیتون که در آن سداب و زیره و تخم

کرفس جوشانیده و تقمید [illegible] و جو و گاورس گرم کرده **فصل سیزدهم در شری** و آن بثور صغار سرخ

مایل بحمرت بود با حکه و حرقت و سبب آن ثوران بخار حار حادث از دم صفراوی یا بلغم بود [illegible] در بدن

دفعه **علامتش** ظهور سریع و حرارت و خشونت و عروض آن در روز بعد **علاجش** فصد [illegible] و اسهال با آب [illegible]

و مطبوخ فواکه و ماء الشعیر و استعمال اغذیه مبرده مثل ماش مقشر و عدس مقشر و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] تخم خرفه کوفته با آب خورده با سرکه و گلاب و روغن گل بر بدن [illegible] مالیدن و اجتناب از

[illegible] **علاجش** تنقیه [illegible] مطبوخ اهلیله [illegible] و تمریخ بدن با آب [illegible] گلاب

[illegible] با التهاب و احتراق [illegible] آید و اعداد اندک رم کند و از موضع [illegible]

[illegible] و سبب آن دم صفراوی لطیف حادث [illegible] از افواه عروق بیرون آید و سبب [illegible] در آن

[illegible] خلط که صفراوی باشد اختلاط بدم حار محترق [illegible]

و اگر رقیق و لطیف [illegible] بود [illegible] **علاجش** اسهال [illegible] مطبوخ فواکه [illegible]

آن [illegible] و استعمال اطلیه مبرده [illegible] حضض [illegible] و مقیل

و گل ارمنی با آب کاسنی یا آب [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] کند از [illegible] در مرتبه اول [illegible] بزرگ و [illegible] درم

کوفته و بیخته [illegible] مانند گاورس

کو سران

که سر آن سفید و بیخ سرخ بود و گاه باشد که با آن لذع شدید و ورم و سیلان مده بود و آن نوع از علم [illegible] آن

صفرا معتدل در رقت و غلظ و حدت و مختلط باشد که بلغم باشد و [illegible] از موضعی بموضعی [illegible] و حجم وی زیاده

از علم و [illegible] و متقرح نمیشود **علاجش** فصد و اسهال صفرا و رطوبات بلغمیه بطبیخ اهلیله و عنب الثعلب و افتیمون

و [illegible] با آب [illegible] و تمر هندی و [illegible] و سقمونیا و استعمال طلای مرکب از [illegible] و [illegible] و صندل

و [illegible] و گل ارمنی بطلای [illegible] **فصل پانزدهم در حمره** حمره بثور متفرق یا مجتمعه منفرطه باشد

الحمره محدثه خشک [illegible] در گوشت فرو رفته بود با آن المی باشد مثل الم [illegible] آتش و گاه باشد

با آن حمی و التهاب و عطش و کرب بود و سبب آن صفرا غلیظ [illegible] الحمره مخلوط بدم حار است **علاج آن**

فصد [illegible] و نشستن بر آن موضع تا خون [illegible] آید بعد از آن [illegible] بر [illegible]

[illegible] کافور بر آن [illegible] و طلا سازند و استعمال [illegible] در آن

تبرید و تحلیل اندک باشد مثل ضمادی معمول از [illegible] و عدس و نان خشکار [illegible] بسیار بود

نافع باشد و [illegible] مثل [illegible] باشد و صدور آن از ماده صفراوی بود **علاج آن** فصد و اسهال

صفراوی [illegible] مبرده [illegible] و استعمال طلای [illegible]

از حضض و کافور و [illegible] **فصل شانزدهم در عفر**

[illegible] متعدده بود

پس متقرح [illegible] و [illegible] آید [illegible]

آید [illegible] و عفر رطب گویند و سبب [illegible] آن فضلات غلیظه عفنه و رطوبات فاسده [illegible]

[illegible]

و [illegible] **علاج آن** فصد [illegible]

و اسهال بمطبوخ هلیله و شاهتره [illegible] و اجتناب از لحوم و حلویات و [illegible]

مالحه [illegible] و صدف [illegible] از استعمال

اطلیه معموله از [illegible] و کاغذ سوخته و زرد چوبه و [illegible] و مازو و [illegible]

و نیم سوسن اقاقیا و [illegible] و زراوند طویل با سرکه و روغن گل و طلا کنند و گلی از زردچوبه و زراوند و پوست
انار و مرداسنگ و حنا با روغن گل و سرکه خاصه در سعفه صبیان و مالیدن سرگین و نمک و سعفه و حصف و جرب
و قروح ردیه را نافع بود و نوعی دیگر [illegible] زرد و پوستی سفید و سوره حادث شود و سبب آن خلطی سوداوی
مخلوط به رطوبتی و بقیه است که به جلد مندفع شود **علاج آن** استفراغ خلط سوداوی است و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه
و تدهین سر به همان طلیه که در سعفه گفته شد و استعمال حمام متواتر و ریختن آب گرم بر بدن و مالیدن لعاب تخم خطمی و
تخم کتان و بزرقطونا و بنفشه و به دانه بر آن و چکانیدن شیر دختران با روغن بادام و روغن
کدو در بینی [illegible] سعفه [illegible] و غلیظ بود [illegible] تا از و خون روان گردد [illegible] پس [illegible]
و زردچوبه با سرکه و روغن زیت طلا کنند و اگر سعفه یابسه و زرد بود و گل ارمنی و کافور و زعفران با سرکه
و گلاب طلا سازند و نوعی دیگر هست که آن را شهدی گویند **علامت آن** آنست که در پوست سر سوراخهای کوچک
تنگ باشد که از آن چرک ظاهر شود مانند عسل در خانهای زنبور و این نوع به سبب لذع و حدت پوست سر را
فاسد گرداند و حدت آن از بلغم مالح باشد **علاج آن** بعد از تنقیه بدن از اخلاط فاسده و پاک کردن چرک و شستن
سر با آب صابون و سرکه و نمک [illegible] سوراخهای او [illegible] تا رطوبت متعفنه [illegible]
فصل هفدهم در نبات اللیل حصف [illegible] و ظاهر [illegible] باشد و حدوث آن
اکثر در بلاد حاره و در اوقات حاره و در اعضا کثیرة العرق [illegible]
یا آب [illegible] رسد و سبب آن بخارات حاده غلیظ است [illegible] انسداد مسام در تحت جلد [illegible]
گردد و رطوبات رقیقه شود [illegible] **علاج آن** فصد و استفراغ اخلاط حاره و استحمام به آب سرد
[illegible] اکلیل الملک و [illegible] تخم خربزه [illegible] بعد از آن مالیدن سرکه و گلاب با آرد جو
و باقلا با سرکه و روغن گل [illegible] و نبات اللیل [illegible]
گردد و سبب آن احتباس ابخره [illegible] به واسطه انسداد مسام در تحت جلد **علاج آن** بعد از تنقیه بدن [illegible]
[illegible] استحمام [illegible] تخم خربزه [illegible]
فصل بیستم در شوره [illegible] شوره [illegible]

شود

شود و چون [illegible] از [illegible] مانند شیر غلیظ بیرون آید و سبب آن ماده غلیظ است [illegible]
جلد [illegible] و به واسطه غلظت متحلل نشود و در مسام بماند **علاج آن** تنقیه بدن [illegible] بعد از آن
[illegible] استخوان پوسیده [illegible] و اگر [illegible]
ادویه مجففه [illegible] سفید [illegible] با خاکستر چوب تاک [illegible] طلا سازند [illegible]
[illegible] و سبب [illegible] خفقان [illegible]
و این [illegible] سعفه [illegible] و سبب آن اخلاط [illegible]
[illegible] و سبب آن [illegible] مانند آن بود **علاج آن** تنقیه بدن [illegible] اخلاط
مذکوره و تناول اغذیه و اشربه مبرده [illegible] و اجتناب از تناول لحوم و حلویات و اغذیه حاره بعد از آن
استعمال اطلیه مجففه [illegible] و روغن گندم [illegible]
و اندکی [illegible] موضع و اطلیه مبرده [illegible] صندل و گلاب [illegible]
که از آن [illegible] بسیار آید [illegible] **علاج آن** فصد باسلیق [illegible]
[illegible] بعد از آن استعمال [illegible] خاکستر چوب [illegible]
[illegible] و پوست [illegible] و روغن زیت [illegible]
[illegible] **علاج آن**
فصد [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] **فصل نوزدهم در ثالیل** و آن [illegible]
باشد [illegible] در اندرون پوست [illegible]
[illegible]
[illegible] **علاج آن** تنقیه [illegible] اخلاط غلیظ [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] و دخول حمام و اجتناب از اطعمه مولده بلغم [illegible]
تضمید [illegible] و پوست [illegible]

اگر ضعیف بود بر زنج و شونیز و اکت بر سر کرده و دیگر ادویه فلافلفون و مرهم زنگار و مانند آنها اکتفا کنند

بان **فصل بیست و پنجم در عرق مدنی** عرق مدنی آن چیزی است که در بعضی اعضا بثره ظاهر شود و منفجر و منفتح شود و مسقط

گرد و پس شکافته شود و از آنجا چیزی شبیه العرق سرخ مایل به سیاهی بیرون آید و الی زوال دراز گردد تا

به تمام بیرون آید و عروض آن اکثر در ساق بود و سبب آن فضلات ردیه حاصله در عروق است از دم حار

سوداوی یا بلغم محترق و حرارت مفرط در تن از گرده باشد و موجب تحلیف و تعقید آن بر هیئت عروق

گشته و حدوث آن اکثر در مدینه و بلاد حاره باشد **علاج آن** تنقیه بدن است از فضلات ردیه به فصد

باسلیق یا صافن از جانب مخالف و اسهال به مطبوخ افتیمون و نظایر آن و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه

و استحمامها و سایر مرطبات و اجتناب از اغذیه غلیظه مولده سوداوی و از آبهای غلیظ تیره و در ابتدا

حدوث اول ظهور تقطیع صبر و روز چهارم روز اول بخورم و روز دوم بکند ام و روز سیم بکدام

با قند نوشند و عصارات باردة با تل و کافور ضماد سازند با چوب آب شیر تازه و برگ کاسنی طلا کنند تا مانع ظهور

و حدوث گردد و اگر باز نگردد طلا هر شود بعد ان اخراج ظهور تمام برو حیله سر کرده آن آن بکو ورم بود نخست چند

تا بسبب ثقل سر آن سبب کمی اندک منجذب گردد و پیراهن آمیزد پوسته روغن گل و بنفشه یا بادام و القاء زر قطعه یا غضروف

مانند و آب گرم بر آن ریزند تا موجب سهولت خروج آن گردد و نگذارند که منقطع شود زیرا که انقطاع

آن مورث ورم و قروح بود **فصل بیست و ششم در جرب** جرب نوعی از حکه است که چون آن حکه شدید

بود و اکثر حدوث آن در دستها و میان انگشتان باشد گاه باشد که در سایر جسد باشد و آن بر دو نوع است یابس که سبب آن

دم و خلط سوداوی آن با صفرا محترق باشد و رطب سبب آن مخالطت ماده دمویه با بلغم مالح بورقی بود **علاج آن**

در ابتدا فصد است و اسهال اخلاط حاره محترقه و بلغم مالح به طبیخ افتیمون و پوست هلیله زرد و سنا مکی و شاهتره

و سفاح و ماء الجبن او و شیر و عناب و بنفشه و سپستان و ترنجبین و خیار چنبر و مانند آن پس تعدیل مزاج با اغذیه

مرطبه مبرد و رطوبت و اجتناب از تناول اغذیه غلیظه و رویه و گوشت و ماهی و بادنجان و نمکین و مانند آنها و مشروبات

و حمامها و مفسدات دم و مولدات اخلاط محترقه بعد از آن استعمال اطلیه و ادهان مرکبه از مردار سنگ و انزروت و مقل

و قلیمیا و نقره و کوکرد و زرد چوبه و نوشادر و تخم ترب پوست مغز بادام تلخ و قسط و عدس مقشر و زیبق مقتول

بسرد و روغن گل و مانند آن و ترک جماع و سبب حمیه و شدت حکه به جرب و حرارت بخارات جوشیده حاده اند اعظم با اخلاط

حاده قلیلة المقدار است و تحت جلد **علاج آن** فصد و اسهال به ماء الجبن و امثال آن و ترطیب مزاج به اشربه و اغذیه مرطبه

رطبه و استحمام علی الدوام و مالیدن سرکه و آب قسط روغن گل و اندکی بوره و خشخاش کوفته با سرکه بر بدن از آفتاب

از مجامعت **فصل بیست و هفتم در قوبا** قوبا خشونت است حادث شده در ظاهر جلد و لون آن گاهی مایل به سرخی

و گاهی مایل به سواد بود و آن بر چند نوع است متقشر و غیر متقشر و ساعی جهت و واقف حادث شود و سبب حدوث

آن مخالطه دم حار لطیف است به مره سوداوی غلیظه و گاه باشد که از مخالطت رطوبت غلیظه و بلغم مالحه و محترق از دم حار

حادث شود **علامت** آن چیزی در ظهر جلد بود و از قشور مدور منقشر مدور شود و بر آن علت با سفیدی بر آن باشد

علاج فصد است و آنچه شامل جمیع بدن است اسهال به طبیخ افتیمون با ماء الجبن و مانند آنها و حمام و سکنجبین و آب گرم و شاهتره

اغذیه مرطبه بعد از آن استعمال اطلیه ملینه منقیه با حالیه و محلله مثل روغن گندم و چوبک و امثال آن و جمیع الوانها

بادام تلخ و مانند آن و اشق و بطیه و مرغ و بار و غیر آن یا بورت ابیض رد و جمیع الوجه و روغن گل با مورد و منافع بکار

اگر حد... **فصل بیست و نهم** ... مقل و خردل و ... بار روغن و سر کرده اگر رم ...

در جذام و از ... که سبب و آن علت حادث از انتشار مره سوداء غیر متعفنه در جمیع بدن که موجب فساد مزاج

و هیئه و شکل اعضا شود و گاه باشد که آخر الامر مودی به تاکل و تفرق اتصال اعضا گردد و این علت همچون سرطان عامست

شمع ... مرطب و مانع ... و سبب فاعلی آن حرارت و ... بدن با سوء المزاج حار یابس که سبب آن ... موجب

احتراق دم شود یا سوء المزاج بارد که موجب ... و تکثیف و انجماد دم گردد و سبب مادی اغذیه مولده سوداء و اسباب

معینه بر آن فساد مزاج طحال والتدام و فساد مزاج هوا و این مرض از امراض معدیه و متوارثه است

علامت ابتدا آن حمره لون مایل به سواد و کمودت عین با حمره و تشنج وجه و غلظت شفه و ظهور بحوحت

و ضیق نفس و بحوحت صوت و رقت و سقوط شعر و تشقق اظفار و صلابت و ضعف و نتن عرق و خبث النفس و کرب

و خشم و کینه و سایر اخلاق سوداویه است **علاج آن** تنقیه بدن از اخلاط سوداوی به فصد اکحل و قیء و اسهال

به فصادت و ترطیب مزاج به اغذیه مرطبه سریعة الانهضام مخصوصا شیر خر خالص و مطبوخ مثل کاهو و شاهتره و مانند

اینها خورده باشد و حمام و لعوق و مالیدن آن جلد با قلا و بوره و اشنان با آب چغندر و در میان و بعد از

شروع تدهین باید و با عصابه چون روغن بنفشه با روغن خیری و تسعیط اشیاء سرد مثل شیر زنان با روغن بنفشه

با دام و نشستن در مکان حار رطب و تعقیب آن مواضع بارده یا باشد بارد حاره یا باید و از تناول اطعمه غلیظ

مولده سودا و از جماع و تعب و سهر و غم و شادی و تریاق فاروق و تریاق اربعه و قرص افعی و گوشت افعی

و گوشت مارها و شراب که در آن فرو برده باشد و معجون ... و بردها فع باشد صفت هلیله سیاه و شیطرج

هندی از هر یک ده درم دارفلفل زنجبیل زرنباد سنبل سفید هر یک درم نیم کوفته و بیخته با روغن گاو چرب کنند و بعسل

معجون سازند شربتی یکمثقال صفت بزر هلیله بلیله آمله شیطرج از هر یک چهار درم جوزبوا جوزبوا قشور

کندر مو فلفل دارفلفل با اسک کندش عصاره افسنتین سانج از هر یک دو درم ... مثقال ... چهار

مثقال کوفته و بیخته به فانید معجون سازند شربتی یکمثقال باب پنجم در جراحات و قرحه و درین باب ...

فصل اول در جراحات بدانکه جراحات قطعه در هر عضوی که ممکن العلاج است الا جراحات دل که هیچ وجه علاج پذیر نیست

و دو اندازه و جراحت طولانی ... سطحی باشد ... از امراض و عوارض دیگر مثل ورم و الم و کثرت و قطع

عرق و عصب و سوء المزاج بدن و امتلاء و فساد لحم بود لبهای آن مستوی و عن غبار پاک بود در وقت بستن لبهای

جراحت قدر ان تمام ملتقی شود در هر دو جانب شق رفاده مثلث نهند و محکم ببندند چنانچه لبهای آن

درست برهم نشیند و چیزی غریب یا غبار در روغن و موی اندرون آن نرود و اگر به قصد احتیاج

باشد اول فصد کنند و از مواد ... دم جراحت احتراز نمایند و خرقه تر کرده بگلاب و سرکه بر حوالی جراحت نهند

تا متورم نشود و از آن نگاه دارند و اگر تازه نبود و پیه ... ملتقی نشده باشد

بخراشند تا جراحت آلوده کرد پس ببندند و اگر جراحت عظیم و غایر بود و لبهای آن تا قعر منضم

نشود و صبر و مر کندر دم الاخوین از و ... سازند و بپاشند و بر حوالی آن صندل و آب گشنیز

و کافور طلا کنند و اگر محتاج دوختن لبهای آن هم نباید دوزند و اگر از و چیزی ... باشد

و تا قعر اجزای آن منضم نشود و برهم نشیند و در میان آن فضای باشد در آن رطوبت صدیدیه و

جمع خواهد شد و به ... منشفه رطوبت و جالی ... کنند ... صبر و زراوند و ابرسا ...

نقره زرد و سازند و بر نهند و ابتدا بستن از عضو ... کنند بستن محکم و دهن جراحت را نرم

سازند

دایما

سازند و به بندند و ابتدا بستن از ... کنند بستن محکم و دهن جراحت را نرم بندند و چنان ...

صدید از آن بسهولت بیرون تواند شد و هر وقتی به پنبه کهنه پاک کنند تا ... از صدید و ریم پاک باشد و آن رطوبات

و مرهم منبته اللحم استعمال نمایند و بعد از انبات لحم ادویه مدمله مثل مرداسنگ و ... سوخته و برگ

سوسن سفید و مازو و گلنار و زرد چوبه و صبر و ... سازند و اگر جراحت که بود که با آن مرضی

دیگر از امراض و عوارض مذکوره باشد اول تدبیر آن استعمال نمایند خصوصاً ورم چه با دام ورم آن

نگردد و جراحت مندمل نشود و معالجه آن به مبردات و مخففات کنند آنچه عام النفع است در وجع و ورم

هر عضوی که جراحت ... پیه مرو ضماد کنند و اگر جراحت سر باشد صبر و کندر

و مر و دم الاخوین و اقاقیا کوفته و بیخته ذرور سازند و مغز سر مرغ ... ضماد کنند ...

روات و جراحت عصب ... استعمال ... باشد ...

... و وصول ... فطعه ... بر ... غز ...

و اگر وجع و ورم ... با سکنجبین ... سازند و ... شود

عصب ... قطع ... ضرر ... موجب ... مرض ...

در ... و مغز ساق و ... جراحت ... و در ... اعظم ... را

... سازند تا ... آید ... کند ... استخوان ... باشد ...

و بغبار و لحم و ... معلوم و محقق شده ... رفع کنند و استخوان از ...

بعد از آن ... استعمال نمایند و اگر جراحت ... شود و ... بیرون آید قبل از آنکه

منفتح شود ... و ... شده باشد و ... اب ...

گرم کرده بر آن ... کنند تا انفتاح آن ... پس مریض را ... گرفته بر دارند تا پشت او

منجذب شود و ... اندرون نرود و اگر ... اندرون نرود و پس مریض را ... گرفته بر دارند

تا به پشت آن منجذب شود و ... اندرون نرود و اگر ... اندرون نرود و هر جراحت را اندکی

فراخ سازند و ... اندرون ... و اگر ... باشد ... آن مقدار متغیر

کشند بعد از آن هر دو لبهای بزرگ که در آن بود بر سیاق با ریسمان باریک ابریشم بدوزند و بار قرار اندازند روغن گل ریزند
و پوست شکم را بدوزند و اگر جراحت به عرق واقع شود و ترف دم حادث کرده آن موضع را لخلخه
ترکرده بسرکه و گلاب بسازند و مافوق آن را ببندند و باب خنک بشویند تا موجب تغلیظ و انجماد دم
و کشف مجاری و تقبض منفوحات کرده و بر جراحت کند ره بر و مازو و سوخته و گرد آسیا و کچ
و دم الاخوین با زرده تخم مرغ و موی خرگوش ضماد سازند و محکم ببندند و یک هفته نگشایند تا گوشت
برویاند و اگر خون منقطع نشود باهک آب نرسیده و زرنیخ کوفته و بیخته بر او پاشند و ببندند تا آب را
داغ کنند **فصل دوم در قروح بسیطه** تولد قروح از جراحات و جراحات منفجره و بثور متقیحه بود
و غرض از اندمال قروح بسیطه که آن بجز افضل دیگر باشد که مانع اندمال بود تحقیق آن از صدید و جلا
آن از وسخ است و سبب صدید ضعف عضو و صدید ضعف عضو است آن هضم غذا متوجه و دفع
فضلات منصبه از اعضای دیگر بدو و گاه باشد که در تجفیف و جلا قروح سستی بسرکه و شراب العسل
و برکردن آن به پنبه زده چوب کرده بر روغن گل کافی بود و باشد که مراهم جالیه مجففه مثل
معمول از زرد چوبه و مرداسنگ پرورده بسرکه و روغن زیت و مثل مرهم مرکب از مازو
و گلنار و شب و اقلیمیا و برگ مورد و مرداسنگ و اندک زنگار با روغن زیتون احتیاج
افتد و اگر جراحت غار بود بعد از تجفیف نافع بود و ذرورات و مراهم ملحمه مثل زرورد معمول
و مرهم مرداسنگ مدمل نصف مرداسنگ کوفته و باضافه مثقال آن روغن زیتون پزند
تا غلیظ شود و از کوفت و کندر و ابرسا از هر یک جزو درم کوفته و بیخته بر آن افشانند و استعمال
نمایند و اگر دهن قرحه تنگ باشد مرهم را بمیل در اندرون آن نهند و مادام که غور قرحه باقی
بود پنبه زده چرک کرده و در دهن آن نهند تا دهن آن ملتحم نشود والله اعلم **فصل سیم در قروح
عسرة الاندمال** عسر اندمال قروح یا بسبب قلت دم است در بدن یا فساد و رداءت آن و یا ضعف
قوت عضو یا بسبب غلبه نوعی از انواع سوء المزاج یا وقوع استخوان فاسد در قعر قرحه یا عفونت
و خباثت قرحه یا حدوث لحم صلب بر لب قرحه یا در حوالی آن یا عروق کبار بود بالای آن که موجب

ترطیب

ترطیب قرحه شود و نگذارد که مندمل گردد آنچه بسبب قلت دم است **علامتش** قلت حمره قرحه و حوالی آن
و لاغری بدن است **و علاجش** توسیع اغذیه جیدة الکیموس و مالیدن عضو منقرح و تکمید بآب گرم و استعمال
مرهم اسود مرکب از زفت و زرنیخ و مغز ساق گاو و روغن زیت و آنچه بسبب رداءت دم است
علامتش تغیر لون و عفونت بدن و رطوبت و پایداری قرحه **علاجش** اخراج دم ردی و خلط فاسد از بدن
بفصد و اسهال و اصلاح حال کبد و طحال و آنچه بسبب غلبه نوعی از انواع سوء المزاج است یا از سوء المزاج
حار است **علامتش** حمره و تلهب موضع و شدت وجع است **علاجش** فصد و اسهال تبرید مزاج و مرهم آن
مثل مرهم اسفیداج آب و مرهمی مرکب از مرداسنگ و زرد چوبه و سرکه بر قرحه و ضماد زیر حوالی
آن و صندل سائیده بر رفاده و یا از سوء المزاج بارد **علامتش** کمودت لون و قلت حرارت است
و علاجش تسخین مزاج با اغذیه و ادویه حاره و تنقیه مواد بلغمی خشک و تکمید عضو بآب گرم و استعمال
مرهم باسلیقون و یا از سوء المزاج رطب **علامتش** کثرت رطوبت و صدید و رخاوت لحم است
و علاجش تنقیه بدن بمطبوخ هلیله تقویت معده و تناول اغذیه مجففه مثل قلیه و مطجنه و تکمید و
و استعمال مرهم فی الحقیقه مرکب از گلنار و مازو و زرد چوبه و سوخته و سماق و شب و اقلیمیا
و مرداسنگ پرورده بسرکه و روغن زیت و یا از سوء المزاج یابس **علامتش** لاغری بدن و خشکی
و جفاف قرحه است **علاجش** تکمید موضع بآب نیم گرم و روغن بنفشه و تناول اغذیه
مرطبه و امراق و سمیه و زرده تخم مرغ نیم پخته و استعمال مراهم قلیلة التجفیف مثل مرهم معمول
از آرد جو و کرسنه و باقلا و عدس و آنچه بسبب استخوان فاسد واقع در قعر قرحه است **علامتش** آنست
که احیانا مندمل شود باز معاودت کند و از آن قیح منتن سیال آید و چون میل را با رفق در آن جراحت
فرو برند بسهولت برود و به استخوان رسد **و علاجش** آنست که بشکافند تا باستخوان رسد یا دوائی
تیز در آن نهند تا گوشت فاسد ساقط گردد و چون استخوان پیدا شود بتراشند تا قشر فاسده از آن
ساقط شود و یا قطع کنند و بعد از آن برروییدن گوشت معالجه نمایند و آنچه بسبب عفونت و خباثت
قرحه است **علاجش** بعد از تنقیه بدن از خلط فاسد و تنکیس و جمع تکمید قرحه است به برگ خطمی

وکاتیرو صمغ الثعلب مانند کی گاو روغن ورد و روغن بنفشه تا طمث فاسد مرض شود و ساق [illegible] پس مراهم
منبت لحم استعمال نمایند و آنچه بسبب وقوع طمث صلب برلب قرحه یا در دخل آن علامتش قطع لحم نابت
باین فساد آنهم بعد و ارجاع و اکال مثل [illegible] و [illegible] باب معالجه قرحه مراهم منبت لحم و آنچه بسبب
عرق که رسته بر بالای قرحه علامتش فصد [illegible] و اسهال بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا پس فصد
عروق مذکوره تا خون کم در تن بعد روان کرده و قطع رطوبت قرحه شود فصل چهارم در ناسور
و آن قرحه [illegible] است که غور عمیق و دهان ضیق و قعر وسیع داشته باشد و با آن وجع بسیار نبود و در
جوار آن لحم صلب [illegible] و ایضاً رطوبات در آن بوده باشد و گاه از آن رطوبات منقطع شود و خشک
گردد و گاه باشد که منتهی بعظم و عصب و اعضا شریفه گردد و از آن فاسد کرده اند علامتش آنکه
بکاوند [illegible] خاکستر [illegible] مستقیم بود و یا آب دریا و آب صابون مخلوط برنج و نوشادر شستن شاید و [illegible]
از ابتدا [illegible] ده [illegible] کرده نهند [illegible] سازند و اگر این علاج نافع نبود [illegible]
فاسد سازند [illegible] مرهم [illegible] استعمال نمایند فصل پنجم در قروح ساعیه و آن قروح که بار همواره [illegible]
از آن رطوبت [illegible] شود و هر موضع از جلد صحیح [illegible] کرده اند و سبب آن رطوبت
و [illegible] عفونت و حدة [illegible] علامتش بعد از استفراغ و فصد [illegible] که چند نوبت [illegible]
بر آن طلا کنند بعد از آن توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیا نقره و [illegible] الکحل [illegible]
بار [illegible] طلا سازند باب ششم در [illegible] و آن مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در
خون و سقطه علاج خون و سقطه که [illegible] تفرق اتصال [illegible] تضمید عضو [illegible] استعمال نافع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فوائد

نوار و استعمال [illegible] و [illegible] مقویه [illegible] و جمع [illegible] مثل شراب ممزوج با روغن گل و گلاب
با قصب الذریره با شراب قابض و [illegible] کنار [illegible] و کلنار و پوست انار و گلاب و [illegible]
باید که [illegible] و بعد از [illegible] و نوشیدن [illegible] اگر [illegible] واقع شود [illegible]
حادث گردد [illegible] با قرص کافور با شراب [illegible] آس [illegible] شد با کتان [illegible]
الاخوین [illegible] از هر یک یکدرم [illegible] افیون [illegible] [illegible] مانند و اگر [illegible]
شود [illegible] اول [illegible] محللات [illegible] در [illegible]
[illegible] مثل نطول [illegible] از بابونه و اکلیل الملک و تخم [illegible] و [illegible] و برگ خطمی و شبت
و [illegible] استعمال نمایند و اگر وقوع از [illegible] بود [illegible] و آن حادث [illegible]
و محللات و [illegible] مثل خطمی و بنفشه و بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible] مانند روغن
زیت و [illegible] ضماد سازند و اگر [illegible] عارض گردد [illegible]
[illegible] خطمی و تخم [illegible] ضماد [illegible] سازند و [illegible]
و مانند [illegible] علاج [illegible] پوست گوسفندی [illegible] در ساعت [illegible] کرده باشند
همچنان گرم بر موضع [illegible] سازند [illegible] از [illegible] کتان گلاب و آب [illegible]
کرده بر آن نهند و چون گرم شود [illegible] دیگر تبدیل نمایند [illegible] سفید [illegible] آب طلا سازند و اگر [illegible]
تحت جلد [illegible] شود [illegible] ضماد سازند فصل دوم در کسر علاج کسر عظم در ابتدا
کشیدن [illegible] گردن عضو [illegible] عظم [illegible] موضع [illegible] بعد از آن
بستن بر باط [illegible] و محکم و باید [illegible] ابتدا [illegible] از موضع [illegible] کنند و [illegible]
آن [illegible] موضع [illegible] محکم [illegible] پس [illegible] رباط دیگر [illegible]
ابتدا کنند [illegible] رباط اول [illegible] رباط دیگر را بر بالای آن [illegible]
تا موضع [illegible] همواره سازند پس [illegible] مقویه [illegible] عضو طلا زنند بعد از آن معالجه
آن [illegible] کنند [illegible] استعمال [illegible] و اقتصار [illegible]

و از غضب و حرکات قویه و جماع و حرارت هوا و تناول لحوم و حلویات و شراب اجتناب نمایند و مقدار
یک مثقال کهربا [illegible] با مومیایی با شربت قند بخورانند و تا دو سه روز از آن نگذرند [illegible] مگر آنکه
وجعی شدید حادث گردد و [illegible] رباط [illegible] شود پس بگشایند و [illegible] و اگر حکه شدید
عارض شود که صبر ممکن نباشد آن موضع را بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا تسکین حکه آن شود
و گیاه [illegible] نگذارند تا [illegible] احتیاج [illegible] بار عصابه را با اندکی [illegible] و روغن گل و کافور تر کنند و ببندند
و چون چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و حرارت عضو باقی نماند رباط را محکم تر از آنکه اول
بسته بود ببندند و [illegible] الا در هر چهار روز یا زیاده [illegible] از [illegible] و معاجین [illegible]
[illegible] استعمال نمایند و اغذیه [illegible] باشد مثل کله پاچه و [illegible]
و زرده تخم مرغ و برنج تناول نمایند و در آخر الامر و وقت انعقاد [illegible] رباط را اندکی سست تر کنند
و علامت ابتدای انعقاد [illegible] ظهور ورم [illegible] و [illegible] ارسال طبیعت و [illegible] عضو را
[illegible] تا از موضع خود [illegible] و اگر [illegible]
تازه و [illegible] رباط را [illegible] ببندند و هر روز [illegible] و اگر در [illegible] باشد
[illegible]
با جراحت بود رباط را سست ببندند [illegible] عصابه [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] جراحت را ببندند [illegible]
[illegible]
دم حادث گردد [illegible] قطع کند و علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل پنجم در [illegible]

الصاق [illegible] فصل [illegible] علامات آن [illegible] از مفصل و اعوجاج شکل و عدم
قدرت بر جمیع حرکات [illegible] عضو علیل [illegible] عضو صحیح [illegible] آن [illegible]
لیکن معرفت خلع مفصل [illegible] مفصل و رگ و [illegible] زیرا که [illegible] عضو در وقت الخلع [illegible]
[illegible] ظاهر شود و [illegible] در محل الخلع [illegible] و رگ [illegible] شود و [illegible]
[illegible] ظاهر شود [illegible] علامات [illegible] از [illegible] و عدم [illegible]
قدرت [illegible] خلع [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] ورم [illegible] و عدم قدرت بر [illegible] و اگر [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامت [illegible] که عضو [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] قبل از حدوث ورم [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] ورم [illegible] و اگر با خلع ورم
یا قرحه یا جراحت باشد اول [illegible] آن قیام نمایند بعد از آن [illegible] و اورام
[illegible] **فصل چهارم در [illegible]** و [illegible] زوال مفصل از موضع خود [illegible]
[illegible] عارض [illegible] شود [illegible] از لحم [illegible]
[illegible] **علامات آن** [illegible] در مفصل اندک تغیری [illegible]
حرکات ممکن بود و در [illegible] قدرت بر جمیع حرکات [illegible] ممکن باشد **و علاج آن** [illegible] روغن
[illegible] زرده تخم مرغ [illegible]
[illegible] از برگ [illegible] و برگ [illegible] و [illegible] صندل [illegible]
[illegible] علامات [illegible] از شراب و لحوم و حلویات و [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
تخم مرغ **باب [illegible]** و در [illegible] **فصل اول در [illegible]** [illegible]
[illegible] از [illegible] حدوث آن [illegible]

سوداست و آن یا خفیف ضعیف است یا قوی مزمن اگر خفیف ضعیف است و علاج آن تمهید سر است بروغن
بنفشه بادام و کدو و شستن بخطمی و آب چغندر و با اندکی بوره و حلبه و برگ سیستم با آب برگ چغندر [illegible]
بلعاب بزر قطونا یا مغز تخم خربزه کوفته و آرد باقلا و نخاله با سرکه آسوده کافیست و آنچه قوی مزمن بعض
علاج مقیه بدنست باسهال بلغم و سودا بعد از آن تدهین بروغن گل یا روغن مورد با اندکی
سرکه بعد از تراشیدن موی سر از آن و حمام و شستن بآب و بریکه و روغن جلابی قوی یا مثل آن و تخم
و حلبه بوره و زاج سفید و خردل و مویزج با سرکه بعد از آن بادو به از جمله مثل نفسه و خطمی و کتیرا
و لعاب بزر قطونا **صفت** دوائی مجرب و فایق طلب در مالیدن تخت و رم یا قرحه یا مکیدن دم
پیه بط چهار درم طلا سازند بعد از آنکه حرقه و خشونت سر را مالیده باشند چند آنکه سرخ شود و بعد از آنکه
بگشاید بگذارند بشویند **فصل در داء الثعلب و داء الحیه** فرق میان داء الثعلب و داء الحیه آنست
که داء الحیه با قطع یا انسلاخ جلد نرسد و در داء الثعلب فقط الا انسلاخ و حدوث آن اکثر در
لحیه و سر و ابرو باشد که در جمیع بدن بهم رسد و سبب آن ماده ردیه مرة اسود در جلد و منابت اصول شعر که مانع
غذا خوب شده شعر و ماده مذکوره یا دم غلیظ فاسدست یا بلغم محترق یا مره سودا یا صفرا حاد و آنچه سبب
آن دم غلیظ فاسدست **علامتش** حرق موضع و حمرة لون جمیع بدن و عظم و عرض نبض و غلظت
قاروره و کثرت نقاط سرخ ... است **علاجش** فصد و تراشیدن موضع هر روز
و مالیدن آن او الاحرقه خشن ... بعد از آن بپا زهر ... و سیر و خردل و طلا کردن تا ...
فرفیون با سرکه و آنچه سبب آن بلغم محترق است **علامتش** بیاض و لین موضع و سایر علامات غلبه بلغم است
و علاجش العسل و اجتناب از اغذیه غلیظه مولده بلغم بعد از آن مالیدن موضع بخرقه خشن یا بیاض عفص پس
استفراغ بلغم باسهال و قی و غرغره بخردل و ... با سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا یا با طلا کردن تا ...
و خردل با سرکه و آنچه سبب آن حرارت و سودا است **علامتش** کمودت موضع و شدت پوست و علامات بعض
و صفای قاروره و سایر علامات غلبه سوداست **علاجش** منقیه بدن باسهال سودا و تنطیف مزاج و اجتناب از
مولدات سودا بعد از آن مالیدن موضع بسیر یا بخصل و طلا کردن کبریت و زرنیخ و تخم حرجیر و فرفیون

و خردل و نخ زر سوخته و سم خر و مانیم بروغن بلسان و ناردین و تمخ پیه خرس و پیه شیر با سرکه و آنچه سبب آن
صفرای حاده است **علامتش** صفره لون و موی و پوست و لاغری بدن و سرعت نبض و صفای قاروره و عطش
و تلخی دهان و پوست او چو پوست مرغ پرکنده بود **علاجش** اسهال صفرا است و اجتناب از اغذیه حاره
و یابسه و حوامض و لحوم و حلویات بعد از آن مالیدن موضع به سرکه گرم کرده پس تدهین بروغن گل بعد از آن طلا
کبریت و روغن زیت و فندق با پوست سوخته ممزوج با سرکه یا سم خر سوخته با روغن کنجد یا شونیز و قیصوم
سوخته با روغن زیتون یا قوم باشد **فصل سیم در انتثار شعر و صلع** چون تولد شعر از انعقاد بخار و دخانست
در مسام و دوام اتصال مدد بدان پس انتثار و سقوط آن یا بنقصان غذا و قلت بخار است چنانچه
در مدقوق و مسلول و ناقهان امراض مشیده یا بتخلخل جلد و اتساع مسام یا ضیق مسام یا حصول لزوجات
در تحت جلد و آنچه سبب آن نقصان غذا و قلت بخار است **و علامتش** لاغری بدن و تقدم اسباب محلله و امراض
حاده است **و علاجش** توسیع اغذیه صالحه جیده الکیموس و تناول فواکه رطبه و لبنیات و خواب و دخول
حمام و شستن بخطمی و بزر قطونا و برگ بید و روغن بنفشه و نیلوفر و آنچه سبب آن تخلخل جلد و اتساع است
که بسبب آن بخار محدث شعر بیرون رود متفرق و فانی گردد **علامتش** رفتن و رقت شعر و سرعت انتشارست
و علاجش استعمال ممنعات مسام مثل تدهین بروغن آمله و طلیه کابلی و مازو و اقاقیا و روغن مورد
و لادن و آنچه سبب آن ضیق مسام است از پوست جلد مسام مفتوح یا بخار متفرق گردد **علامتش** پوست مزاج
و صعوبت برکندن موی و جعودت و غلظت و سواد شعر است **و علاجش** ترطیب مزاج و مداومت حمام و نخلیل
آب گرم بر سر و تدهین بروغن بادام و روغن بابونه و طلا کردن مغز بادام تلخ سوخته و در منه ترکی یا عرق
با روغن زیتون و اجتناب از حلویات و حموضات و عفوصات و از جماع و شرب آب که منسوب است از رطوبت غلیظه
که چون بخار سکون شعر بیرون رود و رطوبت ... در این موضع آید و مسام را منسد سازد **علامتش** وقت شعر
و عدم صعوبت انتشارست **و علاجش** دخول حمام و مکث کردن بسیار در آن و مالیدن بخرقه خشنه
بر سر و طلا کردن درمنه ترکی و قیصوم سوخته و مغز بادام تلخ و بوره ارمنی یا زهره گاو و اجتناب از تدهین سر
و از تناول اغذیه لطیفه و فواکه و لبنیات و اقتصار بر اغذیه مجففه یا نوابل حاره مفتحه مثل خردل و شیر کند تا

و آنچه سبب آن خصوصاً مواد غلیظه است در تحت جلد که موجب فساد بخار و رسته‌ها آن که کیفیت غلاظ
شود چنانچه در داء الثعلب و داء الحیه باشد علامت آن حس کو... وجود و صلع اگر قبل از سن منحوت باشد
سبب آن یکی از اسباب مذکوره است و مداومت آن معالجات مذکوره و عروض آن در پیری سبب نقصان
ماده شعر و غلبه یبوست بعلت دراس بود و علاج ندارد **فصل چهارم در شیب** سبب شیب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم متعفن ماده شعر خواهد بود و ماده اگر غلیظ و حار و لازج
بود موی سیاه بود و چون سبب ضعف هضم و قصور حرارت غریزی و غلبه برودت بود منع از غلبه
به باید بلغم شود موی سپید سپاس کند و آنچه موافق است موی گندم زود سفید شود مفید بدست
از خلط بلغمی و تجوید هضم و تقویت حرارت غریزی و استعمال مولدات دم غلیظ **علاج شیب**
و در حالت بلغم مثل طبخه و کباب و قلیه با دو حلیه ره مثل خردل و فلفل و دارچینی و شادوانا معاجین
حاره مثل تریاق کبیر و ... و اطریفل الفر و دا... و دار البنه و اطریفل کبیر و صغیر و فنجنکشت و تمادهن
بادهان حاره مثل روغن قسط و روغن شونیز و روغن زیتون و روغن ... در آن ادویه حاره
قابضه مثل سعد و ... اذخر و بلیلجه و قرنفل و عود خام و قصب الذریره جوشانیده باشند و اقتباس از
فواکه و بقول امر که و بقول مرطبه با این تازه و ... و لبنیات و امراق و دسومات و سایر طعم مولده
بلغم و شراب آب و از کثرت فصد و بر کندن موی و سکر مفرط و کثرت جماع و غم و تعب و کثرت
استحمام با آب عذب و از مالیدن کافور و گلاب و روغن بابونه و ... و گفته اند اگر روز یکبعد
اهلیلج کابلی پرورده بخاید و بلع نماید موی سفید نشود و تا آخر عمر حفظ شباب او کند **فصل پنجم**
در ادویه متعلقه با حوال شعر حافظات شعر حفظ شعر از امنادیه ادویه کنند در آن حرارت
لطیفه غذا نه غذا شعر و قوت قابضه با سکه غذا منجذب شعر مثل لادن و مورد و هلیله کابلی و مرد
صر و پرسیاوشان و سعد و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و آمله و گشنیز
پوست صنوبر و اقاقیا و مازو و با روغن زیتون و پوست بیخ درخت غرب با روغن ... مقوی سوزد
و گل سرخ و برگ ... درخت و مرو آمله و پرسیاوشان با روغن مورد و ادویه در آن از جمله لیفن
باشد

که شعر غذا آنچه را از آن جذب کند مثل برگ کند و برگ کند و به او بیاید و در آن حرارت و قبض بود
مثل روغن حنا و روغن مورد بعد از شستن سر با آب چغندر یا آنکه خردل از نبات شعر جمیع ادویه
مذکوره در داء الثعلب و مالیدن خاکستر قیصوم با روغن زیتون کهنه و خاکستر شونیز با آب و پرسیاوشان
و حب الآس و تخم کرفس سوخته با پیه خرس و روغن ترب منبت شعر باشد و چنین پیه در... آید
با ابرو نیک بود حب الغار و حب الخضرا از مغز بادام تلخ مجموع سوخته و کوفته مساوی با روغن زیتون
طلا کنند با غالیه مالند با شونیز و شبح سوخته و فضل الخطاف مساوی کوفته با روغن بابونه طلا کنند تا ...
پیه گرگ و پیه شیر با سر سوخته مو بزیاد با لفا شوران آنچه موی را برکنند و ادویه محذره مرده
مثل ... و ... و سکران با برگ و ادویه سوده مثل سفیداب ارزیر و قیمولیا و زرنیخ با ...
با ... و اد ویه ما لحاحیه این عمل کنند مثل خون وزغ و خون ... و ... و ...
مورچه و خون خفاش طلا سازند منع انبات شعر کند مجعدات ادویه قابضه مثل سعد و مازو و ...
نک و آب ... و حلبه و آمله و برگ ... و ... مازو و کف ... و چغندر شود کنند مسطحات ...
ادویه در ... مرو زوجه باشند مانند لعاب ... و ادهان ... و استحمام و ... اگر موی ... شود
افراط جعودة شعر بود و علاج ... شعر را از پوست ... باشد ... اگر مفرط شود ... کند
و اگر مفرط ... از افراط شود ادویه ... مرتعات ... با نوره چنین و ... نوره نمایند
و ... طلا کنند و بعد از غسل آرد جو و باقلا و تخم خربزه کوفته بمالند شعر را رقیق کردن
فالمعاد آنچه نوره و برگ شفتالو و برگ ... و حنا و برگ ... و گل سرخ و سعد و ... و ...
شود و مجموع قطع ... آنچه نوره کند سود ... شوید شعر با دهان و خضابات سوده مثل روغن ...
و حنا و وسمه و ... و آنچه ... **صفت** خضابی که موی را سیاه کند مازو کیسه ...
سوخته ... از هر یک ... ندم ... و چهار درم ... و درم ... و روغن زیت ...
بجوشانند با آتش ... و با ادویه دیگر بکوبند و با آب گرم ... شوید ... بعد از ... ساعت ...
بعد از آن سر را ... شویند و خشک کنند و خضاب را طلا کنند بعد از آن شش ساعت با آب ... شویند

صفت خضابی دیگر جوز السرو در گلنار جوشانیده مثبت درم و مازو سبز و روغن زیتون آمیخته با سوخته شود
شش درم سنگ خشت و پوست ترنج بزرگ از هر یک ده درم و برگ سیاوشان شب یمانی اقاقیا آمله از هر یک بیست
درم قرنفل دو درم کوفته و بیخته با آب گرم سرشند و خضاب کنند و بعد از شش ساعت بشویند صفت
خضابی دیگر خضا چهار درم و سمه هشت درم روی کاسوخته نمک اندرانی مازو سبز بریان کرده در روغن زیتون
حب الکبیسدار از هر یک سه درم قرنفل یک درم کوفته و بیخته با آب گرم سرشند و خضاب سازند فصل سیم
در ثعلب و صلع سبب هر دو فساد محل و رطوبات ردیه فضلیه است که طبیعت با خطا به جلد دفع کرده باشد چون بسبب
غلظت از مسام بیرون نیاید آنجا مانده محتقن ماند و متعفن شود و قوی مستولی گردد و مدد آن شود اگر در ابدان
ممتلی از اخلاط و مردم قلیل الاستحمام بود علاج ثعلب اگر تولد آن بسیار بود تنقیه بدن از فضلات
و اخلاط و تلطیف آن و ازاله اوساخ باسحاک و استحمام علی الدوام با آب شور و پوشیدن جامهای پاکیزه
خاصه کتان و جز آن و نوشیدن سکنجبین و بوریه گواهی با استعمال اطلیه معموله از برگ خربزه و موبزج
و قسط تلخ و زراوند و زرنیخ و مغز بادام تلخ و زنبق معسول با سرکه و زهره گاو و اجتناب از غذاهای [illegible]
و از کثرت جماع و محرکات باده نجار و از نشستن و از تناول گوشت و غذای غلیظه مولد بلغم و استعمال نوشادر
و سرگین سوسمار با سرکه از اطلیه [illegible] فصل هفتم در کثرت عرق و قلت آن کثرت عرق اگر با سببی
از اسباب موجبه آن باشد مثل ریاضت و تعب و کثرت حرکت و هوای گرم با آن صحت قوت بود دلالت
کند بر امتلاء بدن از طعام یا از اخلاط موذیه ناملایم آنچه از امتلاء طعام بود علاج آن تقلیل طعام
است و جوع و ریاضت و آنچه از امتلاء اخلاط است تنقیه بدن از اخلاط موذیه و گاه باشد که سبب آن
استرخاء قوت ماسکه و سعه مسام بود علاج آن آنست که [illegible] ضعف قوت بود علاج آن اتخاذ
طلا مرکب از مازو کوفته با سفیدآب و روغن گل یا روغن آس و مردارسنگ و گل سرخ و گلنار و مازو
با روغن یا صندل و کافور با عرق [illegible] و آب سیب که در حمام استعمال نمایند و سبب قلت عرق ضعف
قوت و حدت و لطافت خون بسبب تخلخل آن یا حفر است که موجب بسته شدن مسام و انخراق عروق
شود و از آن منتشر گردد علاج آن فصد است و استعمال ملینات و تناول مغلظات و مسکنات حدت

دم

دم مثل زرشک و کاسنی و کشنیز و اسفاناج و عناب و زردالو و تمر هندی و بعد از آن مالیدن ادویه قابضه
مثل پوست انار و مورد و برگ گز و جوز ارو جفت بلوط با آب برگ بید یا سیب یا آب برگ [illegible]
فصل ششم در ضعف [illegible] بسبب تغیر آنچه جلد و در بعضی بغیر عرق و [illegible] و عفونت اخلاط بدن است
و حرکات مشوشه اخلاط خصوصاً حرکت مجامعت و تاخیر غسل جنابت و تناول متحرکات مورد حادثه
ظاهر میشود مثل سیر و پیاز و تره و [illegible] و سترغار و انجدان و خردل و حلبه معین باشند علاج آن
استفراغ فضول ردیه متعفنه است و تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج به اشربه مبرده و اغذیه ملایمه و استحمام
علی الدوام و اجتناب از تعب و ریاضت و حرکت و آفتاب و سایر مسخنات مذکوره و بعد از آن شستن بدن
با آب گرم که در آن مورد و شبت و برگ سوسن و صندل و بابونه و نعناع و فودنج و مرزنگوش و برگ
بید و گل سرخ و نسرین و پوست ترنج و برگ سیب جوشانیده باشند و مالیدن مردارسنگ با الکلاب
پرورده و توتیا با اندکی کافور با گل سرخ و شب و سنبل و سعد با الکلاب و [illegible] بر بغل [illegible]
و سمن و [illegible] جلد و عرق است که باشد سبب عفونت اخلاط و سم در جلد
[illegible] حرارت شود و اطفای آن بواسطه کثرت [illegible] علاج آن
تنقیه بدن است از اخلاط بلغمیه و استعمال طلای مرکب از برگ سوسن و مردارسنگ و توتیا و پوست
درخت صنوبر و جوز السرو کوفته و وفاق کنند با آب مورد فصل نهم در سعوفه جلد و جرب و حرافه
سبب جمیع سعوفه پوست مزاج جلد است که از اسباب خارجه یا از اسباب داخله حادث شود حدوث آن از
اسباب خارجه بود مثل حرارت مجففه و برودت منقبضه مجمده و [illegible]
علاج آن تلیین است با ادهان مرطبه مثل روغن بادام و کنجد و موم روغن معمول از روغن بنفشه
و لعاب بهدانه و مغز ساق گاو و پیه مرغ و موم سفید و آنچه از اسباب داخله مثل سوء المزاج یابس
سادج یا اخلاط حاره مجففه حادث شود علاج آن استفراغ اخلاط یا ادویه [illegible]
مزاج و پوشیدن [illegible] و نوشیدن شیر تازه با روغن بنفشه یا [illegible] چند روز پیاپی و استحمام علی الدوام و نخستین
[illegible]

رطبه بعد از خروج حمام اگر سبب حرارت باشد و طبع بلغم و برگ حنا اگر سبب [illegible] بود و علاج
خاصه انشقاق روی استعمال طلای معمول از زوفا رطب و زعفران کشته و کتیرا و لعاب بزر دانه با موم و پیه بط
و روغن بنفشه و ترکیدن دست موم روغن معمول از کنجد و بنفشه کوفته با روغن بادام و پیه بط
و موم سفید و کفیدن با طلای معمول از زرفت با روغن زیت یا از علک البطم و روغن زیتون
گداخته و شادل باید در آب گرم و سعوطی با شنه مازو و کتیرا کوفته با پیه تر یا مغز ساق گاو و موم
و روغن بنفشه باید که مرداسنگ بافته در روغن با جه گداخته والله اعلم بالصواب

فصل دهم

در سوختگی آتش و آب گرم و مانند آن علاج سوختگی آتش با دم از آب برکرده یا بتبرید موضع
بمغز قرص کرده به برف و استعمال اطلیه مبرده معمول از گل ارمنی و سفیداب با سرکه و سفیده تخم مرغ
و مالیدن مداد بر آن و اگر آبله کرده باشد علاج آن فصد است و طلیه تبرید و استعمال مرهم سفیداب
با مرهم آهک و علاج سوختگی آب گرم و نشاندن قبل از آبله کردن بجوشانیدن آب نیز توان ملح است و گلاب
و تبرید بخرقه مبرده به برف و گلاب و طلای معمول از صندل و کافور و گلاب بعد از آبله استعمال مرهم
آهک با جو سوخته یا زرده تخم مرغ

فصل یازدهم در آثار قروح و جدری و کبودی در بدن

علاج آثار قروح و جدری استعمال طلاها معمول از مرداسنگ پرورده بروغن گل [illegible] و نخود و بیخ
خشک و استخوان پوسیده و آرد برنج و مغز خربزه و حب البان و قسط با آب خربزه و بطلاها مرکب
از حلبه و تخم کتان [illegible] یا زهره گاو و زهره بز و علاج کبودی که بسبب ضربه و سقطه و امثال آن در جلد
حادث شود فصد است و بعد از تسکین حرارت الم و طلا کردن برگ کرنب با ترب یا فوتنج با زرنیخ یا اشق
با بوره و سرکه بر آن و اگر خون منجمد غلیظ شده باشد شکافته و نمک بر آن مالند و بوره و علک و [illegible] البطم ضماد
سازند

فصل دوازدهم در [illegible] و داء الثعلب

با دشام [illegible] قبیح منکر حادث بود
اطراف خصوصاً در زمستان و سرما و سیاه گردد لون بجذام در ابتدا و سبب آن احتقان بخار کثیر دموی
در تحت جلد علاج بعد از فصد و حجامت و نشاندن علقه و مالیدن نمک را انواع اسهال مطبوخ
املیله مقوی تبرید و اجتناب از شرب آب سرد و نشستن در مکان بارد و اگر هر روز چند نوبت صابون بر آن
طلا کنند

طلا کنند و بگذارند تا خشک شود پس با آب گرم بشویند نافع باشد و سبب نسیا و لون یا فساد مزاج حسا[ت]
مثل طحال و کبد و معده یا غلبه فضول از بدن یا دفع طبیعت خلط مفسد بود بظاهر جلد یا فقدان دباغ
وسما یا بدی تدبیر در ماکول و مشروب یا امراض مثل اوجاع و جوع و کثرت غموم و هموم و جماع و رشد
حرارت هوا آنچه سبب آن فساد مزاج حسات علاجش ضعف اعضا مذکوره است از افعال مخصو[ص]
و علاجش تعدیه و منع سبب و آنچه سبب آن غلبه فضول بر بدن و اختلاط آن مرهم است همچنانکه در یرقان اصفر
و سود حی باشد علاجش تنقیه بدنست از اخلاط فاسده و استعمال اطلیه جالیه متخذه از تخم ترب و ابرسا و تخم خربزه
و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و نخاله و آرد نخود و باقلا با شیر و آنچه سبب آن آفتاب یا باد و سرما است
علاجش استحمام و سیر به نجارات گرم و آشتن و استعمال حمره جالیه مرکبه از آرد باقلا و عدس و لوبیا
پخته و سفیداب و نشا و عاج و استخوان پوسیده و مغز بادام تلخ و تخم ترب و نشاسته با شیر یا آب
فسا مزاج یا آب کرم و آنچه سبب آن بدی تدبیر در ماکول و مشروب مثل حدوث صفره لون از کثرت
تناول گل و زغال و امثال آن و ازکثرت پوسیدن ادهان و نظر کردن در نانخواه و از مداومت شرب آب قهوه و لون
سرخ و کثرت علاجش اصلاح غذا است و ترک سبب و دو حرکا حمام و آنچه سبب آن امراض اوجاع و کثرت
جماع و مانند اینها است علاجش تقویت و ازاله سبب و تناول اطعمه محموده الفعه المولده دم رقیق
که در جگر مثل آب گوشت و زرده تخم نیمبرشت و نخود آب نخود آب یا مرغ و تیهو یا فلفل و زعفران و دارچینی و مثل آنچه
و انگور شیرین و شراب ریحانی و استعمال اطریفل صغیر و هلیله پرورده و استحمام با آب عذب و کثرت و رود
و ریاضت معتدله و اجتناب از اطعمه مسخنه در بادیه و سهر و جماع بعد از استعمال اطلیه جاذبه بدم بخارج مثل
خردل و تخم خربزه و کندر و مردار سنگ و مصطکی و زعفران و فوه با شیر تازه یا آب مطبوس

فصل سیزدهم

در برص برص بر ظهور سیاهیست در ظاهر جلد بعضی اعضا و در بعضی وکاه باشد در سایر اعضا
بود و لون بدن تمام سفید گردد و از ابرص مشتکی کویند و سبب آن ضعف قوه مغیره است از تمام سبب
اختلاط بلغم بر الحکمه غذا را عضو خواهد نمود با سوء المزاج عضو به برودت و رطوبت مرتبه که طعم او را زحو
سفید سپاهی همچو الحمم صلب گرداند و خون را غذای او خواهد شد اگر چه در حوت سکر و از بلغمیه فالی باشد

سحج بسیار برسد و گوشت سفید گردد و گاه باشد که در موضع حجامت بسبب ضعیف حجامت بسبب ضعف عضو
از نشتر و کمی فعل طبیعی بسبب انجذاب رطوبات بلغمیه با دم و بقای آن در تحت جلد برص حادث شود علامت
برص آنست که سپیدی آن براق باشد و موی و گوشت و پوست نیز سفید کرده باشد و چون سر نشتر بر آن
نهند از سایر مواضع بدن نرمتر فرو رود و چون سوزن در او فرو برند بیرون نیاید بلکه رطوبتی مایل بسفید بیرون
آید و موی‌ها از آن موضع روید سفید باشد و هرچند در ... این علت گفته اند در هر دو بهق و برص [illegible]
اگر مرض ... باشد و به مالیدن سرخ گردد و در آن اندک خشونتی بود و موی آن موضع سفید نبود و چون سوزن در
او فرو برند خون با رطوبتی گلگون بیرون آید و در آن امید اثر است علاج بهق تنقیه بدن است از بلغم غلیظ
بقی و اسهال بایارج لوغاذیا و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و پوست بلیله و افتیمون
و بسفایج و تربد پس تعدیل مزاج به معاجین حاره مثل کاکنج و تریاق و غاریقون و مثرودیطوس و قرص العنصل
و کوشت افعی و تناول اغذیه مواده در حال ... مثل آب ... گوشت آهو و کبک و ماهی ... با فلفل و دارچینی
و استعمال اطلیه محمره جلابه مثل زفت و نفط سفید و خردل و تخم ترب و حب الملوک و زراوند و [illegible]
و حنظل ... و قسط و حلتیت و ... و نوشادر و زرنباد ... و زنجبیل سرخ و بوره
و شیطرج و عاقرقرحا و سونیز و پوست ... بسیار [illegible]
... [illegible] ... و ... از فصد و حجامت
و از تناول اغذیه از جو و ... و بقول و آنچه مخصوص ... آب ... [illegible]
و قوه و شیطرج است و گفته اند اگر ... [illegible] ... عاقرقرحا ... [illegible]
[illegible]
بسیار ... [illegible] ... **فصل چهاردهم در بهق ابیض و اسود**
بهق ابیض سپیدی ... در ظاهر جلد و سبب آن ... ضعیف بود و ماده رقیق و قوه
دافعه ... و بعضی گفته اند سبب آن رطوبت ... [illegible]
وقوه دافعه ... [illegible] ... بیرون آمده و در جلد منبسط گشته بالاتر ال

مغض

منتشر گردد با ... فانی شود **علامت بهق** آنست که سپیدی آن بسیار نبود و ملکه قرمز ... جلد باشد
... [illegible] ... جلد و لحم نبود و موی ... از آنجا بر آید سیاه بود و چون سوزن در آن فرو برند خون
بیرون آید **و علاج بهق** تنقیه بدن است بقی و اسهال ... و شحم حنظل و غاریقون ... و حمام و شال
کلفند و ... اطلیه ... [illegible]
و عاقرقرحا و تخم ترب ... و خردل ... آفتاب ... [illegible]
علامت بهق سود ... [illegible] ... سود
... [illegible]
... [illegible] ... **علامت** ... فصدست و اسهال سودا ... افتیمون
... [illegible] ... غاریقون ... و کثرت استحمام و استعمال اطلیه
از ... [illegible] ... و تخم ترب ... و تخم ... آب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و علاج ... [illegible] ... و کثرت استحمام **فصل پانزدهم**
در کلف و نمش و برش و خیلان کلف تغیر لون ... [illegible]
سود ... [illegible] ... نقطها ... سیاه باشد و گاه باشد ... [illegible]
... [illegible] ... سودا ... [illegible]
... [illegible] ... عرق و ...
و ... [illegible] ... تحت جلد ... [illegible]
... [illegible] **و علاج** مجموع فصد است و اسهال اخلاط محترقه و اصلاح
اخلاط محترقه و اصلاح ... اخلاط به تناول اغذیه جیده ... و استحمام ...
بعد از آن ... [illegible] ... و تخم خربزه ... و تخم ترب و ... [illegible]

وقطا و مغز بادام تلخ و حب البان و ابرسا و خردل با بعضی از ادویه لطیفه مثل آرد عدس و آب … و کلاب
در اول علت و بعد از استعمال اطلیه بکمید آب گرم و قی باشد و جیلار را بموزن … بزنند و خون حجامت سینکی
پیر و زن کهنه سند پس با برگ و کلار شبت بنید و او دیبه کور و طلا سازند

فصل شانزدهم در هزال و سمن مفرط

سبب هزال مفرط یا قلت غذا است یا کثرت استعمال غذا لطیف یا ضعف قوت متصرفه در غذا
یا علت احشا مثل سده کبد و عظم طحال و فراجه بدن یا کثرت محاریب مثل غموم و هموم و کثرت ریاضات
و امراض محلله و علاجش از اله موجب و کثرت تناول اغذیه مقویه مرطبه جیده الکیموس مثل … برنج تازه
و کباب گوشت بره و بزغاله و کبک و بط و مرغ فربه و طعمه و سمره و شیر برنج و زرده تخم مرغ و شراب
غلیظ و انگور شیرین با اجزا مرد و لبوب با قند و شیر تازه با شکر بعد از فراغ هضم و حذف غذا اطراف
باستحمام علی الدوام و مالندگی بعد از طعام و تدهین بدن مرطبه بعد از خروج حمام و پوشیدن
جامه‌های پاکیزه و نرم و استعمال طیبها و سرور در خواب و راحت و اجتناب از جمیع مضعفات حرکات سریعه
و مجامعت و فصد و اسهال و جوع و عطش و جلوس و مشی در آفتاب صفت حلوای سمن مغز بادام مغز
و جلغوزه و پسته و فندق و حبة الخضرا و خشخاش و کنجد … مساوی کوفته با قند و روغن گاو
حلوا سازند و هر صباح و مسا پانزده درم بنوشند و علاج سمن سمن مفرط استعمال مخففات است
از اسهال و ادرار و تعریق و تقلیل غذا و کثرت تناول اغذیه حامضه و حوامض و ادویه جالیه مثل عدس
و شیره کهنه و زمان حمی و کثرت تعب و حرکات سریعه قبل از غذا و تقلیل نوم و طول مقام در حمام
معرق و نباشد … حاره محلله … و سموم و فکر کثیر و غضب و هموم و غموم
و تناول اطریفل صغیر و معاجین … مثل … و دوا اللک و … و الکمون واما سیما
وارسیا

باب ششم در سموم و در آن چهار باب است

فصل اول در احتراز از سموم

واجب است که از خوف از شرب سم … بود از طعامی که آثار … رایحه و طعم قوی در حلاوت و ملوحت و حموضت
باشد اجتناب نماید و در حالت جوع و عطش بر مائده عدو و مکان متهم حاضر نشود و بر سبیل احتیاط ادویه
واقیه مضره سموم و مقویه قلب و اعضا رئیسه مثل مثرودیطوس تریاق فاروق و جدوار و مانند
انها

انها تناول نماید و نیز واجب است که از نهادن شراب به سر و پوشش جامه در زیر درختان بزرگ و علف
زار احتراز نمایند و برگرفتن حیوانات زهرناک و … ننمایند و … بکار باشد
بدست نگیرند و بو نبیند و در دهن ننهند و بر بدن نمالند و در زیر درختان بزرگ خواب نکنند و … آشیانه
نعلق و زرخانه نگذارند

فصل دوم در انواع سموم و علاج آن بر وجه اجمال

سموم یا بکیفیت است یا بصورت
نوعیه آنچه فعلش بکیفیت است یا با تحلل معض بود مثل ارسنج … و زرنیخ علامتش مغص و تقطیع
و لذع شدید است و علاجش نوشیدن شیر تازه و مسکه و روغنها و لعاب بزرقطونا و پالوده و قند گا
و فواکه بارده و تضمید موضع کنند به صندل و گلاب و کافور و با تسخین ملهب مثل فرفیون علامتش
التهاب شدید و امتلای عروق و حمره عینین و عطش و کرب و علاجش نوشیدن اقراص کافور و دوغ
و آب برف و آب انار و خیار و هندوانه و تضمید سینه و موضع کبد به صندلین و گلاب و کافور
یا مبرد مخدر مثل افیون علامتش سبات و خدر و برودت اطراف است علاجش نوشیدن شراب کهنه صرف
و شیر بیاض و سبز آب و تریاق اربعه و مثرودیطوس و دوا الحلتیت و دوا المسک و مالیدن اطراف
و استعمال معطسات و آنچه فعلش بصورت نوعیت چنین باشد … و قرون سنبل و زهره پلنگ … این انواع
سموم است علامتش سقوط قوت و غشی و عرق بارد و تواتر نفس است و علاجش نوشیدن تریاق
کبیر و مثرودیطوس و قرص افعی و دوا المسک و جدوار و پادزهر و پوشیدن … بعد از آن … و مکان
بارد و واجب است در جمیع انواع سموم قی با آب گرم که در آن شبت جوشانیده باشند و روغن
کنجد و روغن زیتون با طبیخ تخم الجزر با شکر و روغن گاو و تریاق طین مختوم و دفع سمیت تعلیق
و گفته اند اگر کبد خروس فی الحال قذف سم کند و باید که بعد از قی شیر تازه بنوشند و …
و طعام بسیار تناول نمایند تا اذیت سم کنند و اگر در زیر شکم ضرر یابد باید حقنه کنند و سموم را
از خوردن منع نمایند و اگر معلوم باشد که کدام سم بود به علاج مخصوص آن مداوا نمایند

فصل سوم

در سموم معدنیه زیبق مقتول مقطع و قاتل است و از خوردن آن مغص و اسهال دم و ثقل لسان
… و ورم … و ثقل معده حادث شود علاجش قی است به ماء العسل و شبت و تخم … بوره

ازین بعد از آن معالجه سیح با تقوی قلب. مردارسنگ از نوشیدن قولنج و احتباس بول و بر از و ثقل لسان
و ورم بدن و ثقل معده و سحا عارض شود علاجش بعد از قی با طبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت و بوره
با ماء العسل و اسهال به سقمونیا و مانند آن نوشیدن فلافلی و زنجبیل و برود و جوارش شهریاران
و ادویه مقویه مدره و سهلات و تناول نخود آب با بوره. سفیداب از شرب آن سفیدی زبان و سبزی
دهان و تشنج اعضا و عارض فواق و اختلاط عقل و غشی و برودت بدن و مغص و ضیق النفس
حادث گردد علاجش بعد از قی با ماء العسل و شبت و نمک و نوشیدن زهی و تقویت ماء العسل و استعمال
حقنه قویه. علاجش اعراض آن مثل اعراض سفیداب است. جیوه نوشیدن ماء العسل و لعابات و
دسومات و اسهال به سقمونیا و مانند آن. سم الفار و شنگرف از شرب آن اعراض مثل اعراض ضیقی مفصول
عارض گردد و گاه باشد که از سم الفار اسهال بسیار حادث شود علاجش مثل علاج زرنیخ مقتول است
خبث الحدید با بعضی مهلکات قریب پس و کلاب و روغن گاو تا اعراض مذکوره ساکن گردد و مدت تختیم
روغن گل و بنفشه و سرجا بر نافع است. اکسیر زرنیخ از خوردن آن باهم مغص و قروح امعا حادث گردد
و از زرنیخ تنها اعراض سم الفار و از آهک تنها و بورت و هاون وجع معده و عسر البول و اسهال دم. علاجش
بعد از قی با آب گرم و روغن نوشیدن شیرهات و لعابات از جه و دسومات خصوصا با خیارزنی. زنگار از آسمان
مغص شدید و قروح امعا و لذع در حلق و تقطیر در [illegible] عارض شود علاجش مثل علاج زرنیخ است
زاج از شرب آن سعال شدید و سودی [illegible] عارض گردد علاجش نوشیدن شیر خر است و مسکه با قند
زرد و دسومات حبات. آب بارد از شرب آن ناشتا بعد از حمام و جماع و حرکات کثیره عسر خوف
از مزاج کبد و استسقا باشد علاجش نوشیدن دواء الکرکم و دواء اللک و شراب عرقی است. فصل چهارم
در سموم نباتیه. خشخاش مسمم ترین سموم است و نشان آن [illegible] و تواتر عطسه
و دوار عارض شود علاجش اول از قی است چند نوبت با طبیخ تخم شلغم و روغن گاو و بعد از آن طبیخ حب المحلب
با شراب [illegible] نوشیدن تریاک کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک و بادزهر و جدوار. قرون سنبل از شرب آن
اعراض سام و سواد لسان و بول و [illegible] عارض گردد علاجش بعد از قی با انیسون و روغن نیم گرم نوشیدن

بکمنفعا

یکمثقال کافور است با ده درم گلاب و تضمید لبد و قلب با ضماده شدیده البرد مثل صندل و کافور و نوشیدن
آب انار ترش و خیار و هندوانه و آب عنب الثعلب و دوغ ترش با برف و ماء الشعیر نافع است. فرفیون از خوردن آن
کرب شدید و التهاب و لذع در شکم و فواق و اسهال حادث شود علاجش قی است با آب شبت و روغن بادام
و نوشیدن روغن گاو و مسکه و آب انار ترش و شبت و دوغ. یتوعات سبعه از شرب یتوعات
خصوصا شیر آن [illegible] و لذع و اسهال مفرط حادث گردد علاجش اولا نوشیدن دوغ است
در روغن گاو و مسکه و استحمام با آب سرد و بعد از آن علاج اسهال به رب به و قابضه و قرص طباشیر ممسک
سقمونیا شرب قاتل آن دو درم است علاجش اولا نوشیدن دوغ است با برف و رب به و رب سیب
و سماق. ماذریون شرب قاتل از آن نیز دو درم است علاجش نوشیدن دوغ است با برف و رب
و ریباس و سماق. ماذریون شرب قاتل از آن [illegible] درم است و از شرب آن قی و اسهال مفرط عارض
شود علاجش نوشیدن شیر تازه است و روغن گاو و پاچه و کله با آب آن [illegible] تناول تریاق فاروق و مثرودیطوس
و تریاق طین مختوم و حب [illegible] اقند و [illegible] قی و اسهال باشد بعد چند روز سکنجبین با آب کاسنی و مرزه از
و نوشند [illegible]. دفلی گیاه قاتل آدمی و دواب و بسیار حیوانات است و قلیل آن موجب
کرب شدید و التهاب و انتفاخ شکم علاجش نوشیدن حلبه و تمر و [illegible] و انچه با عسل و دسومات و لعابات [illegible]
بلادر از خوردن آن التهاب و حرارت و حرقت در معده و لذع در امعا و سواد لب ها و ورم دهان و [illegible] مرض
حاده عارض شود علاجش نوشیدن روغن بادام است و شیر و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و [illegible]
تا لذع و سوزش ساکن گردد و بعد از آن شراب [illegible] با برف و رب انار و خیار و هندوانه و ماء الشعیر [illegible]
گردد و نشستن در آب سرد نافع بود و گفته اند حب الصنوبر و جوز بویا و زهر [illegible] بلادر است. ماذریون مقرح و منافع
و محدث بول الدم است [illegible] مثل علاج فرفیون است چنانچه مذکور شد. سداب بری از شرب آن حرقت
و التهاب شدید و جحوظ عارض شود علاجش بعد از قی با آب گرم و روغن زیت علاج [illegible]
شارب آن احتباس بول و ورم زبان و ورم لسان و حرقت حلق و معده و جحوظ عینین و حمرت وجه عارض گردد و
علاجش بعد از قی نوشیدن شیر تازه و ماهی و مسکه و ماء الشعیر و سکنجبین است و غرغره با روغن گل و شیر تازه

حب السلاطین از آن اسهال مفرط حادث شود علاجش قی است باب گرم و روغن کنجد بعد از
نوشیدن شیر و مسکه و دوغ با برف گاه باشد در منع اسهال و دفع مضرت آن تریاق فاروق
احتیاج افتد کندش مازریون روغن طیلثن مع ما الحیات و غاریقون … از شرب مجموع غشی و عرق
بارد و سقوط قوت حادث کرد د علاجش قی است باب گرم و روغن شیره اگر تشنج عارض شود و بعد از آن
بنوشیدن شیر و روغن گاو و استعمال آب … معتدل و تمریخ مفاصل موم و روغن نرم کند فربیون اکثر
از آن اسهال شدید و خناق و خفقان و خوف هلاکت حادث شود و ورم از آن قاتل بود علاجش
کثرت ادویه او است بشیر تازه و گاو و روغن و پنیر تر و امراض قی و …
و چنین اسهال آن با مراطه انجامد در آب سرد نشیند و …
اعراضش مثل اعراض کندش و خوف … و علاجش همان علاج کندش سجده قاتلست علاجش
مثل علاج بلادر است و امراق و همه ادفع مضرت او باشد بیخ الحجر و کهند چون بسیار فشرده باشند
سم قاتل بود علاجش تنقیه معده است بقی عنصل … از شاولات و از …
قرحه امعا و مغص حادث شود علاجش نوشیدن شیر آهن تاب و زرده تخم مرغ در شیر پخته و سعوط
… ازاد درخت ورق آن قاتل … است و انسان را انتفاخ معده و موجب کرب و قرحه
… بود علاجش قریب بعلاج دفلی است بوصیب برنج از خوردن آن ورم لسان و التهاب
و وجع معده و امعا حادث کرد د علاجش علاج … است نوشیدن روغن زیت و آن …
جوشانیده باشند تخم انجره از نوشیدن آن قرحه امعا و مغص عارض شود و گاه باشد که از آن سعال
قوی حادث کرد د علاجش مثل علاج عنصل … سعال و …
و سایر ادویه سعال علاج کنند … اعراض آن اعراض … علاجش
همان علاج و انچه مخصوص او است نوشیدن روغن بادام است بسیار …
و … و غشی و کرب عارض کرد د علاجش نوشیدن …
و … و انار دانه است … و صداع و خفقان و التهاب

و اختلاط عقل

و اختلاط عقل و اوجاع مفاصل و … و خشک … بعد از ریاضت و تعب علاجش
استفراغ است بفصد و اسهال و قی و پس تبدیل مزاج سرد و … سرد کرده و شراب غوره و انار و فواکه و قرص
کافور … علتی ست که چون بیند عطسه آورد و از خوردن آن اعراض عنصل … و تخم
انجره عارض کرد د علاجش قی است بآب شور و سداب شراب نوشیدن … از
شراب آن دوار و مغص و قراقر در شکم حادث کرد د علاجش قی است بآب گرم و عسل و استعمال حقنه
لینه و نوشیدن افسنتین با شراب بسیار و سکنجبین با طبیخ … با جند بید ستر و فلفل و تکمید
بآب گرم و … افیون اعراضش فواق و خدر و برودت اطراف و حکه و دوار و ظلمت بصر
و ضیق نفس و صفرت لون و سبات و ثقل لسان و غور عینین و از بدن … آن … افیون محسوس
شود و … کزاز و خناق و عرق بارد و موت کرد د … علاجش
قی است … و روغن و آب گرم و نمک و بوره و استعمال حقنه حاده پس نوشیدن سکنجبین و افسنتین با شراب
و دار چینی با شراب کهنه و تریاق اربعه و … با شراب و جند بید ستر و حلتیت
و فلفل و ابهل … کوفته و بیخته و بعسل … مثقال با یک وقیه شراب … از جمله
تریاقات او است و عطسه کنندش … و برکندن … دفع خواب … با دهان
حاره مثل روغن قسط و سوسن و بوئید جند بید ستر و مشک و نشستن در آب گرم از جهت منع تشنج و حکه
و نوشیدن امراق … مانع بود از خوردن آن دوار و حمره عینین و سبات و سکر و عرق
بارد و ضعف نبض … عارض کرد د و … قاتل بود علاجش قی است بطرون
و آب گرم و روغن و … دهان حاره و تعب و ریاضت و نهادن اطراف در آب گرم
و نوشیدن اغذیه و … شراب … و فلفل و عاقر قرحا و حب الغار و دار چینی و جند
بید ستر با شراب نافع بود بیخ لفاح اعراضش دوار و حمره عینین و سکر … و حکه و کزاز …
علاجش نوشیدن افسنتین در شراب است با فلفل و خردل و جند بید ستر و … و استعمال
معطسات و منع خواب بنج اعراضش … ورم لسان و خروج کف از دهان و استرخاء اعضا

حمرة عینین و دوار و ضیق نفس و سیم و حکه بدن و سکر و اختلاط عقل است و علاجش نوشیدن ماء العسل
و شیر گاو و شیر زنان و روغن گاو و شراب سیب و طبیخ انجیر و خردل و حرف و سیر و پیاز و تریاق و تخم
خربزه و مزور و طیهوج و تریاق کبیر و مخلص است شوکران از خوردن آن خناق و برودت اطراف و تمدد و تاریکی
چشم عارض شود و علاجش قی است و حقنه و اسهال و نوشیدن شراب صرف ساعت به ساعت بعد از آن
نوشیدن شیر گاو یا انیسون و فلفل با شراب و جندبیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و دودی الغار و حب الغار
با سکنجبین و تخم انجره و انجدان و فراسیون و با مادیه یا شیره او تضمید معده به آرد گندم با شراب عنب الثعلب السود
از شرب آن کمودت لون و خفت لسان و فواق و قی دم و سحج و نفث الدم عارض گردد و علاجش نوشیدن
شیر خر یا ماء العسل و حب الآس و سفیده مرغ پخته و مغز بادام نافع بود کشنیز تر خوردن آن بسیار از آن
قریب به نیم رطل مولد دوار و اختلاط عقل و بحه الصوت و سبات باشد و علاجش قی است با طبیخ شبت
و بوره و نوشیدن زرده تخم مرغ نیم پخته با نمک و فلفل و شوربا مرغ فربه با نمک بسیار و فلفل
و شراب صرف اندک اندک و افسنتین و دارچینی و فلفل با شراب و آب شود و سکنجبین نافع باشد بزر قطونا
از شرب بسیار آن سقوط قوت و نبض و برودت بدن و تخم و ضیق النفس و ... و خدر و قلق حادث
گردد و علاجش همچو علاج کشنیز باشد فطر و کمات معرفت فطر با سبب آنست که جنس بود و دو قسم
و آن نوع که سیاه بود ... و قریب ... نزدیک سوراخ هوام ... نزدیک اشجار ردیة
الکیفیة مثل درخت ... انجره بود و ... سبب آنست که کثرت اکل ... خناق و ضیق النفس و قولنج
و تهیج در شکم و معده باشد و علاجش قی است با آب ترب با بوره و نوشیدن سکنجبین با خاکستر تاک و امرود
و ... و بوره با عسل و سرگین مرغ با سکنجبین و آب ... با سکنجبین و بوره و معاجین حاره
مثل فلافلی و کمونی و تریاق اربعه و سجزینا و شراب کهنه مجموع از تریاقات فطر است و تضمید
معده و شراب افسنتین ... ملطف نافع باشد فصل ششم در سموم حیوانیه ذراریح حاده حریف
قتال است و از خوردن آن مغص و وجع احشا و حرقه و احتباس بول و قرحه مثانه و ورم قضیب
و عانه و بول دم و التهاب شدید حادث شود و گاه باشد که سحج و غشیان و اختلاط عقل و غشی

عارض

والعابات

عارض گردد و علاجش قی است متواتر به آب گرم و روغن ... و طبیخ انجیر پس نوشیدن شیر تازه
باز در ده شیره تخم خرفه و سکر و امراق و ... روغن بادام و طبیخ تخم مرغ نیم پخته و روغن گل و ...
و روغن بادام و دوغ گاو و تخم خربزه و خیار با شراب بنفشه و لعوق روغن بادام و دوغ گاو و تخم خربزه
و خیار با شراب بنفشه و ... روغن ... در جلیبن و نشستن در آبزن گرم نافع باشد ... از خوردن
آن ضیق نفس و حمرة عینین و سعال یابس و نفث دم و عسر بول و بول الدم و وجع معده و قی صفراوی
و تریاق و کرب و وجع کلیه و ... عارض گردد و ... آب آن چون ماهی ... و بعض گوشت و طعم ماهی
کند و در دهن باشد و علاجش نوشیدن شیر و شیر خرست و مکیدن شیر زنان از پستان و ...
خیار ... و خطمی پخته و ... تریاق کرده ... گوشت و ... قاتلست و اگر در شراب افتد
و نبیذ و ... شراب ... گردد و از شراب آن ... و درد دل ... و ...
و علاجش ... علاج ذراریح ... از شراب آن کمودت لون و ورم بدن و
حرقه حلق و ... نفس و ظلمه عینین و دوار و بحه و اختلاط عقل و غشی عارض گردد و علاجش قی است
به آب گرم و روغن زیتون با شراب بسیار و کثرت ریاضت و تعریق در حمام و آبزن گرم و زدن
بدن با دهان حاره و نوشیدن دواء الکرکم و دواء المسک ... از خوردن آن اعراض
فطر عارض گردد و علاجش قی است و سایر علاجهای فطر ... گوشت به آن نباید بر سر گوشه
بگذارند تا نفس نگیرد چرا که مسموم و ... بگذارند تا سرد گردد و از خوردن آن اعراض ...
از کرب و اسهال عارض شود علاجش قی است و نوشیدن سیر و شراب ریحانی با عصاره ...
و طین مختوم بعد از قی تریاق فاروق است ... خون ... و ... شود هم قاتل باشد
و اعراض سام از آن حادث گردد و علاجش قی است با طبیخ و ... با عسل و شراب
بعد از آن نوشیدن ترشی ترنج و ... حامض و ... از
سموم قاتله است علاجش ... با آب گرم و ... روغن ... تریاق کبیر و ...
و دواء المسک و ... و شراب ... آب گوشت با اندکی ... قاتلست و از ...

تا مغز او برود و اگر در بخار بیرقان عارض شود علاجش قی است و نوشیدن تریاق مخصوص با آن
صفت آن شبت طین مختوم و حب الغار از هر یک یک درم و انفحهٔ آهو چهار درم و تخم سداب دو درم از همه یک نیم درم
کوفته با عسل معجون سازند قدر شربت از آن یک مثقال یک شربت نافع بود علامت [illegible] سم قاتل است و از خوردن
آن کزاز شدید و عطش عارض گردد علاجش قی است با آب گرم و روغن گاو و نوشیدن فندق کوفته
کوفته هر سه روز چهار نوبت هر نوبت مقابل یک فندق [illegible] از شرب آن خناق و
عسر نفس و حمرهٔ لسان و غشی و کرب و اضطراب عارض شود علاجش استعمال حقنه است و اسهال
و علاج آن بقی خراطین و نوشیدن ادویه نافعه در حبوب دم مثل [illegible] الجدا آن و حلب [illegible]
و خاکستر چوب انجیر با سرکه و سرمایها با سرکه و تضمید شکم با آن چوب با ماء العسل نافع باشد [illegible]
[illegible] حقنه او ورم و وجع و دهان و عرق نشستن عارض گردد و علاجش قی است با آب گرم
[illegible] گفته اند در شرب آن قاتل بود در حال علاجش حرارت آن تسکین [illegible] البعد از آن
[illegible] و تدهین من با روغن گاو و تکمید به نمک و نوشیدن انجیر خشک و شکر [illegible]
[illegible] است مستحیل شود در طریق جوف لعفونت و از دوار و غثیان و مغص در شکم
متولد گردد علاجش قی است با ماء العسل پس شرب شراب صرف با فلافلی و تکمید معده بروغن با [illegible]
[illegible] از بخور آن خانها برون حشرات اند و شیح و سوسن با برود و سم [illegible] جانوران و
[illegible] و ملک و ورق الغار و حب الغار و تحکک و حب صنوبر و شونیز و فوتنج و شیح جمله
بر زنند و نهادن فوتنج و تحکک و حب صنوبر و خشونیز و فوتنج و تحکک و مسیل [illegible] بستر و حوالی [illegible]
[illegible] از هوام و در خانه تعلق و طاوس و گوزن و خارپشت باشد حشرات از انجا
بگریزند و اگر ظاهر شوند از ایشان کشته گردند حیات از دود شاخ گوزن و بیخ سوسن
و عاقرقرحا و کبریت انگیز بگریزند و فرود مار ریشه‌شیدو اگر نوشادر را در آن اوراست حل کنند و در خانه
به پاشند مار آن از آن بگریزند و گفته اند هر مار زنده و یک پوست بلنگ زرد و عقارب از بخور
عقرب بول گرد و زرنیخ و سم فر و مار و دو پیه گرو روغن گاو عقرب بگریزد و اگر برپاره کرده بر سوراخ

عقرب

عقرب نهند بیرون نیاید و اگر آب ترب و برگ ترب با پا و در وی چ بعقرب رسد بمیرد و اگر دهان صائم و خوگ
مار زرانیج قاتل عقرب بود مرغابی و غلیث خوردن طبیخ حنظل با طبیخ [illegible] در خانه نپاشند که بیمید و بگریزد و از
و ابوی کور و برگ [illegible] بهره و بگریزد و اگر جو لا برا برچیه خارپشت اند بر [illegible] جمع شوند
پشه از دود و [illegible] چوب صنوبر و قلقدیس و شونیز و مورد خشک و کوکرد و مقل و سرگین گاو و حلبا
و حرمل و برگ سرو و حوز اد و اگر طبیخ [illegible] شونیز و حرمل و افسنتین و سداب در خانه بپاشند پشه از
آن خانه بگریزد و ابن عرس از بوی سداب بگریزد فاره مردار سنگ و خرلق و بزر البنج و بیخ کبر با
و بصل الفار و حنظل مخلوط بیمیرد سو سمار و اگر موش را زنده پوست بکنند با دم و بر هنه یا حیض [illegible] در
خانه ها گنند موشان بگریزند نمل اگر مقناطیس یا قطران یا زهره گاو و یا زفت با حلتیت در سوراخ مورچه نمل
نهند بگریزند و از دود نفس مو و ریچه نیز گریزان گردند ذباب از دود زرنیخ و کندر و کمی آن بمیرد و از زرنیخ
در شیر کنند و نهند مگسان در آن بمیرند زنابیر از دخان گوگرد و سیر بگریزند و اگر عصاره خطمی با حماری
و زیت در حوض مالند زنبور نزدیک نیاید خنافس از دود بگریزند ارضه در خانه هر هدهد باشد ارضه
نبود و گفته اند اگر خبث [illegible] با بر در عضای هدهد قاتل ارضه بود سوس افسنتین و فوتنج و برگ ترنج و ادب
حنظل منع سوس از جامه کند فصل هفتم در تدبیر گزش هوام و در جراحات بقویه جا رعز [illegible] و مراعات
احشا و اعضا و تعلیق بربطن با درن و جذب سم بخارج و منع نفوذ آن در بدن و تسکین وجع و منع نوم
و منع اندر هر صورت او ف [illegible] عبارات از به سم و علاج نهش جمیع هوام از وجاست و بر درجات
که اول ها فوق موضع نهش لدیع را در ساعت ببندند و پیاپی مکند و آب دهن بیندازند بعد از آن
بکلاب و سرکه شسته باشند و بر دغن گل چرب کرده و باید که شکم صایم و مکان الدنان شستن و بعد از
کمیدن محجمه نهند و نشتر بالکی سم تقعر عضو رسیده باشند از نظر و تو سع من حرکت حار بنوه و اگر سم در
جلد باشد ادهان علق برآن موضع کافی باشد و نوشیدن بیخ انجدان و ثمره تحکک و حب سیسبان
در روغن بلسان و تحکک و جوز با انجیر و فندق و حلتیت یا وجاو شیر با زراوند و بر ادفلی و دار فلفل و حلتیت
و کماد ادویه [illegible] کل [illegible] با نان خواه و سکبینج و بسته با شراب و فوتنج و در [illegible] و قیصوم دقیق دماد و غار تعون

و طبیخ جاز بستان و تخم حنظل و مغز سر و غیره با انفحه خرگوش نیک است و قلیه و تخم و دری و کاسنی برگ
و پوست جبهان وزن مثقال تخم برنج زنند ادرار و درین افعال قابل باشد لدغ هوام را نافع و خوردن یک مثقال
مخلص واقع مضرت جمیع سموم و لدغ هوام و حشرات باشد مانند ساک صفت دوا عام النفع
حب بلسان زوفا خشک و تخم شلغم برگ فلفل سیاه و سفید و دار فلفل انیسون فطر اسالیون افسارون
زیره کرمانی بزرالبنج از هر یک چهار درم سنبل و فقاح اذخر از هر یک شش درم بعسل معجون سازند
شربتی مثقالی یک ترمس و طلا کردن نفط سفید با شیر خام یا بچه پیاز و روغن با خبه پیه شتر با روغن
زیتون و عصاره کنند تا سرد فوه جاذب سم باشد و اگر مرغ و خروس شکافته درین ساعت گرم بود
بر موضع لدغ نهند و هر ساعت تبدیل می کنند زهر را جذب نماید و نمک و سیر و زهره گاو
و نمام و خاکستر انجیر و خاک و سیر با نمک و سپند و آهک با عسل و زیت و آب صابون و زفت با نمک بجهت
ضماد کردن لدغ با حشرات را نافع بود **فصل دهم در لدغ حیات** افعی حیات بحسب قوت و ضعف سم
منقسم به سه قسم است قسم اول آنست که سم وی قوی و شدید الحده باشد و زیاده از سه ساعت مهلت ندهد
مثل طعاره و براقه و دمامه و خطاف و معزنه و الکلاله و علاج آن بغیر از قطع عضو در حال نیست الا مکلله
که به هیچ وجه علاج ندارد قسم دوم آنست که سم وی معتدل به تابع و خزرا و بغراز جو حیث منقذ هیچ بیند
و حیات کبار الحقه و علاج آن علاج قرحه و تسکین جوحیت قسم سیم آنست که سم وی متوسط بود
بعضی علاج پذیر باشد و بعضی در نصف ساعت قاتل بود مثل افعی و معطشه جاذری و مانند آنها
علامت منع افعی آنست که از موضع گزیدن او اول دم سیال با صدید غسالی بیرون آید و بعد از آن
رطوبتی مانند آب گوشت آید پس ربع کیفیت الکاریه مستحیل بجوهر سم شده باشد و بعد ظهور ورم حار و شور
و نقاطات مثل سوختگی آتش و جفاف دهان و زبان و التهاب و اراحت و حمی با نفس و عرق بارد و خضرت
لون و تواتر نفس و فواق و دوار و غلبه تاخر و قی صفراوی و عسر البول باشد **علاج آن** بعد از علاج مشترک
مبادرت به نوشیدن تریاق فاروق و مثرودیطوس بسیار خوردن سیر و شراب ما کند نبو ما
باشراب و جوز بری و مغز دانه تخم ترنج از ادویه مخلصه است و خوردن روغن گاو بسیار خصوصا کهنه
دانستن

نشستن در آب زن از شیر تازه و تکلف اساده و جنین و حرکت در بعض اوقات استحمام معرق
و بعد از آن نوشیدن انافح خصوصا انفحه خرگوش تازه با شراب مفید بود و در مثقال حلتیت یا وقیه
سیر و دو درم جاو شیر با سرکه و عصارات اشد بدة النفع مثل عصاره سداب و کبت و برگ شنبت
و مرزنگوش و استعمال اضمده معموله از ابهل و حب الغار و بابونه و بیان نفض فصل شوی و آب سیر با شراب
و تضمید به سرکهنه نعا تبیغ باشد **و علامت** لدغ معطشه حرارت و التهاب و احتراق در شکم
و کثرت عطش است بمرتبه که زیره او را از آب سیر نبود آنچه پیاشاید بیول و عرق بر و رش برود
تا جمیع بدن او منسلخ گردد و آب از عرق نشر جاری شود **و علاج آن** بعد از تدبیر مشترک اولی آنست
به نوشیدن روغن بسیار پس استعمال حقنه و نوشیدن ادویه مدره مثل طبیخ کرفس و شاهی بلدی و
دارچینی و اسارون و سیسالیوس و فطراسالیون و مانند آن و تضمید موضع به نمک و آهک و روغن
زیتون و ضمده مذکوره و علاج گزیدن کلب کلب و علاج ملوطیه و جادر سنیه مثل علاج افعی است
فصل یازدهم در لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر و فربه تر از نر باشد و علاج نر اسلم از لدغ ماده بود
بخلاف حیات **علامت** لدغ عقرب آنست که عضو در ساعت ورم کند و درد ملتهب سرخ و مدتی گاهی گرم شود
و گاهی سرد و مرتبه سر پندارد که برف یا تگرگ بر وی بارد و عرق و خلط و شغه در تمام بدن لدغ و شعر بر دو برد
اطراف و خفقان و ستر خاو بدن و تمدد قضیب و نفخ در شکم و ورم انثیین عارض شود **و علاج آن** بعد از معالجه
بقانون عام تکمید موضع است نمک و گاورس و استعمال اضمده حاده لطیفه سریعة الالتهاب مثل حلتیت
و سیر و عاقرقرحا و ضماد کردن عقرب کوبیده و نهادن موش و شکم شکافته با ضفدع بر آن موضع نافع و مفید بود
و تضمید با رده جو و عصاره سداب با روغن سکنجبین باشد در حال نوشیدن فندق هندی و ابعیر ارب
و انیسون و حب الغار و برگ ترب و جوز سعد و حب الاس با دروغ و سکنجبین و تریاق فاروق و مثرودیطوس
و تریاق اربعه و تریاق عسکری و مسیح ساد و دار الحلتیت و شیر جو با سرکه نافع باشد و اولی آن بود
که بعد از شادل و شیر شراب گرم را بنوشد تا عرق کند و بحمام معرق رود و بعد از خروج شراب
مرق خوردن شدید و ادویه مفتحه خصوصا کرفس احتیاج نماند و نوعی از عقرب است که آن را جراره می گویند و آن

عقرب کوچک زرد از زهر دیگر بود و هر کرا بگزد در حال تلف نشود بلکه بعد از یک روز یا دو روز

خبردار گردد و درد کرب و بغیر از آن حادث شود و گاه باشد که یرقان و ورم لسان و بول الدم و احساس [illegible] طبیعت

و خفقان و غشی عارض گردد علاج آن بعد از علاج عام افضل معالجات داغ کردن زخم و نوشیدن

آب گرم و [illegible] کاسنی و مانند آن و اگر خفقان عارض شود شراب سیب [illegible] تازه یا قرص کافور بنوشند

و اگر [illegible] روغن [illegible] گرده بر [illegible] و اگر احتباس طبیعت بود حقنه کنند

و اگر بول الدم باشد فصد و استعمال معالجات بول الدم نافع بود و اگر ورم لسان حادث گردد عرق اللسان

بگشایند و با آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند فصل [illegible] در لدغ رتیلا و عنکبوت بعضی از اطبا گفته اند که رتیلا

شش نوع است و جالینوس و بعضی دیگر برآنند که اصناف آن [illegible] از ده است [illegible] و اعراض هر نوع

بر خلاف دیگر است و بیان آن در مطولات مذکور است علاج آن بعد از استعمال قانون کلی [illegible]

کردن [illegible] و نوشیدن تریاق مستعمل در لدغ عقرب و حمام و آب زن از جهت تسکین وجع

ایشان انفع اشیاست صفت تریاق مجرب مخصوص به رتیلا [illegible] و دوم [illegible] از هر یک [illegible]

ابهل [illegible] از هر یک سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان [illegible]

حنظل تا [illegible] تخم حندقوقا [illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی مثقالی

[illegible] با شراب کهنه و [illegible] حب الصنوبر [illegible] و برگ [illegible] و پوست [illegible] تخم حندقوقا [illegible]

و حب الآس و تخم [illegible] زراوند و [illegible] عصاره [illegible] از هر کدام [illegible] مقدار

دو مثقال با شراب [illegible] بود و نوشیدن [illegible] زراوند [illegible] نافع باشد و از لدغ عنکبوت زرد

باطراف و [illegible] قصب [illegible] و ریاح کثیره [illegible] شکم [illegible] حادث شود علاج آن نوشیدن

شراب [illegible] اندکی [illegible] نیز [illegible] در حمام فصل

یازدهم در لدغ زنابیر از لدغ انواع [illegible] ورم و حمره و وجع [illegible] حادث شود و از جمله خواص

آنست [illegible] علاج آن توسیع موضع لدغ است [illegible]

[illegible] الحال

درد

درد ساکن شود و نوشیدن عصاره [illegible] مبرده و [illegible] بارده و طلا کردن آب خیار [illegible] و عنب الثعلب

و کشنیز کوفته و برگ کنجد و گل خالص و آب [illegible] و سرکه [illegible] نافع باشد و از جمله مجربات

آنست که عضو [illegible] در آب [illegible] پس [illegible] دفعه در آب [illegible] نمک [illegible] بنهند در حال

درد ساکن گردد و مالیدن [illegible] فصل دوازدهم در لدغ سام ابرص

و آن نوعی از وزغ [illegible] نقطه های سیاه بود [illegible]

[illegible]

[illegible] و اضطراب و طلب [illegible] مفرط عارض شود و گاه باشد که [illegible]

علاج آنست که خاکستر [illegible]

بزنند و ضماد کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] تریاق [illegible] و بعضی معالجات

حارات [illegible] نمایند فصل سیزدهم در گزیدن انسان و سباع بدترین گزیدن ها گزیدن

حیوانات [illegible] خواه انسان باشد خواه غیر آن [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر گزیدن [illegible] علاج گزیدن گربه و کلب

[illegible]

[illegible]

نافع باشد [illegible]

با نمک [illegible] علاج گزیدن [illegible]

از بهت تشنج و آنست که اولا حجامه کنند و دو سه بار از آن خون بیرون آورند پس مراهم ملحمه استعمال نمایند
علاج گزیدن خفاش آنست که ضماد جاذب سم مثل خاکستر و سرگین و پیاز با عسل و مغز بادام تلخ و امثال آن ضماد
خام و مرده انگشت باید گذاشت و پنج راز یا به بعسل استعمال نمایند و اگر ورم باشد مرده انگشت و آب کدو اضافه
نمکین نمایند و جراحت را اگر شور نبود عسل با کرسنه و عسل کشیده دارند فصل چهاردهم در کلب
کلب کلب بفتح اول و ... مثل جذام است که از سگ گزیده و باد و مانند آن عارض شود و گویند
اشتر را نیز این حالت پیش آید و حیوان که این حالت بود کلب کلب را دم گویند و سبب آن استحالت
مزاج حیوانست بسوداویه خشک یا از هوای شدید البرودة و از سبب غم و دم او مایل شود و از ربیع
کلب یکهد و یا از اغذیه و اشربه مثل خوردن مردار و خون بسیار و اهمال غفلت از بدن از سبب اختلاط
از حیوانات به سوداء عفن گردد و مزاج او متغیر گرداند علامت آنست که چشمهاش سرخ
شود و چشم بیند و زبان از دهان بیرون افکند و اکثر اوقات لعاب و آب از دهان و بینی او
روان باشد و سر در پیش افکند و پشت کج شده و دم را در میان هر دو پای گرفته بود و ترش
و غمگین بود و اگر تشنه باشد چیزی نخورد و اگر گرسنه بود از آب ترسد و ... و بی تحاشی
حمله نماید و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته بود و سگان از وی گریزان باشند و اگر به وی نزدیک شوند
بنجه ... و غیره تملق و خضوع کنند چنانکه رسم کلاب باشد و معضوض و گزیده او را بعد از هفت
حالتی مثل مالیخولیا از حب و حدت ... و نهانی و کراهت ... و وسواس و فکر فاسد
عارض شود چنانچه هر چه بیند در خیال او سگ دیوانه نماید و چون در آب نگاه کند ترسد و پندارد
سگ در وی است و روی خود را نه بیند و گاه باشد که خیال کند که در آئینه سگ است و چون بدین مرتبه رسد
طمع از خلاص وی و سلامتی او منقطع گردد لیکن قبل از خوف از آب علاج آن قریب بعلاج
مالیخولیا باشد و گاه باشد که معضوض آواز سگ کند و بر گزیدن مردم حریص بود و هر گاه که در این
حالت عارض گرده و ... خون از ره آب طعام او تناول نمایند بدین مرض گرفتار شود و گاه باشد
که در بول معضوض او اشیا ... مثل کلاب صغار ... گرده و باشد که بول او ... بیند و ...

میانه

میانه عضو کلب کلب و همین آنست که قدری مغز جوز را بر سر جراحت معضوض و نهند
و یکساعت بگذارند پس پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا بخورد و بمرد کلب بوده یا پاره نان بخون
یا برطوبتی که در آن جراحت روان باشد ملوث گردانند و پیش کلب اندازند اگر کلب کلب باشد نخورد
وعلاج آن در ابتدا و قبل از انضمام در بدن توسیع دهن جراحت و مکیدن با محجمه است
و استعمال معرقات مثل مشی و حمام و جاذبات سم بخارج و عدم استعمال استفراغات
و بعد از دو سه روز که انتشار سم شده باشد مثل اسهال استفراغات سوداء مطبوخ افتیمون
با ماء الجبن با افتیمون مشغول شوند و بگذارند که جراحت ملتحم شود تا چهل روز هرگاه که از التحام
در زند مال و در آن پیدا شود منضجات مثل سیر و پیاز و شیر و جوز و سرکه با سیر و پیاز و جرجیر پخته بکار
با سیر و پیاز و جرجیر پخته بسرکه با جلیب آب چغندر استعمال نمایند و گاه باشد که باد و پیه
اکاله مثل فلادفیون احتیاج افتد پس مالیدن روغن گاو و نوشیدن اغذیه مرطبه مثل خرد ...
و جوانمرغ فربه و امراق و مر بعد از آن استعمال مدرات ملطفه و شراب شیرین کهنه و شیر تازه
با شراب و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان و دواء الذراریح و حبت و حلبت و افتیمون
و جعد و گل مختوم با شراب و شونیز و حنطانا ... نافع بود و اگر معضوض از آب
مرغ باشد اشیا مجوفه از موم یا از عقیده بسازند و پر از آب کرده بیع آن امر فرمایند
یا کوزه لوله دار ... بسازند چنانچه آب ... و سر لوله را در حلق و نهند تا آب بگلو
فرو رود و گفته اند که خوردن جگر کلب کلب ... کلبی او را گزیده باشد از فزع و ترس ... از
آب ایمن گرداند صفت دواء السرطان سرطان نهری را زنده در دیگ مسین نهاده و در تنور گرم
پخته چنانچه ... کرده و رم حنطانا رومی پنج درم کندر ریگ ورم کوفته و بیخته از
او یک مثقال با آب بنوشند و تا چهار روز هر روز یکمثقال زیاده کنند صفت دواء
الذراریح عدس مقشر و ذراریح بزرگ ... از سرو اطراف از هر یک یک مثقال
زعفران سنبل قرنفل دارچینی از هر یک یک دانگ درم کوفته و با آب سرشته اقراص سازند

هر یکی چو ذنک و هر روز که دوا الزراریح نوشند بحمام روند و در آب زن نشینند تا در آن بول کنند و غذا مرطب شیل شوربا خروس بچه و جوان مرغ فربه و شراب بنوشند و از سرما محافظت نمایند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب ههه

معالجات ضعف شهوت و سستی مثانه

بدانکه ضعف شهوت و سستی مثانه و ترک جماع بامزه را از اغذیه مقوی و معاجین که ذکر آید و غذاهای لطیف ... و معجون ... خوردن کاویاب باد رنجبویه ... بخار ... بیخ درم ... کباب ... سنبل الطیب ... اذخر ... مصطکی ... لسان العصافیر ... از هر یک سه درم ... چهار درم ... سناج هندی سعد کوفی عنبر از هر یک دو درم زنجبیل دارفلفل از هر یک یک درم ... الیمانی ده درم مشک ... طلا ... از هر یک یک درم ... یک درم ... عسل ... وزن ... قوام ... کوفته و بیخته ... داخل ... و آنکه ... غذاهای ... زنجبیل و مغز ... بسته ... زنجبیل ... مغز بادام ... مغز بسته ده درم مغز بادام ده درم ... عسل ... ده درم ... بکار ... کوشانند ... آن ... بسته ... و بدانکه غذا ... اسپاناخ ... و زردک ... و اگر سبب ... اگر ... و غذا کباب باخایه ... و گوشت گنجشک ... نوع دیگر ... سیر ... و ... انداز ... یکنند ... از آن بکنند

بکشند و بالای آن گرم کنند در آب بکنند و در آن روغن مسکه اندازند چندان کوشانند که همه را بخوابند و صاف کنند نگاه دارند و هر روز صبح بقدر ... ناشتا بخورند نوع دیگر ... مروارید ناسفته ... سعد کوفی ... زعفران ... از هر یک نیم درم ... زعفران کوفته و بیخته با ... عسل بقوام آرند ... برسانند و هر روز ... خواب ... بخورند و آب گرم ... بنوشند ... کند و ادعیه ... شهوت زیاده کند و اعضا را قوت دهد نوع دیگر ... حوزهای ... و نارگیل ... چندان کوشانند ... روغن ... کنند صبح و شام ... چوب ... نوع دیگر ... بهمنین ... ناشتا بخورند ... نفع ... معجون مقوی باه ... چهار درم سنبل الطیب چهار درم مشک چهار دانک سعد کوفی چهار درم ... عسل معجون کنند و هر روز صبح بقدر ... نوع دیگر لسان العصافیر ... از هر یک ده درم ... ساخته ... صباح ناشتا ... بالای آن یکصد درم شیر گاو ... آمیخته نوشند ... طرفی ... و غذا ... نوع دیگر ... انکشت ... لسان العصافیر ... از هر یک سه درم ... در شیر گاو خمیر کنند ... بخورند ... نوع دیگر ... بخورند ... نوع دیگر هر روز وقت صبح یکصد درم شیر گاو ... نوع دیگر ... بکه ... درم ... سیاه

مرضعه یه و آب ریزان کوزه ایه اکر قوت عجیبه بهرسنه باب دیگر ده لاریکم هلاز
کوبیله دیم لازکم جوالهای نرم بکوب ددرات کوزه نز تاریخ ایدروعه کشیده کفاه
دانه وقت حاجت بر کفهای بالدشام رکنه وزه ایله دوا مبارک عظیم اولدی

[illegible]

دستور الاطباء

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد می خدای را که بحکم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین رایات
شوکت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مرتفع ساختن زمام امور
مخلوقات در قبضه قدرتش کذاشت وابواب رحمت بر روی خلایق کشاده
حل وعقد مهام ایشان برای عالم آرای اعلی ومفوض کردانید وچون بدان نظام
جهان ومعرفت خداوندان موقوف بر صحت ابدان بنی نوع انسانست هر آینه
ان شهرستان علم زبان فصیح بیان ابا ینکلام وحی نشان کویا ساخت العلم علمان علم
الادیان وعلم الابدان این بنجهر مسود اوراق محمد قاسم الملقب بهندوشاه المشتهر بفرشته
دران علم شریف مهما امکن غور نموده بوحی از عمر کران مایه صرف کرده وبعد از مطالعه جمیع
کتب این فن که در ایران وتوران و عربستان متداول است طبیعت راغب مطالعه کتب حکمای هندوستان

وچون

وچون علمی و عملی طب ایشان را در نهایت استحکام یافت واجب ولازم
دانست که جهت عزیزانی که بحلیه اسلام مزین بوده دران دیار روزکار
بسر می برند واز فصول وهواء کثیر الاختلال آن مملکت بواجبی اطلاع
ندارند وطرز معالجات اطبای آن ولایت چنانکه باید نمیدانند
فی الجمله الوقت کتابی مشحون از فواید وقواعد وضوابط طبی ایشان
ترتیب داده امراض که بحسب ظاهر خالی از تشابهی نمیست مع تذکره
خواص ومزاج ادویه و تدبیر واسامی آنها که به تلفظ در آوردن
آن بری از اشکالی نبود بقلم در آورده از خود بر صفحه روزگار
یادگاری گذارد شعر غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را
نمی بینم بقائی الامید از ناظران دعوت عنایت نظر کرده است واین نسخه
کرامی که موسوم است دستور الاطبا مشتمل بر مقدمه وسه مقاله
وخاتمه است مقدمه در ذکر ارکان بدن واخلاط وغیره مقاله اول
در خواص ادویه واغذیه مفرده مقاله دوم در هر کتابی مشهور
مقاله سیم در معالجات علل بطریق اجمال خاتمه در شرح
انواع نبض وقسمت ممالک ربع مسکون مقدمه در اصول بدن و
غیر آن واین مقدمه مبنی بر سه فایده است فایده اول در کیفیت
ارکان بدن که بنزد هنود نامند وهفت دانند فایده دوم در کیفیت

اخلاط که ذُولُ خوانند وسه انکارند فایده سیم در شرح عناصر

که شش کویند و بح شمارند فایده چهارم در اظهار علل که سه هشتم مفرده

وچهار نوع مرکب دانند فایده پنجم در اوایل امراض که بُن نوع بیان

فایده ششم در شرایط عشره که بر طبیب واجب دانند فایده هفتم

در تفصیل فصول که رُتُ خوانند وشش پندارند فایده هشتم

در تحریم طعام خوردن وغسل کردن که واجب دانند فایده نهم

در ضوابط اصلاح ثقل ویدهضمی اغذیه واشربه که الجیرن تا منه

فایده اول در کیفیت اصول وارکان بدن وان نیز در اینجا هفت است

کیلوس خون گوشت پیه استخوان مغز منی کیلوس را رس

نامند وخون را رکت وگوشت را منس وپیه را میذ واستخوان

ها را ومغز را مج ومنی را سکر اما رطوبت کیلوس که رس نامند کویند

هر غذائی که وارد معده کردد بعد از کذشتن سه هزار و پانزده کل

که سی وچهار پاس ودو کری باشد رس شود وبعد از کذشتن

همانقدر مدت که کفته شد از رس خون شود وجمله اندام در آید

وخون حیض را از خون رس دانند از خونی که در جگر ساکن کردد

ومصنف کتاب ششرت که از حکمای معتبر هند است کوید اگر کسی

سوال نماید که هر گاه از رس بود می باید از روزی که مولود شروع

دراکل

دراکل غذا کند خون حیض جاری کردد جواب آنست که روز بروز قدری

از رس خون حیض میشود اما تا بمرتبه کمال نرسد ظاهر نکردد مثال

بو که او پید ونشو با غنچه می باشد اما تا بحد کمال نرسد وشکفته نکردد

ظاهر نمیشود وهمچنین بعد از مدت مذکوره از خون گوشت شود

واز گوشت پیه متکون کردد واز پیه استخوان بندد واز استخوان مغز

بهم رسد واز مغز منی وباین حساب از روزی که غذا خورده شود

تا زمانی که منی کردد سی روز می باید وقصه منی وحیض یک

نهج است در اطفال نیز موجود است اما در سن بلوغ ظاهر میشود

وکویند خاصیت رس بخاصیت ماهتاب ماند رقیق لطیف سرد مایل

باعتدال باشد ومیوه تر وتازه کننده بدن بود ورس اول بیش دل رود

ودل آنقدر که ضروریه دارد کرفته نزد جکر وسپرز فرستد وبعد از آنکه

آنها نیز حصه خود بر کیرند بعروقی که از دل رسته اند در آمده

بجمیع بدن ساری کردد مثل سریان آب در اوراق کل واین خلاف

حکمای ماست چه ما میکوئیم که کیلوس نخست بجکر رود وطبخ یافته

انکاه بدل رسد پس از آن به بیست وچهار رک که بدل متصل است

در آمده در تمام بدن منتشر کردد ورس را دو قسم دانند پخته وخام

وخام را دو معنی کفته اند یکی آنکه از کمی آتش معده ماکول نا پخته

پخته را نرم خوانند وخام را سام نامند

نمانده و آنرا امرس خوانند چه که ام بمعنی خام است دوم انکه طبخ یافته یا
اما در فم معده کرده و بعضی گویند کیلوس خواه در قعر معده پخته
شده باشد و خواه نشده چون در فم معده فساد پیدا کند و اخلاط
ثلث که در کیلوس است فساد بهم رسانند امرس است بهر تقدیر
امرس عبارت از کیلوس فاسد است و از ان امراض غیر ممکن ناشی شود
و در اسرار الاطبا از سر ورکاینات نقل میکند که اهل حش چون تفحص
حال صوت بکدیگر کنند چنان معلوم میشود که بیشتر از من ناکوار دیده
طعام و شراب خورده باشند و هرگاه امرس با باد و بلغم و صفرا که
بجا بجا در اندام می باشد آمیخته مزاج آنها را نیز فاسد کرده اند و
هرچه در مجاری حواس خمسه و رکهاء شرائین است مکدر بلکه فاسد
گشته جمیع قوا از حالت خود بیفتد آنرا سام دوک خوانند و همچنین
با هر یک از شش دهات دیگر که آمیزد بنام آن خوانند مانند
سام رکت و سام مجن و غیره و سام اهل هند خلط خام را گویند
و خلط نضج یافته را نرام خوانند و افراط و تفریط هر یک ازین
هفت دهات را اسباب و علامات نوشته از جمله امراض شمرده اند
و علاج قرار داده علامات کمی و زیادتی کیلوس هرگاه کیلوس نقصان
پذیرد رگها و حلق و دهان خشک گردد و سخن کسی خوش نیاید

وگاهی

وگاهی بدرجه اعلی رسد علاج کمی در تقویت معده کوشیدن
و غذای لطیف که از وی کیلوس زیاد گردد بدن سرد و سفید شود
و مفاصل سست گردد و دمه و سرفه و گرفتگی سینه و کم اشتهایی و قی
پیدا آید علاج زیادتی فاقه و بیداری و غرغره شیره زنجبیل [illegible]
ترنج و هلیله یا جوشانده زنجبیل خشک و قرنفل خوردن علاج
کمی و زیادتی خون هرگاه خون کم شود رگها و پوست بدن خشک
گردد و بر چیزهای سرد و ترش رغبت افتد و از غسل کردن باب سرد
[illegible] و یا سفید شود علاج کمی از خزانه ادویه مدام اقسام بلغم
انتخاب کرده بدهند و کنند آن مستعمل با ادویه گرم و تر [illegible]
معتدل با ادویه گرم و تر که خون لطیف بیفزاید و هرگاه خون زیاد
گردد علاج زیادتی از چیزهای که خون افزاست اجتناب کردن
و فصد و حجامت و تقلیل غذا علامات کمی و زیادتی گوشت هرگاه گوشت
کم شود گوشت بن دندان و ساق و پای خشک گردد و بنا گوش فرو
نشیند علاج کمی هرچه بلغم افزا است خوردن و گوشت جانورانی
که بیشتر گوشت میخورده باشند بکار بردن و هرگاه گوشت زیاد شود
علامات معلوم است علاج زیادتی هرچه صفرا افزاست خوردن
علامات کمی و زیادتی پیه هرگاه پیه کم گردد و کلاهی کبرد محلهای

وشت بجشکی زیاید و حیض زود برود و بر ضعیف شود علاج زیادتی
شیر و شیرینی و گوشت و ماش و هرچه بلغم افزا است خوردن و هیدن از
طعام در غلظ و آب نوشیدن و غم و اندیشه بجود راه ندادن و خواب
استراحت کردن و هرگاه پیه فزون گردد ضیق النفس پدید آید
و ضعف مثانه غلبه کند که اگر ایستاده باشد در نشستن ایستادگی
نیاید علاج زیادتی ادویه دافع بلغم کار فرمودن و هر صبح عسل
در آب آمیخته آشامیدن علامات کمی و زیادتی استخوان هرگاه
استخوان بکاهد جمیع استخوانها درد کند و موی و ناخن و دندان
بریزد علاج کمی شیر و روغن خوردن و همین حقنه کردن
و هرگاه استخوان فزون گردد آن مکان بلند نماید و ناخن بر ناخن
بر آمدن از قسم زیادتی استخوان است علاج زیادتی دفع غلبه
بلغم نمودن است علامات کمی و زیادتی مغز هرگاه مغز استخوان کم
گردد چنان معلوم شود که استخوان خالیست و دوران سر پدید آید
و چشم تیرگی نماید و در استخوان رفته رفته رخنه افتد علاج کمی
شیر و شیرینی و گوشت و هرچه از آن بلغم فزاید کار بندد و هرگاه
مغز استخوان زیاد شود چشم گران گردد و مفاصل پر شود و گرهها
انگشتان بزرگ گردد و اندام قوی چرب نماید علاج زیادتی هرچه

برای

برای دفع بلغم بکار آید کار بندد و جماع بسیار کند و طعام گرم خورد علامات
کمی و زیادتی منی هرگاه منی کم گردد وقت مجامعت انزال دیر شود و منی
کم بر آید و گاه باشد خون بجای منی بر آید و در خصیه و قضیب سوزش
پدید آید علاج کمی چیزهای بلغم افزا کار فرمودن و هرگاه منی
بسیار شود در صحبت بر جماع بسیار افتد باید که جماع کند و گر نه منی منجمد
گشته سنگ مثانه حادث گرداند علاج زیادتی جماع با فراط و چیزهای
چرب و شیرین خوردن و ریاضت کشیدن فایده دوم در ذکر اخلاط
و این فایده مبنی بر سه فصل است فصل اول در خلط باد
فصل دوم در خلط بلغم فصل سیم در خلط صفرا بدانکه
حکمای هند خلط را دوک نامند و معنی خلط چنین گفته اند که
صلاح و فساد هفت دهات از آن باشد و آن پیش ایشان سه است
باد و بلغم و صفرا و سودا را از جمله اخلاط نمی شمارند و میگویند
اگرچه در بدن موجود است اما آن مرض است نه خلط چون جزء
بدن است مانند گوشت و سودا خود خون سوخته است که
از آمیزش باد سرد و خشک شده رنگ تیره بهم رسانیده است چه
هرگاه باد با خون آمیزد آن را سرد و خشک گرداند سیاه گرداند و آن
خشکی مانند دُرد خون نماید و اگر باد با بلغم آمیزد و آن را از حالت

[illegible]
و کذلک خون با صفرا آمیزد سودای غیر طبیعی صفرا پدید آید و
فاعل اینها همه باد است پس ما را باید باد را که موجب صلاح و فساد
[illegible] صفرا و بلغم است سر کرده اخلاط شماریم و دفع غلبه آن [illegible]
امراض سودا زایل گردد و درین مبحث سخن بسیار است از تطویل اندیشه شد
سکوت اختیار نمود **فصل در فواید و خواص طلط باد** بدانکه باد را سود
[illegible] خشک و سبک و درشت و لطیف و کثیر الحرکه و سریع السیر و [illegible]
دیگر اخلاط دانند و گویند مرکب بلغم و صفرا باد است و آنها را [illegible]
حرکت فرماید و در صحت و مرض عملش قوی تر از دیگر اخلاط بود
می تواند بیک طرفة العین در تمام بدن سیر کند و بهر چه مخلوط
گردد مزاج آن بهم رساند اگر با گرمی آمیزد گرم گردد و اگر با سردی سرد
و اگر با خشکی خشک و اگر با تری تر و اخلاط ثلث اگرچه در جمیع اندام
ساری باشند لیکن گویند معدن باد فرود ناف است تا سر انگشتان
پای و معدن صفرا معده و امعای خالی و معدن بلغم سینه
و دست و گردن هرگاه باد بسیار گردد یا از سبب امتلا و بدهضمی
و غیره شوریده شود از جای خود حرکت کرده زور بر صفرا آورد
و آنرا بر داشته بر بلغم زند و آنرا نیز بر داشته اول با عضای

عالیه مثل سر و گردن رساند و اگر فساد قوی بود آنرا بجمیع بدن سرایت
کند و تا بجلد نرسد در هیچ جا آرام نگیرد و حکمای هند باد را پنج
قسم دانند و کذلک بلغم و صفرا را نیز پنج نوع شمارند **یکی** از آن
پنج قسم باد را پران نامند و گویند مقام آن سر بود و جولانگاه او
گلو باشد و عقل و فهم و بینایی از وست **دوم** را اُدان خوانند
مقام آن دماغ باشد و تردد در سینه نماید جمله ارادها که چون
[illegible] کشم و سخن گفتن و حافظه تعلق بوی دارد **سیم** را سمان
گویند مقام آن ناف بود و در احشای بالا متردد باشد حفظ ماکول
و مشروب و نضج مواد و جدا کردن فضله از کیلوس بوی متعلق است
چهارم را ابان نامند مقام آن مقعد باشد و در کمر و خصیه
و قضیب و مثانه تردد نماید و بیرون آورنده منی و خون حیض
و بول و غایط باشد **پنجم** را ویان خوانند مقام آن جمله
اندام بود و شمشیر زدن و تیر انداختن و هرچه حرکت در آن باشد
از وست و امکه و احکامی که برای باد نوشته شده در حالت صحت است
اما اگر بسببی از اسباب فساد پیدا کند در تمام اندام پهن گشته از هر
قسم با شانزده نوع علت حادث گردد که مجموع هشتاد علت بادی
باشد حکیم کامل و طبیب حاذق باید که از روی دانایی تدبیر

آن بجویند و قدم بر شاه راه حصول آن گذاشته طریق خطا نپویند و حکمای
هند جهت دفع جمله علل بادی این ادویه مفرده و مرکبه انتخاب کرده
بر صفحه روزگار و اوراق لیل و نهار ثبت نموده اند تا سر گشتگان وادی
رنجوری را دلیل و هادی گشته غرض آنکه مقصود صحت بماند
ادویه مفرده دافع اجمود یعنی کرفس، هنگ یعنی انکزه، اجواین یعنی نانخواه
برنجی یعنی نرنب، پاکهان بید یعنی رویحت، ارنڈ یعنی بید انجیر
پهینا کوکل یعنی مقل ازرق، بترج یعنی سادج، بج یعنی
بانخ برنگ یعنی برنگ کابلی، مالیل یعنی رمان الهندی، چیرات
یعنی شیطرج، چوک یعنی حماض، جوکهار یعنی بورن ارمنی، کهوکر
یعنی خارخسک، کمتوله یعنی گندم خوشبو، مشک، زعفران، عود
بادیان، کشنیز، زنجبیل، قند هندی، هلیله، بلیله، آمله، ترنج
طبرزد، زیره سفید، نمکسنگ، نمک هندی، ستاوری یعنی بوزیدان
قلقل کرد، فلفل دراز، فلفلمود، قرنفل، جوب نان، تیل سرشف، تیل
نهوم، قاقله، اسکند، ارنی، بج ارنی، بج کونجه، بج برک، ککوری
تلخ، بل بج، بیتوبی، املتس، تالیسر، کرو، پادل، بهارنکی
کاکی پهل، کج پیپل، کاکراسنکی، مندی، بیتهدی، انول
هنکوتری، هونش از این ادویه چند دارو که با طبیعت موافق باشد

اختیار کنند و از آن سفوف سازند و یا حب و قرص ساخته بخورند
و یا جوشانیده بنوشند و اگر بعضی این ادویه با روغن سرشف و یا کنجد
بپزند و بدان حقنه کنند یا شافه بر دارند یا در گوش چکانند نیز
نافع آید ادویه مرکبه دافع باد فلفلین، فلفلمود، کرفس
بادیان خرد و برنک، جوب نان، شیطرج، نمکسنگ، برنک کابلی
هر یک یکدرم، بسفایج ده درم، زنجبیل ده درم، پوست هلیله
زرد پنجدرم، قند کهنه هندی که ساله باشد سی و چهار درم
ادویه را کوفته و بیخته با قند مقدار یکدرم و نیم حب بندند و صبح
و شام یک حب با آب گرم بخورند باد هفت اندام و درد پشت و
مقعد دفع گردد و علتهای بلغمی نیز بر طرف شود نوع دیگر
انکزه، فلفلین، برنک، زیره سپید، ورنک، باده، بهارنکی
بیسن، رنیک، کجپیپل، جوک، چیرک، زنجبیل، سرشف
کرو، جمله برابر کوفته بیخته دو وزن ادویه سفوف هلیله بلیله
آمله و سه وزن ادویه غیر تریپهلا که عبارت از هلیجات
باشد مقل ازرق داخل نموده و قدری روغن گاو کرده بوزن
یکدرم حب بندند و هر روز یک حب با شهد بخورند انواع علل
بادی و یرقان و کم اشتهای و درد سینه و سیلان منی و بواسیر

وخلقه و ذرب که بهندی سنکهرنی کویند جمله دفع کردد و اکر امرا[illegible]

بادی بر جلد ریخته باشد این سفوف بر بدن مالیدن نفع عظیم

بخشند اجزای آن عود اکر، سنبل الطیب، اسکند، زرنباد، [illegible]

مشک کوفته، زردچوبه، دارچوبه، آرد عدس، ادویه

سوده مع آرد عدس نکاهدارند و بمالند دیکر انواع روغن [illegible]

بریدن بمالیدن بسی نافعست خاصه روغن سرشف و بلاد[illegible]

و اسکند و سناو و کچ پیسارن دیکر بهترین دوای دافع امراض باد

بادیست اجزای آن نمکسنک، نانخواه، انکره، چوک، برنک کابلی

برابر سوده هفت نوبت در آب ترنج خیسانیده خشک کنند و هفت

کرت در شیر سیر خشک و هفت نوبت در شیره زنجبیل تر و بات

مرتبه بشوند نخود آنکاه بوزن یکدرم حب ساخته نکاهدارد و عند

الاحتیاج با آب جغرات یا دوغ یا ترشی ترنج یک حب بخورند دیکر

اکر خواهند که باد را دفعة بدر کنند بهترین علاج حقنه است

و اکر خواهند که بتدریج و ملایمت دفع نمایند خوشترین دواها

روغنها و سفوف مذکور دیکر باید که خود را کرم نکاهدارند

و غذای مناسب بخورند و آن اینست غذای موافق مزاج بادی

کوشت کوه، نان کندم کهنه، روغن ستور خاصه روغن کاو، [illegible]

انگور خام

انکور خام، [illegible] باکوشت بز یا جیره و کوشت که مثلثه باشد کوشت

بز جوان، آب نخود نیم کوب، حب القلت که بهندی کلتهی کویند، [illegible]

کوشت دراج، ترشه ترنج سبزی و شکوفه سناو، ککورنی، [illegible]

شبت جغرات، و دوغ کاو، مغز بادام، مغز پسته، مغز کوردکان

مغز چلغوزه، موبز، بادنجان، ترب نازک، بکری منک مقشر

و برنج خشکه و چهت آب چاه چیزهای ناموافق خواب روز، بیدار

شب، آب سرد، شیرینی، روغن خام، لوبیا، عدس، منک

غیر مقشر، نخود درست شراب و جماع بافراط، ازین چیزها که

ذکر کرده شد اجتناب لازم دانند و باید دانست که حکمای هند

بادی مزاج را دو نوع قرار داده اند یکی انکه خلقتش بادی باشد

دوم انکه باد عارضی غلبه کرده باشد علامات خداوند خلقت بادی

صورت و افعالش پسند خلق نباشد و چشم خرد و موی اندام خشن

بود و در عقل و هوشش قصوری باشد و در محبت و دوستیش

قصوری و آوازش با آواز روبین شکسته ماند و سخن بسیار کوید

و شتاب کوید و لکنت هم داشته باشد و قلیل العمر و کثیر العصب

و بی مهر و متکبر و فراغت طلب بود و بسرود و خنده و انبساط

رغبت نماید و شوری و شیرینی و ترشی بخواهد و زود زود کرسنه

چغندر

گردد و موی [illegible] شود چنانکه

ناشنیدنی شنود و نادیدنی بیند و ناکفتنی کوید و نابوئیدنی بوید و ناخوردنی

بی خیالی بشنود و به بیند و بکیرد و ببوید و بخورد و اکر نخورد

در خواب فراز کوه و درخت بیند و زنان را دوست ندارد و افعال

با افعال بعض حیوانات که خالی از حیله و خدعه نباشند مانند چون

شغال و کرک و روباه و زاغ و موش اسباب غلبه باد عارضی حبس

نمودن بول و غایط و عطسه و نفخ و خواب و قی و هکهک و فاقه

و افراط در خوردن شراب و زمخت و تلخ و ترش و آب نهار و طعام

بی وقت و کفتن سخن بلند و خفتن زمین و کردن جماع و شتاب

و کشیدن فاقه و برداشتن بار کران و علامت این علامات باد

عارضی سستی اعصاب وجع مفاصل بفراغت بر نیامدن بول

و غایط متوحش و اندوهکین بودن و سخن بلند خوش نیامدن

خله کوش آواز نفخ امعا سوختن فم معده کندی دندان بدکمانی

لرزه اندام سیاه فامی بی اشتهای خشکی دهان دیدن خوابهای مهیب

و بباید دانست که اکر باد در پوست غلبه نماید سردی و کرمی چندانی

معلوم نکردد و اکر در خون غلبه کند درد کند و در آن موضع سرخی

و کرمی ظاهر شود و آبلهای خشک در بدن پدید آید و رغبت

بر طعام

بر طعام نشود و اکر در کوشت غلبه نماید کرهها پیدا کردد و درد کند

و اکر در استخوان غلبه کند در آن نخله شود و اکر در مغز استخوان غلبه

نماید خله عنا پدید آید که خواب نیاید و اکر در منی غلبه کند

انزال بزودی شود یا نقص شده بر نیاید و یا بجای منی خون بر آید

و اکر در رکها غلبه نماید زحمتهای شکم پدید آید و از ناف بالا [illegible]

و بعضی که حادث کردد کویند از غلبه باد باشد اکرچه [illegible] بعضی که کفته

[illegible] کان باد از ناف فرود تر است ولیکن هر کاه با سیانی که کذشت شود

شود میل بالا کند و یک نشان باد آنست که درد از جای بجای

نقل کند و اکر باد با رطوبت یعنی با بلغم باشد مفاصل آماس کند

و اندام بلرزد و تب پدید آید و اکر با صفرا بود رنک بشره و بدن

مایل بزردی بود و اکر با خون باشد چهره و اندام سرخ مایل بسیاهی

نماید و رکها بر خواسته شود و در علاج باد با بلغم و با صفرا

و باد با خون فرقی نبود مکر آنکه در باد با خون اول از هر دو دست

رک باسلیق باید کشود آنکاه بنوعی که بباید بعلاج قیام نمود و هر کاه

باد در بدن غلبه کند و سراپا را فرو کیرد بهندی اقسام آن را وات

و باه کویند که بفارسی باد هفت اندام و بعربی وجع المفاصل خوانند

همانان چون باد غلبه کند نخست مفاصل که محل صفرا و بلغم است

درد کند پس تسمیهٔ عام باسم خاص بود **فصل دوم در اخلاط بلغم**
و آن باعتقاد اهل هند فضلهٔ کیلوس است و طبیعت آن سرد و تر و شور
و بدبو بود قلیل الحرکت و ملایم و لزج باشد صفت تحمل و بردباری و
خاموشی از وست **اخلاق و علامات بلغمی مزاج** خداوند بلغم
در کارها آهسته بود و بر مصایب صابر و در محبت و دوستی ثابت
و در محنت و مشقت بردبار و بر خویشان و متعلقان مهربان
و بر زیردستان و دوستان مشفق و با پدر و مادر و صاحب و
استاد با ادب و بر جوانمردی راغب لیک زود بظهور نرساند و بعد
از آنکه بظهور آرد خوب آرد و از غایت حیا زود رنج نبود لیکن بعد
رنجیدن زود صلح هم نکند و کینه در دل نگاه داشته در بند انتقام
باشد و قدر مشقت بداند و ستر کسی آشکارا نکند و در نظرها عزیز
بود و سخنش معتبر و غذا کم خورد و بکاهلی از قوت نیفتد و ضعیف
نگردد و کم گریه بود چنانچه در طفلی نیز گریه کمتر کند و چیزهای
تلخ و تیز و گرم و خشک بیشتر خورد و محتشم و قوی دل باشد
و با اسباب خانه نیکو و از سد و بر جماع قادر بود لیک بافراط نکوشد
و سینه اش پهن باشد و ذراع دراز و پیشانی کشاده و موی سر و ریش
و پلک و ابرو سیاه و انبوه بود و چشمش بزرگ باشد و آوازش

ضف

ضعیف و نرم و چنانچه در بیداری لطافت و ظرافت جوید در خواب نیز
و دریا و حوض و آب و باران بیند و انفعال آن را با فعال بعض طایران نیکو مانند
طاوس و تیهو و کبک تشبیه کرده اند و بلغم را بر پنج قسم دانند
یکی آدلیک و آن در سینه بود قوت دهندهٔ بلغم دل و تهیگاه
باشد **دوم** کلیدک و آن بالای زبان باشد و مدرک مزه ها اوست
و بعضی گویند با داک ادراک مزه هاست **سیم** بودهک و آن
در آماس یعنی فم معده بود خالی از عفونت نبود بوی دهان از اینجا
است هرچه خورده شود آن را مضمحل ساخته بقعر معده رساند **چهارم**
ترپک و آن در سر بود رطوبت چشم از وست **پنجم** شلیکه و آن در مفاصل
بود بندها را ملایم نگاه دارد و این در زمان صحت بلغم است در وقت
فساد از اسکنهٔ خود نقل کند و در جمیع بدن پهن شده علل متضاده
پدید آرد و چنانکه گذشت معدن اصل بلغم سینه و دست و گردن است
وادویه مفرده و مرکبه انتخابی دافع بلغم اینست **خزانه ادویه**
مفرده دافع بلغم اشخار، انگزه، بالهٔ سفید یعنی خس، شاهترج
زردچوبه، چوب نار، نمکسنگ، هلیله، بلیله، آمله، نسوت
یعنی تربد، اندراین یعنی حنظل، الاچی یعنی قاقله، زنجبیل،
نانخواه، بادیان خرد و بزرگ، برنک کابلی، نخ یعنی قرفه، چترک

یعنی شنطرج، فلفلمویه کرفس، بتنك یعنی بقم، زعفران، قرنفل
اگر، مشك، جوتری یعنی بسباسه، چای دهل یعنی جوز بویه
کبابه چینی، شیره زنجبیل تر، بلیله ترنج اهلیلج، فلفلین، صندل
سفید، کلنجی یعنی خولنجان، کوشت یعنی قط، شهد مصطکی
اسکند، ارلو، آنول، جوکهار، هنکوتری، کلوی، بتس
روهن، چراتیه، رینت، وهمایه، کهره، کرو، بیول، باده، کانپهل
بیتوتی، زنکبی، سنوتی، بادل، بج، کونجه، سندی، تخم کشوند
مهین، دهل یعنی جوز القی، بانجی، تو بنده تلخ، ککوره، ناك دونه
شهدی، انول، دانی، تراهمان، راشنا، آدهیجاره، برلون
مال کنکنی، برم کهولی، سارزوان، هونس، پوست کرا، ناك کیسر
کشنیز، عاقلیتر، تالیس پتر، زیره سفید، سیر، جوك یعنی
حماض، کچنبل، املتس، درسلارس، سپاری یعنی فوفل
کاکرا سنکی، بکهرمول، نخاس مقول، بطریقی که در مبحث باد
گفته شد چند ادویه اختیار کرده کار بندند **ادویه مرکبه دافع**
بلغم سونت یعنی زنجبیل، فلفلین، چراتیه، زرد چوبه
برابر سوده هفت روز در تلخه کوسفند نکاه دارد بعد خشك
کرده نرم سازد و بسر انکشت کرفته بر کام و زبان مالد بلغم بسیار

دفع سود

دفع شود و اگر هر روز تا هر پنجه روز چنین کند فی نهایت بلغم بر آمده
مرض رفع کردد قرص ذکی جهة رطوبت سود **...** که جهة
دفع بلغم بمنزله شمشیر قاطع است، کاپهل، بکهرمول، کاکرا سنکی
بهارنکی، فلفلدراز برابر سوده هر روز یکدرم با عسل بخورد
سعوط دافع بلغم تخم کشانی بزرك، فلفلدراز، [illegible]
نمکسنك، پوست دیله برابر با آب کرم ساییده دو سه قطره در بینی
چکانند **غرغره دافع بلغم** نمکسنك یك درم بوره، فلفلین، زنجبیل
هر یك نیم درم با دوازده درم شیره زنجبیل تر بیامیزد و نیم کوده
مضمضه کند و اگر قدری بیاشامد و قطره در بینی چکاند بهتر
ایضا غرغره سرکه انکوری پنج سیر شیره ادرك ... درم
سفوف خردل یکدرم بکجا کرده کرم کند و بر سر پای نشسته غرغره
کند و ساعتی دهان کشاده دارد پارچهای بلغم بیرون افتد
و سینه و حلق و دماغ پاك کردد و چشم روشن شود و طعام
نیکو کوارد **غذای موافق بلغم مزاج** آب کلتی، آب مونك
نان چپاتی کندم، جو ترشی ترنج، ادرك، سیر، شهد، ترشی
شیرین، بادیان، متهی، بادنجان، کوشت جانوران خاکی
که تفصیل آن در خاتمه کفته آید **غذای مخالف بلغم مزاج** جغرات

زنجبیل خشك برابر سوده
در بینی بدمند **ایضا سعوط**
فلفلدراز ۵

شیره آب سرد ... رب طعام الشربه ... تند ... جوانب ... بیرون ... طبع صفراوی
که بالخاصیه سرد باشد الفصل الرابع فی علامات الصفرا بدانکه تو دیگرهای
تند صفرا گرم و زودرنج و حاد و بسیار ... سبک بود و بعضی
گویند عضوی جوارحی ... اثر دارد و آتش معده صفرا است
و بعضی گویند که صفرا از آتش معده است و هندوی محقق باگریمت
گوید که صفرا اصل ... خشم کردن و ... و سواء
و ... شرب ... صفرا ... تعلق دارد و جای صفرا معده
و ... تعالی ... و خداوند صفرا بدین صفات موصوف بود اخلاق
و عادات صاحب مزاج صفراوی تیز فهم و چابک و عجول و کثیر الغضب و سو
التحمل و قلیل الجماع و زود خشم و صاحب نفس قوی و در خرج کردن ما
ل دلیر بود و چون کسی امور صعب کرد دلیل بر مصایب و محن صابر بود
و اگر گفته کسی عمل نماید و کسانی را که ترسیده باو پناه آرند پناه دهد
و حمایت کند و با وجود آنکه از فلک هیچ وقت خشنود نبود و غمگین
و متألم باشد و برخوردن و آشامیدن زود زود رغبت نماید
و چیزهای ترش و شیرین و تلخ و زمخت خواهد و عرق بسیار کند
و عرقش فی الجمله بدبوی بود و موی سر و ریش زود مایل بسرخی
باشد و گوشت اندامش کم بود و مفاصل سست و پیری بر و زود

غلبه

علامتی زیرا که صفرا رطوبت غریزی کم سازد و در خواب آتش و چیزهای
سرخ بیشتر بیند و افعالش با افعال بعض حیوانات در ... ماند مانند
ببر و پلنگ و یوزینه و صفرا را نیز پنج قسم دانند یکی الوجک مقام
آن میان حدقه چشم بود دوم پراجک و مقام آن پوست جمله اندام بود
سیم سادک مقام آن دل بود چهارم رنجک مقام آن فم معده بود
کیلوس را او رنگ دهد و جاذبه هم بود خاصیه فهمی که بخرد لالت
کند و غیرت نیز ازو باشد و بظهور آورنده ارادها است پنجم پاچک
و مقام آن قعر معده بود هر چهار قسم صفرا را قوت دهد و نضج دهنده
ماکول و مشروب است لهذا پاچک موسوم است چه که پاچک نضج
دهنده را گویند و این مانند بادسمان حد کنند کیلوس از فضله جدا بود
خزانه ادویه مفرده دافع صفرا زیب، چراتیه، گرو، ... پاپره،
پالهٔ سیاه و سفید، بتول، زردچوبه، پادل باده، کنوپی،
پاپچی، نوردنی شیرین، کندوری، هلیله، بلیله، آمله، تراهان
تنفق، رازیانه، قاقله، بیخ بل بیخ، بیخ کیسنکر، بیخ کنکنی،
صندل، گل نیلوفر، کافور، انگور، دوده‌ی، بیخ دوب،
بادنسه، ناردان، اصل السوس، کهرهان، بهالسه، مشک
گلن، مروارید، خرمای سنگ شکن ادویه مرکبه دافع صفرا

نیلوفر، تربد، نانخواه، هلیله، بلیله، آمله، برابر سوده مقدار یکدرم
و نیم با آب حب سازد و هر روز یک حب بخورد نوع دیگر که در دفع
صفرا بمنزله تیغ قاطع است کشمش، الاچی، گل نیلوفر، ده درم
کاکراسنگی، کهربا، مروارید کشته، برابر سوده با آب صندل
سحق نمایند و مقدار یکدرم حب ساخته نگاهدارد و عند الحاجت
با آب سرد بخورند جراحات صفرائی خاصه سرخاده را نیز دفع کند
غذای موافق صفراوی مزاج روغن ستور، برنج، منگ، جو، گندم،
مسکه، شیر، توری، سال جوتلائی، و امثال اینها غذای
مخالف صفراوی روغن کنجد، جغرات، بادنجان، سرکه، نخیل،
سیر، دوغ خاصه دوغ ترش و هرچه تیز و حار و ترش و شور باشد
و روغنهائی که بعمل خاص حار کرده باشند و جماع و در آفتاب
گشتن و جامه سرخ و سیاه پوشیدن نیز مضر است کلیه
اگر خواهند که صفرا را دفعة بدر کنند هیچ چیز بهتر از مسهل نیست
و اگر خواهند بتدریج و مرور دفع نمایند و صفرای طبیعی نقصان
نپذیرد به از خوردن روغن ستور هر صبح ناشتائی فایده سیم
در ذکر عناصر که تت خوانند و آن نزد ایشان پنج است چهار مشهور
آب و خاک و آتش و باد و پنجم اکاس و معنی اکاس عوام گویند

آسمانست

آسمانست و خواص گویند هرچه مجوف است اکاس است و اکاس جی
میشود و اسامی عناصر بزبان هندی اینست پرت، آبو، اگن،
واو، آکاس، و هر یک از اینها را مکانی معین کرده‌اند و هر چیز متعلق
دانند پرت یعنی زمین مکان شامه بود استخوان، گوشت، ناخن،
پوست، چربی، بوی متعلق باشد انبو یعنی آب مکان آن زبان است
عرق، بول، خون، منی، لعاب، بوی منسوب است اگن
یعنی آتش مکان آن چشم بود گرسنگی، تشنگی، قهر، جمال،
حرص، از وست واو یعنی باد مکان آن پوست باشد قبض،
بسط، سخن گفتن، حرکت، قوت، بوی متعلق است آکاس
یعنی مجوف مکان آن گوش است بیهوشی، خواب، خاموشی،
نسیان، غلبه غم از وست فایده چهارم در تفصیل علل مفرد و مرکب
بدانکه نزد حکمای هند علت مفرد و مرکب هفتاست مفرد آنکه
علت از غلبه یک خلط باشد و آن سه است بادی و بلغمی
و صفرائی و مرکب آنکه از دو خلط یا سه خلط پیدا آید و این
چهار است یکی باد مع صفرا و آنرا بدوکهل خوانند دوم باد مع
بلغم و آنرا ولوخ نامند سیم صفرای مع بلغم و آنرا وسنتر
گویند چهارم آنکه هر سه خلط در آن باشد و آنرا تردوک

خوانند و ازاله آن صعب تر و هرگاه خلطی از اخلاط ثلث یا دو خلط یا سه خلط غالب گشته شور یده شود و کسی خویش گذاشته یکی از هفت دهات که در فایده اول ذکر کرده شد در آید و اثر آن در پوست و غیره ظاهر شده باشد اهل هند نخست منضج دهند و منضج را پاچك گویند و منضج نه نوع است گرمی آفتاب گرمی آتش گرمی بخار گرمی آب گرم گرمی پوشش گرمی حرکت گرمی ضماد گرمی طلیه گرمی استعمال ادویه حاره واخذ داخلاً و خارجاً و ادویه حرانه منضج اینست زنجبیل فلفلمول جوز یعنی بج فلفل کرد شیطرج فلفل دراز هلیله کرو تخم کرفس بابرنك رازیانه بهادرموته یعنی سعد هندی ترنگ برانهانی پوست بیخ ایندرجو یعنی لسان العصافیر رنجن بهار صندل ساتوری دیودار کوتها از اینها موافق حال دیده گاه و با سفوف و یا حب ساخته بعضی را سه روز و بعضی را هفت روز دهند انگاه یکی از دو کار کنند تا تدبیر تحلیل آن خلط نضج یافته شده بتقدیم رسد اگر از مجاری طولانی که راه راستست تجاوز نکرده باشد در دفع آن بنوعی کوشند که بزودی دفع گردد یا باستعمال ادویه

جاذبه با حتیاط در اورده اند و اگر از مجاری طولانی گذشته بعرض رسیده و آن را هندی ترنجان گویند در تحلیل آن تعجیل ننمایند و تدریج و صبر و بر تدریج کنند و اینه آنست که خلط نضج یافته را بجا طوار آورند که جاست موافق آن عمل نمایند مثلا اگر بقم معده نزدیك بود بقی دفع نمایند و اگر در قعر معده باشد بمسهل و اگر در امعاء اسافل بود بحقنه و اگر در سر و حلق باشد بعرغره و چون علامات خلط غالب بر جلد ظاهر شود مثل دمل و جذام و برص و سلعه و سعفه و ورم و تب محلات و قالعات داخلاً و خارجاً کار بندند و استعمال کردن عمل اول یعنی محلل بیشتر متعارف اهل هند است و بی ضرورت بمسهل و قی و حقنه قیام ننمایند تا جراحت عروق نقصان نه پذیرد و عمل دوم یعنی قلع اخلاط نضج یافته بیشتر متعارف مردم ولایت است و چون از روی فهمیدگی میکنند فی الجمله وقت مسهل دادن و قی و حقنه فرمودن در حفظ جراحت عزیزی میکوشند و علی ای حال چنین خلط را که گفته شد بغیر منضج در مقام دفع شدن مخاطره عظیم است فاما اگر خلط فاسد گردد و یکی از هفت دهات در نیامده باشد مثل فساد کیلوس که بخون و دیگر دهاتها آمیزش نکرده باشد نخست فاقه یعنی امساک

فرمایند وچون اندك تخفیف یابد منضج بردازند بعد محلل
بخورانند واگر احتیاج شود مسهل بکار برند این است نسخه در
معتبره ایشان است اما رسم اهالی هند که معاصر این مولف اند
آنست که چنین خلط را بمنضج قوی وفاقه علاج کنند ومسهل
وقی وحقنه التفات نمایند چنانکه بسیار دیده شده که بیست روز
بلکه یکماه مریض را امساك فرموده اند ودر قلع خلط بمسهل وغیره
رجوع نکرده فاما از بعضی اکثر بیماران لاغر گشته قوی تحلیل
رفته است وبیچارگان هلاك گردیده اند پس بهتر آنکه بدستوری
که محقق بهابهت گفته ودر دیگر کتب ایشان مثل ششرت
وستر سرلوکی ونکت وغیره مسطور است عمل نمایند وامساك
بقدر طاقت فرمایند بعده منضج دهند اگر بهمین دفع مرض شد
فبها وگرنه جوشیده ملایم دهند که دو دست اطلاق شده فنام
کیلوس خواه تب باشد وخواه نه برطرف شود **فایده پنجم در تدبیر**
ازالهٔ امراض باید دانست که امراض جسمانی را علاج
بر دو قسم است **یکی** سودهن وآن این است که اخلاط را قلع
نموده عین جسد بیرون آرد واین بر چهار نوع است یکی ونجك
یعنی مسهل اکلا طلا شافا دوم سنت کرم یعنی حقنه

سیم وسمن یعنی قی چهارم ناس وگل کل یعنی سعوط وغرغره وامثال آن
دوم سمن یعنی سنین ومیم وولی آنست که اخلاط را در جای
خود تحلیل برد اکلا طلا ضمادا سمن بلغم که در تحلیل بلغم
رتبه سوووی دارد شهد کهنه است که بدین صفات موصوف
وسمن صفرا که رتبه مهتری دارد روغن گاو است خاصه که ناشتا
خورند وسمن باد که رتبه برتری دارد تیلها است یعنی روغن کنجد
وغیره وچون نفط اکلا طلا سعوطا وبهترین سودهن بلغم
قی است وبهترین سودهن صفرا مسهل وبهترین سودهن باد
حقنه خاصه که تیل داشته باشد **فایده ششم در شرایط عمر طبیب**
بدانکه خرم ده چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه کمتر خطا افتد
یکی به بیند که خلط در کدام اصلی از اصول است یعنی در کیلوس است
یا در خون یا در گوشت یا در استخوان **دوم** ولایت وزمین را بجا طلب
آورد **سیم** فصل وهوا به بیند **چهارم** قوت مریض **پنجم** اشتها
ومقدار غذای مریض **ششم** عادت مریض **هفتم** عمر مریض
هشتم طبیعت مریض که بادی است یا بلغمی یا صفراوی یا دو خلط
است یا سه خلط **نهم** اوستا یعنی حالتهای مریض معلوم کند مثل
آنکه بلغم اول روز غلبه میکند وباد آخر روز وصفرا میان روز

دهم سوکی یعنی استفراغ و غرور مبادا بیمار مرض قوی را
اندکی عرو سهل انگاشته با استفراغ باشد وطبیعت قبل نماند
دوای سهل دهد و همچنین بر عکس مرض سهل باشد و مرض بدحالی
نموده اضطراب کند و طبیب عظمی بر آن علت گذاشته داروی دهد
ضابطه طبیب می باید که هر روز بلکه هر ساعت به طریق احوال
مریض معلوم کند اول بدرسن یعنی بدیدن دوم به سوسن
یعنی بدست مالیدن سیم به پرسن یعنی پرسیدن چه مثلا از
آنکه مگس بسیار بر اندام او نشسته قیاس کند که خلط چرب غالب
گشته و از نخر مور و مگس بداند که نری در جسم او نماند و کذالک
از نبض مالیدن معلوم نماید که کدام خلط غالبست و همچنین
از استفسار حال صبح و پیشین و شام معلوم خود سازد فایده
هفتم در ذکر فصول سته و این فایده مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در هیمنت رت فصل دوم در ششر رت
فصل سیم در بسنت رت فصل چهارم در گرشم رت فصل
پنجم در برکهارت فصل ششم در شرد رت بدانکه حکمای
هند هر دو ماه در فصلی قرار داده سالی شش فصل کرده اند و فصل
رت نامید و دستور العملی نبشته که در هر فصلی کدام خلط غالب

گردد

کرد چنین باید خورد و عمر کرامی و اجه نوع بیچ باید برد اسامی
ماهای این موجب است ماگ پوس ماه پهاگ و چیت
بیساکه جیه اساز ساون بهادون آسن کاتک
دو ماه سابق را که ماگ و پوس باشد و مطابق بود بعقرب
و قوس هیمنت رت خوانند و گویند درین فصل باد با جما
یعنی ... فرمان روا و بلغم پرپهان یعنی وزیر و پیش دست
چیزهای شیرین بیشتر باید خورد و دو ماه ماه و پهاگ را که
مطابق جدی و دلو باشد ششر رت نامند و درین فصل نیز
... از باد بود و تفاوت نباشد جز این که چیزهای تلخ درین فصل
بیشتر باید خورد و ماه چیت و بیساکه را که مطابق حوت و حمل بود
بسنت رت گویند درین فصل حاکم بلغم باشد و باد پیش دست
چیزهای زمخت بیشتر باید خورد و دو ماه جیه و اساز را گرشم رت
نامند و درین فصل که مطابق ثور و جوزا بود حاکم صفرا باشد
و پیش دست باد چیزهای تیز بیشتر باید خورد و ماه ساون و
بهادون را که مطابق سرطان و اسد باشد برکهارت خوانند حاکم
باد بود و صفرا پیش دست چیزهای ترش بیشتر باید خورد و دو ماه
آسن و کاتک را که مطابق سنبله و میزان بود شرد رت گویند

صفرا جاکرم باشد و بیش‌تر صحبت با چیزهای خوش و بیش‌تر باید خورد

واز ین فصول سه فصل بهاری را اوج کال خوانند یعنی ایام گیرنده

چه آدان در لغت هندی بمعنی گرفتن باشد چون این نباتات میگیرند

که هیمنت و ششر و بسنت باشد قوت از حیوانات و نباتات

میگیرد بدین اسم خوانند و سه فصل دیگر را که گرشم و برکهه

و شرد است بسرک کال نامند یعنی بخشنده چون قوتی که در فصول سه گانه

باز می آید بدین اسم نامیدند دستور العمل فصل هیمنت چند

گذشته هرگاه آفتاب در عقرب و قوس باشد آن فصل را هیمنت

نامند بلغم و رطوبات میل انجماد کنند و چون خلا محال است

باد بانجاد را آمده قوی کردد چیزهای شیرین و کرم و بادشکن باید

خورد و بدن را با روغن کنجد و غیره چرب کرد و در مقامی که باد

دخل نبود سکونت باید نمود و وقت غلبهٔ سرما نزدیک آتش

نشست و بزور کردن و چیزهای کران برداشتن و اد و به جات

مانند زنجبیل و فلفلین و غیره خوردن خود را کرم باید نگاهداشت

و در وز سیم مجامعت باید کرد و طعام چرب شکم سیر باید خورد چه

از سبب بستگی مسامات حرارت متوجه درون شده اشتها

و قوت هاضمه را زیاده میسازد و دوغ و ماست با ادویه جات

بکوشت

بکوشت و درین هوا آب خوش باید خورد و اگر هلیله خواهد بخورد

او از زنجبیل خورد و اگر برنج خورد باید کرد و فلفلین و اگر خواهد

که طبیعت نرم گردد معجون برنات بکار برد اجزای آن برنات آمله

شیطرج هر یک یک درم تربد سفید سه درم قند کهنه دوازده درم

دو درم وزن غلوله ساز دو با آب کرم خورد دستور العمل فصل ششر

چون آفتاب بجدی و دلو آید آن دو ماه را ماکه و بهاگن و آن فصل

ششر خوانند دستور فصل هیمنت عمل نمایند و چون در ین فصل

سرمای زیاده است خود را از سرما بیشتر محفوظ دارند و طعام خشک

خورند و شهد و مسک و برنج و ادویه تلخ بکار برند و هلیله اگر

خورند با فلفلین را خورند و در ین فصل نیز آب حوض و طلو بست

و یا آب نهری که بسوی مغرب جریان داشته باشد دستور العمل

فصل بسنت چون آفتاب بحوت و حمل آید آن دو ماه را

چیت و بیساک و آن فصل را بسنت خوانند بلغم حرکت کند و باد

پیش دست در مقامی که سایه خوب داشته باشد و باد جنوبی

شکن باید نمود و غذای لطیف سبک خشک باید خورد و از غذای

غلیظ و چرب و ترش و شیرین و خواب روز اجتناب باید کرد

و جو و گندم کهنه گوشت جانور ان جانکل د...

بکار باید داشت و [illegible] الطف الی فرزندان

خویش شکل باید نشست و آب چاه باید خورد و حمام آب نیم گرم خانه

[illegible] باید کرد و لهو و لعب و آواز [illegible] خوش الحان به مطلوبست

فصل [illegible] و اگر [illegible] باید [illegible] میاشرت احتراز

نمودن [illegible] آب کرده و نیم گرم ساخته باید خورد و هلیله نیز

باید [illegible] باید خورد و کباب گوشت [illegible] کردن و کوره خر

[illegible] بسیار خورد **دستور العمل فصل**

[illegible] چون آفتاب به [illegible] و جوزا آید آن دو ماه را [illegible] و اساد

و آن فصل را گرم خوانند حاکم صفرا بود و پیش دست باید کلها

[illegible] بشکنند و بلغم [illegible] و صفرا زیاده شود از چیز

شور و ترش و تیز خوردن و ریاضت و مشقت نمودن و مجامعت

کردن و در آفتاب گشتن اجتناب باید نمود چیزهای سرد و سبک

[illegible] مثل شیر و دوغ ستور و شوربا [illegible] و آب گوشت و [illegible]

نبات و شربت [illegible] نیکوست و در شربتها کلهای خوشبو افکنده

و در ماهتاب نگاه داشته باید خورد و آب چاه مطلوبست و مسکن

جائی باید اختیار باید نمود که درختان سایه دار سر بهم آورده باشند

در پای آنها برگ کله و نیلوفر گسترد و اهتمام کل بر آنها باید افکند

وپوشیده

هلیله

نمودن [illegible] خویش را [illegible] داشت و در این هوا

[illegible] ترنج با قند [illegible] خورند **دستور العمل فصل [illegible]** چون

آفتاب به سرطان [illegible] آید اهل هند آن دو ماه را [illegible] و بهادو

و آن فصل را [illegible] خوانند و درین فصل حاکم باد [illegible] و صفرا

[illegible] قوت هاضمه ضعیف میگردد باید که طعام [illegible]

خورند و طعامی [illegible] که باد و بلغم [illegible]

نیز چنین باید و غله که یک سال بر آن گذشته باشد باید خورد

[illegible] شوربا ها و روغن بسیار انداخته و [illegible]

و ناردان سحوق [illegible] کرده باید آشامید و کباب گوشت [illegible]

[illegible] و شهد [illegible] مناسب [illegible]

فصول علی الخصوص درین فصل [illegible] خوردن [illegible]

است بسیار ثقیل میشود و آب باران که یک سال بر آن گذشته

باشد بخورند و اگر نباشد آب چاه و یا آب گرم کرده سرد شده

سکونت درین فصل بر پشت بام باید چه که از سبب بارندگی

بخار از زمین متصاعد میشود و کافور و صندل [illegible] مالیدن

صواب است و در آفتاب گشتن و روز خواب کردن و مشقت

نمودن خطا جماع بعد از [illegible] هفته جایز است و هلیله در این هوا

با انجبین خورند دستور العمل فصل ... چون آفتاب در سنبله و چهل از آن
اهل هند آن دو ماه را کمیون او کاتیک خوانند فصل پاییز گویند خوانند
در این هوا غلبه صفرا باشد و علل مختلف این پدید آید خوردن باید
گرفت و مسهل باید خورد و روغن آمله خوردن نیکوست و غذا
تلخ و شیرین و ترش و گوشت و کباب و شهد خوب است و آب حوض
کم تمام آن آب روز مهر و ماه تافته باشد و در جای سایه بران
نفع کند تمام شب و بسبب طلوع سهیل زهر آن رفته باشد و صاف
شده در این هوا شاید آب حوض است و مسکن رو بشمال باید و پا
اول شب تمام آرام گیرد و دوم خواب نکند و شب چهار پاس بخوابد
و ماست و روغن کنجد و چربی و شوری منع است و شکم سیر
طعام خوردن منع است و تحت السما خفتن منع و جماع زودتر از ده و
هفته منع در این هوا شیر ماده گاو مع نبات و یا شکر تری نیک است
و اگر آب حوض را نقد بجوشانند که هشت یک کم شود و آن را سرد
ساخته بخورند نیز خوب است و در جمله این فصول سته باید
که چون یک هفته بماند بدستور فصل آینده عمل نمایند و در هیچ
فصل نشاید که شکم را در سینه پر کنند و چیزهای رقیق نیز بافراط
خوردن منع است فایده هشتم در ترتیب طعام خوردن بدانکه اهل هند

حوض

خاص آن ... برای همه که ... قبل از طعام خوردن با آب گرم غسل کنند ...
واجب دانسته‌اند و اگر ... شود ... با آب سرد ... آن ...
لیکن ایشان چنین ... که ... است
که حرارت بدن ... و هضم طعام کند و این ... آب ...
غسل ... ایشان با آن ناطق است که غسل ...
و ثواب بسیار دارد ... بعد غسل کاری کنند که ثواب ...
در آن باشد مانند معالجه بیماران و ... بسبب ... و کار ...
عاجزان و خواندن ادعیه ... باید ... و اول چیزی
خورند که شیرین ... باشد ... از آن ... شود ...
و ... میل نمایند بعد ... هر طعامی که ...
بخورند باید که چربی کم داشته باشد و چون ... سیر شوند اگر طعامی
چرب ثقیل و قدری بخورند قصوری ندارد اما شکم ... را
و گوشت و دیگر چیزهای ثقیل پر کردن منع است کذلک ... طعام
رقیق شود ... اگر آخر آن طعام ... میل کند ...
باشد و غذا نه بسیار گرم باید خورد و نه سرد و در خاصیت ...
معتدل باید و نه بسیار باید خورد و نه کم و آنچه باهم ...
خورد ... نقل از کتاب ... گوشت ماهی و ... ماش

سیاه و اجمود و شیر و ماهی و قلقاس و لوبیا که اهل هند کاری میخورند [illegible]
کلتهی و باقلا و انواع خضر با دهی مثل ترب و کرنب [illegible] و اقسام ترشی انواع
شیر کوشت مرغ خانگی [illegible] و روغنی که ماهی بریان کرده باشند
با فلفل دراز و [illegible] و روغن که هر دو را وزن برابر باشند با [illegible]
و باید دانست که اگر خداوند معده قوی گاهی ازین ممنوعات بخورد
چندان ضرری ندارد اما ضعیف المعده البته آزار کشد دیگر
از باهم خوردن آنست که در معده یکبار طبخ یابد پس اگر ترب خورند
و همچنین [illegible] باشد ماهی بخورند همانا که باهم خورده باشند
فایده در تدبیر مصلح ثقل و بد هضمی غذا بدانکه حکمای هند ثقل و بد هضمی را
اجیرن خوانند و جهت ثقل و بد هضمی جداگانه مصلح بقلم در آورده اند
مولف برخی از آن ثبت مینماید ثقل اقسام کوشت را مصلح کانجی که
سرکه هندی باشد و یا چیزی که مانند خیار خربزه بود و یا جو [illegible]
ثقل انواع آردینه را مصلح آب گرم و نانخواه نمکسنگ ثقل غذای گندم را
مصلح خیار بادرنگ ثقل روغن و پیه را مصلح ترشی نارنج و لیمو
و سرکه و دوغ ترش و از همه بهتر سریع التاثیر منگ یعنی ماش سبز است
باید که نرم کرده قدری بخورند ثقل برنج و کنجد و جو را مصلح
جغرات که ثقل دیگر حبوبات مثل ماش سبز و سیاه و نخود و عدس

مصلح

مصلح سرکه هندی که کانجی گویند ثقل [illegible] ارزن ثقل اقسام ساگها و دیگر
خضروات [illegible] و بادنجان و ترب و [illegible] و شلغم و غیره را مصلح
روغن سرکه [illegible] ثقل [illegible] در شیر
باشند دوغ شیرین [illegible] ثقل [illegible] را مصلح
کیله بود و مغز تخم که ثقل [illegible] نیکوست قدری بر آتش بریان کرده بخورند
ثقل شراب را مصلح [illegible] آب ثقل [illegible] باشد مصلح
روغن کنجد ثقل [illegible] را مصلح قند سیاه ثقل مغز نارگیل را مصلح
نمک بود و برنج خام نیز خایند فرو بردن نفع بخشد ثقل انبه اگر کم بود
شیر نوشیدن و اگر بسیار باشد زنجبیل و نمک خوردن ثقل کیله را
مصلح آب گرم ثقل [illegible] را مصلح تخم بارتنگ ثقل اقسام [illegible] را مصلح
فلفل گرد ثقل جامون و بیل یعنی رمان الهندی را مصلح زنجبیل [illegible]
دشتی که کلر خوانند مصلح آب شبینه ثقل انگور و آمله و بیلو و [illegible]
را مصلح سعد که موتهه نامند ثقل کوتله و نارنگی را مصلح شکر
سرخ ثقل نیشکر را مصلح شیره زنجبیل تر ثقل آب سرد را مصلح آب
گرم و کذا بر عکس ثقل انواع تیزی را مصلح روغن ستور ثقل اقسام
شوربا را مصلح آب شسته برنج والسلام دیگر [illegible]
نزد حکمای هند مذموم است علل مختلفه پدید آورد [illegible] دیگر

باد شکم دوم بول سیم غایط چهارم عطسه پنجم آروغ ششم عرق
هفتم تنفس هشتم گرسنگی نهم تشنگی دهم خواب یازدهم گریه
دوازدهم قی فصل در بیان اوقات استعمال
حکمای هند اوقات استعمال ادویه و ترتیب خوردن آن را ده قسم
مقرر کرده‌اند مانند یکی آنکه دارو صبح زود خورده و بعد از هضم
دوا غذا میل کند و این برای آنکس است که خلط بلغم بر او غالب بود
یا بینه اخر ... باشد دوم آنکه بمجرد خوردن دوا غذا میل
نماید و این آنرا است که باد اسافل احشا که دهندی باد اپان گویند
داشته باشد سیم آنکه دارو در وسط طعام خورد و این مناسب
حال کسی است که باد ناف و معده که اهل هند باد سمان گویند
داشته باشد چهارم آنکه دوا بعد اکل غذا بی فاصله بخورد و این
سزاوار است بآنکس که باد جمیع بدن که باد ویان خوانند داشته باشد
پنجم آنکه دارو را چند قسمت کند و بعد از خوردن دو سه
لقمه قسمی خورده باشد تا با طعام جمله خورده شود و این آنرا باید
که باد سینه که باد ادان خوانند داشته باشد ششم آنکه در هر لقمه
دارو داخل کرده بخورد و این آنرا خوبست که باد سر و گردن که باد
پران نامند داشته باشد هفتم آنکه مریض دارو پیش گذارده

و زمان

و همان زمان ... بخورد تا ... از جهت زایل گردد و این مناسب
حال زحیر ... و فواق و گرفتگی و غشیان غلبه کرده باشد هشتم
آنکه دارو را با غذا آمیخته بخورد و این لایق حال آنکس است که
ضعف معده داشته باشد نهم آنکه دارو در اول و آخر طعام بخورد
و این کسی را لایق است که رعشه داشته باشد دهم آنکه هنگام
خواب دارو بخورد و این آنرا خوبست که ضعف ... باشد مقاله اول
در ذکر ادویه مفرده مشتمل بر چند باب بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که مؤلف
قلم بر قلم گذاشته نقل از کتب معتبره حکمای هند مثل ...
و ست سر ... و نکت و غیر بر داشته اگر در ضوابط علاج بعضی
علل تفاوتی و در خواص و مزاج ادویه خلافی ظاهر گردد از سبب
اختلاف قواعد حکمای هند خواهد بود و مؤلف از اندیشه تطویل
همه جا طریق اختصار نموده مجملی که بنا بر قواعد طبی خواص آنها
فی الجمله بر خوانند ظاهر گردد درج مینماید باب الاول فی حروف
الالف آنب و فارسی زبانان انبه گویند و آن میوه ایست مستغنی
از تعریف و توصیف دو قسم بود داغی و باغی و باغی را باز اقسام
مختلفه است چون کوچک بود و استخوان که بالای مغز باشد و آنرا
جالی گویند سخت نشده باشد ترش و زمخت و گرم و ... خون غلیظ ...

علتهای حلق دور کند و امراض بلغم و صفرا و خون زیاده نشاند و ضیق
النفس آورد و باد بدن و صعب دفع کند و شکم را نرم کند
و چون با فلفل و نمک بار کرده بخورند بینی و دهن خوش کند و چون
استخوان روی مغز سخت شود بهترین خاصیت دارد و انبه می خو
نشاید خوردن صفرا و حرارت افزاید و جوشش آب و دهن حادث
نسازد دوبت و در هیسته و سرفه پیدا آورد باید انبه که مطلقا
در وی ترشی نباشد و بهترین انبه شیرین آنست که در ماه
جوشش پخته گردد و بیشتر از آن اگرچه انبه پخته گردد و شیرین شود
در مرتبه کمال نخواهد بود پس اولی آنست که در آن وقت از خوردن
انبه خود را نگاه دارند و چون انبه پخته و شیرین گردد باد و صفرا
و بلغم و تشنگی و ماندگی دور نماید و فربه سازد و حرارت
و تنگی دهان دفع نماید و منی افزاید و بعد خوردن قوت
بخشد و فرح آورد و نور افزاید و جمیع امراض بلغمی و صفراوی
و بادی و اقسام فساد خون مانند جذام و برص و غیره را مفید است
و انواع اسهال حتی خونی و سنگهرنی را نافع باشد و قبض کند
لیکن باید اصلا ترشی در وی نبود و اگر با روغن خورند قوت
بدن بیشتر دهد و هاضم و ملین بود و طریق خوردن وی آنست

بدان

که اگر نرم باشد بدست مالیده نرم کنند و شیره او را که بشاخ چسبیده
نی باشد تیز سوراخ کرده بمکند و یکی بشیرینی تا چین انبه هم مانند
که آنرا اهل هند چیپه نامند بیرون آید بعد بمکان بستان مانده
مهربان ببرد دهان بگرفته بهی شیره اش بمکند تا رقیقه الو خورده شود
چیزهای بعضی که از خوردن موی بهم رسد از خوردن در تشتا انبه
بار مقصود است و بعضی از حکمای هند از همه ما خوطه شنیده
انبه را از جانب نارک با آلوده بخورند و به کار فرموید خوردن نیز
از جهت بسی ممنوع است و بعد از خوردن انبه سفوف زنجبیل
و دوغ شیرین تازه اندکی بخورند که مصلح تلخ وی است و درد
تقلیل و تلطیف طعام و شراب کوشند و انبه بر سه قسم است
یکی را رای آنب گویند و آن راست قره و شیرین و متوسط القوام بود
و اکثر انبهای جز دتنک پوست بدین صفات باشند و انبه را سبب
مزه آنست که هر چند بخورند طبیعت از وی نفرت نکند اگرچه فصلی کرده
دوم تمنا راج آنب و وی آنست که با صفات مذکوره میوه اش
غلیظ و خوش قوام بود سیوم از صفات مذکوره خالی باشد قسم
اول بهتر است از دویم و دویم از سیوم و پوست لساق انبه و بیخ
بیخ وی و مغز تخم او سرد و زحت و خوشبو و قابض بود و مزه

دهن دهد و کل و برك او قابض و هاضم و انبه الحوانی عکل الحکاوه
پدید آورد آخار جام آن بجایست خوب خوردن با آورند و فره دها
بخشد بود و انبه را کشاید با کشا خوردن اچه کم برد اهل هند
یا نرده میوه است که خوردن آنها بر بیها و هضم است و انبه را او
است این چند میوه است که خورده شد بر بهار .. بدین بود
زهر چه در آن دی بود در شمار .. جاموی و منور و نارکیل و کیله و بهس
چارولی است و املی و نارنج و کنار .. کنکیر جیا است و کیله مع بار
انکوله .. سیب است و انبه و کلر و آخرش خیار .. انار و آن دو قسم
بود ترش و شیرین ترش وی دافع باد و بلغم باشد و شیرین دافع
بلغم و باد و صفرا هر سه را و زود هضم بود و مطلق انار شیرین و ترش
کشنده قابض و سبك و زمخت بود اشتها پدید آورد و لطیف
کننده معده و جگر گرم باشد و سرفه و کوفت بدن زایل سازد
و لذت ها چی کو رنیست و چون در هونج طبیب شنیده شد که انار
ترش و آمله صحرایی و کوبت بخته بخلاف جمیع ترشیها دافع صفرا
اند الاچی و آن قاقله است دو قسم بود خرد و بزرك در خواص
هر دو نزدیك بهم اند معتدل بود و تلخ و خوشبو باشد صفرا
و علتهای بادی و بلغم را دور کند و مضر بود بسینه و شهوت

جماع

جماع و الاچی بزرك اقوی بود از کوچك ادرنه یعنی بیدانجیر دو قسم
بود سرخ و سفید تلخ و تیز و گرم بود بلغم و تب و ضیق النفس
و سرفه و آماس و علتهای خونی بود و دار سرو بی مزگی دهان دفع کند
و روغن تخم وی ملین باشد اندرایی و آن حنظل است دو قسم بود
خرد و بزرك در خواص نزدیك بهم اند تلخ و تیز و تند و مسهل
اخلاط صفرا و بلغم بود و چون بر اورام صلب نهند و بر آماس نهند
طلا نمایند محلل و منضج باشد و حنظل بزرك را اهل هند کنکره
تلخ و خربزه تلخ نیز خوانند انترونیل و وی تلخ و شیرین بود صفرا دور
سازد و منی زیاده کند و علتهای پیری دفع کند و قوت بدن
دهد ایشوری تلخ بود و دمه و سرفه و علتهای سینه و بهار دفع
اترن وی تلخ و سرد بود صفرا و بلغم و سرفه و ریشهای کهنه و کرم
دفع کند و روشنی باصره افزاید و یك قسم دیگر از ان می باشد که از ان
بنتا نیری گویند و بوکری نیز خوانند و آن نیز تلخ بود سرفه را
دور کند و منی را بیفزاید و عقیمه اگر خورد حامله گردد املی
زمخت و ترش بود دافع صفراست و در کهن پیدا میشود امرت
ولی زود هضم و تلخ مزه بود و علتهای پیری و ریشها و برقان
و آماس را نافع بود و در چیتور پیدا شود ازوسه و اتسه نیز گویند

وبه

تیز و سرد بود صفرا و خون و بلغم و یرقان و رمه و سرفه و سوزاک
و بیماری تب دق و غثیان را زایل کند حکمای هند میگویند که
درد هر که او رو بسته به هم رسانیم که چرا عماری با تخاد را آید و
این مبالغه است در خواص آن اتر دونه تیز و گرم بود چهره روشن
سازد و باد و بلغم و قولنج و دردسر و بدبوی دهن و بدهضمی
دفع کند و فرح بخشد اتلی و آن بر دو قسم است یکی سفید و دیگر
خاردار و هر کدام بسونسکرت یعنی لغت هندی نامی علیحده دارد
هر دو تیز و گرم بود کرم شکم و امعا و غیره دور نماید و سفید را
از جمله رسایین دانند انباره سیاه پخته خورند نپخته و ترش
باشد بلغم و علتهای باد و بلغم دفع کند و مزه دهن خوش سازد
و اشتهای طعام آورد اکاره او را جهره نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود
بلغم و بواسیر و خارش بدن را فائده بخشد اکاس سنج و او سرد
و تیز بود و بلغم و باد و زخم و ریشها و خارش و زهر را نفع کند
و قابض باشد و مقوی بود اسکند اکثر برانند که آن بهمن سفید است
تیز و گرم و تلخ و بدبوی بود قوت بدن دهد و سرفه و دمه
و ریشها و علتهای کهن را نافع بود انده ویری باصره را مفید است
زهر موش و زهر زخمها و ریشها و علتهای چشم را دور کند

بهمن سفید غیر اسکند است و اکثر مردم خطا فاحش کرده اند

آدرک

ادرت بهکت ترجمه آفتاب پرست است یعنی هر جانب که آفتاب باشد
توجه برگهای او با آن جانب بود و آن دو قسم است خرد و بزرگ تلخ
و گرم بود بلغم و دردهای بادی و قولنج را نافع و استسقا و بیی کرمی
دهن را سود مند بود و اشتها آورد اشمل یتنی شیرین و تلخ و
سرد بود قی و خون با صفرا و سوزاک و اسهال را نافع است ابو
از جمله سبزیهاست ترش و تیز و اندک گرم بود اشتهای طعام
دهن بیفزاید اسهال و بواسیر و بلغم را دفع کند ادرک و آن زنجبیل
تازه است تیز و گرم بود و هاضم و مقوی سینه بود کیفوش
وی شیرین و سرد باشد اماس و علتهای حلق و بلغم دفع کند
اجوان ناتخواه است تلخ و تیز و گرم بود باد و بواسیر و بلغم
و درد شکم و نفخ و کرم و قی را نافع است و مسهل بود و صفرا زیاد
کند اکنی مجار تیز و بسیار گرم بود باد و علتهای سینه و بلغم
و درد مفاصل را نافع است و صفرا زیاده کند و آن بر روی آب
دریایی که مغرب رویه هند است به هم میرسد اریت لون تیز
و تلخ و شور بود باد و بلغم دور کند و بدن گرم سازد و صفرا
بیفزاید و قابض بول و شکم بود اجمود و آن کرفس باشد تیز
و گرم بود سنگ مثانه بریزاند و بدن را بی نمو سازد و قرص دهان

هوش کند و فهم بیفزاید و باه و بلغم [illegible] دفع [illegible]

شنیده شد که آن را [illegible] از [illegible] نوع [illegible] سازند و بعضی

گویند آن [illegible] و بعضی گویند درختی [illegible] است

و دو نوع بود یکی [illegible] یکی از [illegible] بعضی بو [illegible] و دیگری گوشت

و صمغ سازد بسیار ترش و [illegible] و گرم بود باد و بلغم و [illegible]

و کوفت ببرد و آماس را دور کند و [illegible] بزرگی دهن را بسیار نافع بود

و آن را [illegible] بود [illegible] **ایتوش** تلخ و تیز و گرم بود [illegible] بلغمی

و تب صفراوی و اسهال بلغمی و سرفه و زهر [illegible] را دفع کند

این سه نوع بود سفید و سیاه و سرخ و در خواص هر سه مساوی

اند **ایکر** [illegible] را گویند تیز و گرم بود [illegible] دهن بیفزاید

بلغم و علتهای باد و درد حلق و ریشها را دور نماید **انبی هلدی**

یعنی [illegible] تیز و ترش و گرم و زود هضم بود مزه دهان

بیفزاید تب و بلغم و خارش و ریشها و علتهای دهن را دفع

کند **ایلیا** و آن عبارت از صبر است بعقیده حکمای هند

سرد است صفرا و بلغم و ضیق النفس و درد جگر را بطریق اسهال

دفع نماید گویند پیچ امعا آورد و مصلح وی مقل و [illegible] که

و زعفران است با یکدیگر [illegible] کنند و وقت شب بالای

طعام

طعام خورند تا در فم معده بود اخلاط و مواد فاسد که در [illegible]

و حلق است [illegible] کرده دفع کند و اگر با اطفال شیرخوار [illegible] دهند

هر فاسدی که در شکم باشد براند و پاک سازد بهتر آنکه [illegible]

دهند تا از آن بطفل رسد **ابهیم** یعنی افیون جمله علتها که

از رطوبت بود دفع نماید و منی بیفزاید و قوت بدن [illegible]

و چون با زعفران سعوط کنند نزله را برطرف سازد و اگر [illegible]

و اورام طلا نمایند دافع مواد بلغم بود و افیون هند بهتر آن باشد

که در زمین مالوه پیدا میشود و آن بر چهار نوع است اول [illegible]

و آن را جهارن گویند دوم سیاه آن را مارن خوانند سیوم زرد

آن را دهارن نامند چهارم مخلوط بهمه رنگ آن را سارن گویند

قسم جهارن هضم طعام کند و مارن کشنده بود و دهارن [illegible]

سازد و سارن مسهل باشد و چون تلخ است بنابر قول [illegible]

باید سرد باشد و حرارت ظاهری آن از سبب [illegible]

بود **ابنوره** اهالی هند هرگاه چند قسم [illegible] جنگلی را یکجا کرده

بپزند آن را ابنوره گویند مشهی و هاضم بود و قوت بدن دهند

و چهره نورانی سازد و باد و بلغم و صفرا [illegible] را

دفع کند زود هضم و منی افزاید و فرح آورد [illegible] اسهال را

سعید خواب بود آبکندویه دارو انواع بود برآمدن و کوه جانب [illegible]
بود باد کم کند و ریشت و جمیع بدن دور فع نماید و دردی که بواسطه
ارکان خرد باد بود [illegible] سنان زرد [illegible] تلخ و تیز بود و بیخت بود
علتهای جوفی و صفراوی را دفع نماید انکوالو شیرین بود نرم
و در [illegible] هضم و منور بدن بود و مفرح آورد بلغم و صفرا اورا
[illegible] بعضی گویند حریق سیاه است شیرین
[illegible] بود صفرا و سودا و حرارت و تشنگی و تب
[illegible] باد و [illegible] دفع نماید انذرجو و آن لسان العصا
[illegible] است که کالاکوره گویند تیز و تلخ و سرد بود
بلغم و باد و خون با صفرا و حرارت و اسهال و انواع تب و درد
شکم و بواسیر را منفعت بخشد انگوله تیز بود بدن را نورانی
کند علتهای بلغم و باد را دور نماید و سیماب را پاک کند
و مسهل بود و با انگوله نباشد نشاید خورد ارجن گرم و زمخت
بود دافع بلغم و صفرا و دانهای حرارت باشد و مانند کی
ذوق نماید و مضر بود با امراض بادی آک و آن دو قسم
بود سفید و سرخ در خواص نزدیک بهم اند لیک سرخ اقوی
بود و اهل هند [illegible] در خواص آن پرداخته اند و از ادویه

کبابانند

کبابانند گرم و تیز بود اشتها آورد [illegible] آماس و [illegible] با و خارش
و سستی [illegible] گرم [illegible] کند [illegible] آک [illegible] آماس
و کرم [illegible] بادی و بلغمی [illegible] دفع آید [illegible] آن
نکو [illegible] و با آب خمیر کرده بر کرهها بندند اگر بخته بود تحلیل دهد
و الا زود به ریم آید مانند دمل و غیره اشنوک سرد و مفرح
آورنده بود گرم معده [illegible] صفرا و حرارت و مانند کی
و قولنج و درد شکم و نفخ را دور کند اونت کتاری یعنی بادنجان
دشتی موثر و گرم بود علتهای سینه را دور نماید و تخم او [illegible]
و سرد بود منی زیاده سازد اجوائن سه نوع بود و هر سه
تیز و گرم بود و بر زبان حاجت [illegible] آنان که [illegible] خون و بلغم و باد
و امراض چشم را دور کند انبهل و آن [illegible] است
سرد و شیرین بود صفرا و خون حرارت و قی و کرم شکم [illegible]
را دفع نماید و دو قسم است بهل دیگر می باشد یکی سفید دوم کبود
آنها نیز در خواص نزدیک به بادر بجویه است لیک کبود خوش بو
و بسیار فرح آورنده بود و خون با صفرا [illegible] نشاند و یک قسم
دیگر نیز می باشد که اتّ بهلی خوانند آن هم در خواص مثل
آنهاست اکروت و آن گردکان است چرب و گرم و سرد و شیرین

نماید

و [illegible] بود و بلغم را زیاده کند [illegible] و صفرا [illegible] خونی را دفع

آلو [illegible] چهار نوع بود [illegible] یکی [illegible] و آن یکی [illegible] و آن یکی کل [illegible]

تلخ [illegible] آید و هر چهار [illegible] بود [illegible]

و [illegible] خون [illegible] کند و [illegible]

آلو [illegible] و آن آمله است ترش و شیرین و سرد بود

[illegible] و او از جمله [illegible] صفرا و حرارت [illegible]

[illegible] را دور کند دفع غثیان و قبض و نفخ بود و قسم

دیگر بود که آن را کابلی آمله گویند و در خواص مساوی اند الا

آنکه اولی اقوی باشد انبلی و آن تمر هندی است خام او ترش

[illegible] و مسهل صفرا بود و پخته او شیرین و ترش و مسهل

باشد و صفرا و حرارت فرو نشاند و نفخ و قبض را دفع نماید

و چون کهنه گردد و با شکر یا قند یا نبات خورند دافع صفرا

و حرارت و بلغم نیز باشد خصوص حرارت آفتاب و چون طلا کنند

جراحتها را نیکو سازد و برگ آن اماس و امراض خونی را نافع باشد

و [illegible] پوست درخت وی اشتها آورد و خوردن انبلی ناشتا

بسیار منفعت است انبار [illegible] ترش و مضر بسینه و حلق

بود و پخته او شیرین و ترش و چرب باشد صفرا و بلغم دفع کند

آلش

نماید

آلیش [illegible] ترش بود [illegible] بلغم [illegible] بود [illegible]

[illegible] کند اگر [illegible] و آن [illegible] نام [illegible] بود و هر کدام

نام [illegible] و در خواص [illegible]

[illegible] و خوشبو بود اشتها [illegible] آورد و چون با آب [illegible]

[illegible] را دور کند اسیر گیا او تلخ و تیز و [illegible]

و خوشبو بود بلغم و سرفه و درد شکم و سیلان منی و [illegible]

مثانه و تقطیر البول را نفع بخشد اشنوی تیز و تلخ و خوشبو بود

[illegible] سازد و منی افزاید باد و صفرا و بلغم را دور کند [illegible]

یعنی طلق و آن چهار نوع بود سفید و زرد و سرخ و سیاه

سفید جهت عمل نقره بکار آید و زرد و سرخ جهت عمل طلا

و سیاه جهت دارو بکار آید و سیاه نیز چهار قسم بود [illegible]

[illegible] و [illegible] علامت ابرک [illegible] آنست که چون بر آتش

نهند آوازی از و بر آید مانند آواز ضفدع و علامت [illegible]

ابرک آنست که بر آتش مانند کفچه مار آواز دهد و علامت [illegible]

ابرک آنست که بر آتش مانند [illegible] صدا دهد و علامت [illegible]

ابرک آنست که بر آتش هیچ صدا نکند و ابرک سیاه باد [illegible] و

زخمها و [illegible] را دور سازد [illegible] است

کرم و شیرین بود فساد خون را نافع باشد و بلغم و صفرا افزاید
و چون بر طلا نمایند بر اورام و آماس سود دهد اورجیه یعنی خنثی
و آن را بالکه نیز خوانند و بیابید انکرزیت و آن اسپغول است
و اهل هند لسپوکل نیز خوانند انلوط قطر را گویند کوشت
هم خوانند و بیابید اهلیلم و آن تذرا الرشاد است گرم و تیز بود
اگر بسود و بر اورام طلا کنند به سازد احوار خراسانی و آن بذر
البنج است [illegible] آسکن و آن حب الزام است و بعضی
گویند انجره [illegible] سپند سوختنی را خوانند اشالی بعضی
بواسیل که انالی شقاقل است افرک و آن نیشکر است
بچینی شمرت به سیر دی و کاندم دارد و بیابید امهات
و آن عبارت است از آب شیرین و سرد و هاضم بود و مقوی بدن
بود تشنگی و حرارت و دوران سر و بیهوشی و خواب و
کاهلی ببرد و عقل و قوت و منی بیفزاید و آب بر چند قسم بود
یکی آب باران دوم آب شبنم سیوم آب تگرگ چهارم آب چشمها
پنجم آب چاهها ششم آب نهرها هفتم آب حوضها هشتم آب دریاها
[illegible] اما آب باران قبل از انکه بر زمین افتد چون بگیرند شیرین بود
و باد و بلغم و صفرا همه را دفع نماید و تشنگی و حرارت

فرو نشاند

قسط

اسفناه

خواص آب

صاحب کتاب در هر دو لغة غلط کرده

فرو نشاند [illegible] آنکه بر زمین افتد نشاید خوردن مگر آنکه روزی
چند بر آن بگذرد و آب شبنم [illegible] در خواص مانند آب
باران باشد و [illegible] شیرین و سبک بود و اشتها پدید آورد و صفرا
دفع نماید آب چشمه شور و سبک بود و دافع بلغم باشد و صفرا
بیفزاید و آب آب نهر شیرین و سبک بود و دافع بلغم باشد و
و پاک و هاضم بود و بگرمی مایل باشد و اشتها پدید آورد و بهتر
آب نهرها رهند آب نهر [illegible] است که بگنگ معروف است
از تطویل اندیشیده بتفصیل خواص آب دیگر انهار که از هند و سند
بیرون است نه پرداخت مجملا ضابطه حکمای هند آنست که نهری
نهری که بجانب شرق جریان دارد آب آن باد افزاید و آنکه بجانب
غرب جاریست صفرا زیاده کند و آنکه سوی جنوب رفته بلغم
متولد سازد و آنکه طرف شمال شتافته هاضم بود و آب حوض
شیرین و ثقیل بود در هر چهار ماه برسات و دو ماه اول زمستان
خوردن آن ممنوع است آب دریا خود شور و گرم و بدبو بود
امراض خونی و حرارت پدید آورد و صفرا بشوراند و بدن را
بی نور سازد و در چهار ماه بارندگی آب باران و چشمه
باید نوشید و در دو ماه دیگر آب چاه و در دو ماه دیگر [illegible]

چون بنوشد در چهار ماه تابستان و آب نهر و آبی که از چشمه‌ها بر آید
چهار ماه ایشان گرم شده باشد نیکو صحیح بود و دافع باد و بلغم و صفرا
باشد و آبی که می‌ریزد در آفتاب و سبب دق‌ها و جماعت باشد صفرا
واخراج و تشنگی و گرمی واندهر و کرد و تپش سر و بیهوشی و کوفت اعضا
دور کند و آبی که در وسر کیتن و یا شاش و یا چیزهای دیگر
مانند بیخهای اشجار و برگها افتاده باشد یا از آفتاب گرم شده
یا از اختلاط ارضی و غیر آن غلیظ گشته و کف بر آورده و آبی که
نوری در روی بود و آبی که گرم داشته باشد و آبی که در روز
سنگین بود و آبی که بر و آفتاب و ماهتاب نتابد نشاید خورد
و همچنین آبی که در روز گرم کرده باشند شب نباید خورد و کذا
بر عکس و اگر شخصی صحیح المزاج وقت شب بجای آب سرد آب گرم
خورد باد و بلغم و بی مزگی دهان دفع کند و آب اگر سر شب بخورد
اشتها بر طرف سازد و اگر نیم شب بخورد باصره را قوت بخشد
و عقل افزاید و اگر صباح ناهار خورد جمیع علتها را نافع آید
و اگر بعد از طعام خورد فربه شود و اگر قبل از طعام خورد لاغر
گردد و اگر در اثنای طعام خورد اشتها آورد و بر هضم یاری
دهد و اگر آب بسیار یا کم بخورند طعام هضم نشود باید کم کم

دو سه دفعه بخورد و آبی که از زمین سرخ و یا سفید بر آید باد
و بلغم و صفرا پیدا کند و هر چند سنگین سازد و در هضم باشد
و آبی که از سنگ بیرون آید باد و بلغم و صفرا دور کند و پاکیزه
و لطیف و شیرین بود و آبی که از زمین سیاه بیرون آید بسیار
شیرین بود باد و بلغم و صفرا و جمیع علتها را دور کند و آبی که
در کوههای رود خانه بسیار نمک افتاده باشد و آن را بهندی
ده گویند اشتها آورد و شیرین و سبک بود باد و بلغم دفع کند
و زمینی که ارضیت آن غالب است آبش ترش و شور بود و در زمینی
که عنصر آب بسیار باشد آب آن شیرین بود و در زمینی که عنصر
ناری غالب باشد آب آن تلخ و تیز بود و در زمینی که عنصر
باد بسیار باشد آب آن زمخت بود و آب چاه نکول دهش شیرین بود
عمر دراز کند و منی و نور بیفزاید و قوت بخشد و فربه سازد
باد و صفرا و بلغم را دور کند و آب انوپ دیش که بیش از ین مذکور
شد چرب و شیرین بود صفرا دفع کند و بلغم و باد و شوکی
و خارش پیدا کند و آب سادارن دیش مزه دهن دهد و اشتها
آورد و هاضم بود و فربه سازد و کوفت اعضا و تشنگی و باد
و بلغم را دور کند باب الثانی فی جماع الباه بدالسه



وآن میوه هندی است ترش و شیرین او خورد بود حرارت و ... برطرف
سازد و دافع باد باشد و صفرا انگیز آید تمام آنرا اشتها بخود دهد
بلادر بهلاوه وآن نیز از میوهای هندی است خوش تر بود و دافع
باد و بلغم و صفرا باشد و فرح و قوت بخشد و در کوه کن میشود
پشتا لو دو قسم بود سرخ و سفید شیرین و سرد و در هضم
و دافع صفرا بود تقطیر البول و حرارت و تشنگی را دفع نماید
و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و هاضم بود و بند الوی سرخ
را رتالو گویند و در حرف را گفته شود **پیپلی** وآن فلفل دراز
است گرم و تیز و تلخ بود تپ و باد و دمه و سرفه و بلغم را دور کند
و منی بیفزاید و بدن را نورانی سازد و قسم دیگر باشد وآنرا
گج پیپلی گویند تیز و گرم و قابض بود بدن را نورانی گرداند
و بلغم زیاده کند و پستان و گوش بزرگ سازد **پیپل مول**
وآن دار فلفل است تیز و گرم بود بلغم و کرم و علتهای بادی را
دفع کند و مشهی طعام بود و صفرا زیاده سازد و آتش معده
برافروزد **پیپل** بسیار شیرین بود و زمخت و سرد بود صفرا و بلغم
و خون و حرارت را دور کند و میوه پخته درخت پیپل دافع امراض
فرج زنان بود و سینه را مفید باشد صفرا و خون و حرارت

وقی

وقی و تشنگی و نی مزکی دهن را نافع بود و نوع قسم دیگر می باشد که آنرا
بادرس پیپل خوانند آن ترش و شیرین و زمخت و مسهل بود **بهونبری**
وآن کلیست خوشبو و سرد و مسکن بود و خوش طعام از آن بسیار
از گلها ترجیح دهند و نباتی که از این گل بر می آید بسی شیرین و خوشبو
باشد جهت حکام و سلاطین جمع نمایند بسیار و کم یابد و عزیز است
بر زمخت و شیرین و سرد بود صفرا و بلغم و تپ و حرارت و تشنگی
و بیهوشی و زخمها و ریشها و آماسها را نافع بود و قابض باشند
بای برنک یعنی برنک کابلی تیز و گرم و زود هضم بود و باد و بلغم
و نی مزکی دهان و دوران سر و کرم شکم خاصه حیات البطن را دور کند
و اشتها پیدا آورد **بنسلوچن** وآن طباشیر است عفص
و شیرین و سبک بود سرفه را نفع بخشد و قوت بدن و منی بیفزاید
و فربه سازد و اشتها باز دید کند و تپ و زردی چشم و برقان
و حرارت و سلس بول را نافع بود **بکمت** تلخ و تیز و شیرین بود
و در رفع صفرا آیت بود و خون با صفرا آمیخته را نیز دفع نماید
و بیهوشی و حرارت و تپ و ریشها را دور کند **بکاین** گویند
درخت آزاد است فواید در غمی تازه و خشک آنست زمخت
و تلخ و تیز و چرب و خشک است جمله علتها را نفع بخشد و بلغم

وصفرا و خون فاسد و در ایذای سوزندی و آماس بادی ...

و مثانه بریزاند و برای علاج بیحی و جذام بهتر از این دوائی

نیست و تخم وی اگر رسیده و زرد سنده باشد نیم من بوزن هند

یا پاو من آن را پخته با او بندی کند و سه هفته در زمین دفن کند و آنگاه

تا شش ماه هر روز یک کاسه آبخوری بخورد بالکاه برند یعنی

رو سخت سرد و تلخ بود تشنگی و حرارت و تقطیر بول و سنگ

مثانه را نافع باشد پاپرا و آن شاهتره است بهندی پت

پاپره گویند سرد و تلخ بود صفرا و تب صفرائی و بلغم

و فساد خون و حرارت و نی ... ها نافع است و دوران

سر دفع کند بالک یعنی حشیش ... و آن عبارت از نبات است طبع

وی خشک بود و جهت نشف رطوبات فضلی معده بی نظیر است

و اشتهاء طعام پدید آورد و چون سودا انگیز است نشاید بسیار

خوردن و مواظبت کردن بول سرخ مرصاف را گویند بول سیاه

صبر سقوطری را خوانند بهنکره و آن گیاهی است مشهور سبز

و سیاه و زرد بود و هر سه قسم بهنکره تیز و گرم بود باصره را

روشن کند و موی سیاه نماید بلغم و آماس دور کند و

بهنکره سیاه را از جمله رسایین دانند و کرخواص او رسالهای

علیحده

بیگن و کریله و ککوره گرم و خشک

سودا و بلغم را کم کند و اشتها را زیاده کند

و بلغم گرم و ... پختنه با گوشت

باد را نفع کند و روشنائی چشم را بیفزاید

علیحده نوشته شده است بهنوره ... با ... فساد ... و امثال آن

تلخ ... گرم بود علتهای خونی و طعنی و صفرائی دفع

کند و خونی که دایم از عورات رود و نیز استحاضه را زایل سازد

گویند چون عرق است صلاح آورد بیمار ... گویند تلخ

و گرم و دیر هضم بود تب بادی و صفرائی و حرارت و اسهال و

سنگ مثانه و درد شکم را دفع کند و استخوان شکسته درست کند

و در گجرات و اسنویل گویند و در اگره و دهلی نونی شخ ...

نامند چون آنجناب را اعتقاد تمام بخواص این گیاه بود اکثر

امراض را بدان علاج میفرمودند بدین سبب نون ...

قسم دیگر بهار می باشد که آن را انیسری گویند در خواص کم ...

دارند بابچی تیز و تلخ و گرم بود علتهائی که از فساد خون باشد

ببرد و قوت باه بخشد و تن را هشیار کند اگر هر روز یک ...

از آن بخورند خداوند جذام و برص را سخت نافع بود بیلگری

خوش مزه بود و قدری گرم باشد باد و بلغم و جذام و دمل را

نافع است و در مفاصل را سود دارد پیتونیا دو قسم بود

سفید و سیاه و او مشهور است بکالا ... و ...

بود منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و خون با صفرا دور کند

بهارم

ودافع باد و بلغم و صفرا باشد و از آن دو نوع معرب هندی است **برنی**

در خواص مانند هلیلون بود که کفته شد **هلیلهٔ سیاه** و آن دو قسم

بود یکی را بهار زموته خوانند و اول عبارت از سعد هندی است

دوم را ناکرموته هند و آن سعد کوفی است سرد و خشک و تلخ و

هاضم و قابض بود تب صفراوی و بلغم را دور نماید و هر دو

در خواص قریب یکدیگر اند از جهت بدل یکدیگر باشند ولیک

حکمای دکن بهار زموته را در دوا بیشتر استعمال کنند و در

خواص ایشان ناکرموته چند ارند و حکمای گجرات و اکره و دهلی

ناکرموته را در دوا و غیره بیشتر استعمال کنند و موته تنها

گفته هر دو سعد را خواهند **بج** و آن اکر ترکی است حرارت غریزی

برانگیزد و منی زیاد کند و اشتها پیدا آورد و نفخ و خلط ببرد

و یک قسم بج دیگر می باشد که اهل هند آنرا وج خوانند نیز نرم و گرم

و سریع التاثیر بود بلغم قطع نماید و چون بر آماسها و کرها

طلا کند سود دهد **بانس** و آن عبارت از نی است و وی دو نوع

بود یکی مجوف و دیگری غیر مجوف و هر دو قسم دل را تقویت نماید

و بدن را قوت بخشد اندک زمخت و بعد از تلخ و سرد بود تقطیر

البول و سرفه و بواسیر و صفرا و حرارت و خون زیاده را نفع

دهد

برنی دهد و استسقا را دفع نماید و درد شکم را دور کند و ضرر فم دهن بیفزاید

و هضم طعام نماید **سهنه** ترش باشد و اچار از وی سازند

وی چون تازه باشد تیز و تلخ و ترش و گرم و خشک بود و سنگ

و صفرا و خون و حرارت و تقطیر البول را دفع نماید و مزه

بیفزاید و بهترین اچارهای هندی بود نخست در آب نمک کنند

بعد به آب بشویند و خشک کنند انگاه در سرکه و ترشی اندازند

پسته یعنی مجد به و آن بهترین ثمر درختهای بنگاله بود و بستگی

بول بگشاید و سرفه و علتهای مثانه دفع کند و سنگ آن بیرون آرد

و مانع بیرون آمدن مذی بسیار باشد تشنگی صفرا را دفع نماید

و منی بیفزاید و فربه سازد و قوت بدن دهد و شیرین بود

بهمین بته بیخ است مانند چغندر و کدو در زیر زمین شود

سرد و شیرین بود و دیر هضم باشد بدن را نیرومند سازد

و خون با صفرا دفع نماید و بلغم قطع کند و رطوبت منی زیاده

سازد و فربه کند **بینگن** و آن بادنجان است تیز و شیرین و

بسیار دیر هضم و نفاخ بود خاصه وقتی که با پوست بخورند

و چون پوست وی دور کنند نفخ کم کند و بادنجان گرم و خشک

است تیزی او خون بسوزاند و سودا کند و طبع را سرد دارد

ودیر گوارد و نفخ آورد و دافع صفرا بود و باد بیفزاید و قوت
تن دهد و فربه سازد و چون زنان وی پوست کنده بخورند
زود هضم کرده بلیک که بادنجان را هر قسم که خواهند بپزند
اول جوش داده آبش بریزند آنگاه بکار برند و با چیزهای
منفخ نخورند و ادمان و بسیار خوردن آن ممنوع است و از بیماری
قوی زیست که رئیس الحکمای عصر و فقیر بود شنیدم که بادنجانی
که افی ... مانده باشد و سخت شده بهیچ وجه نباید خورد
که کیلوس اوبد باشد و نفخ کند و امراض صعب بهم رساند
پودینه و آن نعناع است گرم و خشک است هضم طعام کند و
بلغم باز دارد و کرم شکم بکشد و قوت جماع بیفزاید
و چشم روشن سازد **پوکر** تلخ و تیز و گرم و خشک و قابض
و هاضم و دافع بلغم بود خون فاسد را باصلاح آورد و تخم آن
و خشک است بول براند و دافع باد و بلغم و صفرا بود و تپ و
جذام و ضیق النفس را که از غلبه بلغم باشد نفع بخشد و سیلان
منی را ببرد **پهلانوره** و آن بلادر است تیز و تلخ و زمخت و گرم بود
کرم شکم و باد و سیلان منی را نافع است و میوه او شیرین و زمخت
بود و اندک گرم بود بلغم و دمه و کوفت بدن و نفخ و قبض و درد

وکرم

وکرم شکم و باد دور کند و چون خشک باشد و بحلوا در آورده کنند همان
مزه میوه تازه دهد و صفرا باز دارد که او را ... بزرگ ...
فرح آورد و اشتها پدید کند و تشنگی و حرارت و باد دفع نماید
و در دفع صفرا بی شبهه و نظیر باشد **پیسکهپره** و آن دو نوع
بود سفید و سرخ و هر دو تلخ و تیز و گرم بود و اشتها آورد و چون
تازه و سبز و برا کوبند و نه درهم آب او باد و از ده توله شیر گاو
بخورند حبس بول دفع شود و اگر بیخ بیسکهپره سفید که او قوی
از سرخ بود در سایه خشک کرده و باب یا گلاب ساییده در چشم
کشند موی پلک که ریخته باشد بروید و دمعه را زایل سازد
و چرب چشم ببرد و پیشتر درد ... معمول است
براهمین گیاه است تلخ و تیز و هاضم و قابض باشد صفرا و بلغم
و خون فاسد ببرد و بسیار نفع بود **بهین ترور** یعنی ... دو قسم
بود خرد و بزرگ بزرگ را انول و ترور خوانند و خرد را بهین
انول و بهین ترور نامند و آن سناست تلخ و تیز بود و مسهل
بود تپ و برص و بلغم امعاء و بهق را دور کند و از جمله ادویه
مسهل است و اگر شیره آن را سه هفته سه توله با هم وزن روغن
کنجد بخورند سوزاک را دفع نماید **بهین نیب** و آن نوعی از درخت

نیف است و در باب نون بیاید و بعضی بر آنند که بهمین نیف را
کرانیه نیز خوانند بهمن بیزی ساک است و او را بهمن بیزی
از آن گویند که ساق و شاخ ندارد و همین برگ او بر زمین افتاده
باشد تیز و تلخ و سرد و قابض بود باد و صفرا و بلغم و بواسیر
و علتهای خونی را نافع است و اشتها پدید آورد بیرنج و آن شاه
هندیست و تحقیق آنست که وی برگ درخت دارچینی است
زود هضم و تلخ و گرم بود بلغم و باد و زحیر و علتهای مثانه و جرب
را دور نماید و دهن و دماغ را پاک سازد بهانکره در بیجاپور
از شاه نواز خان شنیدم که آن درخت دارشیشعان است و
کاینهل پوست آن باشد تیز و گرم و زود هضم بود بلغم و باد
و بی مزگی دهن دفع نماید و اشتهای طعام بیفزاید بنر بنوا
و آن بسکهیره است و کنست پادل کل است بغایت خوشبو
دو قسم بود سرخ و سفید هر دو تلخ و تیز و گرم بود و آماس و نفخ
و قی و ضیق النفس را دور کند جیر و آن عبارت از کنار آب
بر چهار قسم بود یکی را بیر مطلق گویند و دیگر را رای بیر و ثالث
را بهین بیر رابع را جنی بیر اما قسم اول نارس او زمخت و ترش بود
و رسیده او شیرین و ترش و گرم بود دهان را خوش مزه سازد و

بلغم باشد و اسهال و فساد خون و کوفتن بدن و تشنگی را دور نماید
و برگ او را چون کوفته بر بدن شخصی که هیضه شده باشد طلا نمایند
صحت بخشد و تب و حرارت را دور نماید و پوست درخت او جراحات
به گرداند و تحمس جمیع امراض چشم بی نظیر است و رای بیر بهتر
از قسم اول باشد و بغایت شیرین بود و سینه را نافع است و دیگر
خواص همچو قسم اولست و بهین بیر و جنی بیر شیرین و ترش
و هاضم و مشهی بود صفرا و خون زیاده کند و باد و بلغم دفع
نماید و خوردن کنار ناشتا ممنوع است بهیکری و آن زارج سفید
است تیز و زمخت و چرب بود رنگ رو بیفزاید و سیلان منی و
تقطیر البول و امراض فرج زنان و قی و تشنگی را مفید بود بین
بعربی رمان الهندی گویند شیرین و زمخت و دیر هضم بود و اشتها
آورد و بلغم و صفرا و تب و اسهال را نافع است و نیم او شیرین
و زود هضم بود غثیان و باد و بلغم و صفرا دور نماید و نارس
او چرب و قابض و دیر هضم باشد و رسیده او دیر هضم و شیرین
و گرم و قابض بود باد و بلغم و صفرا دور نماید و آچار بیل جهت
کسانی که اسهال داشته باشند دوا نیست مجرب بیل دودی
و او را جیونی کوچک نیز گویند و بر او مانند خیار کوچک بود.

و بلیله پاچری و آن از حبوب است اهل هند طعام و نان از آن سازند
و طبیعت او بارد است و دانند پرور و آن نمک هندی است گرم و مسهل بود
بلغم و اسهال و سرفه را دفع نماید پیلاکو تیز و گرم و تلخ بود و سرفه
و دمه و آماس و ریشها و کرم معده و حرارت و بشور را نافع است
پالک بعضی گویند آن اسفناج است و گویند اسفناج هندی
است بهر چگونه پالک اسفناج باشد تیز و شیرین و زود هضم
و قابض بود خون با صفرا دفع نماید بچناک اهالی هند بعضی
سارنی و بعضی تیز و گرم دانند باد و بلغم و علتهای حلق را نافع بود
و صفرا را زیاده سازد و چون بچناک مدبر را حکمای هند از جمله
رسایندها دانند واجب و لازم نمود که برخی از آن ثبت نمودی و بچناک
را هندیان ده قسم دانند ده قسم آن زهر قاتل است اصلا در معالجات
داخل نمیشود از انجمله یکی آنست که چون سائیده بر شاخ گاو
مالند [illegible] خون از دماغ و شکم او روان شده هلاک گردد
و این قسم بکار کیمیاگر آید و دیگر آنست که درون سیاه و
بیرون سفید باشد آن نیز سم قاتل است و باقی اقسام را از نظر
اندیشیده قلمی نمود و هشت قسم دیگر از بچناک که بعد از تدبیر
داخل دوا سازند بهترین آنها تلیا بچناک است که بیرون سیاه

ودرون

و درون [illegible] سفید باشد و دیگر برهمن بچناک که آنرا [illegible]
آن [illegible] باشد [illegible] باعتقاد ایشان [illegible]
آنرا برهمن بچناک خوانند که مضرت [illegible]
برهمن بچناک [illegible] آن بود که [illegible]
گویند [illegible] در کتب ایشان مرقوم است که هر که روز اول وزن یک
گنجد بچناک مدبر بخورد و هر روز بمقدار یک گنجد بیفزاید چنانکه
روز هشتم وزن هشت گنجد خورده شود و مدتی بدین طور اگر
مداومت نماید هیچ علت در بدن نماند و نیز در کتب ایشان
مسطور است هر که بچناک مدبر را با هم وزن آن [illegible] که گویند
گداختن طلا و نقره زرگران آنرا کار میفرمایند بخورد و مداومت
نماید همانا آب حیات روزی او شده باشد و طریق تدبیر بچناک
آنست که دیگی پر آب کنند و بچناک را در کیسه کرده میان دیگ آویزند
بنوعی که کیسه در آب باشد و بته دیگ نرسد آنگاه یک گهری
جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش دادن ادویه را اهل
هند دولجنتر نامند و در کتاب اختیارات بدیعی آنچه از خواص
و فواید برای جدوار مرقوم گردید اهل هند برای اقسام بچناک
نوشته اند و جدوار را نیز قسمی از بچناک دانند بیار اگرچه

نام لغوی بهندی گاندنا است اما پیاز بیشتر شهرت دارد
بدین اسم نوشته شد بصل گرم و تیز و تشنه کننده است خلطهای
غلیظ را لطیف سازد و سدها بگشاید و چون بپزند تیزی از او
کم شود و اندک دهد و طمع آرد و بلغم تولد کند
مسینه را نافع بود و گرم است در درجه دوم و خشک است
در درجه چهارم و نفخ و رطوبت فضلی بسیار دارد و بدان سبب
محرک و موجب ... منی بود و در پیاز زرد از تیزی بیشتر
تر از کرد بود و در سرخ از سفید و در خشک از تر و در خام از پخته
و مشتهی و مسهل بود و رنگ تن را نیکو کند و چون آب او را
با عسل در چشم کشند بصر را تیز کند و هر گاه پیاز پخته بسیار
خورند خلط بد تولد کند و عقل را فاسد گرداند و مالیدن
آن موی برویاند و تخم او اگر با سرکه سائیده بر بهق طلا کنند
دفع سازد و اگر آب او در گوش چکانند گرانی سمع را سود دارد
و بصل بقولی تر است آب منی بیفزاید و غبار شکم آرد و فربه
سازد و چون با سرکه و خمر آن خورند هیچ ضرر نکند و مضرت
باد سموم هم نرسد و اگر بصل گرم کرده بر موضع درد بندند نافع
آید **بنگه** سال است چهار قسم بود و در خواص سهل تفاوتی

باشد بوی تیز کوبند نباید و بلغم و صفرا دفع کند و سینه را باز
سازد و قوت بدن دهد و زود هضم و سازش بود و آتش معده
روشن سازد **پنجوا** سرد بود بلغم و سینه بیفزاید و جهت اولادی
که در شکم بزرگ شود و نماند بغایت نافع باشد و باصره را قوت
دهد و صفرا و حرارت و تشنگی را دور نماید **پاکص** پلته نیز خوانند
گرم و زمخت بود علتهای گرم معده دور نماید و تخم او جرب و ریشها
و دانه دفع کند و گل او کرم شکم و خارش را نافع است و آن سه نوع
بود سرخ کبود و زرد و سفید باهم و هر سه در خواص موافق باشند
بدم کیسر گردی که بر گل نیلوفر باشد آن را نیز کیسر خوانند شیرین
و تیز و سرد بود جوشش دهن و صفرا و تشنگی و و دفع کند **پیلو**
درختی را اراک گویند و مسواک بدان کنند عرق وی تیز و زمخت
و شیرین و ترش و مسهل بود اشتهای طعام باز دید کند و الم
قولنج و انواع بواسیر باد دور نماید شخصی بواسیر داشت مدتی
هر روز قریب ربع سیر بلکه نیم سیر پیلو میخورد و دوغ شیرین کار
بران بنوشید حق تعالی شفا بخشید **پتل** یعنی برنج مصنوع بود
از مس و قلعی و آن دو قسم باشد یکی را پتل گویند و دیگری را
سون پتل و هر دو تلخ و شور و سرد بود باد و صفرا و یرقان و کرم

نیکم و بسیار زیاده و اینکه برود و احمد خونی او آن را ثبت کیم خوب از ان عزیز
باشد و رنگ او مانند طلا باشد ناریه و آن انریس است شیرین و
ترش و تلخ و شور و تیز و زمخت بود و معتدل باشند از نجهت جمیع
امراض را نافع بلکه دافع است ... وآن چیز است دو قسم بود سیاه
و سفید سفید را کوشیر نیز خوانند در خواص تفاوتی بود سرد
و خشک و سبک است تشنگی و اسهال ببرد باج زبرجد را گویند
و شیرین و سرد دانند زهر و صفرا و بلغم امعا دفع نماید و فربه
سازد و یک قسم برگیست خوشبو از زیره باد آورند آنرا نیز ناج
خوانند و تیز و تلخ و زمخت و گرم دانند چون در طعام اندازند
خوشبو کرده اند بجکراج وآن بسراق است ترش و سرد بود اشتها
زیاده کند بلور وآن معتدل بود خون با صفرا و حرارت و تشنگی
ببرد و رکند سه نوع بود آنچه درخشان و خوب و پاکیزه و هموار
و بی غش باشد و چون برابر آفتاب دارند آتش از وی جهد بهتر است
و اهل هند گویند یک قسم دیگر بلوری باشد که چون برابر ماه
چهارده بدارند قطره آبی از ان تراود ان بهتر از همه قسم است
و آنرا چندرکت خوانند پیروزه وآن فیروزه است گویند زمخت
و شیرین بود و اشتها آورد و انواع زهرها را مفید باشد و باصور

ودرد آنها

ودرد آنرا فایده بخشد تهانه ... وصلها آورد و ... مفاصل را ببرد و
یعنی درد مفاصل زیاده شود نیلوفر وآن قسمی است از ...
سه نوع بود سیاه و سرخ و سفید باد و صفرا و باد کند و بلغم
قطع نماید و منی کم سازد و شیرین و سرد و قابض بود و اشتها ببرد
بجوره وآن ترنج است و بباید بجهوره وآن خیار چنبر است
و بکرماله نیز شهرت دارد و بباید نیکل بعربی حنطا خوانند
پتیش وآنرا اکویک نیز گویند و کشمش برهمی وآن میوه ایست
می خوش بیشتر در مملکت بنگاله میشود جهجن وآنرا کهیل نیز گویند
و بباید بابر ریحان صحرائی است بربره وآن ریحان سیاه است
بال راکس وآن پیل کوش است تمنک وآن تخم است و مخنب
نیز خوانند و بباید بیاهنکلی وآن اسقیل است بهیرو ...
وآن فطر است بهانبلی وآن انجدان رومی است که کیلابیان
کوله برس خوانند بنک قلعی را خوانند و رنگ نیز نامند
پان وآن برگ تنبول است و بباید بهرونه وآن کندر است
کندرک نیز خوانند و بباید پوشیده نماند که باصلاح حکمای
هند چند دارو را یکجا کرده اسمی بران گذاشته اند مانند بهمول
و پنجکول و ترکلو و پنج لون و ترکاتک اما پنجمول ...

بج سالوتی بلهوتی کنارتی اخر دو بود خشناک [illegible]
بج آرتی بیلی سوتی [illegible] عکسمات سونجل
برلوس کاج لون نمک دیگر یا بج [illegible] قلقلدراز فلفلمو
چون بجترک زنجبیل وهرکاه خرد و بجمول خردون [illegible]
را خواند در نسخه کار بندند دسمول نویسند یعنی هردو بجمول
واکر در نسخه بجکول ثبت کنند مراد آن بج دار وست که ذکر کرده شد
وکفابج لون یعنی بج نمک که گذشت بوتی جکی لعیت بربری
بجنی کهار بسیار تیز و شور و سریع التاثیر وملین دافع قولنج
بود بوتجی زرنب است تالیس پتر نیز کویند و بیاید بابه
زراوند طویل است بچواکس مردم کیاه پوتجی فله بیری شاه بیرغم
الباب الثالث فی حرف التاء ترنج دو قسم بود ترش و شیرین درخواص
سهل تفاوتی باشد مکر آنکه فواید ترش بیشتر بود کرم
و ترش است آتش معده برافروزد و علت سینه و حلق و سرفه
را نافع بود و مزه دهان بیفزاید و قبض شکم و خله بدهضمی
ببرد و قوت پدید آورد و قاطع بلغم بود و در هیچ فصل خوردن
ترنج منع نیست در زمستان با عسل خورند و در تابستان
باقند و دوبن سات یا زنجبیل و نمکسنک و پوست ترنج تلخ

ونیز

ونیز وکرم بود وکران وچرب باشد و فی الجمله [illegible]
بلغم بیفزاید و صفرا کم نماید و قوت بدن بخشد ترامهی [illegible]
سرد و شیرین بود باد و بلغم و غلبه خون با صفرا و دوران سر
و تشنکی و سرخوشی و قی را دفع نماید [illegible] و آن سماق است
تیز و ترش و زمخت و اندک کرم بود بلغم و بواسیر و تشنکی و باد
واستسقا و علتهای سینه را نافع است تج بعضی قرفه
و بعضی کویند تج دارچینی است چه که قرفه را نیز از چینی دار
چینی دانند و آن سرد و تیز باشد بلغم و سرفه و سوزاک
و بلغم معده را دور کند و حلق را صاف کند و زود هضم باشد
و سدهای جکر بکشاید و خلط غلیظ سینه دفع سازد [illegible]
تیز و شیرین و لزج و سبک باشد بواسیر را نفع بخشد و استخوان
شکسته درست سازد و اشتها آورد و اختلم بینی را نفع بخشد
و قی برطرف سازد تالیس پتر یعنی زرنب سریع التاثیر و کرم
و شیرین بود بلغم و باد و سرفه و دمه و فواق را نافع است تودری
دو قسم است شیرین و سبک و ستوربدن و نفاخ باشد لیکن
نفع لطیف و قوت بدن بخشد و از آن دو قسم توری یکی را ترجی
فقط کویند و دیکری را کهیو ترجی خوانند تود حبوب است

سه نوع بود [illegible] بلغم و صفرا را دفع کند [illegible]

اول [illegible] بادیان [illegible] بادنگ [illegible] و قسمی بود [illegible]

تلخ و گرم و تلخ بود باد و بلغم و آماس [illegible] اشتها [illegible]

و قبض [illegible] و بلغم معده [illegible] و مستعمل بود [illegible]

و [illegible] دو نوع بود بزرگ و کوچک و هر دو تلخ و حریف

بود باد و بلغم و صفرا و اسهال بلغمی و صفراوی و تب را نافع است

و بار [illegible] و گرم و سریع الهضم و هاضم باشد و اندک ترش

و [illegible] بود باد را دور کند و سینه را مفید باشد تمادرجه

شیرین و سرد و سنگین بود قوت دهد و منی افزاید بلغم

و صفرا و تشنگی و حرارت دور کند تلک شیرین و سریع الهضم

و [illegible] بدن و منی افزاینده و قوت بخشنده باشد بیه افزاید

و باد و بلغم و صفرا دور کند و سینه را خوب باشد و پوست

این درخت گرم و زمخت باشد مضر بود بجماع و علتهای دندان

و کرم و آماس و ریشهاء امراض خونی را نفع کند تیندو گویند

زعفران است دو قسم بود خرد و بزرگ زمخت و قابض و دافع

باد باشد و چون پخته گردد شیرین و چرب و دیر هضم بود

خواص دوغ

بلغم و باد را زیاده کند تانبه یعنی مس شیرین و تلخ و زمخت و سرد

بود بلغم و صفرا و قبض و درد شکم را دفع نماید و بسیار خوب آن باشد

[illegible] شکند [illegible] بود پاک کرده و کشته [illegible]

غشیان و [illegible] دوغ [illegible]

جاجخ و تاک نیز گویند و دوغ خوب آنست که ماست [illegible]

با چمچه یا غیره برهم زنند و اندک آب در وی کرده و باز با چوب [illegible]

جنبانند مسکه برآورند و دوغ بسبب حرکت آن چوب مزاج حار

بهم رساند و بسبب برآوردن مسکه یابس گردد و باتفاق حکما

هند دوغ ترش حار است و صفرای غیر طبیعی زیاده کند و تب

آورد و دوغ شیرین معتدل باشد و در کتاب اغراض ثبت شده

که دوغ شیرین و تازه مایل بگرمی است و چون ترش گردد سرد شود

و علی ای حال حکمای هند دوغ شیرین را معتدل اعتقاد اند و میگویند

که دافع باد و بلغم و صفرا است زیرا که بطعم ترش و شیرین و زمخت

بود از سبب ترشی باد دور کند و از سبب شیرینی صفرا و از سبب

زمختی بلغم و بی مزگی دهن و حرارت و تب بی وقت و دمه و سرفه را

دور کند و اسهال بلغمی و امتلائی را مفید بود و تب باد و سیلان

منی و قولنج و نفخ را نافع بود و بالخاصیه مضر بود بکسانی که [illegible]

تشنگی و گردش سر و بیهوشی و خون یا صفرا داشته باشند و همچنین

بزغی که تراشیده باشد و بالحال بیضه باشد ممنوع است و نظر بخاصیت
کرده در هوای گرم نیز شاید بخورد و این خواص دوغیست که کهنه
نشده باشد همچنانکه [illegible] دوغ شیرین
راهمچنان چون زیاده منفعت این زیاده بود ظاهرا دوغ شیرین [illegible]
چندانی ممنوع نیست و [illegible] ممنوع است که بیک دفعه
زیاده از نیم سیر که دوازده توله باشد بخورند چرا که برودت
ظاهری مبادا معده را فاسد سازد دیگر آنکه گرم تر از شراب چیزی
نیست آنرا نیز اگر یکبار بخورند هضم نشود و دوغی که در مشک
کنند و مسکه بیرون آورند دافع صفرا باشد و دوغی که از و
مسکه بیرون نیاورده باشند شکم بزرگ سازد و خواب آورد
و بهتر آنرا سنگین سازد و اگر پاره مسکه برآورده باشند در خواص
مذکور میانه باشد و اگر مسکه تمام برآورده باشند بغایت نکو
باشد و جامع خواص مذکور خواهد بود **تیل** مراد روغن حبوب
است اما روغن کنجد شیرین و تلخ و زمخت و گرم و موثر باشد
قوت دهد بلغم و باد و کرم معده و چرب و خارش و زخمها را
دور کند و نور بدن افزاید و چون بر موی و بدن بمالند درخشان
سازد و روغن سرشون یعنی سرشف تلخ و تیز و گرم بود باد .

خواص روغن حبوب

و بلغم

و بلغم دور کند و خون را با صفرا زیاده نسازد با صرع را دور [illegible]
و روغن [illegible] کم کند و باد و بلغم
زیاده سازد و [illegible] لاغر کند [illegible] آورد و روغن
السی یعنی تخم الکتان شیرین و زمخت و بدبوی و لزج باشد
بلغم و سرفه را زیاده کند و روغن گندم و برنج جمیع علل بادی
و صفرائی و بلغمی را زایل سازد و خارش را دفع نماید و باصره را
مفید باشد و روغن بید انجیر شیرین و بسیار نفع است صفرا
زیاده کند و اشتها آورد و درد جمیع اعضا را نافع باشد و روغن
کرنج درد چشم و علتهای بادی را دور کند و خارش و قوبا و
هرچه بر ظاهر جلد آدمی شود چون طلا کنند دفع گرداند و گرم و تر
باشد و روغن هنکن که عبارت از ماهی زهرج باشد زود هضم
و شیرین و سرد بود نور و قوت افزاید موی را قوت دهد
و بلغم زیاده کند و صفرا دفع سازد و روغن [illegible] بلغم دفع کند
و در گرمی معتدل باشد و روغن بلیله سرد و شیرین بود و دیر
هضم باشد امراض صفرائی و بادی را دفع کند و روغن هلیله
سرد و زمخت و شیرین و تیز بود و پر نفع باشد و روغن [illegible]
که آنرا بفارسی فلفل سفید گویند تیز و گرم و لزج باشد باد

روغن بید انجیر [illegible] و بلغم [illegible] و صفرا را زیاده کند [illegible] را زیاده کند

وبلغم وانواع زخمها وخارش وآماس را دور کند و روغن مال کنکنی
که اهل هند در رساله در خواص آن نوشته اند تلخ و گرم و موثر باشد
صفرا زیاده کند و دافع باد بود و عقل و فهم و حافظه بیفزاید
و روغن رایی یعنی خردل گرم و موثر باشد خارش را دور کند
و موی را قوت بخشد و شپش بکشد و روغن تخم انبه مسهل
و شیرین و تلخ و ترش بود قوت دهد اشتها آورد و زخمها را
نیکو بود و روغن تخم خیارین و تخم چار و تخم محد به شیرین و
دیر هضم و سرد باشد و موی را قوت بخشد و نور افزاید
و بلغم و صفرا دفع کند و روغن کافور تیز و گرم بود بلغم
و امراض بادی و درد دندان و فالج را دافع باشد و مطلق
روغن حبوب را نباید خوردن که سم است مگر بطریق دوا که
حکما فرموده اند **تل** و آن کنجد است دو نوع بود کوچک و بزرگ
و هر دو در خواص نزدیک بهم اند زمخت و تلخ و شیرین و گرم
و چرب و دیر هضم بود و قابض باشد قوت بدن دهد و منی
افزاید و اشتها آورد و عقل زیاده کند و موی بزرگ سازد
و باد دفع نماید و طلا کردن او بر داغها نیکو بود خوردن آن ناشتا
منع است از آن اجتناب نمایند **تهوهر** یعنی زقوم اگر برگ زقوم

در آب

در آب و یا دوغ با نمک بجوشانند و افشرده آن آورد و رکنند و داغ
روغن و ستور را بخورد دفع شکم بگشاید و درد سپرز و قولنج
و سیلان منی دفع سازد و زهر و گرانی شکم و علت خصیه و بیست
نوع علت را ببرد **تنبول** تلخ و زمخت و شیرین و تیز بود باد و بلغم
دفع نماید و آواز صاف کند و شهوت را قوت دهد و تلیین نیز
بخشد و حواس خمس را هشیار سازد و اشتها پدید آورد و اهل
هند منافع بسیار برای آن قرار داده اند برگ تنبول کهنه خوب است
نو امراض دهان پیدا کند و خون بجوش آرد و رگهای تنبول را
مطلقا نباید خورد بدن سست کند و خون کم کند و سپاری
و کات و چونه هیچکدام بسیار نخورد و خوردن تنبول منع است
آن را که درد چشم داشته باشد یا تب دق یا ضیق النفس یا یرقان
یا سوزاک یا سوزش دل یا اسهال و آن را که زهر خورده باشد
یا خمار شراب داشته باشد یا نزار و ضعیف باشد یا از دهن خون
می انداخته باشد یا بیهوش میشده باشد و یا راه بسیار طی کرده
مانده شده باشد و یا آفتاب بسیار خورده و نیز منع است آن را که
شیر خورده باشد باید که بعد از گذشتن دو ساعت بلکه سه ساعت
برگ تنبول بخورد و لعاب تنبول را می باید دفعه اول بیفکند

ونتهل را لطف تعالی میجو کی که اشتها کند و فتح بید آورد خاوردی
از انواع آب ... نار ... است آنچه شیرین است
بهتر است میوه بود علت سینه و کرم شکم و تلخ را دو بکند و خوش
مزه و خوش آینده باشد و دافع ... بود سینه شکم ... کند
و بلغم و منی بیفزاید و قوت بدن بخشد و غایط براند و دمه
و دق و سوزش اندام ببرد و دمل را دفع سازد توت نیم خام ترش
و کال و مسهل و کرم بود ... را دفع کند و بلغم و تلخه بیفزاید
و بعد پختن شیرین و سرد شود و تر است و تلخه ببرد و گرسنگی
کم کند و کالبد ... آبرد آب گرم خورده قی کردن دفع ضرر کند
تموبر یعنی توتیای سبز تلخ و شور و عفص بود علت چشم را ببرد
و قی آرد و ... زایل کند و زهر خورده را چون دهند قی کرده نجات
یابد تلسی و آن ... است قابض و سرد و خشک و تیز باشد
و دماغ را سبک و دل را قوی سازد اما خداوند دماغ سرد را
زیان دارد و مصلح آن بوئیدن نیلوفر تازه است و تلسی همک
و سرفه و دمه و زهر و درد پهلو و بدبوئی دهن دفع سازد
و قدری سوزش سینه پدید آرد و آماس زهر مرکب را دور کند
و تخم وی هم چندان ندارد و گرسنگی آرد و خوش آینده است و تلخ

بود و تلخه ... و کرم شکم ... بخورد
نفع بخشد ترکیا یعنی ... ترکیا
یعنی هلیله ... تیر ...
و آن مشهور است ... تر ... یعنی ... تیز
و آنرا ... تیز گویند و گذشت ... و آن مشهور است
با نول گذشت ترکهه یعنی دار اشکنه و آن بیشتر ... که
مشهور است و بیاید تنبری و آن گروی تلخ است و ... مطالعه
کنندگان این نسخه مخفی نماند که این حروف ث ح ذ ص ض ط ظ
ع غ ق در کتب طبی یافته نشد ظاهرا در لغت اهل هند نیست
هرچه ثا و صاد و باشد آنرا بسین مبدل سازند و حا را به ها
و خا و قاف را بکاف و ذال و ضاد و ظا را به جیم و عین بالف
و غین را بکاف فارسی بنابران نه حرف مذکوره قلمی نمود در لفظ
او نیز چیزی یافته نشد الباب الرابع فی حروف الجیم
جامون و آن از میوهای هندست باغی و صحرایی بود
باغی بازبرد و قسم بود رای جامون و غیره جامون شیرین و
زمخت و کرم و قابض بود و اسهال بلغمی و دمه و سرفه و بلغم
را دفع نماید و رای جامون زمخت و شیرین و قابض بود ...

من نصاب
هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی غنی
بشنو اکنون تا کدامست آن حروف یاد گیر
ثا و حا و صاد و ضاد و ظا و طا و عین و قاف
12

بدن وصفرا و بلغم وحرارت وامراض حلق وخشکی کرم سعده بود
وسرفه واسهال را دفع کند واشتها بر بدن آرد و جاموں صحرای زمخت
وترش بود در هضم بود ومنی افزاید وفربه سازد وقوت بدن بخشد
وحرارت وکوفت بدن واسهال را دفع نماید وقسم دیگر از جاموں
باشد که آنرا جاموں کوچک گویند وآن زمخت وشیرین وقابض بود
سینه وامراض حلق را نافع باشد منی افزاید وفربه سازد وبلغم
وصفرا دفع کند وخوردن جاموں ناشتا منع است **چار** میوه
چار منی افزاید ترش وشیرین بود ومغز آن که به چارولی مشهور است
چرب وشیرین بود ومنی افزاید صفرا وحرارت دفع نماید وخوردن
آن نیز ناشتا منع است **جای پهل** وآن جوز الطیب است تیز
وزمخت وحار بود هضم باشد باد واسهال وسیلان ومنی و
امراض حلق را دور کند وسرفه وزکام را سود دهد واشتها پدید
آورد **جوتری** وآن بسباسه است تیز وتلخ بود دهن را پاک سازد
بلغم وگرانی بدن را دور کند وسرعت انزال بر طرف سازد **جالا**
نکمی چون بسایند وبر برص طلا کنند نیکو شود وخوب شده
رنگ اصلی آید لیک بعد از مدتی باز عود کند **جانی**
گل است تلخ وسرد بود دانهای که از حرارت در دهن پیدا شود

دفع کند

دفع کند وگل وعلتهای باصره وریح باد دور کند وکرم دو باشد به
جوہی گل است شیرین وسرد باشد سنان مشامه وصفرا وحرارت
دور نماید وجوہی بر چهار نوع است سفید وکبود وزرد وسیاه
وهر چهار تلخ وسرد بود صفرا وبلغم وتب وزخم را دور نماید
چنبیه گل است وآن درختی است معروف ومشهور وخامه
معجز برد از توصیف گل آن عاجز وقاصر تیز وتلخ وسرد بود وحرارت
دور کند وقسمی از آن می باشد که او را کال چنبیه میگویند
وآن گرم وتیز ومنور بدن باشد وباصره را مفید است اشتهای
طعام بیرد باد وبلغم دور کند **جاسون** وآن قسمی از گل بود وآن
دو نوع است سرخ وسفید مایل بزردی تیز وگرم بود وقی آورد
وکرم معده پیدا کند وموی سر وریش که از علت داء الثعلب ریخته
باشد برویاند **چنبیلی** وآن گل یاسمین است ودر خواص مثل
جوہی بود شیره بیخ آنرا چون با شیر گاو بخورند حبس بول بر طرف
شود ویاسمین گرم وخشک است بلغم را بگدازد ودماغ را از رطوبات
پاک کند ودرد ورد مفاصل را نیکوست **جهااو** بفارسی
گز وبعربی طرفا گویند در کنار نهرها روید ویک قسم دیگر جهااو
خاردار می باشد که آنرا کانی جهااو وکانی نیز خوانند

چاروکی

کنار نهر اگشته که درند کی است بسیار باشد و اکر آنرا کوفته بچهره بندند
جمل برهنی هر روز اول تا بلعا باعسل سرشته بخورند عنی صاحب
بخد بیت شود جمهرن و آنرا اهالی هند قرنفله سیاه بند و بخورند
شیرین وهاضم و مسهل بود و صفرا و سده را دافع است و فربه سازد
اشتهای طعام زیاده کند و برگ آن نیز صفرا و بلغم از بیخ رادفع
نماید و بیخ او مسهل بود جهما سنبل الطیب جهرنله سیلج واشنا
چرکوئی طبیعتش کرم و مزه اش تیز بود و بوی بد بدهد جمیع علت
را از بدن دور نماید و گویند اقسام علل را مفید است هیچ مرضی
نیست که جهت ازاله آن مفید نباشد و این از قدرت قادر
بیچون چه عجب چترک وآن شیطرج است کرم و تیز و زود هضم
بود بعد از هضم بغایت کرمی کند و مایل بتلخی باشد و آماس
و بلغم و باد و استسقا و خارش را نافع است جزانسرخ و یرا اکر
با انیان یعنی ادویه مصلح بخورند بسیار نافع است بدن را
قوت دهد و زیبق را به بند د و این قسم در کوهکن پیدا شود
جوزن بفتح جیم و کسر واو بیخ فلفل کرد است خاصیت آن اندکی
کمتر از فلفل کرد باشد چوبج دو نوع است خرد و بزرک شیرین و
زمخت و تیز و کرم بود اشتهای طعام بازدید کند و قولنج و بواسیر

ودردشکم ٦

و درد شکم را دور کند و هضم نماید و تخم وی نیز همین خاصیت
دارد جوار از حبوبات شیرین و بیرکه و دیر هضم بود و بدن را
درست سازد و در هنگام باد زیاده کند جنه یعنی نخود
سرد و قابض و نفاخ بود بلغم و خون و صفرا و باد را دور کند
و منی زیاد سازد و بعلت بواسیر و سکمر بیخ بسیار مضر بود و نوع
نخود از باقلی بیش بود مصلح روغن است جو شیرین و سرد و مسهل
و دیر هضم بود بدن را درست سازد و منی افزاید و حلق را صاف
سازد و شکم را کوچک کند و تقطیر البول و صفرا و بلغم و اخلاط
بینی و سرفه و دمه و درد سینه و امراض حلق را دفع نماید جشند
وآن اصل السوس است و بیشتر شهرت به مهلتی دارد و بیامه
حرقت و جوشش دهان را دور کند جوکهار وآن بوره ارسنی است
تیز و کرم و مسهل و دافع بلغم و باد بود و استسقا و بلغم معده
و درد شکم و سنک مثانه و تقطیر البول را نافع است جیپال
وآن ماهو بدانه است که جمال کوته بزبان هندی نیز خوانند (شهرت عراق است)
تیز و کرم و مسهل بلغم و صفرا بود اشتها آورد و بلغم سینه و
معده و استسقا را دفع نماید جیره یعنی زیره دو نوع بود
سیاه و سفید در خواص سهل باشد تلخ و خوشبو و سبک و کرم

وخفقان را دفع باد و بلغم باشد اشتها بیفزاید آرد و سبزه دهان را فزاید
و گرم است در درجه دوم و خشک است در درجه سیوم ابو [illegible] اند
و بعضی خشک کرد اند و زیره طبع که از رطوبت باشد بر طرف
نماید و خاصه زیره بریان کرده که در سرکه آغشته باشند و خورده
شکم و نفاف باد دارد به پیچش شکم دفع کند و ورم خصیه را تحلیل
دهد و تنگی نفس که از رطوبت بود دور سازد و کفولی زیره پنج
قسم است یکی زرد دوم سیاه سیم سفید چهارم را زیره خرد گویند
پنجم را زیره کرمانی اگر کسی زیره کرمانی را کوفته بپخته یک کف بخورد
حب که در میان شکم که آن را حیات البطن خوانند مرده بیرون افتد
باید که قبل از آن بکشانی رغبت نماید آنگاه دماغ گرفته زیره مذکور
بخورند و بعضی گویند اطریلال زیره سیاه را گویند **چنگال کند**
یک برگه و دو برگه و سه برگه و چهار برگه و پنج برگه می باشد
شیرین بود بلغم و صفرا و علتهای و موی را نافع بود **چاکسوت**
ساکت است شیرین و اندک شور بود باد و بلغم و صفرا و تب
و بواسیر را دفع نماید و قبض بر طرف کند و مثانه پاک سازد
و کثیر الفضول است مضر بود بمعده و جگر بسیار نباید خورد
چوک کهنا ساک است برگ او ترش و سبک و گرم بود قولنج را دور کند

واشهتا

[illegible] وآن هضم [illegible] کند [illegible]
سبزی‌های او با [illegible] پخته [illegible]
آن را نیز الخاص گویند **[illegible]** و آن [illegible] ساکی است که اهل هند
میخورند سرد و شیرین [illegible] و سریع الهضم بود صفرا را دفع کند و بیخ این را
چون با آب سایند بر نار و بعضی برشته طلا کنند نافع آید
جنبیری خام وی ترش و هاضم بود صفرا افزاید و قوت بدن
دهد و باد را دفع کند و چون پخته گردد شیرین شود زخمها را
نیکو سازد و منی بیفزاید و بجز دخوردی آن [illegible] محبوس گرد
و صفرا و خون و بلغم را دفع نماید **جل نیم** آن [illegible]
آنست که چون در آب افکنند در ته نشیند [illegible]
چندن و آن صندل است پنج قسم بود یکی سفید و آن تیز و
تلخ سرد و زمخت بود منی بیفزاید و بدن را جرب و ورم و درد و صفرا
و گردش سر و قی و تب گرم و تشنگی و حرارت و امراض را نافع
باشد و صندل سفید دو نوع بود یکی را سکر گویند و آن صندل است
که درخت وی بعد از سنوات بسیار و سالهای فراوان خود بخود
خشک شود و دیگری را پت خوانند و آن بود که درخت وی را
برید و خشک کرده باشند و بعضی گویند که پت صندل است

خواص صندل

که از نواحی [illegible] است کشمیر [illegible] شهرت [illegible] آورده

و طبیعت آن [illegible] و نفع [illegible] چاوه [illegible]

و [illegible] و [illegible] صندل [illegible]

و [illegible] بود بلغم [illegible] ستارد [illegible]

و آن [illegible] کویند سرد [illegible] نافع بود امراض چشم و الملتقم

خونی و صفرا [illegible] بلغمی دفع نماید و سرفه و تب و کردش سر و کرم

[illegible] دور کند و دو قسم دیگر از صندل می باشد

که آن را [illegible] و [illegible] کویند و خواص آنها مثل صندل

سفید بود [illegible] حجر المقناطیس بود و آن نوعی از آهن است چهنکه

[illegible] است و بعربی [illegible] جراد البحر خوانند چرپاته

و آن [illegible] است و چهریله آن سیلج است کرپاته نیز

کویند [illegible] چول بفارسی روناس و بعربی فوه خوانند

چاکسو و آن چشمیزه است جوانی و آن نانخواه است اجوان

نیز خوانند و کنشت چرچته اکهاره هم کویند و کنشت چونه

یعنی آهک کرم و تیز باشد صفرا پدید آورد و بلغم قطع نماید

و چونه اقسام است بهترین چونه [illegible] سه [illegible] و چونه آک

و چونه کریخ و چونه بلور و چونه صدف است چرچراتات

یعنی

یعنی نخ [illegible] والکبیر والاجمی [illegible] و آن را هلیلی نیز

خوانند [illegible] چاول و آن برنج [illegible] و هفت قسم است

بتفصیل [illegible] کیم برنج شیرین بود و هضم و دافع

صفرا و بلغم است و از جمیع حبوبات [illegible] بود از [illegible]

و ناقه [illegible] نیست و از جمله برنجها برنج [illegible] بهتر است [illegible]

قیمتا [illegible] برنج [illegible] چهر و آن سنبل الطیب است الباب

خواص شیر

الخامس فی حرف الدال دود بضم دال و سکون واو عبارت از شیر است مر آنکه

جمیع شیرها الا شیر عورات خام خوردن منع است که سرفه [illegible]

و باد و قراقر شکم و قبض پدید آورد و بلغم و صفرا زیاده کند

و امراض مختلفه حادث سازد لیک بعضی از حکمای هند شیر گاو را

استثنا کنند و کویند که هر گاه شیر گاو را که هنوز کف و گرمی [illegible]

در و باشد و عرب آن را حلیب کوید بخورند کار آب حیات کند دیگر

انواع شیرها را کاره ساخته بنوشند که معتدل شود و جمیع علل

زایل سازد و فربه کند و منی افزاید و طریق صنعت کاره آنست

که در یک سیر شیر ربع سیر یا بیشتر آب بکنند و با آتش ملایم چند

بجوشانند که آبی که اضافه کرده اند نماند و اگر زیاده از آن

جوش دهند آب اصلی شیر کم شود جهت باه و قوت بدن اقوی

بود اما ثقیل آورد و دیر هضم گردد دیگر [illegible] با [illegible]
و [illegible] و منک نه بر بند خوردن [illegible] و هیچ چیز با ماهی و
گوشت هر حیوان که باشد [illegible] و [illegible] و جمیع ترشیها و میوهای
تر ممنوع است و چون با شراب خورند [illegible] دیگر هر حیوانی که
تازه زاینده باشد شیر او شور بود بدن درشت سازد و صفرا
و حرارت و امراض خونی پدید آورد و بعد از روزی چند شیرین
گردد و بخاصیت خود که بتفصیل نوشته میشود باز آید اما
چون نزدیک رسد که شیر منقطع گردد در آن وقت نیز ممنوع است
و شیر حیوانی که دفعه اول زاینده باشد مفید نباشد و بیمار
پرهیزکار نباید دیگر شیر حوامل بغایت مذموم است دیگر
حیوانات هر قسم علف که خورند خاصیت آن در شیر اثر کند
از این جهت است که شیر بز را بهترین شیرها دانند چه که چیزهای
تلخ و زمخت و قابض چرا کند و اگر شیر را صبح بخورند منی افزاید
و فربه سازد و اشتها آورد و اگر وقت ظهر بخورند باه افزاید
و تقطیر البول و سنگ مثانه دفع کند و اگر وقت خفتن خورند
جمیع علتها را دفع کند دیگر همین که دو ساعت بر شیر بگذرد خوردن
ممنوع است اگرچه تغیر طعم نشده باشد دیگر صفراوی مزاج باید

گرم

که سرد کرده [illegible] و بعضی گرم کرده نوشند دیگر وقت صبح شیر گاو و [illegible]
و پیشین شیر گاومیش [illegible] نخورند و شیر را در دو ساعت
اول بخوردن بسیار منع است [illegible] قاتل بود و [illegible] که بلغمی [illegible]
سود مند است و شیر بز [illegible] بعضی را نیز منفعت بخشد اما شیر بز
معتدل بود دافع باد و بلغم و صفرا باشد و تشنگی کم کند از [illegible] سبب
غیر [illegible] جمیع امراض را دفع کند و زود هضم بود و موافق شکم
باشد و اشتها آورد و ریش حلق و نزله و عرق النسا و غم و وسواس
و سرفه و سل و تنگی نفس و ریش مثانه و دماغ را نافع بود و غرغره
بدان کردن خناق و ورم ملازه را سود دهد و بهای کم و اسهال
بطن را نافع باشد و طبیعت را ایقاع نگاه دارد و منی افزاید
و بدن را قوت بخشد و بول براند و اگر با نبات و یا شکر خورند
تدارک ضرر جماع بکند و موافق اطفال شیرخواره بود و چربی
او کمتر از شیر گاو بود و غذا کمتر دهد و شیر بز جوان بهتر از پیر بود
و این همه خواص بنابر آنست که گفته شد که چیزهای تلخ و زمخت
و قابض چرا کند و بسیار رود و بسیار خورد و آب اندک آشامد
از این جهت حکمای هند گوشت بز را نیز بهتر از گوشت میش دانند
و شیر بز را خام خوردن ممنوع است باید که گرم کنند و سرد کرده بخورند

واکر چنانکه کفته شد شیر کاو [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] شود بخشد
[illegible] بخورند و بعد از سه چهار روز هر روز
[illegible] کنند و اکر احتیاج شود بعد از روزی چند در آن بیفزایند
و کویند بدل وی شیر کاو است و بعضی بر آن رفته اند که بدل وی
شیر شتر است و این قول بصحت اقرب مینماید شیر کاو عقل
زیاده کند و نشاط آورد و باد و صفرا دفع کند و ملین طبع و منور
بدن باشد و تن را بهست نکاه دارد و ضربه و سقطه را نفع دهد
و کثرت جماع را زیاده کند و کثیر المنافع باشد و چون بدوشند
و هنوز کرمی حیوانی با او باشد که بنوشند عمر بیفزاید و در روز
و شب میتوان خورد و چون سرد شود اکرچه باه را زیاده کند
فاما بلغم بسیار افزاید و شکم بیشتر نرم کند و بر معده ثقیل
بود باید که کرم بخورند که سرفه کهن و دمه و دوران سر
و ضعف و لاغری و تشنگی را دفع کند و تب کهنه را زایل
سازد و حرقت بول و فساد خون را مفید بود و فربه سازد
و استخوان را قوی کرداند و در وقت نمو چون بشیر مداومت
نمایند در طول و عرض اعضا بیفزاید و درد چشم زایل کند

و سریع

و [illegible] بود و قوت تکلم زیاده [illegible]
کیلوس غذا اندکی بخورند [illegible] کیموس صالح [illegible]
متولد شود و دسومت و لطافت [illegible] زیاده از شیر [illegible]
[illegible] موافق معده نباشد [illegible] باید که [illegible]
کاره کرده بخورند و اکر با زنجبیل یا فلفل دراز و امثال ذلک بخورند
سرفه بلغمی را نیز دفع کند شیر کاو میش قوت بخشد و زیاده
از شیر ماده کاو بلغم بیفزاید و خواب آورد و باه زیاده کند و
و حرارت غریزی را بقا نکاه دارد و اکر حرارت غالب شود در معده
زیاده کردد و جوع الکلب و جوع البقر بهم رساند آن را اصلاح
آورد و وقت کیلوس چون بخورند فربه سازد و صفرا و باد
کم کند اما مضعف معده باشد و کاهلی آورد و هاضمه را مضر
باشد زیرا که بسیار خورد و کمتر رد کند شیر شتر [illegible]
نسبت بشیرهای دیکر چربی کمتر بود و مایل بکرمی بود و شور
مزه بود و قوت بخشد و مانند شیر زود هضم بود باد و بلغم
کم کند و ورم شکم و پشت زهار و خصیه و پا و دست و غیره را
کند و جمیع امراض شکم و بواسیر دفع کند و باید شیر را با چهار چیز
بخورند اکر کوفتی مانع نباشد و آن اینست شهد شکر روغن

فلفل دراز ازهر کدام چیزی و چون فی باشیر تخم جیز ... و داخل
هند کی ... و ... بشیاوجهت آن قرار دهند و
بعضی از حکمای هند ... که اول که شیر تازه جمیع حیوانات
که گفته و کرمی بنشاند با آن باشد ... الحیات بود مکر شیر کرم
که البته باید چنانکه مذکور شد کرم کرده و سرد ساخته نخورند
و در ذخیره مسطور است که شیر بز کثیر الغذا است یعنی اکر جوان
و فربه ... بعد از جماع چون شیر بز نخورند فی الفور
... آن بکیند و باید که بز فربه باشد و لاغر
و آفت رسیده نبود و از زادن او مدتی کذشته باشد و تازه
دوشیده باشد یعنی دران ساعت دوشیده باشند و حکمای
هند متفق اند که هر شیری که از دوشیدن پنج کری کذشته
باشد امراض مختلفه پدید آورد و بعضی ده کری کفته اند
و کویند که شیر کاو سفید دافع باد باشد و شیر کاو سیاه دافع
صفرا و شیر کاو سرخ قاطع بلغم و شیر کاو زرد دافع هر سه
خلط و شیر بز سرخ بهتر از دیکر رنکها بود دهی و آن ماست
باشد و بهترین جغرات آنست که از کاو باشد جغرات کاو
چرب و شیرین و سرد بود اشتها آورد و قوت دهد و نیز کی

دهن و امراض بادی را دفع ... و ... جغرات کاو میش
شیرین و چرب بود قوت دهد بلغم افزاید خون را و صفرا و کوفتی
اعضا را نافع بود جغرات بز ... هضم و حار بود ... و اشتها
آورد و هضم طعام کند بلغم و باد و امراض چشم و بواسیر و ...
و دمه را نفع بخشد جغرات میش چرب و دیر هضم بود بلغم و صفرا
زیاد کند و آماس کرم و جوشش بدن برطرف سازد و باد و فساد
خون با باد را نافع باشد جغرات اسب شیرین و زمخت بود بدن را
درشت سازد اشتها آورد بلغم ... و امراض چشم را دور کند
و فی الجمله بادانکیز باشد جغرات شتر تیز و شیرین و ترش بود
بواسیر و کرم و درد شکم و استسقا را دور نماید و چون ... شتر
جغرات نمی بندد دهنا نام ادحکمای هند از جغرات شتر دوغ
اشتر است که هنوز مسکه از وجدا نشده باشد و مناسبات
که اقسام ماست را با یکی از اینها نخورند نمکسنک فلفل زنجبیل
خشک خردل روغن شکر مونک آمله آب مجدبه
و ماست را تنها خوردن در جمیع فصول ممنوع است و همچنین در ... نات
و در شب نیز منع کرده اند و کسانی که بلغم یا باد بر ایشان غالب
باشد نخورند و اکر خواهند زنجبیل و فلفل کرد و فلفل دراز

وخوردن گوشت دارد اهل سازنده و خوانندها او وردها دیگر و زمستان
بر همچی که سرد گوید بخورند که بلغم زیاده دور کند و اشتها آورد
و قوت بخشد و بدن را جستی سازد و ما سیقی که بسیار ترش
و آمده است ترش باشد باید خورد و ما است بسیار ترش مطلقا
ممنوع است و آب ما است گرم و تر و سریع الهضم و زحمت بود
مزه دهن دهد اشتها آورد و گردش سرد دور کند و قوت دهد
و درد کمر را پاک سازد و تشنگی و استسقا و سپرز و بواسیر
و بلغم و باد و درد شکم و نفخ و قبض و دمه و قولنج را نفع بخشد
دیوبه ماکی در طب سهابی مسطور است که آن بنادال است و کنشت
دو و مانند کمه قلم بود تیز و تلخ و گرم بود تا دو تب و بی مزگی
دهن و سرفه و دمه و علتهای سینه باد و رعایت و قوت
هاضمه پیدا کند دارها سه نوع بود شیرین و تلخ و سرد بود
صفرا و حرارت را دور کند و قوت بدن دهد و اشتها آورد
و تشنگی و غثیان و بلغم و باد را نافع است دو دیگر تلخ و تیز بود
اشتها پیدا آورد و بلغم و باد و علتهای حلق را دور کند و
بی مزگی دهن پیدا آرد و خونی که با صفرا بود و حرارت زیاده
کند دو دیگر تلخ و تیز و سرد بود مضرت زهر و ریشها را دور کند

مزه دهن

ومزه دهن خوش سازد و اگر با آلتهاب ... بخورند بسیار
... دهریه و آن را ... نیز گویند تیز و گرم ... بود
درد شکم و ... و ... و بواسیر ...
دفع نماید و اگر در معده یا ... شد
دور کند و اشتها آورد و یک قسم دیگر از دهرنی ... باشد که آن را
دهرنی گویند در خواص اقوی بود دارهلد و آن دار چوبه است
که به هندی آبی هلد نیز گویند و گذشت دادنی کند ...
و مشتهی بود خنازیر و قولنج و علتهای بادی و ... است
دارنکر و آن قسمی از خربزه است سرد بود مزه دهن ...
حرارت و خون با صفرا و تشنگی و گرانی بدن را دفع کند و ...
... بگشاید و دانگری که کوچک و خام باشد ... بود
و بمجرد خوردن فرح و قوت پیدا کند و فربه سازد و منی ...
و دوران سر و کوفت بدن دفع نماید و دانگری پخته شیرین بود
و تشنگی و حرارت و خون زیاده کند و دیرهضم بود دهان ...
اکدنب و آن سه قسم است و هر سه نوع تیز و زحمت و تلخ
و سرد بود و رنگ رو را صاف کند و زهر و آماس و صفرا را دفع
نماید و منی بسیار افزاید دها و ... زحمت و تلخ بود بلغم و باد را دفع کند

صفرا زیاده سازد و مزه دهن بیضرر ابلید و کل دهانوه مستعمل بود
درانسون گرم و لزج و قابض بود بلغم و علتهای حلق دور نماید
و حرارت و تشنگی ببرد و نیز آید داربیج گرم و تیز بود مزه دهن اصلاح نماید
بلغم و علتهای کرم معده و دهن دور نماید داهایوبه دهن بی جوز
الملک کویند و آن چهار قسم بود سفید و سیاه و سرخ و زرد و سیاه
اقوی بود یابس و کرم و تیز باشد و از غایت بپوست بدن را
کرخت و بی حس سازد و دوران سر پدید آرد شیر مع نبات
مصلح وی آنست دونه در بعضی نسخ نوشته شد که شاهرج با
دونه کویند و در بعضی کتب مسطور کشته که قیصوم است و
آن سرد و تلخ و زمخت و خوشبو بود زهر و ریشها را سود دارد و
بلند را قوت بخشد و دونه صحرایی نیز همین حکم دارد دندکش
و آن همچو کدو کرد بود لیک از وی بغایت کوچک تر طبیعت
آن نیز نزدیک است بکدو و اهل هند از آن قلیه سازند و بهتر
از کدو دانند دفع حرارت و صفرا کند و زود هضم بود دودهی
دو قسم بود بزرگ و کوچک بزرگ ساق دار بود و کوچک بر روی
زمین بدود و دودهی زمخت و مقوی باه بود منی بیفزاید
و قوت بدن بخشد چون شیر آزاد رسا برخشک کند و سفوف

ساخته

ساخته با آن مدام ورزش نمایند در باب قوت باه فایده بسیار بخشد
لیکن قیمه [illegible] سورنات
زایل سازد دیودار و آن پنج قسم است اگرچه نامها علیحده دارد
اما در خواص یکسان بود تلخ و کرم بود و خون و صفرا دور کند
و از جمله یکی را که در ادویه بیشتر داخل میشود دیودار چوب را
خوانند و آن چوب ناز است دوم را دیودار چرا و این چوب درخت
چیر است سیم دیودار سا بوته بوی آن مانند بوی فیل است
بود چهارم را دیودار سرل کویند پنجم را دیودار کاشته نامند
دهمایه و آنرا دماسه نیز کویند و آن باد آورده است سرد و
قابض بود و زمخت است دافع صفرا و بلغم باشد و دق و [illegible] سر
و دمه و تب و جوشش دهن و زهر نباتی و حیوانی دفع کند و تپ
و تشنگی زایل سازد دانتی منافع دانتی مثل منافع جمالگوته بود
بی زحمت اسهال آورد و تن را قوت دهد و باد قطع کند و علت
خام را ببرد و تلخ و کرم بود و جمله علت پوست و بادی و صفرا
و بلغم ببرد خاصه از مفاصل و جهت درد زانو و نقرس چون بخورند
فایده عظیم بخشد و خون فاسد و دمل و جذام را نفع دهد بهتر
آنست که بجوشانند و بخورند تا اسهال بی زحمت شود دهانه

دفع

یعنی کشنیز زنخشک و تر و شیرین بود علت سینه را نافع بود و طعام را
هضم کند و رغبت طعام بود و آتش معده روشن کند و سرفه و تشنگی
و بلغم و قی ببرد و ثلج و سبک و سرد و خوشبو باشد بول براند
و تلخه و بلغم و دمه دفع سازد و سوزش دل ببرد و چشم روشن کند
و بسبب شدت پوست معده را قوی کند و سوزش خون را
دفع سازد و خفقان گرم را نافع است و منی را خشک کرداند
و آنرا که طعام در معده او نماند کشنیز در طعام او باید کرد اما
بسیار خوردن آن نسیان آورد و منی را خشک سازد و کشنیز سبز
تلخ و شیرین است بول و تلخه نکند اما بسیار کم باید خورد و کرنه
احتمال ضرر کلی است بهتر آنست که تخم خشک استعمال نمایند
دراکه یعنی انگور از همه میوها بهتر بود منی بیفزاید و چشم
روشن کند و بول و غایط بفراغ براند و جرب مایل بر
بود و سرد و سرد و گران باشد باد و تلخه و تشنگی و سرفه و تب
و دمه و افتادگی آواز دور کند **دارسماری** و آن اناراست که کنـ
دسمول همان ده داروی نسخه مجمول خرد و بزرگ است که کنـ

الباب السادس فی حرف الراء ه رنکنی

و یرا کتابی تخود نیز کویند تلخ و تیز و گرم و خشک است باد

و بلغم

و بلغم دفع کند و سرفه و ضیق النفس و علل سینه و سنگ مثانه
و درد پهلو و سلس البول و بتر را سود مند بود و خون را صاف
و معده را از فضول پاک سازد و آتش معده برافروزد و بواسیر
خونی را دفع بخشد و بد هضمی ببرد و طلا کنند آن زخمها را به سازد
و قدری صفرا بیفزاید و یک قسم رنکنی دیگر می باشد که آنرا
رنکنی سفید کویند در خواص مثل همین باشد **ردهی و ردهی**
و آن دو قسم بود هر دو شیرین و تلخ و سرد باشد بدن را توانا
سازد مزه دهن خوش کند و عقل بیفزاید و بلغم دور کند
و این در ملک گوزبید امیشود **راشنا** کویند زنجبیل شامی است
تلخ و گرم و دیر هضم بود باد و بلغم قطع نماید و سرفه را ببرد
و راشنا سه نوع باشد یکی آنکه برگ باشد دوم آنکه بیخ بود
سیم آنکه گیاه باشد کویند چون راشنا را زیر زنان دود کنند
بچه مرده که در شکم مانده باشد بیرون افتد **رتالو** آنرا نیز اکو(?)
سرخ نیز خوانند از میوهای متعارف هند است و خالی از من
نیست شیرین و سرد و دیر هضم بود کوفت بدن و صفرا و حرارت
را نافع است منی افزاید و قوت بدن بخشد و فربه سازد
رین کهین تیز و سرد بود کرم و خارش و تشنگی و حرارت دور کند(?)

نافع کند و دهن را پاک سازد داچکینه و آن عصی الراعی است
دو قسم بود یکی را سرخ میدود دیگری را سفید میدکوند سرد و خشک
و نافع بود و دهن خوش مزه سازد دودراجه ترش و گرم بود در سوم
دهن را فراید و باد و بلغم و درد سر و امراض کودکان بود زهر را دفع
کند دالی و آن قیر است زمخت و سرد و چرب باشد و دافع باد
و صفرا بود ریشها و خارش و زخمها را نیکو سازد دواسن
و این چهار نوع بود سفید و زرد و کبود و سرخ شیرین و سرد باشد
باد و صفرا و بلغم ببرد و بعضی برانند که قوت انسان کم کند
دهیرال آن گلی است خوشبو زمخت و سرد بود صفرا و حرارت
و تب و دیوانگی و فواق و قی را نفع بخشد رام سرو ریشه
آن اندک گرم و ترش و زمخت بود صفرا و باد سازد دافع باد
و بلغم بود و این در مالوه میشود ران کسخبه یعنی معصفر
جنگلی تلخ بود بلغم را دفع کند و اشتها پیدا آورد روهن و آن
معرب کاو است تیز و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد بود و قسم
دیگر باشد که آن را روهنی باسم ماده خوانند تلخ و تیز و گرم
بود بلغم و باد دفع نماید و داغهای حرارت نیک سازد و حنجره
را صاف کند سونی و آن خصص هندی است و بهترین وی آنست

کدر

که در کوهکوت و نواحی لاهور از شیره هلیله بسازند شیرین
و تلخ و سرد بود و با شیره را که در وقت بسازند و خون را با صفرا
و قی و فواق و اسهال را ببرد ریوند بفرهنگ ریوند آن بود که آن را
و مشابه است باشد و در دامنه کوهستان هندوستان اکثر
جاها میشود و خوبش آن بود که زرد رنگ باشد بطریق تلیین
و نضج ماده بسیاری از علتها را دفع نماید و درد جگر را بسی مفید
باشد و سدها بکشاید و چون بر جوششها بمالند سود دهد
حتی جوشش و جراحت صفرایی را و ریوند چینی را اگر با مسکه
باسبان دهند و تا دو پهر از آب باز دارند شکم براند و پاک سازد
و چون بعد طعام قدری از ریوند با آب یا گلاب سایند بخورند
هضم طعام کند و قوت شکم دهد و فم معده را از فضول پاک
کرد اند و از ادویه کبار است روپه یعنی نقره و آن زمخت و ترش
و چرب و مسهل و دافع صفرا باشد و نقره خوب آنست که چون
بشکنند یا در آتش کنند یا بر محک زنند و یا بر خاک مالند
سفید بود و در زیر چکش نرم باشد و نشکند و سنگین بود با
که پاک کرده و کشته بخورند و الا اشتها ببرد رس و آن الماس است
جامع هر شش مزه بود فرح بخشد و تن را سخت سازد و از رسا

شعر ابلی دیره سلیمه را دفع کند و جمیع جانبها داد او رکیف و کرمی بید
المامی کبها کبری و انحصار آن نیو شهر و از آن تشش سرخ باشد اگر
کلی با خود دارد بسو جهات دباد و دفکش و نفخ کرده روهیره
دو نوع بود اس خو سفید بی تلخ و تیز تخمی باشد درد شکم و کره که
در شکم باشد ببرد و نجیز و شکم بزرک شده را دفع بخشد و خون را
رقیق ساخته صاف سازد لهذا هر کاه خون از ضربه و سقط در پوست
جمع شده سیاه کردد آنرا کالک زنند و روهیره را سوده بر آن بمالند
باز نیکو باشد و روهیره خوب آنست که هر کاه سوده بر خون آدمی
بمالند فی الفور حل کرده مانند آب سازد و روهیره جمیع امراض را
که از فساد خون باشد چون بخورند و یا طلا کنند نافع آید
و نیکو سحق کرده روهیره در روغن سوده کرده بر رکهای کتف
و دوش بمالند بواسیر خونی را فائده کند و پوست روهیره
جوف تمه آن در خواص مساوی باشد و بعضی کویند پوست
وی اقوی باشد زنبق تیز و سرد و خوشبو و سبک و تلخ باشد
علتهای پوست و تشنکی و زهر و سوزش دفع نماید و پوست
تن را روشن سازد رودوقی اگر سفوف آن یکسیر و طرفله نیم سیر
و زنگ کبر یح سیر و هم وزن جمله ادویه شکر یکجا آمیخته هر روز

یک کف

یک کف بخورند و از ترشی پرهیزند و بالای آن یک کاسه شیر کاو
نوشند جمله درد دست و پای ابیوده بابند که تمام کیاه بابنج و برک
بردارد دودو سایه خشک کند و سوده و جامه نیز سازد و استعمال
کند و اکر هر روز سفوف یک ماه کوفته ماسه درم با آب شبانه
بخورد و غذای کرم و چرب خورد نیز بسی نفع بیند و بوته و برک
بسی بوته و برک نخود مانا ست و شور مزه است و پیوسته
آب از برکهای او مترشح بوده زمین را نمناک دارد و حکمای هند
آب چکیدن آنرا تاویل کرده در کتب خود نوشته اند که چون
کسی قدر سی چنانچه باید نمیداند همواره کریانست رو...
یعنی نان بهترین نانها کندم است که سال کشته رسیده بود و کم
سبوس باشد و شبینه نبود تازه باشد راثی یعنی خردل سفید
کردنیز کویند بقولی تلخ و تیز و کرم و خشک است قطع بلغم
و دفع غلوله شکم نماید و بقولی کرم و تر است بهر تقدیر مضر بود
بنور بصر و دماغ و صداع و حرقت بول آرد مصلح آن سرکه است
و در کتاب ذخیره کوید غذا داو کونه است یکی آنکه خود صاف
و نیک از آن خیزد و آن مغز نانی است که کندم را شسته پخته
باشند و کوشت دراج و تیهو و مرغ خصوص بالپوغ و ماهی.

وا آفت

الف ... کاتب ... خواص نان نوشته ام



تازه کوچک اندام که در سنگ و آب شیرین مقام داشته باشد و
کرم و ماهی بریان کنند دوم آنکه چون غلیظ نا صاف تولد کند
و آن از چیزی که سخت باشد یا غلیظ پدید آید سخت چون عدس
و باقلای بریان کرده و خرمای دست و شاه بلوط و غلیظ چون
گوشت خرگوش و تخم مرغ بسیار پخته و شیر گاو و وکا و میش بسیار
جوشیده و روی نان کاک نیز غلیظ باشد بسبب سختی که از دیدن
آتش شده باشد و مغزش نیز غلیظ بود از مراد وجت لیکن آنست
آن که به تنور جهیده با آتش خشک نشده باشد غلیظ نبود
بلکه لطیف بود اگر از خشکار رد باشد و نان فطیر و آرد بر روغن
برشته غلیظ تر باشد مولف گوید بهتر آنست که نان خشکار رد
که نیم مسبوسه باشد مایه زده بر تابه سفالین با آتش ملایم
بپزند بنوعی که روی آن بسیار خشک نشود زیرا که اگر رسیده باشد
اندرون آن لزج خواهد بود و اگر مایه نداشته باشد مضرت
فطیر عاید گردد و این قسم نان ترکان بزلماج خوانند و نانی که
اهل هند در خاکستر گرم بزند و رونگه نامند نیز خوب است
بشرط آنکه مایه زده باشد راجهنس و آن برسیا و شالی است
رنگه و تخم سنبالی بود روهنس و ان گیاه اذخر است

ریحان نیز گویند //

ویرا اهل هند

ویرا اهل هند [illegible]
[illegible] آن است
در وی رطوبت فضلی است [illegible] و طبع برم دارد دهم و فتح
عانه و اسهال بسیار آورد و خلط و قولنج را برطرف سازد و معده
و جگر را گرم کند و آواز صاف سازد و گلو خشک کند با سکنجبین
و قند خورند سووه یعنی شبت بو الان خرد مشهور است دافع بلغم
و باد بود و طعم تیز و تلخ دارد و جرب و گرم است [illegible] و علتها را حسیم
و اکثر زحمت بدن را دور کند و در حقنه کار آید و بواسیر و خلط
و اسهال را نافع بود و درد معده و پشت که از سردی باشد آن را
قطع سازد و طعام خوش آرد و عقل بیفزاید سونف یعنی بادیان
و الان بزرک نیز گویند تلخ و تیز و سرد و شیرین است منی افزاید
و بواسیر و دق را نفع بخشد و صفرا زیاد کند و بلغم و باد کم نماید
و آتش معده برافروزد سلاجیت دو نوع است یکی را موتره گویند
و آن شیرین و ترش و تلخ است و قدری گرم است سیلان منی را
که با سوزش باشد ببرد و آتش معده افروزد و سنگ مثانه
و آماس و جذام و صرع و سلس بول را نفع بخشد و تیز و سرد
و خوشبوی قاطع بلغم و باد بود سالونی تیز و گرم است افشاند

منی کند و خوردن آن باد بسیار در و علل خونینه خاطر را ببرد و سیلانی
منی و داء ... و اما سنگ کم و تقی او سرعه و بو لی سنگ را دفع سازد بسپایه
مانند سنگ لم و جقند ... پیچ است ... دارد خوراک شود که ... زیاده کند
و لذت طعام پدید آرد و علم بلو لرو تحت او دفع ... نجیر
باشد و سوزش ... مسطیه ... خوره علل ... باز آرد
دارد
سنبهالی سه نوع است سبز و سفید و سیاه و مزه شور و تیز
سرد و مسبک بود و روشنائی چشم و هوشیاری پدید آرد و موی
را دراز گرداند و بلغم و باد ببرد و کم اشتها و خله و غلوله و آما
و نهار ... را دفع گرداند و جذام را نفع بخشد
و خوردن ... گرداب که دایم مرفقه باشد برطرف سازد
بیر ... یعنی سرشف دو نوع است زرد و سرخ و هر دو نوع
تیز و تلخ و گرم است بلغم و خارش را از اندام دور کند و صفرا
زیاده سازد تیل سرشون برای انواع علل جلد خوب است و
چون سعوط کنند کرمهای بینی دفع شود و اگر بر زخم بمالند نیکو
گرداند و هاضم و منهضم باشد بدلا و روغن کنجد است سنکهاره
آن ... تالابها ... بکارند خشک است اما باد
نیفزاید و بلغم و تلخه کم کند و اسهال خونی و ناصور مقعد

و سنگ

و سنگ مثانه را ببرد ... کرمهای شکم ... بیفزاید و سرفه و لاغر
را ... سازد و ... ببرد و ... ضعیف دل و ... بی
و تشنگی و زحمت ... دفع کرد ... و سرد ... باشد
خشکی حلق دفع سازد و ... بخشد و بحال اصلی باز آرد
سلاجیت و آن میعه است ... و ... بود و جرب بود بلغم
و صفرا و سنگ مثانه و تقطیر البول را نفع کند سونه یعنی
طلا و آن چرب و شیرین و تلخ و ... و سرد بود باصره روشن
سازد و عقل و نور و عمر زیاده کند و منی افزاید و قوت بخشد
و حافظه زیاده سازد و آواز صاف کند و باد و بلغم و صفرا
دور نماید و طلای تمام عیار آنست که چون در آتش ... کنند
و یا بر محک مالند سرخ شود و در شکستن سفید رنگ نماید
کشته و خاکستر ساخته باید خورد سونه مکهی و آن مرقشیثا
ذهبی است شیرین و تلخ و ترش و تیز و مخفف رطوبات بود بلغم
و گردش سر و غثیان و بیهوشی و دمه و سرفه را دفع کند و استسقا
نافع بود و خوردن آن تا خوب نسوزند و خاکستر نسازند ممنوع
باید چنانکه متعارف اهل هند است خاکستر کنند و آنرا استعمال
نمایند سپاری و آن فوفل است و سپاری را در اصل لغت هند

[illegible] گویند [illegible] آنرا نقل کرده‌اند که اهل هند [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible]
[illegible] در وی هست آنرا [illegible] کند و اشتها [illegible] و
[illegible] بطرف [illegible] و هضم [illegible] باشد
[illegible] وی مسکر بود **ساجی کیا**
و آن استخاره است تیز و گرم و سریع التاثیر بود باد و بلغم و نفخ
و قولنج و علتهای شکم را دفع کند **سهنجنا** آنرا سرکوه و سنکوه
نیز خوانند سه قسم بود زرد و سیاه و سفید تلخ و تیز و گرم
و سریع التاثیر باشد باد و بلغم و علتهای دهن و ضرر داتهان
دور کند و آماس و کرانی بدن دفع نماید و باصره را روشن
سازد و گل سهجنه بهتر از برك بود اگر بیخ سهجنه را کوفته
[illegible] و مع شیر گاو بنوشند حبس بول که از سنك مثانه
باشد بکشاید اشتها پیدا کند **ستاوری** و آن بوزیدان است
دو قسم بود کوچك و بزرك و هر دو شیرین و تلخ بود منی بیفزاید
و صفرا و باد و بلغم را قطع کند و در رسایِن ستاوری بزرك
داخل کنند **سهاکه** یعنی دارا شکنه تیز و گرم بود بلغم و سرفه
و تنگی نفس را که از غلبهٔ بلغم باشد دفع کند و باد و بلغم

خصوص

خصوص بلغم شور و نفخ دور کند و اگر بر آتش بریان کنند و مساوی
وزن با جوه و قند هندی آمیخته کوفته حب سازند و هر روز
ناشتا مقدار یك ماشه بخورند دو سه مرتبه
اطلاق واقع شود و مفید باشد بقولنج و سپرز و فم و ضیق
نفس و امثال آن مجرب مألف کتاب است قریب بر بیست روز
بلکه یکماه باید خورد و از [illegible] خورد [illegible]
جهت استراحت طبیعت تعطیل کرده باز بخورده باشند تا علت
بالکلیه زایل گردد و پرهیز بکوشند و چیزهایی که منافی مرض باشد
نخورند و این دوا مخصوص حکمای هند است و [illegible]
برده‌اند و همین ترکیب جهت ثقل و گرانی فم معده بجهت مفید است
اما بعد از خوردن طعام چون یکساعت بخوری کما بیش [illegible] در وقت
شب بخورند و بالای آن چیزی نخورند مگر آب که مفید [illegible]
تجویز کرده‌اند **سنکهیا** یعنی سم الفار و آن جمیع فلزات [illegible]
و تب لرزه را زایل سازد و بلغم و باد در ابدان نگذارد و ضیق
النفس اسب و آدم دفع کند و مجربست **سنیچپ** و آن مطلق
صدفست خواه دریایی و خواه نهری چون آنرا سوخته خاکستر کنند
و با دوغ بخورند اشتها آورد و بدن را قوت بخشد و قولنج و درد شکم

را مفید باشد و بهترین آن سفید مهره است که اهل هند سنهکه
گویند سنگی است در غایت نرمی سرد و خشک بود و بعضی
بر آنند که سنگ جراحت که اهل هند سنک دراز گویند همین است
و چون در مرهمها کنند جوششهای صفرائی را خشک کند و مخفف
رطوبات معده و امعا باشد و صرو و دخانها پیدا شود
تلخ و شیرین و زمخت و قابض و دافع بلغم و باد بود و بواسیر و
جراحتها را نیکو سازد سندی غصارهٔ آن سکر بود میوه اش
بعد پخته شدن زمخت و شیرین بود بلغم افزاید و قبض سازد
و صفرا دفع نماید سنبل دو نوع بود خاردار و بی خار
و نافع در خلو دار است که آنرا کانتی سنبل و کانتی سانوز نیز
خوانند و آن شیرین و زمخت بود و لزج و جهت قوت باه و باد
مفرح ... از ین دوائی بناشد در مقاله مرکبات معجون سنبل
و خواص آن مفصل نوشته خواهد شد از انجا معلوم نمایند
و اگر بیخ سنبل را بطریق صندل بسایند و قدری شکر تری داخل
کرده مدتی هر صبح یک پیاله آبخوری کسی بنوشد بی نهایت
صاحب قدرت گردد سانوه نوعی از حبوب است اهل هند نان
و طعام از ان پخته بخورند خون را خشک و تن را درشت کند

و صفرا ازین دفع سازد سانبوی ... آن صابون است ... بسیار شود بود
و بلغم و صفرا را نافع باشد و اگر با و شافه بر دلو نهند حیض بگشاید سنک
لوانی یعنی نمک طبرزد سفید و این ... حب بود سفید که بفرا ...
... با اصره را قوت بخشد و دهان خوش مزه سازد و
اشتها آورد و لطیف بود باد و صفرا و بلغم را قطع کند و درد شکم
و قبض زاده و رکند سیرنی و آن دو نوع است نر و ماده نر آنست
که بار آور نباشد و ماده بار آور بود تیز و تلخ و گرم و دیر هضم
باشد بلغم و آب رفتن از بینی و خون دائمی حیض را دافع است
و آب که دایم از فرج عورات میرفته باشد و قبض ... و شکم
و بواسیر را نافع سنجی دو نوع بود سفید و کبود ... و تلخ
بود علتهای صفرائی را مفید است قوت باصره ... کند و
چون وی را بسایند بر برص طلا کنند و مداومت نمایند نفع بخشد
سانبودی شیرین و سرد بود علتهای که بواسطه قبض شود
دفع نماید و صفرا و تشنگی و گردش سر را دور کند و این برکنار
نهر کنک شود و همین سانبودی را بیکهیرنی و بنر نوا نیز خوانند
که گذشت سیم از اغذیه اهل هند است مانند باقلا دانی
آش را بپزند و بخورند و آن دو قسم بود یکی مهین و دراز و دیگر

در بلاد و بلوریات و هر دو قسم مجرب به شیر مانند... و او را از اصناف کهی

بی کبر العظم ولی باشد اسپند کوهی و آنکه بطن پوست خیار خود بود دهد

بکونی شهرت دارد و دو قسم است خرد و بزرگ تلخ و اندک ترش

باشد و میان چوبینی مقرری شود و آن اشتها را زیاده سازد و اگر

در حالت تلخی پاره پاره نمایند و خشک ساخته بخورند بلغم

و باد و گرانی بدن را دور نماید و سفوف آنرا چون قدری با خود

بگوشت کباب زنند هر قسم گوشت سخت که باشد چنان نازک

شود که از سیخ جدا شده افتد و اگر خشک و ترش را در گوشت

قلیه و مطبخه کنند نیز مضمحل سازد و از برای مهرا ساختن

گوشت بی‌نظیر است بود مرس و آن از اشجار معروف است تیز و سرد

چوب و قبیله خون و خارش و داد و امثال آنرا دفع کند ساک

که ساک و ساکوانه مشهور است و آن درخت در هند معروف

باشد کشتیهای بزرگ و عمارات عالی از چوب آن سازند چنانکه

امیر خسرو در باب کشتی گوید سو ماه نوی کسروی از سال خواست

یک مه نو گشت بده سال راست مسهل بود صفرا و بلغم و حرارت

دفع کند و پوست آن شیرین و زمخت بود بدن را درشت سازد

سینو بی و آن گلیست در غایت خوشبوئی و ملایمت و اکثر اوقات

داروی گوشت را مهرا ساخته

در هند بهم باشد بطبیعت گرم و خشک بود... رطوبت دل... حرارت

بکند در دهان بیدا شود و صفرا آورد و رکند ساگرکوا و آن اکثر

و گنجکه مشهور است و آن تخم درختی است... و گرم بود تخم

و باد را دفع کند و مغز تخم او... مسهل بود و اشتها را

پیدا کند و درد شکم را دفع نماید سینادی و آن... تلخ است تیز

و گرم بود و بهترین وی آنست که بسیار سرخ و لغزنده و سنگین

و چرب بود و در آتش نسوزد و بطریق... باشد سدو بهپلی

یعنی حب المثیل تیز و گرم بود علتهای که از باد و بلغم و صفرا بود

نافع است و چون آنرا با زنجبیل خشک و روغن... سعوط

کنند سر و دماغ را از اخلاط پاک سازد و درد سر... را زایل کند

سمدر پهین و آن کف دریاست سرد و زمخت بود بلغم و علتهای

باصره و حلق و گوش دور کند ساهتر مسهل باشد و دافع باد و

بلغم بود ساروان و آن بزر الرشاد است اهل هند... نیز خوانند

و گرم است سهدیوی دافع باد و صفرا بود و تن را قوت بخشد

سامبولی و آنرا ساتوری نیز خوانند و گفته شد شاندهی

و آن مشهور است بموسلی و بیاید سرانجی و آن خار و آن کوفته است

و بیشتر معروف بکهوکرو سبت و بیاید سنک بصری و آن روح توتیا

مورک... و...

خواص نیشکر

آنچه پونکه خوانند کویند ایشان آن بجهت آنکه کل او سفید لکا باشد و آن کم یابست سفید نرم شیرین الطف جرمی نیشکر چون باسم کامه پیشتر تشهری ... یاران کام کرفته خواهند آمد و آن چهار نوع بود سفید و زرد و سرخ و سیاه و سفید با چند قسم باشد و حکمای هند برای هر یک خاصیتی نوشته‌اند از اطناب اندیشیده بذکر آنها نپرداخت و بهترین نیشکر سفید نیشکریست که آنرا پونده کویند بغایت لطیف و نازک و شکننده و شاداب باشد مزه دهان بخشد و اشتها بیاورد و صفرا و حرارت دفع نماید و منی و قوت افزاید و ادرار بول آورد و مفرح قلب بود و دیگر اقسام سفید را گرم دانند و کویند کیموس آن گرم باشد و نیشکر سیاه را مانند نیشکر پونده معتدل دانند و نیشکر سرخ را سرد انگارند و کویند کیموس آن سرد است و نیشکر را چون ناهار خورند دافع صفرا بود و در اثناء طعام ثقیل باشد و بالای طعام نفاخ بود و بهتر آنست که نیشکر را بدندان پاک کرده خورند که سینه را مفید بود و منی افزاید و قوت بخشد و صفرا فرو نشاند و بقول بعضی از حکمای باد و بلغم و صفرا و هر سه دور کند و مانند انجبات بود سکند و آن دو قسم بود تیز و تلخ و خوشبوی

واماند

در لغت هندی مدخوا نند

واماندان شیرینی با جهته امراض بادی را نافع است اهل هند داخل عطریات شمارند ... و آن درختی بود که از پوست وی ریسمان سازند ... سفید که هندی ... و آن را انچه من ... خواستی ... کاغذ که ...

الباب الثامن فی طرایف ... شهد

و آن هشت نوع بود و هر کدام ... داده‌اند ... شیرین و تلخ و ترش و زمخت دلکشند صفرا افزاید و باد و بلغم قطع نماید و انواع امراض زبان و دهان و چشم را نافع است و اشتها آورد و مبدء بکشاید و آتش معده برافروزد و از دکمه اخلاط لیس ... کند و قولنج برطرف سازد و منور بدن بود در چهار ماه باران کی و دو ماه اول زمستان خوردن بهتر است و باید دانست که شهد را گرم کرده نباید خورد و در هوای گرم نیز ... یا داروهای که با آتش گرم کرده باشند در اثنای آن گرمی شهد یار کرده نباید خورد مگر در باب قی و حقنه که چون آنجا مقصود هضم شدن نیست جایز داشته اند و آنرا که طعام هضم نشود شهد نشاید و اگر بر بدهضمی طعام شهد خورد بسان زهر بود و در خوردن شهد افراط نباید کرد و شهد را با آب باران که بتازه کرفته باشند نباید خورد و کذا با ترشی و اگر خواهند که

لاغر را فربه سازد عسل را با شیر خورند سرد کرده آمیخته بیرون بجوشند
و اگر خواهند که فربه را لاغر کند عسل را با آب بسیار سرد ساخته
بیاشامند و عسل با ادویه حاره بسازند خوردن انواع عسل منی بیفزاید
و خون زیاد سازد و سپیدی منی را نافع بود و عسل هرچند خون
قوام و پاکیزه باشد بهتر است **شوسا** چهره و بدن را نورانی سازد
و منی بیفزاید و قوت بدن دهد **شونکا** سریع الهضم و مستعمل
بود خون را با صفرا دور نماید و جهت ازدیاد منی مثل سنبل است
و تب بادی و صفراوی و بلغمی و آماس را نافع است و قضیب را
سخت نگاه دارد **شولی** زرد جوبه صحرائی است تیز و شیرین و تلخ
بود **شونیار** بسیار شیرین و اندک زمخت بود بلغم افزاید و صفرا
دفع نماید و این در ملیبار می باشد **شونیا** سه قسم بود سفید
و سیاه و زرد و هر سه قسم بدن را نورانی کند و سرد بود و
تب باد و صفرا و حرارت دفع نماید و قوت بخشد **شکرلیمو**
شیرین و سرد بود فرح آورد و منی افزاید و فربه سازد صفرا
و بلغم و آماس و کوفت بدن را دور کند **شنکرف** هنگواد
نیز گویند و آن شنجرفست شیرین و تلخ و گرم بود باد و بلغم
و تبهای تیجی و بلغمی و صفراوی را نافع است **شکر** شیرین

وسرد

و شود و دیر هضم بود صفرا و حکه را نفع و امراض خونی و دور را
سرد و دور کند اما شکر سرخ منی افزاید و ملین بود و دافع صلابت
و صفرا باشد و اصلاح خون فاسد نماید و بلغم انگیزد و شکر
سفید در جمیع امور اقوی بود از شکر سرخ و دیر هضم تر باشد
اما چون اصلا دسومت در وی نبود بلغم نیفزاید چه ضابطه
اهل هند آنست که هر شیرینی که در وی دسومت نبود بلغم نیفزاید
و شکری که از عسل میسازند باصره را روشن سازد و زخمها را
التیام دهد و بلغم و صفرا و ضیق النفس و فواق و امراض خونی را
نافع است **شوره** و آن بوره بود که در باروت تعمل داخل کنند
ملین باشد صفرا زیاده کند چون وی را نرم کرده بر اندامهای نیم گرم
ضماد کنند و ساعتی مقعد را بر آتش ملایم بدارند و چند روز
باین مداومت کنند دانهای بواسیر همه مضمحل شده بیفتد
و مجربست و حبس بول بکشاید گویند جلال الدین محمد اکبر پادشاه
را نوبتی حبس بول شد بهیچ وجه نکشاید آخر حکیم محمد مصری
سه توله شوره در آب حل کرده بخورانید و بفاصله دو گهری
دو نوبت دیگر نیز داد حق تعالی شفا بخشید **شفتالو** سرد و تر است
تبهای گرم را نافع و تبهای نوبه را مضر بود سرکه مصلح آن باشد

[illegible] الباب [illegible] فی حرف الکاف [illegible]

یعنی زعفران تلخ و تیز باشد و دافع باد و بلغم بود صفرا را زیاد کند
[illegible] و [illegible] ببرد و جراحتها را نیك سازد و مقوی [illegible] باشد
و [illegible] را دفع کند و بشره درخشان سازد و چون با روغن [illegible]
کنند صداع را ببرد و جالینوس میگوید که شکر و زعفران بر آتش
نهاده دود او کیرند زکام دفع کردد و اگر در چشم کشند سفیده چشم
کهنه را ببرد و هر حلوای که در وی زعفران بود خون جگر
و دل را صافی کند و جگر را قوی کرداند و بقراط زعفران را مفرح
القلوب گفته است از جهت آنکه هر که از وی یکدرم بخورد
از غایت فرح چندان خندد که بیهوش کردد اندك باید خورد
وگرنه اشتها را باطل کردد کستوری یعنی مشك تلخ و اندك نمکین
باشد سرد بود و بقولی گرم باد و بلغم دفع نماید منی افزاید
و باه را قوت دهد و قدری خشك است امساك منی نماید و تب
لرزه و بد بوی دهان ببرد و گویند مضر بود بدل و دماغ
بوئیدن کافور مصلح باشد کپور یعنی کافور تلخ و تیز و سریع
التاثیر و خوشبوی و سرد بود بلغم و صفرا و خون فاسد و
تشنکی و حرارت و امراض سینه و حلق و چشم دفع نماید و سیلان

منی

منی که از حرارت بود برطرف سازد و کسی که زهر داده باشند اگر قدری
کافور بخورد [illegible]
[illegible] نوع باشد یکی آنکه [illegible]
آید از درخت کیله یعنی [illegible] حاصل شود آنچه از میان [illegible] بر آید
بغایت سفید و روشن و بزرك و درخشان بود و آنچه بر [illegible]
شود ضعیف تر از وی باشد و هرچه در بیخ موز بهم رسد
زبون بود مانند ریك باشد و بعضی از حکمای هند کافور را
گرم دانند و تاویلات کنند در مقدمه مسطور گشته است که
از تطویل اندیشه در بچا ثبت نمود کهوره یعنی مغز [illegible]
و چرب و دیر هضم بود قوت تن بخشد و منی افزاید و قدری
امساك آرد و سوزش سینه ببرد و غایط براند [illegible]
خورد کهربوجه و آن خربزه است شیرین و گرم و تر است مزاج
روح دارد زبان بیان از حد او وصف آن عاجز و قاصر است
بنابران دم نزد و گویند مرخی معده است مصلح سکنجبین باشد
کلوی دوائی است مبارك جهة خصوص اقسام تب [illegible] او تیز
بود و قابض باشد منی افزاید و اشتها پدید آرد و تن را قوت
دهد و [illegible] و حرارت و سرفه و یرقان عینی و حمره [illegible] و سیلان

مثل پاره‌ای بود و کار او دفع آبله و درد اسهال ازالة الطحال بود و کلوی اگر بلبل قند غوز
خوریند پیکانا باید دفع کند و اگر با سنبل سحوق کنند بلغم قطع نماید و اگر
با نبات خورند صفرا ببرد و نشاسته و نوشیره کلوای در حالتی که سیر
و تازه باشد اقوی بود و اگر سیر نباشد خشک آنرا نیم کوب
کرده بجوشانند و شیره اش بستانند و این نوع شیره که بگیرند
اهل هند ستودس گویند **کریاته** چریاته نیز گویند و
آن قصب الذریره است تیز و تلخ و خشک و سرد بود و مسهل
باشد برای دفع تپهای غب است و بلغم و صفرا قطع نماید و سرفه
کهن زاید و دفع کند **کراچهال** زمخت و قابض و قاطع بلغم و صفرا
بود و اسهال کهنه و زحمت پوست را نافع باشد و بواسیر و اسهال
شکم را دفع و مستعمل تازهٔ وی بود و چون خشک گردد عوض
تازه نشود لیکن درین عصر خشک را بجای تازه استعمال کنند
کاکراسنک تیز و دیر هضم و قابض و گرم بود فواق و سرفه
و ضیق النفس و اسهال خونی را ببرد **کرو** قابض و زمخت
و گرم بود باد و بلغم و صفرا برطرف سازد و تب و حرارت
عارضی دفع کند و بسیار نفع است **کرماله** و آن خیار چنبر است
شیرین و اندک تلخ و سرد و مسهل است و دافع باد و بلغم بود

قولنج

و در قولنج و ملینات مثل اوست مار از علتهای نافع بلکه دافع باشد
و نخ وی نیز همین خاصیت دارد لیکن ضعیف‌تر **کاکرسنکی**
تلخ و تیز و زمخت باشد بلغم قطع نماید و اشتها بیفزاید و آروغ را
و سرفه کهن و تب را سود دهد و سلاس منی برطرف سازد
و بواسیر را نفع بخشد **کنکی** بسیار تلخ و تیز و مسهل بود علل
صفرائی و بلغمی و اسهال خونی و تب را نافع **کوشت** قط الکویند
و ابلوت نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود و دافع باد و بلغم باشد
و بدن را نورانی سازد **کلنجن** خولنجان را خوانند و آن نیز بدرجه
تنبول است گرم و تیز و تلخ باشد اشتهای طعام افزاید و علل
و اسقام دهان را برطرف سازد و حنجره صاف کند **بکری** و آنرا
سیندری نیز گویند و گذشت جهت مهرا ساختن گوشت عدیل الذ
کوتهه بدی و آنرا کویث نیز نامند و از جمله میوها شمارند
ترش و شیرین باشد و قبض در وی بود و برخلاف جمیع ترشیها
مثل آمله بی مضرت باشد بلکه دافع هر سه خلط دانند و وقتی که
خوب رسیده باشد با قند و شیره نخود وج ساخته بخورند
و خام آنرا اهل هند خشک ساخته نگاهدارند و در قلیه و غیره اندا
لذیذ سازند و در تراکیب که جهت دفع اسهال خواه صفرائی و بلغمی

و خوراک خوی باه مقوی اجل سازند **کهنابی** تلخ و زجهت سودا باشد
قاطع صفرا و بلغم بود و تب های کهنه را جدا سازد و برقان اطفال نافع است
و سوزاک را بر طرف کند و احساس سنی غالب و این تخم آن برادر
چوب کهر است و صمغ کهر جهت قوة باه بی شبه و نظیر است
در روغن بریان کرده و با ادویه مقوی باه مخلوط ساخته
در قند سیاه سه ساله افکنند و معجون سازند **کهوکرو**
و آن خار خسک است دو قسم بود خرد و بزرگ طعم آن شیرین
باشد دیر هضم و سرد است منی افزاید و تن فربه سازد و سینه را
سفید بخشد و سنگ مثانه بریزاند و سرفه و سوزاک و
حبس بول را سود دهد و دافع صفرا و باد و بلغم باشد **کنیله**
و آن قبیله است تیز مزه بود قاطع باد باشد و اکثر در مراهم
داخل شود گوشت فاسد بر طرف ساخته گوشت صالح برویاند
کهیرسار دو نوع است سرخ و سفید زمخت و شیرین بود اشتها
پدید آرد و دندان را نفع بخشد و علت کلو را دفع نماید
کهیرکند عبارت از شقاقل است و ویرا دودالی و انالی
نیز گویند و معنی دودالی شیر دار است چون در تازگی مانند
شیر از وی آب بیرون آید بدین اسم خوانند **کیله** و آن

موزاست

موز است شیرین و لطیف و اندک زمخت و دیر هضم و دافع صفرا بود
و خاصیت گل آن نیز همین است و بیخ آن کرم شکم را دور کند و دیر
او در شکم را زایل سازد و بقول دیگر موز پخته اندک زمخت و
شیرین بود و قوت بدن دهد منی افزاید و موی بدن بالیده
و بمجرد خوردن فرح حاصل شود صفرا و خون و دوار سر و
تشنگی را دور نماید و اقسام آن بسیار است رای کیله و سون
کیله و کیله مرتبانی بهتر از همه نوع است و خوردن موز ناشتا
منع است و کیله سه پهلو دیر هضم بود و اشتها بر طرف سازد
کهجور و آن خرما است چهار نوع بود شیرین و سرد و دیر هضم
باشد منی افزاید صفرا و حرارت و دمه و کوفت بدن را دور کند
و بعضی گویند بمجرد خوردن فرح آورد و قوت بخشد و فربه
سازد و موی بدن بالد و خون با صفرا و تشنگی و بلغم
و زهر را نافع بود اما اشتهای طعام ببرد اندکی باید خورد
کوکل و آن مقل است تیز و تلخ و گرم بود باد و بلغم
و سرفه و استسقا و نفخ و قولنج و سپرز و آماس و بواسیر را
نافع است و یک [illegible] مقل دیگر که اهل هند انرا کوکل دانه
دار خوانند و بهینا گوگل نیز گویند و آن عبارت از مقل ازرق است

بهتر و اقوی بود و مقل [illegible] [illegible]

کُهَن بعضی قند سیاه کرم [illegible] باشد هر چند سفید

و پاکیزه‌تر [illegible] شیرین‌تر [illegible] بود بول و غایط

براند و شهوت طعام و جماع افزاید و باد و بلغم و صفرا و قطع

نماید و بقولی بلغم زیاده کند و بعضی برانند که در افزودن

بلغم و منی و کم کردن باد و صفرا از همه شیرینها کمتر بود اما

در قلنج [illegible] بیشتر از سبب شوری که در وی است و بعضی گویند

که چون [illegible] قوت بخشد بعضی برای سفیدی قدری سم الفار سوده

[illegible] بخلاف سایر شیرینها قاطع باشد و قند

کهنه اقوی بود در جمیع صفات از نو خون و گوشت و پیه

و مغز استخوان و منی را قوت بخشد و چندانی مسهل نبود

و سبک باشد و اکثر علتها را ببرد و قند کهنه از یک سال گذشته

تا سه سال روز به است سال چهارم بکار نیاید قوتش برطرف

شود حکمای هند قند سه ساله در تراکیب کنند و در اصل

کتب ایشان بجای عسل در معاجین وغیره همین قند سیاه

نوشته شد اما درین عصر که حکمای هندی با اهالی اسلام

محشور شده دانسته اند که اکل اینقسم معاجین بر ایشان خالی از

بلغم

از دشواری

دشواری [illegible] گَج

و آن [illegible] است که حبه [illegible] خوانند

دو نوع بود یکی سرخ و دیگری سفید تلخ و گرم و [illegible] باشد

و قی آورد و برگ او نفخ شکم دفع نماید و گج سفید را چون با شیر

پستان سائیده در چشم کشند گل چشم اگرچه کهنه شده باشد دفع

شود اما اگر درد کند مسکه در چشم اندازند و روغن آن چون

بر بواسیر طلا کنند منفعت بخشد و گویند اگر روغن حبه بر کف

دست و پا بمالند و ساعتی بآتش گرم کنند امساک منی شود و

گرهای بلغمی و بادی و خونی را با [illegible]

سفید را با نمک سنگ و آب لیمو سائیده بران طلا نمایند [illegible]

بتحلیل برد و چون داخل ادویه محلل کنند نفع عظیم بخشد کوچه

کانجکوری و کونچه نیز گویند تخم او شیرین بود و منی بیفزاید

و خونی که با صفرا آمیخته باشد و ریشهای کهن را زایل گرداند

اگر پوستی که تخم کوچه در آن می باشد ببدن کسی رسد چندان

خارش پدید آید که آن شخص بی تاب گردد و گرهها بر بدن نمایان

شود علاج که کاو مالیده با آب سرد شستن است کبابه چینی تیز و

تلخ و حار و هاضم بود اشتها آورد و باد و بلغم و گرانی دهن را

[illegible]

سرکین

دور کند کیوره از جمله کلهاست و درخت او در هند همه جا شود
و در کتاب اختیارات بدیعی خواص او مرقوم است وآن دو قسم بود
یکی را کیوره گویند و دیگری را ... و بوی کیوره مفرح آورد و منوم
بدن باشد و فی الجمله شکر با و بست کندراخ وآن گلیست خوشبو
شیرین و سرد زمخت و مسهل و هاضم بود اشتها آورد و بلغم و صفرا را
دور کند کمل وآن نیلوفر است سه قسم بود سفید و سرخ
و کبود شیرین و خوشبو و سرد و دافع صفرا باشد و بیخ وی
زمخت و قابض بود و گردی که بر روی نیلوفر نشیند آنرا بدم
نکیسر نامند و خواص آن در حرف با گذشت کیهون یعنی گندم
سرد و ملین و سنگین و چرب و مفرح بود منی بیفزاید و استخوان
شکسته را درست سازد قوت بدن دهد و باد و بلغم را
دفع کند کوکنب بغایت تلخ و تیز و گرم بود و علل بلغمی را قاطع
باشد و اشتها پدید آرد و بسیار تند است زیاده بر سه توله
شیره برگ سبز آنرا نباید خورد آنهم در زمستان کینکر
وآن درخت مغیلان است باول نیز خوانند گرم بود سرفه
و علتهای بلغمی و انواع سرفه و بلغم معده را نافع است
و اسهال و موی و صفرا و بواسیر را دافع کپور کچری وآن عبارت

از زربنادست

کیوره وآن گلیست خوشبو ... گویند

از ... تلخ و تیز و گرم و خشک بود و بلغم معده و ... زیرا
دفع نماید و دهان را پاک ... کچور
دو قسم بود یکی را کچور ... و دیگری را کچور ...
و در خواص نزدیک بزر انباد اند کولنجن و آن سه قسم بود زرد و کبود
و خاردار گرم و زمخت و تلخ بود اشتها طعام زیاده کند و باد و
بلغم و آماس و خارش و خون فاسد برطرف سازد کال دهل
بهندی کال کلاغ را گویند و دهل ثمر را چون کلاغ ثمر او خورد
آن بیهوش گردد بلکه بمیرد بدین اسم خوانده اند یعنی ثمر کلاغ کش و
از حکیم روح الله شنیده شد که کاک دهل ... احمق
طائفه را غلط است ما هیزهرج بهندی هنکن خوانند و پادزهر
کسوندی درختی است معروف و مشهور مستعمل آن برگش بود
در وی اندک تلخی مایل بشیرینی بود گرم است بلغم و باد و صرع را
و ادخال و سرفه را دور کند و هاضم باشد و آواز صاف سازد کوله
وآن تخمیست سیاه و آنرا تال مکهانه نیز گویند سرد و شیرین بود
اسهال صفراوی را دور نماید و دافع بلغم بود و تقویت بدن نماید
و دهن را خوش مزه سازد کنبیر گل است شهرت بگل جنگلی دارد
دو قسم بود سفید و سرخ تیز و سریع التاثیر بود و قاتل است باشد

کاچیرا تلخ و تیز و گرم بود و رطوبتهای بلدی و حیض و خامی و بلغم
دفع نماید و تیکی که جمتی و رض المراره تخم او و در بحر بر است کندیلا
نوعی از تیه چیزی است تر تیز و شیره بود و گرم و سریع التاثیر بود
بلغم و باد و سرفه و تی و بیتر ط تا فع است و علتهای صفرائی را زایل
سازد کندنیر نوعی از نمک است شور و تیز و گرم و زود هضم بود
تلخ و گرم و بلغم معده و امعا و درد شکم و آماس را نافع است
گانچ لون و آن زبد القوارین و ملح الزجاج است اندک شور بود
صفرا انگیز کند و بلغم و کرم و اشتها پدید آورد و سفیدی چشم
زایل سازد و چون طلا کند چرب را نافع بود کادر لون گرم
و اندک ترش بود اخلاط معده و بلغم و باد و بواسیر را دور کند
و اشتها پدید آورد کانجی و آن سرکه هندیست باد و آماس
و تپ صفرائی و حرارت و بیهوشی و کوفت بدن و درد شکم
و نفخ و قبض را دور کند و کانجی گندم و جو تفریح قلب آورد
و موی را نیکو سازد و علتهای حرد پیری و سستی بندها را
طلا دور کند و اگر بخورند بسیار بد بود و کانجی که از برنج
سازند زمخت و شیرین و سریع الهضم و قابض بود و تشنگی
و حرارت را دور کند کنتوجه و آن اسارونست تلخ و گرم و بدبوی بود

باد و بلغم

باد و بلغم و امراض دهن و بینی و امتلا را دور کند کیو و اسیطانی
گل سرخ و آن طین احمر است طین مختوم نیز گویند و دو قسم بود
یکی را گیرو و دیگری را سونه گیرو خوانند سونه گیرو بهتر است و
آن شیرین و زمخت و سرد بود و زخمها را مفید باشد و ریشها
و بواسیر و حرارت دفع نماید کهری و آن طین قیمولیا است شبیه
و تلخ و سرد و قابض بود و رطوبات ظاهری و بلغم و صفرا و حرارت
و زخمها و آماس و خون و جوشش و امراض چشم را زایل سازد
و سنکهرنی و اسهال صفرائی و بلغمی را مفید بود و هاضمه را قوت
بخشد و سوزش مقعد را زایل سازد و اگر بر جوششها طلا کنند
نافع بود خاصه جوششهای اطفال را کهری خاکیست سفید معروف
و مشهور اطفال گر تختهای مشق مالند کیرنی از میوهای مشهور
هند است شیرین و چرب و مفرح و دیر هضم بود منی افزاید
و فربه سازد و سینه را نافع بود صفرا و سوزاک را دور کند
و آنچه در ولایت گجرات شود بهتر باشد و مغز تخم وی را چون با شیر
دختران سائیده در چشم کشند کل چشم زایل سازد و جلا دهد
و آن زمخت و سرد بود باصره را روشن سازد و چرب را دور کند
کندرک و آن کوکرداست تیز و گرم و بدبوی بود اشتها را ابغا بیت

بندند
بمالی غازنیه وخارشی وجرب وقوبا زائل کند وبلادر دفع کند وآن
چهار نوع بود سفید و سرخ و زرد و کبود سفید مسهل باشد ونفع
وسرخ بجهت کشتن آهن بکار آید و زرد جهت کشتن زیبق بی نظیر
باشد وکبود بهیچ کار نیاید **کتیرا** وآن کتیرا باشد نیز وزد
هم گویند تلخ و شیرین وسرد بود صفرا و بلغم وحرارت و مرض
فرج زنان را دور کند وآن صمغ درخت مشان مهمل است **کبث**
مستعمل ریشه این باشد سرد و شیرین و دافع صفرا است **کاس / کاث**
[illegible] بسته وآنرا باسکه نیز خوانند طبیعت وی سرد
و شیرین و دافع صفرا بود و صرع را نافع است و قوت بدن
دهد **ککتی** علتهای سینه و باد و بواسیر و آماس و تب غیر معتاد
دور نماید و تخم این را بلنج نامند بسی مهتی بود **ککری** وآن
خیار است سه قسم بود باغی و کشت زاری و صحرایی باغی آن باشد
که بآب دادن رسانند وآن شیرین وسرد و دیر هضم بود صفرا
و علتهای مثانه و حرارت و دوران سر را مفید است و فرح آورد
لیک بسیار نخورند که اختم پیدا شود دویم خیار کشت زاری
که در میان زراعت مانند گندم و جوار و غیره بشود وآنرا
آب ندهند در زمستان و تابستان به نم زمین و شبنم برسد

شیرین

شیرین وسرد و دیر هضم باشد [illegible] صفرا و خون فاسد [illegible] دارد
و مصلح اقسام خیار شیرین [illegible] و فلفل و زنجبیل است وآنچه
بآب روان بشود در سوم [illegible] خیار [illegible]
کوچک خوردن آن ممنوع است باد و بلغم و صفرا [illegible]
و چیزی که این هر سه زیاد کند مصلح ندارد و اصلاح نه پذیرد
سیم خیار صحرایی وآن چندانی نفع ندارد واین هر سه قسم خیار
اهل هند ککری گویند دیگر باید دانست که در مملکت پنجاب
یک قسم خیاری میشود پس دراز مد گکری گویند وآن شیرین
و سرد بود در هر فصل که شود فرح آورد و سینه را مفید بود
و صفرا و حرارت و تشنگی دور نماید و خیار را فاش [illegible] خورد
و خیار تلخ مضر بود بصفرائی مزاج **کاجر** وآن گزر است شیرین
و قدری تلخ بود گرم و تیز و ثقیل و سهل باشد صفرا پیدا آورد
و باد قطع نماید و بقولی گرم و تر است خون را بشوراند و بول
براند و سبوسه و ریش ببرد و مضر بود بسینه و شش مصلح
خردل و سرکه است **کسیرو** اهل هند بطریق میوه خورند
خشک و قابض و دیر هضم باشد باد و بلغم افزاید و قوت
باه افزاید و سیلان منی که از سستی باشد برطرف سازد

وضع کیمیا از هر قسم بهتر است و ضع سبزیان که کنکر و بایزل خوانند در نفع قریب با دنیاست کوندن یعنی نمک لسان خواص آن نود بلغم خواص کیله است که گذشت و قسم دیگر هست که آنرا کوندری خوانند منفعت تر از کوندن بود کروندن کروندن تر خاصیت انکور و بهالسه دارد و خام آن ترش بود باد و تلخه واسهال پدید آرد و پخته اش سبک و شیرین است باد و تلخه را دفع سازد کرنر طعم آن شیرین و ترش بود کرسنکی و اشتهاء طعام پدید آرد و باد و تلخه و بلغم و قی و درد شکم را دفع سازد کشمش شیرین و دافع صفرا و منور بدن بود منی بیفزاید و قوت بدن دهد لیک نفاخ بود و زنان حامله را غذائی بیان نیست و کدوی تلخ که آنرا تنبری کویند تیز و کرم بود آماس بیخ دندان و علتهای دهن را دور کند کلنکره و آنرا ابی طیخ الهندی کویند سرد و شیرین و دافع صفرا و حرارت بود منی بیفزاید فرح حاصل کند و قوت بخشد و فربه سازد و نفاخ بود و آنچه خام باشد شیرین نبود خوردن آن ممنوع است کریله آن از ادویه غذائی اهل هند است دو قسم بود باغی و صحرائی تلخ و کرم و مشتهی و دافع باد باشد و علتهای خونی و صفرا

زیاد کند

زیاد کند کبیجی این نیز از ادویه غذائی هند است و همه شکل و هم در خواص مانند کریله باشد و بیخ آن کیوابر باغی است و قی و غیره دفع نماید و اگر هر سرخ زنان بحیثیتی که مانند حباب زیر بود می بیند آنرا نیز دفع کند و حملی که تا چهار ماه مجتمع نگاه دارد کندوری آن نیز از ادویه غذائی اهل هند است شیرین و سرد و ثقیل بود صفرا و بلغم و دمه و خون فاسد و تب و سرفه را دور کند و کندوری تلخ بکار نیاید مضر بود کولر و آن انجیر صحرائی بود و عربی تین الاحمق کویند اندک شیرینی با وی باشد زمخت و سرد و مولد کرم شکم و دافع صفرا غلبه خون و بیهوشی و حرارت و تشنگی بود و اشتهای طعام آورد و فربه سازد و زنان حامله را بغایت مفید است و ناشتا خوردن ممنوع است کهمرك حمرك خام تلخه و بلغم و خون پدید آرد و آنکه پخته باشد خون و باد و تلخه را دفع سازد کلونجی یعنی سیاه دانه کرم و خشك است در درجه سیوم تیز و قاطع بلغم و منور بدن و دافع نفخ بود و سنك مثانه بریزاند و اگر سعوط کنند صرع را نفع بخشد کسرنج دو قسم بود خرد و بزرك تیز و کرم بود باصره را مفید است باد را دفع نماید و روغن تخم این چون بر بدن بمالند نورانی

لاکند و نیز ادویهای جوب را ختم کرده اند کافور نباری و آن کافور نبات

سرد بود و جهت تقویت دل و جگر دوا لمسک مبارک و طپش دل

... سوء المزاج آنرا سواد دهد باید بر کشیز را کوفته ستیر بکیرند

... قدری نبات و چند قطره گلاب ممزوج ساخته هر صبح بدم

... پیاله شربتی نوشند طپش دل البته برطرف شود کامونی یعنی

تلخ و مسهل و گرم بود بلغم و درد شکم و بواسیر و آماس و خارش

را نافع است کالاکنی تلخ و گرم و قابض بود بلغم معده و امعا

و کرم شکم دور کند جمله علتهای شکم را دفع نماید و بجمیع زبانهای

... کل کنجی گویند کسنبا یعنی گل خسک تیز و گرم بود

باد و بلغم و بی اشتهائی دور کند و سریع الهضم بود و اهل

هندوان ساک پخته بخورند و قسم دیگر هست که آنرا دیو کسنبا

گویند در حروف دال مذکور شد کستول و آن اشنان است سرفه

و بلغم و بی اشتهائی و باد و درد شکم را دور کند و بدن را خشک

سازد کهرسنبل شیرین و سرد و زمخت بود بلغم و صفرا و علتهای

صفرائی و ریشها را دور کند کانوس دو قسم بود خرد و بزرگ

شیرین و سرد بود صفرا دور کند و قوت بخشد و منی بیفزاید

کلیبت و آنرا ملاکیر نیز گویند چون بسایند اندک بوی خوش

دهد

دهد نکهت ... بود دافع صفرا افتاده ... بیماری ... خرابی که ... هوا

و غیره عارض شده باشد دفع نماید از زر ... کانتی لوه

و آن سریع التاثیر و گرم و خشک بود ... بوی ... و ... خفقان و

آماس و بلغم و صفرا را دور کند و چهار نوع بود یکی را خبند گویند

و آن بهترین اقسام بود دوم ... سیم ... چهارم را

کانتی لوه و آن با اقسامه بی زیبق بکار نیاید و زیبق نیز بی او قابل

خوب نکند و هر دو با هم رسانین اعلی بود و خواص آن در باب

رسائن گفته شود کیت و آن زنگ آهن بود و خواص آن نیز

در رسائن نوشته شود کهیلا و آن ... و وی

پوست درختیست که آنرا سان ... خوانند و سنبالتی نیز گویند

و چوب و شاخ سالیئی را اگر فیل بخورد مست شود و آب از ... او

روان کرده بعضی گویند کندر صمغ درخت ... است

کهابریه یعنی توتیای هرمزی و آنرا کهرل کهابری نیز گویند

تلخ و تیز و گرم بود چون در چشم کشند باصره را روشن سازد

و اگر بخورند فربه کند و بهتای متعفن و تب و صفرائی را زایل

کند کلتهی و آن حب القلت است گرم و زمخت و قابض بود بلغم

باد و سنگ مثانه که از منی شود و قولنج و اخلاط بینی و سرفه

ودلمانوی نفخ و بواسیر و فواق و امراض چشم زایل کند و چون با عصفر

نیکو پخته سازند کنکنی و آن کاورس است دو قسم بود و هر دو در خواص

چون بسیار تو به باشد که گفته شد کودرو و آن نیز از حبوب است

و او در همه چیز همچو شالوده بود کرد و آن تخم معصفر است و در

خواص مثل بذر الکتان باشد که السی گویند و گفته شد و باید

دانست که جمیع غلها چون کهنه شوند بهتر باشند الا گندم

و جو و ماش که نو و کهنه هر دو یکسان بود کهل کچاره کنجد چون

بخورند سستی آرد و خشک باشد قبض نماید و مضر بود بر و

بلغم کهتل و از میوه‌های مشهور هند است بطریق شکنبه گو

بود چون بشکافند از آن میان دانهای شیرین لزج بیرون آید

قابض و طبع باشد و تشنگی و حرارت فرو نشاند و دیر هضم

مصلح تخم وی بود باید بعد خوردن کهتل تخم وی را بر آتش بریان

کرده بخورند که کهتل بزودی هضم شود و خوردن کهتل ناشتا

منع است بسیار مضرت رساند کونله میوه‌ایست می‌خوش

مثل نارنج است بغایت لطیف و راست مزه بود از خوردن اش

دل نیز ندمزه انار اردستان دارد دافع باد و بلغم و صفرا باشد

و هیچ مضرت از و متصور نبود استلا دفع نماید و تن فربه کند

وخوردا

خواص روغن ستور

و چون با آن زمه سازد و بستگی سینه بگشاید و غثیان فرو نشاند

و حرارت دور کند و سوزش و طپش دل را دفع نماید و این در ممالکت

لکنوتی که بنگاله گویند خوب شود کیب هو یعنی روغن ستور

گرم و تر است و حکمای هند بر سر تشخیص مزه روغن مباحثه بسیار

کرده‌اند و آخر بعجز اعتراف نموده گفته‌اند که جامع جمله مزهاست

اما محسوس نیست مگر شیرینی و بهترین روغنها روغن گاو است

روغن گاو قوت بدن بخشد و منی افزاید و دافع باد و بلغم

و صفرا باشد و کوفت بدن و درد سینه ببرد و منضج اخلاط

فاسد بود و اشتها پیدا آورد و پر نفع است روغن گاومیش آدمی را

آهسته کند و باد و بلغم دفع نماید و اگر با شیرینی ناشتا بخورند

صفرا نیز فرو نشاند و بواسیر را نفع کند زیرا که هم تلیین بخشد

و هم قبض نماید از این سبب بواسیر و سنگهرنی یعنی ذرب را دور

نماید روغن بز سرفه و ضیق النفس را مفید است روغن میش آماس

و امراض فرج زنان و رعشه اعضا دفع کند روغن شتر باد و بلغم

و قولنج و استسقا برطرف سازد روغن اسب دیر هضم بود با دافر

و روغن چون مرخ معده است نشاید که در هوای تابستان بسیار

خورند و همچنین کسی که علت احتیا داشته باشد نشاید که بسیار

[illegible] آنکه [illegible] کلان [illegible]
[illegible]

خورد [illegible] مثل روغن [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] خورد [illegible] را فلفل کرد کوفته بخورد تا [illegible]
[illegible] اکر [illegible] بود **کالا [illegible]** [illegible] کویند و آن [illegible]
مشهور است و بیاید **کنتا [illegible]** و آن بادنجان دشتی است و آن
کنتائی نیز کویند و کذشت **کوت میر** و آن کشنیز سبز است
و در تحت خواص کشنیز خشك که دهانه باشد کفته شد **کاند**
و آن نیشکر است و سیرری نیز خوانند و کفته شد **کانی سانو**
آنرا کا [illegible] سنبل نیز خوانند و در خواص سنبل ذکر کرده شد
کل و [illegible] این نیز همان خاصیت بیخ سنبل دارد **کانت** آنرا با برك
تنبول خورند سرد بود اکر با کافور مقدار دو توله بیکدفعه
خورند قطع رجولیت شود **کوییت** آنرا کوته بدی نیز خوانند
و کذشت **کهول** و آن سبزیست که خرفه تخم آن باشد و بلونی
مشهور است و بیاید **کجیبیل** و خواص آن مانند فلفل دراز است
که پیپلی خوانند و ذکر کرده شد **کهجم** و آن زنجبیل صحرائی است
کانوسلی و آن راناك پهلا نیز کویند و بیاید **کت پهل** تیز و کرم
و دافع بلغم بود **کهبل** و آن جوز القی است و مین پهل نیز خوانند
و بیاید **کای دوهن** و آن ظریق پازهر نز از کاو بر اید **کت**

قطرا کوپسد باسم کوشت کذشت کوییث کوتر پلی کذشت
وان کثیرا است جون یای مثلثه در لغت هندیست بیای منقوطین ساخته اند
وان سرو و آن مرجانت از جمله جوا هر است
کپور و آن نیز سنکی است در خواص موافق بالماس کرده کویند
و کفته شد **کسیلا** همی زمخت بود **کا [illegible]** و نوعی از کرات
که کنار رود خانها بر آید و در تحت خواص جهاا و کفته شد

الباب العاشر فی حرف اللام **لونك**

یعنی قرنفل تلخ و تیز و کرم و سرد بود باعتبار حال کرم [illegible]
باعتبار مال سرد پس معتدل باشد باد و بلغم و صفرا [illegible]
قطع نماید و اشتهای طعام پدید آورد و هاضم باشد و [illegible]
و عطش و سرفه و دمه و خله و قولنج و فواق و خناق و درد شکم
و سینه را دفع نماید و طپش دل را که از سبب بخار معده و سوء
المزاج جکر باشد بر طرف سازد باید که سفوف آنرا با نبات
هر صبح یك کف بخورد مجربست و در قرنفل دسومت هست
منی بیفزاید و قی و غثیا نرا دور کند و جراحات را التیام دهد
و صداع را ببرد و کرانی بدن که از ممر شب بیداری باشد دفع
نماید **لجالو** سرد و تیز بود خون شکم و آماس و حرارت و کوفت

بدن و دمه و ریشها و بلغم را دور کند نشان وی آنست که چون
دست باو بمالند برگهای خود را درهم کند و از همین سبب آنرا
لجالو نامند جرکه بهندی لج بمعنی شرم و حجابست چون
از بمالیدن دست بیگانه خود را فراهم آرد همانا که حجاب میکند
و لو خود بطریق شاملو و اسپغلو است و این دارو جهة دفع خون
شکم عدیل و نظیر ندارد شخصی که هر روز یکتوله افیون میخورد
اشتها و العموی بهم رسانید از خوردن شیره این دارو صحت
یافت لانکلی تیز و گرم و مسهل بود بلغم و باد دفع کند
و بجهة علاج اصله بپندارد و ریشهای معده و امعا را نافع است
لالك تیز و تلخ بود خام آن دافع بلغم و صفرا باشد و لالك
خام آنست که هنوز آنرا نجوشانیده باشند و رنگ از وی نگرفته
لوده دو قسم بود یکی را لود مطلق گویند و دیگر پرا لود سفید
نامند و هر دو تلخ و سرد بود باد و بلغم و خون فاسد
دفع نماید و باصره روشن کند لونا کهار نمک است اندک
شور و بسیار گرم و سریع التاثیر بود صفرا زیاده کند قولنج
و درد شکم را دور سازد لهسن و آن سیر است گرم است در درجه
سیوم دو قسم بود سفید و سرخ گرم و تیز و لزج و ثقیل و شیرین

وسریع التاثیر

وسریع التاثیر بود بدن را فربه کند و اشتها و قوت بدن دهد
و منی زیاده کند و حلق و گوش را نافع و باصره را مفید بود و استخوان
شکسته درست سازد و اشتها آورد و قولنج و
منی و باد فتق و قبض و علتهای بلغمی را نافع است و آتش معده
برافروزد و سرفه کهن دفع سازد و ملین باشد و در دفع زهرها
قایم مقام تریاق بود هم بأکل و هم بطلا و سیر مضر بود بصرف
سر و کرده را تباه کند مصلح روغن و ترشی است لجتا شیرین
و سرد و قاطع بلغم و صفرا است و از جمله ادویه پر نفع است اگر
عقیمه خورد حامله گردد لیمو ترش و تیز و گرم و مشتهی بود
باصره را سود دارد قولنج و سرفه و بلغم و غثیان را نافع است
و بهترین وی آنست که بر درخت خوب پخته گردد و نارس نباشد
لانجك تلخ و شیرین و سرد بود باد و بلغم و حرارت و درد شکم
و تب را دفع نماید لوه یعنی آهن و آن دو قسم است یکی آنکه
از آن زنجیر و قفل سازند و آن زبون بود دوم آنکه نیکو باشد
از آن شمشیر و کارد و امثال آن سازند لاجورد و آن چرب و نرم
و سرد بود صفرا را دور سازد لوبان خوشبوئی بسیار دارد
اگر ببویند بلغم و علت سر را ببرد و زحمت چشم و باد را دور کند



واكر بجوشانند اسهال بلغم كم آرد **لون** يعني رنك اقسام است هر نوع
از ميل بلغم ... بود و كرم است ... مثل غك هيچ
چيز نكو نبود در آمدن نداكر بول و غايط براند و اشتها بيدا كرد
و دافع باد باشد و بلغم و صفرا بيفزايد و افراط غك خون را
بسوزد و ضعف بصر آرد و مني كم كند و خارش اندام بهم رساند
مصلح شربت شيرين است و نمك طوني مزاج را موافق باشد
و ضعيف را نحيف سازد **لونا** و آن علف است **لوني** و آن
ستاري خرفه است عرب بقلة الحمقا كويد زيرا كه اكر كنار
جوي دختها بر سر راه رسته پامال خلق ميكردد ترش و شور
بود دافع باد و بلغم باشد **لسنه** عين الهر را كويند اهل هند
جهت قوت ستاره طالع خود از نه قسم سنك جواهر يكي را اختيار
كرده با خود دارند خداوند طالع آفتاب ياقوت ماه مرواريد
مريخ مرجان عطارد زبرجد مشتري بشراك زهره الماس
زحل نيلم راس كوميد ذنب عين الهر و بعضي هر نه قسم را
در عنبر جيه طلا و يا نكين انكشتر جا داده با خود دارند و نورتن نامند

الباب الحادي عشر في حرف الميم مهلتي

و آن اصل السوس است شيرين و اندك تلخ و سرد باشد يا ...

... بود و بعضي ... و ... دهان ...
و جراحت درون سينه و خون ... و ... و قي و ... بود را هم
نافع بود و اين است مبارك **مسي** دو قسم است خرد و بزرك ...
و شيرين و دافع صفرا و حرارت و سرفه و ... و تب بود و بلغم
و مني افزايد و در مملكت بنكاله پيدا ميشود **ميده سنكه** تلخ
و تيز بود بلغم و بواسير و آماس و درد شكم و دمه و سرفه و
علتهاي سينه را دفع نمايد و باصره را روشن سازد و باراني شود
و ترش و تلخ و تيز و كرم بود بلغم و باد را دفع كند و مسهل باشد
موندي دو قسم بود خرد و بزرك شيرين و تيز و تلخ و كرم
و زمخت بود بلغم و صفرا و اسهال كه از بدهضمي بهم رسيده باشد
نفع دهد و سرفه و سيلان مني و قي دور كند و بسي مهتي بود
عرق موندي كشيده بخورند **منداد** دو قسم بود سفيد و
سرخ تيز و تلخ و كرم و مسهل بود باد و بلغم و بزركي شكم كه
بواسطه سپه باشد و ريشها و آماس و خارش و داد را نافع است
مهتي كند و آن دو نوع بود سفيد و سياه هر دو تيز و كرم
بود علتهاي بادي و سنكيني دهن را دفع نمايد سفيد اقوي
بود **موكما** دو نوع بود سفيد و سياه هر دو تلخ و تيز و ترش

باشد با اشتها آرد و ملین بود و درد سینه و دهی لنج و درد شکم را سود
[illegible] وآن صمغ درخت سیاه است که سیسیل نیز گویند
تر و کام مضر بود باد و بلغم دفع کند قوت بخشد و فربه سازد
و منی بیفزاید و صحیح البدن نگاه دارد مای پهل وآن مار و بود
تیز و گرم و دافع باد باشد و فرج زنان را تنگ سازد و موی را
سیاه و مجعد کرد اند مزین پهل وآن جوز القی است تلخ و تیز
بود دافع بلغم و امراض سینه و شکم و زهار باشد و از خوردن آن
قی و اسهال آید و برای نضج و تحلیل ماده دمل هیچ بهتر از بن
[illegible] هم منضج است و هم محلل و هم رادع موسلی دو قسم بود
سیاه و سفید و اکثر بر آنند که هم سیاه و سفید ممیز است
شیرین و سرد و لزج بود اگر با روغن سود و شیرگاو و شکر
بخورند منی بیفزاید و بدن را قوت بخشد و فربه سازد
و بلغم صالح زیاده نماید و صفرا و حرارت دفع کند و اگر با روغن
کنجد بخورند زکام و نزله و بلغم را سود دهد و اگر با نمک سنگ
بخورند اشتها آورد و اگر با آب گرم یا تیز آب بخورند انواع
درد شکم را مفید باشد وآن دو نوعست سیاه و سفید سیاه
پر نفع و اقوی بود مرو وآن مرزنجوش است تیز و تلخ و گرم بود

قبض

قبض و منفع بود درد شکم و [illegible] اشتهای [illegible] را دفع نماید و آن [illegible] دو نوع
بود سیاه و سفید [illegible] در تراکیب بکار آید موهد دو قسم بود
شیرین و سرد بود باد و منی افزاید و فربه سازد و صفرا دفع
نماید مانک وآن یاقوت است شیرین و دافع صفرا [illegible] و خوب
آنست که آبدار و سنگین و کرد و بسیار روشن و مستوی الاضلاع
و خوش رنگ و سرخ بود مونی وآن مروارید است شیرین و
سرد بود فربه سازد و منی افزاید و قوت دهد زهر و امراض
چشم را مفید است مال کنکنی از ادویه مشهور هند است و
رسالهای علیحده در خواص وی نوشته اند از تطویل اندیشیده
بدین اختصار مینماید وآن بر دو قسم بود بزرگ و کوچک
و طبیعت و خواص هر دو بر نهج واحد است تلخ و تیز و گرم
باشد و بر خلاف شهرت بدن فربه سازد و باد و بلغم دفع
نماید و اشتها پدید آورد و عقل و حافظه زیاد کند مرچ
یعنی فلفل گرد دو قسم بود سیاه و سفید گرم و تیز و زود هضم
باشد بلغم و باد و علتهای سینه را دفع کند و مزه دهن بیفزاید
و معده و جگر را قوت بخشد و طعام غلیظ هضم سازد و صفرا
مزاج را مضر بود خاصه در تابستان ترشی و آب سرد مصلح است

[illegible] بسیار بیخ بقم و بجوی فوة الصباغین خوانند شیرین بود
و گرم و سنکین بود [illegible] و ریشهای [illegible] و بلغم و علتهای چشم را دور کند
و آن بر چهار نوع بود اول جوی دوم یونجی سیوم کونجی چهارم
ساحلی کونجی ساحلی بهتر است و یونجی از کونجی و جوی از یونجی
مولی و آن ترب باشد چهار قسم است و هر کدام نامی دارد خواص
و مزاج نزدیک بهم باشد گرم و تیز و سریع التأثیر و مشهی
و دافع بواسیر و قولنج بود و علتهای سینه را نافع است و جاذب
[illegible] هضم باشد و چون با صعتر یاد کنی اگر با طعام بخورند
قوت بدن بخشد و اگر پیش از طعام خورند صفرا زیاده کند
و اگر زرد چوبه و حوایج در و کرده به پزند علتهای سینه و درد شکم
و بواسیر را نفع عظیم بخشد و اگر شش توله آب ترب با شش
توله شیر گاو یا ربع توله سهاگه بریان کرده بخورند و مکرر
نمایند علت حبس بول که از باد و اخلاط غلیظ باشد برطرف شود
مهوه دو نوع است هر دو یک خاصیت دارد گل و میوه مهوه
شیرین باشد باد و صفرا دفع نماید اهل هند که استطاعت ندارند
از میوه مهوه بجای قند سیاه شراب کنند میتهی و آن حلبه است
تیز و گرم بود علتهای دموی و صفرائی را زیاده کند و باد را دفع

نماید

نماید و اشتها بیارد و طبع را [illegible] کالیت [illegible] فهم بود
و شیرین و خوشبو باشد [illegible] فرح افزاید و صفرا دور کند مومر و آن
شمع است شیرین و تیز بود و خون کاهد و باد را دفع کند و
بر شکاف دست و پا مالیدن نافع باشد [illegible] ککری خیار درازیست
که در مملکت پنجاب بسیار شود و خواص آن در بحث خیار که ککری
گویند نوشته شد مرا تیز و تلخ و زمخت بود بلغم و صعف را
و دمه و گردش سر و تشنگی را نافع است و این در گجرات مشهور بود
منسل و آن زرنیخ سرخ بود گرم و تیز و چرب باشد حلق و
سینه را پاک گرداند و زایل سازد مسکه بفارسی کره و بعربی
زبده خوانند بسیار شیرین و قابض و سرد بود رنگ بشره صاف
کند قوت و مزه دهن بخشد باد و بلغم و صفرا و تشنگی و سرفه را
سودمند باشد مسکه گاو و بهندی ماکهن نیز گویند و آن گاو
میش شکم بزرگ کند و منی افزاید و مسکه میش بواسیر را مفید باشد
و دیر هضم و مزیل عقل بود و اشتها کم سازد و شکم بزرگ کند
و مسکه اسب باد و بلغم و سرفه دور کند و مضر بود بچشم و مسکه
شتر سرد و سریع الهضم بود و ریشها و کرم شکم و بلغم و خون فاسد
و باد دفع نماید و مسکه هرچند بماند بدتر شود سینه را آزار رسد

مسکه

و حلال نیز مکویند ببرآمو و بود و منک ادرا اصیل الجملکند یعنی سستی است
بغلبخه میسید امشد والبه کوبند و در بغام از شراب است و آن
دو قسم بود یکی آنکه آتش بنه بپزند و آنرا آسو نامند و این نزد کفره
هنود اگرچه حرام نیست لیکن اشد مکروهات باشد دوم عرقی
و آن خود در کیش ایشان نیز حرام است و هر دو قسم گرم و تر
و ملین بود و هرچه متحجر گردد از مفاصل و غیره نرم کند و باد
و بلغم دفع نماید و مولد صفرا باشد و مثانه و سینه از اخلاط
پاک میسازد و سریع الهضم و سریع التاثیر بود و خون را بجوش
آرد و جمیع حواس را خوب باشد و غایط و بول بقاعده دفع کند
خاصه آنکه از قند هندی ساخته باشند و آسوی مویز که کهنه
شده باشد بهتر از قندی بود طبیعت را بقاعده نگاه دارد
و سرفه و بواسیر و سنکهرهنی یعنی ذرب و حبس بول و باد
و بلغم دفع نماید ماش دو نوع بود سیاه و سبز اهل هند
سیاه را ماش نامند و خواص علیحده قرار دهند شیرین و چرب
و گرم و مبهی بود و بلغم افزاید و فربه سازد و سبز را منک
خوانند منک زمخت و سبک و سرد باشد باصره را روشن
سازد و اندک نفخ با وی بود بلغم و خون با صفرا دور کند

وصاحب

و صاحب خلاصة الاسرار الاطبا گوید منک نزد بعضی سرد و خشک است
و نزد بعضی معتدل الحرارة و قابض است لیکن چون بجوشانند
و آب او را بخورند طبع را نرم دارد و منک لطیف تر از برنج و گندم
بود و موافق مزاج بیماران خواه صفراوی و خواه بلغمی باشد و چون
منک با برنج یکی کنند کثیر الغذا و دیر هضم شود خاصه که با روغن
خورند و در ذخیره منک را از جمله اغذیه لطیف شمرده و گفته
خون صافی تولد کند و موافق بود بکسانی که حرکت و ریاضت
کمتر کنند یا حرارت غریزی ضعیف شده باشد چنانکه کسی که از بیماری
برآمده بهتر شده باشد و کسی که خواهد در تن او خلطی تباه گرد نیاید
باید اختیار کند مسور یعنی عدس نزد بعضی معتدل است
در گرمی و سردی و نزد بعضی سرد است و باتفاق خشک است
و قابض معده را بد بود و تاریکی چشم آورد و مضعف قوت باه
باشد خون غیر معتاد زنان را باز دارد و ادرار بول را که از حرارت
باشد نفع کند و امراض صفراوی چون آبله اطفال و ریشها و
بثهای سخت و اسهال و موی را نیک باشد لیکن خون را غلیظ
سازد و سودا انگیزد و دماغ را فاسد کند و خوابهای پریشان
آرد و آب جوشیده عدس مانند نخود ملین باشد مکتاستک

شنبلی [illegible]

وان صدف است چون [illegible] بیشتر [illegible] اگر زشت [illegible]
وآن را کشمیری [illegible] خوانند و گذشت مصبر یعنی صبر و آنرا ایلیا
نیز خوانند و گفته شد موته سعد است که مشک نیز خوانند
و اهل هند بهادر موته هم گویند و گفته شد ملاگیر نوعی از صندل
است که چندن خوانند و گذشت موتهو توتیای سبز است نوته
نیز خوانند و گذشت میتهندی آنول آنول نیز گویند و گفته شد
موتهه وآن شبیه بود بماش بستر و در لاهور و حوالی آگره بسیار
نخود و برای اسب و اشتر بهتر از نخود بود اسپان از او فربه سازد
و نخود نگاه دارد هات وآن ساکی است مخصوص هندوستان
که آنرا بپزند و بخورند و چون زنان مرضعه را شیر کم شود
باید که بیخ هات صد توله و شیر گاو صد توله و صد توله عسل
اعلی با آتش ملایم جوشانند بقوام آورند و در ظرفی کرده نگاه دارند
و صبح و شام مرضعه روغن کنجد بر بدن بمالد و هر دو وقت
با آب گرم بشوید و فی الفور قدری از آن دارو بخورد و خود را
گرم نگاه دارد و باین طریق تا هفت روز نه مدت نماید و اگر
دو هفته بدین عمل کند بهتر و این مجرب است مید یعنی زباد
خوشبو و جرب و گرم و مفرح بود و علامت زباد خوب آنست

که کبود

خواص گوشت

که کبود و سرخ رنگ باشد و چون [illegible] یکدانه [illegible] منیر [illegible]
گوشت را گویند و خواص آن از [illegible] قسمت [illegible]
سه نوع قرار داده اند مخفی نماند که اهل هند بنابر آن معموره زمین
معموره عالم را سه قسمت کرده اند و نامها گذاشته جانگل [illegible]
انوپ دیس سادهارن دیس جانگل دیس آنست که جاهای آن ولا
بسی عمیق بود و ولایت ماروار که بادلاست گجرات واقع شده
از آنجمله است جاههای آن ملکت بمثابه عمیق اند که هرگاه دلو
بلب چاه رسد دهل زنند تا دلو کشان را معلوم شود که دلو از چاه
برآمد و دست از کشیدن بدارند و مردم آنجا عادی [illegible] جلد
و خرد شکم و کم دسومت باشند و درختان خرد که بسال [illegible]
میرویند در آن زمین نرویند و بادهای تند بسیار وزد
انوپ دیس بر عکس ملکت مذکور است چون اندکی زمین
حفر کنند آب برآید ولایت بنگاله و کوهکن که کنار دریا واقع
شده از آن مقوله است و درخت و رطوبت بسیار بود و مردم
آنجا بزرگ شکم و سست و رنجور باشند سادهارن دیس آنست
که آب قعر زمین در قرب و بعد معتدل بود و سبزه و درختان
نیز در بسیاری و کمی و خردی و بزرگی باعتدال باشند و مردم

آنجا نوشته مستوی الخلقه و صحیح البدن باشد [illegible] از اهل هند [illegible] جمع
دیس را پنجاه و پنج قسمت کرده نامها گذاشته‌اند مثل ناکردیس و [illegible]
هویت دیس و بهتون دیس و غیره از تطویل اندیشیده بذکر آنها
نپرداخت اینست آنچه مولف کتاب کفایة الاطبا نوشته
اما معنی گوشت جانکل و آنوپ و سادهارن از بابت بهتر که
نزد هندیان در طب کتابی معتبرتر و مبسوط‌تر از آن نیست بنوع
دیگر مفهوم گردد گوشت جمله ذی حیات را سه قسم کرده آهو
و گور خر و خرگوش و لوه و دراج و گنجشک صحرائی و طاوس
و مرغ و خرس دشتی و فاخته و هر یال و ماسوحه و امثال
اینها را جانوران جانکلی گفته اگرچه در زمین آنوپ و سادهارن
باشند آب کم خورند و گوشت اینها کم رطوبت و سبک باشد
و گوزن و گاو میش و گاو [illegible] و سارس و مرغابی
و سرخاب و ماهی و هرچه در آب و کنار آب بیشتر باشد اینها را
جانوران انوپ خوانند اگرچه در زمین جانکل و سادهارن
باشند آب بسیار خورند و گوشت اینها ثقیل و پر رطوبت باشد
و گاو و اسب و استر و گنجشک و مرغ خانگی و تیهو و کلنگ و
امثال اینها را جانوران سادهارن فرا گرفته در آب خوردن [illegible]

وگوشت

وگوشت اینها [illegible] معتدل [illegible] باشد [illegible]
گفته [illegible] که از جمله [illegible] گوشت
دراج بهترین گوشتها است گرم و خشک و قابض باشد [illegible]
بخشد و منی افزاید و اشتها آورد و هیچ خلطی را زیاد نکند
بلکه کم گرداند گوشت لوه هم گرم و خشک است و در خواص نزدیک
بدراج است و گوشت کبوتر بچه در خواص نیک است نزدیک
بگوشت لوه بود لیکن گرم و تر است گوشت کبوتر اهلی سرد و [illegible]
بود و قابض و زود هضم باشد و خون با صفرا دور کند [illegible]
سلسل البول آورد کبوتر دشتی دیر هضم و گرم باشد و [illegible]
با صفرا بیفزاید و منی زیاد کند گوشت طاوس خوب است
اما پرهیزکاران را موافق نباشد گوشت خروس دشتی نیز مثل گوشت
طاوس است و گوشت ماکیان دشتی گرم و خشک است
گوشت تدرو و کبک مثل گوشت ماکیان است گوشت خروس اهلی ثقیل
و مولد بلغم است گوشت فاخته نیز ثقیل باشد و صفرا
و بلغم افزاید گوشت بز معتدل بود هم در ثقل و سبکی و هم
در گرمی و سردی و برزخ باشد میان خواص جانوران جانکل
و سادهارن و هیچ گوشتی بطبیعت انسانی موافق‌تر از گوشت



بود و گوشت بز ... بهتر باشد گوشت جانوران ... نرم بود ...
خواص جانوران ... و آدمی را گوشت آهو سرد و زود
هضم و مسهل و دافع هر سه خلط باشد و گویند جامع هر ...
مرض بود گوشت گاو غلیظ و سرد است علل مختلفه پدید آرد
و اشتها ببرد لهذا کسی را که اشتها از حد زیاده بود گوشت گاو
دهند تا کم گردد گوشت گاومیش نسبت بگوشت گاو بهتر بود گوشت
کبک دشتی سرد و زود هضم و مسهل و دافع باد باشد گوشت
کبک خانگی اگرچه اندکی ثقیل است اما منی بیشتر افزاید گوشت
ماهی گرم و تیز و دیر هضم است خون با صفرا و بلغم زیاد کند
و گوشت جمیع جانوران پرنده آبی سرد و دیر هضم و مسهل است
و تخم جمیع جانوران ثقیل تر از گوشت آنها بود و گوشت جانور
مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار فربه بر بیمار و مریض
و حامله و پیر بد است نباید خورد و از جنس چرنده گوشت
نرینه گران تر از ماده باشد و از پرنده عکس و از نرینه پایین
تنه بهتر باشد و از ماده بر عکس و مراتب خفت و ثقل گوشت
از سر تا پای بترتیب اندامها بود آنچه بالا تنه بد است هرچند
بالا رود بدتر بود و آنچه پایین تنه بد است هرچند پایین هر رود ...

بلی ... گوشتها گوشت ... است ...
فی الجمله گران است و گرانتر از وی گوشت پشت و از آن گرانتر سینه
و از آن گرانتر گردن و از آن گرانتر سر گویند نارلی و آن جنبری
است معروف بسیار حار بود بلغم و باد دفع کند و اشتها آورد
و طعام هضم نماید پخته آن بخورند و سفوف آن نیز استعمال نمایند
ناگ یعنی اسرب و او در خاصیت باید که پاک کرده و کشته
بخورند والا اذانها بر بدن پدید آورد و دیگر علل حادث گرداند
ناگ بدمنی گرم و تلخ و تیز و سریع التاثیر و دافع بلغم و باد و
صفرا باشد و استسقا و نفخ شکم را نافع است اخلاط معده را
براند اگاه قبض کند ناگ دنتی تلخ و تیز بود بدن را بی نور سازد
و باد و بلغم و قولنج و درد شکم و استسقا و علتهای حلق را دفع
نماید بخشد ناگ پهلا شیرین و ترش و زمخت و گرم و دیر هضم
بود خارش و ریشها و علل صفراوی را نافع است ننوت
و آن تربد است دو نوع بود سرخ و سفید تیز و شیرین و زمخت
باشد باد افزاید و بلغم کم کند ... و علل سینه و فساد خون ببرد
نیب درخت نیب در هند وستان معروف است سرد و تلخ
بود بلغم و دانهای حرارت و کرم و قی و آماس و آب که همیشه

آن ببخایید و تر هی والم الاضرحی صفرا بحی و شوریش سینه را نافع است
و محیط صد اهل هند آنست که مداومه آن نیز اکثر امراض را دفع نماید

الباب الثالث عشر فی حرف الهاء هلدی

یعنی زرد چوبه و بعربی عروق الصاعین خوانند باد و خارش و ریشها را دور کند و قوت دل دهد و با کل و طلا رنگ خون را صاف سازد **هیا ور** و براهنا ولی نیز کویند تلخ و مسهل بود و درد سپرز و قولنج و استسقا و جرب را نافع است **هست کند** تلخ و کرم بود بلغم و علتهای بادی و علتهای که بر ظاهر جلد شود و ریشها را که از سبب خارش شود مفید بود **هاتبجور بی** و آن بیخه مریم است **هنکن** کویند آن ماهی زهر است ماهی از بوی آن بیهوش کردد و باشد که بمیرد بد بوی و تیز و کرم بود باد و کرم معده و علتهای بادی و بلغمی و دانهای حرارت را دفع کند و زود هضم است بود اکر پوست بیخ هنکن را کوفته بیخته هر روز یک تانک بخورند و دوازده توله شیر بالای آن بیاشامند و مداومت نمایند علت خنازیر بتدریج دفع کردد و اکر سفوف پوست بیخ هنکن را هر روز با عسل و روغن بخورند علت دانهٔ فرنک و درد مفاصل دفع شود

واکر بابلات

واکر بابلیات و روغن بخورند دانهای که بیاض برآید اکرچه سیاه بود دفع شود مجرب است باید که مداومت نمایند و هنکن برای اقسام بواسیر خصوص خونی نافع است باید که سفوف کرده مدتی بدان مداومت نمایند **هلهل** بضم ها سبزیست متعارف اهل هند از آن سالن پزند و بخورند تیز و کرم بود قولنج و استسقا و باد و ریش و درد کوش را دور کند برک آن را مالیده قطرهٔ چند در کوش چکانند **هنک** بعربی حلتیت و بفارسی انکزه خوانند کرم و تیز و دافع باد و بلغم و قبض و نفخ و درد شکم باشد و باصره را منفعت رساند و اهل هند منافع بسیار برای انکزه نوشته اند **هیرادوکی** خون بعربی دم الاخوین و بفارسی خون سیاوشان خوانند و آن سه قسم بود چکیده و خشبی و ترابی بهترین وی چکیده صاف بود که اصلا چوب در وی نباشد و این نوع در هندوستان نمی باشد از جزیره سقوطره و دیکر ممالک آرند و دو نوع دیکر در هند بهم رسد و خشبی بهتر از ترابی باشد زمخت بود قوت معده و جکر دهد و شقاق مقعد و سحج امعا را بغایت نخشد و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای تازه را سود مند بود چون بران افشانند **هوبیر** بکنار خشک شده صحرائی مشابه است **هنکواد**

[illegible] و کرم و بیرون آرد اسهال و قی و معده و قاطع بلغم باشد هلیلج و آن اهلیلج نیز گویند و گذشت هرزه بفتح ها و خشک نید و اعبارت از هلیله است دو قسم بود سیاه و زرد سیاه را هلیله زنگی نامند و آن در اکثر ممالک هندوستان شود دوم زرد و زرد نیز دو قسم بود یکی را هلیله زرد گویند و دوم را هلیله اترادی و کابلی خوانند هلیله زرد نیز همه جای هندوستان شود و در ادویه و تراکیب چندانی بکار نیاید اصل هلیله اترادیست آنکه از کوهستان سوالک که شمال رویه هند است و تا کوهستان ها چل کشیده خیزد و زیره سیاه که در خواص و منه فرمن زیره کرما نیز در کوهستان مذکور بشود و هلیله هر چند بزرگ و سنگین باشد که در آب فرو رود و خوش رنگ و دراز باشد بهتر است و اقسام هلیله شیرین و ترش و تلخ و زمخت و معتدل بود دافع باد و بلغم و صفرا و منضج و محلل و مسهل و دباغ معده و امعا فتبارک الله احسن الخالقین باعتبار شیرینی صفرا و ونشاند و باعتبار ترشی باد دفع نماید و اشتها آورد و مزج باشد و باعتبار زمختی بلغم قطع نماید و در باگ بهت مسطور است که هلیله اترادی در درد چشم و بینی و حلق و سینه و علت خلقه و در بیخ

امعا

امعا و دحبن و سوزاک و قی و غثیان و سرفه و دمه و بواسیر و نفخ شکم و قولنج و کرم اشتهای و جمیع امراض خواه بادی و بلغمی و خواه صفرائی را مفید است و هلیله هر چند نو بود بهتر باشد و علامت کهنگی آنست که چون در جامه کرده بمالند رنگ او زرد شود و پوستش بریزد و اگر هلیله بصفات مذکوره نباشد فواید که گفته شد بظهور نرسد و اگر خواهند که منافع بسیار از هلیله عاید سازند در فصول سته باین نهج خورند در فصل کرسکم هلیله را با قند هندی بخورند و در فصل ورکها با نمک غلیظ و در فصل سرد با نبات و در فصل هیونت با زنجبیل خشک و در فصل ششر و وسنت با فلفل دراز و شهد و باید دانست که قوت هلیله تا یکسال خوب نماید و هلیله را در لغت هندی هردی و هر بنکی نیز گویند و هلیله مضر بود بزنان حامله هرتال زرنیخ را گویند تیز و گرم و چرب بوده

تفصیل خواص هلیله

مقاله دوم در مرکبات مشهوره

واین مقاله مشتمل بر پانزده باب است باب اول
در مفرحات باب دوم در معجونات باب سیوم
در جوارشات باب چهارم در اقراص باب پنجم
در حبوبات باب ششم در سفوفات باب هفتم
در سنونات باب هشتم در روغنها باب نهم
در مطبوخات باب دهم در اشربه باب یازدهم
در مرهم وضماد وطلایه باب دوازدهم در حقنه
وشیاف باب سیزدهم در غرغره وسعوط باب
چهاردهم رسایل مفرده باب پانزدهم در رسایل مرکبه
بدانکه حکمای هند در اصل مفرح ومعجون وجوارش که بکار
نبند تدچه معتقد ایشان آنست که در هوای هند معجون وغیره
ترش می شود ادویه کوفته بیخته را با شهد آمیخته در لحظه باید خورد

و قرص

و قرص دا بری نامند وحب را کولی وسفوف را پهکی وچورن
وسفوفی را که یکی از ادویه آن آتش دیده باشد پاک خوانند چه
که پاک پخته را کویند وسنون را دانت چلنه ومسی نامند وروغن
حبوب را تیل ومطبوخ را کاره واشربه را آسو ومرهم وضماد
وطلا یر الیپ وحقنه را ومن وغرغره را کل کل وسعوط را ناس

الباب الاول فی المفرحات

مفرح دلکشا که ملا
رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنکر ترتیب داده برای
دفع خمار شراب ودرد سر مفید است وامراض سوداوی وبلغمی دور کند
ودل را تقویت دهد ونشاط افزاید مفرح معتدل بود اجزای آن
زنجبیل، فلفل کرد، شیطرج بهادر موته، جهر، کپور کچری،
چلینه، دیودار چوبرا، برمی، فلفلمول، بیرنج، ناکیسر، سنلوری
تخم کشنیز، اسکند، هر کدام دوازده تانک قلنفر، فلفل دراز
کبابه، دارچینی، مصطکی، رازیانج، کنتونه، تخم آجموده
تالیه سفید، کل سرخ، کل سیونتی، الاچی، بهنکره، کل چای
وکل چنبیلی، در سایه خشک کرده کل دهاو، جهو، عود اکر
قسط، خولنجان، هر کدام چهار تانک ریوند، عاقر قرحه
تخم خطمی، کل نیلوفر، پوست بیخ کاسنی، تخم کاسنی

هر کدام دو تانك کل پولسری، موچرس، هلیله، بلیله، آمله
بلیله تخاك، پاذهر، هریك یکتانك مروارید، بسد، هریك
نیم توله پوست ترنج، غوره لیان، خاك کهری، موسلی سیاه
موسلی سفید، راجهنس، صندل سفید، صندل سرخ،
کاوزبان، بهوین ترور، هر کدام سه تانك، کافور نیم تانك
طباشیر سه تانك، کندك مغسول چهار تانك، سیماب مصفا
نیم تانك، مشك چهار تانك، عنبر دو تانك، زعفران شش تانك
نبات چهل تانك، حاجی فخر شش یك پس چنانکه رسم است باید
چندان عسل و یك و نیم چندان قند هندی کف گرفته قوام داده
بسرشند و نزد اکثر حکمای هند شرط است که در مرکبات مثل
سفوفات و معاجین و اشربه و لعوقات و مطبوخات و غیره
اجزا را جدا جدا بکوبند بعد از ان یکجا کرده استعمال نمایند اما
بعضی گویند که اگر یکجا بکوبند قصوری ندارد و تفاوتی نباشد
هر دو مساویست و در کتب متقدمین ایشان مسطور است
که معاجین را با قند هندی که با آب نرم کرده باشند یا عسل
خام بسرشند و بر آتش نگذارند لیکن حکمای متاخرین ایشان
چون با اهالی اسلام محشور شده اند و مشاهده میکنند که اکثر

چنین

چنین معاجین را آنها متعذر است بجوش میکنند که با آتش ملایم
قوام داده و کف گرفته بسرشند و قوام داده بهتر است جهة مجامع
خواص اشیا مفرح را لحهت قوت باه بی‌نظیر است و اشتهای طعام
پدید آورد و غم زایل سازد و نشاط افزاید اجزاء آن تخم جرجیر
دارچینی، بهنکره، موچرس، ستاوری، اسکند
موسلی، کل دهاو، بالهٔ سیاه، باله سفید، سنبل الطیب
تخم کشنیز، بادیان، هریك شش توله، بسباسه، قرنفل
کرفس، کتونه، بترج، مالکنکنی، سیکج، جهلیره، کلیه
فلفلمور، زنجبیل، فلفل کرد، الاچی، زرنباد، بیکهیره
هریك چهار توله فلفل دراز، عاقرقرحا، هریك دو توله
جوز الطیب، یکتوله نبات آنقدر که خواهند همه ادویه را کوفته
و بیخته یا عسل قوام داده بسرشند الباب الثانی فی المعاجین
معجون الجالو. جهت قوة باه و تقویت اعضای رئیسه
نافع است اجزا بیخ الجالو، بیخ اونت کتارنی، موسلی
سیاه، ریش بز، مغز تخم کوکنجد، دارهلد، مساوی
سوده بوزن آن شکر تری کنند و بقند معجون سازند و
هر روز آنمقدار با شیر خام بخورند که یکدرم از اصل ادویه

خورده شود معجون کیکرا جهت قوت که اوعرض بدارد اجزا خشك خشك را بکوبند و هجو مید بنا زند وسه بهاون از شیره تمر خشك تازه دهند و هر بار خشك کنند می باید که شیره تر خشك هر بار بوزن خسك خشك باشد بعده عاقرقرحا و قرنفل داخل کنند و بوزن مجموع شکر کرده معجون سازند و هر روز پنج درم با شیر جوشیده بخورند و مداومت نمایند و در ابتدا یکهفته کردجماع نکردند و این حکم در جمیع معاجین معتبر است معجون کینکر انعاظ آورد و آلت را قوی کرداند و اگر دو زی مجامعت نکند از ار نکشند اجزا بیخ کینکر، کنکی، بیخ بهابخ، بیخ کونچه، بیخ کهرنی بیخ زنکنی، همه مساوی کوفته معجون سازند و هر روز بهار چهار درم بخورد و بالای آن شیر گاو نیم سیر بکشد معجون موسلی چهره سرخ سازد و قوت باه بخشد و آلت را قوی کرداند موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونچه، تخم بهابخ، اتنکن، صمغ سنبل، تخم کندر، عاقرقرحا، کبابه چینی، تخم سهنجنه آجمود، اسکند، بداری کند، ستاوری، ناکبد دارچینی، دانه الاچین، طباشیر، فلفل کرد، فلفل دراز سندهی، ناکیسر، جاپتری، مهلنی، تخم کرنج، قرنفل

تخم بهیلی

هرگاه در شیره اجزا را
ز ساخته خشك سازند
آنرا دهندی بهاون کوبند
و پشت بیز نامند
منه عفی عنه

تخم بهیلی، مصطکی، افیون با این ادویه مذکور یا ریك آمیز کرده و بخته بوزن مجموع شکر تری اندازند و صبح ناشته درم با شیر گاو میش و اگر شیر موجود نباشد با آب بخورد قوت باه چندان حاصل آید که صفت نتوان کرد معجون تخم سنبل معجونیست که در تقویت باه بغایت موثر است اجزا موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونچه، تخم بهابخ، تخم اتنکن، صمغ سفید تخم سنبل، تخم کندر، عاقرقرحا، کبابه چینی، مساوی سوده بوزن مجموع شاهدانه کنند و با شهد معجون سازند و هر روز دو درم بخورند معجون ستاوری بواسیر و دمه و کرانی بول و دم زیادتی و سپرز و فتق و استسقا و جمله زحمتهای حلق و سینه و کردن و درد مفاصل و درد کمر و درد زانو و کوله و ناکواریدن طعام و هضم دفع شود و قوت باه بیفزاید و اندام محکم شود و زردی بشره زایل کردد ستاوری، موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونچه، خولنجان، زرچینی تخم تره، تخم کزر، جوز بویا، جاپتری، فلفل دراز، سندهی زعفران، مستکی، اسکند، تخم اتنکن، بترج، عاقرقرحا فرفیون، پهیلی، کبابه، دنیك، کنکول، تخم مکهان، دانه

خشخاش، اجوائن، افیون، تخم کوکله گکوی، زیادن بیه، خوب کلان
فلفل کرد، تخم ستهجنه، قرنفل، همه مساوی سوده نیم وزن مجموع
شکر کنند و با نیم وزن همه عسل معجون سازد و صبح سه درم
و وقت خفتن سه درم بخورد معجون اسپند قوت باه دهد و امساک
آورد اجزاء آن سپند سوختنی، سیاه دانه، قرنفل، همه برابر
بکرد و وزن مجموع و هر روز نهار سه درم بخورد معجون
موچرس قوت باه بخشد و امساک آورد اجزاء آن موچرس، تخم
کونچه، موسلی سیاه، بیخ کوکهرو، بیخ ستاوری، تخم
تالمکهانا، تخم هلیله، همه برابر سوده از شیره برگ سینبل هفت
بهاونا دهد و از شیره ماده گاو هفت بهاونا دهد و از شیره ماده
گاو هفت بهاونا و هر کرت خشک کند و بوزن مجموع شکر کرده
با شهد معجون سازند و پنج درم وقت شب بخورند و از ترشی
ملاحظه کنند معجون پنج دانونا اهل هند برای دفع عادت افیون
این معجون وضع کرده اند اگر خواهند که افیون ترک کنند
باید که هر روز از معتاد خود اندکی کم کنند و عوض آن
مقداری ازین معجون که موافق طبیعت باشد بخورند
و بعد از ترک افیون یک هفته هر روز ازین معجون بخورند

و بعد هفته

و یک هفته دیگر یک روز در میان بخورند چون چنین کنند از ترک
افیون ضرر نرساند اجزاء آن پوست بیخ دهتوره چهار توله
گل آک، بیخ رتکی، پوست بیخ اونت کتانی، بزر البنج گجگه
بیخ بادنجان، هر کدام یک توله کوفته بیخته با شهد معجون سازند
معجون سورن جهت هر شش قسم بواسیر سود مند است و استرخاء
اعصاب و ضعف هاضمه و نفخ معده و امعا را زایل کرده اند باید که
چهار ماشه صبح و چهار ماشه شب بخورند و بالای او اندک
آب گرم بیاشامند چون پنج شش ماه مداومت نمایند بتوفیق
الله بواسیر زایل گردد اخلاط آن سورن سعید، بدایره
هر یک شانزده توله چترک، بنیر توا، هر یک هشت توله
زنجبیل، هلیله، بلیله، آمله، پلپل دران، جهتو، برمی
بلادر، بابرنگ، فلفل مور، هر کدام چهار توله فلفل کرد
تج، الاچی، هر یک دو توله همه را کوفته بیخته با شیره قند
هندی معجون سازند معجون کان کاین مرتکی کان کاین نام یکی
از حکمای ریاضت کش صاحب کشف هندوستان است در کتاب
خود نوشته که این معجون هر شش قسم بواسیر را مفید است
رتر کان و دا[illegible] را نیز دفع کند اخلاط آن هلیله زرد

بهندی خله اندام و درد مفاصل را ترکان گویند
منه عفی عنه

چچوره بهر کدام سه تانک زرد آلو بیشش تانک فلفل کرده، تجو کهاره
هریک هجده واز ده تانک فلفل دراز هجده تانک فلفلمو رچهار تانک
چترک شیی وشش تانک زنجبیل چهل ودو تانک بلادر
چهل وهشت تانک سورنجان خشک نود وشش تانک همه را
کوفته بیخته باسه چندان شیره قند هندی معجون سازند
وهر روز چهار تانک با دوغ شیرین ماده گاو بخورند واکثر
غذای خود خشکه برنج کهنه ودوغ شیرین ماده گاو سازند

معجون سینبل مصنف کتاب اسرار حکیم احمد بن عمر شیرازی
آورده که در اثنای سفر در دیهی از دهات هند فرود آمدم
مردی دیدم پیر وتوانا ونورانی وزنی جوان با او بود از وی
آب طلبیده بخوردم وگفتم این دختر تست پیر بخندید ولب
بدندان گزیده گفت زوجهٔ منست وسه زن دیگر ازین جوانتر
دارم معذرت خواستم وگفتم بهر چهار زن میرسی گفت آری
امّا در روزی بهر کدام دو کرت که مجموع هشت کرت باشد
من متحیر گشته سال عمر پرسیدم گفت صد وده سال پس حیرت
برحیرت افزود واو تحیر من مشاهده کرد گفت وقتی که پنجاه
ساله شدم بسی ضعیف وناتوان گشتم وکام برداشتن مقدور

نبود

نبود بجوکی در این مقام رسیدم بحال من مطلع شد ودارو مرا بود
من بدان عمل کردم حق سبحانه بخاصیتی که در اشیا نهاد
مرا چندین قوت حاصل آمد گفتم مرا با تو سابقه معرفتی نیست
چگونه از تو التماس تعلیم دارو نمایم پیر گفت از تو دریغ نیست
درخت سینبل که جوان وتازه باشد فرو بکاوند وبیخ او که
سفید است ومانند گزر نازک باشد بر آورده پارچه پارچه کنند
ودر سایه خشک کنند وسفوف کرده واز جامه گذرانیده بوزن
آن شکر تری داخل نمایند ومعجون سازند وهر روز ناشتا بخورند
واز ترشی پرهیز کنند بعده گفت پسری دارم هشتاد وپنج ساله
در جوانی دو سال متواتر این معجون خورده او هم قوت جوانی دارد
ویک موی سفید در ریش ندارد پس پسر را که در دیه دیگر بوده
طلبیده ملاقات من داد از واحوال پرسیدم او نیز چنین گفت

معجون چترک قوت مباشرت را که زایل شده باشد باز گرداند
پوست کینکو، موسلی سفید، چترک، کتنانی بزرگ، وخورد
مغز بیل، هر یک پنج درم در نود درم آب بجوشانند تا ربع سیر
باز آید بپالایند بعده ماء اللحم از گوشت گوسفند جوان وشیر
گاو وشیر بجه دنبه مدین وآب مویز سایکی وآب نیشکر وروغن

کاو و هر یک نیم درم یکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن آب داروهای

مذکور و قند و عنبات در وی بکند

[illegible] بقوام او [illegible]

[illegible] و نیم سیر خرمای تر و یکسیر جوز هندی و نیم سیر

سنکدانه و نیم سیر جلغوزه و ربع سیر بیخ کوبجه موبین سا بکی

هفتاد درم، کاکراسنکی پانزده درم، فلفل کرد ده درم نرم

کرده داخل سازد و برهم زند پس فرود آورده خولنجان و قرنفل

دارچینی هر یک سه درم اضافه نموده برهم زند و هر شب وقت

خفتن هفت درم بخورد قوت ساقط شده عود کند و ان مجامعت

بسیار تواند کرد **معجون کامیه** تخم کوبجه، سیستان، کیتهل، کهته،

اسکند، کلوی، شملیت، موچرس، مجربه زمین، موسیلی

سفید، تخم مکهاره، کونکرو، بیخ موز، ستاوری، آجود،

اجوان، ماش کنجد، کشنیز، مهلی، ناکبلا، بنبهل،

کنجد دشتی، کچور، جوزبویا، نمک سنک، بهارنکی، کاکر سنکی

بهنکره، سندهی، فلفلین، زیره سفید، زیره سیاه،

چترک، الاچی، دارچینی، جهوک، ناکیسر، کچپیلی،

موبین، تخم سنبالی، بادیه، پوست سنبل، تر بهلاه

را برسوده ثلث مجموع ادویه کامیرکنند و دو وزن مجموع شکر

سندهی [illegible] زنجبیل
عشک آ۱۲

هلیله، بلیله، آمله،
تر بهلا نامند ۱۲

ری کند و با عسل قوام داده معجون سازند و هر روز نیم درم بخورند

و این معجون معتدل است در هر سه فصل توان خورد باید بالات

آن چیز چرب و شیرین خورند قوت باه بدهد و سرعت انزال

برطرف کند و فربه سازد و کهین روک و بواسیر و سنکهر

جمیع اخلاط دفع شود **الباب الثالث فی الجوارش**

جوارش اجوان جهت هضم طعام و قوت باه بی نظیر است بدان

مداومت نمایند **اخلاط آن** پوست اجوان، اجمود، تخم کندنا

تخم شبت تخم ترب هر یک یکسیر جوز بزباز مغز تخم بنب

عوداکر، هر یک هشت تانک مجموع کوفته بخته سفوف سازند

و بدو سیر روغن پاکیزه بمالند و بوزن مجموع ادویه نبات

یا قند هندی یا شکر داخل کنند و با عسل کف کرفته دو وزن

ادویه قوام داده بسرشند **جوارش بهنکره** مستعمل جالینوس

الزمانی بماجی کوز بیث جهت درد شکم و ضعف معده و قراقر

و بلغمی که در قم معده و امعا سخت شده باشد و سرفه بلغمی

و ضعف بصر و سستی اعصاب و درد مفاصل و نقرس و عرق

النسا و وجع رک و پی و درد سینه مفید است و درد قولنج و

درد کرده و تقطیر بول و صرع و صداع که از سردی بود و امراض

که از بلغم و سودا باشد نابل سازد و رطوبات دماغ
وا نشف کند و تحریک منی نماید و بهق ابیض را منفعت بخشیده
و سده بکشاید و غسل ... و کرنده که جانوراست انافع بود و حیض
براند و مرهم را سودمند باشد و طبیعت را معتدل نگاه دارد
و فربه سازد و لون را نیکو گرداند و بول بکشاید و مقوی جگر باشد
و غم و فساد و وحشت دور کند و بوی دهان که از فم معده
بود برطرف سازد خفقان را نافع باشد اخلاط آن پوست اجوان
اگر ترکی، قسط، خولنجان، هر کدام دوازده تانک اینها را کوفته
بخته با شیره بهنگره تازه چنانکه رسم هند است نه بهاون بد هند
و در هر بهاون شیره بهنکره می باید که دو وزن ادویه مذکور
باشد و در هر بار در آفتاب خشک کنند بعد از آن این اجزا را
داخل وی کنند کای بهل چهل تانک، ساذج بیست و یک تانک
سنبل الطیب بیست تانک، موته ده تانک، مصطکی دوازده
تانک، زنجبیل دوازده تانک، قرنفل، بج، عاقرقرحا،
دیودار، بچناک تیلیا، کنبوته، فلفلمور، شیطرج دراز، فلفل
فلفل کرد، الایچی، ناکیسر، کهیلا، تخم آجوده، صندل
سفید، جوزالطیب، هر کدام شش تانک، مندو بر چهل تانک

موته

موته مکی ... تانک، مشک ... عنبر ... تانک
کافور یک تانک، کندک مغسول سه تانک، سیماب یک تانک و نیم
باشد که سیماب و کندک را کجلی سازند و کوفته بخته اجزا را
با دوازده تانک روغن گاو چرب کنند و بوزن مجموع نبات
یا شکر داخل کرده با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته
جوارش کافوری. جهت تقویت معده و هضم طعام نافع است
و دفع تخمه و ذرب و خلفه نماید و از جوز بهوج طبیب
شنیدم که این از جوارش معتبر هند است و چندین کس از مرض
سنکهرنی یعنی ذرب نجات یافته اند باید که در پرهیز
بکوشند اخلاط آن سنبل، جوزالطیب، بالهٔ سعید،
زنجبیل، موته کبابه، صندل، قرنفل، اگر، دار فلفل
طباشیر، کنبوته، زیره، مغز تخم نیلوفر، همه مساوی
الاجزا کوفته بخته بوزن آن نبات کنند و بقدر حاجت با عسل
منزوع الرغوه بسرشند و نیم وزن یکی از این اجزا کافور داخل
سازند مثلا اگر جوز چهار مثقال باشد دو مثقال کافور
کنند جوارش بکرماجت موافق نسخه طب شهابی هر روز معتدل
بیست درم بخورند معده را قوت دهد و کرده و پشت را قوی

هرگاه سیماب را با داروی سحق
بلیغ نمایند بنوعی که برق زده
سیماب برطرف شود آن را
کجلی گویند ۱۲ ش

کرده [illegible] اخلاط آن صمغ [illegible]
موم [illegible] در روغن [illegible] بریان کنند واز روغن جدا کرده نگاه دارند
ابلیس بگیرند اسکنه، موسلی سیاه، زنجبیل، مهرک بیست درم
کنکول، پانزده درم دارچینی، خولنجان، کبابه، بزباد،
عاقرقرحا، هرکدام چهار درم قرنفل، جوزبویا، کل واحد
هرکدام ده درم کوفته وبیخته با دو سیر نبات و دو سیر شکر
سرخ ممزوج سازند و در روغنی که صمغ درو بریان کرده اند
بیندازند وصمغ را نیز نرم کرده در وی کنند وبر آتش ملایم
گذاشته برهم زنند تا همچو حلوا گردد ومولف گوید اگر بودن
مجموع عسل قوام داده هم داخل کنند شاید الباب الرابع

فی الاقراص

نسخه های اقراص که رقم زده کلک بیان میگردد
مجرب وآزموده است وبباید دانست که قوت اقراص زیاده
از شش ماه نماند وقرص را بهندی بری گویند قرص مازو
جهت اقسام اسهال صفراوی وبلغمی ودموی وپیچش امعا
بسی مفید است باید که قرص را نرم کرده نیم تانک یا بیشتر
با دوغ یا ماست چکه بخورند وغذا خشکه وپهت عدس
وماست چکه نمایند اخلاط آن مازو، پوست انار، مور سنگ
مور پهلی نیز گویند

[illegible] گویند، [illegible] تخم انیسون همه را مساوی کوفته بیخته [illegible]
نیم رس که درون او را از تخم خالی کرده باشند مملو کنند وبلر جو را
تر کرده بر انار بپیچند وآنرا باز در خمیر آرد کنند بگیرند ودر آتش ملایم
اندازند یا در تنور گرم بگذارند چون خمیر نیم سوخته گردد برآورده
انار را برآورند وبا ادویه مذکوره در هاون کرده چندان بکوبند
که نرم گردد وقرصها ساخته نگاه دارند ووقت حاجت استعمال
کنند واگر مور سنگ ومازو را با آتش بریان کرده بکوبند بهتر
خواهد بود قرص بهار این قرص مخصوص اطفال است جهت
اسهال وسرفه وپیچش امعا ودرد شکم نافع است با شیر دایه
یا آب برنج صلایه کرده بدهند واگر با اسهال تب باشد آنرا
نیز مفید است اخلاط آن بهار، اتیویک، بال بیل،
کاولی، مازو، بهادر موته، کاکراسنگی، هرکدام برابر کوفته
بیخته با آب برنج صلایه نمایند وقرصها ساخته نگاه دارند
قرص کرفس برای درد زانو وپا ونقرس واورام بلغمی و
درد پشت ودرد کمر ومقعد که از اخلاط غلیظ باشد نافع است
اجزاء آن تخم کرفس، شیطرج، دیودار، چوبرا، یا برنگ،
نمک سنگ، تخم سبت، فلفل گرد، فلفل دراز، فلفلمول

هر یکدام سه تانك هلیله کابلی، زنجبیل، هر یك پنج تانك
بلیله ده تانك همه را کوفته بخته بآب خالص صلایه کرده اقراص
سازند و صبح نیم توله و شام نیم توله با شکر بخورند و همین
روغن بید انجیر مدتی موضع درد بمالند و برك درخت
آك گرم کرده به بندد اگر بدابره کوفته نگردد اولی آنست که
او را بطریق صندل بر سنك بسایند و داخل تراکیب کنند
قرص موچرس اختلاف دم و اسهال و تزحر را نافع بود و پیچش
شکم زایل سازد و باطفال نیز توان داد اجزاء آن موچرس
زنجبیل، بال بیل، اتویك، فلفل کرد، اندرجو، مغز تخم
انبه، موو سنك، بهادر موته، باله سعید، لجالو، صندل
سعید، طباشیر، اجزاهمه را برابر کوفته بخته بآب ساکان سمول
یا بآب صمغ کینکر صلایه بلیغ نمایند و اقراص سازند و
عند الحاجه انقدر که موافق طبیعت باشد صلایه کرده با شهد
یا دوغ شیرین بخورند غذا لخشکه و پخت عدس سازند و
در تقلیل غذا بکوشند و بعضی کافور نیز داخل این نسخه نمایند
قرص کالاکوره این را کرا پاك نیز خوانند این قرص جهت
بواسیر نافع است و در علاج آن بهتر از این دوایی متصور نیست

بالخرش گویند

واسهال

واسهال دموی و صفراوی و بلغمی و پیچش امعا و سنگرهنی را نیز
نافع است صنعت آن کالاکوره سه سیر و ربع کوفته و آرد ساخته
بیست و سه سیر آب کنند و بجوشانند تا سه سیر بماند پس صاف
کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود آنگاه این ادویه را کوفته بخته
بآن کاره صلایه نمایند بنوعی که آن آب بالتمام صرف ادویه
شود اجزا اینست اجزاء آن موچرس، بهانی، بهادر موته
گل دهاوه، لجالو، بال بیل، اتویك سعید هر کدام دو تانك
و ربع و از آن اقراص سازند و ماست گاو را در جامه اندازند
آب که از وی بچکد نگاه دارند و سه تانك قرص مذکور
و سه ماشه قرص مکی داخل آن آب چکیده نموده بصاحب
بواسیر بدهند باین نهج تا مدت چهل روز مداومت نمایند
بلکه بیشتر قرص مرکی برای اقسام بواسیر و ضعف هاضمه و
غلبه بلغم و باد مفید است اجزاء آن جسد کلوی دو توله
رس سیندور، کندك، یکتوله بول بضم باکه عبارت لزم باشد
چهار توله همه را کوفته بخته با کاره بیخ موچرس دوازده توله
صلایه نمایند و اقراص سازند شربت آن یکتانك تا دو تانك
است الباب الخامس فی الحبوبات آن از حد

و حصول قوت و نشت لیلبت ... شیفته بود ... سنجیده

در ... کتاب نوشته شده و حب را بزبان هندی کولی کویند

حب سهنک ببسم در باب تقویت معده و امعا و هضم طعام

و دفع سنکهرنی و هجده نوع سوزاک و بواسیر و نفخ معده و امعا

از عجایب و غرایب است و بماجی کوز پشت بهن که سرآمد حکمای

عصر مولف بود باین حب بسی اعتقاد داشت اجزاء آن

خاکستر پوست درخت انبلی هفت توله و نیم، خاکستر سهنک

ده توله، نمک سنده، نمک دریا، جوکهار، نمک کندپیر

کاچ لون، کل واحد یکتوله و نیم، سیماب نیم توله، کندک

مغسول یکتوله، بجناک تیلیا نیم توله، سندهی، فلفل کرد

فلفل دراز، هر یک دو توله، چترک سه توله، هنک نیم توله

آب لیمو بقدر حاجت ادویه را خارج کندک و سیماب کوفته

بیخته یکجا کنند و باب لیمو خمیر سازند انگاه کندک و سیماب را

خوب صلایه نموده کجلی کنند و آنرا نیز داخل اجزای دیگر کرده

باب لیمو خوب صلایه نمایند و یک روز در آفتاب گذارند

و بمقدار یکماشه حبها سازند و در سایه خشک کرده نگاهدارند

و با دوغ یا آب ترنج یا آب لیمو حل کرده بیاشامند بعد از طعام

و پیش از طعام

و پیش از طعام توان خورد و طریق خاکستر ساختن سهنک که

عبارت از سفید مهره باشد چنانست که سهنک را در انگیته

اندازند چون بسوزد بر آورده همچنان کرم در آب لیمو فرو برند

آنچه خاکستر شده باشد در آب لیمو فرو ریزد و آنچه نسوخته

باشد باز در آتش کرده باب لیمو فرو برند و همچنین چندان

تکرار کنند که تمام خاکستر شده مضمحل کردد پس آنرا با دسته

سنگ صلب در هاون سنگ صلب چندان صلایه نمایند که خوب

نرم شود انگاه چنانکه مذکور شد با اجزا ضم کرده حب سازند

و این حب از کبار تراکیب هند است از ین غافل نباید شد و

این را سهنک و نکارس نیز خوانند حب آنند بهیرو برای جمیع

تبهای عفنی و تب لرزه و تب حاد الا تب دق و تب خالص

صفرائی مجربست و اکر تب صفرائی از سده مجاری باشد و یرا

نیز نافع است و بحش شکم و اسهال و بلغم که از رطوبات فضلی

باشد دفع شود و این نیز از ان قسم دوائی است که هرچند

مخفی دارند بهتر است خاصه از مریض تا خوف بروغلبه نکند

اخلاط آن بجناک مدبر، فلفل کرد، سهاکه، فلفل دراز،

شنجرف همه مساوی الاجزا کوفته بیخته یک پهر باب لیمو

صلایه بلیغ نمایند و منعقد گردانند بجواز حبها سازند و نگاه دارند
یکحب با شکر دهند و شب یکحب و اگر عادت بادویه حاره داشته
باشد بیشتر نیز توان داد و باید دانست که هر حب که برای
دفع امراض مقرر کرده اند اگر در وی اجزای مسهله نبود و معده
علیل از اخلاط فاسده ممتلی باشد نخست بحب کودچری
که درین عصر بحب مسکین نواز شهرت دارد رغبت نمایند آنچه
مستعمل مردم است برای دفع بهتاسه روز میدهند و اگر موافق
افتد تا پنج روز و هفت روز هم میتوان خورد و جهت تپ کرمی
این علاجی است مجرب دیگر اقسام امراض خاصه تپ را در ابتدا
علاج نباید کرد و اقل مرتبه تا سه روز صبر کنند و اگر نه
بیم ضرر و هلاک باشد روز دوم مسهل بدهند و از جوکیان
مشاهده رفته که روز اول تپ حب مسکین نواز داده اند
حب جورانکس این نیز در جمیع خواص مثل حب انند بهرولست
جور بضم جیم و سکون واو در لغت هند تپ را گویند و انکس
کجک فیل را خوانند یعنی حبی که کجک بهتا است و چون آنچه
درین کتاب نوشته شده از استادان حاذق و از کتب معتبره ایشان
فرا گرفته شده و بتجربه معروف گشته و موافق قواعد طبیبی

نیز هستند را استعمال آنها بعد از تنقیه بمسهل صالح نمایند
و از عوام الناس پنهان کنند علی الخصوص از مریض حب ...
سیماب مصفا گندک مغسول . بچناک مدبر . تخم داتوره
هلیله زرد . بلیله . آمله . زنجبیل خشک . فلفل دراز
زرنیخ ورقی . همه متساوی الوزن نخست سیماب و گندک را
کجلی سازند و در کوفته و بیخته اجزای دیگر داخل کرده دو روز
باب بهنکره صلایه نمایند و مانند فلفل حبها ساخته نگاه دارند
و بوقت حاجت یک حب یا زیاده موافق مزاج بدهند جهت
تپ با شکر سفید نرم کرده بدهند جهت پیچش شکم و اسهال
با عسل بدهند می باید که طبیبان را فراموش نکنند
یعنی مصلح را حب رام بان مولف آن را حب روح پرور نام
کرده است جهت دفع تپ لرز مجرب و مفید است رام خدا را
گویند و بان تیر را یعنی تیر خداست هرگز خطا نشود مجرب
مولف است و می باید که از سموم ملاحظه ننمایند چه که در قانون
و غیره مسطور است که هرگاه طبیعت انسانی صورت نوعی
سم برطرف سازد و خود از و متضرر نشود آن سم دوا خواهد بود
از نیست که اهالی هند آنچه از سموم است در وقت تداوی

کم الحید عنده مما طبیعت از نوبتی در دو تب هم مسطور ای علیل احد

و همچنین در وقت حرارت تب از چیزهای حارض و روی خون

نرسند و در شرح اسبابی مسطور است هرگاه ماده تب صفرای

مخلوط به بلغم باشد باید که دواء حاد قوی بمریض بدهند

تا بلغم غلیظ را بسرعت تحلیل نماید آنگاه صفرا که سریع التحلیل است

با سهل وجهی دفع کرده و قطع نظر از جمیع امور هرگاه بتجربه

معروف کرده ملاحظه و خوف را گنجایش نمی ماند پس سخن

در مقصود هرگاه قبض در طبیب صاحب تب لرزه باشد اول

بمثل حب مسکین نو از مسهل و ملین باو باید داد بعد این حب

با شکر بدهند لیکن بسیار بوده که بهمین حب تلیین حاصل

شده یا قی کرده دفع فضول و اخلاط شده است و علی کل حال

تب لرز بتوفیق الله البته برطرف میشود و اطفال شیرخواره

اگر تب لرز داشته باشند این حب را بایک تانک شکر بدایه

وی دهند و بکرات دیده شده که طفل یک ساله را اندکی

از ین حب با شکر داده اند و او از ین مرض نجات یافته و طریق

خوردن وی آنست که پیران و مرطوبی مزاج از یک حب تا دو حب

صباح بدهند با شکر و آب اگر روز اول مرض زایل شود

فهو المراد

فهو المراد والا در روز دیگر هم بروزن یک حب بدهند اگر روز دویم البته

زایل بشود انشاء الله تعالی و اگر جوان باشند و مرطوبی مزاج نباشند

هر روز یک حب بدهند و اگر حرارت غلبه شود قدری شیره خرفه

با نبات یا شکر معطر بقطره چند از گلاب بخورند یا شیر گاو و ماست

گاو با اندکی شیرینی میل نمایند و غذا تا یک هفته بخ خشکه و دهت

منک بی روغن بخورند و مطلقا گرد چربی و ترشی و گوشت

نگردند و گرنه بیم ضرر است اجزای حب سم الفار خواه سفید و

خواه زرد یک جزو کهاریه که عبارت توتیای هرمزی باشد دو جزو

هر دو را شسته و کوفته بخته دو روز باب برگ کریله صلایه

بلیغ نمایند و مقدار بماش جها سازند و طریق شستن سم الفار

اینست که برگ رواسن را در ظرف گلین کنند و آب پر کنند و چوبی

بعرض بر سر دیگ نهند و سم الفار را در کیسه کرده بدان چوب

بیاویزند نوعی که کیسه در آب باشد و به ته دیگ نرسد بدین

طریق یک و نیم گری جوش داده بر آورند و توتیا را نیز بهمین

طریق بجوشانند لیکن در آب کدوی تلخ آنگاه حب سازند

برابر بماش **حب کهورچری** و این حب مستعمل جوکیانست اکثر

ایشان آنرا همراه مستعد ساخته نگاهدارند و در حضر و سفر

بکار

اکثر امراض [illegible] آن [illegible] است [illegible]

این حب را سکلیں نوان تعلیم کرده تا بر مردم فارسی زبان تکلم
باصطلاح ایشان باشد و معنی کهوریچوی اسب سوار است این حب را
بمحصل اسب سوار تشبیه داده اند که از جانب حاکم بیاید و
از آن سبب وجود نیامده در حصول مقصود محصلی کند و فرصت
ندهد همچنین است حالت این حب که بطریق محصل اسب سوار
تا مرض را از احشای بدن دور نکند از تشدد باز نیاید اخلاط آن
هلیله، بلیله، آمله، چترک، سهاکه، فلفل کرد، فلفل دراز
بهادن موته، ترید، ریوند چینی، عاقرقرحا، زنجبیل
تنکار مدبر، مید، مهامید، زرنیخ مدبر، کل واحد یکتوله
سیماب مصفا سه توله، کندک مغسول سه توله، مغز تخم
چیپال مدبر هشت توله سیماب و کندک را کجلی سازند و باسایر
اجزای کوفته بیخته یکجا کنند وسه روز با آب بهنکره صلایه نمایند
و بمقدار فلفل و ماش حبها سازند و نگاه دارند و برای هر مرض
با انپان بخورند و انپان سفوف واشربه و مطبوخی است
که جهت دفع آن مرض مفید باشد مثلا اگر برای حبس بول
و سنگ گرده و مثانه و سنگ و سیلان منی خواهند بخورند

باشیره

باشیره تخم خیار بی و خربزه و یا جوشانده طباشیر و خار خسک
استعمال کنند یا با سفوف هلیله، بلیله، آمله، بکار برند
سکدیت، کاسنی، میل کنند و اگر خواهند که شکم براند و معده را
از فضول پاک سازد و با شکر و آب گرم بخورند و هر بار که
بر سر قدم روند قدری آب گرم میخورده باشند و هرگاه خواهند
که شکم ببندد آب سرد بخورند بلکه خشکه برنج و قدری ماست
چکیده تناول فرمایند و اگر برای دفع هیچن نوع بیسی خواهند
بخورند با کاره راشنه استعمال نمایند و اگر برای دفع بیماری
با سفوف قرنفل و تخم کشنیز و امثال ذلک بخورند و باقی را
ازین قیاس کنند و چنین شنیده ام که جوکیان جهت اکثر امراض
با شکر و آب گرم بخورند و معتقد بانپان نشوند و طبیبی را
در لاهور دیدم که شخصی را که سنگهرنی که عبارت از اسهال
کهنه بود داشت و بهیچ چیز دفع نمیشد سه روز حب سکلین
نوان با قدری از روغن گاو داد هر روز زیاده از معتاد شکم
او رفت و بعد از آن تخفیف یافته دفع مرض شد حب جاکسو
چون با آب لیمو یا ترنج در چشم کشند پرده و تاریکی را زایل سازد
درد چشم و آب رفتن دفع نماید و فضول از دماغ بکشد و شب

شبکوری

کوفتی ادویه ... بکنند و اگر باشد ... سوده در چشم کشند کل
چشم را دفع کند اخلاط آن کف دریا . فلفل دراز . فلفل گرد . زنجبیل(?)
دانه چونه(?) . زاج . توتیای هندی سوخته . سهاگه یعنی سفید مهره
سوخته . توتیای هرمزی . هلیله . بلیله . آمله . سنگ بصری
یعنی روح توتیا . جو کهار . کات سفید . هر یک نیم تانک
جاکسو چهار تانک کوفته بیخته با آب بهنگره سحق بلیغ نمایند
و بمقدار نخود حبها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت با آب
لیمو صلایه کرده در چشم کشند قوت آن تا شش ماه بماند حب
نگان بند انواع سوزاک و حرقت بول را مفید است اجزاء آن
بکلونجی . فلفل دراز . الاچی . قند . هلیله . بلیله . آمله
هر یک پنج درم . سلاجیت سه درم . همه را کوفته بیخته با آب
میوه یکاین یا شیره برگ یکاین سحق بلیغ نمایند و حبها سازند
و موازی یک درم هر روز بخورند و بعد از دو سه روز یا بیشتر
هر گاه از احلیل چیزی چو پرده عنکبوت بیرون آید ترک خوردن
نمایند والا بیم ضرر است حب خاک کهری یکی از امراض که
حکمای عالی تبار ما در کتب خویش متعرض آن نشده اند و بیان
نکرده اند آتشک است و دانه فرنگ است از فساد صفرا و بلغم و باد

این دو علت

این دو علت بهم رسد و خون فاسد گردد هر گاه بلغم غلیظ در مجاری
جا بجا بایستد و سده شود و هر آینه باد در بدن بغیر حرکت
طبیعی نتواند کرد از این رهگذر سوء مزاج و تفرق اتصالات
در اعضا بهم رسد و پیوسته جملگی بدن قرین الم باشد و این
مرض را اهل هند ترکان بکسر تا و سکون را خوانند و اگر صفرا
غلبه کند و خون کمال حدت بهم رساند و بر ظاهر جلد ترحه(?)
دانه‌های محرق سوزنده بهم رسد این علت را داء آتشک و
دانه فرنگ گویند و این مسری باشد زیرا که تعفن و چرک
و رطوبت حاد لازم دارد آتشک جهت آن نامند که مانند آتش
سوزان باشد و دانه فرنگ برای آن گویند که در دیار اهل
فرنگ یعنی نصاری این مرض بسیار باشد و ایشان بعد از تنقیه
بدن و استعمال مسهلات صالحه خوردن دوای که مشهور است
بچوب چینی علاج این مرض نمایند و اهل هند نیز در باب معالجه
این عارضه فکرها کرده اند و رسائل و تراکیب وضع نموده و چون
قوت مطبوخات و مسهلات باعماق بدن نمی رسد برای دفع
این مرض این حب نیز بهم رسانیده اند چه که سم الفار بسرعت
بلغم و باد را زایل سازد و بعد از آن صفرا را که سریع التحلیل است

[illegible]

بودی میتوان دفع کردن و دیو مدارا هم چنانکه در باب ادهان
مذکور خواهد شد بکوشند که امراض جلدیه را بسی مفید است
و دو هفته خوردن این حب خود را از باد محفوظ دارند و باید
که بیرون نشوید و از اغذیه و اشربه که مولد باد و بلغم و صفرا
باشد اجتناب نمایند و ترشی مطلقا نخورند چرا که بالخاصیة
ضد تریاقیت و جمع نمیتوان کرد **اخلاط آن** سم الفار کانی
ابلاجی، کافور، خلک کهری، همه مساوی الوزن کوفته
بخته با آب خالص یا گلاب سحق بلیغ نمایند و مقدار دانه
نخود ازو ماش حبها کنند و نگاه دارند جهت ترکان مشهور است
که بیست و یک روز هر روز یک حب صلابه کرده با عسل
بخورند و جهت دانه آتشک دوازده روز و اگر ضعف غالب شود
و نتواند خوردن در میان فاصله کند یعنی چند روز
ترک کند و باز باستعمال آن مشغول شود لیک پرهیز نشکند
و از غذاهای غلیظ بادانگیز مولد بلغم اجتناب کند و نان
گندم و روغن ستور خاصه روغن گاو موافق باشد و اگر بگوشت
رغبت شود گوشت کوه، و دراج، و بودنه، و کبک بخورد
که تقلیل غذا کوشد و این دوا را نیز مخفی دارند خاصه از مریض

و لعوام الناس و مطلق که این به شخصی که هم کاهی بلعوی بعد
ملحی گشت و هیچ دوا از ایل نمیشد یک هفته بود این حب خورد
بعضی که همه تحلیل یافته از ان اثری نماند و بعضی نضج
یافته نرم شد به نیشتر سوراخ کرده جرکها و رطوبات بر آورد
و شفای تمام حاصل شد **حب بلادر** جهت دفع باد خوره
یعنی داء الثعلب و دانه آتشک و ترکان مجرب موثق است
اخلاط آن روغن بلادر چهار توله، بیخ هنگن چهار توله
برگ نیم شش توله، بج شش توله، بیخ بیکهر دوازده توله
همه را کوفته بیخته با روغن بلادر در عسل قوام داده دو سه
روز سحق بلیغ نمایند و هر روز آفتاب دهند و مقدار دو ماشه
وزن حبها سازند و یک حب شام بخورند اگر موافق طبیعت
افتد والا بصبح اکتفا نمایند و بالای آن طعام چرب بخورند
و از غذاهای غلیظ نفاخ و ترشی پرهیز نمایند و بعضی این
این اجزا بعسل معجون سازند و از جمله معجونات دانند **حب**
انکزه مستعمل استادی حکیم محمد مصری است جهت تشنج و
باد ترکان و دانه فرنگ و ضعف معده نافع است باید که یک ماه
یک بیشتر بر آن مداومت نمایند **اخلاط آن** هنگ، ایشسون

و نفل، مصطکی، کندر، فلفل گرد، فلفل دراز، زنجبیل
پوست انجوان، دارپانه، هر یک دو توله مجموع را کوفته
بیخته با هشت توله مویز منقا و آب لیمو و آدرک صلایه نما
و هشتاد حب سازند و یک حب صبح و یک حب شام بخورند و اگر
دو هفته ازین حب بخورند و بعد از ان ترک کرده روغن بادام
و روغن زرد چنانکه باید دو هفته بر بدن بمالند داء تر باد
فرنگ باحسن وجه بزودی دفع شود **حب سیماب**
خواص آن بیشمار است اگر یک هفته ازین حب ناشتا بخورند
و بالای آن شوربای گوشت گوسفند شیر گرم تناول کنند
و بیست روز مجامعت نکند قوت باه بیفزاید و اگر کسی را
بلغم در سینه و معده و دیگر اعضا لزج شده چسپیده باشد
و بمسهلات و غیره معالجه آن دشوار باشد بمداومت
این حب دفع شود **اخلاط آن** سیماب، کبریت، کات سرخ
قرنفل، هر کدام نیم تانک نخست سیماب و کندک را خوب
سحق نمایند و در باقی ادویه که کوفته و بیخته باشند داخل
کرده با زرده تخم مرغ صلایه بلیغ نمایند و مقدار فلفل حبها
سازند **حب بادنجان** جهت قوة باه بی شبیه و نظیر است باید که

بیدان

بیدان دو سه ماه مثلا و سخ نمایند **اجزای آن** پوست بادنجان و
بیخ و شاخ و برگ و گل و میوه در سایه خشک کرده و کوفته
و بیخته آنقدر که خواهند اختیار کنند و هم وزن آن مو[illegible]
سیاه و سیم حصه هر دو شکر سرخ و چهارم حصه هر سه بنگ
و هشتم حصه هر چهار آهن کشته بس همه را با آب بهنگره دو روز
صلایه نمایند و مقدار نخود حبها سازند و صبح و شام بخورند
که سستی ذکر زایل شود و بدن قوی گردد و عنین صاحب
قدرت شود **حب توتیای هندی** چون یک حب با چشتر آب لیمو
حل کرده بخورند باسانی قی آورد و ضیق النفس را مفید بود
و بلغم حنجره و فم معده زایل سازد **اجزای آن** توتیا دو توله،
سهاکه یک توله نرم کرده با آب برگ ترب سحق بلیغ نمایند و مقدار
نخود حبها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت کار فرمایند
حب مریکی چشمی که آب آرد و چرک کند و پلک چشم مجروح و
سرخ شود چون با اندک روغن صلایه کرده بطریق سرمه
در چشم کشند و ساعتی چشم نگشایند نفعی عظیم بخشد و مجرب
مولفست **اجزاء آن** بول یعنی مریکی، توتیای هندی،
زاج سفید، مغز جاکسو همه مساوی الوزن دود چراغ ربع.

موزون یکی ازین ادویه مجموع را باب جوب محق کرده حب سازند
وجون بکار ببرند وبوقت حاجت در چشم کشند ومداومت نمایند
واگر عوض دوده سرمه داخل کنند آن نیز نافع است حب
نمکین از گفتار طبیب لاهوری جهت اشتها وهضم طعام
اجزای آن کندک مغسول یکتوله • فلفل کرد چهار توله • کوفته
بیخته باب لیمو مقدار کنار کوچک حب سازند وبخورند قدری
نمکسنک داخل سازند حب مغز تخم انبه. جهت اسهال شکم که هیچ
دارو بند نشود این حب بخورد به شود وبه بندد اجزاء آن
بیارد مغز تخم آچار انبه • غنچه کل انار • زیره سفید برابر کرده
این هر سه ادویه را برابر بگیرند وباریک آس کرده یکتوله
جب به بندد و بخورند تا سه روز اسهال بسته شود اه

الباب السادس فی السفوفات بدانکه اهل هند
سفوف را چورن وپهکی خوانند وپاک نیز میگویند وچنانکه
التزام رفته همین چورنهای مخصوص هندیان در سلک بیان
میکشند واز باقی ساکت میگردد واخلاط آن بهندی

چورن وجی

وجی یعنی دافع جمیع علتها واین چورن را چون بطریق نوشته
بخورند ودر تلطیف وتقلیل غذا کوشند بواسیر وغلوله

شکم

شکم وسنگهرنی وکرم شکم وبرقان وحلله تمام اندام ونمه
وباد ثقیق وسوزاک وسیلان منی وتب وکم اشتهای همه را دفع
سازد اخلاط آن موافق کتاب ست سرلوکی • بال بیل • اجود
ورنزاک • چترک • هنک • بتیس سفید وسیاه • تخم بت
پادهه • چوک • کنکی • فلفلمور • جوکهار • لسان العصافیر
سنده‌هی • فلفلین • طرفلا • بج • تمالیتر • الاچی • بج لونه
کوفته بیخته با روغن بیدانجیر بسر بیشند وهر روز با آب
کرم بخورند لونکادچورن کویند جمیع امراض تر دوکه را یعنی
علتهای که از سه خلط بلغم وصفرا وباد حادث شود دفع
کند وآب منی وخون که کم شده باشد زیاده سازد وضعیفی
بدن وضعف هاضمه وعدم رغبت طعام وغلوله شکم و
سیلان منی وپنیس وهکهک واسهال ودق ودمه وخنازیر
علت وسنگهرنی دفع کند اخلاط آن وتنفل • الاچی •
عود بیلیا • تکر • دارچینی • تنکهر • فلفل دراز • صندل
سفید • زنجبیل • زیره سفید • زیره سیاه • بیخ بنهی
ناکیسر • جوزبویا • کافور براس یعنی کافور جود انر • کنکول
تخم نیلوفر • مرما نکیشی که جهر نیز کویند برابر سوده بوزن

یعنی اختم منی

بشمه مطبوعات داخل کنند و هر روز دو درم با آب سرد خورند
منافع این جورن قوت اندام و حرارت غریزی و کم اشتهای
طعام و شکستگی رنگ و چهره بدن و سپرز و دمه و سرفه و
رنو و علت سینه و کلو و زبان همه را مفید بود اخلاط آن تج
تمالپتر، ناکیسر، الایچی، بتکهر، کمونین، کشنیز، طالیسفر
ناردان، هر یک چهار درم سماق، کوتهه بدی، سندهی
فلفلین، جوک، چترک، اجگند، کتیرا و کبری که جا هروسا بهر
هم گویند آملتس، اجموده، جوانی، هر یک دو درم سوده
بیخته وزن مجموع نبات کنند و هر روز موافق مزاج بخورند
منافع این جورن چون این جورن را با آب ناردان خورند بواسیر
را نفع دهد و چون با کاره سماق خورند درد شکم زایل سازد
و چون با کاره کنار خورند انواع علوله شکم را فایده کند و
چون با دوغ خورند شکم را که بزرگ و سخت شده باشد نافع بود
و چون با خمر خورند ثقل شکم را مفید باشد و باد که در شکم
و اندام محتبس شود زایل سازد و چون با آب جغرات استعمال
کنند قبض بر طرف نماید و بجهت زهر و یرقان و کم اشتهای
و بد هضمی و تب و دمه و سرفه و باصور مقعد و زحیر

فلفلمور

کاره یعنی جوشیده ۱۲

وعلتهای

و علتهای حبسه و بیسکی کلو جورن با آب گرم بخورند و مداومت
نمایند نافع باشد اجزاء آن دودهلی، نسات، هولس، زنجبیل
فلفلین، بابرنگ، طرفلا، چترک، جوکهار، اشخار، کمونین
تخم شبت، کچور بزرگ، تخم کشنیز، پکهر مول، فلفلمور، هنگ بریان
قسط، ناگخواه، ورنیزاک، پنج لون هر یک یک درم، زعفوم خادم مالیه
چهار درم، بیخ حنظل دو درم، داننتی سه درم، تربد، ماییزه درم
سفوف کرده چنانکه گذشت بخورند منافع لون بهاسکر جورن را
چون با آب گرم و یا با دوغ ترش خورند غلوله شکم و بواسیر و
و سنگهرنی و زحمت سینه و زحمتهای حلق که از باد و بلغم باشد
همه قطع کند و در کتاب لغت هند اسم این سفوف بهاسکر جورن
است و بهاسکر بمعنی آفتابست یعنی چنانکه آفتاب ظلمت را ببرد
این جورن زحمت را ببرد اجزاء آن طالیسفر، فلفلمور، تخم کشنیز
ناکیسر، نمکسنگ، برلون، فلفل دراز، زیره سیاه، تمالپتر
آملتس، هر یک دو درم نمک دز یا هشت درم زنجبیل
زیره، فلفل گرد، هر کدام یک درم، سونچل پنج درم، دارچینی
الایچی، هر یک نیم درم، ناردان چهار درم، سفوف کرده بقدر
طاقت در لقمهای کهچری و روغن ستور تناول نمایند و درد شکم

انکره مسک یکدرم، ورق نقره دو درم، برلون سه درم، زنجبیل
چهار درم، زیره سفید پنج درم، هلیله شش درم، پکهر مول
هفت درم، قسط هشت درم، تربد نه درم، دنتی ده درم، سنا
ده درم با آب گرم بخورد چورن نا نخواه هرکاه باکاره جو نخورد دفع
بزرگی شکم و بواسیر دفع کرددا اجزاء آن اجوان، تونبرو،
پکهر مول، نمکسنک، سونچل، برلون، جوکهار، هلیله،
ونک، زنجبیل، فلفلین، انکره، کل واحد یکدرم، تربد
سه درم سفوف سازد و مداومت نماید چورن اسخار
شکم ثقل و بدهضمی و قولنج و ضیق النفس و سنی فز و بواسیر
و جذام و فوق همه را دفع سازد باید که هر روز با آب گرم بخورند
اجزاء آن جوکهار، اشخار، کمونین، دیودار، تکر، چترچال،
زنجبیل، فلفلین، فلفلمول، چوک، کجیپل، بهارنکی،
دارهلد یعنی دارچوبه، اندرجو، هونس، نارکان، آمله،
نمکسنک، سونچل، برلون، کاجلون، نمک دریا، دنتی،
هوبهه، ورنک، هنکوتری، بتبس، پکهر مول، املتاس،
انبلی، آجمود، اجوان، تخم کرنج، هلیله، خیارچنبر، پهاده،
کدهایره، انکره، بابرنک، همه مساوی سفوف سازد پس یاد د

منرود

نمند و د یعنی خبث الحدید و ریت ... ترش جنوبی کرده بهر ماده
در بول ماده کا و سرد کند تا همکی ریزیز شده در بول ...
آنگاه از بول برآورده بسابند و از جامه بکذارند و ثلث سفوف
ازین مندور کنند و خارج مندور ثلث سفوف پنج کهار داخل
کند و در مدت نه روز نه بهاون دهند بدین تفصیل
و ترتیب سه روز با آب ترنج بهاون دهند شرح پنج کهار در حرف
با در مفردات مذکور شد چورن پابهاتکر هرنکی برای دفع
انواع سنکهرنی و اسهال و ضعف معده و سپرز و فوق و غلبه
بلغم و غثیان و امثال این امراض مفید است و این از تراکیب کبار
هند است و معروف بتجربه شده است بهابهار را کویند و تکر
دوغ را و هریری هلیله را هر سه اسم را جمع نموده علم این سفوف
ساخته اند و بهبار بر دو قسم بود یکی واسنونیل بهار بود دیگری
ایسری بهار و درین نسخه مقصود واسنونیل بهار است و هر دو
بهار در مزاج و خواص نزدیک هم دیگر اند اخلاط بهار، پوست
بیخ کرنج بزرک، پوست بیخ کرنج کوچک، شیطرج، بیخ اناکلی،
بیخ پنر نوا، برک نیم سیاه، تلسی، سیرهاغی، ازین نه اجزا
هرکدام پنج تولکه نیم کوب کرده و چهار برابر دو برابر آب در

هرکاه اجزا را در شیره داروی خیسانید و خشک سازند بهاون کویند ۱۲

واسم این سفوف بهندی بابهاتکر هرینکی است

که بوتی تخم فرید نیز کویند ۱۲

داخل نموده بجوشانند تا از چهار حصه یک حصه آب بماند آنگاه صاف کنند پس بیارند سفوف هلیله کابلی پانزده تولچه ملیسه سی و دو تولچه کابجی کهار آب برنج ساخته باشند سی و پانزده تولچه سنده لون هشت تولچه سفوف زنجبیل خشک هشت تولچه روغن سور دو تولچه روغن کنجد دو تولچه و با مطبوخ مذکور بیامیزند و در ظرف سفالین کرده بر آتش ملایم بپزند تا آبها جذب کند پس سرد کنند و سفوف این ادویه نیز داخل وی سازند تخم کرفس پوست نانخواه زیره انگزه هلیله بلیله آمله جو کهار هر یک یکتولچه آنگاه صاحب سنگهرنی یعنی خداوند خلفه و ذرب صبح و شام با دوغ گاو قریب سه چهار ماه بخورد شربت آن دو تانک تا چهار تانک است و مولف گوید عوض سیر بوزن آن از یک سفید است و بدل انگزه دو وزن آن فلفل دراز و طریق معالجه در فصل علت ذرب مفصل نوشته شده از انجا معلوم خود نمایند که جهت مرض ذرب بهتر از این دوائی متصور نیست **سفوف شیر آک** چندین کس از مرض ضیق النفس و دمه نجات یافته اند علت دمه نخست از نزله بهم رسد و همیشه حلق و سینه

او مملو از بلغم غلیظ باشد از زمین لیکن ضیق النفس بدل شود تیزی و الحیل و سرفه دایمی بهم رسد و گاه باشد اعصاب و عضلات نیز از کثرت رطوبات بلغم سست شوند و از حرکت طبیعی بیفتند و مرض ضیق النفس عارض شود و اگر با بلغم حدت و سوزش باشد ورم و شش پیدا شود و این قسم ماده غلیظ لزج را بجز دارویی حاد دفع نکند و از حکمای هند مشاهده شده که این مرض را باین سفوف معالجه کرده اند بیارند شیره درخت آک و نانخواه در آن خیسانیده دو سه روز در سایه نگاهدارند و چون خشک شود بر آورده بگذارند و هر روز نانخواه در دست بوزن یک گنج یا دو گنج در سفوف خاک کهری داخل نموده با آب گرم بخورند و بان چند گاه مداومت نمایند که پارچه پارچه بلغم غلیظ از راه دهن دفع شده مرض زایل شود و غذا خشکه برنج و روغن بخورند **سفوف نیب** برای دفع جذام تا آنگاه که بینی نشسته باشد و انگشتان نریخته مفید است و جمله علتها را اگر از آمیزش صفرای حاد یا خون باشد سودمند بود باید که این سفوف را با کاره بهشت سه حله بخورند و از گوشت و نمک و نان و همه ترشیها پرهیز نمایند و از پرهیز نمک و نان اگر دلگیر شوند

[illegible] اجزاء آن [illegible]

ازجمله [illegible] باشد گل و بار و برگ و پوست و شاخ آن کرام

نیم درم هلیله بلیله آمله باپچی کلونجی هر یك ربع درم

کوفته بیخته سفوف سازند شربت آن دو تانك است جمله

تا یك باید که با عسل بخورند و اگر با عسل قوام داده معجون

سازند و بخورند و بالای آن مبخشت کار سبز شد قصوری

جهت بواسیر خونی نافع است اجزاء آن بهار کالاکوره

اندرجو بهاد زمونه یعنی سعد هندی زنجبیل خشك

دارهلد اتونك گل دهاوه پال بیل کنکرونی هر کدام

سه تانك کوفته بیخته سفوف سازند و شربت آن یکدرم است

سفوف حنظل جهت دفع سرفه کهنه بلغمی وضیق النفس مفید بود

اجزاء آن بیخ حنظل بهنکره دیودار فلفل کرد فلفل دراز

کندر مغسول زنجبیل همه مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف

سازند و هر روز نیم ماشه با عسل بخورند و اگر موافق شود

اندکی زیاده کنند سفوفی که چرك از بدن زایل سازد و خون

صاف کند برگ درخت خیارچنبر برگ نیب پوست نیب

لود پوست انار زردچوبه بابرنك خردل کیتوله ناکرموتها

ندارد سفوف سعد هندی

یعنی سعد کوفی

آ ۱۲

سنبل الطیب گجور کوچك کشوتهه [illegible] دو نه من [illegible]

الطیب لادن همه مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند

و نگاه دارند جورن علاء الدین سلطان علاء الدین خلجی [illegible]

جورن مداومت می نمود و امیر خسرو اخلاط و فواید آن نظم

کرده است بدان اکتفا می نماید سونا نخواه و زنجبیل و املیلس

و ناردان تتری و پیپرلون ز هر یك چهار گانه لاچین فلفلین

ود و کمون و دارچینی از هر یکی دو گیر و قرنفل یکی ستان این جمله

سوده بیخته و ز شکر سفید هفتاد و دو برافکن و روزی کمی

بران تا ایمن شوی ز بلغم و از نفخ و ناگوار افزایدت گرسنگی و

شهوت و توان سفوف زقوم خاردار جمله علل ریاحی دفع کند

و درد سپرز و نفخ وضیق النفس و سرفه کهنه و استسقا

و قراقر شکم و غثیان که از رطوبات لزج باشد و آماس بلغمی

و بادی را سودمند است اجزاء آن شیره زقوم خاردار شیر

درخت آك برگ آزنی بهوئین رنگینی روغن کنجد هر یك

دوازده توله روغن بید انجیر روغن سرشف هر یك بیست

و چهار توله مغز درخت صبر شش تانك حنظل چهارده تانك

بادنجان ترب زنجبیل سونچل لون سنده لون کاچلون

[illegible] الحمار [illegible] الیه [illegible] باروغنها
[illegible] لین کنند و مهر نمایند و آتش ملایم دستی دور
او بر افروزند تا جمله خاکستر کردد پس برآورده هفت بهاو بیخ
ازین هفت چیز بدهند شیره بیخ سینکوه • شیره زنجبیل تازه
شیره برك کهیرم • آب ترنج آب لیمو • شیره برك تنبول • پس هر روز
ناشتا یك تانك یا بیشتر بخورند و بآن مداومت نمایند
مُدّ پاك • بدانکه مربیات را نیز اهل هند حلوا کویند و هلیله
هرکاه بااین عمل خاص بپزند و در شهد پرورش نمایند
آنرا مدپاك کویند چه که مد بفتح میم شهد است و پك بفتح
پای فارسی بمعنی پختن است و این مد پاك از حلواهای مشهور
مبارك هند است هرکاه اسهال خونی و غیر خونی کهنه کردد
و منضجات و محللات و قابضات دیگر علاج نه پذیرد هر روز
ازین مد پاك یك هلیله یا دو هلیله بخورد و پرهیز نماید
و غذا کم خورد بتوفیق الله صحت یابد اکر بالای هلیله قدری
از شیر بزی که در صحرا چرا میکرده باشد دو سه دانه فلفل دراز
کرده بنوشد و در غذای دیگر زیاده از حد تقلیل نماید
تا تاثیر آن سریع نیز بظهور رسد و اکر صفرا بسیار غالب باشد

فلفل دراز [illegible] با [illegible] زنجبیل [illegible] بخورد
و همچنین اکر خلفه و دزب که بهندی سنکهرنی کویند عارض
کردد یا ضعف معده تشویش دهد و نفخ در شکم بهم رسد مدپاك
را بنهجی که مذکور شد بخورند و در پرهیز و تلطیف و تقلیل
غذا کوشند و مدپاك منضج و محلل اخلاط لزج باشد باید که
مداومت نمایند دیکر مدپاك کاه باشد که شکم براند بعده
بقاعده طبیعت را نکاه دارد و کاه باشد که تلئین نکند و ماده
علت را نضج داده تحلیل برد و همچنین کسی را عادت شود
که چند روز پیاپی شکم نرم شود بعده چند روز به بندد
اصلا براز دفع نشود آنرا نیز این دوا نفعی بخشد و همچنین
رنك بشره صاف سازد و قوت بدن بخشد و روشنی چشم
افزاید و دیکر منافع بسیار است اجزاء آن بیاورند هلیله
بزرك الطرادی بکسیر و هلیله الطرادی آنست که در جانب
شمال هند در کوهستان سوالك پربت و غیره خیزد و آن هلیله
دهلی و هلیله کابلی اشتهار دارد اما هلیله بزرك آنست که یکسیر
از آن از بیست عدد زیاده نشود اما هرچند کمتر شود بهتر
و مراد از سیر بیست و چهار توله است و هر توله سه تانك

بهندی ... [illegible]

وحرتا نکی بکدیم اسکاویکوبند این شش اجزا را کاوجی، سوتهه از

بالدبیل کهونکرو بیخ بید انجیر جوهر کدام یک سیر و هم وله

نیم کوفته کنند پس بیاورند بو بیخ بیست و چهار سیر و شصت و چهار

[illegible] آب درو کرده بدست بمالند و در مالیدن مبالغه تمام

و آب را از بیخ جدا کرده در هلیله درست و اجزای کوفته

بریزند و در دیک بزرک سفالین نو کرده بر سر تش نهند پس

نهند و بالای دیکدان کذاشته و قریب پانزده ساعت که

بیخ پهر باشد آتش متوسط کنند و چون هلیله خوب پخته کردد

[illegible] که از هم نپاشیده باشد برآورند و به پارچه کرباس آنها را

پاک کرده در آنقدر عسل ریزند که هلیلها غرق شوند و بعد

دو شبانروز آن عسل دور کرده عسل تازه دیکر دور کنند

و باز بعد دو شبانروز آنرا دور کرده عسل دیکر کنند و نکاه دارند

و در مرتبه ثالث اکر عسل را با آتش قوام داده در هلیلها کنند

مقرون بصواب باشد پس در ظرف مناسب نکاه دارند و بوقت

حاجت استعمال نمایند و اکر صفرا غالب باشد در مرتبه ثالث

در شیره نبات کرده بکذارند و عند الاحتیاج بخورند و مولف

کوید آنچه از حکمای حاذق دیده و شنیده شد اینست در بیخ

وآب بیخ

بهندی و جوکهر کویند

و آب بیخ قدری بقدر ربعست آنقدر که جهت طبخ هلیلها بایست دور

[illegible] بود کا فرمایند **الباب السابع فی السنونات** [illegible]

این سنون در دفع امراض اسنان منفعت عظیم بخشد بیخ دندانها

[illegible] سازد و کوشت لثه را قوی کند و ظاهر دندانها صاف نماید

و دهن را از رطوبات پاک کرده خوشبو سازد اما اکر علل اسنان

و بدبوئی دهن از غلبه رطوبات و عضلات روی باشد بغرغره

عاقرقرحا دو سه روز غرغره کنند بعد از آن باستعمال این سنون

و سنون دیکر پردازند که منافع عظیم بخشد **اجزاء آن** فوفل،

لوه چن، جوز بوا، بزباز، قرنفل، فلفل کرد، زنجبیل، زاج

چهر، جریله، ناکرموته، صندل، اک، ناسپال، یعنی پوست

انار، بابرنک، نمک سنده، هر کدام یکتوله شاخ کوزن، جو

هر یک چهار توله شاخ کوزن و جو را سوخته و باقی را کوفته

بیخته همه یکجا سازند و صبح و شام بر دندان بمالند و دهن بشویند

سنون مازو بیخ دندانرا محکم سازد و سیاه کند **اجزاء آن**

مازو شش توله، لوه چن شش توله، مور توتیا، هیره جوت (?)

کات، هر یک یکتوله اجزا را کوفته بیخته دو تقسیم نمایند و یک

تقسیم را در کاسه آهنین کنند و نصف لیمو داخل آن نموده بر آتش



کداز ... آهن ... میرود ... که ... کرد
... دیگر را داخل کرده یکی ... دیگر ار جامه بکند ...
... کار فرمایند الباب الثامن فی الادهان، بدانکه
اهل هند مطلق روغن ستور را کهیو خوانند و هرگاه آنرا بعضی
خاص ادویه داخل کرده بپزند کهرت بکسر کاف وها و سکون
رای مهمله نامند و روغن حبوب وغیره را جمله تیل گویند
و اگر بدار وها بپزند باسم سر دار و خوانند و هرگاه بگل خوشبو
معطر سازند پهلیل نامند و اکثر تیلها را تدهین که مردن
خوانند و فواید بیشمار برای آن اقرار داده اند تجویز کنند نه
از جهت خوردن مگر آنکه حکیم حکم کند چنانکه در بسیاری
از مواضع خوردن روغن کنجد و سرشف و امثال ذلک امر
نمایند و در کتاب پاک بهت مسطور است که چهارم حصه
تیل یا روغن زرد اجزامی باید و چهار مقدار تیل آب اگر
در ترکیبی وزن اجزا یا روغن معین نکرده باشند بدین
دستور عمل نمایند و نزد حکمای هند تدهین منافع بسیار
دارد و الحق دران ممالک استعمال ادهان مطلوب است از نصیحت
آب و هوا بدن را محافظت نماید و حرارت غریزی را نگاه

مطولیان

... و در طول ... فصل ... جلد ... اخلاط ... اعضا ... و ...
بدن باشد و روشنی چشم زیاده سازد مولف بعضی از ادهان
که معمول است درین رساله می‌رقوم میکرداند روغن زقوم خاندانی برای
دفع بهق و فتق و بواسیر و قولنج شکم و درد سرین و جذام
و سختی شکم مفید باشد اجزاء آن کنائی خورد، کنائی کلان،
جنزک، زنجبیل، فلفلین، کنکی، تربد، دانتی، اتوش،
ورثرک، طرفلا، پاتهه، خیارشنبر، هر یک دو درم و نیم شوده
با ربع سیر زقوم بیامیزد، بعده دو سیر روغن گاو کرده با تش
ملایم بپزد و روغن صرف صاف کرده نگاهدارد و بوقت حاجت
استعمال نماید شربت آن یکدرم است روغن پوست هلیله برای
دفع تپ کهنه و سکهیک و سرفه و دمه و ذحیر و یرقان و سیلان
منی و کرم شکم و جذام و کم اشتهای و تشنگی و دق و قی و صرع
و بواسیر و آماس و خنازیر و درد سرین نافع است اجزاء آن
موافق کتاب چندرت پوست هلیله، روین، زردچوبه
دیودار، زنجبیل، انیس، ورزک، کنکی، هنگ، هر یک
پنجدرم در شصت و چهار سیر آب گاو ساز و هشت سیر
بستاند و دو سیر روغن گاو کرده بپزد شربتی دو درم بوده

... لوبخت



روغن [illegible] برای دفع [illegible] و دهکه و اختلاج بینی
که بهندی پینس گویند و بمالجتی شده مفید است اجزاء آن
تخم طمباتنه دو سیر خشک سوده قرص سازد پس شیرهٔ بانسه سبز
تازه دوازده سیر و نیم در سی و دو سیر آب کاره سازد و چهار سیر
آب کاره سازد و چهار سیر بستانند و هشت سیر روغن گاو خالص
کرده بپزد و هر روز سه درم روغن با یکدرم شهد بخورد
روغن قسط برای دفع پیه یعنی سپرز و کره جگر که از خون بود
و آماس و قبض و درد شکم و زحمت سینه و پهلو و پشت و زانو
و خله یعنی مغص و یرقان و تپ و تشنگی وغیره مفید بود
و اشتهای طعام زیاده کند اجزاء آن پوست روهیره چهار درم
بیخ جون هشت سیر در دو من آب بجوشانند و نیم من بستانند
و ترکت، وطرفدا، انکزه، اجواین، تخم کشنیز، نمک سیاه،
زیره سیاه، قسط، نمکنک، ناردان، دیودار، پزبوا، بیخ
جوکهار، بکهرمول، بابرنک، چترک، هوه، چهره هر یکدرم
سوده خمیر سازد و نیم من شیر گاو انداخته بپزد و بخورد
روغن آمله جهت خشکی دست و پا و خارش بدن و قوبا
اکلا و طلا مفید است و دفع صفرا نماید و هضم طعام کند

وهرگاه

وهرگاه شخصی [illegible] میخورده باشد
و از کثرت حرارت اندیشه نماید هر روز مقدار انار ازین روغن
در طعام کرده بخورد که دفع مضرت نماید اخلاط آن [illegible]
زردچوبه، دارچوبه، صندلین، اگر، الایچی، [illegible]
قلفلدراز، بیت پاپره، وج، کلوی، منجیثت، پوست درخت
نیب، پوست درخت کهر، جنتمد، ترایمان، اتویک، [illegible]
هلیله، بلیله، آمله، هر یک پنج تانک همه اجزا در دیک بکند و نیم
من آب کرده بجوشانند تا ده سیر آب بماند بعد از ان صاف کرده
و با ده سیر روغن سوز بجوشانند تا اجزا و آب تحلیل رود و روغن
خالص بماند بکار برد روغن سام ابرص چون بر خناز بر طلا کنند
اگر تا سینه رسیده باشد دفع شود صنعت آن یکعدد
سام ابرص که چلپاسه نیز گویند و دیگر روغن کنجد انداخته
بجوشانند تا مضمحل شود پس اگر خاکستر شاخ و سم ماده
گاو سه توله دران کرده چند جوش دهند و فرود آورده
نگاه دارند روغن حقنه بدانکه حقنه در کتب معتبره هند
هست و وسنت کرم نامدارد اما درین عصر که حکمای
حاذق در میان کفره بسیار کم یاب اند حقنه چندان رواج

تیار کند وسلام و ترطیب بخشد بباشد خاصه مغز و دماغ را قوت دهد و باد را دفع کند و قوت بدن بخشد و روشنی چشم افزاید و طراوت اندام بخشد اجزا شیر گاو یك سیر، شهد نیم سیر، روغن گاو نیم سیر، و سفوف این ادویه کرده خوب بر هم زنند و استعمال نمایند اجوائن، جوز الطیب، پیپلی، قسط، ورثك، باذیابج، سونتهه، پیپل دراز، هر یك نیم سیر، کاکن تیل جذام و فالج و لقوه و تشنج و انواع علل بادی را نافع است اجزاء آن روغن کرنج، روغن سرشف، روغن بیدانجیر، روغن کنجد، روغن بلو همه متساوی آب چهار چندان ادویه پس بجوشانند و روغن گرفته تدهین نمایند تیل سنبالی دافع جمله علل بادی بود و اگر شش هفت روز قدری ازین روغن بخورد و در بینی هم سعوط کند بسی قوت در خود بیند و اگر جوان خورد و پیر گردد و چین کمتر در چهره و بدن او پدید آید و همیشه صحیح البدن باشد اجزاء آن بیخ سنبهالی که برگ او بیخ کنگره داشته باشد باب بشوید و ریزه ریزه کند و یك سقیه بروغن سرشف دهد و بطریق تیال خبر روغن کشند سه بهنگراج تیل برای دفع زخمهای چشم اگرچه قریب بحونی

ی لسیده باشد نافع است اجزا شیره بهنگره شیره کاوی هر یك هشت سیر، روغن کنجد دو سیر یکجا کرده بپزد و هر روز در سر کند ایضا تیل بهنگره برای دفع ریختن موی نافع است و موی دراز کند اجزا شیره بهنگره، طرقالا، مغز تخم کمل، مندور، روغن کنجد یکجا کرده بپزد و شب و روز بر موی بمالد تیل فلفل دراز بواسیر و خلهٔ دبر و آب و بلغم که از مقعد برآید و درد دبر و گرانی شکم که از قبض باشد و تقاضای دروغ که لحظه بلحظه بمستراح رود و چیزی دفع نشود و درد کمر و پشت بدین حقنه دفع شود اجزا فلفل دراز، ورثك، تخم شبت، بلبل، بهوی پکهرمول، چشمد، دیودار، چترك، قسط، پیپلی بزرك، جوز الطیب برابر سوده قرص سازد پس درد و چند همه روغن کنجد و دو چند روغن شیر گاو بپزد تیل جهت دفع خنازیر برای دفع خنازیر نافع است اجزا شیره براهمین، و شیره آك، و شیره ماده گاو و روغن سرشف چهار چند همه پس بگیرد بجناك یکدرم ترید موتهه فلفل کرد زردچوبه دارچوبه دیودار صندل سفید هر یکی دو درم همه را سوده با شاش ماده گاو قرص کند و با شیرهای مذکوره بپزد و هر روز بر خنازیر بمالد تیل مرسکی تشنج

بهندی انواس تیل گویند

بهندی براهمی تیل گویند

[illegible] بعد درد [illegible] جمیع امراض جلدی [illegible] نافع است [illegible]
اجزاء آن شیره برگ سنبالو، شیره برگ انبلی، شیره بهنگره
شیره درخت آک، هر کدام یک سیر قسط، هیلاولی، دیودار، چویزا
بجمانک، هر پی، ترلی، مرسنج، چترک، کنج، هر یک ده توله
اول این اجزا را کوب کرده چنانکه رسم است کاره سازند بعده
با شیرهای مذکور ممزوج ساخته سه وزن مجموع اجزای
جابد روغن کنجد کنند و شیر بز یا شیر گاو دو وزن روغن
همه یکجا سازند و در ظرف آهن بجوشانند و روغن را صاف
کرده نگاه دارند تیل اکر کرکی جهت انواع درد گوش که
از سردی و باد و اخلاط لزج باشد مفید است اجزاء آن
تخم تلسی، بچ یعنی اکر ترکی، خردل، سیر باغی، برگ نیب،
زردچوبه، بابرنگ، همه مساوی الوزن نیم کوب کرده در روغن
کنجد و آب بجوشانند و صاف کرده استعمال نمایند روغن مصطکی
بیارند روغن زیت یا کنجد پنجاه درم مصطکی کوفته پانزده درم
هر دو اندر شیشه کنند و در دیگ پر آب شیشه بیاویزند
چنانکه حلق و سر شیشه بیرون آب باشد و باقی در آب بعده
آتش افروزند تا مصطکی با روغن یکی شود و از طلا کردن این روغن

بعضی اکر کرا بچ گویند ١٢

درد معده

درد معده [illegible] شود [illegible] نافع است چون بر بواسیر اندرون
و بیرون دو سه روز بمالند هر آینه گوشت زیادتی کنده و عروق
را مضمحل ساخته تخفیف تمام دهد و اگر دو قطره ازین بر سیماب
مصفا انداخته بمالند چندانکه سیماب حل شود پس آن را با برگ
تنبول خاییده بخورند در فواید بهتر از رس سندور است و اگر
بر خارش اسب بمالند به شود و مولف شخصی را دید که در اول
کف دست و پایش طرقیدن گرفت و خشکی بسیار برو غلبه کرد و بعد
از مرور ایام کفهای دست و پا سفید گشت یعنی مبروص گردید پس
شش توله سیماب را با یکتوله روغن گندک در بیست یک روز بخورد
و نان گندم بی نمک با روغن یا خشکه برنج بی نمک با روغن
غذای خود ساخت هر آینه سفیدی کف پا و دست که مادام بهم رسیده
بود خوب شده شفا یافت روز بروز در وزن سیماب می افزوده باشد
بنوعی که در مدت بیست و یک روز شش توله سیماب خورده شود
و آن مبروص را دیدم که روز دهم یا زدهم جوشش گلو بهم رسانید
و بیخ دندانها ورم کرد و اشتها برطرف شد و ضعف برو غالب گشت
و زیاده از هجده روز ندارو نخورده برطرف کرد اما از ان مرض که
اما از ان مرض صعب که تا ان زمان بهم رسیده بود نجات یافت

[illegible] ٦٤

طریق ساختن آن پیاوزند که کتب ایورندا علی ارتقند که خوب افکنند و نرم کرده

در دسته لوزن آن روغن گاو بیامیزند و پارچه کرباس را بان فرو برده

بر سیخ آهن به بندند و باتش روشن کرده محاذی ظرفی کذارند

ان قطره پارچه هرچه روغن بچکد جمع کرده نگاه دارند و بوقت

استعمال نمایند **روغن جبه لغل** چون برکف دست و پا مالند

و بعد از ساعتی بمجامعت مشغول کردند امساک در انزال منی

واقع شود و اگر باب سرد بشویند عمل آن برطرف شود **اجزاء آن**

تخم دانوئیم، کنگجی سرخ یعنی جبه، هریک نیم سیر جوکوب کرده بطریق

تیال الخیر روغن بکشند **روغن بید انجیر** خطائی چون یک گنج از ان بخورند

مسهل صفرا و اخلاط لزج باشد و بلغم را از اعماق بدن و سر

بیرون کشد **اجزاء آن** تخم جیپال را مدبر سازند و مقشر کرده

و زبان او را دور کرده بطریقی که روغن کنجد و غیره کشند

روغن کشند نگاه دارند و بوقت حاجت کار فرمایند **روغن**

بیل از کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده آنچه خواص

این تیل بیل بنظر آمده اگر بتجربه مقرون کردد از عجایب و نوادر

خواهد بود تخم بیل بطریق تیال الخیر روغن کشند و مدت نه ماه

بخورند و منافع بیشمار مشاهده کنند طریق خوردن وی

بهندی تیل کنگجی گویند ۱۲

بهندی تیل جیپال گویند ۱۲

ایشت

اینست، هلیله، بلیله، آمله، هم کتاب که کوفته در آب جوشانند صاف

کنند و یکتانک از ین روغن بان ممزوج ساخته چهل روز بیاشامند

روغن زرد برای جراحات شمشیر و دانزونک و جرب و جمیع

جوششها نافع است کوشت برویاند و زود خشک کرداند و مستعمل

حکمای عصر مولف است **اجزاء آن** زردچوبه، دارهلد، دیودار،

مرهتی، مغز تخم کرنج، دوانسه دکانی که نخود برشته میکنند

برابر سفوف کرده چهار وزن مجموع روغن کنجد کنند و در کار

پوست کینکر که چهار وزن روغن مذکور باشد بپزند و طلا

کنند و پارچه باریک و یا پنبه محلوج را بروغن تر کرده همیشه

بر جراحت میگذاشته باشند و اگر هر روز باب گرم بلکه با کاه

پوست باول مغیلان زخم را می شسته باشند بهتر **روغن العاشقین**

که آنرا تیل عنبر نیز گویند بغایت خوشبو و لطیف باشد و عزیزان

خوش طبع آنرا بهتر از جووه دانند و سلطان محمود بیکرای گجراتی

چون از رنک و چسپندگی جووه آزرده بود این تیل را اختراع

کرده است آنرا جوه سفید محمودی نیز خوانند **اجزاء آن** برگ

ریحان، گل کیوره، گل نارنج، گل سیوتی، گل مولسری، گل سرخ

بالکه سیاه، سیلارس، نک، لادن، کلنبک، دونه، چنبلی، بالکه سفید

[illegible]

[illegible]

جوز بویا نیم توله · کل کیلا · صندل · دونج · پوست نارنج · ... پوست
بالنکو · الایچی · کبابه · قرنفل · برنج · سعد هندی · ناکیسر
برک تنبول · پاج · برمی · تلسی · هر یک شش توله زر نباد چهار توله
کندم خوشبو سه توله · عود لبان یازده توله · دارچینی · سنبل
الطیب · کتونه هر یک دوازده توله جوز بویا زباد عنبر اشهب
هر یک یکتوله مشک سه توله خارج زباد و مشک و عنبر
جمله را جوکوب کرده نه وزن مجموع آب داخل کنند و یکشبانروز
در آفتاب بگذارند پس بجوشانند و چون ثلثین بماند صاف
کنند و چهار وزن مجموع ادویه روغن کنجد داخل نمایند
و در ظرف مس قلعی دار کنند و چندان جوش دهند که آب
بر طرف شود و روغن بماند آنگاه صاف کرده در شیشه نگاه دارند
و اگر آن روغن از کنجد پروده خوشبو باشد بهتر پس زباد
و مشک و عنبر را صلایه کرده در وی اندازند و نگاه دارند
صنعت انواع تیلهای خوشبو کنجد را بشویند و آب گرم بروی ریزند
و بمالند تا پوست از وی دور گردد و مقشر شود بعد از آن بیارند
ظرف سفالین نو آب ندیده و هر قسم گل خوشبو که باشد پاره
در ته ظرف پهن کنند و قدری از کنجد بالای آن ریزند

و باز بالای

نوبت بالای آن گل اندازند کنجد اندازند تا بهمین طریق ظرف
مملو شود یکشبانروز بگذارند بعد برآورده گل و کنجد را جدا کنند
چنانکه یک برگ با آن نماند و ساعتی کنجد را و ظرف را در آفتاب
گذاشته خشک کنند بعد گل تازه در همان کنجد بطریق مذکور
سابق کنند و پس از یکشبانروز برآورده عمل روز سابق بظهور
رسانند و تا بیست روز چنین کنند بعد از آن چنانکه رسم است
روغن کشند الباب التاسع فی المطبوخات جهت دفع اسهال
و بهتا و غیره اهالی هند مطبوخات وضع کرده اند آنچه مستعمل
مردم این عصر است و بتجربه مقرون شده نوشته میشود و
مطبوخ را باصطلاح حکمای هند کاره گویند و چون ثقل همان
ادویه را آب کرده بار دیگر بجوشانند آنرا نکاره خوانند هر جا
کاره نکاره مذکور شود مراد ازینست و در اصل لغت هند
کاره بمعنی گرفتن جریست از چیزی چون بجوشانند خواص
ادویه باز گرفته می شود بدین اسم خوانند و ضابطه ایشان
آنست که هر کاره که جهت خوردن است هشت حصه آب و یک
حصه ادویه داخل کرده بجوشانند تا آن قدر که توان خورد
بماند و مقدار تمام ادویه از ده درم زیاده نباشد و جهت

اهالی هند مطبوخ را کاره نامند ١٢

طول نوعیره که نه از برای خود درست معتبر نیست همین قدیم کفته اند
کیمخ جوشانند آنمقدار که ادویه خاصیت و مزاج خود را با آب
دهند پس استعمال نمایند و همچنین قاعده کلیه نهاده اند که کاره
نباتات در دفع اسهال وغیره بهتر از معاجین و سفوف
و اقراص است چه که سریع التاثیر و سریع الهضم و لطیف است
پس اولی آنست که در اسهال دموی اول کاره را استعمال نمایند
بعده اگر احتیاج افتد اقراص و سفوف بخورند آنگاه اگر ضرورتی
شود [illegible] معدنیات که قابض و مخفف باشد استعمال کنند
و [illegible] ایشان منع کرده اند که اجزا را در آب نجوشانند بلکه در ساعت
آب [illegible] کرده بجوشانند و در منع آن دو قول است یکی آنکه نجوشانند
خاصیت اجزا تغیر می یابد دوم آنکه از جوشانیدن گاه باشد که
کرمی حیات وی در روی متکون شود و کشتن جاندار پیش ایشان
ممنوع است مطبوخ تخم کشنیز برای دفع اسهال صفراوی و بلغمی
و دموی و بحش شکم و حیضه نافع است مطبوخی است مبارک
کاره و نکاره آن صبح و شام بخورند و غذا خشکه برنج و دهی
عدس نمایند و اگر ماست چکه شیرین گاو گاهی بخورند قصوری
ندارد در جمیع معالجات اسهال و بحش تقلیل غذا مطلوبست

بهندی کاره بجا دهنک گویند ۱۲

دران باب مرض چون تراسخ اف ندارد و اگر اسهال کهنه و قوی باشد
دو هفته بلکه سه هفته این مطبوخ را بخورند و در تقلیل و
تلطیف غذا کوشند و اگر حرارت غلبه داشته باشد عوض زنجبیل
کالا کوره کنند و این حکم در جمیع کاره ها و اقراص اسهال جاریست
اجزاء آن تخم کشنیز، موته، بالا سفید، زنجبیل خشک،
مغرهیل، هر یک پنج [illegible] تانک نیم کوب کرده سه قسمت نمایند
و هر روز یک حصه را در آب بجوشانند و صبح و شام کاره و
نکاره بخورند و اگر احتیاج شود سه روز دیگر این مطبوخ را
ترتیب دهند و چون با بر از خون باشد زنجبیل را سه تانک کنند و تخم
تانک کل دهاوه و چهار تانک اندرجو بر اجزاء مذکور اضافه
نمایند و اگر تب نیز باشد گلوی داخل کنند مطبوخ سعد جهت
اقسام اسهال مفید است شخصی که هر روز یکتوله افیون میخورد
اسهال دموی بهم رسانید و از آنجا که علاج اسهال کسانی که
با فیون عادت کرده باشند در کمال صعوبت است حکمای عصر
هر چند در معالجه و تداوی آن میکوشیدند اثری مرتب
نمیشد آخر شروینت که حکیم حاذق بود بدین کاره و نکاره
دفع آن مرض نمود اما وقت ظهر خاک کهری سفید یکتوله [illegible]

کاره لود ناسند ۱۲

معالجه اسهال الافیونی

طول و غیره که نه از برای خود بی نسبت معتبر نیست چون قدیم گفته اند
کنند چون شنیدند آن مقدار که ادویه خاصیت و مزاج خود را با آب
دهند پس استعمال نمایند و همچنین قاعدهٔ کلیه نهاده اند که کاره
خاتات در دفع اسهال و غیره بهتر از معاجین و سفوف
و اقراص است چه که سریع التاثیر و سریع الهضم و لطیف است
پس اولی آنست که در اسهال دموی اول کاره را استعمال نمایند
بعد از اگر احتیاج افتد اقراص و سفوف بخورند آنگاه اگر ضرورت
شود سایر معدنیات که قابض و مخفف باشد استعمال کنند
و بعضی ایشان منع کرده اند که اجزا را در آب نخیسانند بلکه در ساعت
آب کرده بجوشانند و در منع آن دو قول است یکی آنکه نخیسانند
خاصیت اجزا تغیر می یابد دوم آنکه از خیسانیدن گاه باشد که
کرمی حیات وی در وی متکون شود و کشتن جاندار پیش ایشان
ممنوع است **مطبوخ تخم کشنیز** برای دفع اسهال صفراوی و بلغمی
و دموی و بعضی شکم و حیضه نافع است مطبوخی است مبادرت
کاره و نکاره آن صبح و شام بخورند و غذا ختکه برنج و دهی
عدس نمایند و اگر ماست چکه شیرین گاو گاهی بخورند قصور
ندارد و در جمیع معالجات اسهال و بعضی تقلیل غذا مطلوب است

[Margin:] الآنکه مستعمل است ...
[Margin, red:] ... اسهال ...
بهندی کاره بنجا دهنك کویند ١٢

در آن باب هر شخص چون در آن ضعاف ندارد و اگر اسهال کهنه و قوی باشد
دو هفته بلکه سه هفته این مطبوخ را بخورند و در تقلیل و
تلطیف غذا کوشند و اگر حرارت غلبه داشته باشد عوض زنجبیل
کالا کوره کنند و این حکم در جمیع کارها و اقراص اسهال جاری است
اجزاء آن تخم کشنیز، موچرس، بالهٔ سفید، زنجبیل، حنتك
مغرهیل، هر یك پنج ... تانك نیم کوب کرده سه قسمت نمایند
و هر روز یك حصه را در آب بجوشانند و صبح و شام کاره و
نکاره بخورند و اگر احتیاج شود سه روز دیگر این مطبوخ را کار
برند و چون با برار خونی باشد زنجبیل را سه تانك کنند و پنج
تانك کل دهاوه و چهار تانك اندرجو بر اجزاء مذکور اضافه
نمایند و اگر تب نیز باشد گلوی داخل کنند **مطبوخ سعد** جهت
اهتمام اسهال مفید است شخصی که هر روز یکتوله افیون میخورد
اسهال دموی بهم رسانید و از آنجا که علاج اسهال کسانی که
با فیون عادت کرده باشند در کمال صعوبت است حکمای عصر
هر چند در معالجه و تدابیر آن میکوشیدند اثری مترتب
نمیشد آخر شروین دت که حکیم حاذق بود بدین کاره و نکاره
دفع آن مرض نمود اما وقت ظهر خاك کهری سفید یکتوله انجا

[Margin:] کاره لود نامند ١٢
[Margin, red:] معالجه اسهال الافیونی

وبعض [illegible] کرده فو

[illegible] گلاب [illegible] مریض [illegible] ودر [illegible] روز

دوازده توله برنج [illegible] منقی تر کرده بود تخواه

وقت [illegible] مقدار بخورد و خواه دو وقت اجزاء آن بود [illegible]

تخم کشنیز، نابل بیل، بجالو، کل دهاوه، کالا کوره، بالهٔ سفید،

بالهٔ سیاه، زنجبیل خشک، همه مساوی الوزن نیم کوب کرده

در آب بجوشانند و صبح و شام بخورند و غذای مذکوره

تناول نمایند و مقدار ادویه بمعرفت حکیم رجوع است مطبوخ

لسان العصافیر این کاره در دفع اقسام اسهال خاصه دموی اقوی

از مطبوخات مذکوره بود اجزاء آن موچرس، بالهٔ سیاه،

بالهٔ سفید، موته، بال بیل، کل دهاوه، اتونیک سفید، اندرجو،

زیرهٔ الایچی، تخم کشنیز، پوست انار، آمله، کلوئیل، جهوسن، سلو

جمله اجزا برابر جوکوب کرده در آب بجوشانند و کاره و نکاره

صبح و شام بدهند و در کمی و زیادتی ادویه رجوع بحکیم است

و چون اطفال را تا سه سال خورانیدن مطبوخات و سفوفات

از امراض خالی از دشواری نیست حکمای هند چنین قرار داده اند

که اجزای هر یک از مطبوخات مذکوره را که موافق مرض دانند

کوفته

کاره موچرس گویند ۱۲

کوفته پخته سفوف ساخته [illegible] و قرص ساخته

نگاهدار کند و اطفال شیرخواره را با شیر دایه صلایه کرده [illegible]

و اطفال غیر شیرخواره را با آب برنج یا دوغ مطبوخ تپ لرزه

کاره و نکاره هفت روز بخورند اجزاء آن زنجبیل، چوب

پان [illegible] برگ نیب که بر کمهاران میروید و بان خلال نیز میتوان

کرد، اسگند، کرانه سمول، فلفل دراز، پت پاپره، همه مساوی

المقدار نیم کوب کرده در آب بجوشانند و صاف کرده قدری

سفوف فلفل کرد در ان کنند و بمریض دهند که تب لرزه برطرف

شود و مولف سه روز این کاره بخداوند تب لرزه میدهد

میدهد و روز چهارم یکمرتبه حب رام بان بتوفیق الله البته

تب لرزه برطرف میشود مگر بسیار کهنه باشد و سخت شده در این

دو روز حب رام بان باید داد مطبوخ جهت دفع حبس بول که از سنگ مثانه

کرده باشد بس مفید است اجزاء آن چهال درخت پیل یعنی پوست

تنه درخت پیل، بیخ ارندی، بیخ رنگنی، بیخ دوولی، بیخ ترنج،

بیخ کهوکرو، بهوتی سمول، هر کدام سه درم در دو سیر آب بجوشانند

تا ربع سیر بماند صاف کرده نر تا تک روغن بید انجیر در وی

انداخته بخورد شفا یابد و مجرب است و اگر حبس بول بواسطه فساد

بهندی کاره پیت پاپره گویند ۱۲

کاره بیل گویند ۱۲

[illegible]

بهوبین آمله داخل کنند **مطبوخ اصل السوس** جهت دفع جوشش دهن و حنجره

ومری ومعده وامعا وغلبه صفرا نافع ومجربست چند روز [illegible]

تکرار و[illegible] نمایند **اجزاء آن** پوست درخت کهیر، برگ اروسه، کلوی،

چشمه، مغز تخم کل، دماسه، تخم کشنیز، بالهٔ سفید، صندل،

هر یك سه تانك جوکوب کرده سه قسمت نمایند وهر روز یك

حصه در آب جوشانیده صاف کنند وربع تانك سفوف طباشیر

ونیم تانك نبات داخل کرده بنوشند ونکاره نیز بهمین طرز بخورند

مطبوخ برگ انار جهت انواع اسهال قوی نافع ومجربست پنج شش

روز کاره ونکاره بخورند **اخلاط آن** پوست درخت کمال، برگ جامون،

برگ انار، برگ سنکاره، تال بیل، موخرس، زنجبیل، هریك پنج تانك

نیم کوب کرده در آب بجوشانند وپالایند وبخورند **مطبوخ**

مقل این کاره از کارهای مشهور هند است **اجزا**

بحردنی، دالبه، بهادرموته، بیخ ارندی، برگ اروسه، کلوی،

دیودار، هلیله، کجور، اتیل، بهوه، زنجبیل، تخم شبت، میکهره،

بیخ بیل، سون، بادل، تینو، تاکل، اتونك، مندی، اجوائن،

قسط، اسکند، سیرنی، کهونکرو، بدارا، ستاوری، کوکل،

بهوبین

کاره اروسه گویند ۱۲

یعنی اصل السوس

بهندی کاره کچال گویند ۱۲

بهندی کاره راشنه گویند ۱۲

یعنی مقل

آنکه جو هر یك [illegible]

سه تقسیم نمایند وهر روز یك حصه را در آب جوشانیده کاره ونکاره

صبح وشام بخورند **مطبوخ هلیله** جهت انواع سوزاك وحرقت

بول مفید است **اخلاط آن** هلیله، بیخ کهونکرو، مغز بهوه، دالبه،

بهوبین سمول هرکدام نه درم سه قسمت نمایند وهر روز یك حصه

در آب جوشانیده وصاف کرده با یك تانك شهد تا مدت هفت روز

بخورند که مجربست **مطبوخ بانسه** جهت دفع قی خونی مفید است

بانسه را آش ساخته یا نیم کوب کرده در آب بجوشانند وصاف

نموده با عسل سه روز بخورند که مجربست **مطبوخ شیطرج** نزله

وزکام وسرفه ودرد سر بلغمی را نافع است وتخمه واسهال که از فساد

غذا بهم رسد زایل گرداند وقوت دماغ بخشد وهاضمه را قوی

گرداند وخناق بلغمی را زایل گرداند **اجزاء آن** فلفل دراز،

پلپلمور، زنجبیل، چهو، شیطرج، هرکدام پنج تانك سه حصه

نماید وهر حصه را نیم کوب کرده چنانکه رسم است بجوشانند و

صبح وشام کاره ونکاره نیم گرم بنوشند واگر از گرمی دغدغه

داشته باشند پنج تانك خار خسك داخل کنند **مطبوخ بلسیله** جهت

دفع تب که از هفت روز تجاوز کرده باشد وشطر الغب بود یعنی

بهندی کاره دالبه گویند ۱۲

بهندی کاره پنج کهول گویند ۱۲

بهندی کاره نراهان گویند ۱۲



بلغم و صفرا یا هم مخلوط ... بی نظر است

نخود اجزاء آن ترا کهان، بهار و نموته، فلفلموربه، چنشهن، اروسه، پوست

یلیغه، جریاثه، کلونی بل، هلیلکه، بلیلکه، آمله، کنکی، کستمتی، امدو

کلوری، همه برابر چنانچه رسم است کاره ساخته صبح و شام خورند

و سفوف این اجزا که گفته خواهد شد با شهد آمیخته و قت پیشین

مخوره باشند. کبیلکه، فلفلدراز، زنجبیل خشک، نبات،

هلیله، ترید، کلوی، **الباب العاشر فی الاشربه** بدانکه اهالی هند

عوض شراب آسو وضع نموده‌اند و اقسام آن بسیار است انتخاب

کرده چند آسو می‌نویسد **شربت ناخواه** منقول کتاب از چندت

برای هضم طعام و دفع سردی و نفخ و قراقر شکم سودمند بود

و قوت باه بیفزاید **اجزاء آن** ناخواه کوفته دو سیر قند کهنه

هم وزن آن و سه وزن هر دو آب یکجا کرده در جای گرم یک هفته

دفن کند بعد صاف کرده هر روز بقدر طاقت بخورد

شربت نیب برای دفع باد و خون فاسد مفید است و این آسو را

سلطان محمود خلجی دهلوی برای برادرزاده خود سلطان

علاء الدین برسم تحفه نوشته فرستاده بود **اجزاء آن** سفوف

پوست نیب چهار سیر قند کهنه دوازده سیر آب چاه یکمن در

هندی آسوی اجوان گویند ۱۲

هندی آسوی نبت گویند ۱۲

کرده یک هفته دفن نماید بعده صاف کرده بانداز طبع خورد

قرنفل ورم و کته جگر و سپرز و شش و استسقا و تنگی نفس

و علت سینه و بواسیر خونی و آماش و یرقان و کرم شکم و غلو

شکم و گرانی شکم و بدهضمی و کم اشتهای و فساد خون و تپ را نافع

بود و بدن را قوی و نورانی سازد و هر چند این شربت کهنه

تر گردد بهتر شود و پیران را بسیار موافق بود **اخلاط آن** موافق

چندرفت، پوست روهیره، شش سیر و ربع، دسمول کنداک،

چوک، چترک، هر یک سی توله، فلفل دراز، فلفل گرد، پوست

کره، اندرجو، رسنا، هونس، کشنیز، ترپهله، نکر، اجوان،

پتول، بذر نوا، پکهرمول، مورو، زنجبیل، بهیلی، پوست

سهجنه، موته، بابرنک، هر یک یازده توله کل دهاوه شصت

توله در یکصد و بیست و هشت سیر آب کاره سازد و سی و دو سیر

از جامه پالوده بستاند و سیصد توله قند کهنه در وی کرده

باز بجوشاند و شانزده سیر بگیرد و سفوف این دو یه در وی

کند تج، تمالپتر، ناکیسر، الایچی، قلنفر، هر یک پنج درم براده

آهن غیر مقتول نیم سیر پس در آوند چرب کرده و معطر ساخته

مهر کند و یکماه در جای گرم دفن نماید بعده بر آورده صاف کند

وهندی آسوی دویم گویند ۱۲

و با عطر بان بخورد شربت ... انواع دوا ... و درد شکم و جمیع

بادی و بلغمی را سود دهد و قوت باه بخشد اجزاء آن موتهه

سه سیر کوفته مع ده سیر قند کهنه و سی سیر آب چاه شیرین در ظرفی

کرده مدت دو هفته دفن کند بعد آن صاف کرده بیاشامند شربت

سیر برای افلیج و انواع باد خاصه در زمستان سود دهد آزموده

بود اجزاء آن سیر مقشر دو سیر و نیم کوفته مع پنج سیر قند کهنه

و نیم من آب چاه شیرین در ظرفی کند و دفن کرده بعد دو هفته

صاف کرده بخورد شربت مجدبه هضم طعام کند و فربه سازد

و رنگ رو سرخ گرداند و نشاط آورد و قولنج را نفع کند و معده

و امعا را از رطوبات فضلی پاک سازد ~~و رنگ رو سرخ گرداند~~

و حرارت غریزی برانگیزد و فواق زایل سازد و دماغ را گرم کند

و امراض بلغمی و بادی را منفعت بخشند و علتهای که از باد

و بلغم و صفرا حادث شده باشند دفع کند و ملین باشد خاصه

که ناشتا خورند و نشاید که ناشتا بسیار خورند و بعد از

خوردن آسو در ساعت غذا خورند خاصه گوشت که در روغن

مطبخه کرده باشند و نان گندم و کباب بسیار موافق بود و این

قاعده در جمیع آسوها مرعی باید داشت اجزاء آن کهیلی کهیلا

هو

هو ... کل دهاوه ... سنبل الطیب اظفار الطیب دیودار

الایچی قرنفل زنجبیل کبابه چینی عاقرقرحا پلپلمول اجوائن

تخم ... طباشیر بنفشه فلفل گرد فلفل دراز تخم ککیی

قسط فوفل آجموده برمی برهما ناکیسر پابرتک شیطرج

سپید بهنگرا گلوی موسلی تخم کونچ کهونکرو دارهلد

کایپهل بهادر موته موچرس اسکند بچناک تیکیا شربت

دافع قی جهت دفع قی اگر کسی را بسیار قی آمده باشد و هیچ

چیز نایستد بیار پوست بیخ نیب که انترچهال گویند با دو دانه

قلنفر ساییده بدهند باذن الهی هماندم بایستد شربت جنار جهت

جهت دفع یرقان و هیجان صفرا مجرب است باید که چند گاه بآن

مداومت نمایند و از ترشی و غذاهای نفاخ و غلیظ پرهیز کند

اجزا مغز خیار شنبر یک توله آب نیشکر چهار توله هر دو را

بدست مالیده ناشتا بخورند و اگر تلیین کمتر بهم رسد در شبانروز

بدو سه دفعه آب نیشکر خالص بخورند شربت ماء الجبن

که بهندی شکته بضم شین معجمه و سکون کاف و تاء منقوطتین

نامست و او را چکره بضم جیم نیز خوانند هضم طعام کند و دهن

خوش بو سازد و خوشحالی بخشند و غم زایل گرداند اخلاط آن

کابلی زرنج دو سیر، آبی ماست دو سیر، سهدانم سیر، زنجبیل
سه توله، سنبل لون دو توله، کوفته بیخته همه را یکجا کند و در
ظرفی مناسب کرده و سرش مضبوط ساخته در کندم یا جواری
فرو برند و بعد از سه چهار روز بر آورده موافق طبیعت بالای
طعام بخورند **الباب الحادی عشر فی المراهم والاضمد والاطلیه**
مختصری از مراهم نوشته میشود **مرهم شنجرف** برای جراحت دانه
فرنک یعنی آتشك و دیکر جراحات کهنه صعب و جرب و خارش
مفید است و مستعمل استادی حکیم محمد مصری بیتا **اجزاء آن**
سفیدروی یکتوله، شنجرف موم سفید یکتوله، مرداسنك یکتا نك،
توتیای هندی سوخته ربع تانك، سفید آب نیم تانك
کوفته بیخته در روغن کاو و یا روغن کل سرخ و یا روغن کل چنبیلی
و یا روغن کنجد خالص بقدر احتیاج مرهم کند و اکر سفید آب
نباشد پوست تخم مرغ خانکی را سوخته و خاکستر ساخته عوض
آن کند **مرهم اصل السوس** این مرهم برای جمیع جوششها
که در بدن بهم رسد خواه سر و خواه اعضای دیکر خواه بزرک
و خواه طفل یك روزه نافع و مفید است و مرهمی است مبارك
بکرات و مرات آزموده شده و چون آبله اطفال برطرف شود

و بر بدن کرمیها و ابدان جوشش ماند این مرهم استعمال نمایند و نیز جهت
جرب و حرقت مقعد و زخم بی نظیر است و مولف کوید پشت
دست و کف پای شخصی پوست و خشکی عجب بهم رسانیده بود سیماب
و کندك را برابر سحق کرده با مرهم و سمنك لیمو ممزوج ساختیم
و چند روز بران مالیدیم خشکی برطرف شد و چون این مرهم را
بر دانهای باد فرنك بمالند حرقت و سوزش آنرا تخفیف حاصل
شود **اجزاء آن** پوست درخت بیبی، دارچوبه، سنبل الطیب
الاچی، بالهٔ سفید، کنوتنه، جنتمد یعنی اصل السوس قسط
هر کدام برابر کوفته بیخته بقدر حاجت با روغن بسرشند و سحق
بلیغ نمایند تا همچو مسکه نرم کردد و استعمال نمایند و اکر جوشش
برطرف شود و باز عود کند مرهم کندك بکار بندد **مرهم کندك**
هر کاه مادهٔ جوششها و جراحتها غلیظ و حاد و آکال باشد و مرهم
مذکور خوب نشود و اکر خوب شود باز عود کند این مرهم
که مجرب است استعمال نمایند **اجزاء آن** کندك سیماب، نیل
سوختنی، سنك دار یعنی سنك جراحت، کبیله، مورتوتیا
مردار سنك، همه را متساوی الوزن کوفته نجلی سازند و سفوف
کرده نکاه دارند و عند الاحتیاج با موم روغن ممزوج ساخته

بعد از احتیاط و جوشیدنها بمالند که مجربست تحقیق [illegible]
خواجه [illegible] هم رسیده و مدتی گذشته بهیچ دوا و به [illegible] آخر
از این مرهم شفا یافت و اگر زیر جلد ماده قوی محتبس شده باشد
و [illegible] ازین مرهم علاج نیابد محتاج باین ضماد بحناك باشد ضماد
بحناك هرگاه ماده تحت جلد سر و جمیع اعضا در کمال قوت
و عمق باشد و مرهم کندك تحلیل نرود باید که به استره چند
نشتر بر عضو معلول بزنند چنانکه جراحت شده اندك خون ظاهر
شود پس این اجزا را با آب لیمو سائیده بران بمالند و بعد از جهار
پهر قدری مسکه گاو یا گاومیش بران طلا کنند باذن الله
جراحتها خشك گشته و ماده بتحلیل رفته شفا حاصل خواهد شد
و اگر گرهها بر بدن بهم رسد و تحلیل آن صعب باشد همچنین
بر گرهها نشتر زنند و این اجزا را بطریق مذکور طلا کنند
و ماده بتحلیل رود و اگر اثری از ان بماند یکبار دیگر این عمل را
تکرار نمایند و خیارك که بیخ رانها بهم رسد و هنوز نضج نیافته
باشد چون استره زده این ضماد کنند بتحلیل رود و اگر نضج یافته
باشد و این را طلا کنند زود به شود بحناك تیلیا، هرنی
[illegible]، کج سفید، نمکسنك، چترك، جمله مساوی با آب لیمو سائیده

استعمال

استعمال کنند که مجربست ضماد سنطریج چون با آب صلایه
کرده بر دمل یا بر هر قسم گرهی و ورم ریشه و غیره بمالند [illegible]
یا مضمحل شده خوب شود اخلاط آن بیخ دنتی، چترك یعنی سنطریج
شیر آك، شیره زقوم، جارولی بلادر، قند هندی، هر اکسیر
خاکستر اکاره همه برابر با قند آمیخته استعمال نمایند ضماد مازو
چون بر دمل و امثال ذلك طلا نمایند بسرعت ماده را نضج
دهد و پاك سازد اخلاط آن مین پهل، کجله، زنجبیل، همه
مساوی الوزن با آب لیمو صلایه کرده استعمال کنند و مولف
گوید که مین پهل تنها نیز منضج مواد دمل و غیره است و مفرق
تجربه شده ضماد دارچوبه منضج و محلل جمیع مواد اورام بلغمی
و صفرائی و بادی باشد خاصه اورام زبان و حلق و اوجاع
آن که در ایام خناق بهم رسد باید که بگلاب یا با آب صرف
سائیده و گرم کرده ضماد کنند و مداومت نمایند که مجربست
اخلاط آن دارهلد یعنی دارچوبه، راشنه، سادوری
صندل سفید، صندل سرخ، کجله، پوست بیرسی، ایل سا
هر یك از بهناد و تانك کوفته بیخته و آمیخته نگاه دارند ضماد
کتان جهت دفع گرههای سخت اگرچه کهنه شده باشد و اقسام

و طعام خاصه او برنج و نان و حلوای او [illegible] است و [illegible]
شده اجزاء آن تخم السپی یعنی کاه نه تانك تخم سن کما بنادره هم
کوبند نه تانك سرشف پنج تانك کنجار دوازده تانك کوفته
پخته با کانجی یا دوغ ترش خمیر کنند وضماد سازند و بعضی
دوازده تانك آرد جو داخل ساخته بر موضع ورم و کرم بربندند
واگر نان سرد شود باز گرم کرده استعمال نمایند وچندمی تبر چنین
کنند ودر آخر بر موضع تا دف بسته بگذارند **طلاء بر لذت**
زهره کبکیان سیاه وسپید چون باهم صلایه کرده بر قضیب مالند
وبجهر زن که نزدیکی کند از کثرت ادراك لذت فریفته او
گردد وزهره گوسفند را نیز قریب این خاصیت است **طلاء**
امساك این لیپ مستعمل جوکیان است باید که حنظل را خشك
کند وبوقت حاجت با آب سایند بر قضیب مالد امساك بخشد
طلاء عروسك از دو جهت بطلاء عروسك شهرت یافته یکی آنکه
عروس از این طلاء دایم شادمان است پس منسوب باو باشد
دوم آنکه عروسك یعنی حبه سرخ که بهندی کنکچی گویند
داخل این ترکیب میشود چون اهل هند در طول زمان مجامعت
حریص اند وعشرت حالی را بر محنت مآلی ترجیح میدهند این ضماد

جهت

[illegible]

جهت بطول [illegible] کرده [illegible] اجزاء آن [illegible] کنکچی [illegible]
شیره پوست بیخ کینگر شیره پوست بیخ کتناسی خورد و بزرگ [illegible]
شهانکه سلاجیت دو ماشه قرنفل کافور عاقرقرحا دارچینی
کبابه هر یك نیم تانك کوفته پخته با شیرهای مذکور وسلاجیت
ممزوج ساخته وسحق بلیغ نمایند واقراص ساخته نگاه دارند
وبوقت حاجت با آب دهن یا عسل نرم کرده کار فرمایند قوت
آن چهل روز بماند **الباب الثانی عشر فی الحقن والشیاف**
حقنه برای چقندر برگ چقندر یك دسته گل خطمی نیم وقیه بادیان
تخم شبت مغز کاچیره گل بنفشه کشمش مویز برگ چقندر
را آب بگیرند وباقی را نیم کوب کرده قدری آب در وی کرده
بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کرده فلوس وروغن گاو ونمك
در وی کنند ولحظه بگذارند بعد کار فرمایند **حقنه روغن کنجد**
روغن کنجد شاش ماده گاو جغرات بیخ ترنج سرکه هندی
هر یك هشت تولکه وسرشف قدری با آب سایند داخل کنند
واستعمال نماید قبض شکم وباد ونفخ زایل گردد **حقنه سعد**
موتهه یعنی سعد هندی با آب بساید وشهد وآب یخنی
گوشت گوسفند وروغن گاو هر یك دو درم را از یاج هشت درم

وچنانکه در باب ادهان ذکر کرده شد حقنه در کتب معتبره هند است و [illegible] کرم نامند

نمکسنك چهار درم سوده از کاره بیخ بیدانجیر کنند و حقنه نمایند
که بواسیر و خله شکم و مثانه و الخصیه دفع کرد حقنه بیخ بیدانجیر
تو بهی آرد و قوت بخشد و منی بیفزاید و سرخباد و دوران و
بواسیر و غلوله شکم و قبض و حبس بول و تب و امراض باد و نفخ
شکم و درد سینه و ران کمر و تهیگاه و کوش و سر و استحاضه و
و آماس و سرفه و سنك مثانه دفع کند و چشم روشن سازد
و از حقنهای معتبر هنداست اخلاط آن موتهنه، کلوی، بیخ
بیدانجیر، بداد، موسلی سفید، راشنا، رووین، خیار شنبر، او بیر
یعنی خس، تراهمان، بلیکه، بچمولخورد، جوز القی هر کدام سه توله
آبکاره سازد و ربع آن بستانند بعده چهار سیر شیر کاو درو کرده
چندان بجوشانند که شیر خالص ماند پس ربع وزن شیر شود
پای کوشت جانور صحرایی کند مثل آهو و دراج و همچنین روغن
کاو و شهد و نمکسنك نیز کند و سفوف این ادویه هم قرص
کرده بیامیزد و شیر کرم حقنه کند چشمه راز پایخ تر بند
انده چو تخم شبت شیاف الباب الثالث عشر فی الغراغر والسعوط
غرغره دماسه جهت اورام و اوجاع حلق نافعست و محلل اورام
صفرایی و بادی بود و جوشش دهن دفع نماید اخلاط آن ه

دماسه

یعنی زنجبیل تر

دماسه دوازده ماشه، تخم کشنیز سه تانك، زنجبیل سه تانك
السی پنج تانك، مبخت سه تانك، همه را نیم کوب کرده چنانچه
رسم است بجوشانند و صاف کرده نیم کرم غرغره کنند و چند روز
مداومت نمایند غرغره عاقرقرحا برای دفع امراض سر که از برودت
باشد اجزاء آن عاقرقرحا، زنجبیل، فلفل کرد، فلفل دراز، نمك سیاه
هر کدام یکتوله همه را نیم کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون
یك سیر بماند صاف کرده ربع سیر شیره زنجبیل تر و سه توله
عسل داخل نموده برهم زنند و بآن غرغره نمایند غرغره نمکسنك
این غرغره است که از تجربه اقسام غراغر مستغنی سازد نمکسنك
یك و نیم درم، فلفلین، زنجبیل، هر یك نیم درم با دوازده درم
شیره زنجبیل تر بیامیزد و بالوده مضمضه کند و اگر قدری
بیاشامد و قطره در بینی چکاند بهتر باشد غرغره سرکه انکوری
سرکه انکوری ربع سیر، شیره ادرك نه درم سفوف خردل
یکدرم یکجا کرده کرم سازد و بر پای نشسته غرغره کند و ساعتی
دهان کشاده دارد بارچهای بلغم بیرون افتد و سینه و حلق
و دماغ پاك کردد و چشم روشن شود و طعام نیك کوارد
الباب الرابع عشر فی رسایل المفرده و

وشله

[illegible] للاجساد [illegible]

[illegible] بدانکه اسعدک الله تعالی حکمای هند [illegible] که
انواع امراض را با دویه نباتی وحیوانی علاج میکنند بعد نیات
نیز که سریع التاثیر اند معالجه مینمایند بلکه انواع مرض هرگاه
در بدن جای کند وهیچ ادویه نباتی وحیوانی علاج نیابد
بعد نیات متمسک کشته از الم مرض میفرمایند واز انها
با نواع کار میکردند وحکمای ممالک دیگر نیز اگرچه در معالجات
استعمال میکنند اما نه دران مرتبه که درین امر بحکمای هند
رسند وچون عارفان منصف عناد یکسو نهاده خوب ملاحظه
کنند هرآینه صدای احسنت احسنت در گنبد افلاک اندازند
در بعضی از ممالک هند که هوایش در کثرت رطوبت ضرب
المثل است چون ولایت کرناتک وبیجانگر وبرخی از مملکت
تلنک وکور وبنکاله وامثال آن ودران ولایات نباتات
را چندانی در ازاله امراض تاثیر نباشد مدار بر استعمال رسائن
است وهرچه از معدنیات پرورده قابل خوردن سازند
آنرا رساین خوانند بفتح یا ودر کتاب جگرنسا امرد ساگر
ثبت افتاده که هرگاه سیمات را مدبر سازند آنرا رساین گویند
پس دیگرها را که رساین گویند طرد اللباب باشد و رساین

در یافت

[illegible]

دریافت مزه را گویند چون رس سیماب قوت ذایقه را زیاده کرداند
ولذتها لخوش مزه سازد هرآینه سیماب پرورده را رساین گویند
تسمیه شی باسم لازم وعوام الناس رساین گویند بکسر یا و [illegible]
چنین مجرّ سازند که رس بزبان هندی لب شی است چون سیماب
بعد از سوختن خلاصه می ماند هرآینه آنها را رساین گویند
ودر کتب معتبره ما واهل هند مسطور است که در ماکول ومشروب
سه چیز باید تا هم باه بکمال رسد اول آنکه غذای بسیار دهد
دویم آنکه باد انگیزد سیم آنکه میل بگرمی داشته باشد اما آنچه در وی
هر سه معنی حاصل است نخود است ولوبیا وگزر وشلغم وامثال
ذلک وآنچه در وی دو معنی حاصل باشد مثل باقلی که در وی
غذای بسیار ورطوبت فزونی هست لیک حرارت نیست که
ازان رطوبت باد انگیزد پس اگر چیزی گرم چون زنجبیل دار فلفل
وشقاقل با وی ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید وغرض
ازین سخن آنست که جمیع رساین گرم وخشک اند وحد اعتدال
دارند پس اگرچه در عمل باه کامل نباشند لیک چون رطوبت
در ابدان غلبه داشته باشد چنانکه در ممالک هند وغذاهای
باد انگیز خورده شود ویا آنکه غذای خشک باد انگیز خورد

ورطوبت منعدم آن وار خشکی میل کند هوا باید از وارد شدن نساء
خوشبو هم فعتی حاصل آید و همچنان اگر رطوبت بر ابدن غالب نباشد.
و غذاهای رطب اکثر خورده شود از ورود رسایین نیز هر سه معنی
حاصل آید دیگر کتاب اغراض و غیره مسطور است که سرعت انزال
اندرن بیشتر وقتها از گرمی و تیزی باشد یا خامی و سستی آلتها
اگر سبب تیزی و گرمی باشد هنگام بیرون آمدن منی سوراخ
قضیب بسوزد و سخت زود بیرون آید و اگر سبب خامی و سستی
آلتها بود و قوام آب رقیق باشد و لون او سپید و هنگام برآمدن
حرارت ظاهر نشود و جهنده نباشد و وزی از پس بول بیاید
علاج آنچه از گرمی بود شربتها و غذاهای خنک بکار داشتن آنست
و آنچه از خامی منی و سستی آلات و اعصاب بود اشربه و اغذیه
گرم و خشک خوردن و چون در هوای هند سرعت انزال اکثر از قسم
اخیر است رسایین بالتمام درین باب نافع خواهد آمد باید
که مداومت بآن نمایند و رسایین مفرده نزد اهل هند هشت ۸
است زیبق، آهن، مس، قلعی، نقره، طلا، طلق، اسرب،
و چون سرکرده رسایین سیماب است آنرا مقدم ساخته شروع
مینماید و آن دو قسم است یکی را سند و رگویند دوم را رس کوید

نامند سنگ دره سیانکه ... مسطور است که سیماب
چهار نوع می باشد یکی را بهرم نامند و معدن آن در مشرق است
دوم را کهرتی گویند و معدن آن در مغرب است سیوم را ... نیز
خوانند و معدن آن در جنوب است چهارم سود خوانند و معدن آن
در طرف شمال است و جهت خوردن کهرتی که رنگ او بسرخی زند
پسندیده است و سیماب را بهندی پاره گویند پار بمعنی ساحل
است چون مریض را از دریای مرض بساحل نجات میرساند
موسوم بآن شده و در سیمابی که از آن رس سندور سازند سخن
بسیار است جمله دکان داریست با آنها التفات نباید کرد و باید
دانست که از سیماب مصفا رس سندور سازند و مصفا آنست
که در وی اجزای سرب و رصاص وارضی نباشد چه که بعضی
در سیماب سرب و رصاص داخل می سازند و گاه باشد که سیماب
در اصل پاکیزه نباشد بهمه حال بدین طریق که در تصفیه
آن بکوشند در پارچه کرباس هفت هشت لا کرده بیفشرند
تا سیاهی که در وی هست بپارچه باز دهد و پاک بشود و
بعضی با نمک و سفوف و خشت پخته چند روز در هاون
سنگ صلایه نمایند و بعد از آن استعمال کنند و بعضی با تیز

آتش بعد از تصعید کرده پاک سازند و از شنجرف بر آورند او بعضی گویند
احتیاج بآن نیست هرگاه سیماب را با گوگرد چنانکه بباید در شیشه
کنند و آتش کنند دهند آنچه صاف است مصعد شود و اجزای
اسرب و رصاص و غیره خاکستر گردد و خاکستر اینها خود مضرت
نمیرساند و این معروف بصواب مینماید و جوهرین سیماب مصفا
آن بود که او را از شنجرف بر آورده باشند و طریق آن بیاید
و دیگر بباید دانست که رس سندور را باعمال خاص دیگار رنگ میسازند
و هر کدام دعوی میکنند که عمل من خوبست لیک رنگ آن در خواص
دخل ندارد و اینها بعوام بازی دادنست دیگر بعضی میگویند
که رس سندور اعلی آنست که قایم النّار باشد بر آتش دود نکند
و این هم عقل باور نمیکند و ظاهرا محض فریب است دیگر بعضی
که گویند که رس سندور خوب آنست که هرگاه چند روز بخورند
پیچ دندان و حلق و ملازه و دم و جوشش نکند و درد ننماید
و این نیز محض حرف و صوت است که رس از خوردن سندور البته
اینها بهم رسد و خوردن سندور تنها عبث است فایده معتد به
نمیکنند بلی جمیع حکمای هند باتفاق میگویند که او مرکب
ادویه تنها قوی و معد نیست باید قلیلی از آن داخل کرده بخورند

تا آتش [illegible] با عماق [illegible] صنعت رس سندور و دیگر [illegible]
نیز گویند سیماب مصفا ده توله گندک مصفا [illegible]
در هاون سنگی سحق بلیغ نمایند بعد هفت بهاون از شیره [illegible]
سفید سبز تازه بدهند و هفت بهاون بشیره دوره [illegible] و هفت
بهاون شیره پوست درخت کانچی سانور و بهاون آن را گویند
که بشیره چیزی تر کرده خشک سازند و آن را پت نیز خوانند
و ازین درختها که بهاون آن مذکور شد اگر تازه نباشد خشک نیم
کوب کرده کاره سازند و بآن بهاون دهند و اگر خواهند که رس
سندور خوش رنگ باشد کیرو یعنی گل سرخ و پهتکری یعنی
زاج سفید داخل کرده در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند
و سرش بگل حکمت بگیرند آنگاه دو را و ریگ پر بزنند تا بگردن
شیشه برسد پس سه شبانروز آتش کنند یک شبانروز آتش ملایم
و روز دوم میانه و روز سیوم بسیار بعد از آن چون سرد شود
شیشه را شکسته رس سندور بر آورند و اگر درین مدت در آتش
دادن فاصله شود قصوری ندارد و بعضی از حکمای هند
در ان رس سندور دیگر بار هشت توله گندک کنند و یکی از انها
که گذشت بهاون دهند و چنانکه گفته شد در شیشه کرده آتش

آتش دهند چون برآورند همه در گداخته و در آن بجهت نوعی که بیرون کرده‌اند چند دفعه

کردم و آتش دهند تا هفت مرتبه و بعضی تا بیست مرتبه کنند و هر

کندک کبریت که سوخته باشند لیکن اینها عبث و بیفایده است بسیار شد

که سیماب همه برطرف شده بجز کندک نماند صنعت رسم بنوع دیگر

و این نوع معمول طایفه جوکیانست بیاورند خشت پخته بزرگ

و میان او را خالی کنند و بخاک را با آب سایند بالای پارچه

کرباس بمالند پس سیماب مصفا را کندک مساوی الوزن بسحق

کردن بلیغ مضمحل ساخته دران پارچه بندند و در کو خشت

چند کو اندک تخم داتوره انداخته و بسته سیماب بران گذاشته

بر سرش اندک تخم داتوره دیگر بریزند و بالای آن خشت

دیگر که آن نیز کو داشته باشد بگذارند و در ز را بگل حکمت

گرفته در زمین کنند چنانکه پشت خشت بالا نمایان باشد پس

سه شبانروز یا بیشتر آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود

برآورده نگاه دارند ایضا صنعت رسم بطرز دیگر و این نوع نیز مستعمل

جوکیانست و رسم بفتح را و سین و سکون میم خاکستر را گویند

طریقش اینست اخلاط آن سیماب سه توله، کندک چهار توله

در کهرل انداخته با شیره صبر تازه کجلی سازند و در آفتاب خشک

کرده

خشک کرده در جامه هفت لا ببندند آنگاه زمین را گود کنند اپلی ...

رنگی در او کنند و آن بسته کندک و سیماب را بالای آن نهند اپلی

دیگر دیگ بریزند چنانکه دیگ ازان بسته چهار انگشت ...

پس دو شبانه روز بالای آن آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود

برآورده نگاه دارند و شربت اقسام رس سندور نیم گنج است تا یک گنج

باید که با مصلح بخورند و تنها نخورند و مصلح رس سندور

شهد است منافع رس سندور باد و بلغم و سنگهرنی و سرفه و دمه

و کرم شکم و سوزاک و یرقان و تب کهنه و ضعف باه را مفید است

رس کپور چون سیماب بی کندک خاکستر سازند و زاج سفید

داخل کنند آنرا رس کپور خوانند و این قسم خاکستر سیماب بیشتر آزار

سند و ورم ... و جنجوه و ملازم را مضرت رساند ازین سبب

پنج روز زیاده پیاپی نخورند و اگر احتیاج شود چند روز فاصله

ساخته باز باستعمال آن بپردازند اجزاء آن سیماب مصفا

نه تانک ... سنگ کبرو و بعضی گل سرخ نمک سنگ بهنکی و بعضی

زاج سفید هر یک نه تانک همه را با آب صلایه نموده قرص سازند

و در نزدیک نمک کرده آن قرص را که خشک شده باشد بالای

آن بگذارند و دیگ دیگر را که اندرونش بخاک کهری و شیره

دا نوره آریز کوده باشند نمی بر لب دیک اول کل آرند و در زنجش بکل
حکمت بگیرند و محکم سازند و سه شبانروز چنانکه در سر سندور
کذشت آتش دهند آنگاه دیک را کشاده آنچه ته دیک بالاجسیده باشد
برآورند که رسکپور اعلی باشد و شرو پندیت حکیم میگفت که
شخصی را اصلا قوت مجامعت نماند شکایت پیش من آورد و من
این نوع رسکپور را که نه شبانروز آتش داده بودم هر روز
یک کنج وزن با مصلح آن دادم و مداومت فرمودم بحالت اصلی
باز آمد و بباید دانست که دیک سفالین که در عمل این نوع امور
بر آتش کذارند چون رطوبت داخل آن نخواهد بود از آتش زود
خواهد خراب شد پس اولی آنست که ته آن دیک را باین اجزا
اندود کنند خبث الحدید و مقناطیس را نرم کرده بخون کوسفند
خمیر کنند و از جانب بیرون بر ته دیک بمالند و خشک سازند
که مستحکم کردد و عوض مقناطیس خاک بانبور است و عوض
بانبور کل کوزه کران شربت رسکپور نیم کنج است تا دو کنج و
مصلح وی که بهندی انبان کویند عسل باشد **منافع آن**
انواع باد و اقسام سوزاک را سود دهد و کرمهای دانه فرنک
و غیره و ریشهای کهن و ناصور بینی و جوشش سر و خنازیر

خام

بخام و پخته و سنک مثانه و سرعت انزال و ضعف باه را دفع کند صنعتی
تامر بسم که بهندی تامبه بسم کویند بیان و رند مس پاکیزه را
اوراق تنک سازند و نمک و کوه کبوتر و شیره پوست بیخ درخت
آک باشیره سنبالی هر سه را سحق نمایند و بر اوراق مس طلا [illegible]
کرده در صحن کلین نهند و در میان آتش سرکین صحرایی کذاشته
اوراق را پاک سازند و نیم وزن مس سیماب و هم وزن هر دو
کندک پس اوراق را بشویند و کندک را باشیره صبر تازه کجلی
سازند و بر یکان یکان ورق مس بمالند و بالای هم در دیک
کلین بکذارند و کاسه کلین بران نهاده در ز[illegible] بکل حکمت کیرند
و آن قدر نمک در دیک ریزند که کاسه پوشیده شود پس بر دیک
دان کذاشته تا شش ساعت آتش متوسط برافروزند بعده
شش ساعت دیکر آتش تند برافروزند آنگاه برآورده باشیر کاو
صلایه بلیغ نمایند و در ظرف کلین دیکر بکذارند و در زنجش
بکل حکمت کرفته در آتش سرکین صحرائی کنند و چون سرد کردد
برآورده بهمین نهج یکبار دیکر بروغن کاو و یکبار دیکر بماست
کاو پت دهند و هر مرتبه با آتش برند و بباید دانست که در آن
کاسه که واژکون بر دیک میکذارند چیزی بطریق شنجرف

جمع میشوند باین که آن را خراب شده برآورده و کمال [illegible] که صلابت
با [illegible] نصف وزن آن داخل مس ساخته بوته داده و لا آن را
داخل نکنند و آن را بجای [illegible] سنند و در ترکیب دیگر استعمال کنند
و همچنین مس را بشهد و شکر جدا جدا سحق کرده هر بار با آتش برند
و این پنج چیز را که شیر و روغن و ماست و شهد و شکر باشد
پنج امرت گویند بعد برآورده نگاهدارند و عند الحاجت
استعمال نمایند و علامت کمال خاکستر شدن مس آنست که غثیان
و گردش سر که لازمه خوردن مس است با وی نماند بلکه غثیان
و گردش سر را برطرف سازد صنعت آن بنوع دیگر بیاورند
مس منقا و اوراق ساخته دو وزن آن گوگرد را بشیره صبر
یا آب خالص صلایه کرده بر آنها طلا نمایند و بطریق سابق
با آتش برند و برآورده و اوراق را پاک کرده یکبار دیگر
این عمل نمایند و استعمال کنند لیک بکسانی که از مضرت سیماب
خایف نباشند نوع سابق انفع است منافع آن اشتها آورد
و انواع بواسیر و جذام و استسقا و سوزاک و ضیق النفس و اشتها
باد و درد شکم و امعا و اورام بلغمی و تبهای کهنه بلغمی و قولنج
و درد سینه و ناصور و مقعد را مفید باشد و طبیعت وی گرم

و خشک است

شرح پنج امرت

و خشک است لیک در گرمی [illegible] و ملین باشد و مصلح
وی عسل و فلفل دراز است و یا آب زنجبیل تازه مع شهد [illegible]
وی تانبر مکشی نزدیک بمس است و طریق سوختن وی آنست
که نرم کرده و بالای سنگ باب صلایه نموده قرص سازند و
خشک کنند و در پارچه سفال گذاشته بالای آن سفال دیگر نهند
و درزش بگل حکمت بگیرند و در آتش کرده یکهفته در آن بگذارند
بعد از آن برآورده باز آن را بالای سنگ باب صلایه کنند
تا همچو مسکه شود و قرص ساخته بطریق سابق باز در آتش
کنند و بعد از یکهفته برآورده باز نرم کنند و چون باین نهج
هشت مرتبه [illegible] تکرار عمل شود خاکستر شده خواهد بود پس
بوزن تانبر مکشی گندک داخل کنند و باب صلایه کرده و در
کوره گذاشته و بگل حکمت گرفته یکشبانروز در آتش کنند
و اگر یکبار دیگر نیز همین عمل کنند آنگاه از آتش برآورند و
استعمال نمایند مقرون بصواب است صنعت لوه بسم و میان
آن و فولاد فرق ننهند و فواید خاکستر اینها را یکی دانند بلکه
خاکستر آهن نرم را بر خاکستر فولاد ترجیح دهند و آهن انواع
است و بهتر از همه جهت رساین کانتی لوه است و بیان آن

که بهندی تانبر مکشی گویند

اهل هند لوه بسم خوانند

در معز وات نموده شد باید که براده آهن را سه شبانه روز در شاش
ماده گاو بیندازند بعد برآورده بالای سنگ باب خالص
یا باب هلیله وبلیله وآمله صلایه نمایند و قرص ساخته
وخشک کرده در ظرف سفالین نهند و بالای آن نیز سفال
دیگر گذاشته و درزش بگل حکمت گرفته یکهفته در آتش کنند
وبرآورده تا هشت مرتبه بلکه زیاده تکرار این عمل نمایند وبعضی
در مرتبهٔ آخر سوخته آهن را نرم کرده یکشبانروز در ماست ترش
نگاهدارند بعد در بیست تولهٔ آهن یکتوله نوشادر کرده
وصلایه بلیغ نموده قرص سازند ویکهفته دیگر در آتش کنند
وباید دانست که در آتش دادن جمیع رسایین حتی زهر بسم قدری
معین قرار نداده اند حدش آنست که خوب خاکستر شود واینکه
می نویسند که یکهفته یا زیاده در آتش کنند بنا بر قیاس و
تخمین است ومعدن نبات را اهل هند تجویز خوردن نکرده اند
مگر انکه خاکستر کرده باشند وانکه میشنوند که حکمای ولایت
خبث الحدید یا توبال را بی انکه خاکستر سازند نرم کرده در معجون
فلحوش? کنند و بخورند تعجب بسیار نموده میگویند که حاشا
استادان وحکیمان این حکم کرده باشند واگر در کتب ایشان مرقوم

کردین

کرده اند که سفوف خبث آهن را در پیه روغن بریان کرده داخل کنند
کلام ایشان مرموز است مقصود آنست که خاکستر خبث آهن را در روغن
بریان کرده داخل معاجین سازند وحق آنست که آهن را نا سوخته
استعمال کردن مضرت بسیار دارد از ان اجتناب باید نمود واگر
لوه بسم را بیخ امرت چنانکه در تانبر بسم گذشت در آخر دم
دهند اعلی است **ایضاً صنعت لوه بسم** بعضی نوشته اند که برادهٔ
آهن را ده مرتبه بمغز صبر تازه صلایه نمایند و هر مرتبه با آتش
گج پوت سرگین صحرائی کنند وچون سرد شود برآورند وده مرتبه
دیگر بشیرهٔ بیخ وپوست آک صلایه کنند وهر کرت در گج پوت
سرگین جنگلی کنند وده مرتبه با مطبوخ هلیله وبلیله وآمله
صلایه کنند وهر کرت با آتش سرگین کنند وهمچنین ده مرتبه
بشیرهٔ برگ تنبول صلایه کنند ودر آتش سرگین کنند بعد از ان
باب صلایه کرده وخشک نموده از پارچهٔ حریر بیزند واندکی
بر روی آب بگذارند اگر فی الفور بته نشست باید دانست
که خاکستر شده والا چند مرتبه دیگر بکاره پوست انار با بهادر موتر?
صلایه کرده با آتش در آورند وگج پوت آنست که به بلندی نیم گز
سرگین صحرائی بر روی هم بچینند بعده بر روی ظرف مهر نموده

کنانسته بالای آن بیم کر سرکین بکذارند و آتش دهند و چون
کرفتی دار خاکستر سرکین مطلقا نماید بر آورند وظاهر آنچه بر هامی
مذکور صلایه کردن و باین نهج در آتش سرکین کاو کردن محض
حرق وصوت است می باید که آهن خوب سوخته خاکستر کردد
بهر عنوان که باشد والله اعلم بالصواب و قوت لوه بسم بلکه
جمیع رسااین غیر النهایه بماند فرع لوه بسم مندوری حرارت عزیزی زیاده
کند واستسقا و تبهای کهن که از تعفن رطوبات باشد و سکم نی
و وجع مفاصل را سودمند است و اقسام بواسیر و قولنج و ضیق
النفس بادی و بلغمی و سلسل البول و سوزاک و خفقان سوم
و کرم و درد سر اکرچه صفرائی باشد بر طرف سازد و یرقان
خواه از سده مجاری باشد و خواه از غلبه صفرا دفع کند چه که
حکمای هند اتفاق دارند که آن دافع صفراست و نزد مخلص
نیز بوضوح پیوسته که هر علت که از اشتداد خون و صفرا بهم
باشد لوه بسم آنرا دفع میکند همچو جوششهای ظاهر جلد و حرارت
شش و خونی که غیر حیض از عورات جاری شود و امثال آن چرا
که لوه بسم اکرچه حشک و مایل بکرمی است لیک بالخاصیه خون را
صاف میسازد و اشتداد او را زایل میکند ازین سبب است

کاقسام

که اقسام بواسیر را نافع است و همچنین فتوری که از اختلاط از نزج معده را
زایل کرداند و منی بیفزاید و نقوط آورد و در طب هندی مرقوم
است که اکر هر سال کسی یکماه متصل لوه بسم بخورد موی او
بزودی سفید نکردد و هم او کوید که خاصیت آهن کشته و مس
سوخته بر یک نهجست و اصلا تفاوت و تفرقه نیست مکر آنکه
بسم مس ملین و معتدل باشد و بسم آهن قابض والله اعلم
بالصواب فرع لوه بسم مندور فرع آهن زنگ است که بهندی کیت
کویند و چون خاکستر سازند مندور نامند و کرم و خشک
دانند لیک کرم مایل باعتدال و مراد ازین هم در بنجاه خرء
الحدید است نه توبال الحدید و خرء الحدید آنست که هر کاه
آهن را در آتش برند و کداخته شود چیزی از وجدا شده بیفتد
و توبال آنکه چون آهن تفته بر سندان کذارند و بمطرقه بکوبند
ورقها از وجدا شده بیفتد و زنگ هر چند کهنه باشد بهتر چنانکه
اکر صد سال یا دویست سال یا بیشتر بر وکذشته باشد و ازان
مندور سازند بی شبهه و نظیر خواهد بود خاصه که دران
مدت در از خاک و باد و باران و آفتاب دیده باشد و علی
ای حال الطریق عملوی آنست که زنگ آهن را نرم کنند آنکاه ملای

سنگ با آب تر بهلاد و آب خالص یا شاش ماده گاو صلایه نمایند
و بدل یافی اعمال بلاذر و مثل لوه بسم شناسند و حاجت بتکرار
نداشند و بعد از فراغ به نیم امرت پت دهند و در جمیع معجونات
خاصه فنجوش و شراب فنجوش اگر احتیاج شود که توبال الحدید
یا خبث الحدید باید کرد مندور داخل سازند که پر نفع و بی ضرر
خواهد بود و بعضی از حکمای هند بطریق حکمای ولایت خبث
حدید را مدبر سازند و استعمال کنند لیک چنین مدبر سازند
خبث الحدید کهنه را نیکو نرم کنند و بر تخته سنگ گذاشته
با آب سحق بلیغ نمایند و اگر خواهند که قابض نباشد بشاش
بزه دوازده پت داده صلایه کنند **منافع آن** اقسام استسقا
و انواع سنگهرنی را که آن نیز مقدمه استسقاست مفید باشد
و اعصاب را قوی سازد و استرخای معده را نفع بخشد و رطوبات
فضلی را از معده و بدن خاصه دماغ زایل کند و چون ذر معا بخارات
چرک گوش داخل شود منفعت عظیم بخشد و ضیق النفس
بادی و بلغمی را دفع نماید شربت آن از نیم ماشه تا دو ماشه
است باید که با مصلح بخورند **ایضاً از نوع لوه بسم و نیکرات بسم**
مرقشیشای حدید را و نیکرات نامند خاکستر وی خشک تر

از خاکستر

از خاکستر آهن لوه بسم آن یا مثل او [illegible] خاکستر [illegible]
بعینه مثل خاکستر کردن آهن است احتیاج بتکرار [illegible] ندارد
خاکستر و نیکرات قایم مقام خاکستر الماس کرده باید که در سوختن
وی کمال سعی بجا آورند و در آخر اگر به نیم امرت پوت دهند
گذشت بهتر است **ابرک بسم** بهندی طلق را ابرک گویند
و خاکستر آن را ابرک بسم و آن چهار نوع بود سرخ و زرد و سیاه
و سفید سه نوع اول جهت رسایین پسندیده است لیکن سرخ
و زرد چون در دیار هند کم یابست هر اینه ابرک سیاه را از رسایین
سازند و سیاه نیز چهار نوع بود یکی آنکه چون پارچه از آن در آتش
کنند و گرم شود بر جهد دوم آنکه چون در آتش کنند بگردش آید
سیوم آنکه چون در آتش کنند بر باد شود چهارم آنکه چون در آتش
کنند بهیچ یک از صفات ثالث نباشد و نوع چهارم در رسایین
بکار آید و آن را کرشنه ابرک خوانند باید که بطرقه خرد سازند
و دو سه روز در سرکه هندی بخیسانند بعد از آن چند جوش داده
بر آورند و پاره سنگ ریزه کوچک سخت یا شالی برنج دو و کنند
و در جوال کرده در ظرف مملو از سرکه هندی بگذارند و بتدریج
بدست بمالند تا جسم وی همگی مضمحل شود پس آن را بر آورده

برسانك صحت صلایه نمایند و قرص ساخته در ظرف سفالین نهند
و بر قلعی آهن چندان با آتش برند که خاکستر گردد و بیشتر بهنکره و بکان
چیزهایی که آهن را بهاون سیاه کند این را نیز میتوان داد و چون
در مقابل آفتاب گذارند و در روی برف و درخشندگی محسوس
نشود استعمال نمایند و اگر خواهند که سرخ شود و مرتبه از شیره
قندی بهاون داده در زیر آتش برند تا سرخ شود و اگر نشود با آب
بیخ سیاه چونلائی یا با آب پادرینی درخت برهینی ریش برگ
آویزان میشود از درخت بن بهاون داده با آتش کنند و اگر
با این هم سرخ نشود یا این بهاون نهاشیر نباشد کو نشده باشد همین
که خاکستر شد و درخشندگی او بر طرف گشت کافیست استعمال
میتوان کرد چرا که رنگ دخل در منفعت و خواص ندارد لیکن
اگر در آخر به بیخ امرت بت دهند فایده عظیم بخشند منافع آن
سنگهرنی و صرع و علتهای بادی را دفع نماید و فربهی آورد
و منی بیفزاید و هضم طعام کند و جذام و دیگر ریشها را زایل سازد
و سنگ گرده بریزاند و انواع اسهال را مفید باشد و چون حرارت
و یبوست او معتدل است حرارت غریزی بیفزاید پشت او بیک
ماشه یا دو ماشه است باید که مصلح بخورند صنعت ونك بسم

بهندی ونك گویند
وخاکسترش را ونك بسم

قلعی را

قلعی را بهندی ونك گویند و خاکسترش را ونك بسم و هر کس تنقیه
و تصفیه او بچیزی کند چون در آن چندان منفعت ندیده
ساکت گشته همین طریق ساختن آن مرقوم میسازد بیاورند قلعی
خالص را و در ظرف گلین کرده بر دیگدان نهند و آتش را بر وزند
چون بگدازد خاکستر پوست درخت ابنلی و خاکستر پوست
درخت پیپل از هر کدام قدری داخل قلعی کرده بکفچه آهنین
چندان حرکت دهند که خاکستر گردد لیکن تا دم آخر می باید
که آتش سرد نگردد و بعضی با نخواه و سفوف زردچوبه بهمین
طریق خاکستر سازند پس برآورده چهار مرتبه بشیره صبر هاون
دهد و صلایه نموده با آتش برند چون وزن قلعی ماند و خاکسترهای
مذکور سوخته بر طرف شود به بیخ امرت بهاون داده و هر کرت
در آتش کرده نگاه دارند اینست ونك بسم خالص فرع آن و نگیسر
بهنگیسر گویند این نیز کم نفع تر از اصل است صنعت وی چنین
بود ونك بسم سه توله کندك چهار توله سیماب یکتوله همه یکجا
کرده با لعاب صبر صلایه بلیغ نمایند و خشک کرده بطریق رس
سندور در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند بکنند و چنانکه
گذشت شش ساعت آتش دهند و چون سرد شود برآورده نگاه دارند

بهلادی یعنی ناگ بسم کویند و در کتب اهل هند یعنی
هیولی مسیح است و در عوام مشهور شده که ناگ مار است در بخارا
مقصود اسرب است چه که میکویند هر که باین رسایت مداومت
نماید نور فیل مست بهم رساند باید که بطرقه بیست و چهار توله
سرب منقار اوراق سازند و سه توله کندک و یک توله و نیم
سیماب کجلی سازند و با آب صلایه کرده بر اوراق طلایه کنند و در ظرف
سفالین گذاشته در آتش پاچک دشتی کنند و چون سرد شود
برآورده یکبار دیگر ماشه توله کندک و یکتوله و نیم سیماب بطریق
مذکور صلایه بلیغ کرده همچنان با خاکستر اسرب بیامیزند
و آتش دهند آنگاه برآورده بیاورند مثل کبری یعنی زرنیخ
زرنیخ بیست چهار توله و کندک شش توله پس کوفته بیخته سه
تقسیم نمایند و هر بار یک قسمت با آن آمیخته و بشیره برگ اروسه
بهلوی داده در آتش پاچک دشتی کنند و بعد از آن بیخ دانکری
و کالخی را با هم جوشانیده بیخ بهاون از بن دهند و هر کرت
در آفتاب خشک کرده در آتش کنند آنگاه بشیره قضبان درخت
پلاس بیخ بشت دهند و هر کرت در آفتاب خشک کرده با آتش زنند
و نوعی کنند که خوب خاکستر شود چرا که هر کاه خاکستر سرب

بحد

بحد کمال نرسیده باشد و آن مضرات بسیار ظاهر شود و از بعضی
مشاهده رفته که هر گاه میخواهند که یک از در سایر مذکور و آهن
خوب خاکستر کنند و زود عمل را با تمام رسانند آنرا در پوته خلاص
کرده و شفالی بر سرش گذاشته در کل حکمت میکیرند و در آتش
زغال گذاشته بدم میدمند و باین نهج چیزی که در ده روز
یا بانجام میرسد در یک روز یا دو روز باتمام میرسانند و در اختیارات
بدیعی ناگ بسم را مذکور ساخته لیک گفته که طبیعت آن سرد است
در درجه دوم و اهل هند گرم دانند معتدل است آن یک کنج والله

سونه بسم

اهل هند سونه بسم خوانند و کویند خوردن
وی همچنان هیچ منفعت نبخشد مگر آنکه خاکستر سازند و طریق
وی آنست که آنرا اوراق ساخته بکندک و سیماب چنانکه در مس
مذکور شد خاکستر سازند و آنکه در کتب هند نوشته شده
که طلا بدون اسرب کشته نمیشود باین معنی است که هر کاه
خواهند بالکلیه اثر طلا از وی برطرف شود و دیگر آنرا با عالی
که نزد حکما معتبر است طلا نتوان ساخت می باید که با سرب
بکشند و این خطاء محض است چرا که در این صورت خاصیت طلا
نخواهد داشت و همچنین نقره را نیز قیشای فضی که بهندی تاره مکهی

گویند کشتن بکار نیست و متاخرین حکما منکر این اند که دق از خوردن بسم برطرف شود بشرط با مصلح بخورند گویند در عهد علی عادلشاه والی بیجاپور یکی از مردم معترب تب دق بهم رسانید و حکیم ستی الله و حکیم شاه احمد شیرازی بمعالجه او مشغول شده چون فایده نکرد سلطان مذکور از حکمای هند طلب معالجه نمود یکی از ایشان که شرو بندیت نام داشت متعهد تداوی شده گفت بسونه بسم و مصلح آن علاج میکنم حکیم ستی الله و شاه احمد معارض او شده گفتند در کتب طبی مذکور است که تب دق از فناء رطوبت اول و دوم بهم رسد و از خاکستر لطا که پیوست او در درجه اعلی است و بقول مشهور گرمی است او چگونه دفع تب دق صورت بندد حکیم برهمن گفت درین مرض حرارت غریزی از غلبه حرارت عارضی نقصان می پذیرد و ازین سبب هاضمه ضعیف شده غذای بدن حاصل نمیشود و رطوبات اصلی بدل ما یتحلیل میگردد و حرارت تب نیز علاوه آن میشود و هرگاه یکی شی را دو چیز در مقام افساد شوند باید که وقت معالجه زوال هر دو منظور طبیب باشد اگر ممکن بود والا در مقام مدافعه سبب اقوی شود و لاشک که عدم وصول

غذا

غذا بسیار علت قویست بجهت افنای رطوبات اصلی چه که آنها را تا بدن چون غذا نمی یابد رطوبات اصلی را بدل ما یتحلل میسازد بخلاف حرارت عارضی اگرچه افنای رطوبات اصلی مینماید اما نه آنقدر که غذای قسم اول مذکور شد پس اولی آنست که اول تقویت هاضمه نمایند باین طریق که مدد حرارت غریزی کنند و قوت هاضمه را بحرکت آورند تا کیلوس و کیموس صالح حاصل شود و غذا بجمیع بدن رسیده رطوبات اصلی زایل نگردد بلکه متزاید گردد و طبیعت فرصت یافته دشمن صعب قوی را که عبارت از مرض دق باشد از شهرستان بدن باذن الله بیرون کند چون در مجلس آن بادشاه سخن باینجا رسید حکیم ستی الله و حکیم شاه احمد گفتند حکم و منصف میان و شما علاج است پس آن مریض را بشروبندیت سپردند او سونه بسم را که تقویت دل نیز میکند با مصلح داده در مدت یکماه و نیم علاج کرد والله اعلم بکیفیة الحال سونه مکشی مرقشیشای ذهبی را بهندی سونه مکشی بسم خوانند آنرا نیز مثل مس محروق سازند و دو زرآخ یکمرتبه بشیر صبر تازه سحق بلیغ نموده با آتش برند بعده دو مرتبه بشکر و قند صلایه کرده آتش دهند انواع استسقا و سنگهرنی نعنی

خلعة و دوب را دور نمایند نونیه بسم بهندی رویه بسم خوانند
باید که اوراق سازند و آنرا نیز مثل مس محروق نمایند و منافع
این نیز مثل منافع آنست و باید دانست که اصل رسایین همین
هشت چیز است که نوشته شد امّا خاکستر هفت چیز دیگر را که در سرعت
تاثیر مانند رسایین اند نیز بسبب شباهت رسایین نامند و آن الماس
است یاقوت مروارید مرجان ودوح توتیا زرنیخ زرد بوق
یعنی سفید مهره خاکستر الماس که بهندی هیره بسم خوانند صفت
آن چنین است الماس را چندکرت گرم کرده در آب لیمو اندازند
بعد در پارکتانی نهاده در بوته کنند و سرش پوشیده بگل
حکمت گیرند در آتش گذاشته بدمند چندانکه سوخته شود
پس برآورده باب لیمو صلایه نمایند و باز در بوته گذاشته
در آتش کنند وچندان تکرار این عمل کنند که خاکستر شود
آنگاه قدری ازان بمرغ بخورانند چون مضرت نرساند کار فرمایند
بعضی ونیکرات یعنی مرقشیشای حدیدی را فرع الماس دانند
نه فرع آهن منافع آن

مانك بسم

بهندی مانك بسم گویند وطریق سوختن وی همچو الماس است
منافع آن

سهنك بسم بهندی

سهنك

سهنك بفتح سین وسکون ها و نون سنگیست مهره مانند که بوقت
صبح آنرا ابد مند وکی ورنکا نیز گویند باید که در آتش کشته باید
چون سوخته خوب خاکستر کرده باب لیمو صلایه نموده نگاه دارند
منافع آن سنگهرنی واستسقا واسترخای معده وضعف قوت
هاضمه وسستی اعصاب

قتل مروارید

موتی بسم که بهندی موتی بسم خوانند باید که باشیر حیوان خالص
ازماده گاو در ظرف سفالین کرده وسرش پوشیده در آتش کنند
واستعمال نمایند منافع آن .

قتل مرجان

کلی بسم بهندی کلی بسم بضم کاف فارسی نامند باید که باب
لیمو در ظرف سفالین کرده وسرش پوشیده در آتش کنند ومحروق
آنرا استعمال نمایند

سنگ بصری

بسم بون بهندی سنگ بصری بسم خوانند ودوح توتیا را اوراق
ساخته سیوم حصه آن گندك نرم کرده داخل سازند ودر ظرف
سفال کرده بآتش برند تا خوب خاکستر شود منافع آن

هرتال بسم بهندی زرنیخ زرد را هرتال
بفتح ها وسکون را گویند هرگاه خواهند آنرا در مرکبات داخل
سازند باشیره برگ انالی یا آب چونه تازه یا آب قضبان درخت

نیلا خمی که به هالك بیز گویند هر کدام که باشد دوازده کرت بها و
دهند و استعمال کنند و اگر خواهند که تنها بخورند و دفع مرض
بآن نمایند باید که خاکستر سازند و طریقش بیان است اسهل
و مفید تر را بقلم در می آورد باید که قدری خاکستر درخت پلاس
در ته دیگ سفالین پهن کنند و زرنیخ زرد و ورقی را نرم کرده
بران ریزند و بالای آن باز خاکستر پلاس اندازند و بکفچه آهنین
بجنبانند و دیگ را بالای آتش گذاشته از هر جا که دود زرنیخ
بیرون آید قدری خاکستر پلاس کرده نگذارند که بیرون آید
و چون از دود بر آمدن خاطر جمعی بهم رسد سر دیگ پوشیده
و بگل حکمت درزش گرفته تا دو پهر آتش معتدل کنند
بعد سرد شدن بر آورده زرنیخ سوخته را با آنقدر خاکستر
که بالا و زیر آن باشد و اثر زرنیخ بیشتر بآن رسیده باشد
نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال کنند که هرتال بهسم عبارت
ازین است و بدل خاکستر پلاس خاکستر پوست درخت ابلی است
و بدل آن خاکستر درخت انالی **ایضا صنعت هرتال بهسم** بطرز
جوگیان بیضه خاک اینبوتی برد و مانند که جوگیان آنرا میان تنش
خالی کنند و زرنیخ ورقی را نیم کوب کرده در وی اندازند و در آتش

کند

کنند و بپیچ آهنین آنرا بجنبانند هر گاه دود زرنیخ آتش افتد و رنگش
تغیر یابد بر آورده استعمال کنند که مستعمل طایفه جوگیان است
گویند زرنیخ مخور است لهذا اکل آن موجب کرختی بدن گردد
باید که با شهد و فلفل دراز بخورند شربت آن ربع ماشه تا یک
ماشه است **منافع آن** جذام و حبس بول و بواسیر بادی و امراض
جلد ببرد و در خواص زرنیخ نوشته شد که هر گاه زن مدتی
بخوردن آن مداومت نماید عقیم گردد و فرزند نشود و جوگیان
گویند هر که خواهد فواید هرتال بلکه فواید رس سندور
و رس کپور بر وجه اکمل بظهور رسد باید طعام بی نمک خورد
و از ترشی و لبنیات اجتناب نماید **فصل فی التنقیه الاجساد السبعه**
و آن اسرب و آهن و مس و قلعی و نقره و طلا و طلق است
هر گاه خواهند ازینها رساین سازند نخست باین طرز پاک کنند
سرب و قلعی را گداخته در روغن کنجد بیندازند چون سرد شود
بر آورده باز بگدازند و در دوغ ترش اندازند و همچنین بر آورده
و گداخته در هر یک از کانجی یعنی سرکه هندی و شاش ماده گاو
و کاره کلتی یعنی آب حب القلت جدا جدا بیندازند آنگاه ازانها
رساین سازند و باقی فلزات را خوب گرم کرده علیحده علیحده

که ذکر کرده شده

در تمام چیزها فرو برند و سیاه کرده برآورند بعد از آن رسانین از آن

هیلا یك و شبقیه براده آهن چنین است که اورند تا کرم شود آنگاه

برآورند که در چیزهای مذکور فرو برند و در بعضی کتب نوشته اند

که هر یك ازین اجساد را اگر در یك ازین مایعات مذکور کرت

دیگر چنانکه گذشت فرو برند بهتر خواهد بود طریق مدبر ساختن بجاده

اهل هند بجاك مدبر را در منافع مانند رسانین دانند و طریق

مدبر بجاك همچنانست که در تحت خواص بجاك ذکر کرده شد

بنابران بتکرار نپرداخت ازانجا معلوم نمایند طریق شنجرف را علی

باب لیموصلایه کنند و خشك کرده در دیك سفالین نهند

گرفتن سیماب از شنجرف

و دیك سفالین دیگر را در وش بطین قمولیا و شیره دانوره ها

که اهل هند خاك کهری نامند

اندود کرده بالای دیك گذارند و در وش بگل حکمت گرفته

به آتش معتدل دو ساعت بخومی زیر آن برافروزند سیماب

همه مصعد شده ته دیك بالا بچسبد چون سرد شود باهستگی

در زر اکشوده سیماب را بیرون آورند که سیماب مصفا بهتر

ازین متصور نیست و آنکه در اختیارات بدیعی نوشته شده

که سیماب مصعد سم قاتل است بنابر آنست که دران قسم تصعید

سرب و رصاص بدون گندك داخل میشود و مضرت از انهاست

صنعت

صنعت تغسیل گندك بعمل بو شیر گاو یا گاو میش در ظرفی کرده سر ویش

بپارچه کرباس به بندند و گندك نرم کرده بران کرباس بگذارند

و بالای گندك ظرف سفال بنهند و دران اخگرها کم اشتعال

بنهند تا گندك که در زیر آنست گداخته و از جامه گذشته

در شیر بچکد پس آن گندك را از شیر برآورده نگاهدارند و عند

الحاجه کار فرمایند که گندك مغسول اینست صنعت گل حکمت

ریم آهن که کیت گویند و کنجاره کنجد و پنبهٔ کهنه همه را باب

خمیر کرده چندان بکوبند که زیبت در وی نماند پس کار بفرمایند

و این چیزها اگر حاضر نباشد گل کوزه گران را بپارچهٔ کرباس

مالیده کار فرمایند که عند الضروره آنهم خوبست صنعت

تیزاب جهت تصفیه سیماب و غیره بکار آید اجزای آن نمك

اشخار و آهك هر سه برابر کوفته در وی بقدر حاجت آب کنند

و بعد از چند روز استعمال نمایند و بعضی گویند زاج و شوره

نیز داخل شود طریق تدبیر حبال یعنی جمال سلاطین نیاورند

سرکین گاو خشك ناشده و قدری آب دران انداخته در دیك

و تخم جبال در پارچه کرباس بسته بطریق دولجنتر در وی

بیاویزند و یك ساعت بخومی آتش در ته دیك کنند و برآورده



پوست و برادو و ساذج و مغز شکاکل و ... را که سم است
دور باید انداخت و استعمال نمایند

الباب الخامس عشر فی الرسایین المرکبه ترلوک

چنتامن از تراکیب مشهوره اهل هند است و چندین کس بسیار من
این رساین از امراض صعب مثل فالج و تشنج نجات یافته‌اند
ترلوک یعنی آسمان و زمین و آنچه در زیر زمین است چنتامن
یعنی خاطر خواه پس کنایت است از آنکه خاطر خواه تمام عالم است
قوت بدن دهد و منی بیفزاید و زهر گزندگان و جمیع زهرهای
گرم و سرد را نافع است و تبهای کهن و سرفه و دمه و درد سیرن
و کرمهای بلغمی و بادی دفع نماید و گوشت بدن را سخت کند و رنگ
رخساره نیکو سازد و استسقا و سنگهرنی و اسهال و موی که از کثرت
فضول مزاج باشد زایل سازد و سنگ و ریگ مثانه بریزاند
و آماس بلغمی و بادی و بواسیر دفع نماید و سستی را سودمند است
و گویند چون با آن مداومت کنند موی سفید افتاده موی
سیاه برآید و چین که از پیری در چهره ظاهر شود برطرف گردد
و جمیع مرضهای بلغمی و بادی که علاج آن دشوار باشد باذن الله
بوسیله این ترکیب دفع شود و حرارت غریزی برانگیزد و غلبه

شکم

شکم و بریقان و ... و سحر و لعوقه را نافع است و بزرگان آزموده‌اند که
چندین کس را در حالت نزع روان مقداری ازین ترکیب بالمشاهده
خورانیده‌اند لمحه بهوش آمده سخن گفته‌اند خدا برکت دهد

اجزای آن رس بسم، سنک بسم، هیرا بسم، سونه بسم، روپه بسم
تانبه بسم، بولاد بسم، ابرک بسم، گندک مغسول، کانتی لوه بسم
مرواریدبسم، مرجان بسم، ناک بسم پرورده همه مساوی الوزن
کوفته بیخته با آب چیترک بیست و هفت بهاون دهند و هر یک
خوب صلایه نموده در آفتاب کنند خشک و در جمیع بهاونها همچنین
باید کرد آنگاه از شیره آک سه بهاون دهند و بشیره زهوم خادار
سه بهاون و بشیره سنبالی سه بهاون و بکاره یا شیره نموده
سه بهاون پس بیاورند خرمهرها که مایل بزردی باشند
و آنرا بهندی کوری گویند و جانب دندانهای آنها اندکی
بشکنند و باجزای مذکور آنها را مملو سازند و سهاگه را بشیره
آک صلایه کرده سوراخ خرمهرها بآن مسدود سازند و در دیک
گلین کرده سرش مهر کنند و در آن باچک صحرائی گذاشته
آتش خوب برافروزند چون سرد شود خرمهرها را برآورده
سحوق سازند و بوزن مجموع رس بسم اعلی که آنرا امورت

رسمی نیز گویند داخل سازند و سوروث رسمی سیمابی را گویند که خود
کشته باشند و چهارم حصه رس بسم و سنگرات بسم کنند پس بشیره
بخ سنیکوه هفت بهاون بدهند و بکاره طرفلاسه بهاون و بشیره
بنك یعنی حشیش تازه سه بهاون و باب چیتری هفت بهاون
و بشیره تربخ هفت بهاون و بکاره چترك هفت بهاون و بشیره
ادرك هفت بهاون آنگاه بوزن ربع مجموع ایشان سهاگه بریان
کرده یعنی داراشکنه داخل نمایند و بجناك سفید مدبر کرده فلفل
فلفل دراز، قرنفل، زنجبیل، هلیله، کابلی، جوز الطیب،
نیز هر یك بوزن سهاگه کوفته بیخته داخل سازند و یك مرتبه
دیگر باب تربخ و یکمرتبه باب زنجبیل تر بهاون دهند شربت
آن یك گنج تا چهار گنج است با عسل و فلفل دراز بخورند
یا با عسل و شیره زنجبیل تر و اگر باد و بلغم زیاده از حد داشته
باشند با زنجبیل و قند هندی بخورند **پرتاب لنکیسر**
جهت تشنج بادی و بلغمی که اهل هند آنرا دنك باو گویند
و افلیج و علتهای که زبان را بعد از زایدن بهم بستند مفید است
شربت آن دو گنج تا چهار گنج است و چون مصلح وی آب زنجبیل
تر است جهت دفع علل با آب آن بخورند **اجزاء آن** سیماب

مصفا

مصفا، ابرك بسم کندك مغسول، هر کدام یك تانك، فلفل گرد
سه تانك، سنهك بسم چهار تانك، لوه بسم پنج تانك، خاکستر
سرگین صحرایی از گاو هشت تانك بجناك تیلیا شانزده حصه
مجموع سیماب و کندك را کجلی سازند و در سفوف اجزای دیگر
داخل کرده باب ادرك و بسکهره و اد و سه هر کدام سه بهاون
دهند و قرص ساخته نگاه دارند و در بعضی نسخ لوه بسم چهار تانك
نوشته شده ظاهرا این بهتر است **پنجامرت پربتی** بحث امعا
و درد شکم و درد ناف و اسهال که از کثرت باد و فضول بلغم متعفن
باشد زایل گرداند و استسقا و تبهای کهن و سنکهرنی را که از
فضول باشد نافع آید و باطفال نیز توان داد باید که با عسل
بخورند **اجزاء آن** تانبه بسم، ابرك بسم، لوه بسم، رسوسندور،
هر کدام یکتوله کندك هشت توله همه را سفوف ساخته در ظرف
آهنین کنند و بالای آتش چوب کنار بنهند تا گداخته
گردد پس فضلهٔ تازه ماده گاو بر زمین پهن کنند و بالای آن نیز
برگ کیله تازه فرش کرده اجزای گداخته مذکور را بالای
برگ کیله ریزند و تنك سازند و بالای آن نیز برگ کیله
گذاشته بالایش باز فضله ماده گاو پهن کنند و یك پهر بگذارند

ارنده

پس بخلوت پرچه را برآورده نگاه میداشته و بوقت حاجت باستعمال
رسانیده دیگر رسالهای مرکبه را از تطویل اندیشیده ثبت نموده

[illegible]

مقاله سیم در معالجات که اکثر بتجربه مقرون شده
واین مقاله مشتمل است بر صد و شصت فصل
فصل اول در صداع فصل دوم در درد شقیقه
فصل سیم در سرسام فصل چهارم در برسام فصل پنجم
در دوار فصل ششم در فالج فصل هفتم در لقوه فصل
هشتم در سکته فصل نهم در خدر فصل دهم در سبات
فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم

بدخول حمل ... اذار
دخول الشمس برج الثور ثاني عشر ... سقوط الثريا ثالث الثور
دخول الشمس في الجوزاء حادي عشر ايار طلوع الثريا رابع ...
دخول الشمس برج السرطان ثاني عشر حزيران ١٢ ... وقوع واول الصيف
دخول الشمس برج الاسد رابع عشر تموز ١٤
دخول الشمس برج السنبلة رابع عشر آب ١٤
دخول الشمس برج الجوزا رابع عشر ايلول ١٤
دخول الشمس برج العقرب ثالث عشر تشرين الاول ١٣
دخول الشمس برج القوس ثاني عشر تشرين الثاني
دخول الشمس برج الجدي ثاني عشر كانون الاول ١٢ ووقوع ... الشمس ...
دخول الشمس برج الدلو تاسع كانون الثاني ٩
دخول الشمس برج الحوت تاسع شباط ٩



